هوالله
تعالی شانه
العزیز

جلد دویّم کتاب
تاریخ منتظم ناصری
از مؤلّفات
جناب معتمد السُّلطان صنیع الدّولة
محمّدحسن خان
یونت ئیل سنه ۱۲۹۹ هجری



اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله)، محمدحسن

تاریخ منتظم ناصری

۱

نوشته:

اعتمادالسلطنه

تصحیح:

دکتر محمّد اسماعیل رضوانی

دنیای کتاب

تهران ــ خیابان جمهوری دنیای کتاب

تاریخ منتظم ناصری (جلد دوّم)
نوشته: اعتمادالسلطنه
به تصحیح: دکتر محمد اسماعیل رضوانی
حروفچینی: سلطانی
تاریخ نشر: سال ۱۳٦٤
نوبت چاپ: اوّل
چاپ: چاپخانه ۲۰۰۰
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
ناشر: دنیای کتاب
ایران ــ تهران ــ خیابان جمهوری

دیباچه

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمْ

العظمة للّه، و یختصّ به الملک و البقآء، و یتوحّد بالعزّ و الکبریاء، یحکم مایرید، و یفعل مایشاء، دانت له الارض و السّماء، علاسلطانه، و بهر برهانه، و جَلّ ثنائه، و تقدسّت اسمائه، عرشه عظیم، و منّه قدیم، و الصّلوة علی نبیّه الکریم، سیّد قسیم، و قایٔد بسیم. ثم السّلام علی الاوصیا و الائمة و شفعاء الأُمّة (ما رنّحت عذبات البان ریح صبا و اطرب العیس حادی العیس بالنغم)[1].

امّا بعد: در اوایل سال گذشته که شروع به نگارش جلد دوّم منتظم ناصری نمود، جازم و مصمّم بود که رشتهٔ سنوات این تاریخ تا بهذه السنه مُسلسل و پیوسته نگاشته شود، آب یاآتش، خواب یا آرامش مانع حُصول مطلب و وصُول به مقصد نگردد، و به همین قصد و نیّت خامه می‌نوشت و تخم این اندیشه می‌کشت بلکه کِشته‌ها را می‌درو ید و راهرا می‌برید تا رسید به اوّل دولت سلسلهٔ علیّه قاجار، اولیای نعم نگارنده و آباء و اجداد این بیمقدار، لازالت شمُوس معالیهم ساطعة فی رابعة النهار. در اینجا شکر ایادی و نعمت، و سوابق حقوق بلانهایت دست و دامنم بگرفت و از روی ارادت و شِکفت گفت: این نه

۱. مادامی که باد صبا شاخه‌های درخت بان را به حرکت درمی آورد و ساربان سرودخوان با نغمه‌های خود شتر را به نشاط برمی انگیزاند.

آن مقام است که در آن سرسری نگری و به سرعت از آن گذری. لمحه‌ای بپا و خلع نعلین کن که اِنک بالواد المقدس طُوی. قرنی که پیش است ولادت هر مولودی از آن تورا و پیشینیان تورا بلکه آحاد و افراد اهل مملکت را سعادتیست جاوید و هرآنی از آن ساعتی است سعید. کلیّه وقایع آن مُعتبر و سوانح مهمّه آن روشنی بخش دیدهٔ اولی النّهی و الفکر. فتوحات آن مفتاح کنوز و اقبال، و غزوات آن اسباب نیل و حصول امانی و آمال، اخبار آن بدایع اخبار، و آثار آن نوادر آثار. پس در نگارش این قرن که به منزلهٔ ذکر خاص است پس از عام، سیاق کلام را اختصاصی باید، و تاریخ این سلسله ابدپیوند را جلدی مخصوص شاید، تالآلی را از صدف امتیاز و معانی را از الفاظ ممتاز باشد چون راهی که انصاف نماید پیمود نیست و حرفی که عقل گوید شنودنی.

جلد ثانی منتظم ناصری را به سال هزار و صد و نود و سه که سال ارتحال کریمخان وکیل است ختم کردم و عزّزناه بثالث[۲] گویان از ابتدای استیلای کلّی و غلبهٔ تام و تمام سلاطین باتمکین قاجار، و پادشاهان معدلت آئین این دودمان با فخامت و فخار، بر ممالک محروسهٔ ایران صانها‌اللّه من طوارق الزمان را برای جلد سیم گذاشتم و در آن جلد که اگر توفیق رفیق شود نیز سال به سال نگاشته خواهد شد. باوجود فسحت عرصه و مجال چه جای ایجاز و اجمالست (این رشتهٔ عمر است و دراز اولیتر) سِیَرِ این ملوک مُعظّم و خسروان با کرامت و هِمم که هریک بجای خود عمده و اهمّ می باشد در جلد سیّم کتاب منتظم ناصری مفصّل و مبسوط، منقّح و مشروح درج و ثبت صحیفهٔ بقا و خلود و ضبط اوراق شرافت و ابُود می شود، امید که

۱. عبارت «وعززناه بثالث» تلمیحی است با آیهٔ شریفهٔ «اِذْ اَرْسَلنا اِلَیْهم اثنَینِ فَکَذَّبوهما فَعزّزنا بثالثٍ...» (سورهٔ یس آیهٔ ١٤). البته صحیح این بود که یا عین عبارت قرآن را می آورد «فعزّزنا بثالث» یا هم می نوشت «فعززناهما بثالثٍ» یعنی دو جلد اوّل و دوّم را با جلد سوّم به عزّت و حرمت رساندیم. «فعززناه بثالث» در این جا معنی ندارد مگر اینکه بگوئیم ضمیر (ه) راجع است به جلد ثانی در آن صورت جلد اوّل چرا باید از عزّت بر کنار بماند؟ تردید ندارم که مؤلّف در ایجاد این تلمیح مبتکر نیست و از مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام تقلید کرده، زیرا آن مرحوم نیز چنین سهوی مرتکب شده است. (ر.ک. به منشآت قائم‌مقام چاپ ۱۲۸۰، ص ۲۱ س ۷).

به بسط آن بساط که سرمایهٔ مسرّت و انبساط است موّفق گردد و این خدمات ناچیز و مختصر هدیهٔ وجیز در پیشگاه حضور باهرالنّور ولینعمت اقدس همایون ما شاهنشاه جمجاه کلّ ممالک محروسه ایران شهریار تاجدار السّلطان بن السّلطان بن السّلطان ناصرالدین شاه قاجار خلّداللّه ملکه مقبول شود و موقع قبول یابد انشاء اللّه تعالی.

[سنهٔ ۶۵۷ = سنهٔ ۱۲۵۸ مسیحی]

آسیا ــ رفتن عزّالدّین کیکاوس و رکن‌الدّین قلیج ارسلان پسران کیخسرو بن کیقباد به خدمت هلاکوخان که پس از چندی اقامت در پیشگاه این پادشاه به بلاد خود (آسیای صغیر) بازگشتند. وفات بدرالدّین لؤلؤ صاحب موصل که ملقّب به ملک‌رحیم بود، و زیاده از هشتاد سال داشت و بعد از فوت او پسرش ملک‌صالح فرمانفرمای موصل شد و پسر دیگرش علاءالدّین سنجار را تملک نمود، و بدرالدّین لؤلؤ تقریباً چهل و سه سال در موصل بالاستقلال حکمرانی داشت و بعد از آنکه هلاکوخان بغداد را گرفت بدرالدّین اظهار تبعیت به او کرد و هدایا داد و در آذربایجان به خدمتش شتافت. آمدن ملک‌ناصر یوسف صاحب شام با عساکر خود به همراهی ملک‌منصور صاحب حماة و قشون حماة به طرف کرک، و اقامت کردن در حوالی برکه زیزا و محاصره نمودن ملک‌مغیث صاحب کرک را به سبب اینکه از بحریّه حمایت کرده بود. و آمدن فرستادگان ملک‌مغیث به خدمت ملک‌ناصر به تضرّع و طلب صلح و قبول کردن ملک‌ناصر به شرط اینکه ملک‌مغیث از بحریّه هرکه نزد او باشد گرفته نزد ملک‌ناصر فرستد، و بجا آوردن ملک‌مغیث این شرط را و بازگشتن ملک‌ناصر به دمشق و دستورالعمل دادن به ملک‌منصور صاحب حماة و فرستادن او را به بلاد خود. تولّد ملک‌مظفّر محمود بن ملک‌منصور که از نژاد تقی‌الدّین عمر بن شاهنشاه ابن ایّوب بود، و بعضی ولادت او را در محرّم سال بعد نوشته‌اند. عزیمت هلاکوخان به صوب شام و آمدن به بلاد شرقی فرات و گرفتن حرّان و بلاد جزریّه را و فرستادن سموت پسر خود را به شام، و رسیدن سموت به حلب در عشر آخر ذیحجّه، و جنگ کردن با ملک معظّم

تورانشاه بن سلطان صلاح الدین که از جانب پسر برادر خود ملک ناصر یوسف حکومت حلب را داشت، و شکست دادن لشکر مغول عساکر ملک معظّم را، و رفتن به طرف اعزاز و گرفتن این بلد را بطور امان. استیلای قیدوخان نبیرهٔ اوکتای قاآن بر بلاد ایغور به امداد برکه‌خان صاحب دشت قبچاق. توجّه لشکر مغول به استیلای قلاع شبانکاره به اغوای اتابک ابوبکر بن سعد و خراب شدن شهر زنج بعد از کشته شدن مظفّرالدّین محمّد شبانکاری.

افریقا ــ در اوایل ذیحجّه اینسال قطز (قدوز) آقازادهٔ خود[1] ملک منصور نورالدّین علّی بن المعزّ ایبک سُلطان مصر را گرفته از حکمرانی خلع کرد و خود به سلطنت مصر جلوس نمود. وقوع زلزله سخت در مصر.

[سنهٔ ۶۵۸ = سنهٔ ۱۲۵۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ استیلای عساکر هلاکوخان بر حلب روز نهم ماه صفر، و کشته شدن جمعی کثیر از مُسلمین، که از جملهٔ مقتولین اسدالدّین بن ملک زاهد[2] بن صلاح الدّین بود و محاصره کردن قلعه حلب را که بعد از یکماه نیز آن را گرفتند. مسخّر کردن لشکر مغول حماة را بطور امان، و رفتن ملک ناصر صاحب دمشق با ملک ظاهر برادرش و ملک صالح بن شیرکوه صاحب حِمْص و ملک منصور صاحب حماة و شهاب الدّین قیمری به طرف مصر و پذیرفتن قطز سلطان مصر که ملقّب به ملک مظفّر بود به خوبی ایشان را، سوای ملک ناصر که از ترس به مصر نرفت و متوجّه تیه بنی اسرائیل شد و آخرالامر مغول او را گرفته نزد هلاکوخان آوردند، و هلاکوخان وعده کرد مملکت او را به او ردّ نماید. و مستولی شدن مغول بر دمشق و سایر بلاد شام تا غزّه. دادن هلاکوخان نیابت حلب را به عمادالدّین قزوینی و حکمرانی حِمْص را به موسی بن ابراهیم بن شیرکوه معروف به ملک اشرف که

۱. در تعبیر به آقازاده تسامحی دیده می‌شود عبارت ابوالفدا این است: «قبض سیف الدین قطز علی ولد استاذه الملک منصور نورالدین...»

۲. ابوالفدا: زاهر

سابق بر این صاحب حِمْص بود و ملک ناصر در سنهٔ ششصد و چهل و شش این ولایت را ازو گرفته در عوض تلّ باشر را به او داده بود. استیلای مغول بر میافارقین بعد از دو سال محاصره و زد و خورد و کشتن ملک کامل محمد بن ملک مظفّر شهاب‌الدّین غازی بن الملک العادل ابی‌بکر بن ایّوب صاحب میافارقین. گرفتن لشکر مغول بعلبک و عجلون و سایر قلاع شام را. حمله بردن مسلمانان دمشق بر نصاری به سبب اینکه شراب در مسجد جامع می‌بردند و بعضی تعدیّات دیگر می‌نمودند و خراب کردن کلیسای مریم را که از کلیساهای بزرگ بود. معاودت هلاکوخان از بلاد شام به طرف شرق. از وقایع عمدهٔ اینسال آنکه چون مغول در بلاد شام قوّت و استیلا یافتند قطز سلطان مصر لشکر به شام کشیده عساکر مغول را در عین‌الجالوت شکست داد و منهزم کرد و کتبغا را که نایب هلاکوخان بود در شام بکشت، و ملک اشرف صاحب حِمْص را که با مغول همراه بود عفو نموده حکمرانی او را در حِمْص و مضافات تصدیق کرد و ملک منصور را کماکان صاحب حماة و بارین نمود بعد از آن وارد دمشق شده بعضی تنظیمات بعمل آورد و به حلب آمد و امیر علم‌الدّین سنجر حلبی را نیابت سلطنت دمشق و ملک سعید بن بدرالدّین بن لؤلؤ صاحب موصل را نیابت سلطنت حلب داد و پس ا زفراغ از کار شام روانه مصر گردید و در این حال بیبرس بندقداری صالحی با انص غلام نجم‌الدّین رومی صالحی و هارونی و علم‌الدّین ضغن اغلی اتّفاق بر قتل ملک مظفّر قطز کردند و چون قطز به قصیر یکفرسخی صالحیه رسید[۱] خرگوشی جلو اسب او درآمد در عقب خرگوش راند و از ملازمان خود دور شد، بیبرس و انص بر او حمله کرده سایرین نیز کمک نموده او را کشتند و این در هفدهم ذیقعده بود و مدّت سلطنت قطز یازده ماه و سیزده روز، بعد از آن بیبرس بندقداری به مصر آمد و به سلطنت جلوس کرد و ابتدا ملقّب به ملک قاهر شد بعد این لقب را شوم دانسته تغییر داد و ملک ظاهر لقب یافت و مدّتی سلطنت او طول کشید، و چون قطز کشته شد سنجر حلبی که از جانب او در دمشق نیابت سلطنت داشت از مردم بیعت گرفته مستقلاً سلطان این ولایت گردید و خود را ملک المجاهد نامید و سکّه به اسم خود

۱. عبارت ابوالفدا این است: «فلما وصل الی القصیر بطرف الرمل و بینه و بین الصالحیة مرحلة»

زد. معاودت قشون مغول به شام و متصرّف شدن حلب را در اواخر اینسال. بنای شهر خانبالغ به امر قبلای‌قاآن. سلطنت الغوابن بایدو ابن جغتای بن چنگیز خان در ماوراءالنهر. وفات ابوعبدالله خزاعی بقولی. وفات شیخ‌العالم سیف‌الدّین باخرزی.

(مغولستان از آسیا) ـ فوت منگوقاآن در اوّل پائیز اینسال و تجزیه شدن ممالک وسیعهٔ چنگیزخان بعد از درگذشتن منگوقاآن و برقرار شدن قبلای‌قاآن برادر منگوقاآن به مشورت اعیان به جای او، امّا عمدهٔ استقلال این پادشاه در چین و سمت تاتارستان بود و هلاکوخان از رود جیحون به اینطرف را تملّک نمود.

[سنهٔ ۶۵۹ = سنهٔ ۱۲۶۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ـ شکست دادن قشون حِمْص لشکر مغول را و کشتن بسیاری از آنها را. فرستادن ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر قشونی به دمشق به سرداری علاءالدّین بندق‌دار به جنگ سنجر حلبی سلطان دمشق، و شکست دادن قشون مصر سنجر حلبی را، و فرار کردن او به طرف بعلبک و دستگیر شدن او که مغلولاً روانه مصر شد، و دمشق و سایر بلاد شام به تصرّف و تبعیّت سلطان مصر درآمد و علاءالدین ایدکین بندقدار صالحی در دمشق متقلّد مهام امور گردید. کشته شدن ملک‌ناصر یوسف بن ملک‌عزیز محمد بن ملک‌ظاهر غازی ابن سلطان ملک‌ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایوب و برادرش ملک‌ظاهر و جمعی دیگر از همراهان او به حکم هلاکوخان که از شکست قشون مغول در شام متغیّر بود و ملک‌ناصر سابقاً صاحب حلب و در این وقت با جمعی در اردوی هلاکوخان بود که کشته شد. از وقایع اینسال یکی آنکه جماعتی از اعراب به مصر رفتند و شخصی سیاه‌چرده با آنها بود موسوم به احمد و معروف شد که این شخص پسر الظاهر بالله محمد بن الناصر از خلفای عبّاسی است و عمّ المستعصم بالله می‌باشد، ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر مجلسی منعقد کرده پس از استقصا و ثبوت او را المستنصر بالله ابوالقاسم لقب دادند و به خلافت برداشتند و سلطان مصر تجمّلات برای او قرار داد و در رمضان اینسال سلطان مصر و این خلیفه متّفقاً متوجّه شام شدند و از شام المستنصر بالله به امید غلبه بر بغداد از ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر جدا شده رو

به طرف بغداد نهاد و ملک‌ظاهر به مصر بازگشت و قبل از آنکه المستنصر به بغداد رسد به دست لشکر مغول مقتول گردید، و المستنصر اوّل خلیفه‌ایست از بنی‌عبّاس که در مصر خلافت کرد. عزل کردن ملک‌ظاهر بیبرس نجم‌الدّین بن صدرالدّین بن سناءالدّوله را از قضاوت شام و دادن این منصب را به شمس‌الدّین بن خلکان که در صحبت او از مصر به شام آمده بود و نجم‌الدّین مذکور از جانب هلاکوخان قضاوت شام را داشت. انقراض سلطنت اتابکیّه موصل و غلبهٔ مغول بر این ولایت. وفات شیخ فریدالدّین شکرکنج.

[سنهٔ ۶۶۰ = سنهٔ ۱۲۶۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ در اواخر ذیحجّه اینسال ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر مجلسی منعقد کرده شخصی از اولاد بنی‌عبّاس موسوم به احمد را که سال قبل به مصر آمده بود بعد از ثبوت نسب او به خلافت برداشت و با او بیعت کرد بعضی گفته‌اند احمد مشارالیه احمد بن حسن بن ابی‌بکر بن الامیر ابی‌علی القبی بن الامیر حسن بن الراشد بن المسترشد بن المستظهر است و برخی او را احمد بن ابی‌بکر علی بن ابی‌بکر احمد بن الامام المسترشد الفضل بن المستظهر نوشته‌اند.[۱] وفات شیخ عزّالدّین عبدالعزیز بن عبدالسّلام الدمشقی که در مذهب شافعی امام و صاحب مصنّفات جلیله در مذهب بود، و شیخ عزّالدّین در مصر وفات نمود. وفات صاحب کمال‌الدّین عمر بن عبدالعزیز معروف به ابن‌عدیم که ریاست اصحاب ابوحنیفه به

۱. سیاق عبارات طوری است که خواننده گمان می کند که مؤلّف سهواً یک واقعه را در دو سال بیان داشته. متأسفانه لحن تاریخ ابوالفدا نیز چنین است. حقیقت این است که در سال ۶۵۹ موجودی به نام (ابوالقاسم احمد بن الظاهر بالله...) ظاهر شده و در سال ۶۶۰ موجود دیگری به نام (ابوالعباس احمد بن حسن بن ابی‌بکر...) که نسب هردو به خلفای عباسی می رسیده، نخستین را به خلافت برداشتند و (المستنصر بالله) لقب دادند که در همان سال به قتل رسید. و دومی (الحاکم بامرالله) لقب یافت که از خلافت جز نامی نداشت، به گفتهٔ ابوالفدا «واشرک له الدعا فی الخطبة لاغیر ذلک» وفات وی در همین کتاب ذیل وقایع سال ۷۰۱ آمده است. خلفای عباسی در مصر فصلی است در تاریخ اسلام که از ۶۵۹ آغاز می شود و به ۹۲۳ خاتمه می یابد. فهرست اسامی آنان در نسب‌نامه خلفا و شهریاران تألیف زامباور ترجمهٔ دکتر مشکور ص ٤ آمده است.

او منتهی می‌شد و مرد شاعر فاضلی بود و تاریخی برای حلب نوشته و مصنفات ممتاز دیگر نیز دارد.

[سنهٔ ۶۶۱ = سنهٔ ۱۲۶۲ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ آمدن ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر به شام و گرفتن ملک‌مغیث ایوبی صاحب کرک را بعد از آنکه به مادر او اطمینان داده بود که صدمه به پسر او نزند و پس از گرفتن ملک‌مغیث او را مغلولاً به مصر فرستاد. گویند در مصر زوجهٔ ملک‌ظاهر ملک‌مغیث را بکشت و ملک‌ظاهر کرک را تصاحب کرده آن ناحیه را نظم داد و به مصر بازگشت. وفات ملک‌اشرف صاحب حِمْص که بعد از فوت او مملکت او از مضافات مصر شد. رفتن اباقاخان بن هلاکوخان به فرمان پدر از راه دربند به دشت قبچاق و جنگ کردن با برکه‌خان و منهزم شدن ازو و بازگشتن. وفات سلیمان بن خلیل عسقلانی و فضل‌الله نورانسی و عزیز نسفی.

[سنهٔ ۶۶۲ = سنهٔ ۱۲۶۳ مسیحی]
آسیا ــ وفات الغو صاحب الوس جغتای که پس از فوت او مبارکشاه مجدداً سلطنت یافت. وفات شیخ شرف‌الدّین عبدالعزیز بن محمّد بن عبدالمحسن الانصاری معروف به شیخ‌الشیوخ در حماة و شیخ شرف‌الدّین مردی فاضل و متدیّن و صاحب نظم و نثر رایق و بزرگوار بوده است.

اروپا ــ صاحب تاریخ ابوالفدا گوید در این سال اشکری سلطان قسطنطنیه عزّالدّین کیکاوس بن کیخسرو بن کیقباد حکمران و پادشاه آزی‌مینُر را بگرفت. تبیین آنکه فیمابین عزّالدّین کیکاوس و برادرش رکن‌الدّین قلیج‌ارسلان نقاری واقع شده کیکاوس گریخته به قسطنطنیه آمد و اشکری او را و امرائی را که با او بودند بخوبی پذیرفت، و رکن‌الدّین قلیج‌ارسلان به سلطنت آزی‌مینُر (آسیای صغیر) باقی ماند. در این سال امرا و همراهان عزّالدّین کیکاوس قصد کردند اشکری را هلاک

نموده بر قسطنطنیه غلبه کنند، اشکری خبر شده عزّالدّین را گرفته در یکی از قلاع بند نهاد و همراهان او را کور کرد.

[سنهٔ ٦٦٣ = سنهٔ ١٢٦٤ مسیحی]

آسیا ــ فوت هلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان در نوزدهم ربیع‌الآخر در حوالی مراغه و تقریباً مدّت سلطنت هلاکوخان ده سال بوده. جلوس اباقاخان بن هلاکوخان و تملّک نمودن ممالکی را که در تصرّف هلاکوخان بود و آن عبارتست از خراسان، و عراق عجم، و عراق عرب، و آذربایجان، و خوزستان، و فارس، و دیاربکر، و آسیای صغیر و غیرها. سلطنت براق‌خان در الوس جغتای به حکم قبلای‌قاآن که مبارکشاه ملازم براق‌خان گشت.

اروپا ــ **(آلمان)** ــ ظهور ستارهٔ دنباله‌دار که اسباب وحشت عامه گردید.
(انگلیس) ــ شکایت و شورش مردم به پادشاه هانری سیّم و حبس نمودن او.
(روس) ــ فوت الکساندر پادشاه بعد از مراجعت از قبچاق.

افریقا ــ گرفتن ملک‌ظاهر سلطان مصر سنقر رومی را. وفات قاضی‌القضاة مصر بدرالدّین یوسف بن حسن ابن علّی السّنجاری.

[سنهٔ ٦٦٤ هجری = سنهٔ ١٢٦٥ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ آمدن ملک ظاهر سلطان مصر با عساکر زیاد به شام و تجهیز و سوق قشون به ساحل طرابلس و تسخیر بعضی قلاع، و محاصره کردن ملک‌ظاهر صفد را که بعد از جنگ و خونریزی بطور امان صفد را گرفته ولی پس از گرفتن تمام اهالی را بکشت. آمدن ملک‌ظاهر بعد از فتح صفد به دمشق و فرستادن عسکری جرّار به سرداری ملک‌منصور صاحب حماة به بلاد ارمن که این قشون فتوحات زیاد کرده با غنایم کثیره بازگشتند، و ملک‌ظاهر از دمشق به حماة و از حماة به فامیه آمده در اینجا عساکر منصورهٔ خود را که از بلاد ارمن می‌آمدند ملاقات کرد و از راه کرک روانه مصر شده چون به حوالی برکهٔ زیزا رسید اسب

او را زمین زده رانش بشکست لهذا او را در محفّه‌ای نشانده به قلعهٔ جبل بردند. در هنگامیکه ملک‌ظاهر از دمشق به ملاقات عساکر خود که از بلاد ارمن بازگشته بودند می‌رفت به قارا که میان دمشق و حِمْص است رسید دراینجا حکم کرد اهالی قارا را غارت کنند و رؤسای آنها را بکشتند زیرا که آنها نصاری بودند و مسلمانان را دزدیده و اسیر کرده در خفیه به فرنگیها می‌فروختند. خلاصه در این غارت، اطفال نصاری را ملک‌ظاهر اسیر کرده به غلامی برد و آنها در میان اتراک در دیار مصر تربیت شده بعضی از آنها بعدها در قشون صاحب‌منصب شدند و برخی به رتبهٔ امارت رسیدند. وفات ناصرالدّین محمود دهلوی و پس از فوت او غیاث‌الدّین بلبن که از امرای او بود و الغ‌خان لقب داشت پادشاه شد. فوت برکه‌خان صاحب دشت قبچاق که از اولاد جوجی‌خان بود و برقرار شدن پسرش منگوتیمور به جای او. و بعضی وفات برکه‌خان را در سال بعد نوشته و منگوتیمور را پسرعمّ او دانسته‌اند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ غلبهٔ اِدوارد پسر پادشاه بر یاغیان.

[سنهٔ ۶۶۵ هجری = سنهٔ ۱۲۶۶ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ آمدن ملک‌منصور صاحب حماة به مصر به خدمت ملک‌ظاهر سلطان مصر و خواهش کردن از و مرسومی به جهت رفتن به اسکندریه و سیاحت کردن این بلد را و قبول نمودن ملک‌ظاهر این خواهش را و امر کردن به اهل اسکندریّه که کمال اکرام و احترام را به ملک‌منصور بنمایند، بنابراین ملک‌منصور به اسکندریّه آمده بااحترام تمام این بلد را سیاحت کرد و به خدمت ملک‌ظاهر معاودت نمود، ملک‌ظاهر او را خلعت و دستورالعمل داد و او به محل حکمرانی خود بازگشت. آمدن ملک‌ظاهر سلطان مصر به شام به جهت انتظام امور صفد و وصول او به دمشق که پنج روز در این شهر اقامت نموده معاودت به مصر کرد. وفات تاج‌الدّین قسطلانی و نجم‌الدّین عبدالغفّار قزوینی. وفات سلطان مغرب عمر القیسی بقولی.

اروپا ـ (انگلیس) ـ وعدهٔ یک پارلمنت آزاد هانری سیّم پادشاه را دو باره در سلطنت مستقل می‌سازد. (سُوِدْ) ـ شهر استکهلم حصار محکمی یافته و پای‌تخت مملکت می‌شود.

[سنهٔ ۶۶۶ هجری = سنهٔ ۱۲۶۷ مسیحی]

آسیا و افریقا ـ آمدن ملک‌ظاهر سلطان مصر به شام با عساکر زیاد و فتح کردن یافا را که به دست فرنگیها بود در عشر وسط جمادی‌الآخره و رفتن به انطاکیّه و گرفتن این شهر را قهراً در چهارم رمضان، و این شهر نیز به تصرّف فرنگیها بود و غنایم زیاد به واسطهٔ فتح انطاکیه به چنگ عساکر ملک‌ظاهر افتاد و بعد از فتح انطاکیه فرنگیها که در قلعهٔ بغراس بودند فرار نمودند و ملک‌ظاهر فرستاده این قلعه را نیز تصاحب کرد. مصالحه ملک‌ظاهر با هیثوم صاحب سیس از بلاد ارمن به اینکه صاحب سیس سنقر اشقر را که مغول در فتح حلب گرفته بودند از آنها خواسته تسلیم ملک‌ظاهر نماید نیز بهسنا و دربساک و مرزبان و رعبان و شیح‌الحدید را واگذار به ملک‌ظاهر کند، هیثوم این شروط را به عمل آورد مگر بهسنا را واگذار نکرد و ملک‌ظاهر لیفون پسر هیثوم را که در جنگ سنه ششصد و شصت و چهار به چنگ عساکر ملک‌ظاهر افتاده و دستگیر شده بود رها کرد و این مصالحه در ماه شوّال واقع شد و ملک‌ظاهر به مصر بازگشته در ذیحجّه به این دیار رسید. اتفاق کردن معین‌الدین پروانه[1] با مغولی که در آسیای صغیر بودند به کشتن رکن‌الدّین قلیج ارسلان بن کیخسرو بن کیقباد بن کیخسرو بن قلیج ارسلان بن مسعود و خفه کردن مغول رکن‌الدّین مذکور را و برقرار نمودن معین‌الدّین غیاث‌الدّین پسر رکن‌الدّین را به جای او درحالتیکه چهارساله بود. وفات ابوشامه دمشقی مورّخ شام و بعضی فوت ابوشامه را در حوادث سال قبل نوشته‌اند. وفات امام حمیدالدّین ضریر.

۱. ابوالفدا: معین الدین سلیمان البرواناه

[سنهٔ ٦٦٧ هجری = سنهٔ ١٢٦٨ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ آمدن ملک ناصر از مصر به شام و خیمه زدن در خربة اللّصُوص و بازگشتن از این محل به مصر بطور مخفی که تا در میان اهالی مصر نمودار نشد کسی از معاودت او به مصر خبر نداشت ولی باز به شام برگشت. گرفتن ملک ظاهر بلاطنس را از عزّالدّین صاحب صهیون. حجّ ملک ظاهر. وفات باباافضل الدین کاشی، و ابن دقیق عید از خفیّه. زلزله در شهر سیس در ارمنیّه صغری که بسیاری از مردم را هلاک کرد.

[سنهٔ ٦٦٨ هجری = سنهٔ ١٢٦٩ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ آمدن ملک ظاهر از مکّه به شام و رفتن به قاهره. فرستادن ملک ظاهر لشکری به بلاد اسمعیلیّه و مسخّر کردن این قشون مصیاف را در اواسط ماه رجب. کشته شدن ابودبوس آخر ملوک بنی عبدالمؤمن و انقراض دولت این طایفه از ملوک مغرب و غلبهٔ بنی مرین بر این مملکت چنانچه شرح آن بیاید. جنگ اباقاخان و براق خان در حدود هرات و غلبهٔ اباقاخان. وفات احمد بن دائم از مشایخ حدیث.

اروپا ــ ابوالفدا گوید در اینسال مابین اشکری صاحب قسطنطنیه و منگوتیمور بن طغان پادشاه تاتار شمالی نقار حاصل شد، منگوتیمور لشکری به قسطنطنیه فرستاده بلاد اشکری را گرفتار خسارات نمودند، و این لشکر از قلعه‌ای که عزّالدّین کیکاوس بن کیخسرو پادشاه آسیای صغیر در آن محبوس بود گذشتند و عزّالدّین را از آن قلعه بیرون آورده نزد منگوتیمور بردند، منگوتیمور مقدم عزّالدّین را معزّز داشته و او با منگوتیمور بود تا در سنهٔ ششصد و هفتاد و هفت درگذشت و پسرش مسعود بن عزّالدّین به آسیای صغیر رانده سلطان این بلاد شد چنانچه ذکر آن بیاید.

[سنهٔ ٦٦٩ هجری = سنهٔ ١٢٧٠ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ آمدن ملک ظاهر سلطان مصر از این مملکت به شام و فرود

آمدن به حصن اکراد در نهم شعبان و محاصره کردن این قلعه را و گرفتن آنرا بطور امان و رفتن به حصن عکار و تصرّف کردن این قلعه را نیز بطور امان در سلخ رمضان و مُسلّم نمودن قلعه علیقه و بلاد آن را که از بلاد اسمٰعیلیّه بود. نیز آمدن ملک‌ظاهر به دمشق و رفتن از اینجا به حصن قرین و گرفتن آنرا بطور امان در ماه ذیقعده و منهدم ساختن حصن قرین را و معاودت نمودن به مصر. ترتیب دادن ملک‌ظاهر زیاده از ده سفینه برای جنگ قبرس و شکستن آن سفاین در لنگرگاه یمیسوس[1] و اسیر شدن اشخاصی که در این کشتیها بودند و ملک‌ظاهر چون این بشنید مجدّداً حکم داده دو مساوی آن سفاین در قلیل مدتّی بساختند. وفات هیثوم بن قسطنطین صاحب سیس و برقرار شدن پسرش لیفون به جائی او. وفات قاضی شمس‌الدین بن البارزی قاضی القضاة حماة. حکومت یافتن ینگی اغول به فرمان قیدوخان در ماوراءالنّهر و مسموم شدن براق‌خان. وفات جمال‌الدّین احمد جوزقانی و عبدالحق مرینی. غرق دمشق از طغیان آب انهار.

اروپا ـ (فرانسه) ـ سنت‌لوئی پادشاه فرانسه به قصد جهاد با مسلمین افریقا به آن سمت حرکت نمود و در این سفر ادوارد ولیعهد انگلیس را با خود همراه برد و در بیست و پنجم ماه او سنت‌لوئی در حوالی تونس به مرض طاعون درگذشت.

[سنهٔ ۶۷۰ هجری = سنهٔ ۱۲۷۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ـ آمدن ملک‌ظاهر سلطان مصر به شام و عزل کردن جمال‌الدّین اقوش نجمی را از نیابت سلطنت در دمشق و برقرار کردن علاءالدّین ایدکین فخری الاسندار را به جای او. تاختن مغول بر عینتاب و روج و قمیسطون[2] در نزدیکی فامیه و بازگشتن آنها و طلبیدن ملک‌ظاهر قشونی از مصر و حاضر شدن آن قشون به صحابت بدرالدّین البیسری و فرستادن ملک‌ظاهر آنها را به حلب و عود ملک‌ظاهر به مصر. آمدن ملک‌ظاهر مجدّداً به شام. وفات سیف‌الدّین احمد بن

۱. ابوالفدا: یمیسوس
۲. ابوالفدا: قیطون

مظفّرالدّین غثمان بن منکبرس صاحب صهیون که پس از فوت او دو پسر او سابق‌الدّین و فخرالدّین صهیون را به ملک‌ظاهر واگذار کردند و خود به خدمتش شتافتند و او به آنها کمال احسان و اکرام را نمود. جنگ مغول با عساکر و اهالی بیره و آمدن ملک‌ظاهر به طرف مغول و شکست دادن آنها را در حوالی فرات و بازگشتن به مصر. گرفتن عساکر ملک‌ظاهر باقیمانده از قلاع اسمعیلیّه را که کهف و منیقه و قدموس باشد. گرفتن ملک‌ظاهر شیخ خضر را که در نزد او مرتبتی منیع داشت و در مصر و شام تسلّط کاملی بهمرسانیده و مشارالیه در محلّی در قلعه جبل مکرماً محبوس بود تا درگذشت. وفات شیخ صلاح‌الدّین زرکوب رومی. فوت حسن صیقلی. رفتن مارکوپلو از اهل ونیز به قصد تجارت به طرف مغولستان، این مسافر بیست و چهار سال تمام در اغلب نقاط آسیا گردش کرده هفده سال متوالیاً فقط در چین در خدمت قبلای‌قاآن نوکر بوده و مارکوپلو اوّل مسافر فرنگ است که راه به این نقطه یافته (کتاب سفرنامه مارکوپلو نزد نگارنده موجود است).

اروپا ــ (فرانسه) ــ فلیپ سیّم به جای سنت‌لوئی پادشاه فرانسه می‌شود.

[سنهٔ ۶۷۱ هجری = سنهٔ ۱۲۷۲ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن نیکی اغول صاحب الوس جغتای و حکومت یافتن توقتمورخان به جای او به فرمان قیدوخان. خروج کردن سنقرشاه بر محمود قلهاتی که به فرمان اتابک فارس حاکم هرمز بود و کشتن او محمود را و مستولی شدن بر هرمز و این اولین شخص از ملوک هرمز است. وفات اثیرالدین ابهری. وقوع زلزله در تبریز.

اروپا ــ (انگلیس) ــ وفات هانری پادشاه انگلیس و جلوس ادوارد اوّل به جای او.

[سنهٔ ۶۷۲ هجری = سنهٔ ۱۲۷۳ مسیحی]

آسیا ــ مصمّم شدن لشکر مغول در ثانی تسخیر بلاد شام را. تولّد ملک‌المؤیّد

عمادالدّین ابوالفدا اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایّوب صاحب حماة در خانه ابن الزنجیلی در دمشق در ماه جمادی الاولی، و در اینوقت پدر ابوالفدا با اهل و کسان خود به جهت وصول اخبار مغول از حماة به دمشق آمده بود و ابوالفدا صاحب تاریخ معروف و کتاب تقویم البلدان و سایر مؤلفات و مصنّفات جلیله و از اجلّه ارباب فضل و علم و از ملوک عالم بزرگوار بوده است و بسیاری از وقایع مندرجه در این کتاب از تاریخ ابوالفدا ترجمه و نقل شده است. وفات شیخ جمال الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن مالک طائی الجیانی النّحوی صاحب مصنّفات مشهوره در نحو و لغت. وفات امیر مبارزالدّین اقوش المنصوری مملوک ملک منصور صاحب حماة و نایب السلطنهٔ او در این ولایت و امیر مبارزالدین از امرای بزرگ عاقل شجاع و قبچاقی الجنس بوده است. وفات حکیم امجد شیخ علامه خواجه نصیرالدّین طوسی در یکشنبه هیجدهم ذیحجّه و اسم حکیم بزرگوار محمد بن محمد الحسین[1] و مصنّفات جلیله او از مجسطی و تذکره در هیئت و غیرها مشهور می باشد، همچنین رصد و زیجی که در مراغهٔ برای هلاکوخان بست معروفست. تولّد خواجه رحمة الله علیه در یازدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ پانصد و نود و پنج بوده است، مدفن خواجه در بغداد در روضهٔ منوّرهٔ کاظمییّن علیهما السّلام است. وفات جلال الدّین محمّد بلخی معروف به مولوی رومی صاحب مثنوی معروف و دیوان غزلیات و قصاید و غیرها در قونیه. وفات مؤیّدالدّین قلانسی و امامی هروی شاعر. وقوع زلزله در شام.

افریقا ــ آمدن ملک ظاهر سلطان مصر با عساکر خود از این مملکت به شام. تملّک یعقوب بن عبدالحق بن محبوب بن حمامة المرینی شهر سبته را و بنومرین ملوک بلاد مغرب می باشند که بعد از بنی عبدالمؤمن به جای آنها سلطنت یافتند و آخر سلطان بنی عبدالمؤمن ابودبُوس بود چنانکه پیش ذکر کرده ایم و بنومرین از قبایل و طوایف اعراب مغرب و معروف به حمامه می باشند و جای آنها در ناحیهٔ قبلی از اقلیم تازه بوده این قبیله از اطاعت بنی عبدالمؤمن معروف به موحّدین خارج شده، در فتور این سلسله بعد از زد و خورد شهر فاس را از موحّدین گرفتند و کم کم

۱. ابوالفدا: محمد بن محمد بن الحسین

متصرّفات خود را وسعت دادند و اوّل کسی که از بنومرین درجهٔ اشتهار یافت ابوبکر بن عبدالحق بن محبوب بن حمامة المرینی بوده که بعد از تملک فاس به طرف مراکش راند و کار را بر بنی‌عبدالمؤمن سخت کرد و بر این منوال می‌گذشت تا در سال ششصد و پنجاه و سه درگذشت و برادرش یعقوب بن عبدالحق به جای او برقرار گردیده ابودبُوس را در مراکش محاصره کرد و مراکش را گرفت و در این سال سبته را مالک شد و شوکتی داشت و حکمرانی می کرد تا وفات نمود و سال فوت او در تواریخ معیّن نشده بعد از او پسرش یوسف سلطنت یافت و کنیهٔ یوسف ابو یعقوب بوده و ذکر او بعدها بیاید.

[سنهٔ ۶۷۳ هجری = سنهٔ ۱۲۷۴ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ برقرار شدن یوسف شاه در یزد به حکومت، و او آخرین اتابکان یزد است. وفات منصور بن سلیم از حفّاظ و ابوالحسن علی بن ابوسعید مقری مورّخ مشهور و خواجه عماد از شعرای فارس و کرمان. آمدن ملک‌ظاهر سلطان مصر به بلاد سیس از ارمنستان و عود او با غنایم بسیار به دمشق، و در معاودت بود که سال بسرآمد و در این سفر عساکر ملک‌ظاهر بیست هزار نفر از اهالی بلاد سیس را بکشتند، لهذا ارامنه با مغول در دفع سلطان مصر متفّق شدند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ادوارد اوّل ممالک گال را که جزو انگلستانست به تصرّف درمی‌آورد. **(رُمْ)** ــ اباقاآن سفرا به دربار گِرگُوار پاپ می‌فرستد که به توسّط پاپ سلاطین عیسوی با او متّحد شده بر ضدّ ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر متفّق و متّحد شوند.

[سنهٔ ۶۷۴ هجری = سنهٔ ۱۲۷۵ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ آمدن لشکر مغول به سرداری اقطای به بیره و توجّه ملک‌ظاهر سلطان مصر از ظاهر دمشق به طرف بیره و چون لشکر مغول خبر آمدن ملک ظاهر را شنیدند از بیره کوچ کردند لهذا ملک‌ظاهر به حلب آمده و از آنجا به مصر رفت

و در مصـــر لـشکر به سرداری آقسنقر فارقانی و به همراهی عزّالدّین ایبک الافرم به نوبه فرستاده در آنجا نهب و قتل کردند و با غنایم بازگشتند. مزاوجت ملک السّعید برکة بن الظاهر بیبرس با دختر امیرسیف الدّین قلاوون الصّالحی مسماة به غازیه خواتون. معاودت ملک ظاهر به شام در آخر اینسال. وفات محمود زنجانی از مشاهیر. وفات تاج الدین علی بن حبیب مورّخ مشهور در بغداد.

[سنهٔ ٦٧۵ هجری = سنهٔ ١٢٧٦ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات توقتیمور خان صاحب الوس جغتای و برقرار شدن دواصحن خان به حکومت به جای او به حکم قیدوخان. وفات شیخ صدرالدین قونیوی و نجم الدّین عمر کاتبی. وفات سیداحمد بدوی از مشاهیر. رسیدن ملک ظاهر سلطان مصـــر در ماه محرّم به ظاهر دمشق و رفتن به حلب و از آنجا به نهر ازرق و بعد به ابلستین و تلاقی او در اینجا با عساکر مغول و شکست دادن به آنها و کشته شدن تناون سردار مغول و بسیاری از سرکردگان آنها و دستگیر شدن جماعتی از ایشان و از جمله گرفتاران این جنگ سیف الدین قتجق و سیف الدّین ارسلان بودند که ذکر آنها بیاید. رفتن ملک ظاهر به قیساریّه و استیلا کردن بر این بلد، و در این وقت حکمران آسیای صغیر معین الدّین پروانه بود، خلاصه پس از هفت روز اقامت در قیساریّه ملک ظاهر به جهت کمی آذوقه به حارم رفت و یکماه در آنجا بماند. آمدن اباقاآن با عساکر خود به ابلستین و جنگ ملک ظاهر با اباقاآن و کشتن معین الدّین پروانه حاکم آسیای صغیر را که مرد مدبّری بود و موسوم به سلیمان (پروانه در فارسی به معنی حاجب است). وفات شهاب محمّد بن یوسف بن زایدة التلعفری الشاعر.

[سنهٔ ٦٧٦ هجری = سنهٔ ١٢٧٧ مسیحی]

آســیــا ــ در اینسال محمّد بن قرامان از امرای آسیای صغیر شخص مجهولی را غیاث الدّین سیاوش سلجوقی نامید و او بر قونیه و بعضی از بلاد آسیای صغیر دست یافت و با سپاه مغول محاربات کرد و او اوّلین شخص از ملوک قرامان است.

وفات شیخ الاسلام محیی الدّین لودی.

افریقا ــ در پنجم محرّم اینسال ملک‌ظاهر بیبرس سلطان مصر که در اواخر سال گذشته از حازم حرکت کرده بود به دمشق رسیده در قصر ابلق منزل گرفت و در بیست و هفتم محرّم در دمشق درگذشت نایب و مملوک او تتلیک معروف به خزانه‌دار[1] وفات او را مخفی داشته در نزدیک جامع دمشق جسد او را مدفون نمود و با عساکر روانه مصر شد و محفّه را با خود می برد به عنوان اینکه ملک‌ظاهر ناخوش و در این محفّه می باشد همینکه به مصر رسید مطلب را آشکار و برکة بن بیبرس را به جای پدر جلوس داده ملقّب به ملک‌سعید نمود مدّت ملک ملک‌ظاهر هفده سال و دو ماه و ده روز بود و از ملوک بزرگ شجاع عاقل که مصر و شام هردو را در تحت تصرّف درآورده و فتوحات کرده و سکّه به نام خود می زد و نقش سکّه او بیبرس صالحی بود، بعد از جلوس ملک‌سعید باز تتلیک کماکان نایب السلطنه وکارها انتظام داشت امّا طولی نکشید که‌او درگذشت و شمس الدّین فارقانی نیابت سلطنت یافت، بعد از آن ملک‌سعید از منهج صواب عدول کرده قصد او نسبت به امرا بد، و نیّت امرا نیز دربارهٔ او فاسد شد و بر این منوال بود تا سال بسرآمد.

[سنهٔ ۶۷۷ هجری = سنهٔ ۱۲۷۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات عزّالدّین کیکاوس بن کیخسرو که نزد منگوتیمور پادشاه مغول بود و شرح حال عزّالدّین پیش داده شده است و پسری داشت عزّالدّین موسوم به مسعود، اباقاآن سیواس و ارزن‌الرّوم و ارزنگان را به او داد و او در این بلاد استقرار یافت بعد سلطنت آسیای صغیر به اسم او شد اما زیاد پریشان‌حال گردیده و او آخر شخص است از سلاجقهٔ روم که سلطان نامیده شده است. وفات ابوعیسی جذولی از کبار نحویین. فوت نجم‌الدین دمشقی معروف به ابن‌اسرائیل.

۱. ابوالفدا: بدرالدین تتلیک الخزندار

افریقا ــ آمدن ملک سعید سلطان مصر باعساکر به شام و رفتن امیر سیف الدّین قلاوون صالحی و صاحب حماة به امر ملک سعید به بلاد سیس و قتل و غارت کردن و بازگشتن با غنایم، و اتّفاق کردن امرا در خلع ملک سعید به جهت سوء تدبیری که داشت و رفتن ملک سعید به مصر به قلعهٔ جبل و رفتن عساکر بر اثر او و در این حال سال بسرآمد.

[سنهٔ ۶۷۸ هجری = سنهٔ ۱۲۷۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ طغیان امرای مصر و محاصره نمودن آنها ملک سعید بن ملک ظاهر سلطان مصر را در قلعة الجبل و رضا شدن ملک سعید به اینکه از سلطنت خلع باشد و کرک را به او واگذارند و چنین کردند و این در ماه ربیع الاوّل اتّفاق افتاد و بعد از خلع او برادرش سلامش را که هفت ساله بود به سلطنت برّداشتند و ملک عادل لقب دادند و امیر سیف الدّین قلاوون صالحی رئیس قشون شد و امیر سیف الدّین سنقراشقر را به دمشق فرستاده نایب السلطنهٔ شام کرد بعد در بیست و دویّم رجب سلامش نیز از سلطنت مخلوع و ملک منصور قلاوون صالحی به سلطنت جلوس نمود و بنای عدل را گذاشته امور را در کمال خوبی منظّم کرد. در بیست و چهارم ذیقعده اینسال سنقراشقر از ربقهٔ اطاعت سلطان مصر خارج و امرا و عسکر با او بیعت کرده سلطان شام گردید و ملقّب به ملک کامل شمس الدّین سنقر شد. هم در اینسال ملک سعید بعد از وصول به کرک در میدان گوی بازی از اسب به زمین افتاده تب کرد و پس از چند روز درگذشت و بعد از او برادرش نجم الدّین خضر را به جای او برقرار و ملقّب به ملک مسعود کردند و او صاحب کرک شد. وفات شمس الدّین محمّد بن محمود اصفهانی صاحب کتاب شارح محصول. وفات شیخ نجیب الدین علی برغش شیرازی.

[سنهٔ ۶۷۹ هجری = سنهٔ ۱۲۸۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ فرستادن قلاوون سلطان مصر لشکری با علم الدین سنجر حلبی

که سابقاً در دمشق سلطنت کرده بود و با بدرالدّین بکتاش و بدرالدّین ایدمری از سرکرده‌های مصـر به شام و منهزم کردن این عساکر قشون سنقر اشقر را در ظاهر دمشق در نوزدهم ماه صفر، و فرار نمودن سنقر به رحبه ونامه نوشتن به اباقاخان و او را به طمع مملکت شام انداختن، و رفتن سنقر از رحبه به صهیون و استیلا یافتن بر این بلد و بر برزنه و بلاطنس و شغر و بکاس و عکار و شیزر و فامیه و این اماکن او را شد. استقرار حسام‌الدّین لاجین مملوک قلاوون در نیابت سلطنت شام. وصول لشکر مغول به حوالی بلاد شام و آن نواحی. وفات اقوش الشمسی نایب‌السلطنه حلب و دادن ملک منصور قلاوون نیابت سلطنت این ولایت را به علم‌الدّین سنجر الباشغردی. ولیعهد کردن قلاوون سلطان مصر پسر خود ملک‌صالح علاء‌الدین را. آمدن قلاوون از مصـر به غزّه و چون مغول به حلب آمده نهب و خرابی کرده و بازگشته بودند قلاوون به مصر معاودت نمود. جنگ مسلمانان با فرنگیها در مرقب و قتل و اسر مسلمین. عزیمت قلاوون در اوّل ذیحجّهٔ از مصر به طرف شام. وفات تقی‌الدّین منصور بن فلاح یمنی صاحب مغنی در نحو. وفات ابوالقاسم نجم‌الدین حلّی شیعی.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ فوت نیکلای سیّم پاپ و جلوس مارتن چهارم به جای او.

[سنهٔ ۶۸۰ = سنهٔ ۱۲۸۱ مسیحی]

آسـیا و افریقا ــ چون سال نو شد ملک منصور قلاوون سلطان مصر در روحاء بود پس از چندی به بیسان رفت و از آنجا به دمشق آمد. استقرار صلح فیمابین قلاوون و ملک‌خضـر بن ملک‌ظاهر صاحب کرک. جنگ سخت ملک‌منصور قلاوون با لشکر مغول که به سرداری منکوتیمور بن هلاکوخان از جانب اباقاخان مأمور شده بودند و این جنگ در ظاهر حِمْص در روز پنجشنبه چهاردهم ماه رجب اتّفاق افتاد و مغول منهزم شدند و بسیاری از آنها کشته شد و در این وقت اباقاخان مشغول محاصره رحبه بود چون خبر شکست قشون خود را شنید از آنجا کوچ و چون فراریها برفت. مراجعت قلاوون مظفّر و منصور به مصر و رسیدن هدایای صاحب یمن مظفّر شمس‌الدّین یوسف بن عمر بن علی بن رسول نزد او، و طلبیدن امان و امان دادن.

وفات منکوتیمور بن هلاکوخان در جزیره ابن‌عمر، گویند منکوتیمور از غصّه شکستی که خورد مُرد. وفات علاء‌الدّین عطاملک بن محمد الجوینی صاحب دیوان به بغداد در عراق عجم و بعد از عطاملک پسر برادرش هارون بن محمد الجوینی والی بغداد شد. تجهیز دادن قبلای‌قاآن کشتی زیادی به قصد تسخیر ژاپن که باد مخالف و انقلاب دریا او را از وصول به مقصود بازداشت و از راه خشکی تُنْکَنْ و ماچین را تا حوالی بنگالهٔ هند به حیطهٔ تصرّف درآورد، هم در اینسال قبلای‌قاآن شروع به تزیین شهر پکن نمود. استیلای رکن‌الدین غوری بر قندهار. وفات احمد بن یوسف کرابیسی مفسّر. فوت آبش خواتون ملکهٔ فارس و زوال دولت اتابکان این مملکت. وفات موفّق‌الدّین کواشی.

[سنهٔ ۶۸۱ هجری = سنهٔ ۱۲۸۲ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات اباقاخان بن هلاکوخان در ماه محرّم در شهر همدان، و بعضی گویند او را مسموم کردند. مدّت ملک اباقاخان هفده سال و کسری بود. برقرار شدن برادرش سلطان احمد به جای او به سعی صاحب دیوان و اسم سلطان احمد بیکدار بوده، چون به سلطنت جلوس کرد و متدیّن به دین اسلام شد معروف به سلطان احمد گردید. وفات منکوتیمور بن طغان باتو[۱] ابن جوجی خان پادشاه نواحی شمالی تاتار و برقرار شدن برادرش تدان منکو ابن طغان و بعضی این حوادث را به سال قبل نسبت داده‌اند.[۲] فرستادن سلطان احمد سفارتی به ریاست قطب‌الدّین محمود شیرازی به مصر نزد قلاوون برای اعلام جلوس خود و صلح مابین مغول و مصر و شام و بی اعتنائی سلطان مصر به این سفارت و حاصل نشدن مقصود، و شیخ قطب‌الدین مشارالیه در آن وقت قاضی سیواس بود. دادن قلاوون نیابت سلطنت حلب را به مملوک خود قراسنقر شمس‌الدّین. وفات قاضی فاضل محقّق شمس‌الدّین احمد بن محمّد بن ابوبکر بن خلّکان البرمکی که در مصر و شام قضاوت کرده و صاحب مصنّفات جلیله است از قبیل وفیات‌الاعیان و غیره و

۱. ابوالفدا: طغان بن باتو بن دوشی خان
۲. ابوالفدا: و قیل، انّ ذلک کان فی سنة ثمانین

تولّد ابن خلّکان در روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الآخر سال ششصد و هشت در شهر اربل بوده. وفات عبدالسّلام مالکی، و عبدالرحمن خشعمی، و شیخ عبدالله‌حربی.

[سنهٔ ۶۸۲ هجری = سنهٔ ۱۲۸۳ مسیحی]

آسیا ــ خروج ارغون خان بن اباقاخان در خراسان و لشکر کشیدن سلطان احمد به جنگ او و هزیمت ارغون و اسیر شدن او به دست عساکر سلطان احمد که پس از گرفتاری خواتین از سلطان احمد درخواست کردند که ارغون را رها کند و خراسان را به او واگذارد، سلطان احمد قبول نکرد و از آنجا که مغول از سلطان احمد به جهت اینکه قبول دین اسلام کرده بود و سایرین را نیز الزام بر این دین می‌نمود رنجش داشتند این فقره را بهانه نموده بر قتل او اتفاق کردند و ارغون را از حبس بیرون آوردند و سلطان احمد چون از ماجرا خبر شد بگریخت ولی او را گرفته بکشتند و ارغون خان بن اباقاخان را به سلطنت برداشتند و این در جمادی‌الاولی اینسال بود. کشتن ارغون‌خان غیاث‌الدّین کیخسرو بن رکن‌الدین پادشاه آزی‌مینُر را که طفل بود و پروانه او را سلطان نموده و بعد از او ارغون‌خان سلطنت این مملکت را به مسعود بن عزّالدّین کیکاوس مفوّض داشت، و سلطنت به اسم او بود تا سال هفتصد و هشت و پریشانی او چنانکه پیش ذکر کردیم زیاده شد، از قرار معروف به واسطهٔ کثرت طلبکار و به تنگ آمدن از دست مغول سمّ خورد. دادن ارغون‌خان وزارت خود را به سعدالدوله یهودی و بالا گرفتن کار او، گویند سعدالدوله در ابتدای امر خود در بازار صناعه موصل دلاّل بوده است. استقرار دادن ارغون خان دو پسر خود غازان و خربنده را به خراسان و امیرنوروز را که از امرای کبار بود اتابک آنها نمود. سیل عظیم و غرق دمشق و هلاکت جمعی کثیر، و در این حادثه ملک‌منصور قلاوون در دمشق بود بعد از آن به مصر رفت. وفات بوعبدالله بلیسانی کازرونی.

اروپا ــ (رومیّة الصّغری) ــ فوت اشکری پادشاه قسطنطنیه که موسوم به میخائیل (میشل) بود جلوس پسرش ماندس ملقّب به دوقس بجای او.

[سنهٔ ۶۸۳ هجری = سنهٔ ۱۲۸٤ مسیحی]
آسیا ــ وفات ملک منصور ناصرالدین احمد بن ملک مظفّر محمود ایّوبی صاحب حماة روز یازدهم شوّال و تولّد ملک منصور در بیست و هشتم ربیع‌الاوّل سال ششصد و سی و دو بوده است و مدّت ملکش چهل و یکسال و پنج ماه و چهار روز. استقرار ملک مظفر محمود بن ملک منصور در ملک حماة به تصدیق و تشریف ملک منصور قلاوون. وفات ناصرالدّین اسکندرانی و ابن‌صانع دمشقی. شهادت خواجه شمس‌الدّین محمد جوینی صاحب دیوان به حکم ارغون‌خان.

اروپا ــ (انگلیس) ــ مملکت گال به تصرّف انگلیس درآمد و از این تاریخ به بعد به ولیعهدهای دولت انگلیس پرنس دوگال لقب داده می‌شود.

[سنهٔ ٦٨٤ هجری = سنهٔ ۱۲۸۵ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ فتح کردن ملک منصور سیف‌الدّین قلاوون حصن مرقب را. تولّد ملک‌ناصر محمّد بن قلاوون. خروج عثمان بیک بن ارطغرل بن سلیمانشاه بر سلاطین آسیای صغیر معروف به سلاجقهٔ روم. وفات برهان‌الدّین حنفی (نسفی)، و ابن‌شدّاد حلبی، و شرف‌الدین صمیمی و شارح رضی شارح کافیه و شهاب‌الدّین احمد قیروانی از علمای مصر.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت فلیپ سیّم پادشاه فرانسه و جلوس فلیپ چهارم بجای او.

[سنهٔ ۶۸۵ هجری = سنهٔ ۱۲۸٦ مسیحی]
آسیا ــ فوت سلطان غیاث‌الدّین بلبن صاحب دهلی و برقرار شدن پسرش بقراخان در بنگاله به سلطنت و پسر دیگرش کیقباد سلطنت دهلی یافت. وفات قاضی بیضاوی، و جمال‌الدّین مالکی. شیوع استعمال باروط.

اروپا ــ (فرانسه) ــ وضع و تحمیل مالیات به نمک.

افریقا ــ فرستادن قلاون سلطان مصر لشکری به کرک به سرداری طرنطای منصوری که نیابت سلطنت داشت و مسخّر کردن او کرک را بطور امان و رفتن جمال‌الدّین خضر و بدرالدّین سلامش پسران ملک‌ظاهر بیبرس نزد قلاوون و اکرام کردن او به آنها، و مدّت طویلی بر اینحال بودند تا کراهتی از آنها برای قلاوون حاصل شده ایشان را حبس کرد و در حبس بودند تا قلاوون درگذشت، بعد از آن، آن دو به قسطنطنیه رفتند. وفات رکن‌الدّین اباجی حاجب.

[سنهٔ ۶۸۶ هجری = سنهٔ ۱۲۸۷ مسیحی]

آسیا ــ وفات رضی‌الدّین استرآبادی نحوی، و اوحدالدّین بلیانی، و قطب‌الدین قسطلانی، وفات بدرالدین محمد بن جمال‌الدّین مالک بزرگ نحاة.

اروپا ــ ایجاد عینک در این اقلیم، و در بعضی از کتب تاریخ ایجاد عینک را به سال ششصد و چهل و هشت هجری نسبت داده‌اند.

افریقا ــ فتح کردن عساکر قلاوون قلعهٔ صهیون را و رفتن امیر شمس‌الدّین سنقر اشقر صاحب صهیون به مصر نزد قلاوون و اکرام کردن قلاوون نسبت به او. فرستادن قلاوون لشکری به نوبه به اعلم‌الدین سنجر مسروری معروف به خیاط، و جنگ نمودن این لشکر در این مملکت و بازگشتن با غنایم. فوت بدرالدین تتلیک الایدمری.

[سنهٔ ۶۸۷ هجری = سنهٔ ۱۲۸۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات سلطان علاءالدّین کیقباد پادشاه دهلی و برقرار شدن جلال‌الدّین فیروزشاه ملقّب به شایسته خان به جای او. وفات ابراهیم عصار حصاری. شکست فرنگیان از عثمان غازی.

اروپا ــ **(دانمارک)** ــ شروع به جنگی که بیست سال امتداد یافت مابین این دولت و دولت نروژ. (رم)ــ جلوس نیکلای چهارم در رم به‌مسند پاپی.

افریقا ــ وفات ملک صالح علاءالدین علی بن ملک منصور قلاوون که رتبه ولیعهدی داشت و پسری از او باقیماند موسوم به موسی بن علی.

[سنهٔ ۶۸۸ هجری = سنهٔ ۱۲۸۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ فتح کردن ملک منصور سلطان مصر طرابلس شام را به قهر و غلبه و انتزاع نمودن آن را از دست فرنگیها بعد از آنکه تقریباً صد و هشتاد و پنجسال در تصرّف آنها بود، و در فتح اینشهر جمع کثیری از فرنگیها کشته شدند و پس از غلبهٔ ملک‌منصور حکم به هدم شهر نمود. در تواریخ فرنگ و غیره نوشته‌اند ملک‌منصور قلاوون چون این شهر را حرق و هدم نمود شهر دیگر در نزدیکی شهر اوّلی بناکرد و آنرا نیز طرابلس نامید ولی ابوالفدا که خود بشخصه در این جنگ حاضر بوده و شرح آن را در تاریخ خود نگاشته از بنای شهر ثانی ذکری نمی‌نماید. فوت قبلای‌قاآن پادشاه چین و تاتار و جلوس پسرش شهون به جای او و این به عقیدهٔ ابوالفدا می‌باشد. بعضی فوت قبلای‌قاآن را در سال ششصد و نود نوشته گویند نبیرهٔ او تیمورقاآن جانشین او گشت. امّا در تواریخ فرنگ فوت قبلای‌قاآن در ضمن حوادث سال ششصد و نود و چهار نوشته شده. استیلای عثمان بن ارطغرل اول سلطان عثمانی از ملوک روم (آسیای صغیر) بر قراحصار. وفات ابوالعبّاس مصری و شیخ فخرالدّین عراقی.

[سنهٔ ۶۸۹ هجری = سنهٔ ۱۲۹۰ مسیحی]

اروپا ــ **(پرتوغال)** ــ پادشاه پرتوغال در شهر لیزبن پای‌تخت خود ایجاد و احداث مدرسه می‌نماید.

افریقا ــ وفات سلطان ملک‌منصور سیف‌الدین قلاوون صالحی[۱] در ششم ذیقعده. و ملک‌منصور به عزم جنگ عکّا از مصر بیرون آمده بود که مریض شده و

۱. ابوالفدا: السلطان الملک المنصور سیف الدنیا و الدین قلاوون الصالحی

درگذشت. مدّت ملکش یازده سال و سه ماه و چند روز بود. جلوس پسرش ملک‌اشرف صلاح‌الدّین خلیل بن سلطان ملک‌منصور قلاوون در هفتم ذیقعده، و گرفتن حسام‌الدّین طرنطای را که نایب‌السّلطنه بود و دادن نیابت سلطنت را به بدرالدّین بیدرا و وزارت را به شمس‌الدّین محمّد بن السلعوس.

[سنهٔ ۶۹۰ هجری = سنهٔ ۱۲۹۱ مسیحی]

آسیا ـ فوت ارغون خان بن اباقاخان و جلوس برادرش گیخاتوخان به جای او، مدّت ملک ارغون خان تقریباً هفت سال بود، و چون گیخاتوخان پادشاه شد بنای فسق و فجور را گذاشته با ابنای مغول عمل نامعقول می کرد لهذا قلوب از او کدر شد. به قتل رسیدن سعدالدوله یهودی. وفات عفیف‌الدّین عجیل بلیانی و تاج‌الدین فراری و شاطبی از مشاهیر. تمام شدن عمارت حلب.

افریقا ـ رفتن ملک اشرف سلطان مصر و شام با عساکر ایندو مملکت به تسخیر عکّا و محاصره نمودن این بلد را، و گرفتن آن را به غلبه از فرنگیها بعد از مشقّت بسیار در هفدهم ماه جمادی‌الآخره، و بعد از فتح عکّا صیدا و صور و بیروت و بعضی قلاع و حصون دیگر یعنی تمام بلاد ساحلیّه به تصرّف عساکر ملک‌اشرف درآمد. دادن ملک‌اشرف نیابت سلطنت شام را به علم‌الدین سنجر شجاعی.

[سنهٔ ۶۹۱ هجری = سنهٔ ۱۲۹۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ـ ظفر یافتن سلطان جلال‌الدین خلجی بر سپاه مغول که قصد هند داشتند. وفات شیخ مُصلح‌الدّین سعدی شیرازی رحمة‌الله علیه و بعضی وفات شیخ را در سال ششصد و نود و شش نوشته‌اند. آمدن ملک‌اشرف از مصر به شام و رفتن از حلب به تسخیر قلعة‌الرّوم، و آن قلعه‌ای بوده در جانب فرات در کمال حصانت و روز یازدهم رجب ملک‌اشرف این قلعه را به غلبه گرفت. عزل کردن ملک‌اشرف علم‌الدین سنجر شجاعی را از نیابت سلطنت دمشق و برقرار کردن عزّالدّین ایبک حموی را به جای او. همچنین عزل کردن ملک‌اشرف قراسنقر منصوری را از نیابت

سلطنت حلب و برقرار کردن سیف‌الدّین بلبان معروف به طباخی را بجای او.

[سنهٔ ۶۹۲ هجری = سنهٔ ۱۲۹۲ مسیحی]
آسیا ــ رفتن ملک افضل نورالدین علی بن ملک مظفّر محمود پدر ملک مؤیّد ابوالفدا از حلب به دمشق و وفات کردن در اوایل ذیحجّه. ظهور آتش در حوالی مدینهٔ منوّره. زلزله در شام.

اروپا ــ در بایُنْ مابین یکنفر ملاّح انگلیس و یکنفر ملاّح فرانسه نزاع شده همان مختصر نزاع اسباب جنگ و محاربه مابین ملّتین انگلیس و فرانسه شد.

افریقا ــ وفات قاضی محیی‌الدین بن عبدالقاهر ادیب مصر. وفات ابراهیم عسقلانی و مسکین اسکندرانی.

[سنهٔ ۶۹۳ هجری = سنهٔ ۱۲۹۳ مسیحی]
آسیا و افریقا ــ انقراض دولت اتابکان کوچک در لرستان. ظهور درهم و دینار از کاغذ مربّع در بعضی امکنه به جهت ضرورت. کشته شدن ملک اشرف صلاح‌الدّین خلیل بن سلطان ملک منصور سیف‌الدّین قلاوون به دست بعضی از امرای مصر در اوایل محرّم. جلوس ملک ناصر بن ملک منصور قلاوون به‌جای او.

[سنهٔ ۶۹۴ هجری = سنهٔ ۱۲۹۴ مسیحی]
آسیا ــ کشته شدن گیخاتوخان به دست امرای مغول به جهت رنجشی که از فسق و فجور او داشتند در حوالی مغان در آخر ربیع‌الآخر و برقرار شدن بایدو به جای او و جلوس غازان‌خان در خراسان در ماه جمادی‌الاولی و چون غازان‌خان شنید که بایدو به سلطنت جلوس کرده لشکری از مغول جمع نمود و متوجّه قتال بایدو گردید، چون فئتین نزدیک شدند غازان دانست که استعداد جنگ با بایدو را ندارد لهذا کار به مصالحه انجامید و غازان به خراسان برگشت و امیرنوروز که اتابک غازان بود

نزد بایدو مانده در باطن مردم را به طرف غازان استمالت می داد، و غازان درصدد تجهیز قشون بود که مجدداً به جنگ بایدو آید، چون امیرنوروز خاطرجمع شد که قلوب به طرف غازان مایل است به او نامه نوشته اظهار داشت که حالا وقت حرکت به طرف بایدو می باشد غازان حرکت کرده در حوالی همدان فئتین تلاقی کرده ملازمان بایدو او را گذاشته به طرف غازان رفتند بایدو که این بدید فرار کرد عساکر غازان او را عقب کرده در نزدیکی شهر همدان بکشتند و این در ماه ذیحجّه بود و مدّت ملک بایدو هشت ماه و پس از کشته شدن بایدو غازان‌خان مستقل در سلطنت گردید و امیرنوروز را نایب خود قرار داد و برادر خود خربنده را والی خراسان نمود. اسلام مغول (بعضی از مورّخین نوشته‌اند غازان‌خان در ییلاق لار با قریب صدهزار نفر مغول به‌دست شیخ ابراهیم حموی اسلام اختیار نمود).

اخبار ملوک یمن و وفات صاحب یمن

صاحب یمن ملک مظفّر شمس‌الدّین یوسف بن ملک منصور عمر بن علی بن رسول در اینسال در قلعهٔ تعز وفات کرد و مدّت حکمرانی او تقریباً چهل و هفت سال بود، و پسر ملک مظفّر ملک اشرف عمر بن یوسف بعد از پدر به سریر حکمرانی نشست و برادر ملک اشرف مذکور ملک مؤیّد داود در وقت فوت پدرش در شحر بود زیرا که پدرش شحر را به او داده و او را به این ناحیه فرستاده ملک اشرف بجای پدر به حکمرانی نشست. ملک مؤیّد داود به عدن و این ناحیه استیلا یافت برادرش ملک اشرف لشکری فرستاده با او جنگ کردند و بر او غلبه نموده او را گرفتند و نزد ملک اشرف بردند ملک اشرف او را بند و قید نهاد و ملک اشرف وقتی به حکمرانی نایل شد هفتاد سال داشت و پس از ده ماه حکمرانی درگذشت بعد از او ارکان دولت ملک مؤیّد داود را از حبس بیرون آورده به سلطنت برداشتند. ابوالفدا گوید ملک داود تاکنون که سال هفتصد و هیجده میباشد به سلطنت یمن برقرار است.

افریقا ــ در نهم محرّم اینسال امیر زین‌الدّین کتبغا المنصوری از امرای مصر ملک ناصر را در یک قلعه جاداده از انظار محجوب داشت و خود به سریر سلطنت

جلوس کرد و خود را ملک عادل نامید و در مصر و شام به اسم او خطبه خواندند و حسام‌الدّین لاجین از جانب کتبغا نیابت سلطنت یافت. کم شدن آب رود نیل به درجهٔ زیادی که نتیجهٔ این کم‌آبی غلا شد و بعد از غلا و بای شدید مردم را هلاک نمود.

[سنهٔ ۶۹۵ هجری = سنهٔ ۱۲۹۵ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ کشته شدن سلطان جلال‌الدین خلج در حدود اگره به دست داماد خود او و سلطنت علاءالدین در دهلی. وفات عثمان ساوجی، و مجدهمگر شیرازی. گرانی و غلای مفرط در شام. وفات سراج‌الدّین وراق ادیب مصر. آمدن ملک‌عادل کتبغا از مصر به شام و عزل کردن عزّالدّین ایبک حموی را از نیابت سلطنت شام و برقرار کردن سیف‌الدین عزلومملوک خود را به‌جای او.

اروپا ــ (انگلیس) ــ پارلمنت انگلیس که چندی بود ایجاد و برقرار شده در اینسال قوّت کامل گرفت.

[سنهٔ ۶۹۶ هجری = سنهٔ ۱۲۹۶ مسیحی]

آسیا ــ انقراض دولت اتابکان از فروع کاکویه. وفات یاقوت بن عبدالله مستعصمی خطاط. کشته شدن امیرنوروز به حکم غازان‌خان و بعضی کشته شدن امیرنوروز را از وقایع سال بعد دانسته‌اند.

افریقا ــ رفتن کتبغا از دمشق به طرف مصر و شوریدن امرا بر او در نهر عوجا و خلع کردن او را از سلطنت و برقرار شدن حسام‌الدین لاجین به جای او به سلطنت و امان طلبیدن کتبغا از لاجین و درخواست نمودن که محلّی را به او واگذار کند که در آن محل آسوده بسر برد بنابراین صرخد را به او داده و او به این ناحیه رفت و لاجین ملقّب به ملک منصور حسام‌الدین لاجین المنصوری شد و به مصر رفت و سیف‌الدّین قبجق منصوری را نایب‌السّلطنه شام کرده به این مملکت فرستاد.

[سنهٔ ۶۹۷ هجری = سنهٔ ۱۲۹۷ مسیحی]

آسیـا و افریقـا ــ طرح عمارت شنب غازان در تبریز. وفات سالم بن واصل حموی قاضی القضاة حماة صاحب مصنّفات جلیله و ظهیرالدین محمّدعلی کازرونی مورّخ بغداد. توجّه قتلغ خواجه ابن دواخان با دو یست هزار سوار به طرف هند و جنگ کردن علاءالدین خلجی با او و ظفر یافتن. کشته شدن صدرجهان زنجانی وزیر غازان‌خان. فرستادن حسام‌الدین لاجین ملقّب به ملک‌منصور لشکر جرّاری به بلاد سیس که قتل و نهب زیادی در این بلاد کرده به حلب بازگشتند و در اینجا باز تجهیز عسکر نموده در ثانی به بلاد سیس ورود نمودند و بلاد ارمن که در جنوبی نهر جیحان بود از قبیل حمُوص و تل‌حمدون و کویرا و نفیر و حجر شغلان و سرفندکار و مرعش که همه از حصون منیعه بود مسخّر و مُسلّم عساکر مصر و شام شده و نهر جیحان حدفاصل مابین ارمن و بلاد اسلام گردید. گرفتن حسام‌الدین لاجین شمس‌الدّین قراسنقر نایب السّلطنه را و بند کردن و برقرار نمودن منکوتمرحسامی مملوک خود را به جای او به نیابت سلطنت و این شخص چندان کبر و حمق به خرج داد که قلوب عساکر و غیره از او و لاجین کدر و بیزار گردید. وفات عزّالدّین ایبک موصلی نایب فتوحات و غیرها و برقرار شدن سیف‌الدین کرد امیرآخور به‌جای او.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ادوارد اوّل پادشاه انگلیس مملکت اِکسُن را متصرّف شده ضمیمهٔ انگلیس می نماید.

[سنهٔ ۶۹۸ هجری = سنهٔ ۱۲۹۸ مسیحی]

آسیـا ــ وفات صلاح‌الدین بلغاری، و ادیب فضل‌الله صاحب معجم، و منهاج سراج جوزجانی. کشتن جمعی از ممالیک حسام‌الدین لاجین سلطان مصر و شام او را و رسیدن ملک‌ناصر محمّد بن ملک‌منصور قلاوون که در کرک بود دوباره به سلطنت به اتّفاق امرا در ماه جمادی‌الاولی. دادن ملک‌ناصر نیابت سلطنت شام را به جمال‌الدّین اقوش افرم. وفات صاحب حماة سلطان ملک‌مظفّر تقی‌الدّین محمود

بن ملک منصور ناصرالدین محمّد بن ملک تقی الدین عمر بن شاهنشاه بن ایّوب که در پانزدهم محرّم سنه ششصد و پنجاه و هفت متولّد شده بود و پس از فوت ملک مظفّر حکمرانی حماة از خانواده آل ایّوب خارج شد و ملک ناصر نیابت سلطنت حماة را به قراسنقر الجوکندار داد. فرستادن سیف الدین بلبان طباخی قشونی به ماردین و قتل و نهب این قشون در این محل که همین فقره بهانه برای غازان‌خان شد و قصد این بلاد نمود. آمدن ملک ناصر با عساکر مصری به بلاد غزّه و در اینجا بود تا سال به آخر رسید. وفات شمس الدّین از سردارهائی که در بلاد سیس فتوحات نموده بود.

[سنهٔ ۶۹۹ هجری = سنهٔ ۱۲۹۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ کشته شدن کیقباد سلجوقی به فرمان غازان‌خان و زوال دولت سلاجقه معروف به سلاجقهٔ روم که در آسیای صغیر سلطنت داشتند. جلوس ابوالملوک عثمان‌بیک جدّ سلاطین عثمانی و رسیدن او به سلطنت برسا. وفات شیخ نورالدین عبدالصمد نطری و ابومحمّد مرجانی. آمدن غازان‌خان با عساکر خود به حلب و حماة و فرود آمدن به مجمع المروج، و آمدن ملک ناصر با سپاه مصر و شام به این محل، و وقوع جنگ عظیم فیمابین و شکست ملک ناصر و استیلای غازان‌خان بر دمشق و قتل و نهب مغول در سایر بلاد این نواحی. استرداد ارمن بلاد طرف جنوبی نهر جیحان را از تصرّف گماشتگان ملک ناصر و غلبهٔ ارمن به جهت ضعفی بود که از مغول عارض عساکر مصر و شام شده بود.

[سنهٔ ۷۰۰ هجری = سنهٔ ۱۳۰۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ جنگ قیدوخان و دواخان با لشکر تیمورقاآن که هزارهزار سوار بودند و ظفر یافتن قیدوخان و دواخان. وفات شیخ تاج الدین ابراهیم معروف به شیخ زاهد گیلانی و نورالدّین عبدالرحمن کسرفی و ابوالرضا رتن هندی و پور بهای جامی. ظهور دولت آل‌قرامان بعد از انقراض اتابکان در بوک و در بورستان. حمله آوردن مغول بر شام و مراجعت آنها. وفات سیف الدین بلبان طباخی که نایب حلب بود.

[سنهٔ ۷۰۱ هجری = سنهٔ ۱۳۰۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات حافظ الدّین عبداللّه نسفی حنفی. وضع تاریخ ایلخان. ابطال ابن‌تیمه نماز رغائب را در دمشق. هزیمت مغول از جنگ سخت علاء الدّین پادشاه هند. وفات ابونمی از شرفاء حجاز. وفات ابوالعبّاس احمد ملقّب به الحاکم بامراللّه خلیفه مصر که خلافت و نسب او را در سال ششصد و شصت ذکر نموده‌ایم. خلافت پسرش سلیمان بن احمد به جای او که ملقّب به المستکفی باللّه شد. رفتن عساکر مصر و شام به بلاد سیس و قتل و نهب و حرق آنها در آن بلاد. وفات قبچی بن اردنو بن جوجی‌خان بن چنگیزخان صاحب غزنه و بامیان و غیرهما و اختلاف فیمابین اولاد او.

[سنهٔ ۷۰۲ هجری = سنهٔ ۱۳۰۲ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ فوت قیدوخان و برقرار شدن پسرش خسیرخان به جای او. فوت تیمورقاآن و برقرار شدن حنان‌خان به جای او که چکوخان لقب یافت. وفات تقی الدّین دقیق العید قاضی القضاة شافعیّه در مصر، و بدرالدّین دمشقی وابن هارون طائی. زلزلهٔ عظیم در مصر و شام. فتح قلعهٔ کیته به دست عثمان غازی. وفات تقی الدین از شافعیه. گرفتن و انتزاع نمودن عساکر ملک ناصر جزیرهٔ ارواد واقعه در بحرالرّوم را که جلو انطرطوس و نزدیک به ساحل بود از فرنگیها. شکست خوردن لشکر غازان از عساکر مصر؛ و شام در حرب دمشق. وفات زین الدّین کتبغا المنصوری نایب السلطنة به حماة و زین الدّین همانست که پیش شرح استیلا و سلطنت او را نگاشته‌ایم. دادن ملک ناصر سلطان مصر و شام نیابت سلطنت حماة را به سیف الدّین قبجق. وفات فارس الدّین البلی الظاهری نایب السلطنهٔ حِمْص.

اروپا ــ فرمان پاپ که خطاب به پادشاه فرانسه بود در مجلس پارلمنت فرانسه سوخته شد و این اوّل وهن و شکستی است که به شوکت و اقتدار پاپ وارد آمد. غیر از مجلس پارلمنت که اعیان مملکت و دولت در آنجا جلوس می کردند مجلس

دیگری نیز تشکیل یافت که اجزای این مجلس مرکّب از سه طایفه بود، یکی علمای دین، دیگر نجبای مملکت، دیگری مبعوثین رعیّت. **(ایطالیا)** ــ فلاو یو بی او یا نام از اهالی ایطالیا اختراع قطب‌نما نموده به واسطهٔ آن حرکت سفاین سهل شد.

[سنهٔ ۷۰۳ هجری = سنهٔ ۱۳۰۳ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات غازان‌خان در همدان[۱] و برقرار شدن برادرش الجایتو[۲] سلطان به جای او. مدّت ملک غازان محمودخان هشت سال و ده ماه بوده. وفات ابراهیم رقّی و شهاب‌الدّین شاغوری از نحات یمن. وفات مونسه خواتون دختر ملک‌مظفّر محمود صاحب حماة صاحب و بانی مدرسه خواتونیه در حماة. ناخوشی عام و مرگ اسبان. وفات عزّالدین ایبک حموی نایب حِمْص. گرفتن عساکر ملک‌ناصر سلطان مصر و شام تل حمدون را از بلادسیس بطور امان و خراب کردن آن.

اروپا ــ جنگهای سخت فیمابین فرانسه و انگلیس. منازعه قلمی و کتبی پاپ با پادشاه فرانسه و لعنت و تکفیر نمودنْ او را.

[سنهٔ ۷۰۴ هجری = سنهٔ ۱۳۰۴ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ ظفر یافتن غازی ملک والی پنجاب از امرای علاءالدّین خلجی بر سپاه مغول. وفات شمس‌الدّین حکمران دهلی که از بقایای سلاطین هند و از موالی طبقه غوریّه بود و چون شمس‌الدین درگذشت دولت این طبقه و طایفه به ملوک خلج منتهی شد. وفات علم‌الدین عراقی مفسّر، و شرف‌الدین عبدالمؤمن دمیاطی از حفّاظ، بعضی فوت شرف‌الدین را در سال بعد نوشته‌اند. آمدن سفیری از جانب ابو یعقوب یوسف بن یعقوب المرینی پادشاه مغرب با هدیه وافر نزد

۱. ابوالفدا: توفی قازان بن ارغون... بنواحی الرّی

۲. ابوالفدا: لمامات قازان ملک اخوه خر بند ابن ارغون... و تلقب الجنبو سلطان!!

ملک ناصر سلطان مصر و شام که از جملهٔ هدایا تقریباً پانصد رأس اسب عربی ممتاز با یراق طلا بود. وفات جماز بن شیحه حکمران مدینهٔ منوّره و برقرار شدن پسرش منصور بن جماز به‌جای او.

اروپا ــ میشل دویم پادشاه مملکت روس شهر چِتْوَرْ را پای‌تخت خود قرار می‌دهد.

[سنهٔ ۷۰۵ هجری = سنهٔ ۱۳۰۵ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ انهزام عساکر سلطان خدای‌بنده از جنگ گیلان. سلطنت فخرالدین غوری بعد از موت رکن‌الدین. وفات شرف‌الدین فزاری. رفتن عساکر حلب به قصد و غارت بلاد سیس و کشته شدن اکثر آنها که برنگشتند به حلب مگر قلیلی. طلب کردن تقی‌الدّین احمد بن تیمیه را از دمشق به مصر و منعقد کردن مجلسی از علماء برای کشف عقاید او و محبوس نمودن او به سبب فساد عقیده‌ای که داشت و معتقد به تجسیم بود.

اروپا ــ پادشاه فرانسه کِلِمان پنجم را تقویت **نموده بهٔ** درجهٔ پاپی می‌رساند و پاپها چندی در شهر لیون فرانسه توقف خواهند کرد.

[سنهٔ ۷۰۶ هجری = سنهٔ ۱۳۰۶ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ انقراض دولت آل‌براق در کرمان به وفات شاه‌جهان صاحب کرمان و سلطنت غیاث‌الدین بعد از فخرالدین. وفات دواخان صاحب الوس جغتای و برقرار شدن کیچک‌خان پسرش به جای او و انتزاع نمودن مغولستان را از فرزندان قیدو. وفات نصیرالدین شیرازی. کشته شدن ابو یعقوب یوسف بن یعقوب بن عبدالحق مرینی در محاصرهٔ تلمسان و جلوس پسرش ابوسالم بن یوسف به جای او و لشکر کشیدن ابن‌عمّ او ابوثابت عامر بن عبدالله بر سر او و فرار ابوسالم و کشته شدن او که بعد از او ابوثابت به سلطنت جلوس کرد. وفات امیر بدرالدّین بکتاش فخری معروف به امیرسلاح.

اروپـا ـ (فـرانسه) ـ تغییر عیار مسکوکات و زیادی بار در سکّه ها سبب شورش رعیّت به پادشاه شده بطوریکه پادشاه مجبوراً به یک معبدی پناه برد.

[سنهٔ ۷۰۷ هجری = سنهٔ ۱۳۰۷ مسیحی]

آســیــا و افـریـقــا ـ کشته شدن کیچک خان پادشاه الوس جغتای و سلطنت بالیقون خان به جای او. اظهار سلطان خدابنده شعارمذهب امامیّه یعنی تشیّع را به تعلیم شیخ جمال الدین مطهر. وفات شیخ فخرالدین عراقی و شمس الدین عبدالکافی شافعی، و شهاب الدّین غازی. کشتن برلغی سرکردهٔ عساکر مغول که در آسیای صغیر بودند هیتوم بن لیفون بن هیتوم صاحب بلاد سیس را، و تصرّف نمودن این مملکت را و بلاد اوشین بن لیفون را که برادر هیتوم بود[1]. و چون برلغی هیتوم را بکشت برادرش النـاق بن لیفون نزد سلطان محمد خدابنده آمده عرض تظلّم کرد سلطان محمّد حکم کرد برلغی را بکشتند. وفات رکن الدین بیبرس عجمی صالحی معروف به الجالق که [یکی] از بحریّه و آخر شخص این طبقه بود. وفات ابوثابت عامر بن عبدالله بن یوسف ابی یعقوب[2] عبدالحق بن محیو بن حمامه سلطان مغرب در آخر این سال درطنجه، و مدّت سلطنت ابوعامر یکسال و سه ماه و چند روز بود و بعضی یکسال و نیم گفته اند. بهرحال پس از ابوثابت پسرعم او علی بن یوسف به جای او جلوس کرد لکن وزیر و بعضی از عساکر بعد از دو روز او را خلع کرده با سلیمان بن عبدالله بن یوسف بن یعقوب بن عبدالحق بیعت نمودند و او را به سلطنت برداشتند و او بخوبی متقلّد این امر مهم گردید.

اروپـا ـ (انـگـلـیس) ـ فـوت ادوارد اوّل پادشاه و جلوس ادوارد دو یّم پسرش به جای او.

۱. عبارت روشن نیست. معنا بطور خلاصه با توجه به نوشتهٔ ابوالفدا این است: برلغی هیتوم را کشت و ناحیهٔ سیس را و بلاد (اوشین بن لیفون) را که برادر هیتون بود تصرف کرد.

۲. ابوالفدا: ابوثابت عامر بن عبدالله بن یوسف ابی یعقوب بن یعقوب بن عبدالحق...

[سنهٔ ۷۰۸ هجری = سنهٔ ۱۳۰۸ مسیحی]
آسـیا و افریقا ــ کشته شدن بالیقوخان و پادشاه شدن انس بوقاخان در تاتار که چندان طولی نکشیده یعنی یکسال بعد کپک (کپلک) خان در این مملکت به سلطنت جلوس کرد. وفات ابوجعفر نحوی. توجّه ملک ناصر محمّد بن قلاوون الصّالحی سلطان مصر و شام ازمصربه حجاز و اقامت کردن در کرک به جهت اینکه بیبرس جاشنکیروسلار مسلّط بر کارها شده و از برای ملک ناصر جز اسم نمانده بود و چون او در کرک بماند بیبرس جاشنکیر به سلطنت نشست وسلار نایب السلطنه شد و بیبرس ملقّب به ملک مظفر رکن الدین بیبرس منصوری شد و جلوس او در شنبه بیست و سیّم ماه شوّال اینسال بود. وفات امیرخضر بن ملک ظاهر بیبرس در قاهره.

اروپا ــ (فرانسه) ــ کِلِمانْ پنجم پاپ در شهر آوِیْنْیُنْ از شهرهای فرانسه اقامت می‌جوید و بعد از او هفت نفر پاپ در این شهر سکنی گرفتند. غلبهٔ فرنگیها بر جزیرهٔ ردس و انتزاع نمودن آن را از پادشاه قسطنطنیه.

[سنهٔ ۷۰۹ هجری = سنهٔ ۱۳۰۹ مسیحی]
آسـیا و افریقا ــ نایل شدن امیرمظفّر به حکمرانی یزد، و آل مظفر از ملوک عراق و فارس به او منسوبند. رفتن ملک نایب کافور خواجه‌سرا معشوق علاء الدین خلجی به فرمان او به دکن و فتح کردن این شهر را. وفات شیخ شرف الدّین پانی‌پتی، و شیخ صدرالدین بن بهاء الدین زکریاء مولتانی، و منهاج الدین ساوجی. توجّه ملک ناصـر سلطان مخلوع مصر و شام از کرک به دمشق به جهت میلی که از عساکر دمشق احساس نموده بود و اطاعت نمودن اهالی و قشون شام از او و توجّه او از شام به مصـر و انقیاد امرا و عساکر مصر نیز از ملک ناصر، و خلع بیبرس الجاشنکیر و برقرار شدن ملک ناصر به سلطنت و این دفعه سیّم بود که این سلطان به سریر سلطنت جلوس کرد. مزاوجت سلطان محمد خدابنده با دختر ملک منصور غازی بن قراارسلان صاحب ماردین. طرح عمارت سلطانیّه به امر سلطان محمّد

خدابنده.

اروپا ــ انهزام عساکر اسپانیول از نصر بن محمّد در جنگ غرناطه از بلاد اندلس.

[سنهٔ ۷۱۰ هجری = سنهٔ ۱۳۱۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات قطب‌الدین علامه محمود بن مسعود شیرازی در تبریز. تولّد قطب‌الدین در شیراز[1] و در علوم متنوعه از قبیل ریاضی و منطق و فنون حکمت و طبّ و غیره فاضلی متبحّر و صاحب مصنّفات جلیله بود و هفتاد و شش سال و هفت ماه زندگانی کرد. وفات کمال‌الدین چلبی، و نجم‌الدین احمد بن رفعه شامی در مصر، و عبداللطیف مصری، و شمس‌الدین ابوعباس سروجی صاحب غابه. دادن ملک ناصر سلطان مصر و شام حکمرانی حماة و معره و بارین را به ملک مؤیّدالدین ابوالفدا صاحب تاریخ معروف و کتاب تقویم‌البلدان، و خارج شدن حماة از تحت حکمرانی حکمرانان آل ایّوب در بیست و دوتّم ذیقعده سنه ششصد و نود و هشت بود در روز وفات ملک مظفّر صاحب حماة، و تا هیجدهم جمادی‌الاولی این سال خارج بود تا در این روز به ابوالفدا مقرّر[2] شد و باز در تحت حکمرانی این سلسله آمد. وفات ابوالربیع سلیمان بن عبدالله بن ابی یعقوب یوسف حکمران مغرب در نیمه اینسال و برقرار شدن عمّ پدرش ابوسعید عثمان بن ابی یوسف یعقوب بن عبدالحق در ماه رجب به‌جای او.

۱. ابوالفدا: و کان مولده بمدینة شیزر که مسلم غلط است.

۲. عبارت نارساست، می‌خواهد بگوید حکومت حماة از ۲۲ ذیقعدهٔ ۶۹۸ (روز وفات ملک مظفر) تا ۱۸ جمادی الاولی ۷۱۰ از دست حکمرانان آل ایوب خارج بود. عین عبارات ابوالفدا این است: «و کان خروج حماة عن البیت التقوی الایوبی عند موت السلطان الملک المظفر صاحب حماة فی یوم الخمیس الثانی و العشرین من ذی‌القعدة من سنة ثمان و تسعین و ستمائة و عودها فی التاریخ التقلید و هو ثامن عشر جمادی الاولی سنة عشر و سبعمائة، فیکون مدة خروجها من البیت التقوی الی ان عادت الیه احدی عشرة سنة و خمسة اشهر و سبعة و عشرین یوماً» از این پس تاریخچهٔ حماة را از آغاز تا زمان حکومت خودش شرح داده است.

[سنهٔ ۷۱۱ هجری = سنهٔ ۱۳۱۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ اتمام بنای سلطانیه که به امر سلطان محمد خدابنده عمارت شد. وفات ابن‌حمزه خطیب غرناطی و قاضی جلال‌الدین محمّد بن مکرّم انصاری صاحب لسان‌العرب و شعبان اردبیلی از مشاهیر. کشته شدن سعدالدین ساوجی وزیر. وفات توق‌تغاخان بن منکوتمر بن طغان پادشاه بلاد تاتار شمالی و برقرار شدن ازبک بن طغرلشاه بن منکوتمر به جای او. آمدن سفرا از بلاد سیس نزد حکام بلاد شام با هدایا. ابوالفدا گوید در اینسال رکن‌الدین بیبرس دوادار منصوری صاحب تاریخ مسمّی به زبدة‌الفکر فی تاریخ الهجره از جانب ملک‌ناصر سلطان مصر و شام نیابت سلطنت داشت، و نایب‌السلطنه شام جمال‌الدین اقوش بود، و صاحب ماردین ملک‌منصور نجم‌الدین غازی بن ملک‌مظفر قراارسلان از بنی ارتق، و صاحب یمن ملک‌المؤید شرف‌الدین داود بن یوسف بن عمر بن علی بن رسول، و پادشاه عراقین و کرمان و خراسان و دیاربکر و روم (آسیای صغیر) و آذربایجان و غیرها خربنده (سلطان محمد خدابنده) ابن ارغون بن اباقاخان، و حکمران ترکستان بهٔ ماوراء‌النّهر قبچی، و خاقان چین سرقین بن منغلای بن قبلای‌قاآن، و حکمران بلاد تاتار شمالی ازبک بن طغرلشاه (طغریشاه) و حکمران غزنین و بامیان منطغای بن قبچی بن اردنو بن جوجی بن چنگیزخان، و ملک مغرب ابوسعید عثمان بن یعقوب بن عبدالحق مرینی، و حکمران غرناطه در اندلس ابوالجیوش نصر بن محمد بن الاحمر، و صاحب تونس ابوالبقا خالد بن زکریا بن یحیی بن ابی‌حفص، و سلطان قسطنطنیه اندرونیقوس، و حکمران سیس اوشین بن لیفون بن هیتوم بود.

[سنهٔ ۷۱۲ هجری = سنهٔ ۱۳۱۲ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات نجم‌الدین غازی صاحب ماردین و برقرار شدن پسرش الالبی الملک العادل عمادالدّین علی بن غازی به جای او که مدّت ملکش زیاده از سیزده روز نبود و بعد از او برادرش شمس‌الدین صالح جای او بگرفت و ملقّب به ملک‌صالح گردید. دادن ملک‌ناصر سلطان مصر و شام نیابت سلطنت حلب را به

سیف‌الدّین سودی‌الجمدار (جامه‌دار) الاشرفی الناصری. دادن ملک ناصر سلطان مصر و شام حماة و معرّه و بارین را به ملکیت به ابوالفدا عمادالدین اسمعیل بن علی. محاصره کردن سلطان محمد خدابندهٔ رَحبهٔ شام را و چون از استیلا مأیوس شد دست از محاصره کشیده بازگشت. آمدن ملک ناصر سلطان مصر و شام، از مصر به شام و رفتن به مکّهٔ معظّمه و حجّ گذاردن. در اینسال دومرتبه خسوف قمر اتّفاق افتاد یکمرتبه در ماه صفر و مرتبهٔ دیگر در ماه شعبان. وفات بهاءالدّین احمد بن جلال‌الدّین مولوی معنوی صاحب مثنوی معروف.

اروپا ــ (فرانسه) ــ پادشاه فرانسه به واسطهٔ کمی مسکوکات و داشتن مخارج زیاد درصدد قلب و غش مسکوکات برآمده دو نفر از اهالی فلورانس را در این خیانت و تقلّب با خود شریک و همدست می کند اهالی مملکت به پادشاه شوریده و بعد از تعهّد که مسکوکات قلب ناسره را تبدیل به مسکوکات سره نماید آسوده می شوند.

[سنهٔ ۷۱۳ هجری = سنهٔ ۱۳۱۳ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ وفات همام‌الدّین تبریزی از شاگردهای خواجه نصیرالدین طوسی علیه‌الرحمة. وفات امیرمظفّر حکمران یزد و حکمرانی پسرش امیرمبارزالدّین در میبد. آمدن ملک ناصر سلطان مصر و شام از حجاز به دمشق. خارج شدن معرّه از تحت حکمرانی ابوالفدا صاحب حماة و مضاف شدن آن به حلب. برقرار کردن ملک‌ناصر ابوالغیث ابن ابی نمی را به حکمرانی مکّهٔ معظّمه به واسطهٔ سوق عسکر به این شهر شریف. وفات نصرالدّوله شهریار که شانزده سال ایالت مازندران او را بود و بعضی وفات نصرالدوله را در سال بعد نوشته‌اند بهرحال قبل از او پدرش تاج‌الدّوله بیست و سه سال حکمرانی در این ایالت نموده، و اوّل شخص این طبقه حسام‌الدّین اردشیر ملقّب به ابوالملوک بود که در مازندران خروج و دوازده سال حکومت کرده در ششصد و چهل و هفت درگذشت بعد از او پسرش شمس‌الملوک حکمرانی مازندران یافت و در سال ششصد و شصت و پنج مغول او را بکشتند بعد از او علاءالدوله برادرش حکمرانی یافت و ده سال حکومت کرد و بعد ازو

تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر برادرزادهٔ علاءالدوله حکمران شد چنانکه ذکر نمودیم.

[سنهٔ ۷۱۴ هجری = سنهٔ ۱۳۱۴ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ وفات امیر سیف الدین سودی نایب السّلطنهٔ حلب و دادن ملک ناصر سلطان مصر و شام نیابت سلطنت حلب را به امیرعلاء الدین الطنبغا حاجب. جلوس رکن الدوله شاه کیخسرو پسر نصرة الدّوله شهریار به حکمرانی و سلطنت مازندران. جمع کردن حمیضة بن ابی نمی جماعتی را و آمدن به قتال برادر خود ابوالغیث بن ابی نمی حکمران مکّه و وقوع قتال و گرفتن حمیضه برادر خود ابوالغیث را و کشتن و غلبه کردن او بر مکّه بعد از معاودت حاج از این شهر شریف. وقوع زلزله در تبریز. وفات شیخ سلیمان ترکمانی.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ فوت فلیپ پادشاه فرانسه و جلوس لوی دهم پسرش به جای او. فوت کِلِمانْ پنجم پاپ در شهر آوِنْیُنْ از شهرهای فرانسه.

[سنهٔ ۷۱۵ هجری = سنهٔ ۱۳۱۵ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ فرستادن ملک ناصر سلطان مصر و شام لشکری به سرداری سیف الدین تنکز به فتح ملطیّه و فرستادن فرمان برای ابوالفدا صاحب حماة که او نیز با لشکر این ولایت قشون سیف الدین را همراهی کند و آمدن این جمله به ملطیّه و حاکم ملطیّه جمال الدّین خضر بود از خانوادهٔ امرای آسیای صغیر که پدر و جدّ او نیز حکمرانی این ولایت کرده بودند. خلاصه او در بر روی ایشان گشود و امان خواست سیف الدین تنکز او را امان داد ولی لشکر که میل به غارت داشتند بدون اشاره و میل سرکردگان ملطیّه را غارت کردند و مردم را اسیر نمودند و بسیاری از آبادی این شهر بعد از غارت طعمه حریق و خراب شد. استعانت رمیثة بن ابی نمی از ملک ناصر و فرستادن این سلطان قشونی بهمراهی او به مکّه و غلبهٔ رمیثه بر برادر خود حمیضة که در مکه حکمرانی می نمود و فرار حمیضة و استقرار رمیثه در

حکمرانی مکّه. وفات سیّدرکن‌الدّین که در معقول و منقول از اجلّهٔ فضلاء و متبحّرین بود. نزاع مابین ابوسعید ملک‌مغرب و پسرش عمر که ابتدا عمر بر پدر غالب و در کار حکمرانی استقلالی بهمرسانید لکن بعدها باز ابوسعید بر پسر خود غلبه نموده در سلطنت مستقل شد. اتمام بنای قیساریه. وفات ظهیرالدین برغش شیرازی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اتّفاق غریب در دربار ایندولت بدین تفصیل که مارگریت زوجهٔ لوی‌دهم پادشاه فرانسه و بلانژ زوجهٔ شارل برادرش متّهم به زنا و عمل خلاف شده و اهالی پاریس معاشقین ایندو ملکه را زنده پوست کندند.

[سنهٔ ۷۱۶ هجری = سنهٔ ۱۳۱۶ مسیحی]

آسیا ــ وفات الجایتو سلطان معروف به سلطان محمّد خدابنده (خربنده) ابن ارغون خان در بیست و هفتم رمضان در شهر سلطانیّه که تازه بنا نموده بود، جلوس سلطان محمّد در اواخر ذیحجّه سنهٔ هفتصد و سه بوده و چون درگذشت پسرش سلطان ابوسعید بهادرخان که ده ساله بود به جای او جلوس کرد و زمام مهام سلطنت به دست امیرچوپان ابن‌الملک تناون از امرای مغول افتاد. وفات ناصرالدین بیضاوی صاحب تفسیر. وفات سلطان علاءالدین خلجی صاحب دهلی و استیلای ملک‌نایب کافور در این دولت که سلطنت را بنام شهاب‌الدّین عمر کرد. ظهور ملوک‌الطوایف در آسیای صغیر. وفات نجم‌الدّین سلیمان از اکابر حنابله. کثرت باران و سیلهای عظیمه در حلب و حماة و حِمْص و غرق بعضی اماکن.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت لوی‌دهم پادشاه فرانسه و چون اولاد ذکور نداشت بعد از فوت او فلیپ پنجم برادرش به‌جای او جلوس کرد.

[سنهٔ ۷۱۷ هجری = سنهٔ ۱۳۱۷ مسیحی]

آسیا ــ آمدن سلطان ابوسعید با سونج و سایر امرا از خراسان به سلطانیه. خراب کردن سیل اکثر عمارات و ابنیهٔ بعلبک را. تاراج کردن و خراب نمودن عساکر

حلب و غیره آمد را. کشتن مبارکشاه خلجی ملک نایب کافور را و خلع کردن شهاب‌الدین عمر را از سلطنت دهلی و جلوس کردن مبارکشاه به سریر سلطنت این مملکت. وفات سراج‌الدّین مقدّسی.

اروپا ـ (اندلس) ـ انهزام عیسویان در جنگ با عساکر اسلام.

[سنهٔ ۷۱۸ هجری = سنهٔ ۱۳۱۸ مسیحی]

آسیا و آفریقا ـ رفتن ابوالفدا صاحب حماة به اجازهٔ ملک‌ناصر سلطان مصر و شام به سیاحت اسکندریّه و دریافت ابوالفدا عواطف ملک‌ناصر را. غلاء عظیم در بلاد جزیره. کشته شدن خواجه رشیدالدین صاحب جامع‌التواریخ به فرمان امیرچوپان. فرستادن مبارکشاه خلجی معشوق خود خسروخان را به تسخیر کربابک. فرستادن ملک‌ناصر سلطان مصر و شام امیر بدرالدین ابن‌ترکمانی را در هنگام توجّه حاج به مکّه و بدرالدین چون به مکّه رسید به حکم ملک‌ناصر رمیثه[1] صاحب مکّه را گرفته مغلولاً به مصر فرستاد و تقصیر رمیثه[2] این بود که در باطن با حمیضة برادر خود ساخته بود خلاصه بدرالدین در مکّه به حکمرانی مستقر گردید. منتزع شدن مملکت تونس از لحیانی و رفتن او به مصر، و لحیانی ابوزکریا یحیی الحفصی است که ذکر او و سایر حفصیّین را در شرح سال ششصد و پنجاه و دو نموده‌ایم.

[سنهٔ ۷۱۹ هجری = سنهٔ ۱۳۱۹ مسیحی]

آسیا و آفریقا ـ حجّ ملک ناصر سلطان مصر و شام و در این حجّ ابوالفدا صاحب حماة در صحبت ملک‌ناصر بود. وفات شرف‌الدین عبدالله وصّاف شیرازی ابن ادیب فضل‌الله و از مصنّفات و مؤلّفات شرَف‌الدّین تاریخ وصّاف مشهور است. وفات فخرالسّادات حسین بن عالم الحسینی.

۱ و ۲. ابوالفدا. رمیثه

اروپا ــ (روس) ــ والی مسکو به قبچاق سفر کرده خواهر خان مغول را به حباله نکاح درمی‌آورد و به این واسطه اقتدار کاملی در تمام مملکت روس پیدا می کند.
(اندلس) ــ ابوالفدا گوید در اینسال چند نفر از سلاطین ممالک اسپانیا و آن نواحی اتّفاق کرده با جمع کثیری از قشون به قتال ابن احمر پادشاه غرناطه آمدند، و بزرگ آن سلاطین پادشاه قشتیلیه و موسوم به جوان بود ابن احمر اظهارکردکه مبلغی معتدّبه به سلاطین مشارالیهم بطور استمرار بدهد و دست از قتال بکشند آنها قبول نکردند و ناچار مسلمین باهم اتّفاق محکمی نموده از غرناطه خارج شدند و با عساکر فرنگ جنگ سختی کردند جوان پادشاه قشتیلیه و جمعی کثیر کشته شدند و مسلمین بسیاری از قشون فرنگ را در تعاقب اسیر کرده و غنیمت وافری به چنگ آنها افتاد.

[سنهٔ ۷۲۰ هجری = سنهٔ ۱۳۲۰ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ عطا نمودن ملک ناصر سلطان مصر و شام شعار سلطنت به ابوالفدا صاحب حماة و خواندن او را سلطان. نهب و غارت عساکر شام در بلاد سیس. وفات اوشین بن لیفون صاحب سیس بعد از آنکه ولایت او را عساکر شام غارت و خراب کرده بودند و چون او درگذشت طفل صغیری داشت، ارکان آن طفل را به جای اوشین پادشاه خوانده خود به تدبیر ملک قیام نمودند. کشته شدن حمیضة بن ابی نمی بدست ملازمان ملک ناصر. عفو کردن ملک ناصر رمیثة بن ابی‌نمی را و فرستادن او را به مکّه و مقرّر کردن که نصف منال مکّه او را باشد و نصف دیگر برادرش عطیفه را. فرستادن سلطان ابوسعید مجد اسمعیل سلامی را با هدایا و تحف به سفارت به مصر. وفات شیخ محمود شبستری، و شرف‌الدین طویل. حبس ابن‌تیمه در حصار دمشق.

اروپا ــ (روس) ــ پادشاه حقیقی و اصلی روس میشل دوتیم به تمهیدی دعوت به اردوی خان قبچاق شده مقتول می‌شود. والی مسکو که قرابت سببی با خان قبچاق بهمرسانیده در تمام ممالک روس بلامنازع به سلطنت مستقله نایل می گردد.

[سنهٔ ۷۲۱ هجری = سنهٔ ۱۳۲۱ مسیحی]

آسیا ــ وفات ملک مؤیّد هز برالدّین داود بن مظفر یوسف بن عمر بن علی بن رسول صاحب یمن، و چون او درگذشت ارکان دولت پسرش علی را ملک المجاهد سیف الاسلام لقب داده به جای پدر به حکمرانی یمن برقرار کردند و بعدها یعنی در سال بعد ملک منصور ایوب عمّ او خروج کرده او را بگرفت و بند نهاد و یمن را تملّک نمود و خود را زین الدّین لقب داد اما بعد از سه ماه جماعتی از عساکر یمن سیف الاسلام را از حبس بیرون آورده و ملک منصور ایوب را حبس کردند و سیف الاسلام دوباره به سلطنت یمن برقرار شد ولی امر این مملکت مضطرب و غیرمنظّم گردید. وفات قاضی جمال الدّین احمد یمنی از علمای یمن. فرستادن تمرتاش بن چوپان که در آسیای صغیر استیلا یافته بود سفیری با هدایا به مصر. داخل شدن تمرتاش مذکور با قشون به بلاد سیس و قتل و نهب در این بلاد و معاودت او. کشتن خسروخان آقای خود مبارکشاه سلطان دهلی را و نامیدن خود را خسروشاه که بعد از ششماه غازی ملک حاکم پنجاب لشکر به دهلی کشید و خسروشاه را بکشت و به سلطنت جلوس کرده غیاث الدین محمد تغلقشاه لقب یافت. وفات النگ خان حکمران ماوراء النّهر و برقرار شدن ترمشیر بن خان به جای او. وفات شیخ نجم الدین اصفهانی، و تقی الدین همدانی، و نزاری قهستانی.

[سنهٔ ۷۲۲ هجری = سنهٔ ۱۳۲۲ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ گرفتن عساکر شام ایاس را که از بلاد سیس بوده است به غلبه. آمدن اتامش ناصری به سفارت از جانب ملک ناصر سلطان مصر نزد سلطان ابوسعید مغول به جهت عهد مودّت. لشکر کشیدن الغ خان بن تغلقشاه به فرمان پدر بودنکل و ظفر یافتن او. وفات رضی الدین ابراهیم طبری از علمای مکّه معظّمه و پهلوان محمود خوارزمی عارف شاعر متخلّص به قتالی مشهور به پور بای ولی (بای به معنی بزرگ است). تولّد ملاّسعد تفتازانی که از فضلای مشهور گشت در قریه رجال تفتازان من اعمال نسا.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت فلیپ پنجم پادشاه فرانسه و جلوس برادرش شارل چهارم به‌جای او. (روس) ــ فتوحات پادشاه روس در ناحیهٔ فنلاند.

[سنهٔ ۷۲۳ هجری = سنهٔ ۱۳۲۳ مسیحی]

آسیا ــ خشکسالی سخت در شام یعنی از دمشق تا حلب. وفات نجم‌الدین احمد معروف به ابن‌صقری قاضی‌القضاة شافعی به دمشق و برقرار شدن جمال‌الدین معروف به زرعی به‌جای او. فرستادن سلطان ابوسعید و امیرچوپان سفرا به مصر. وفات وجیه‌الدّین عثمان سیّاح سناجی و تاج‌الدین علی‌شاه وزیر سلطان ابوسعید و بعضی فوت علی‌شاه را در سال بعد نوشته‌اند. وفات عبدالرّزّاق مورّخ.

[سنهٔ ۷۲۴ هجری = سنهٔ ۱۳۲۳ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ وفات علاءالدّین عطّار دمشقی. ابتدای دولت بنی‌عماد در طرابلس غرب. مماطلة تمرتاش بن چوپان که در بعضی از بلاد آسیای صغیر استیلا یافته بود در ایصال منال دیوانی و توجّه چوپان به بلادی که تمرتاش در تصرّف داشت و گرفتن پسر خود را و برقرار کردن دیگری را به‌جای او و معاودت نمودن. انتزاع نمودن صاحب‌الدملوة ملقّب به ملک‌ظاهر ابن عم ملک‌المجاهد علی بن داود یمن را سوای حصن تعز از ابن‌عمّ خود که فقط حصن تعز برای ملک‌المجاهد ماند. فرستادن سلطان ابوسعید هدایا و سفرا به مصر به ریاست امیرطغان.

[سنهٔ ۷۲۵ هجری = سنهٔ ۱۳۲۴ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ وفات تغلقشاه سلطان هندوستان و برقرار شدن پسرش الغ‌خان به‌جای او که ملقّب به سلطان تغلق شد. وفات ناصرالدین بغراخان صاحب بنگاله که بعد از فوت او امرای دهلی در بنگاله حکومت یافتند. وفات شیخ نظام اولیا و امیرخسرو دهلوی و نورالدین یمنی و عزّالدّین شافعی و سیّدرکن‌الدّین استرآبادی. غرق بغداد از طغیان آب دجله. وقوع زلزله در همدان. حرکت کردن ابن‌بطوطه از

اهالی طنجه به قصد مسافرت و سیاحت آسیا که اغلب نقاط این اقلیم را سیر و گردش نمود (کتاب مسافرت و سفرنامهٔ ابن‌بطوطه موسوم به تحفة‌النّظار فی غرایب الامصار و عجایب الاسفار نزد مؤلّف موجود است).

[سنهٔ ۷۲۶ هجری = سنهٔ ۱۳۲۵ مسیحی]

آسیا و آفریقا ــ فرستادن ملک‌ناصر سلطان مصر و شام سیف‌الدین اتامش را به سفارت نزد سلطان ابوسعید با هدایای قیمتی و فرستادن امیرچوپان سفیری به مصر. کشته شدن نجم‌الدین صاحب حصن کیفا به دست برادرش و تملک برادر نجم‌الدّین حصن کیفا را و نجم‌الدین و برادرش از نژاد تورانشاه بن ملک‌صالح ایّوب بن الکامل بن العادل بن ایّوب بودند. وفات سلطان عثمان بیک جدّ سلاطین آل‌عثمان پس از شصت و نه سال عمر و بیست و هشت [سال] حکمرانی و مدفون شدن او در بُرُسا و برقرار شدن اورخان پسرش به‌جای او و سلطان عثمان‌بیک قبل از وفات بُرُسا را مفتوح ساخت. وفات شیخ جمال‌الدّین مطهر حلّی شیعی، و قطب‌الدّین تونی، و شمس‌الدّین حنبلی

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ ایزابل خواهر پادشاه فرانسه که زوجهٔ ادوارد دوّیم پادشاه انگلیس بود به جهت انعقاد مصالحه مابین دو سلطان یعنی پادشاه انگلیس و پادشاه فرانسه به پاریس آمد، امّا در باطن مقصود این ملکه از این مسافرت عشقبازی با یکی از عشاق و رفقای خود بود. **(روس)** ــ ژوری سیّم که پادشاه مستقل روس شده بود دعوت به قبچاق شده به حکم خان قبچاق پسر میشل دوّیم به خونخواهی پدرش او را به قتل می‌رساند.

[سنهٔ ۷۲۷ هجری = سنهٔ ۱۳۲۶ مسیحی]

آسیا ــ چون سلطان ابوسعید وقتیکه جلوس کرد به سنّ بلوغ نرسیده تدبیر ملک با امیرچوپان بود همینکه سلطان ابوسعید درخور سلطنت شد دید امیرچوپان حکمی و راهی به او نمی‌دهد لهذا خاطر او از امیر مذکور مکدّر شد، در این سال امیرچوپان

با عساکر به خراسان رفته پسر او خواجه دمشق که نسبت به اهالی حرم سلطان ابوسعید معاملتی به خلاف داشت به حکم سلطان کشته شد، امیرچوپان به تلافی با لشکر متوجّه جدال سلطان ابوسعید شد ولی هنگام تلاقی لشکر از او تبرّا نموده به سلطان ابوسعید پیوستند چوپان به طرف هرات گریخت و در آن نواحی کشته شد. لشکر کشیدن ترمشیرین خان به هند و باج گرفتن از سلطان محمّد تغلق و بازگشتن. وفات سعدالدین قتلغ خواجه قزوینی. وضع قوانین عثمانیه به تدبیر علاءالدین پاشا.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ابتدای نسج پارچه‌های پشمین در این مملکت. زوجهٔ پادشاه انگلیس که به قصد معیّن به پاریس رفته بود با معشوق خود و دسته‌ای از قشون فرانسه به مملکت انگلیس تاخته شوهر خود را از پای‌تخت می‌دواند.

[سنهٔ ۷۲۸ هجری = سنهٔ ۱۳۲۷ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وصول سفرای سلطان ابوسعید به مصر و پذیرفتن ملک ناصر سلطان مصر و شام آنها را در حوالی اهرام و اخبار نمودن آنها اعدام امیرچوپان و استقلال سلطان ابوسعید را و ازدیاد مودّت این دو پادشاه. آمدن تمرتاش بن چوپان که بر بعضی بلاد اناطولی استیلاء یافته بود به مصر به جهت استعانت از ملک ناصر و جنگ با سلطان ابوسعید و از آنجا که عهد مودّت ملک ناصر با سلطان ابوسعید مستحکم بود تمرتاش را بگرفت و بکشت. تجدید بام کعبهٔ معظّمه. وفات تقی‌الدّین بن تیمه در حبس. کشته شدن ترمشیرین خان که بعد از او دو تن در اولوس جغتای پادشاه شدند، دواتیمورخان در حبّه و جیکسوخان در ماوراء النّهر. ملقّب شدن اورخان بن عثمان خان به سلطان و فتح کردن بعضی از بلاد اناطولی را. وفات رکن‌الدوله شاه کیخسرو حکمران مازندران و برقرار شدن شرف‌الملوک به‌جای او.

اروپا ــ (انگلیس) ــ پارلمنت انگلیس ادوارد دوئم را از سلطنت خلع کرده بلکه او را به قتل می‌رساند، ادوارد سیّم پسرش به‌جای او منصوب می‌شود، امّا سلطنت از روی حقیقت با معشوق و رفیق مادر این پادشاه است.

[سنهٔ ۷۲۹ هجری = سنهٔ ۱۳۲۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات طغرل خان صاحب دشت قبچاق و برقرار شدن اوز بک خان پسرش به‌جای او و اولوس اوز بک به این شخص منسوب اند. وفات علاء الدین قزوینی قاضی القضاة دمشق که در علوم عقلیّه و نقلیّه فاضل و متبحر و دارای مصنّفات مفیده بود. سکّه زدن اورخان بن عثمان که در بلاد اناطولی استیلا یافته بود و تا این سال در این بلاد سکّه سلاجقه معروف به سلاجقهٔ روم که فی الحقیقه سلاطین آسیای صغیر بودند رایج بود، پس ابتدای سکّهٔ سلاطین عثمانی در این سال است. نیز در اینسال اورخان قرار داد که لباس قشون زرد و سرخ باشد. وفات غیاث الدین کرت و سلطنت شمس الدین کرت در هرات. هم در این سال صاحب سیس که طفل صغیری بود به سنّ رشد رسیده صاحب کرک را که در آن نواحی غلبه و قدرتی بهمرسانیده بود بکشت و خود بشخصه صاحب استقلال گردید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت شارل چهارم پادشاه فرانسه و چون این پادشاه اولاد ذکور نداشت فلیپ ششم از بنی اعمام او از خانوادهٔ والُوا به سلطنت فرانسه جلوس کرد. **(روس)** ــ پسر میشل دو یّم با نهایت تقویتی که از طرف خوانین قبچاق به او شده بود بعد از مراجعت به چَتْوَرْ پای‌تخت خود هرچه مغول در آن شهر بود به قتل رسانید، انتشار این خبر در اردوی خان قبچاق سبب شد که ایوان نامی را از خانوادهٔ وُلات مسکو منتخب نموده با قشون زیادی به چتور فرستاد که آن شهر را آتش زده هرچه سکنه داشت به قتل رسانیدند و آن ایوان را ایوان اوّل نامیده پادشاه روس گردانیدند.

[سنهٔ ۷۳۰ هجری = سنه ۱۳۲۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ کشته شدن جنکسوخان صاحب ماوراء النهر و ظهور فتنه و فساد در آن نواحی و چندی نگذشت که غزان سلطان خان در ماوراء النهر حکمرانی یافت. وفات زین الدین نائمی و نجم الدین طبری. وضع طایفهٔ ینچگری در دولت آل عثمان که در اناطولی استقلالی حاصل نموده بودند. وفات قاضی علاء الدین علی ابن الاثیر

کاتب اسرار در مصر و برقرار شدن قاضی محیی الدّین بن عبدالله به‌جای او. وفات وزیر عالم زاهد ابوالقاسم محمد بن الوزیر الازدی الغرناطی در قاهره. وفات شهاب الدین احمد بن ابیطالب الصّالحی الحجازی ابن شحنة الصّالحیّه. وفات قاضی القضاة فخرالدین عثمان بن کمال الدین محمّد بن البارزی الحموی الجهنی قاضی حلب که شمس الدّین محمّد بن نقیب را از طرابلس آورده به‌جای او قاضی القضاة کردند و در طرابلس شمس الدّین محمّد بن المجد عیسی البعلی قضاوت یافت و چیزی نگذشت که درگذشت. احداث نمودن امیرسیف الدین مغلطای الناصری مدرسه حنفیه و مکتب ایتام در قاهره. وفات امیرعالم سیف الدین ابوبکر محمّد بن صلاح الدّین ابن صاحب الکرک و سیف الدّین فاضلی شاعر بود. وفات امام نجم الدّین ابوحامد قاضی مکّه. وفات شیخ ابراهیم الهدمه صاحب کرامات. آمدن سفرا از فرنگ به مصر و طلب کردن بعضی بلاد که سلطان مصر و شام در جواب آنها گفت اگر رسم نبود که بر سفرا حرجی نیست هر آینه شما را می کشتم. بنا کردن امیرسیف الدّین قوصون الناصری جامعی در قاهره در نزدیکی جامع طولون. وفات امیرعلاء الدّین قلبرس ابن الامیر علاء الدین طبرس به‌دمشق. وفات امیر کولیجار المحمّدی.

اروپا ـ (انگلیس) ـ ادوارد سیّم معشوق مادر خود را به دار کشیده و مادر را محبوس ساخت که تا زنده بود مستخلص نشد یعنی تا بیست و هشت سال که مدّت حیات او بود پیوسته در حبس بسر برد تا بمرد.

[سنهٔ ۷۳۱ هجری = سنه ۱۳۳۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ـ طغیان اتباع شریف مکّه و کشتن ایدمر امیر حاج مصری را و جماعتی از حجّاج را و چون ملک ناصر سلطان مصر و شام این بشنید دسته قشونی به مکّه فرستاد که مرتکبین را سیاست کنند. وفات امیرکبیر شهاب الدّین طغان بن مقدم الجیوش سنقرالاشقر. وفات کمال الدین محمد بن شیخ تاج الدّین القسطلانی از صلحا به مصر. وفات قاضی القضاة عزّالدّین محمّد ابن قاضی القضاة تقی الدّین سلیمان بن حمزة الحنبلی به دمشق. وصل شدن نهر ساجور به نهر قویق و آمدن به

حلب با مخارج و زحمت زیاد به تولیت امیرفخرالدین طمان. وفات نایب السلطنهٔ حلب سیف الدین ارغون ناصری. وفات قاضی فقیه ادیب ضیاءالدین علی بن سلیم بن ربیعة الاذرعی الشافعی صاحب اشعار بسیار در رمله. وفات امیرسیف الدین طرشی الناصری در مصر، و این امیر نود و نه مرتبه امارت حاج نموده بود. وفات شیخ علاءالدّین ابن صاحب جزیره ملک المجاهد اسحق ابن صاحب الموصل لؤلؤ به مصر. معاودت امیر علاءالدین الطنبغا به نیابت حلب. آمدن امیر رمیثهٔ بن ابی نمی الحسنی به مکّه معظّمه و استقرار او در حکمرانی این ساحت شریفه. وفات ابودبوس مغربی به مصر. وزیدن بادهای شدید در دمشق در ماه شعبان که بعد از آن تگرگی بارید که هریک به قدر فندق بود. وفات خواجه حسن دهلوی شاعر در دولت آباد هند.

[سنهٔ ۷۳۲ هجری = سنه ۱۳۳۲ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ جلوس ملک معزّالدین حسین کرت به حکمرانی هرات و غور. سیل عظیم در حِمص که جمعی را هلاک نمود. وفات ملک المؤید اسمعیل ابن ملک افضل علی صاحب حماة مؤلّف تاریخ معروف به تاریخ ابوالفدا که بسیاری از وقایع مسطورهٔ در این کتاب نقل از آن تاریخ شده و ابوالفدا را مصنّفات جلیله دیگر نیز هست. گویند در میان ملوک بعد از مأمون کسی به فضیلت ابوالفدا نبوده. برقرار شدن ملک افضل ناصرالدّین محمّد بن ملک مؤیّد بجای پدرش ابوالفدا به حکمرانی حماة و ملک افضل در این وقت بیست ساله بود. وفات خطیب مکّه بهاءالدّین محمّد بن الخطیب تقی الدّین عبدالله بن الشیخ المحب الطبری از فصحا صاحب نظم و نثر. سوار شدن ملک افضل حموی در مصر به شعار سلطنت. وفات شیخ قرّا[1] شهاب الدّین احمد بن محمّد بن یحیی بن ابی الحزم سبط السلعوسی البابلسی الدمشقی. طغیان آب فرات و رسیدن آن به رحبة و ضرر رسانیدن به حاصل و زراعت که بعدها سبب تسعیرغلّه و سختی مردم گردید. زیاد شدن آب

۱. ابوالفدا: شیخ القراء شهاب الدین احمد بن محمد بن یحیی بن ابی الحزم سبط السلعوسی النابلسی ثم الدمشقی

رود نیل قبل از نوروز و غرق شدن بعضی اماکن و حصول ضرر زیاد. وفات یاقوت شاذلی و شمس‌الدّین بخاری و برهان‌الدّین خفری.

[سنهٔ ۷۳۳ هجری = سنه ۱۳۳۲ مسیحی]

آسـیـا و افریقا ــ ظهور دولت آل‌مظفّر در فارس. وفات محدّث بغداد تقی‌الدّین محمود بن علّی بن محمود بن مقبل الدقوقی که مرد بسیار فصیحی بود. وفات شیخ کمال‌الدّین عمر بن الیاس المراغی از علماء و عبّاد در دمشق. وفات شیخ راستگو، و ابراهیم امام هبة‌اللّه ترکستانی از حنفیّه، و احمدالثوری المورّخ. حکومت امیر بدرالدّین لؤلؤ القندشی در حلب و سوءسلوک او. وفات قاضی القضاة بدرالدین محمّد بن جماعة الکنانی الحموی به مصر، و بدرالدّین از کبار قضاة و صاحب مصنّفات حسنه است. وفات امیر شهاب‌الدّین احمد بن بدرالدّین حسن بن المروانی حاکم بعلبک. وفات شهاب‌الدّین احمد بن عبدالوهّاب الشافعی در قاهره، و شهاب‌الدّین از ائمه تاریخ و صاحب فضایل کثیره بوده و تاریخی تألیف کرده است در سی جلد. وفات ابوالحسن واسطی از مشاهیر عبّاد.

[سنهٔ ۷۳٤ هجری = سنه ۱۳۳۳ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ خروج جامانرا در سند و دست یافتن او بر این مملکت و او اول شخص از ملوک جامیه است که در سند حکمرانی کرده‌اند. سیل عظیم در مدینهٔ منورّه. وفات ابن سیّدالنّاس از حفاظ. وفات شرف‌الملوک ابن شاه کیخسرو حکمران مازندران و برقرار شدن برادرش فخرالدّوله حسن که آخر شخص ملوک باوند است به‌جای او. وفات شیخ عمادالدّین عمرالنابلسی قاضی و خطیب قدس شریف. وفات امیر شهاب‌الدین قرطای المنصوری حاکم طرابلس. وفات قاضی‌القضاة نجم‌الدّین ابوالقاسم عمر ابن الصّاحب کمال‌الدّین العقیلی الحنفی معروف به ابن‌عدیم در حماة و ابن‌عدیم در فنون ادب و خط و شعر حظّی وافر داشته و بسیار مرد بزرگواری بوده است. حکومت جمال‌الدین اقوش نایب کرک در طرابلس. خراب کردن سیل در ظاهر دمشق بعضی مساکن را و چون فی الفور

تخفیف کرد چندان مضرّتی نرسانید. وفات شمس‌الدّین محمّد بن عثمان الاصفهانی معروف به ابن‌عجمی الحنفی. رفتن امیرمبارزالدین با پسرش شاه‌مظفّر به دربار سلطان ابوسعید و بذل عواطف سلطان ابوسعید نسبت به آنها. رفتن سلطان ابوسعید به قشلاق بغداد. درآمدن مهنّا ابن عیسی امیرعرب در تحت اطاعت ملک‌ناصر سلطان مصر و شام بعد از آنکه سالها یاغی بود. هم در اینسال اورخان بن عثمان خان که در اناطولی استقلال کلّی بهمرسانیده بود شهر نیسه را به غلبه از یونانیها انتزاع نمود.

[سنهٔ ۷۳۵ هجری = سنه ۱۳۳٤ مسیحی]

آسیا ـ وفات شیخ صفی‌الدّین اردبیلی جدّ سلاطین صفویّه که اسم او سیّد اسحق بن جبرئیل بوده. وفات فخرالدین داود بناکتی، و عزّالدّین کاشی و سراج‌الدّین قمری شاعر، عزل اقوش کرکی از حکومت طرابلس و محبوس شدن او و حکومت سیف‌الدین طینال النّاصری در طرابلس. نهب و کسر عساکر حلب در بلاد سیس که چون اهل ایاس از این واقعه آگاه شدند جمیع مسلمانان را که در آنجا بودند در یکی از خانات کرده آتش زدند. یانقین در حماة که دویست و پنجاه دکّان بسوخت. وفات حسام‌الدّین مهنّا بن عیسی امیر اعراب در حوالی سلمه و از مآثر حسام‌الدّین مریضخانه بسیار خوبی است که در سرمین بناکرده.

[سنهٔ ۷۳۶ هجری = سنه ۱۳۳۵ مسیحی]

آسیا ـ وفات سلطان ابوسعید بهادرخان ابن سلطان محمّد خدابنده بعد از دوازده سال سلطنت و مدفون شدن او در سلطانیّه. جلوس ارپاخان به‌جای او. ضعف دولت اولاد هلاکوخان در ایران. کشته شدن خواجه غیاث‌الدّین وزیر به‌دست موسی‌خان. بنای مسجد جامع در بورسه. بنای قلعه جعبر که از زمان هلاکوخان خراب بود به مباشرت امیر سیف‌الدّین ابوبکر البانیری.[1] توجّه امیر عزّالدّین

۱. ابوالفدا: ابوبکر الباشری

ازدمرالنّوری نایب بهسنی به محاصره قلعهٔ درنده که آنرا در سال بعد بطور امان فتح کرد. وفات مهنّا ابن شیخ ابراهیم بن القدوة مهنّاالفوعی در فوعه و مهنّای مذکور از عرفا و زهّاد بود. خطبه خواندن در هرات به اسم ملک معزّالدّین حسین کرت و سکّه زدن به نام او. استقلال مسعودشاه انجو در فارس. وفات شیخ علاءالدّین سمنانی و کمال‌الدّین عبدالرّزّاق کاشی.

[سنهٔ ۷۳۷ هجری = سنه ۱۳۳۶ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ جلوس طغاتیمورخان در جرجان به تخت سلطنت. خروج عبدالرّزّاق سربداری و استیلای او بر سبزوار و اسفراین و عبدالرزّاق اوّل شخص است از ملوک سربداریّه. وفات ابن‌نصوح شیرازی شاعر، و ابن‌حسام خوافی شاعر. ظهور دولت ایلخانیّه در عراق و اسیتلای امیر شیخ‌حسن بزرگ جلایری بر آذربایجان و بغداد. تولّد قطب‌الدّین شاه‌محمود بن امیر محمّد بن مظفّر از آل‌مظفّر. وفات امیرحسن جمال‌الدین بن ملک‌الامر اعلاءالدّین طنبغا در حلب. رفتن عساکر مصر و شام به بلاد ارمن و تسلیم کردن سلطان ارمن بلاد واقعه در شرقی نهر جیحان را به آنها و معاودت عساکر مزبوره بعد از تعیین و نصب حکّام در بلاد مزبور. وفات محمّد بن عبدالله المجد المرشدی در مصر در قریه ملکی خود و محمّد مذکور از کبار زهّاد و بذل و انفاق او بسیار بود.

اروپا ــ تمهید مقدّمهٔ جنگ مابین فرانسه و انگلیس.

[سنهٔ ۷۳۸ هجری = سنه ۱۳۳۷ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات شیخ اوحدی اصفهانی. وفات قاضی شهاب‌الدّین محمّد بن المجد عبدالله قاضی القضاة دمشق و برقرار شدن قاضی جلال‌الدین محمّد القزوینی به‌جای او. وفات شیخ شهاب‌الدین احمد بن البرهان ابراهیم بن داود در حلب و شیخ شهاب‌الدّین از اجلّهٔ فضلاء و صاحب مصنّفات است. اخراج خلیفه ابوالرّبیع سلیمان المستکفی خلیفهٔ مصر را از قاهره و جادادن او را عنفاً در قوص.

وفات علامه شیخ الاسلام زین الدین محمّد بن الکنانی مقتدای شافعیّه در مصر. توسیع اسواق در حلب. وفات قاضی القضاة شرف الدین ابوالقاسم هبة‌الله ابن قاضی القضاة نجم الدّین ابی محمّد عبدالرّحیم الحموی الشافعی از اجلّهٔ علماء و صاحب مصنّفات کثیرهٔ جلیله. وفات ابوحفص دمشقی و ابوبکر قطان. تولّد امیرتیمور گورکانی.

اروپا ــ اعلان جنگ مابین انگلیس و فرانسه. ادوارد سیّم پادشاه انگلیس در فرامین خود خود را پادشاه فرانسه نیز میخواند.

[سنهٔ ۷۳۹ هجری = سنه ۱۳۳۸ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ کشتن ملک فخرالدّین سلاح دار قدرخان حاکم بنگاله را و خطبه به نام خود خواندن و ملک فخرالدّین اوّل شخص از ملوک بنگاله است. وفات شمس الدّین خوزی. زلزله عظیم در طرابلس. وفات قاضی القضاة فخرالدّین عثمان بن زین الدّین علی بن عثمان معروف به ابن خطیب در مصر، و فخرالدّین از اجلّهٔ علماء و فضلاء بوده است. عزل ملک الامرا علاء الدّین الطنبغا از حکومت حلب و برقرار شدن امیرسیف الدّین طرغای به‌جای او. وفات قاضی القضاة جلال الدین محمّد بن عبدالرحمن القزوینی قاضی دمشق از متبحّرین در علم معانی و بیان صاحب مصنّفات جامعه متقنه. وفات ابراهیم بن عیسی بن عبدالسّلام از کبار عبّاد و زهّاد در معرة النعمان. وفات حسین بن داود بن یعقوب الفوعی در فوعه و حسین در این بلاد داعی تشیّع بود. حکومت امیر سیف الدّین ابوبکر البانیری در رحبه شام و سیف الدّین همانست که قلعهٔ جعبر را بساخت.

اروپا ــ عساکر انگلیس که به قصد تسخیر مملکت فرانسه آمده بودند توپ با خود داشتند و این اوّل توپ بود که در جنگهای فرنگ استعمال شد.

[سنهٔ ۷۴۰ هجری = سنه ۱۳۳۹ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ جنگ امیرشیخ حسن ایلکانی معروف به شیخ حسن بزرگ با

امیر شیخ‌حسن چوپانی مشهور به شیخ حسن کوچک و غلبه شیخ حسن کوچک که تبریز را بگرفت و لشکر به دیار بکر کشید. وفات قطب‌الدین یحیی بوزجانی و ابوبکر سکلومی و ربیعی فوشنجی. وفات شیخ علم‌الدین ابی محمّد القاسم بن محمّد بن یوسف البرزالی محدّث دمشقی صاحب تصانیف در حدیث وتاریخ. وفات خلیفهٔ مصری ابوالرّبیع سلیمان المستکفی باللّه در قوص و مدّت خلافت این خلیفه سی و نه سال و چیزیکه از خلافت داشت همین بود که خطبه به اسم او می‌خواندند. یانقین در دمشق که بعضی از مواضع بسوخت و عیسو یان اقرار کردند که آنها علّت حریق شده‌اند. گرفتن ملک‌ناصر تنکز نایب‌السّلطنه شام را و هلاک نمودن او را به مصر و این واقعه شباهت تمام به واقعه جعفر برمکی داشت. حکومت طنبغا حاجب صالحی در دمشق. موافقت فیمابین امیرحسین چوپانی و امیر مبارزالدین محمّد مظفر و آمدن ایشان با عساکر به اصطخر فارس و فرار امیرمسعود شاه حکمران فارس به طرف کازرون و از آنجا به بغداد و ورود امیرحسین و امیرمبارزالدین به شیراز صلحاً و بعد از ورود به شیراز امیرحسین کرمان را به امیرمبارزالدین داد و امیر مشارالیه در ماه محرّم سال بعد روانه کرمان شد و قطب‌الدین نیکروز حاکم کرمان به طرف هرات گریخت و کرمان به تصرف امیر مبارزالدین درآمد.

[سنهٔ ۷۴۱ هجری = سنه ۱۳۴۰ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات ملک‌ناصر محمّد بن ملک منصور قلاوون صالحی که علاوه بر مصر و شام در بغداد و عراق و دیار بکر و موصل و آسیای صغیر خطبه به اسم او می‌خواندند و سکّه بنام او می‌زدند. استقرار پسرش ملک‌منصور ابوبکر به‌جای او. وفات عبدالباقی بن عبدالمجید بن عبداللّه النحوی اللغوی الکاتب العروضی الشاعر المنشی. وفات امیر علاءالدین مغلطای غزّی حاکم ایاس. وفات شیخ محمّد بن احمد بن تمام زاهد در دمشق. وفات امیرصلاح‌الدّین یوسف بن ملک‌اوحد از اکابر امرای دمشق و از بقایای بنی‌شیرکوه. توجّه امیر مبارزالدّین از کرمان به محاصرهٔ بم، گویند بعد از پنجسال محاصره این قلعه به تصرّف امیر

مبارزالدّین محمّدمظفّر درآمد و قلعهٔ بم را اخی شجاع‌الدین متصرّف بود. وفات خواجوی کرمانی از شعرا. وفات شمس سهروردی.

[سنهٔ ۷۴۲ هجری = سنه ۱۳۴۱ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ فوت راجه کشمیر و برقرار شدن شهمیر به‌جای او به سلطنت، و شهمیر اوّلین شخص است از ملوک اسلام که در کشمیر سلطنت نموده‌اند. انهزام شیخ حسن بزرگ ایلخانی از شیخ حسن کوچک چوپانی در جنگ نخجوان. بیعت کردن ملک منصور سلطان مصر و شام با ابوالعباس احمد بن المستکفی باللّه ابوالربیع سلیمان، و المستکفی ابوالعباس را جانشین خود قرار داده بود ولی در عهد ملک ناصر کسی با او بیعت نکرده بود. خلع کردن قوصون ناصری ملک منصور بن ملک ناصر را از سلطنت مصر و شام و فرستادن او را به قوص که در آنجا حاکم قوص به فرمان قوصون او را بکشت. برقرار کردن قوصون ملک اشرف کجک برادر منصور را که هشت ساله بود به‌جای او به سلطنت. آمدن سلطان ناصر احمد بن ملک ناصر از کرک به مصر و کشتن والی قوص را به قصاص برادرش منصور و خلع کردن ملک اشرف را و جلوس کردن به سریر سلطنت مصر و شام. عزل ملک افضل صاحب حماة و انقراض دولت آل ایّوب در این ناحیه. وفات ملک افضل صاحب معزول حماة به دمشق. وفات بدرالدّین محمّد بن قاضی جلال‌الدّین قزوینی خطیب دمشق. آمدن ملخ زیاد به مصر و شام ولی چندان اضراری از این غایله حاصل نشد. آمدن سلطان ناصر احمد از مصر به کرک و مستحکم نمودن کرک را برای اینکه در این محل اقامت نماید. وفات برهان‌الدّین سفاقسی از نحاة. نقار فیمابین امیر پیرحسین چوپانی و امیر مبارزالدّین محمّد مظفّر و رفتن امیر پیرحسین چوپانی به تبریز به استعانت از شیخ حسن کوچک که برخلاف مظنون شیخ او را در سلطانیه مسموم کرد.

اروپا ــ (روس) ــ فوت ایوان پادشاه روس و نصب سیمُنْ پسرش به‌جای او به امضای خان قبچاق.

[سنهٔ ۷۴۳ هجری = سنه ۱۳۴۲ مسیحی]

آسـیـا ــ جنگ ملک معزّالدّین حسین کرت با وجیه‌الدین سربداری و غلبه ملک معزّالدّین، حکمرانی شمس‌الدین بهنکره در بنگاله. وفات وجیه‌الدین غرجستانی، و عبـدالله فرغانی از مشاهیر. شوریدن عساکر شام بر سلطان ناصر احمد و خلع او و سلـطنـت برادرش مـلک‌صالح اسمعیل. وفات شیخ تاج‌الدین عبدالباقی الیمانی الادیب صاحب نظم و نثر و تصانیف کثیره. وفات سیّد برهان‌الدین عبدالله عبری و فخرالدین عثمان شارح کنز.

[سنهٔ ۷۴۴ هجری = سنه ۱۳۴۳ مسیحی]

آســیــا و افـریـقـا ــ وفات شیخ حسن چوپانی و حکمرانی برادرش ملک‌اشرف به‌جای او. استـیـلای امیر شیخ ابواسحق انجو بر شیراز که سکّه و خطبه را به نام خود کـرد. هزیمت والیِ دیول از الغ‌خان پادشاه هند. قتل و غارت طایفهٔ ترکمان در بـلاد سیـس. پاره کـردن و شـسـتن کتاب فصوص الحکم محیی‌الدین عربی در مـدرسـه عـصــرونـیـه حـلـب بـرای ایـنـکـه طلاّب آن را مطالعه نکنند. وفات شیخ شهاب‌الدیـن احـمـد بن مرحل النحوی الحرانی الاصل، المصری المسکن. وفات سلـیـمـان بن مهنّا امیر عرب. وفات علاّمه شمس‌الدین محمّد بن هادی در دمشق و شمـس‌الدیـن بـحرز اخری بود در علم. زلزلهٔ عظیم در حلب که به بلاد این نواحی خیـلـی مـضـرّت رسـانـیـد بـخـصـوص در منبج و قلعهٔ راوندان. وفات طرغای حاکم طرابـلـس. وفات کمال‌الدین عمر بن شهاب‌الدین محمّد بن العجمی الحلبی که از علـمای عجم کمتر کسی به فضیلت او بوده. وفات ابراهیم بن علی واسطی. وفات تقی‌الدین سبکی مصری.

[سنهٔ ۷۴۵ هجری = سنه ۱۳۴۴ مسیحی]

آســیــا و افـریـقـا ــ کشته شدن وجیه‌الدین مسعود سربداری در رستمدار. وفات مجدالدّیـن مـحـمّـد فـیـروزآبـادی صـاحـب قاموس، و شیخ امین‌الدین کازرونی و

نجم‌الدین قفقازی. وفات اثیرالدین ابوحیان محمد نحوی در قاهره، و محمّد مظفر خلخالی شارح تلخیص. لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق انجو از شیراز به کرمان و بازگشتن او بدون استیلا و نیل مقصود. وفات شیخ نجم‌الدین قحفیزی از فضلای علوم عربیّه در دمشق. وفات امیر علاء‌الدّین ایدغدی الزراق اتابک عسکر حلب. سیل عظیم در طرابلس که خلق کثیری را بکشت.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ ژاکدُندی اوّل ساعت ساز فرنگی ساعت زنگ‌دار اختراع نموده و در یکی از برجهای عمارت پادو نصب کرد.

[سنهٔ ۷۴۶ هجری = سنهٔ ۱۳۴۵ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ پادشاه شدن تغلق تیمورخان در حتّه مغولستان. کشته شدن قزان‌خان سلطان الوس جغتای در جنگ امیر قورغون[1] در ترکستان. انهدام طاق کسری. نهب و غلا در ایران به واسطهٔ اختلاف و مخالفت خوانین مغول که بعد از سلطان ابوسعید هریک داعیه سلطنت داشتند. وفات سلطان ملک‌صالح اسمعیل بن ملک‌محمّد بن قلاوون سلطان مصر و شام و سلطنت برادرش ملک کامل شعبان به‌جای او. معزول شدن سیف بن فضل بن عیسی از امارت عرب و برقرار شدن احمد بن مهنّا به‌جای او. کشتن اهالی ارمن پادشاه خود کنداستبل فرنگی را. تملّک طایفهٔ ترکمان قلعه و آبادی کابان را و کابان محکمترین قلاع سیس بود. وفات ابوالمکارم شافعی.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ چند زوج گوسفند از گوسفندهای مخصوص انگلیس که پشم و کرک آنها مشهور بخوبی بود پادشاه انگلیس به رسم هدیه به جهت پادشاه کاستیل می‌فرستد زاد و ولد این چند گوسفند در مملکت اسپانیا در مدّت قلیلی سرچشمهٔ منفعت و مکنت و یکی از شعب تجارت این مملکت می‌شود.

۱. امیر قزغن: نسخه بدل (مؤلّف)

[سنهٔ ۷۴۷ هجری = سنه ۱۳۴۶ مسیحی]

آسـیـا و افریقـا ــ وفات اوزبک خان صاحب دشت قبچاق و برقرار شدن پسرش جانی بیک خان به‌جای او. بروز وبا در بلاد ازبک که کم کم سرایت به قرم کرده در این محلّ طوری شدّت نمود که روزی هزار نفر می مردند و تقریباً در بروز این ناخوشی هشتاد و پنجهزار نفر در قرم مردند. نیز بروز وبا و غلاء در جزیرهٔ قبرس. جنگ امیر قزغن با قزان سلطان خان که امیر قزغن او را بکشت و خود حکمران ماوراءالنهر گردید. وفات صدرالشریعه بخاری. بنای قلعهٔ کجور به دست جلال‌الدین از ملوک گیلان. اتّفاق نایب‌السّلطنه شام یلبغا با امرای مصر و خلع کردن ملک کامل شعبان را و برقرار نمودن برادرش سلطان ملک‌مظفر امیر حاج را به‌جای او به سلطنت. هم در اینسال اغتشاش و صدمات خوانین مغول و اختلاف آنها در نواحی ایران کماکان بود. و شیخ ابواسحق انجو خرابی کلّی به عراق رسانید.

اروپـا ــ اغلب شهرهای معتبر فرانسه را قشون انگلیس متصرّف می شوند و تا حوالی پاریس می تازند به همه جهت عساکر انگلیس شش عرّاده توپ همراه داشتند. ولیعهد انگلیس که پانزده ساله بود در حضور پدر بروز رشادت می دهد چهار آیینه و خود و لباس خود را در وقت جنگ سیاه‌رنگ می کند و از آن به‌بعد او را شاهزاده سیاه‌پوش می گویند.

[سنهٔ ۷۴۸ هجری = سنه ۱۳۴۷ مسیحی]

آســیـا و افـریـقـا ــ جلوس علاءالدین حسین کانکری بهمنی در کلبرکه و علاءالدین اوّل شخص می باشد از ملوک بهمنیه که آنها را سلاطین کلبرکه دکن و سلاطین بندر نیز گویند. حال خوانین مغول نیز در اینسال تقریباً مثل سال قبل بود. فتنه در شیزر فیمابین عرب و اکراد. قتل عساکر حلب در ارمن. کشته شدن سلطان ملک‌مظفّر امیر حاج ابن ملک‌ناصر بن قلاوون سلطان مصر و شام به دست امرای مصری و برقرار شدن برادرش سلطان ملک‌ناصر حسن به‌جای او. غلاء در مصر و

دمشق و حلب که شدّت آن در دمشق بیشتر بود.

[سنهٔ ۷۴۹ هجری = سنه ۱۳۴۸ مسیحی]

آسیا و افریقا ــ وفات نورالدّین طوسی و شمس الدّین محمود اصفهانی. وبا و طاعون شدید در بلاد مصر و شام. وفات قاضی زین الدّین عمر بلفینانی در صفد به ناخوشی وبا. وفات شیخ ناصرالدّین عطّار در طرابلس نیز به ناخوشی وبا و ناصرالدین واقف جامع معروف طرابلس می‌باشد. وفات امیر احمد بن مهنّا امیرعرب. وفات قاضی القضاة نورالدین محمّد بن صانع در حلب. وفات شیخ صالح زین الدین عبدالرحمن بن هبة‌الله المعری معروف به امام زجاجیه از اهل قرآن و فقه و حدیث، گویند بعد از وفات از زین الدین مذکور کرامات به ظهور رسید. وفات قاضی شهاب الدین احمد بن فضل الله العمری در دمشق به ناخوشی طاعون و فضایل قاضی شهاب الدّین و یدطولای او در انشاء معروف است.

اروپا ــ طاعون سختی که در مصر بروز کرده بود مدّت دو سال در اغلب بلاد و ممالک فرنگ مثل ایطالیا و فرانسه و انگلیس سرایت کرده و شیوع یافته جمعیّت زیادی در این سه مملکت هلاک می‌شوند.

[سنهٔ ۷۵۰ هجری = سنه ۱۳۴۹ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن فخرالدّوله حسن باوندی صاحب طبرستان و زوال دولت باوندیه و غلبهٔ افراسیاب چلاوی بر طبرستان به این معنی که فخرالدوله حسن بن رکن الدوله که حکمرانی او را در پیش ذکر نموده‌ایم خواهر افراسیاب چلاوی را بخواست و افراسیاب اقتداری بهمرسانیده طمع در ملک او کرد و به اشارهٔ افراسیاب پسران او که به جهت فخرالدّوله شاهنامه در خلوت می‌خواندند او را با خنجر در حمام کشتند لهذا دولت چلاویه در جبال مازندران ظهور یافت. وفات نجم الدین شافعی و صفی الدین سرایاء حلّی. وفات علی الدّین علّی ترکمان از مشاهیر.

اروپا ـ (انگلیس) ـ ایجاد و اختراع نشان ژارتیر (زانوبند) در این مملکت به حکم پادشاه به واسطهٔ عشقی که پادشاه به کُنتِس دوسالس بری داشت و در یکی از مجالس رسمیّه نشان بندجوراب مشاراليها افتاده بود و مردم ملتفت شده بطور تمسخر به آن خانم محترم می نگریستند پادشاه آن جوراب‌بند را برداشته و یکی از نشانهای محترم دولت قرار داد که هنوز به آن احترام و شأن و مقام باقی است که جز به سلاطین بزرگ و رجال معظّم محترم دولت انگلیس به دیگری داده نمی‌شود.

[سنهٔ ۷۵۱ هجری = سنه ۱۳۵۰ مسیحی]

آسیا ـ لشکر کشیدن امیر قزغن به هرات و متحصّن شدن معزّالدّین کرت و اطاعت کردن او. هرج ومرج در طبرستان بعد از کشته شدن فخرالدوله حسن که آخرین شخص از ملوک باوند بود و با آنکه افراسیاب چلاوی اکثر مازندران را در حیطهٔ تصرّف داشت نمی‌توانست به قلع مواد فتنه و فساد بپردازد. پوشیده نباشد که اول شخص از ملوک باوند حسام‌الدّوله اردشیر بنی‌عم و خواهرزاده شمس‌الملوک بوده که در سال ششصد و سی و پنج در آمل خروج کرد و در سال ششصد و چهل و هفت درگذشت و پسرش شمس‌الملوک محمّد بن حسام‌الدّوله بعد از پدر والی شد چون هلاکوخان او را به فتح قلعه کردکوه مأمور کرده بود و او بدون انجام مأموریّت خود و بی اذن هلاکوخان به مازندران رفت در سال ششصد و شصت و پنج به حکم اباقاخان کشته شد و علاء‌الدین علی بن حسام‌الدوله اردشیر به حکومت نایل آمد و در سنه ششصد و هفتاد و پنج درگذشته تاج‌الدوله یزدگرد بن شهریار برادرزادهٔ او به‌جای او برقرار شد و در عهد حکمرانی او هفتاد مدرسه در آمل بنا کردند و تاج‌الدوله در سال ششصد و نود و هشت وفات نمود و نصرالدوله شهریار بن یزدگرد والی شد و در زمان الجایتو سلطان فوت کرد و رکن‌الدوله شاه کیخسرو بن یزدگرد حکمرانی یافت و در سنهٔ هفتصد و بیست و هشت درگذشت، بعد از او شرف‌الملوک ابن رکن‌الدوله بجای او برقرار آمد و شرف‌الدوله در سال هفتصد و سی و چهار بمرد و فخرالدوله حسن بن رکن‌الدوله والی گردید و چنانکه در شرح سال قبل مسطور شد مقتول و دولت این طبقه از سلاطین انقراض یافت.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت فلیپ ششم پادشاه و جلوس پسرش ژان به‌جای او. (اسپانیول) ــ بروز طاعون در این مملکت و فوت الفُنس نهم پادشاه کاستیل.

[سنهٔ ۷۵۲ هجری = سنه ۱۳۵۱ مسیحی]

آسیا ــ وفات سلطان محمّد تغلقشاه و سلطنت سلطان فیروزشاه ابن سالاررجب در هندوستان و هزیمت نوروز گورکان از سلطان فیروزشاه. حکمرانی و سلطنت ملک‌صالح بعد از خلع ملک‌ناصر در ماردین.

اروپا ــ (فرانسه) ــ بروز قحط و غلاء در این مملکت که ظهور این غایله و سختی بیشتر بواسطهٔ جنگ با انگلیس است. ایجاد نشان ستاره در دولت فرانسه.

[سنهٔ ۷۵۳ هجری = سنه ۱۳۵۲ مسیحی]

آسیا و اروپا ــ استیلای اورخان بن عثمان بیک بر روم بعد از فوت امیر ارتبا که در این مملکت نایب شیخ حسن ایلکانی بود (در عبارات قدماء اغلب اناطولی را که آسیای صغیر باشد روم نوشته‌اند). داخل شدن عساکر اورخان بن عثمان به اروپا (در تواریخ فرنگ ورود عساکر اورخان را به اروپا در سنهٔ هفتصد و شصت و دو نوشته‌اند چنانکه ما نیز در آن محل ذکر خواهیم کرد). بنای فیروزآباد در قرب دهلی به امر فیروزشاه. کشته شدن طغاتیمورخان مغول به‌دست خواجه یحیی کرابی از سربداریها. بعضی از مورّخین وفات خواجوی کرمانی شاعر را نیز در اینسال نوشته‌اند.

[سنهٔ ۷۵۴ هجری = سنه ۱۳۵۳ مسیحی]

آسیا ــ انهزام امیرشیخ ابواسحق انجو از حرب طویل امیر مبارزالدین و محصور شدن او در شیراز و انتزاع نمودن امیر مبارزالدّین شیراز را از امیر شیخ ابواسحق. انقراض دولت اولاد هلاکوخان در خراسان و آذربایجان و بنا بر این عقیده چنانکه

بعضی از مورّخین نوشته‌اند کشته شدن طغاتیمورخان مغول به‌دست خواجه یحیی کرابی از سربداریها در اینسال بوده است. وفات حاجی قوام‌الدّین فارسی.

اروپا ــ (روس) ــ ناخوشی طاعون در این مملکت و کشتن جمعی از اهالی را. فوت سیمُنْ پادشاه به این مرض و جلوس ایوان دوتیم به‌جای او.

[سنهٔ ۷۵۵ هجری = سنه ۱۳۵۴ مسیحی]

آسیا ــ انقراض دولت انجویه در شیراز. تبیین آنکه سلاطین انجویه از نژاد خواجه عبداللّه انصاری بوده و در شیراز سلطنت نموده‌اند اوّل شخص از اینطایفه شرف‌الدّین شاه محمود بوده که در زمان مغول وکیل خاصه دیوانی ایشان می‌بود و چون اموال خاصه آنها را جمع و نسق می‌کرد و ضبط می‌نمود او را اینجویه خواندند، خلاصه شرف‌الدین شاه‌محمود در شیراز املاک زیاد بهمرسانید و شوکت و جلالتی وافر او را حاصل آمد و آخرالامر به‌دست ارپاخان کشته شد و پسران او امیرمسعود شاه و شیخ ابواسحق خیال حکمرانی و سلطنت در شیراز داشتند امّا امیرمسعود شاه به این مرام نایل نگردید بلکه مقتول شد چون امیر شیخ حسن چوپانی چنانکه پیش ذکر کردیم کشته شد امیرشیخ ابواسحق بن شاه محمود در شیراز خود را پادشاه خوانده استقلال یافت، و بعد از آنکه چهارده سال سلطنت کرد امیر مبارزالدّین محمّد جدّ آل‌مظفّر بر او غلبه نمود و او را گرفته در سنهٔ هفتصد و پنجاه و هشت بکشت. وفات احمد بن فصیح لغوی کوفی.

افریقا ــ وفات علامه تقی‌الدّین علی از علمای معروف مصر.

[سنهٔ ۷۵۶ هجری = سنه ۱۳۵۵ مسیحی]

آسیا ــ گرفتن عساکر فرنگ حصار طرابلس را به حیله. وفات احمد بن یمین حلبی از مشاهیر. وفات قاضی عضدالدّین اینجی از فضلای عصر.

[سنهٔ ۷۵۷ هجری = سنه ۱۳۵۶ مسیحی]

آسیا ــ وفات شیخ نصیرالدّین مشهور به چراغ دهلی. وفات امیر شیخ حسن ایلکانی حکمران عراق و دیار بکر و برقرار شدن پسرش سلطان او یس به‌جای او. غارت عساکر فرنگ در نواحی و سواحل شام. استیلای امیر مبارزالدّین محمّد مظفّری بر اصفهان. اسیر شدن شاه فتح‌الله حکمران شبانکاره به دست شاه‌محمود بن محمّد مظفّر و انقراض دولت شبانکاره یعنی آل‌فضلویه. پوشیده نباشد که یازده نفر از آل‌فضلویه در فارس و شبانکاره و کرمان حکومت کرده و اوّل شخص این طبقه که از نژاد یزدجرد شهریار و اردشیر بابکان می‌باشند فضل بن حسن مشهور به فضلویه بوده، این شخص در سنه چهارصد و چهل و هشت که دیالمه ضعیف شده بودند ابومنصور دیلمی را گرفته محبوس نمود و بر فارس استیلاء یافت، امّا نظام‌الملک طوسی بر سر او رفته او را گرفته محبوس کرد و در حبس بود تا درگذشت بعد از او نظام‌الدین محمود از اقارب او بر فارس مستولی شد و شهری دارالامان نام بنیاد نهاد، پس از او امیر مبارزالدّین بن حسنویه در فارس و کرمان استیلا یافت بعد از او مظفرالدین محمّد حکمرانی یافت، امّا اتابک سعد زنگی از وی به هلاکوخان شکایت نموده لشکر بر سر او کشیدند و او در جنگ کور شد، بعد از او قطب‌الدین و بعد از قطب‌الدّین نظام‌الدّین بعد از نظام‌الدّین نصرة‌الدّین بعد از او جلال‌الدّین بعد از او بهاءالدّین اسمعیل بعد از او غیاث‌الدّین بعد از او شاه فتح‌الله که اردشیر نام داشت و آل‌مظفّر چنانکه ذکر شد این طبقه را منقرض کردند.

[سنهٔ ۷۵۸ هجری = سنه ۱۳۵۶ مسیحی]

آسیا ــ آمدن جانی بیک خان از دشت قبچاق به آذربایجان و کشتن ملک اشرف چوپانی را و بازگشتن. پوشیده نباشد که دو تن از چوپانیان حکمرانی کرده‌اند امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیرچوپان که از امرای بزرگ بوده در سنهٔ هفتصد و سی و هشت داعیهٔ سلطنت بهمرسانیده از اناطولی به آذربایجان آمد و با عساکر

شیخ حسن ایلکانی که آنوقت مالک آذربایجان بود جنگ کرده شکست خورد و به عراق آمد و آذربایجان و اران و مغان شیخ حسن ایلکانی را مصفّا گردیده اسم سلطنت را بر ساقی‌بیک دختر سلطان محمّد خدابنده نهاد و خود به مهام سلطنت پرداخت و چون مستقل شد ساقی‌بیک را خلع و به ازدواج خود مجبور ساخت و سلطنت را به اسم سلیمان‌خان نامی از نژاد هلاکوخان کرد، شیخ حسن چوپانی نیز اقتدا به او نموده امیر تیمورتاش نامی از نبایر هلاکوخان را به سلطنت برداشت و متوجه آذربایجان گردیده شیخ حسن ایلکانی را منهزم نموده و او را به بغداد دوانید و کار شیخ حسن چوپانی ازاین فتح بالا گرفته با سلیمانخان به دیار بکر و اناطولی لشکر کشید و بعضی جاها را مسخّر کرد رفتار او غالباً ظالمانه بود آخرالامر چون زوجهٔ او با یعقوبشاه سری و سرّی داشت و او خبر شده یعقوبشاه را حبس کرده بود شبی آن زن خصیه شوهر خود را گرفته بفشرد تا شیخ حسن بمرد مدّت حکومت شیخ حسن تقریباً هفت سال بوده. بعد از او برادرش که با خسّت و دنائت ملک‌اشرف نام داشت و در ظلم و جور بیعدیل جای او بگرفت و به تعدّی مال بیقیاس بیندوخت چون بی‌اعتدالی او به درجهٔ کمال رسید جانی‌بیک‌خان که سلطانی عادل بود چنانکه ذکر شد از دشت قبچاق به آذربایجان آمده او را بکشت و در حق او گفته‌اند: دیدی که چه کرد اشرف خر..الخ. مدت ملک چوپانیها نوزده سال و ششماه بوده است (علاّمهٔ تفتازانی شرح مختصر تلخیص را بنام جانی‌بیک‌خان نوشته است).

اروپا ــ (فرانسه) ــ ورود شاهزاده سیاه‌پوش ولیعهد انگلیس باقشون زیاد به خاک فرانسه. جنگ سخت مابین پادشاه فرانسه و ولیعهد انگلیس. کشته شدن اغلب رجال معتبر و سرداران فرانسه. اسیر شدن پادشاه فرانسه به‌دست ولیعهد انگلیس و فرستادن او را مغلولاً محبوساً به انگلیس و پس از اسیر شدن پادشاه فرانسه ولیعهد این دولت شارل که هیجده ساله بود نیابت سلطنت می‌نماید.

[سنهٔ ۷۵۹ هجری = سنه ۱۳۵۷ مسیحی]

آسیــا ــ کشته شدن امیر قزغن و برقرار شدن امیر عبدالله پسرش در ماوراءالنهر

به‌جای او به‌سلطنت.

اروپا ـ متارکه مابین فرانسه و انگلیس مدّت دو سال.

افریقا ـ طرح جامع عظیم در مصر.

[سنهٔ ۷۶۰ هجری = سنهٔ ۱۳۵۸ مسیحی]

آسیا ـ گرفتن شاه شجاع و شاه محمود پسران امیر مبارزالدّین محمّد مظفّر پدر خود را و میل کشیدن در چشم او و پس از این واقعه شاه شجاع در شیراز و شاه‌محمود در اصفهان به مسند حکمرانی نشستند. کشتن امیر بیان سلدوز و امرای جغتای امیر عبداللّه بن امیر قزغن را و ظهور فساد در ماوراء النّهر. کشته شدن افراسیاب چلاوی مازندرانی به دست سیّد قوام‌الدّین مرعشی که اول شخص از ملوک مرعشیّه است از حکّام مازندران و چون افراسیاب چلاوی کشته شد دولت شرفا و سادات قوامیّه که همان ملوک مرعشیّه باشد در مازندران ظهور یافت.

اروپا ـ (فرانسه) ـ شورش مردم به ولیعهد این دولت که نیابت سلطنت داشت و متقلّد مهام پادشاهی بود و به قتل رسانیدن خزینه‌دار ولیعهد را و دو سه نفر از معارف و رجال فرانسه را و کشته شدن اغلبی از ملاکین به دست رعیّت.

افریقا ـ گرفتن ابوحمود بلاد تلمسان را و ظهور دولت بنی عبدالدّار در آن دیار.

[سنهٔ ۷۶۱ هجری = سنهٔ ۱۳۵۹ مسیحی]

آسیا ـ توجّه تغلق تیمورخان به ماوراء النهر و فتح کردن او این مملکت را. توجّه سلطان شهاب‌الدّین کشمیری به دهلی که جنگ فیمابین او و سلطان فیروزشاه مبدّل به صلح گردید. خروج امیر ولی از امرای طغاتیمور خان در جرجان و استیلا نمودن او در استرآباد و بسطام و دامغان. هم در این سال عساکر سلطان عثمانی از بغاز داردانل عبور کرده و از خاک آسیا تخطّی نموده شهر کالی‌پلی را که مشهور و معروف به کلید فرنگ بود متصرّف می گردد و بعقیدهٔ بعضی از مورّخین این اوّل

دخول و ورود عساکر آل‌عثمانست به خاک فرنگ، لکن برخی ورود عساکر عثمانی را به خاک فرنگ در سنوات قبل دانسته‌اند و ما نیز پیش ذکر نموده‌ایم. طایفه‌ای از ارباب‌سیر نیز فوت اورخان و جلوس سلطان مراد را در اینسال نوشته‌اند اما از روی تحقیق فوت اورخان و جلوس سلطان مراد از وقایع سال بعد است و ما در همانجا ذکر می‌نمائیم.

اروپا ــ (فرانسه) ــ به واسطهٔ شروط سختی که پادشاه انگلیس در طیّ انعقاد مصالحه قرار داد و اهالی فرانسه نتوانستند تحمّل و قبول کنند پادشاه انگلیس مجدّداً به سرداری ولیعهد دسته قشونی به خاک فرانسه می‌فرستد.

[سنهٔ ۷۶۲ هجری = سنهٔ ۱۳۶۰ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن سلطان فیروزشاه دهلوی به سند و باج گرفتن از جام بانی. وفات اورخان سلطان عثمانی و جلوس پسرش سلطانمراد معروف به غازی به جای او و چنانکه پیش اشاره کرده‌ایم در سلطنت اورخان دسته قشونی ینگی‌چری که از جوانهای اسیر عیسوی بودند تشکیل یافت و پاشایان به ولایات و ایالات منصوب شدند، این سلطانمراد سی سال سلطنت کرده است. انهزام قرامانیان از عساکر سلطان‌مراد عثمانی و برطرف نمودن اعمال قبیحهٔ ایشان را از انگوریه.

اروپا ــ **(رومیة‌الصّغری)** ــ فتح کردن سلطانمراد عثمانی ادرنه را. **(انگلیس)** ــ پادشاه فرانسه که در انگلیس اسیر بود برای قراداد مصالحه پسر کوچک خود را گرو داده خود به فرانسه مراجعت نمود و بعد از ورود به فرانسه دختر خود را به مزاوجت یکی از اعاظم ایطالیا داد و تنخواهی از او گرفت که به رسم فدیه به پادشاه انگلیس تسلیم کند.

افریقا ــ هلاک شدن ملک ناصر حسن سلطان مصر به افتادن از مناره مدرسه و سلطنت ملک‌منصور محمّد به‌جای او.

[سنهٔ ۷۶۳ هجری = سنهٔ ۱۳۶۱ مسیحی]
آسیا ــ سلطنت یافتن اُرُسْ خان از نژاد جوجی‌خان از دشت قبچاق و وجه تسمیه ارس خان به این اسم آنست که این شخص در خاک روس متولّد شده است و چون عوام روس را ارس می‌نامند او را ارس‌خان گفته و گاهی هم روس خان خوانده‌اند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ منع تکلّم به زبان فرانسه در این مملکت. **(فرانسه) ــ** قتل و حرق اغلب بلاد و عباد فرانسه به دست قشون انگلیس و هرج ومرج زیاد در این مملکت، کمی پول و بروز قحطی، کمیابی مسکوکات به حدّی بود که پادشاه برای مخارج شخصیّه خود پول مس سکّه زد و در وسط هر پولی چیزی شبیه به میخ از نقره نصب کرد.

[سنهٔ ۷۶۴ هجری = سنهٔ ۱۳۶۲ مسیحی]
آسیا ــ استیلای شاه یحیی برادرزادهٔ شاه شجاع بریزد، بعد از آنکه شاه‌محمود برادر شاه‌شجاع به این شهر استیلا یافته بود ولی این استیلا امتدادی نیافت و مقهور عساکر شاه‌شجاع شد. کشتن شاه‌شجاع خواجه قوام‌الدّین وزیر خود را که بعد از او وزارت شاه‌شجاع به امیرکمال‌الدّین حسین رشیدی مفوّض و برقرار گردید. لشکر کشیدن محمّد شاه بهمنی به تلنگ و بازگشتن او مظفّر و منصور.

افریقا ــ سلطنت اشرف شعبان بعد از خلع ملک منصور محمّد سلطان مصر. وفات تاج الدین شبیکی و صلاح‌الدّین محمّد مورّخ.

[سنهٔ ۷۶۵ هجری = سنهٔ ۱۳۶۳ مسیحی]
آسیا ــ استقلال امیرحسین بن امیر مسلای بن امیر قزغن در ماوراء النهر. وفات تغلق تیمورخان جغتائی در مغولستان و برداشتن کابل‌شاه اغلان جغتائی را به سلطنت. وفات سیّدنظام‌الدّین محمود ملقب به داعی الی الله شیرازی مشهور به

شاه‌داعی در شیراز و مقبرهٔ شاعی‌داعی د ر شیراز الآن برقرار و زیارتگاه اهل سلوک است. وفات رکن‌الدّین صاین اصفهانی. اتّفاق امیرتیمور گورکانی با امیرحسین بعد از علاقهٔ مصاهرت. ابتدای دولت بنی‌مزنی ملوک یشکر. جنگ شاه‌محمود و شاه‌شجاع و غلبهٔ شاه‌محمود و مُسلّم شدن شیراز او را، و چون شاه‌محمود شیراز را بگرفت مقرّر نمود که شاه‌شجاع حسب‌المصلحة به ابرقوه رود و چندی در آنجا اقامت داشته باشد بنابراین شاه‌شجاع زمستان اینسال را در ابرقوه بسر برده چون نزدیک شد که زمستان به آخر رسد عزیمت کرمان نمود. وفات امیر مبارزالدّین محمّد مظفّر در قلعهٔ بم که نعش او را به میبد آورده در مدرسهٔ مظفّریّه دفن کردند.

[سنهٔ ۷۶۶ هجری = سنهٔ ۱۳۶۴ مسیحی]

آسیا ـ وفات قطب‌الدّین علاّمه رازی شارح مطالع در منطق. وفات حمدالله مستوفی قزوینی. وفات سعید هروی شاعر. رفتن شاه‌شجاع از ابرقوه به کرمان و شکست دادن دولتشاه را که در این شهر دم از خودسری می‌زد و اطاعت کردن دولتشاه، و مُسلّم شدن کرمان شاه‌شجاع را، و چون چندی نگذشت که دولتشاه باز به خیال غدر و مکر افتاد شاه‌شجاع او را بکشت. اطاعت کردن شاه‌یحیی از شاه‌شجاع که بدینواسطه حکومت یزد یافت و شاه شجاع دختر خود را در سلک ازدواج او درآورد.

[سنهٔ ۷۶۷ هجَری = سنهٔ ۱۳۶۵ مسیحی]

آسیا ـ مخالفت امیرتیمور گورکانی با امیرحسین با وجود علاقهٔ مصاهرت. وفات مظفر هروی شاعر. درخواست اعیان و بزرگان فارس از شاه‌شجاع که با عساکر به این مملکت آمده فارس را تملّک نماید و ایشان را از سوءسلوک ملازمان شاه‌محمود مستخلص سازد، بنابر این استدعا شاه‌شجاع از کرمان لشکر به فارس کشیده در سر پل فسا شاه‌محمود و عساکر او را منهزم ساخته متوجّه شیراز شد و چون شاه‌محمود در این مملکت زیست نتوانست نمود روانهٔ اصفهان گردید و شیراز

شاه‌شجاع را مُسلّم گشت.

اروپا ــ بنای عمارت و سرای سلطنتی در ادرنه به جهت سلطان‌مرادخان سلطان عثمانی.

[سنهٔ ۷۶۸ هجری = سنهٔ ۱۳۶۶ مسیحی]

آسیا ــ مصالحهٔ امیرتیمور با امیرحسین بعد از کشمکشها و فتنهٔ عظیمه. اسیر شدن کاوس شیروان‌شاه به دست لشکر سلطان او یس ایلکانی که بعد از گرفتاری باز سلطان او یس او را به مملکت خود معاودت داد.

اروپا ــ ژان پادشاه فرانسه که از انگلیس به مملکت خود آمده بود که تدارک فدیه خود را نماید چون از عهده برنیامده و پولی نتوانست به دست بیاورد ناچار مراجعت به انگلیس نمود و پس از مراجعت در لندن درگذشت و پسرش شارل پنجم به‌جای او به سلطنت فرانسه جلوس نمود.

[سنهٔ ۷۶۹ هجری = سنهٔ ۱۳۶۸ مسیحی]

آسیا ــ استیلای امیرتیمور بر کابل از جانب امیرحسین. طغیان نهر حلب و غرق بعضی از اماکن. وفات بهاءالدّین عبدالله بن عقیل از نحات. وفات ابن‌یمین شاعر. کشتن شاه‌محمود حکمران اصفهان زوجهٔ خود خان سلطان دختر امیر مسعود شاه را که زنی جمیله و فتّانه بود و به جهت انتقام عمّ خو یش امیر شیخ ابواسحق پیوسته در میان آل‌مظفّر تفتین کرده اسباب جنگ و جدل فراهم می آوود و مخصوصاً شاه‌شجاع را تحریک می کرد که به اصفهان آمده این ولایت را از تصرّف برادر خود شاه‌محمود منتزع نماید امّا بعد از قتل خان سلطان شاه‌محمود پشیمان شده از مفارقت جمال جمیل او دایماً در فزع و بیتابی بود.

[سنهٔ ۷۷۰ هجری = سنهٔ ۱۳۶۸ مسیحی]

آسیا ــ (چین) ـ سلاطین مغول که مدّت یکصد سال تمام در مملکت چین

سلطنت می کردند در اینسال منقرض شدند. محصور نمودن امیرتیمور امیرحسین را در بلخ و غلبه کردن امیرتیمور بر امیرحسین. مواصلت شاه‌محمود با سلطان او یس بن شیخ‌حسن به مزاوجت شاه‌محمود با دختر سلطان او یس که پس از این مواصلت سلطان او یس لشکری از تبریز به امداد شاه‌محمود فرستاد و شاه‌شجاع که این بشنید از شیراز با عساکر خود حرکت کرده در صحرای چاشت‌خوار لشکر شاه‌محمود و قشون شاه‌شجاع به اشتعال نایرهٔ قتال پرداختند و چون بعد از کشش و کوشش بسیار هیچیک غالب نیامدند و کار به خستگی و عجز کشید هریک از آن دو برادر رو از جنگ تافته به مملکت خود روانه شدند.

[سنهٔ ۷۷۱ هجری = سنهٔ ۱۳۶۹ مسیحی]

آسیا ــ کشتن امیرتیمور امیرحسین را که از بقایای آل قزغن بود و پس از قتل امیرحسین امیرتیمور گورکانی که داماد او بود به سلطنت برقرار گردید و ابتدای ظهور دولت گورکانیه شد و امیرتیمور اسم خانی را بر سیورغتمش خان از اولاد قاآن نهاد. پوشیده نباشد که امیرقزغن از امرای جغتای بوده که غزان سلطان خان پادشاه توران را در سنهٔ هفتصد و چهل و هفت به قتل رسانید و بیان‌قلی را خان کرد و بعد از او امیرعبدالله را و پس از آن تیمورشاه را و امیرقزغن در سنهٔ هفتصد و شصت کشته شد و امیرحسین بن امیر مسلای بن امیر قزغن به واسطهٔ وصلت با امیرتیمور استقلال یافته حکمران ماوراءالنهر شد، بعدها در میان او و امیرتیمور نقار و خلاف درگرفت و در این سال امیرحسین کشته شد و امیرتیمور حکمران ماوراءالنهر گردید پس در این سال ابتدای ظهور دولت گورکانیه است و جلوس امیرتیمور به سریر حکمرانی در شهر بلخ اتّفاق افتاده. وفات ملک‌معزّالدّین حسین کرت حکمران هرات و برقرار شدن ملک‌غیاث‌الدّین پسرش به‌جای او. وفات عبید زاکانی و حسن متکلّم.

افریقا ــ استرداد ابوبکر قماری طرابلس غرب را که فرنگیان گرفته و در تصرّف داشتند.

[سنهٔ ۷۷۲ هجری = سنهٔ ۱۳۷۰ مسیحی]
آسـیـا ــ جنگ سلطان اویس ایلکانی با امیر ولی استرآبادی در جرجان و فتح و غلبهٔ سلطان اویس. رسیدن ملک راجای فاروقی به ایالت نهالیتی از خاندیس به فرمان فیروزشاه دهلوی. وفات علی زرندی از معارف. وفات ملاّمحمّد عصّار شاعر. وفات جلال‌الدّین بیانی از معارف حنفیّه.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ ولیعهد دولت انگلیس به واسطهٔ ناخوشی مزمنی که دوچار به آن شده بود به لندن مراجعت نموده و برادر خود را در اردوئی که مشغول جنگ با فرانسه بود گذاشت. دوکیسلَنْ که یکی از شجاعان معروف فرانسه بود به منصب سپهسالاری قشون فرانسه برقرار شد و با انگلیسها محاربات سخت کرد.

[سنهٔ ۷۷۳ هجری = سنهٔ ۱۳۷۱ مسیحی]
آسـیـا ــ استیلای امیرتیمور گورکان بر مملکت خوارزم. ابتدای ملوک گجرات. ظهور دولت طغاتیمور در جرجان. وفات ناصر بخاری شاعر. وفات عماد فقیه کرمانی.

اروپا ــ **(اِکُسْ)** ــ روبراستوار بعد از عمّ خود در این مملکت سلطنت می‌نماید و خانوادهٔ سلطنت جدیدی بواسطهٔ او در اکس برقرار می‌شود.

افریقا ــ **(مصر)** ــ وضع دستار سبز در مصر به امر ملک اشرف در این مملکت.

[سنهٔ ۷۷۴ هجری = سنهٔ ۱۳۷۲ مسیحی]
آسـیـا ــ ظهور دولت شروانیّه در شیروان. وفات عمادالدّین اسمعیل مورّخ. وفات شمس‌الدّین کرمانی از معارف.

[سنهٔ ۷۷۵ هجری = سنهٔ ۱۳۷۳ مسیحی]

آسیا ــ دادن سیف‌الدّین نصرت صاحب لار سلطنت را به پسر خود علاء الملک گرگین شاه و رفتن سیف‌الدّین به حجّ. وفات شاه سیّدجلال بخاری. وفات صوفی سلطان خان از اولاد جغتای و انقراض دولت این سلسله. پوشیده نباشد که سی و شش نفر از نسل و نژاد جغتای خان بن هلاکوخان به حکمرانی و امارت رسیده‌اند و اسامی آنها از این قرار است: بیسومنکابن جغتای خان، قراهلاکو، بیسوخان، مبارکشاه بن قراهلاکو، الغو بن بایدوخان، براق خان، نیکی خان، بوقاتمورخان، دواخان، کونجلک خان، بالیغوخان، ایسنبوقاخان، کپک خان (یا کپلک خان)، ایلچکدای خان، دواتیمور، ترمشیرین خان، جنگی خان، توران تمرخان، فولاد محمّدخان، محمّد خان، غزان سلطان خان، بیانقلیخان، تیمورشاه، کابلشاه، تغلق تیمورخان، خضر خواجه‌خان، محمّدخان، شمع جهان خان، نقش جهان خان، شیرمحمّدخان، نسبقوخان، یونس خان، سلطان محمودخان، احمدخان معروف به النجه خان، رشید خان بن احمدخان، صوفی سلطان خان که در این سال درگذشت. وفات محیی الدین عبدالقاهر قرشی.

افریقا ــ زلزله در مصر.

[سنهٔ ۷۷٦ هجری = سنهٔ ۱۳۷٤ مسیحی]

آسیا ــ غرق بغداد از طغیان دجله. وفات عبداللّه معروف به نقره کار. وفات سلطان اویس ایلکانی در شب دو یم ماه جمادی‌الاولی و برقرار شدن پسرش سلطان حسین به‌جای او. وفات قطب‌الدّین شاه‌محمود بن امیرمحمّد مظفّر حکمران اصفهان در نهم ماه شوّال و چون شاه‌محمود درگذشت برخی سلطان اویس بن شاه‌شجاع را به سلطنت برداشتند و این منافی میل شاه‌شجاع بود لهذا متوجّه اصفهان گردید و این ولایت را تصرّف نمود و پسر او سلطان اویس که به سریر حکمرانی این ولایت جلوس کرده بود از درِ اعتذار درآمده شاه‌شجاع از جرم و جسارت پسر درگذشت. بعضی گویند سلطان اویس در همان ایّام شربتی مسموم

خورده بدرود زندگانی گفت. و بعد از آنکه شاه‌شجاع از کار اصفهان آسوده گردید عزیمت تسخیر آذربایجان نمود و به اندک زمانی آن مملکت را مسخّر کرد و چون به فارس بازگشت معلوم او شد که شاه‌یحیی در یزد دم از استقلال می‌زند او را نیز به قوّت عسکریّه مطیع و منقاد ساخت.

افریقا ــ غلای مفرط در مصر.

[سنهٔ ۷۷۷ هجری = سنهٔ ۱۳۷۵ مسیحی]

آسـیـا ــ لشکر کشیدن امیرتیمور به خوارزم و بازگشتن او که پس از مراجعت عزیمت مغولستان نمود و با قمرالدّین خان در آن نواحی جنگ کرده او را شکست داد و مظفّر و منصور معاودت کرد. ظهور دولت قراقویِنلو. استیلای خواجه بهرام بر موصل. وفات سلمان ساوجی از معارف شعرا و بعضی وفات سلمان را داخل در وقایع سنهٔ هفتصد و هفتاد و نهم نوشته‌اند.

اروپا ــ **(رومیّة‌الصّغری)** ــ فتوحات عساکر سلطان‌مراد غازی و بسط مملکت او. وضع قوانین برای عثمانی به موجب رای تیمورتاش پاشا. **(اسپانیول)** ــ اوّل نقشه جغرافی که رسم شد و کره ارض را برّاً و بحراً می‌نمود در مملکت کاتالان اسپانیول و در اینسال بود.

[سنهٔ ۷۷۸ هجری = سنهٔ ۱۳۷۶ مسیحی]

آسـیـا ــ وفات اُرُسْ خان صاحب دشت قبچاق و برقرار شدن پسرش تیمور ملک‌خان به‌جای او. پناه بردن توقتمش خان به امیرتیمور که بعدها به زودی به امداد امیرتیمور در دشت قبچاق به سلطنت رسید. در این سال چون امیرتیمور قصد تسخیر ممالک ایران داشت سفیری به شیراز فرستاده که سلاطین آل‌مظفّر را به اطاعت خود دعوت نماید و این به عقیدهٔ بعضی از مورّخین است. حق اینست که بعد از وفات شاه‌شجاع و جلوس سلطان زین‌العابدین پسرش به‌جای او امیرتیمور سفیری به شیراز فرستاده به سلطان زین‌العابدین پیغام داد که پدر تو با ما متّحد و دولتخواه

ما بود و در وقت وفات کاغذ سفارشی از تو به من نوشته باید به خدمت آئی تا دستورالعمل به تو داده به حکمرانی فارس روانه سازیم، سلطان زین‌العابدین اهمال در امتثال نموده بلکه ایلچی امیرتیمور را رخصت مراجعت نداد و به خیالات افتاد و نتیجه این فقره را در سنوات بعد خواهیم نگاشت. هم در این سال درویش رکن‌الدّین که از جمله مریدان درویش عزیز و شیخ‌حسن جوری بود به فارس رفته از شاه‌شجاع استمداد نموده و با لشکر فراوان به خراسان آمده اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی دست ارادت به وی داد و به اتّفاق متوجّه سبزوار شدند چون خواجه علی مؤیّد قوّت مقاومت با آنها نداشت روانهٔ مازندران شد و درویش رکن‌الدّین در سبزوار متمکّن گردید. وفات امام‌عبدالله‌ شافعی صاحب تاریخ یافعی. وفات نجم‌الدّین اوکانی، و جمال‌الدین محمود مرغانی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت ولیعهد دولت انگلیس. **(فرانسه) ــ** شارل پنجم که معتقد به علم نجوم و تأثیر کواکب بود مدرسهٔ نجومی در پاریس بنا و احداث نمود. بعد از آنکه هفتاد سال بود پاپها از رُم پای‌تخت ایطالیا که مقرّ خلافت آنها بود مهاجرت نموده در آوِیْنیُنْ شهر فرانسه اقامت داشته و چند نفر پاپ یکی بعد از دیگری در این شهر می‌زیست گیرگُوارْ نهم پاپ از فرانسه به رُمْ مراجعت کرد.

افریقا ــ کشته شدن ملک‌شعبان سلطان مصر و سلطنت ملک‌منصور به‌جای او.

[سنهٔ ۷۹۹ هجری = سنهٔ ۱۳۷۷ مسیحی]

آسیا ــ ولادت میرزا شاهرخ بن امیرتیمور. وفات محمّد بن جابر اعمی از نحات. وفات سیّداشرف از مشاهیر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت ادوارد سیّم پادشاه انگلیس و برقرار شدن پسر ولیعهد این دولت که صغیر بود به‌جای جدّ خود و جلوس نمودن او به سریر سلطنت و موسوم شدن به ریشارد دوّیم. قصر ویندزرد در سلطنت ادوارد سیّم بنا شده است.

[سنهٔ ۷۸۰ هجری = سنهٔ ۱۳۷۸ مسیحی]

آسـیـا ــ سفر امیرتیمور به خوارزم دفعه چهارم و فتح کردن او این مملکت را. هزیمت لشکر حلب از طایفهٔ ترکمان آن نواحی. وفات شیخ زین‌الدّین علی شیرازی. هم در اینسال امیرولی که بعد از قتل طغاتیمورخان در مازندران استیلا و قوّتی حاصل نموده بود درصدد امداد خواجه علی مؤیّد برآمده متفّقاً با قشون متوجّه سبزوار شدند و با درویش رکن‌الدّین جنگ کرده درویش شکست خورد و خواجه علی بار دیگر به حکمرانی سبزوار برقرار گردید. کشته شدن امیراسمعیل بن زکریّا وزیر در بغداد به تحریک و اغوای شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که بعد از آن سلطان حسین بن سلطان اویس منشور سلطنت بغداد را به اسم شاهزاده شیخ علی نمود و سایر بلاد عراق عرب در تحت تصرّف شاهزاده شیخ‌علی درآمد.

اروپـا ــ (آلـمـان) ــ فوت شارل چهاردهم امپراطور این مملکت و شارل در سلطنت خود نشان دولت و مهر سلطنت را از وضع و علایم سابقه تغییر داده هیئت و شکل عقاب دوسر در مهرهای سلطنت نقش و رسم نمود. **(رُمْ)** ــ فوت گیرگُوارْ نهم پاپ در شهر رُم که بعد از وفات او دو پاپ تعیین شد اهالی ایطالیا (اوربُن) ششم را که ایطالیائی بود انتخاب و اختیار کردند، و اهالی فرانسه کِلِمان هفتم را مشخّص و معیّن نمودند بنابراین اهالی ناپْل و فرانسه و اسپانیول و اِکُس کِلِمانْ هفتم را پاپ دانستند و آلمان و هنگری و انگلیس اوربُنْ ششم را که در رُمْ انتخاب شده به پاپی مسلّم داشتند.

[سنهٔ ۷۸۱ هجری = سنهٔ ۱۳۷۹ مسیحی]

آسـیـا ــ بنای شهر کش مسقط‌الرّأس امیرتیمور به حکم این پادشاه که از این سال به بعد این شهر که مکانتی لایق داشت حلیه آبادی گرفت. جنگ شاه‌شجاع مظفّری با عادل‌آقا والی سلطانیّه و با امرای آذربایجان و غلبهٔ شاه‌شجاع. وفات سیّد قوام‌الدّین مرعشی حکمران مازندران در ماه محرّم این سال و ابتدای سلطنت و حکمرانی سیّد قوام‌الدّین در این مملکت در سال هفتصد و شصت بوده و تقریباً

مدت حکمرانیش بیست سال.

[سنهٔ ۷۸۲ هجری - سنهٔ ۱۳۸۰ مسیحی]

آسیا ــ استیلای امیرتیمور گورکان بر خراسان وقتل اهل سرخس و غوریان به جهت امتناعی که از تسلیم و اطاعت امیرتیمور داشتند. تسلیم کردن غیاث‌الدّین میرعلی شهر هرات را به امیرتیمور بطور صلح که پس از تسلیم امیرتیمور حکم کرد قلعهٔ شهر را خراب نمودند. وفات شیخ شرف‌الدّین احمد منیری از کُمّلین. توجّه سلطان حسین بن سلطان او یس با عادل‌آقا از تبریز به طرف بغداد با عساکر و چون شیخ علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را گذاشت و به طرف شوشتر رفت. امّا چون فیمابین سلطان حسین و عادل‌آقا نقار حاصل شد عادل‌آقا به طرف سلطانیّه رفت و در آنجا با کمال استقلال می‌زیست و این فقره اسباب ضعف سلطان حسین شده عبدالملک تمغاچی بعضی از اعیان بغداد را با مبلغی نزد شاهزاده شیخ‌علی فرستاده استدعا کرد که متوجّه بغداد گردد. شیخ‌علی عزیمت بغداد نمود سلطان حسین قشونی به دفع او فرستاد آن قشون مقهور گردیده لابد سلطان حسین از بغداد روانه تبریز گردید و به زحمت هرچه تمامتر خود را به این بلد رسانید.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ فوت دوکیِلَنْ سردار معروف فرانسه که جسد او را محض احترام در مقبرهٔ سلاطین دفن نمودند و بعد از دو ماه شارل پنجم پادشاه فرانسه نیز فوت شد. در سلطنت این پادشاه اوّل کتابخانهٔ دولتی در شهر پاریس ایجاد شده و به همه جهت نهصد جلد کتاب در آن جمع شده بود. جلوس شارل ششم پسر اوّلی شارل پنجم در سنّ دوازده سالگی به‌جای پدر و به‌واسطهٔ صغر سنّ این پادشاه اعمام او زمام ملک را در قبضهٔ اختیار خویش گرفتند. اهالی فرانسه که تا آن زمان در وقت جنگ چهارآیینه می‌پوشیدند چهارآیینه را بدل به زره کرده این سلاح را معمول و متداول و آن را متروک و منسوخ ساختند. **(روس)** ــ دمیریت سیّم با چهارصد سوار طایفهٔ تاتار که در سواحل رود دُنْ سکنی داشتند منازعه نموده آنها را شکست داد و مملکت تاتارها را متصرّف شده ملقّب به دُنْسکُ شد یعنی فاتح دُنْ.

[سنهٔ ۷۸۳ هجری = سنهٔ ۱۳۸۱ مسیحی]

آسـیـا ـ استیلای عساکر امیرتیمور بر اسفراین، و تمامی بلاد خراسان در اینسال مسخّر و مسلّم بر امیرتیمور گردید و خواجه علی مؤیّد که حکمرانی سبزوار را داشت به خدمت امیرتیمور شتافته در نواحی نیشابور به موکب این پادشاه ملحق گردید و خود را در ظلّ حمایت او کشید و بقیّهٔ عمر را بدینواسطه به آسودگی گذرانید. وفات شیخ محمّد خلوتی از کُمَّلین.

اروپـا ـ (رومیة‌الصغری) ـ سلطانمراد غازی سلطان عثمانی کوتاهیه، و نیکی شهر، و آق‌شهر، و بعضی جاهای دیگر را فتح و مسخّر نمود.

افـریـقـا ـ جلوس ملک‌طاهر برقوق به سلطنت مصر و شام بنابراین انقراض دولت اتراک در مصر و ظهور ملوک چراکسه در این مملکت در این سال است و بعضی این فقره را داخل در وقایع سال بعد نوشته‌اند.

[سنهٔ ۷۸۴ هجری = سنهٔ ۱۳۸۲ مسیحی]

آسـیـا ـ کشته شدن سلطان حسین بر او یس ایلکانی به دست برادرش سلطان احمد و سلطنت سلطان احمد به‌جای او. لشکر کشیدن امیرتیمور گورکان به مازندران و شتافتن اکابر سادات مرعشیّه که در این مملکت حکمرانی داشتند به خدمت او. بنای قلعهٔ قهقهه.

[سنهٔ ۷۸۵ هجری = سنهٔ ۱۳۸۳ مسیحی]

آسـیـا ـ انقراض ملوک غوریه یعنی آل کرت به استیلای امیرتیمور گورکان بر مملکت ایشان و دادن امیرتیمور حکمرانی آن نواحی را به شاه شاهان سیستانی. پوشیده نباشد که آل کرت از اولاد سلطان سنجر سلجوقی بوده‌اند اوّل شخص این طبقه ملک شمس الدّین محمّد دخترزادهٔ ملک رکن‌الدّین مرغنی بود که از جانب منگوقاآن به حکومت هرات و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان مأمور شد و

پس از سالها حکمرانی در سنهٔ ششصد و هفتاد و شش مسموم گردید بعد از او ملک رکن الدّین حکومت یافت و در سال ششصد و هشتاد درگذشت، بعد از او فخرالدّین، و پس از او غیاث الدّین، و بعد از او شمس الدّین، و بعد حافظ الدّین، بعد ملک معزّالدّین حسین، بعد ملک غیاث الدّین پیرعلی که آخرین شخص این طبقه است مقهور امیرتیمور شده و در همین سال وفات نمود. آل کرت یکصد و سی و چهار سال در بلاد و نواحی مسطوره بالاستقلال سلطنت کرده اند. استیلای سلطان احمد بن سلطان اویس بر بغداد، و سلطان احمد مشغول حکمرانی بود تا وصول موکب امیرتیمور به ممالک ایران، پس از وصول موکب امیرتیمور بعد از آنکه مدّتی متمادی در مقام مخالفت با امیرتیمور بود به مملکت عثمانی گریخته در ظلّ حمایت ایلدرم بایزید سلطان عثمانی می زیست، بعد از فوت ایلدرم بایزید باز او و قرایوسف ترکمان در پناه سلطان عثمانی می بودند، و امیرتیمور هردو را از سلطان عثمانی مطالبه می کرد، چون خبر فوت امیرتیمور به آن دو رسید آسوده شده رو به عراق و آذربایجان آوردند. سلطان احمد بر عراق استیلا یافت و امیر قرایوسف آذربایجان را مسخّر کرد بعد میان سلطان احمد و قرایوسف جنگ درگرفته در دو فرسخی تبریز قرایوسف سلطان احمد را شکست داد و او را بکشت. استیلای امیرتیمور بر سیستان و قندهار به ضرب شمشیر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ اوربُنْ ششم پاپ رُمْ که فرانسه ها او را به پاپیّت نشناخته و قبول نکرده و تبعیّت دینی از کِلِمانْ هفتم می نمودند به انگلیس سفر کرده انگلیسها را بر ضدّ فرانسه تحریک می نماید.

[سنهٔ ۷۸۶ هجری = سنهٔ ۱۳۸۴ مسیحی]

آسیا ــ وفات شاه شجاع مظفّری پادشاه فارس و عراق عجم و کرمان در شب بیست و دویّم ماه شعبان که بعد از او پسرش سلطان زین العابدین در فارس به جای او برقرار گردید و برادرش سلطان احمد در کرمان جانشین او شد. فرار امیر ولی والی استرآباد از جنگ با عساکر امیرتیمور و استیلای امیرتیمور در استرآباد. وفات شهاب الدّین بن محمّد از مشاهیر. وفات امیر سیّدعلی همدانی صاحب اسرار

النقطه، و شرح اسماءالله، و شرح فصوص الحکم محیی الدین، و شرح قصیده خمریّهٔ ابن فارض، و ذخیرةالملوک، در ششم ماه ذیحجه در ولایت ختلان. ارتحال ابوعبدالله شهید. وفات علاّمه شیخ اکمل الدّین محمود الحرمی.

اروپا ــ (روس) ــ خان قبچاق که در شهر سرای در حوالی حاجی ترخان سکنی داشت با جمعیت زیادی مسکو را محاصره کرد و اگرچه شهر را فتح نکرد امّا خرابی و خسارت زیاد به روس وارد آورد.

[سنهٔ ۷۸۷ هجری = سنهٔ ۱۳۸۵ مسیحی]

آسیا ــ در اینسال سلطان فیروزشاه دهلوی پسر خود سلطان محمّد را سلطنت داد و به سریر پادشاهی دهلی برقرار نمود. به روایت بعضی از مورّخین امیرتیمور سلطانیه و رستمدار را در اینسال مسخّر کرد.

اروپا ــ (رومیّةالصّغری) ــ سلطان مراد غازی سلطان عثمانی روم ایلی و بعضی مواضع دیگر را بگرفت.

افریقا ــ زلزله در مصر.

[سنهٔ ۷۸۸ هجری = سنهٔ ۱۳۸۶ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن خواجه علی مؤیّد آخر شخص از ملوک سربداریّه در جنگ و انقراض این طبقه. پوشیده نباشد که سربداریها که شصت و دو سال در سبزوار و بعضی اماکن خراسان حکمرانی کردند دوازده نفر بودند. اوّل شخص آنها امیر عبدالرّزّاق باشتینی بود، بعد از او امیر وجیه الدّین مسعود، پس از او آقامحمّدای تیمور، بعد کلواسفندیار، بعد شمس الدّین بن فضل الله، بعد امیر شمس الدین علی، بعد خواجه یحیی کرّابی (کُرّاب از قرای بیهق است)، بعدظهیرالدّین کرّابی، بعد پهلوان حیدر قصّاب، بعد امیر لطف الله، بعد پهلوان حسن دامغانی، بعد خواجه علی مؤیّد که در این سال مقتول شد. غالب سربداریها بر سبزوار و نیشابور و خراسان

استیلا یافته‌اند. غلبهٔ امیرتیمور بر گرجستان که پس از استیلا پادشاه آنجارا مجبور به قبول کردن دین اسلام نمود. هم در اینسال امیرتیمور به عراق عجم آمد ولی متعرّض سلاطین آل‌مظفر نشده سال بعد به ماوراءالنهر مراجعت کرد.

اروپا ـ سلطان مراد غازی سلطان عثمانی علی‌بیک ملک‌قرامان را در جنگ قونیه منهزم کرد.

افریقا ـ خلیل بیک ذوالقدر که اوّل شخص از ملوک ملطیّه است به سعی سلطان مصر هلاک شد. زلزله خفیف در مصر.

[سنهٔ ۷۸۹ هجری = سنهٔ ۱۳۸۷ مسیحی]

آسیا ـ لشکر کشیدن امیرتیمور به لرستان و گرفتن این ایالت را و منقرض ساختن اتابکان لرستان را و کشته شدن اتابک افراسیاب بن یوسف شاه که آخر شخص از اتابکان مشارالیهم بود. پوشیده نباشد که اتابکان لرستان نه نفر بوده‌اند و مدّت حکومتشان صد و شصت سال بوده. اول شخص آنها اتابک ابوطاهر، دویّم اتابک هزاراسب، سیّم اتابک تکله، چهارم اتابک الب ارغون، پنجم اتابک یوسف‌شاه، ششم اتابک افراسیاب، هفتم اتابک نصرةالدّین احمد، که ادیب عبدالله تاریخ معجم را به اِسم او نوشته، هشتم اتابک یوسف‌شاه، نهم اتابک افراسیاب. بعضی از مورّخین نوشته‌اند که امیرتیمور در این سال متوجّه تبریز شد و در گرجستان فتوحات و تسخیرات نمود بنابراین این سفر دویّم امیرتیمور است به گرجستان. قتل‌عام امیرتیمور در اصفهان و رفتن به شیراز. لشکر کشیدن توقتمش‌خان از دشت قبچاق به ماوراءالنهر، و جنگ میرزاعمر شیخ بن امیرتیمور با او، و منهزم شدن توقتمش‌خان. و امیرتیمور در شیراز بود که شنید توقتمش‌خان لشکر به ماوراءالنهر کشیده لهذا عراق و فارس را به آل‌مظفّر گذاشته حکّام سایر بلاد را نیز مشخّص کرد و روانهٔ سمرقند شد و این سفر امیرتیمور از ترکستان به این نواحی که در این سال به اختتام رسید و به ترکستان بازگشت نمود معروف به یورش سه ساله است.

[سنهٔ ۷۹۰ هجری = سنهٔ ۱۳۸۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات سیورغتمش خان صاحب الوس جغتای که پس از فوت او پسرش سلطان محمودخان به فرمان امیرتیمور به‌جای پدر به تخت خانی نشست و سلطان محمود خان آخر شخص است از پادشاهان ترکستان از اولاد اوگتای قاآن که بعد از فوت او مملکت این طبقه به امیرتیمور رسید و منقرض شدند و اسامی پادشاهان مذکور ا اینقرار است: اوّل قیدوخان ابن قاشین بن اوگتاخیرخان بن قیدوخان، دوّیم علی سلطان، سیّم دانشمند چه، چهارم سیورغتمش خان، پنجم سلطان محمودخان. برداشتن امرای فیروزشاهی تغلقشاه بن فتح‌خان بن فیروزشاه را به پادشاهی و فرار سلطان محمّد بن فیروزشاه، و فیروزشاه چون زیاد پیر و منحنی شده بود در اینسال درگذشت. نقل کردن امیرتیمور رعایای خوارزم را به سمرقند. شکست قشون توقتمش‌خان از عساکر امیرتیمور که بسیاری از فراریان از ترس خود را در آب خجند انداخته غرق شدند، بعضی این واقعه را نسبت به سال بعد داده‌اند.

افریقا ــ فوت برهان (برهان‌الدین) از علمای معروف مصر.

[سنهٔ ۷۹۱ هجری = سنهٔ ۱۳۸۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات خواجه بهاءالدین نقشبند از کُمّلین عرفا. وفات شمس‌الدین محمّد خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرّحمة. وفات شیخ زین‌الدّین علی تایبادی. توجّه امیرتیمور به مغولستان و فتوحات او در این ناحیه و غارت کردن عساکر امیرتیمور اکثر ایل و الوس جته را و اسیر نمودن عیال و اطفال ایشان را.

اروپا ــ جنگ سخت سلطانمراد اوّل معروف به سلطان مراد غازی با عساکر متفّقهٔ طوایف بلغار و سَرب و هنگری در ساحل رود درینو و غلبه بر آنها و کشته شدن او به دست یکنفر عیسوی متعصّب. در سلطنت سلطانمراد غازی چنین مقرّر شد که ممالک عیسوی‌نشین را که سلطان متصرّف می گردد بطور خالصه به تصرف سردارهای قشون دهد. خلاصه پس از کشته شدن سلطانمراد پسرش بایزید

اوّل معروف و ملقّب به ایلدرم بایزید به‌جای پدر منصوب و برقرار گردیده در بدو جلوس، اخوان و اقوام خود را کشت و این اوّل پادشاه عثمانیست که این رسم بد و بدعت را گذاشت. (روس) ــ قوّت دمیریت سیّم پادشاه روس و نصب پسرش وازیلی دو یّم به‌جای او. قلعهٔ کرملن که ارک مسکو می‌باشد در سلطنت دمیریت سیّم بنا شده است. کلیّه این حوادث که از اروپا نوشته شد بعضی نسبت به سال بعد داده‌اند یعنی در تواریخ اروپا این وقایع را در ضمن سال هزار و سیصد و هشتاد و نه مسیحی نوشته‌اند که تقریباً مطابق است با هفتصد و نود ودو هجری.

[سنهٔ ۷۹۲ هجری = سنهٔ ۱۳۸۹ مسیحی]

آسیا ــ وفات علاّمه سعدالدّین تفتازانی در مرعش. وفات کمال خجندی شاعر در تبریز. لشکر کشیدن قرامحمّد به شام و کشته شدن او و برقرار شدن پسرش قرایوسف به‌جای او. هم در اینسال سلطان محمّد بن فیروزشاه که از تخت و تاج دور مانده بود به مقرّ سلطنت خود رسید توجّه عساکر امیرتیمور به مغولستان برای تدمیر قمرالدّین.

اروپا ــ (رومیة‌الصغری) ــ بنای جامع و اجرای آب در شهر ادرنه و بعضی تسخیرات ایلدرم بایزید سلطان عثمانی.

[سنهٔ ۷۹۳ هجری = سنهٔ ۱۳۹۰ مسیحی]

آسیا ــ توجّه امیرتیمور به دشت قبچاق و جنگ کردن با توقتمش‌خان و غلبهٔ امیرتیمور و برگشتن او به ماوراءالهر مظفّر و منصور. نایل شدن اعظم همایون ظفرخان به حکومت گجرات به فرمان سلطان محمّد بن فیروزشاه و برقرار شدن دلاورخان به حکومت مالوه نیز به فرمان سلطان محمّد بن فیروزشاه[1] و ایندو نفر اوّل ملوک مالوه و گجرات می‌باشند.

۱. عبارت نارسا است، معنی آن این است: دلاور خان نیز به فرمان سلطان محمد بن فیروزشاه به حکومت مالوه برقرار شد.

اروپا ــ شهر قسطنطنیه که تا آن زمان حصاری محکم نداشت امپراطورهای قسطنطنیه از وحشت و بیم تصرّف ایلدرم بایزید سلطان عثمانی برای این شهر قلعه‌ای متین و مستحکم بنا کردند و خندقی بر گرد آن حفر و احداث نمودند با وجود این ایلدرم بایزید پسر امپراطور را به رسم گروگان پیوسته در ادرنه نزد خویش نگاه می‌داشت. هم در این سال ایلدرم بایزید آل‌قرامان را بعد از آنکه بر انگوریه استیلا یافته بودند شکست داد. رفتن ایلدرم بایزیدخان به مملکت افلاق بغدان.

[سنهٔ ۷۹۴ هجری = سنهٔ ۱۳۹۱ مسیحی]

آسیا ــ توجّه امیرتیمور گورکان از ماوراء النّهر به طرف ایران و ابتدای یورش پنجساله. آمدن امیرتیمور به مازندران و گرفتن قلعهٔ ماهانه‌سر را که در چهار فرسخی آمل و محلّ تحصّن اولاد سیّدقوام‌الدّین بود، و فرستادن سادات یعنی اولاد سیّد مذکور را به ماوراء النهر و انتهاض او به طرف جرجان. وفات رجب حنبلی از حفّاظ.

اروپا ــ (عثمانی) ــ بعد از فوت امپراطور قسطنطنیه پسر او منوول (امانول) که در ادرنه گرو، و ماخوذ بود فراراً خود را به قسطنطنیه رسانید، ایلدرم بایزید خان بشخصه با عساکر زیاد قسطنطنیه را محاصره نمود. هم در اینسال عساکر ایلدرم بایزیدخان سیواس را بعد از گرفتن قاضی برهان‌الدّین گرفتند.

[سنهٔ ۷۹۵ هجری = سنهٔ ۱۳۹۲ مسیحی]

آسیا ــ رفتن امیرتیمور به شیراز و جنگ صعب شاه‌منصور مظفّری با عساکر امیرتیمور و کشته شدن شاه‌منصور. نیز کشته شدن شاه یحیی مظفّری در قمشه من اعمال اصفهان به حکم امیرتیمور. و باید دانست که جمیع آل‌مظفّر به حکم امیرتیمور به قتل رسیدند مگر سلطان معتصم بن سلطان زین‌العابدین که در این غایله به شام رفت و بعد از واقعهٔ امیرتیمور به آذربایجان آمد، قرایوسف ترکمان او را با جمعی به عراق فرستاده با میرزااسکندر بن عمر شیخ بن امیرتیمور به مقابله و مقاتله

پرداخت و در این جنگ از اسب افتاده اسیر و مقتول شد. پوشیده نباشد که آل‌مظفّر که در این سال منقرض شدند از اولاد پهلوان حاجی خوافی بوده و هشت نفر از این سلسله در یزد و کرمان و فارس و عراق و بعضی مواضع دیگر ایران حکمرانی کرده و مدّت حکمرانی ایشان هفتاد و دو سال می‌باشد. اوّل شخص آنها امیرمظفّر است، دوئم امیر مبارزالدّین محمّد، سیّم جلال‌الدین شاه‌شجاع، چهارم شاه‌محمود، پنجم سلطان زین‌العابدین، ششم شاه‌منصور، هفتم عمادالدین احمد، هشتم شاه‌یحیی. توجّه امیرتیمور به اصفهان و همدان و رفتن او به بغداد و استیلا نمودن بر این شهر و گریختن سلطان احمد ایلکانی از مقابل عساکر امیرتیمور بدون اقدام به جنگ. وفات شیخ زین‌الدین علی کلاء شیرازی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ شارل پنجم پادشاه فرانسه که به جنگ اهالی بریتانی می‌رفت در جنگل مالسن مبتلا به جنون شد ومملکت وملّت فرانسه مدّت سی سال تمام که این پادشاه حیات داشت در تحت سلطنت پادشاه مجنون زندگانی می‌کرد.

افریقا ــ انقراض دولت بنی عبدالواد در تلمسان.

[سنهٔ ۷۹۶ هجری = سنهٔ ۱۳۹۳ مسیحی]

آسیا ــ فتح کردن امیرتیمور گورکان قلعهٔ تکریت را و تاخت و تاز او در بعضی از بلاد و دیار عرب و استیلاء عساکر این پادشاه در جزیره و دیار بکر. کشته شدن میرزاعمر شیخ بهادر ابن امیرتیمور حکمران فارس که عزیمت اردوی امیرتیمور کرده و می‌خواست در دیاربکر به خدمت امیرتیمور رسد در راه بعد از گذشتن از کردستان در حوالی قلعه‌ای موسوم به خرماتو مقتول شد. ولادت میرزا الغ‌بیک بن میرزا شاهرخ. نایل شدن ملک‌الشرق خواجه جهان به حکومت جونپور به فرمان سلطان محمّد بن فیروزشاه، و ملوک شرقیه جونپور به خواجه جهان مزبور منسوب‌اند. وفات سلطان‌محمّد بن فیروزشاه و برقرار شدن پسرش سکندرشاه به‌جای پدر که او نیز بعد از چهل روز درگذشت، و پسر دیگر سلطان محمّد موسوم به محمودشاه بن محمّدشاه به‌جای پدر نشست و مشغول به حکمرانی شد.

[سنهٔ ۷۹۷ هجری = سنهٔ ۱۳۹۴ مسیحی]
آسـیـا ـ رفتن امیرتیمور گورکان از راه دربند به دشت قبچاق و جنگ عساکر امیرتیموری با توقتمش‌خان که او را مستأصل و مقهور نمودند و در دشت قبچاق نهب و غارت زیاد کردند و در این سال به واسطهٔ شکست طایفهٔ قبچاق بالتّبع سلطنت روس استقلال یافت. بنای مسجد جامع در بروسه (بروسا) از شهرهای اناطولی (آسیای صغیر). هم در این سال سلطان احمد که به خارجه فرار کرده بود معاودت نموده مجدّداً در بغداد به حکمرانی مشغول شد.

اروپـا ـ (فرانسه) ـ به حکم امنای دولت فرانسه طایفهٔ بنی‌اسرائیل که در این مملکت بودند تماماً نفی و اخراج شدند. فوت کلمان ششم پاپ در شهر آو ین‌یُن و برقرار شدن بِنُوای سیزدهم به‌جای او.

[سنهٔ ۷۹۸ هجری = سنهٔ ۱۳۹۵ مسیحی]
آسـیـا ـ رفتن امیرتیمور گورکان از همدان به سمرقند.

اروپـا ـ (عثمانی) ـ فتح کردن عساکر ایلدرم بایزیدخان سلطان عثمانی شهر نیکوپولی را از بلاد بلغاری.

[سنهٔ ۷۹۹ هجری = سنهٔ ۱۳۹۶ مسیحی]
آسـیـا ـ دادن امیرتیمور ولایت خراسان را به میرزاشاهرخ که سلطنت این ایالت تا فیروزکوه بر او مقرّر می گردد. وفات محمودشاه بهمنی پادشاه دکن و برقرار شدن پسرش غیاث‌الدّین به‌جای او که در همین سال بعد از غیاث‌الدّین شمس‌الدّین به سلطنت رسید.

اروپـا ـ (عثمانی) ـ جنگ سخت ایلدرم بایزیدخان با طایفهٔ مجار در ساحل رود دانوب که جمعی از اعاظم فرانسه که در این جنگ با پادشاه مجار شریک و

معین او بودند مقتول گردیدند، و بعد از این فتح مملکت بلغارستان بالاستقلال به تصرّف سلاطین عثمانی درآمد. (فرانسه) ــ در این مملکت به حکم دولت سالی یکبار جسد یکی از مقصّرین مقتول را به مدرسهٔ طبّی به جهت تشریح کردن می‌دهند و این اوّل تشریحی است که از جسد و بدن انسان می‌شود و لانفراک که جرّاحی معروف و از شهر میلان از بلاد ایطالیا به فرانسه آمده بود اقدام به این عمل می‌کند.

[سنهٔ ۸۰۰ هجری = سنهٔ ۱۳۹۷ مسیحی]

آسیا ــ عزیمت امیرتیمور با لشکر فراوان از راه سیاه‌پوشان به هندوستان، و قبل از این قصد و انتهاض امیرتیمور دختر خضر خواجه اغلان را در سلک ازدواج و حبالهٔ نکاح خود درآورد. استیلای ملواقبال‌خان بر دولت سلطان محمود دهلوی و اسیر شدن شمس‌الدّین بهمنی به دست فیروزشاه بهمنی و جلوس فیروزشاه در دکن به سریر سلطنت. وفات علاءالدّین علی شارح وقایه. فتح بعضی از قلاع اناطولی (آسیای صغیر) به دست عساکر ایلدرم بایزیدخان.

اروپا ــ (انگلیس) ــ شورش شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت و اعیان مملکت به پادشاه انگلیس. غلبهٔ ریشارد دویّم پادشاه انگلیس بر یاغیان و کشتن اغلب از یاغیان بخصوص اعمام خود را. **(عثمانی)** ــ محاصره کردن عساکر ایلدرم بایزیدخان سلطان عثمانی شهر قسطنطنیه را جدّاً و به واسطهٔ طول زمان محاصره و کوشش قشون عثمانی و اضطرار امپراطور قسطنطنیه آخرالامر فیمابین مصالحه منعقد شد به شروط ذیل:

اولاً هر سال مبلغ گزافی امپراطورهای قسطنطنیه به رسم خراج به سلاطین عثمانی بدهند. ثانیاً مسجد و معبد اسلامی در شهر قسطنطنیه برای مسلمانان بنا شود. ثالثاً قاضی اسلام در محکمهٔ عدالتخانهٔ قسطنطنیه با قضات آنها جلوس کند.

[سنهٔ ۸۰۱ هجری = سنهٔ ۱۳۹۸ مسیحی]

آسیا ــ امیرتیمور گورکان که متوجّه هند شده از آب سند عبور کرد و با سلطان

محمود و ملواقبال‌خان در ظاهر دهلی مصاف داده و غالب آمد، و تا حدود قنوج را فتح نمود و بازگشت. و خضرخان را حکومت ملتان و لاهور و سالپور داد، و ملواقبال‌خان بعد از مراجعت امیرتیمور مجدّداً به حکومت دهلی نشست و دولت ملوک خلج منقرض گردید. امّا شرح حال ملوک خلج که در هند سلطنت کرده‌اند بر سبیل اجمال اینست:

محمّد بختیار خلج از غور بوده و مردی قوی‌جثّه و دلیر در عهد شهاب‌الدّین بعضی از بلاد هند را مسخّر نموده حملی از ولایات متصرّفی خود برای قطب‌الدین ایبک والی دهلی برد و بر ولایت رای لکمن استیلا یافت، و چندی به حکومت آنجا می گذرانید تا درگذشت. بعد از او محمّد شیرانِ خلج از اقوام او به‌جای او حکومت یافت. بعد از او حسام‌الدّین عوض جانشین او شد، و حسام‌الدّین در سال ششصد و چهارده کشته شده ملک فیروز جلال‌الدّوله بر دهلی مسلّط گردید و هفت سال حکمرانی کرد. بعد از او علاء‌الدین محمّد بن شهاب‌الدین مسعود به سلطنت جلوس نمود وعددعساکر او به چهارصد و هفتاد و پنج هزار نفر رسید و در جنگ با مغول شصت هزار نفر را مقتول کرد. علاء‌الدّین در سنهٔ هفتصد و پانزده درگذشته سلطان تغلقشاه بن علاء‌الدین که اسمش مبارکشاه بود و اتراک او را به وجه عظمت قتلغشاه می گفتند و هنود قتلغشاه را تغلقشاه تلفّظ کردند به سلطنت نشست، و خضرخان را که محبوس بود بکشت و استقلال تمام یافت. و چون تغلقشاه وفات کرد غیاث‌الدّین محمّدشاه بن تغلقشاه سلطان شد، این پادشاه چون درگذشت سلطان فیروزشاه پسرزادهٔ تغلقشاه به سلطنت رسید. بعد از سلطان فیروزشاه سلطان محمود نبیرهٔ فیروزشاه، شاه شد و به دست امیرتیمور مقهور گردید و در این سال که سنهٔ هشتصد و یک هجری باشد دولت ملوک خلج هند انقراض یافت. فسبحان الذی لایدوم الاّ ملکه.

اروپا ـ (فرانسه) ـ در اینسال در شهر پاریس شبیه حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و صدماتی را که به آن حضرت(ع) وارد آمد درمی آوردند و این وضع ایجاد و معمول شده رفته‌رفته بعد از چندی تماشاخانه شد. پس ابتدای ایجاد تماشاخانه در ممالک اروپا در این سال است.

افریقا ــ وفات ملک طاهر برقوق سلطان مصر، و برقرار شدن پسرش ملک ناصر فرّخ به‌جای او. وفات قاضی برهان‌الدّین احمد سیوائی (سیواسی) در مصر.

[سنهٔ ۸۰۲ هجری = سنهٔ ۱۳۹۹ مسیحی]

آسیا ــ ابتدای یورش هفت‌ساله امیرتیمور و انتهاض این پادشاه در بیستم محرّم این سال به این قصد و عبور کردن از آب جیحون و روانه شدن و آمدن به ایران. مسخّر کردن میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیرتیمور ختن را. کشته شدن قطب‌الدّین نائی، و حبیب عودی، و عبدالمؤمن گوینده که هریک در موسیقی بی‌نظیر بودند به حکم امیرتیمور به جرم اینکه با میرانشاه مرافقت و منادمت داشتند و این شاهزاده در شرب مدام مولع بود. وفات خواجه علاءالدّین عطّار. وفات تیمور قتلق اوغلان که بعد از شکست توقتمش‌خان به اشارت امیرتیمور در الوس اوزبک به مسند خانی نشسته بود. قشلاق امیرتیمور در قراباغ که در ضمن این قشلاق به گرجستان رفته بعضی قتل و غارت نمود. توجّه عساکر امیرتیمور به طرف بغداد و فرار سلطان احمد حکمران بغداد و رفتن او و قرایوسف ترکمان از راه حلب به دربار ایلدرم بایزیدخان سلطان عثمانی و پناه یافتن در دربار آن سلطان. حصول نقار فیمابین امیرتیمور و ایلدرم بایزیدخان که پس از ارسال مراسله و سؤال و جواب تحریری، جانبین مصمّم جنگ شدند.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ شورش اهالی انگلیس بر پادشاه این مملکت که او را از سلطنت خلع کردند و پسرش هانری چهارم را به‌جای اونصب نمودند و پادشاه مخلوع را حبس کرده بعد به قتل رسانیدند.

[سنهٔ ۸۰۳ هجری = سنهٔ ۱۴۰۰ مسیحی]

آسیا ــ فتح کردن امیرتیمور گورکان سیواس و ملطیّه و آبلستان را، و سبب توجّه امیرتیمور را به سیواس در ذیل ذکر خواهیم کرد. چون عساکر امیرتیمور بر سیواس غلبه و استیلا یافت به حکم این پادشاه حصار این شهر و ابنیهٔ عالیهٔ آن را با خاک

یکسان کردند. مسخّر نمودن امیرتیمور حلب و دمشق را، و جنگ عساکر امیرتیموری با سلطان مصر و شام و منهزم نمودن او را، و نهب و غارت زیاد لشکر امیرتیمور در دمشق. توجّه امیرتیمور به طرف بغداد و قتل‌عام کردن در این بلد بعد از تسخیر و تصرّف و هدم و خرابی زیاد، که پس از آن موکب امیرتیمور روانهٔ آذربایجان گردید. وفات شهاب‌الدّین سیواسی مفسّر.

اروپا ــ (عثمانی) ــ امپراطور قسطنطنیه ژان که وعده کرده بود قسطنطنیه را به ایلدروم بایزیدخان تسلیم نماید از درِ مضایقت و مخالفت درآمده ایلدرم بایزیدخان با عساکر زیاد مصمّم تسخیر آنجا می‌شود امّا بعضی امرا که در خاک اناطولی (آسیای صغیر) از ایلدرم بایزیدخان شاکی و ناراضی بودند به او یاغی شده شهر سیواس را تصرّف کردند و امیرتیمور را به کمک خود طلبیدند و چنانکه در فوق مسطور شد امیرتیمور به سیواس آمده بر این بلد استیلا نمود و جمعی از عساکر ایلدرم بایزیدخان را هلاک کرد و این واقعه مانع فتح و تسخیر ایلدرم بایزیدخان قسطنطنیه را گردید.

[سنهٔ ۸۰۴ هجری = سنهٔ ۱۴۰۱ مسیحی]

آسـیا ــ امیرتیمور که از تبریز به نخجوان آمده بود عزیمت قشلاق در قراباغ نمود. مسخّر نمودن ایلدرم بایزیدخان آذربایجان را و رسیدن این خبر در نخجوان به امیرتیمور گورکان که از وقت استماع این خبر مصمّم شد که بعد از قشلاق قراباغ متوجّه بلاد عثمانی گردد، لهذا چون زمستان منقضی شد در روز هفتم ماه شعبان که مطابق روز اوّل نوروز جلالی بود از قراباغ ارّان موکب امیرتیمور متوجّه بیابان شمکور گردید و به طرف ارزن‌الرّوم آمد و در راه بعضی قلاع مفتوح ساخت تا به ظاهر انگوریّه رسید، در روز جمعه نوزدهم ذیحجّهٔ اینسال لشکر امیرتیمور و عساکر ایلدرم بایزیدخان به مقابله و مقاتله پرداختند و جنگ سخت صعبی درگرفت به روایتی بعد از آنکه سه روز و سه شب علی التّوالی نایرهٔ جنگ مشتعل بود عساکر ایلدرم بایزیدخان ضعیف و درمانده شده و ایلدرم بایزیدخان فتور لشکر خود را ملاحظه کرده راه فرار پیش گرفت سلطان‌محمودخان بافوجی از سپاه امیرتیمور او را

تعاقب نموده گرفتند و نزد امیرتیمور آوردند به موجب نگارش تاریخ حبیب‌السّیر چون امیرتیمور ایلدرم بایزیدخان را بدید نهایت اکرام را در بارهٔ او مرعی و منظور نموده تشریفی شاهانه به بالای والای سلطان عثمانی پوشانید و با فرط مهربانی وعده‌های نیکو به‌او داد و چون ایلدرم بایزیدخان آن ملاطفت و ملایمت را ملاحظه نمود اظهار داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در جنگ بامن بودند امیرتیمور مقرّر فرماید ملازمان به تفحّص پرداخته هرکدام را که زنده یابند نزد من آورند، امیرتیمور حکم کرد و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده نزد امیرتیمور آوردند امیرتیمور او را نزد پدر جاداد و پس از دستگیر شدن ایلدرم بایزیدخان خرگاهی به حکم امیرتیمور در نزدیکی سراپردهٔ این پادشاه برای ایلدرم بایزیدخان افراشته بودند، و حسن برلاس و بایزید چمپای مأمور محارست سلطان عثمانی گردیدند. ایلدرم بایزیدخان در همان حالت اسیری بدرود زندگانی نمود و بعد از فوت او هرج و مرج در مملکت او روی داد و مدّت یازده سال اولاد او بر سر سریر سلطانی کشمکش و مخالفت داشتند، آخرالامر در ادرنه امرا و اعیان سلیمان نام پسر ایلدرم بایزیدخان را به سلطنت برداشتند و در بروسه امرا و اعیان این طرف پسر دیگرش موسی نام را سلطان نمودند. و بعضی از مورّخین جنگ امیرتیمور و ایلدرم بایزیدخان و اسر او را در حوادث سنهٔ هشتصد و پنج هجری نوشته‌اند چنانکه مورّخین فرنگ نیز در سال هزار و چهارصد و دو عیسوی نوشته‌اند ولی روایت اصحّ و حق اینست که آخر سنهٔ هشتصد و چهار هجری اتّفاق افتاده چنانکه ما روز آنرا نیز معیّن نموده‌ایم.

[سنهٔ ۸۰۵ هجری = سنهٔ ۱۴۰۲ مسیحی]

آسیا ــ گرفتن عساکر امیرتیمور قلعهٔ ازمیر را که در تصرّف فرنگ بود. وفات ایلدرم بایزیدخان در آق‌شهر در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان به مرض خناق و ضیق‌النّفس. وفات امیرزاده محمّد سلطان در هیجدهم ماه شعبان. دادن امیرتیمور حکومت شیراز را به امیرزاده پیرمحمّد شیخ و حکومت اصفهان را به امیرزاده میرزارستم. توجّه امیرتیمور به طرف گرجستان و چون به قارص رسید به خیال مرمّت بغداد افتاده ایالت عراق عرب را تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع

آن حدود به امیرزاده ابوبکر داد و در این وقت قرایوسف بر بغداد استیلا یافته بود امیرزاده ابوبکر به طرف بغداد شتافته امیرزاده میرزارستم نیز به فرمان امیرتیمور بااو همراهی کرده لشکر قرایوسف را منهزم کردند میرزا ابوبکر به بغداد رفته به عمارت این بلد و موجبات آبادی پرداخت و میرزارستم متوجّه فارس گردید.

افریقا ـ سلطان فرّخ سلطان مصر که ملک‌طاهر لقب یافته بود چون جنگ امیرتیمور و ایلدرم بایزیدخان و اسر او را استماع نمود دانست که مرد میدان مقاومت با امیرتیمور نیست لهذا چنانکه امیرتیمور گفته بود در بلاد مصر و شام خطبه و سکّه به اسم امیرتیمور نموده سفیری با هدایای وافره به دربار این پادشاه فرستاد و قبول کرد که هر سال خراج به خزینهٔ امیرتیمور ایصال دارد امیرتیمور چون تمکین سلطان مصر و شام بدید تاج و کمر مرصّع و قبا برای او فرستاد. وفات امام سراج‌الدّین مفتی مصر.

[سنهٔ ۸۰۶ هجری = سنهٔ ۱۴۰۳ مسیحی]

آسیا ـ خواندن ظفرشاه حکمران گجرات خود را مظفّرشاه. وفات سیّد برکه اندخودی و جلال‌الدّین محمود قلندر. وفات کمال‌الدّین محمد دمیری صاحب کتاب حیوة‌الحیوان. زلزله سخت در حلب. فتح کردن امیرتیمور حصار کرتین را و عزم توجّه به طرف ابخاز، و وصول هدایای گرگین حکمران آن نواحی با عریضه ضراعت و تمکین که اسباب انصراف خیال امیرتیمور گردید. عمارت و مرمّت بیلقان به حکم امیرتیمور. خراج دادن حکام گیلان به ملازمان امیرتیمور. قشلاق امیرتیمور در قراباغ. دادن امیرتیمور حکومت همدان و نهاوند بروجرد و مواضع لُر کوچک را به امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ، و حکومت عراق عجم و آذربایجان و ارّان و مغان و گرجستان و ارمینیّه و اعمال آن را به امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه. فتح فیروزکوه مازندران به دست عساکر امیرتیمور و خذلان اسکندر شیخی که راه مخالفت می‌سپرد، و اسکندر شیخی مردی دلیر و از نژاد بیژن بن گیو بود که به فرمان امیرتیمور والی فیروزکوه و دماوند شده، بعد راه تمرّد و خلاف پیش گرفته بود.

[سنهٔ ۸۰۷ هجری = سنهٔ ۱۴۰۴ مسیحی]
آسیـــا ــ امیرتیمور گورکانی که عزیمت ماوراءالنّهر نموده بود روز چهارشنبه غرّهٔ محرّم که روز اوّل اینسال است از نیشابور عبور نمود و پس ازگذشتن از آب جیحون به شهر کش که مولد این پادشاه است و به حکم او عمارت یافته رفت و از آنجا به سمرقند آمده سفر موسوم به یورش هفت‌ساله به اختتام و انجام رسید و در اینجا سفرا از فرنگ به دربار امیرتیمور آمدند و هدایای لایقه آوردند که از جمله پرده‌های نقّاشی بسیار ممتاز بود. مزاوجت و عروسی شاهزادگان در سمرقند و طوی و جشن بزرگ. انتهاض امیرتیمور با لشکر جرّار به قصد تسخیر ختا و آمدن به اترار که در این نواحی به سبب اکثار شرب عرق مزاج او بکلّی از استقامت و راه صحّت انحراف یافته شب چهارشنبه هفدهم اینسال به سرای باقی انتقال نمود. بعد از امیرتیمور میرزا خلیل سلطان در سمرقند، و میرزاشاهرخ در هرات، و میرزاعمر در آذربایجان، و میرزا پیرمحمّد عمر شیخ در فارس و عراق عجم، به سلطنت جلوس نمودند و امیرزاده سلطانحسین که خالی از سبک مغزی نبود به خیال سلطنت سمرقند و یاغیگری افتاد و در سال بعد سر او در این سودا به باد رفت. استیلای سلیمانخان بن ایلدرم بایزیدخان بر اناطولی. وفات جلال‌الدّین یوسف اردبیلی.

[سنهٔ ۸۰۸ هجری = سنهٔ ۱۴۰۵ مسیحی]
آسیـــا ــ جنگ میرزا پیرمحمّد بن میرزا جهانگیر بن امیرتیمور گورکان به امداد و معاونت میرزاشاهرخ با میرزا خلیل سلطان. استیلای میرزا ابوبکر بن میرزا میرانشاه بر آذربایجان و گریختن میرزا عمر به خراسان. توجّه ملواقبال‌خان صاحب دهلی به طرف پنجاب و مقاتلهٔ او با خضرخان و کشته شدن او در این مصاف. وفات دلاورخان غوری صاحب مالوه و برقرار شدن پسرش سلطان هوشنگ‌شاه به‌جای او.

افریقا ــ وفات ملک‌ناصر فرّخ سلطان مصر و شام و سلطنت منصور عبدالعزیز به‌جای او.

[سنهٔ ۸۰۹ هجری = سنهٔ ۱۴۰۶ مسیحی]

آسیا ــ استیلای میرزا شاهرخ بر مازندران و استرآباد و آن نواحی و دادن ولایت استرآباد را به میرزاعمر. مخالفت میرزاعمر حکمران استرآباد با میرزاشاهرخ و جنگ او با عساکر میرزاشاهرخ که در اثنای قتال زخمی شده لشکر او منهزم و خود نیز بعد از چند روز درگذشت. کشته شدن میرزا پیرمحمّد جهانگیر حکمران بلخ به دست پیرعلی تاز که از جانب میرزا پیرمحمّد متقلّد اشغال ملکی بود. جنگ میرزا ابوبکر با امیر قرایوسف که میرزا میرانشاه در این جنگ کشته شد و میرزا ابوبکر منهزم گردیده امیر قرایوسف به آذربایجان استیلا یافت و بعضی این واقعه را در حوادث سال بعد نوشته‌اند. به‌هرحال بعد از آن میرزا ابوبکر به کرمان و از کرمان به سیستان رفت و پس از دو سه سالی در آن نواحی مقتول شد. جنگ ملک‌طاهر عیسی ارتقی صاحب ماردین با قراعثمان بایندر حکمران دیاربکر و کشته شدن ملک‌طاهر و انقراض ارتقیّه. پوشیده نباشد که حکّام ارتقیّه ماردین نوزده نفر بوده‌اند: اوّل شخص آنها امیرارتق از اعاظم امرای سلاجقه و از جانب الب‌ارسلان حکومت ماردین و آمد و توابع را یافت، دوّیم امیرسقمان پسرش والی حصن کیف، سیّم نجم‌الدّین ایلغازی که سالها والی حلب و شحنه بغداد و دیگر بلاد بود، چهارم حسام‌الدین تیمورتاش، پنجم شمس‌الدولة بن ایلغازی، ششم ملک‌بهرام، هفتم مجیرالدین قراارسلان، هشتم قطب‌الدین ایلغازی، نهم نورالدّین محمّد، دهم قطب‌الدّین سقمان، یازدهم ملک مودود، دوازدهم ملک‌مسعود، سیزدهم ملک‌مظفّر، چهاردهم ملک‌منصور، پانزدهم ملک‌علّی بن غازی، شانزدهم ملک‌صالح، هفدهم ملک‌منصور، هیجدهم ملک‌مظفّر، نوزدهم ملک‌طاهر که آخرین شخص حکام ارتقیه بوده است و پس از آن ملک ایشان منتقل به طایفهٔ قرایوینلو گردیده. وفات محمّد بن شیرین مغربی تبریزی.

اروپا ــ استیلای امیرسلیمان خان بن ایلدرم بایزیدخان بر روم ایلی.

[سنهٔ ۸۱۰ هجری = سنهٔ ۱۴۰۷ مسیحی]

آسیا ــ تعمیر کردن سلطان خلیل شهر ترمذ را. توجّه میرزاشاهرخ در ثانی به طرف جرجان و دادن دامغان را به سُیورغال به سیّد عزّالدّین هزارجریبی و ایالت استرآباد را به میرزا الغ‌بیک. یاغیگری بعضی از امرای میرزاشاهرخ و تدمیر آنها. وفات ملاّلطف‌الله نیشابوری از مشاهیر.

افریقا ــ وفات صارم‌الدّین بن بوق تموق مورّخ مصر.

[سنهٔ ۸۱۱ = سنهٔ ۱۴۰۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات شاهی بیک خان صاحب دشت قبچاق و حکمرانی پسرش فولادخان به‌جای او. مخالفت خدایداد حسینی با سلطان خلیل پادشاه ماوراءالنهر که لشکر جمع کرده قصد تسخیر این مملکت نمود و در حدود قلعه‌ای موسوم به شیراز جنگی فیمابین لشکر خدایداد و عساکر سلطان خلیل درگرفته خدایداد غالب و سلطان خلیل پناه به قلعهٔ ویرانهٔ شیراز برد و خدایداد بر او مسلّط، و در سیزدهم ذیقعدهٔ این سال سلطان خلیل به دست خدایداد گرفتارشد، و خدایداد در ماوراءالنّهر استیلا یافت، و این خبر مسموع میرزاشاهرخ شده، مصمّم تسخیر ماوراءالنّهر گردید، و در بیست و یکم ماه مزبور به این قصد انتهاض کرد، و در ششم ذیحجّه کنار آب جیحون معسکر لشکر میرزاشاهرخ شد، و چون از آب جیحون گذشته متوجّه سمرقند گردید شنید که خدایداد به جانب مغولستان گریخته و میرزاخلیل سلطان را مقیّداً همراه برده است خلاصه موکب میرزاشاهرخ در هشتم ذیحجّه وارد سمرقند گردید.

[سنهٔ ۸۱۲ هجری = سنهٔ ۱۴۰۹ مسیحی]

آسیا ــ توجّه موکب میرزاشاهرخ در محرّم اینسال از سمرقند به طرف مغولستان به قصد تدمیر خدایداد و از اتّفاقات خدایداد که از محمّدخان پادشاه مغولستان طلب

امداد نموده بود و محمّدخان برادر خود شمع‌جهان را به کمک او فرستاده قبل از تلاقی با عساکر میرزاشاهرخ کشته شد. تبیین آنکه: شمع‌جهان را به‌خاطر گذشت که خدایداد مردی کافرنعمت است که با وجود آنهمه عواطف امیرتیمور دربارهٔ او با اولاد امیرتیمور به راه خلاف می‌رود، بنابراین پس از ملاقات او را بکشت و سرش را بریده نزد امیرشاه ملک که مقدمة‌الجیش لشکر میرزاشاهرخ بود فرستاد، و او آن سر را نزد این پادشاه آورد. میرزاشاهرخ به سمرقند بازگشت و سلطان خلیل بعد از آنکه از طرف میرزاشاهرخ اطمینان حاصل نمود به حضور آمده مملکت سمرقند و توابع ضمیمه ممالک میرزاشاهرخ گردید و حکمرانی آن را به میرزا الغ‌بیک گورکانی داد و متوجّه دارالملک خود گردید و در شانزدهم شعبان این سال به هرات ورود نمود.

انقراض دولت طغاتیموریه در جرجان به مردن سلطان علی که آخر شخص این طبقه بود و طغاتیمور از بنی اعمام چنگیزخان است جدّش بابابهادر با ده هزار سوار از اقوام خود به ایران نزد سلطان محمّد خدابنده آمد و به حکم سلطان کشته شد، طایفه‌اش در نواحی گرگان یُورت گرفتند طغاتیمور را در فتنه ایلکانیان امرای وقت به خانی قبول کردند و او به استرآباد و خراسان و عراق قناعت کرده آخرالامر به دست یحیی سربداری کشته شد لقمان پسرش را امیرولی حکمران استرآباد تقویت کرده بر بسطام و سمنان و دامغان و رستمدار حکمران شد و در ظهور امیرتیمور فرار نموده در خلخال مقتول گردید، میرک پسرش چندی دعوی حکمرانی کرد امّا او هم از میرزاشاهرخ منهزم شده در نور درگذشت بعد از او سلطان علی در گرگان دعوی حکمرانی کرده و چون او نیز مقهور عساکر میرزاشاهرخ گشت و بدرود زندگانی گفت این سلسله منقرض شدند.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ مجلس شورای دینی که در شهر پیز منعقد شده و مرکّب بود از رؤسای مذهب عیسوی و سفرای کبار دول عیسوی مذهب فرنگ و سیصد نفر از علمای دینی دو نفر پاپ را که یکی در رُمْ و دیگری در آوین‌یُن منتخب شده بودند خلع کرده و الکساندر پنجم را به پاپی انتخاب کردند.

[سنهٔ ۸۱۳ هجری = سنهٔ ۱۴۱۰ مسیحی]

آسیا ـ جنگ سخت سلطان احمد ایلکانی صاحب عراق با امیر قرایوسف و کشته شدن سلطان احمد و انقراض دولت ایلکانیه. پوشیده نباشد که سلاطین معروف به ایلکانیه که آنها را سلاطین جلایر هم می گویند چهار نفر بوده، و هشتاد و شش سال حکمرانی کرده‌اند: اول شخص این طبقه امیر شیخ‌حسن بن امیرحسین بن امیر اقبوقا ابن امیر ایلکان جلایر می باشد که از جانب سلطان ابوسعید مغول حکمران روم (آسیای صغیر) بود و مادرش خواهرزادهٔ سلطان محمّد و اباً عن جدٍّ از اعاظم امرا و در آسیای صغیر حکمران و جلالت‌شأن داشت، امیر شیخ حسن بعد از ارپاخان خروج کرد و امیر ارتیا را در آسیای صغیر به نیابت گذاشت و یکی از نبایر هلاکوخان را اسم سلطنت داده متوجه آذربایجان شد و در شهر آله‌طاق میانهٔ او و علی‌پاشا جنگ درگرفته علی‌پاشا در آن جنگ مقتول گردید و امیر شیخ حسن در امر سلطنت مستقل شد و دلشاد خواتون دختر دمشق خواجه ابن امیرچوپان را که محبوبهٔ سلطان ابوسعید بود در حبالهٔ ازدواج خود درآورده در آن اثناء شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوپان خروج کرده به مکر و حیله و جنگ و صلح اکثر ولایات را از تصرّف او خارج و منتزع ساخت و فقط عراق عرب در تحت حکمرانی امیرشیخ حسن ایلکانی بماند و در سال هفتصد و پنجاه و هفت وفات کرده در نجف اشرف مدفون شد. بعد از او پسرش سلطان اویس بن شیخ حسن به سلطنت برقرار گردید و عراق و آذربایجان را نیز در حیطهٔ تصرّف درآورد و ملجاء سلاطین ایران گردید، سلمان ساوجی مدّاح سلطان اویس است. خلاصه این پادشاه نیز در سنهٔ هفتصد و هفتاد و شش درگذشت و پسرش سلطان حسین بن سلطان اویس بر تخت نشست و برادر فتان خود سلطان احمد را به حکمرانی اردبیل منصوب کرد و خود به عیش و طرب پرداخت و در سنهٔ هفتصد و هشتاد و چهار به دست همان برادر یعنی سلطان احمد کشته شد و سلطان احمد بن اویس به سلطنت برقرار گردید، و در زمان او لشکر امیرتیمور گورکان از طرف خراسان به سمت ایران آمدند و او به جانب روم و نواحی شام دربدر شد و پس از چندی چنانکه پیش ذکر کرده‌ایم به محلّ حکمرانی خود بازگشت و قرایوسف ترکمان که

او هم از عساکر امیرتیمور فرار کرده و گریزان بود با سلطان احمد معاودت به ایران کرده سلطان احمد بغداد را متصرّف شد و قرایوسف آذربایجان را تملّک نمود در غیبت قرایوسف که به روم رفته بود سلطان احمد از بغداد لشکر به آذربایجان کشیده این مملکت را مسخّر نمود قرایوسف از روم بازگشته در اینسال با سلطان احمد به قتال پرداخته او را بکشت و سلطنت ایلکانیّه را منقرض ساخت، مدّت حکمرانی سلطان احمد بیست و نه سال بوده است.

[سنهٔ ۸۱۴ هجری = سنهٔ ۱۴۱۱ مسیحی]

آسیا ــ وفات میرزاخلیل سلطان در ری. رفتن میرزارستم از اصفهان به خراسان به جهت رنجشی که اهل اصفهان از او حاصل نموده بودند و چون میرزارستم به خراسان به خدمت میرزاشاهرخ شتافت فرمانفرمائی ممالک فارس و عراق عجم بر میرزااسکندر مقرّرگردیده اصفهان را دارالملک گردانید.

اروپا ــ (عثمانی) ــ توجّه سلطان محمّد بن ایلدرم بایزید به طرف روم ایلی.

[سنهٔ ۸۱۵ هجری = سنهٔ ۱۴۱۲ مسیحی]

آسیا ــ اسیر شدن شیخ ابراهیم صاحب شیروان در جنگ با قرایوسف و نجات یافتن او و معاودت به شیروان. وفات شیخ جهان پادشاه مغولستان و برقرار شدن برادرش نقش جهان به‌جای او. وفات سلطان محمود دهلوی که دولت‌خان از امرای او به‌جای او برقرار گردید. مأمور نمودن میرزاشاهرخ امیر علیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کار را به فتح خوارزم و در این وقت مبارکشاه بن ایدکوه پادشاه خوارزم بود و امرای مزبوره به خوارزم آمده بی‌نیل مقصود بازگشتند لهذا میرزاشاهرخ در ثانی امیر سیدعلی ترخان و امیر شاهملک را با قشونی به تسخیر خوارزم فرستاد مبارکشاه چون بر رعایا ظلم کرده بود متوهّم شده گریخت و سادات و علماء و اکابر شاهملک را استقبال نموده دارالملک خوارزم را تسلیم شاهملک نمودند و شاهملک پس از نظم و تنسیق امور این مملکت به هرات آمده

همـان اوقـات میرزاشاهرخ ایالت خوارزم و توابع آنرا به امیر شاهملک داد و تا آخر ایّام حیات میرزاشاهرخ آن مملکت در تصرّف امیر شاهملک و پسرش بود.

[سنهٔ ۸۱٦ هجری = سنهٔ ۱٤۱۳ مسیحی]

آســیــا ــ گرفتن خضرخان حاکم پنجاب دهلی را که پس از این فتح به سلطنت نشسته خود را رایات اعلی (صاحب رایات اعلی) خواند. هم در اینسال چون خاطر میرزاشاهرخ از جهت خوارزم جمع و بیدغدغه گردید و استیلای امیر قرایوسف ترکمـان را بر آذربایجان و ارّان و عراق عرب و توابع به کرّات شنیده بود به جهت دفع او از هرات انتهاض نمود و چون به نواحی نیشابور رسید نامه به میرزا اسکندر بن عمر شیخ نوشت و او را فرمان داد که با عساکر فارس و عراق به ری آید و به موکب میرزاشاهرخ پیوندد که به هیئت اجتماع به دفع قرایوسف پردازند، میرزا اسکندر چون نامهٔ میرزاشاهرخ را بخواند گمان کرد که جنگ با قرایوسف بهانه است و میرزاشاهرخ قصد مملکت او را دارد لهذا بنای طغیان و یاغیگری را گذاشت و چون یاغیگری میرزااسکندر بر میرزاشاهرخ معلوم و محقّق شد بعد از آنکه زمستان را در جرجان قشلاق کرده بود فسخ عزیمت آذربایجان نموده در اوایل بهار میرزابایسنقر را به هرات فرستاد و خود مصمّم سفر ری گردید و سال بسررسید.

اروپـا ــ (انگـلیس) ــ فوت هانری چهارم پادشاه انگلیس و جلوس هانری پنجم پسرش به‌جای او. **(عثمانی) ــ** به عقیدهٔ بعضی از مورّخین سلطان‌محمّد اوّل پسر سیّم سلطان ایلدرم بایزید که کوچکتر از سلیمان و موسی بود در اینسال به سلطنت عثمانی منتخب شد و به زعم برخی دو سال قبل، بهرحال بعد از ایلدرم بایزیدخان سلطنت آل‌عثمان موهون بود تا سلطان محمّد اوّل را انتخاب کردند و او باز سلطنت و دولت عثمانی را قوام و استقلال داد.

[سنهٔ ۸۱۷ هجری = سنهٔ ۱٤۱٤ مسیحی]

آســیـا ــ در چهاردهم محرّم اینسال میرزاشاهرخ متوجّه ری گردید و در نواحی ری

شنید که میرزااسکندر جمعی از امرا و عساکر خود را به فتح ساوه فرستاده آنها این بلد را محاصره نموده‌اند، میرزاشاهرخ قشونی به ساوه فرستاد در این ضمن امرا و عساکر میرزااسکندر به طرف میرزاشاهرخ مایل شده ترک تبعیت و اطاعت میرزااسکندر را گفتند و موکب میرزاشاهرخ به ناحیهٔ ساوه آمد و عازم اصفهان گردید. میرزا اسکندر لشکری به قصد جنگ با میرزا شاهرخ تجهیز نموده به استقبال آمد چون فئتین مقابل شدند میرزا اسکندر دانست که با لشکر میرزاشاهرخ نمی‌تواند مقاومت نماید به اتّفاق سرداران فارس و عراق راه فرار پیش گرفت عساکر میرزاشاهرخ آنها را تعاقب کرده جمعی را بکشتند و میرزااسکندر به زحمت خود را به شهر اصفهان رسانید و موکب میرزاشاهرخ در چهارم ربیع‌الاول به ظاهر اصفهان نزول نمود و این شهر را محاصره کرد و بعد از پنجاه روز در دو یّم جمادی‌الاولی جنگ سختی فیمابین روی داد پس از کشش و کوشش بسیار و خون‌ریزی زیاد میرزااسکندر مغلوب شده فرار نمود قشون میرزاشاهرخ او را تعاقب کرده گرفتند و نزد میرزاشاهرخ آوردند میرزاشاهرخ او را به میرزارستم سپرد و میرزارستم برادر خود یعنی میرزااسکندر را کور کرد و قبل از آنکه اصفهان مفتوح و مسلّم عساکر میرزاشاهرخ شود ملازمان میرزااسکندر که در فارس بودند از دَرِ انقیاد و اطاعت میرزاشاهرخ درآمده بنابراین فارس و اصفهان از میرزااسکندر منتزع و ضمیمهٔ ممالک میرزاشاهرخ گردید و حکومت عراق را به میرزارستم داد، و قلاع بروجرد و نهاوند و لرستان را به میرزا بایقرا ابن عمر شیخ و حکمرانی ری را به میرزاآیَجَل بن میرانشاه و بلدهٔ قم را به میرزاسعد وقاص تفویض کرده خود روانهٔ شیراز شد و حکومت فارس را به اسم امیر [مضراب بهادر کرد][1] اما او درگذشته لهذا حکومت فارس مخصوص میرزاابراهیم سلطان گردید و میرزاشاهرخ از فارس به یزد آمده از آنجا به راه بیابان قهستان متوجّه هرات گشته در بیست و دو یّم رجب

۱. متن به سبب شکستگی حروف ناخوانا شده بود به استناد مطلع سعدین و مجمع بحرین به تصحیح محمد شفیع جلد ۲ ذیل وقایع سال ۸۱۷ تکمیل شد. عین عبارات مطلع سعدین این است: «امیر مضراب بهادر به ایالت آن مملکت مقرر شده... و در آن ایام امیر مضراب را عارضه‌ای عارض شد... و مرغ روحش از تنگنای قفسِ قالب به فضای جان‌فزای عالم ارواح پیوست... آن حضرت... میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرمود».

این سال وارد شهر هرات گردید. دادن میرزاشاهرخ ولایت طوس و مشهد مقدّس و ابیورد و سلمقان و جرمکان و خبوشان و نسا و استرآباد و شاسمان و کبودجامه و مضافات را به شاهزاده میرزابایسنقر. وفات شاه‌نعمت‌اللّه‌ولی کرمانی. بعضی از مورّخین وفات مجدالدّین محمّد بن یعقوب فیروزآبادی فارسی صاحب کتاب قاموس را در این سال نوشته‌اند به هرحال فیروزآبادی در اواخر عمر خود در یمن متوطّن بود و سال عمرش به هشتاد و هشت رسید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ در محاصرهٔ شهر آراس در بورگُن به توسّط قشون فرانسه عساکر پادشاه فرانسه در این جنگ مسلّح به تفنگ بودند که آنرا توپ دستی می نامیدند.

[سنهٔ ۸۱۸ هجری = سنهٔ ۱۴۱۵ مسیحی]

آسیا ــ تجدید عمارت و ساختن قلعهٔ اختیارالدّین در هرات که امیرتیمور در وقت فتح خراسان خراب کرده بود به‌امر میرزاشاهرخ به موجب روایت مطلع السّعدین هفتصدهزار مرد در این قلعه کار کردند تا تمام شد. طغیان میرزابایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت می کرد و یاغیگری او و قصد نمودن تسخیر شیراز را و جنگ عساکر میرزاابراهیم سلطان در نواحی بیضا با او، و غلبهٔ میرزابایقرا که میرزاابراهیم سلطان به طرف ابرقوه رفت و میرزابایقرا در اواخر ربیع الاول اینسال مظفّر و منصور وارد شیراز شد. و چون این خبر به سمع میرزاشاهرخ رسید برای آنکه میرزابایقرا زیاد قوّت و استقلالی حاصل ننماید تجهیز عساکر کرده در هفدهم جمادی‌الآخره مجدّداً به عزم سفر فارس انتهاض کرده در سیّم رمضان به شیراز رسید و میرزابایقرا مضطرب گردیده لکن به وسائل به سخط میرزاشاهرخ گرفتار نشده همینقدر شد که او را به قندهار فرستادند و میرزاابراهیم سلطان دوباره ولایت ایالت فارس یافت، بعد از آن میرزاشاهرخ حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود گیلان را به میرزاالیاس خواجه بهادر داده خود عزیمت کرمان نمود. وفات شیخ نور قطب عالم. وفات میرسید شریف جرجانی.

اروپـا ـ (انگـلیس) ـ ورود عسـاکر این دولـت به نُرماندی خاک فرانسه و هزیمت دادن عساکر فرانسه را.

[سنهٔ ۸۱۹ هجری = سنهٔ ۱۴۱۶ مسیحی]

آسیا ـ چون رفتن میرزاشاهرخ به کرمان ظاهراً ضرورتی بهم‌نرسانید از سیرجان به صوب خراسان معاودت نموده در اواسط محرّم اینسال به بلدهٔ هرات نزول‌نمود. دادن میرزاشاهرخ امارت دیوان عدلیّه را به شاهزاده میرزابایسنقر. آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس حکمران کرمان که به راه تمرّد می‌رفت پس از اطمینان به خدمت میرزاشاهرخ. طاعون عظیم در اکثر معمورهٔ زمین. وفات امیر قوام‌الدین خوافی و عبدالملک عصامی. دادن میرزاشاهرخ ایالت ولایت بدخشان را به میرزاسیورغتمش.

اروپـا ـ (عثمـانی) ـ سفر سلطان محمّد اوّل سلطان عثمانی به طرف افلاق و اطاعت این ایالت از او.

[سنهٔ ۸۲۰ هجری = سنهٔ ۱۴۱۷ مسیحی]

آسـیـا ـ تولّد میرزا رکن‌الدّین علاء‌الدوله بایسنقر در شب پنجشنبه غرّهٔ جمادی‌الاولی. وفات سیّدفخرالدّین وزیر میرزاشاهرخ بعد از آنکه از درجهٔ اعتبار ساقط شده بود. رسیدن خواجه غیاث‌الدّین پیراحمد خوافی به وزارت میرزاشاهرخ یعنی به صدارت عظمی، و خواجه غیاث‌الدّین سی سال در کمال اصابت رای وزارت نمود و مآثر خیریّهٔ او زیاده از آنست که در حیّز تحریر آید. ظهور سیّدمحمّد مشعشعی اوّل ملوک مشعشعه. انهزام امام‌یمن از جنگ ملک‌ناصر از بنی‌رسول.

اروپـا ـ (فرانسه) ـ مابین پادشاه سفیه و زوجه‌اش نقار سختی حاصل شده و جهت آن به طور وضوح اعمال قبیحه‌ای بود که از ملکه به ظهور می‌رسید، بنابراین ملکه به حکم پادشاه محبوس شد و پسر پادشاه بدینواسطه یاغی گشت. هم در

اینسال جزیرهٔ مادر در افریقا بواسطهٔ پرتوغالیها منکشف گردید. **(عثمانی)** ــ بنای عمارت ادرنه به امر سلطان محمّد اوّل سلطان عثمانی.

[سنهٔ ۸۲۱ هجری = سنهٔ ۱۴۱۸ مسیحی]

آســیـــا ــ موکب میرزاشاهرخ که از قندهار به کنار هیرمند آمده بود در دو یم ماه محرّم به مقرّ سلطنت خود یعنی دارالسّلطنهٔ هرات ورود نمود و در اوایل ربیع الاوّل اینسال به عرض این پادشاه رسانیدند که میرزاسعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرایوسف ترکمان رفته بود درگذشته است. هم در اینسال شاهان حکمران بدخشان قصد عصیان و خیال استقلال نمود میرزاشاهرخ چند نفر سرکرده را با عساکر بیشمار به سرداری سیورغتمش میرزا مأمور تنبیه و تدمیر شاهان نمود، امّا بعد از حرکت این قشون بدخشانیان خود را مرد میدان مقاومت لشکر میرزاشاهرخ ندیده خواجه تاج الدّین حسن عطّار از جانب حکمران بدخشان به دربار میرزاشاهرخ آمده عرض اطاعت و انقیاد کرد، این پادشاه از خلاف شاهان درگذشته باز حکمرانی بدخشان را خاصّ او نمود. نیز در ماه رجب اینسال میرزاقیدو حقوق تربیت میرزاشاهرخ را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیمشبی راه قندهار را در پیش گرفت لهذا میرزا بایسنقر با جمعیّتی او را تعاقب نموده در قریه سبزار میرزا قیدو را گرفته مقیّداً به حضور میرزاشاهرخ آورد و حسب الحکم در قلعهٔ اختیارالدّین محبوس شد. دادن میرزاشاهرخ حکومت قندهار و کابل و غزنین را به میرزاسیورغتمش. توجّه میرزاشاهرخ در اوایل شعبان اینسال به زیارت مرقد منوّر حضرت امام ثامن علّی بن موسی الرّضا علیه آلاف التحیة و الثناء و آویختن قندیلی طلا که یکهزار مثقال طلای خالص بود از سقف گنبد مطهّر آنحضرت بر سبیل نذر و بذل صدقات وافر این پادشاه بر مجاورین مشهد مقدّس. وفات ابوالعبّاس نقشبندی. فوت سیّدبرهان الدّین خاوندشاه.

[سنهٔ ۸۲۲ هجری = سنهٔ ۱۴۱۹ مسیحی]

آســیـــا ــ مراجعت سفیر میرزا شاهرخ که به مملکت ختا رفته بود به دربار این

پادشاه با هدایا و نامهٔ حکمران ختا که حاوی مضامین محبّت‌آمیز و دلیل برکمال اتّحاد بود. مودّت و ملاطفت میرزاشاهرخ با خان ماچین و حکمرانان آن نواحی. فرستادن میرزاشاهرخ ایلچی به شیراز نزد سلطان ابراهیم. نیز فرستادن سفیر به خوارزم نزد شاهملک. وفات شاه‌محمود سیستانی بعد از پنجاه و سه سال عمر و شانزده سال حکمرانی. پناه آوردن براق‌خان از شاهزادگان اوزبک به میرزا الغ‌بیک. وفات خواجه محمّد پارسا.

اروپا ـ (فرانسه) ـ به جهت اغتشاش داخلهٔ فرانسه شهر روان به تصرّف انگلیس درمی‌آید. جنگهای سخت ولیعهد دولت فرانسه با عساکر انگلیس. **(عثمانی)** ـ نزول سلطان‌محمّد سلطان عثمانی بر آماسیه و تسخیرات او در این نواحی.

[سنهٔ ۸۲۳ هجری = سنهٔ ۱۴۲۰ مسیحی]

آسیا ـ وفات امیر قرایوسف پادشاه آذربایجان و برقرار شدن پسرش اسکندر به‌جای او، و بعضی وفات امیر قرایوسف را در سال قبل نوشته‌اند. ولی حق اینست که امیر قرایوسف روز پنجشنبه هفتم ذیقعدهٔ این سال درگذشت. کشته شدن بدرالدّین در شیراز به فتوای علما. فرستادن میرزاشاهرخ سفرا به ختا. قشلاق نمودن میرزاشاهرخ در بلدهٔ مرو که در اوّل بهار به بادغیس شتافته از آنجا عازم هرات گردید. در حبیب السّیر مسطوراست که چون امیر قرایوسف درگذشت میرزابایسنقر بن میرزاشاهرخ در اواسط ذیقعدهٔ اینسال وارد تبریز شده خطبه و سکّه را به اسم میرزاشاهرخ نمود و به مهام حکمرانی این ایالت پرداخت بعد فرمان میرزاشاهرخ به او رسید که به طرف گاورود روان شود و قلعهٔ گاورود را تملّک نماید و موکب میرزاشاهرخ متوجّه قراباغ گردید و در نهم ذیحجّهٔ اینسال به قراباغ رسید و بعضی از شاهزادگان و حکّام به خدمت میرزاشاهرخ شتافتند و در اینموقع رسولی از دهلی آمده با هدایا و تحف هندوستان و از جانب خضرخان که حکمران آن دیار شده بود اظهار خلوص و مودّت نمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ پادشاه فرانسه به واسطهٔ عداوت کاملی که با پسر خود داشت و به اقتضای جنون و ناخوشی دماغی او را از ولایت عهد معزول ساخت و پادشاه انگلیس را ولیعهد خود نمود عمارت لوور مسکن پادشاه انگلیس گردید و قلعهٔ باستیل به تصرّف انگلیس درآمد هم‌چنین سایر اماکن و عمارات.

[سنهٔ ۸۲٤ هجری = سنهٔ ۱٤۲۱ مسیحی]

آسـیـا ــ آمدن میرزاشاهرخ از قراباغ به طرف تبریز که روز بیست و دو یّم ربیع‌الاوّل به بیلقان نزول نمود و در سیّم جمادی‌الاولی از آب ارس عبور کرد و عازم فتح قلعهٔ بایزید که در تصرّف پسر امیر قرایوسف اسپند (اسپان یا اسپندیار) بود شد و این قلعه را فتح نمود از آنجا با پنجاه هزار سوار به خلاط رفت و حکمرانان آن نواحی باکمال تمکین به خدمت او شتافتند و در شانزدهم جمادی‌الآخره از خلاط به ارجیس و از ارجیس به آق‌بلاغ آمد که به تبریز آید در اثنای راه شنید که پسران امیر قرایوسف اسکندر و اسپند با لشکری جرّار به عزم جدال به حدود عادل‌جوز و خلاط آمده‌اند لهذا به طرف آنها عطف عنان کرد و نایرهٔ قتال اشتعال یافت بعد از سه روز جنگ سخت پسران امیر قرایوسف منهزم و لشکر میرزاشاهرخ غالب آمده غنیمت وافر به چنگ آوردند و بعد از این فتح میرزاشاهرخ از راه خوی به تبریز آمد و در نیمهٔ شعبان به این شهر ورود نمود و بعد از چند روز اقامت در این بلد قصد معاودت به خراسان کرده در اوایل ماه رمضان به نواحی سلطانیّه فرود آمد و در حدود قزوین میرزاابراهیم سلطان ابن میرزاشاهرخ و میرزارستم مرخّص گشته به جانب شیراز و اصفهان شتافتند، و موکب شاهرخی به خراسان آمد و امیر غیاث‌الدّین شاهملک نیز رخصت یافته از راه استرآباد به طرف خوارزم رفت و روز نوزدهم ماه شوّال میرزاشاهرخ به باغ زاغان رسید.[۱] و در همین ماه شیرمحمّد اغلان و صدرالأسلام از مغولستان به خدمت میرزا الغ‌بیک آمدند ولی بعد از چند روز متوهّم شدند و با جمعیّت زیادی فرار کردند میرزا الغ‌بیک آنها را

۱. باغ زاغان از عمارات سلطنتی هرات است (مؤلّف)

تعاقب کرده دستگیر نمود و به سمرقند آورد امّا بعد از وصول به این بلد از تقصیر گرفتاران گذشته شیرمحمّد را اسباب پادشاهی بخشیده به سلطنت مغولستان روانه کرد. طرح مدرسهٔ عظیم در سمرقند به امر میرزا الغ‌بیک و مبالغهٔ تمام در استحکام این بنا. وفات خضرخان صاحب دهلی و برقرار شدن پسرش مبارکشاه به‌جای او.

اروپا ـ (فرانسه) ـ جنگ سخت ولیعهد معزول دولت فرانسه با پادشاه انگلیس در خاک فرانسه. **(عثمانی)** ـ وفات سلطان‌محمّد اوّل ابن سلطان ایلدرم بایزید و جلوس پسرش سلطان مرادخان دو یّم به‌جای او به تخت سلطنت عثمانی.

[سنهٔ ۸۲۵ هجری = سنهٔ ۱۴۲۲ مسیحی]

آسیا ـ در هفدهم ماه رجب اینسال میرزابایسنقر را خداوند پسری داد و میرزاشاهرخ او را بابر نام داد و مکنّی به ابوالقاسم نمود. هم در این سال شیرمحمّد اغلان پادشاه مغولستان که در تحت اطاعت میرزا الغ‌بیک بن میرزاشاهرخ پادشاه سمرقند بود لوای خودسری افراشته میرزا الغ‌بیک از میرزاشاهرخ اجازت خواسته با لشکری جرّار متوجّه مغولستان شد و با قشون شیرمحمّد اغلان جنگ سختی کرده او را منهزم ساخت و در اکثر مواضع مغولستان اقتدار خود را ظاهر نموده لشکر او در هر محلّی نهب و غارت زیاد نمودند و غنایم موفوره به چنگ آوردند و میرزا الغ‌بیک مظفّر و منصور به دارالملک خود بازگشت. وفات فیروزشاه بهمنی که بعد از فوت او برادرش احمدشاه بهمنی به‌جای او برقرار گشت. وفات سیّدمحمّد گیسودراز از معارف عرفا. قتل ناصرمحمّد از ملوک قرامان و محاصره کردن عساکر سلطان مرادخان دو یّم انطاکیه را.

افریقا ـ زلزلهٔ خفیف در مصر.

[سنهٔ ۸۲۶ هجری = سنهٔ ۱۴۲۲ مسیحی]

آسیا ـ در اینسال میرزاشاهرخ با فراغ و عیش در متنزّهات ولایات خراسان بسرمی‌برد. شکست خوردن اسکندر بن امیر قرایوسف ترکمان بار دیگر از عساکر

میرزاشاهرخ و خراب شدن تبریز به امر این پادشاه. وفات خواجه حسن عطّار.

اروپا ـ (انگلیس و فرانسه) ـ پادشاه انگلیس و پادشاه فرانسه هردو در ظرف دو ماه درگذشتند. هانری ششم پسر پادشاه انگلیس که طفل ده‌ماهه بود به سلطنت انگلیس و فرانسه منتخب گردید. ولیعهد معزول فرانسه شارل در شهر پواتیه از شهرهای فرانسه جلوس می کند. دو نفر از اعمام طفل ده‌ماهه یعنی هانری ششم که سلطنت دو مملکت را دارد یکی دوکنت کلیسته نیابت سلطنت انگلیس و دیگری کنت دو بتفرد نیابت سلطنت فرانسه را می نمایند.

[سنهٔ ۸۲۷ هجری = سنهٔ ۱۴۲۳ مسیحی]

آسیا ـ بعضی از مورّخین نوشته‌اند در اینسال غیاث‌الدّین کاوُوس که آخرین شخص است از حکّام لُر بزرگ به دست عساکر میرزاابراهیم سلطان ابن میرزاشاهرخ کشته شد و دولت حکمرانان لُر بزرگ منقرض گردید. نیز شمارهٔ حکمرانان مزبوره را بیست و چهار نفر نوشته و شرحی داده‌اند امّا چون واضح است که مقصود از حکمرانان لُر بزرگ اتابکان لُرستانست و این طایفه نه نفر بودند و آخرین آنها اتابک افراسیاب بود و در غلبهٔ امیرتیمور بر این نواحی اتابکان لرستان منقرض گردیدند چنانکه ما خود در سال هفتصد و هشتاد و نه شرح دادیم چندان اعتمادی بر این قول نمی‌توانیم نمود مگر گوئیم از اعقاب و نژاد اتابکان لُرستان چندتن بوده‌اند که حکومت جزئی داشته و آن حکومت جزئی نیز در اینسال زوال یافته باشد و اللّه اعلم بحقایق الامور. وفات سیّدنعمت‌اللّه از اولیاء.

اروپا ـ (عثمانی) ـ سلطان‌مراد دوّیم با یکصد و پنجاه هزار قشون ایالات اتراس و تسالی و مقدونیّه را متصرّف شده شهر قسطنطنیه را محاصره می کند و در اردوی سلطان‌مرادخان چند عرّاده توپ بود که به واسطهٔ این توپها اهالی قسطنطنیه خیلی مشوّش بودند اما سلطان‌مراد بی نیل مقصود و بدون فتح به ادرنه مراجعت نمود و جمیع برادرهای خود را مقتول ساخت.

[سنهٔ ۸۲۸ هجری = سنهٔ ۱۴۲۴ مسیحی]
آسـیا ــ آمدن میرزا الغ‌بیک از سمرقند به خراسان به خدمت میرزاشاهرخ و بعد از چندی که معاودت به دارالملک خود یعنی سمرقند می‌نمود برادر خود میرزامحمّد جوکی را به سمرقند برد. وفات بدرالدّین محمّد از نحات. جنگ براق‌خان اوزبک با محمّدخان صاحب دشت قبچاق و از آنجا که میرزا الغ‌بیک براق‌خان را کمک و امداد فرستاده بود بر محمّدخان غلبه نمود و سلطنت دشت قبچاق براق‌خان را شد.

[سنهٔ ۸۲۹ هجری = سنهٔ ۱۴۲۵ مسیحی]
آسـیا ــ در ماه جمادی‌الآخره اینسال میرزامحمّد جوکی از میرزا الغ‌بیک اجازت حاصل نموده به هرات بازگشت. و در ربیع‌الاوّل این سال امیر غیاث‌الدّین شاهملک درگذشته میرزاشاهرخ پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان را حکومت خوارزم داد. وفات پادشاه گیلان امیر رضی‌الدّین سیّدرضاکیا و برقرار شدن کارکیا سیّدمحمّد به‌جای او به حکمرانی. استقلال براقخان در دشت قبچاق که قصد ماوراءالنهر نموده با میرزا الغ‌بیک جنگ سختی کرد و عساکر میرزا الغ‌بیک تاب مقاومت با لشکر براقخان را در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و لشکر براقخان در نواحی ترکستان نهب و خرابی زیاد کردند. وفات عصمت بخاری از شعرا.

اروپـا ــ **(روس)** ــ فوت واسیلی(وازیلی) دویم پادشاه روس و جلوس واسیلی سیّم به‌جای او.

[سنهٔ ۸۳۰ = سنهٔ ۱۴۲۶ مسیحی]
آسـیـا ــ در روز جمعه بیست و سیّم ربیع‌الاول این سال میرزاشاهرخ به مسجد جمعه هرات رفته بعد از نماز وقتی که می‌خواست به سرای سلطنتی معاودت کند کپنک‌پوشی موسوم به احمدلُرْ از مریدهای فضل‌الله استرآبادی به صورت دادخواهان عریضه‌ای در دست بر سر راه آمد میرزاشاهرخ به یکی از ملازمان فرمود ببین عرض این شخص چیست احمدلر در این موقع فرصت کرده دوید و کاردی به شکم

میرزاشاهرخ زد میرزاشاهرخ برای اینکه آتش فتنه شعله‌ور نگردد به صوابدید ملازمان سوار شده باوقار هرچه تمامتر به سرای سلطنتی بازگشت و جرّاحان و اطبّاء را حاضر ساخته به معالجه پرداختند و چون زخم کاری نبود معالجه شده شفا یافت و احمدلُر همان روز که مرتکب این جنایت بزرگ شد به دست ملازمان پادشاه مقتول گردید و معروف خطّاط که مردی بافضل و خوش‌محاوره و نویسندهٔ زبردست بود چنانکه یکروز هزار و پانصد بیت کتابت می کرد به مرافقت احمدلُر متّهم شده در چاه قلعهٔ اختیارالدّین محبوس گشت. هم در این سال در غرّهٔ ماه شعبان میرزاشاهرخ به جهت تدارک و رفع اختلالی که از شکست خوردن میرزا الغ‌بیک از براقخان در سمرقند و آن نواحی طاری شده از هرات به عزم سمرقند حرکت کرده و چون به سمرقند رسید بعضی امرای میرزا الغ‌بیک را تنبیه و سیاست کرد و چند روزی خود میرزا الغ‌بیک نیز مشمول عواطف پادشاهی نبود بعد از آن باز مورد مرحمت گردید و مجدّداً حکومت ترکستان خاصّ او گشت و براقخان چون وصول میرزاشاهرخ را به سمرقند شنید فرار کرد و کار ترکستان در ثانی نظم و تمشیت یافت. وفات شیخ محیی‌الدّین غزالی طوسی شاعر. وفات سیمی بغدادی شاعر. فتح کردن پادشاه شام جزیرهٔ قبرس را.

[سنهٔ ۸۳۱ هجری = سنهٔ ۱۴۲۷ مسیحی]

آسیا ــ معاودت میرزاشاهرخ از سمرقند به هرات که در روز یازدهم محرّم اینسال وارد این شهر شد. هم در این سال خداوند پسری به میرزامحمّد جوکی عنایت کرده موسوم به میرزا ابوبکر شد. مصالحهٔ سلطان مبارکشاه دهلوی و سلطان ابراهیم شرقی. وفات شمس‌الدّین قاری شارح بخاری.

[سنهٔ ۸۳۲ هجری = سنهٔ ۱۴۲۸ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل محرّم این سال میرزاشاهرخ شنید که اسکندر بن قرایوسف بنای طغیان را گذاشته و سلطانیّه را مسخّر نموده است، لهذا لشکری جرّار تجهیز نموده در پنجم ماه رجب از هرات به عزم آذربایجان حرکت کرد، و در ری شاهزادگان و

حکمرانان ولایات به اردوی پادشاهی پیوستند و روز بیست و یکم رمضان موکب شاهرخی به حوالی سلطانیّه نزول کرد، و پیش از وصول اردوی میرزاشاهرخ به این محل اسکندر قلعه سلطانیّه را گذاشته گریخته بود لهذا پادشاه رمضان را در آن مقام بسررسانیده بعد از ماه مبارک به تبریز آمد و از تبریز به سلماس شتافت و در این ساحت فئتین تلاقی کرده روز هفدهم ذیحجّه در ظاهر سلماس جنگ درگرفت و دو روز نایرهٔ قتال به سختی اشتعال داشت آخرالامر عساکر شاهرخی غلبه نموده اسکندر بگریخت و میرزامحمّد جوکی، اسکندر و سپاه او را تعاقب کرده تا ارزن‌الرّوم و صحرای موش تسلّط پادشاهی را ظاهر ساخت. وفات میرزا مظفّر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیرمحمّد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیرمحمّد شیرازی. جنگ سلطان محمود اغلان و براق اغلان در مغولستان که براق‌اغلان در این واقعه بدرود زندگانی گفت. یاغی شدن محمّد غازی بر سلطان محمود اغلان و کشتن محمّد مزبور این پادشاه را و سلطنت کردن به‌جای او. وفات شیخ تقی‌الدّین محمّد فارسی در مکّه معظّمه. محاربهٔ هوشنگ‌شاه مالوی و احمدشاه بهمنی و منهزم شدن هوشنگ شاه.

[سنهٔ ۸۳۳ هجری = سنهٔ ۱۴۲۹ مسیحی]

آسیا ــ حرکت کردن موکب میرزاشاهرخ از ظاهر سلماس به طرف قلعهٔ النجق در هشتم محرّم و چون به قلعهٔ النجق رسید ملازمان میرزااسکندر پیشکشی و هدایا به حضور میرزاشاهرخ آوردند و از آنجا که قلعهٔ النجق حصانتی داشت میرزاشاهرخ به همینقدر از بستگان میرزا اسکندر راضی شد که به راه مخالفت نرفتند و با قدم تمکین و تسلیم پیش آمدند. رفتن موکب شاهرخی به طرف قشلاق قراباغ که روز نوزدهم صفر به این محل رسید و امیر ابوسعید بن قرایوسف در این محل به خدمت میرزاشاهرخ مستسعد گردید و میرزاشاهرخ زمستان را در قراباغ ارّان گذرانید و حکومت تمام مملکت آذربایجان را به امیر ابوسعید بن قرایوسف داد و روز یازدهم شعبان از قراباغ ارّان حرکت کرده هفتم ماه رمضان به سلطانیه نزول نمود و دویم شوّال به قصد معاودت به هرات انتهاض کرد. وفات امام شمس‌الدّین محمّد جزری

از مشاهیر قرّا. زلزله در همدان و واسط. جنگ ظفرخان بن احمدشاه گجراتی و علاء الدّین احمدشاه دکنی در کوکن و ظفر یافتن گجراتیان. وفات شیخ زین الدّین خوافی و جلال الدین یوسف او بهی.

اروپا (انگلیس و فرانسه) ــ ژاندارک که دختری از اهالی اُورلئان ودریکی از دهات لُرَنْ متولد شده بود به واسطهٔ خوابی که دیده و تأیید شده به اردوی شارل هفتم پادشاه حقیقی فرانسه رفته و او را محرّک شده به سمت اُرلئان می آورد، بعد از آنکه اُرلئان به تصرّف شارل درآمد همین دختر که بیرق آزادی در دست دارد و در جلو قشون حرکت می کند پادشاه را به شهر رنس برده تاج سلطنت بر سر او می گذارد و همین اسباب تسلّط و اقتدار شارل هفتم شده و مستقلاً سلطنت فرانسه را خواهد کرد چنانکه ذکر آن انشآء اللّه تعالی بیاید. **(عثمانی)** ــ تولّد سلطان محمّد فاتح.

[سنهٔ ۸۳۴ هجری = سنهٔ ۱۴۳۰ مسیحی]

آسیا ــ ورود میرزاشاهرخ به هرات در هشتم محرّم این سال. خسوف کلّی و غلای عظیم در اغلب از بلاد. فوت رکن الدّین خوافی. وفات حافظ نورالدّین لطف اللّه معروف به حافظ ابرو صاحب تاریخ معروف. به‌سال هشتصد و سی و چهار در شوّال، وفات حافظ ابرو به شهر زنجان بود.

اروپا (فرانسه) ــ ژاندارک در محاصرهٔ کُمْپین گرفتار مخاصمین پادشاه فرانسه شده و او را به انگلیسها فروختند.

[سنهٔ ۸۳۵ هجری = سنهٔ ۱۴۳۱ مسیحی]

آسیا ــ رفتن میرزا بایسنقر به امر میرزا شاهرخ به ولایت جرجان و قشلاق نمودن در آن نواحی. و در زمستان این سال به میرزاشاهرخ خبر دادند که اسکندر بن قرایوسف لشکر به آذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزاشاهرخ به حکمرانی آذربایجان برقرار شده بود به قتل رسانیده است. و در

اینسال در شیراز خداوند پسری به میرزاابراهیم سلطان حکمران فارس داده موسوم به میرزاعبداللّه شد. وفات میرزاجهانگیر بن میرزامحمّد سلطان بن میرزاجهانگیر بن امیرتیمور که سمت مصاهرت میرزاشاهرخ را داشت. وفات میرمحمّد درویش که از منسوبان میرزاشاهرخ بود و منصب داروغگی هرات داشت و چون او درگذشت ولد ارشدش مسلطان ابوسعید داروغه هرات شد. وفات خواجه ابوالعرفای خوارزمی عارف مشهور. جنگ عساکر پادشاه گجرات با علاءالدین احمدشاه دکنی که در این وهله نیز گجراتیان غلبه و فتح کردند. وفات خواجه صاین‌الدّین ترکه اصفهانی.

اروپا (فرانسه) ــ ژاندارک که اسیر انگلیسها بود در شهر روان او را زنده سوزانیدند و انگلیسها در کلیسای نتردام پاریس طفل سابق‌الذکر پادشاه انگلیس یعنی هانری ششم را به سلطنت فرانسه و انگلیس برگزیده تاج سلطنت بر سر او گذاشتند. **(عثمانی)** ــ فتح شهر یانینا از بلاد آلبانی به‌دست عساکر سلطانمراد خان ثانی. استیلای سنان‌پاشا بر بلاد ارناود و نهب و غارت او در این نواحی.

[سنهٔ ۸۳۶ هجری = سنهٔ ۱۴۳۲ مسیحی]

آسیا ــ انتزاع نمودن امیر اسپند بن قرایوسف بغداد را از برادر خود شاه‌محمّد. کشتن سلطان حسین ایلکانی صاحب حلّه را و استیلا یافتن او بر این ناحیه. طلوع ستاره ذوذوابه.

اروپا (پرتوغال) ــ انکشاف جزایر آسُرْ به واسطهٔ ملاّحان پرتوغالی. عبور کردن سفاین پرتوغالیها به ریاست جیلیانز، از رأس امید (رأس امید در جنوب افریقا واقع است و همچنین جزایر آسُرْ از جزایر افریقا شمرده می‌شود. چون انکشاف این جزایر و عبور ا زاین رأس به توسط پرتوغالیهاست این وقایع در ذیل اروپا نوشته شد).

[سنهٔ ۸۳۷ هجری = سنهٔ ۱۴۳۳ مسیحی]

آسیا ــ وفات میرزا بایسنقر بن میرزاشاهرخ در روز شنبه هفتم جمادی‌الاولی. مدّت حیات میرزا بایسنقر سی و هشت سال و چهار ماه بود و کثرت میل این

شاهزاده به اهل فضل و علم و فصحا و بلغا حتی خوشنویسان و نقاشان و ارباب صنایع عالیه و اکرام و احسان وافر او در بارهٔ طبقات مسطوره معروف اقطار است امّا با علوّ طبع و پاکی فطرت در شرب مدام اکثار می نمود و همین فقره اسباب فوت و هلاکت او گردید. وفات مبارکشاه صاحب دهلی و جلوس پسرش سلطان‌محمد جونه به‌جای او. وفات شاه‌قاسم انوار از مشاهیر عرفا در جام. وفات شمس الدّین محمّد تفتازانی و میرنورالدّین ابن میرسیّدشریف و ابواسحق اطعمه شیرازی و خواجه عبدالقادر مراغی مصنّف. وفات کارکیامحمّد از ملوک گیلان.

افریقا ــ وفات ابوالفوارس عبدالعزیز از ملوک بنی حفص تونس.

[سنهٔ ۸۳۸ هجری = سنهٔ ۱۴۳۴ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل اینسال امیر خلیل الله شیروانی به ملازمان میرزاشاهرخ خبر داد که اسکندر بن امیر قرایوسف از ضبط مملکت آذربایجان فراغت یافته به تخریب قلاع و بلاد شیروان مشغول است لهذا میرزاشاهرخ بار دیگر عازم عراق و آذربایجان گردید و در دویم ماه ربیع الثانی موکب پادشاهی ازهرات انتهاض نمود و چون به ری رسید کثرت برف و سرما مانع شد که از این ولایت پیشتر راند بنابراین زمستان را در ری بسر برد، و در این بین خبر به اسکندر رسید که میرزاشاهرخ با لشکری جرّار عزیمت آذربایجان نموده اسکندر که خود را مرد میدان مقاومت قشون شاهرخی نمی دید آذربایجان را گذاشته فرار کرد و اشراف و اعیان این مملکت و امیر خلیل الله شیروانی به خدمت میرزاشاهرخ شتافتند. نیز در اوقات توقّف در ری امیر شاه‌جهان بن امیر قرایوسف به خدمت میرزاشاهرخ آمده مشمول عواطف این پادشاه گردید. وفات میرزاابراهیم سلطان بن میرزاشاهرخ حکمران فارس در چهارم ماه شوّال و این شاهزاده نیز در رعایت جانب ارباب فضل و علم نهایت مجد بود و شرف الدین علی الیزدی کتاب ظفرنامه را به اسم میرزاابراهیم سلطان نوشته و به مواهب بیشمار این شاهزاده نایل گردیده است. بالجمله بعد از فوت میرزاابراهیم سلطان میرزاشاهرخ حکومت فارس را به پسرش میرزاعبدالله بن میرزاابراهیم سلطان داد. وفات ناصرالدّین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدّین فیروزشاه

که بعد از فوت میرزارستم حکومت اصفهان به او تعلّق داشت. بروز وبا و طاعون در بلده و بلوکات هرات که عدد اموات در بعضی از روزها در این شهر و حوالی به ده هزار نفر می‌رسید. وفات امیر الیاس خواجه که به واسطهٔ عروض مرض در قصبهٔ رادکان از التزام رکاب میرزاشاهرخ بازمانده و تخلّف نموده بود و چون امیر الیاس خواجه درگذشت میرزاشاهرخ رادکان را به پسر ارشدش یوسف به رسم سیورغال عنایت فرمود. حرکت کردن میرزاشاهرخ از ری در فصل بهار و فرستادن میرزامحمّد جوکی را به رسم ایلغار از عقب اسکندر بن امیر قرایوسف و گذراندن میرزاشاهرخ فصل تابستان را در آذربایجان و آمدن در اوّل زمستان به طرف قراباغ ارّان. وفات هوشنگ‌شاه صاحب مالوه و جلوس پسرش محمّدشاه غوری به‌جای او. وفات شیخ زین‌الدّین ابوبکر خوافی از مشایخ و میرشمس‌الدّین بن میر سیّدشریف جرجانی و ابن عماد شیرازی.

اروپا (عثمانی) ــ استیلای سلطانمراد خان دوّم بر بلاد قرامان و عقد مصالحه فیمابین.

[سنهٔ ۸۳۹ هجری = سنهٔ ۱۴۳۵ مسیحی]

آسیا ــ نهضت موکب میرزاشاهرخ از قراباغ ارّان و آمدن به اوجان، و دادن زمام حکمرانی آذربایجان را به امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف که ملتزم رکاب میرزاشاهرخ بود. توجّه ابوالخیرخان شیبانی از شاهزادگان دشت قبچاق به خوارزم و جنگ کردن با والی این مملکت ابراهیم بن شاه‌ملک که از جانب میرزاشاهرخ حکمرانی خوارزم داشت و شکست خوردن ابراهیم و استیلای ابوالخیرخان شیبانی بر مملکت خوارزم، و ابوالخیرخان اولین شخص است از ملوک اوزبک که در خوارزم سلطنت کرده‌اند. غلبهٔ سلطان‌محمود خلجی از امرای محمّدشاه غوری بر این پادشاه و برقرار شدن سلطان محمود به سلطنت مالوه. وفات پهلوان کاتبی شاعر.

اروپا (انگلیس و فرانسه) ــ گفتگوی مصالحه فیمابین ملّتین فرانسه و انگلیس به توسّط پاپ. فوت ایزابُ ملکهٔ فرانسه مادر شارل هفتم پادشاه فرانسه. **(عثمانی)** ــ

فتح سمندریه پای‌تخت سربی به‌دست عساکر سلطانمرادخان دو یّم.

[سنهٔ ۸۴۰ هجری = سنهٔ ۱۴۳۶ مسیحی]

آسیا ــ توجّه موکب میرزاشاهرخ از آذربایجان به طرف دارالسلطنهٔ هرات که در دویّم ربیع‌الآخر این سال به این شهر ورود نمود. مراجعت شیخ نورالدین محمّد مرشدی که از جانب میرزاشاهرخ به سفارت به دربار سلطانمرادخان عثمانی رفته بود و مقصود از این سفارت اینکه اگر اسکندر بن امیر قرایوسف از نواحی آذربایجان و شیروان به خاک عثمانی رود او را گرفته مغلولاً به دربار میرزاشاهرخ فرستد و سلطانمرادخان سفیر میرزاشاهرخ را با جوابهای مساعد و اظهارات مودّت‌آمیز معاودت داده بود. استیلای سیّدمحمّد مشعشعی بر بعضی از نواحی خوزستان. وفات غیاث‌الدّین جمشید کاشی صاحب کتاب سُلّم السموات (یعنی نردبان آسمانها) و غیاث‌الدّین جمشید یکی از فضلا و علمای معتبر علم ریاضی است. جنگ اسکندر بن قرایوسف با برادر خود امیر جهانشاه بن قرایوسف در نواحی تبریز و شکست خوردن اسکندر و رفتن او به حصار النجق. وفات علاء‌الدّین رومی.

اروپا (فرانسه) ــ شهر پاریس تسلیم شارل هفتم پادشاه فرانسه می‌شود.

[سنهٔ ۸۴۱ هجری = سنهٔ ۱۴۳۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرزاشاهرخ باکمال فراغت در متنزّهات خراسان به شادمانی گذرانید. کشته شدن اسکندر بن قرایوسف به‌دست پسر خود قباد نام. تبیین آنکه اسکندر را محبوبه‌ای بود مسماة به خان سلطان و ملّقب به لیلی، و قباد پسر اسکندر با محبوبهٔ پدر معاشقه و دلبستگی داشت بعد از آنکه اسکندر به قلعهٔ النجق رفت با قباد و لیلی بنای خشونت را گذاشته که چرا شما پیشکش برای میرزاشاهرخ فرستاده‌اید و آنها را تهدید به قتل می‌نمود و آنها هرقدر عذرهای موجّه می‌آوردند نمی‌پذیرفت قباد و لیلی گمان کردند که اسکندر به معاشقهٔ آنها پی برده باهم متفّق شدند و در شبی که اسکندر شراب زیاد خورده بود قباد او را به ضرب

تیغ و خنجر به عالم دیگر فرستاد و مملکت آذربایجان امیر جهانشاه ابن قرایوسف را مُصفّی و مسلّم گردید. انقراض دولت علویه در طبرستان. وفات سبط ابن العجمی از علمای حلب.

اروپا (فرانسه) ـ بروز قحطی در مملکت فرانسه خاصّه در شهر پاریس و امتداد آن تا مدّت دو سال.

افریقا ـ وفات ملک اشرف سلطان مصر که بعد از فوت او ارکان دولت مصر اتّفاق کرده امیرآخور ملک اشرف را که چقماق‌بیک نام داشت به سلطنت برداشتند. از عجایب اتّفاقات آنکه چقماق‌بیک در عالم رؤیا دیده بود که میرزاشاهرخ او را به سریر سلطنت مصر جلوس و استقرار داده لهذا بر خود مخمّر کرده بود که اگر مصداق این خواب به ظهور رسد با میرزاشاهرخ رشتهٔ مودّت و اتّحاد را مستحکم سازد. و با آنکه معهود نبود که امیرآخور به‌جای سلطان به رتبهٔ سلطنت فایز شود اثر خواب او ظاهر گردید و سلطنت مصر او را شد و ملک‌ظاهر لقب یافت و پس از پادشاهی همانطور که بر خود مخمّر کرده بود با میرزاشاهرخ بنای مودّت و ارسال رُسُل را گذاشت چنانکه شرح آن در ذیل بیاید.

[سنهٔ ۸۴۲ هجری = سنهٔ ۱۴۳۸ مسیحی]

آسیا ـ در اینسال نیز میرزاشاهرخ در نواحی خراسان و اماکن باصفای این ولایت به عیش و شادی بی‌هیچ معارض و حادثه بسر برد. وفات علاءالدّین معروف به ملّازادهٔ ابهری.

اروپا (عثمانی) ـ طرح مسجد جامع مرادیّه به امر سلطان مراد خان دویّم در ادرنه.

[سنهٔ ۸۴۳ هجری = سنهٔ ۱۴۳۹ مسیحی]

آسیا ـ آمدن جیجکبوقا از خواص امرای ملک‌ظاهر سلطان مصر به رسم سفارت

با هدایا و تحف لایقه به هرات به حضور میرزاشاهرخ و بذل احترام و عواطف این پادشاه دربارهٔ سفیر سلطان مصر، و درین سفارت سفیر مشارالیه به عرض میرزاشاهرخ رسانید که ملک ظاهر سلطان مصر از شما پنج کتاب خواهش نموده یکی تأویلات حجّت اهل سنّت از مؤلفات شیخ ابومنصور ترمدی. دیگر تفسیر کبیر علاّمهٔ رازی. دیگر شرح تلخیص جامع از مصنّفات خواجه مسعود بخاری. دیگر شرح کشّاف علاءالدّین پهلوان. دیگر روضه در مذهب شافعی، با آنکه کتب مسطوره در خزینه موجود بود میرزاشاهرخ فرمود هر پنج کتاب را به خط خوش استکتاب کردند و جدول کشیده تسلیم سفیر مزبور نمودند و پس از اعطای انعامات وافره سفیر را رخصت معاودت داد و حسام‌الدّین مبارکشاه پروانچی را به صحابت سفیر مصر مأمور سفارت مصر نمود و در روز هیجدهم ماه رجب سفرا از هرات حرکت کردند. هم در اینسال در شب سیّم شعبان خداوند متعال پسری به میرزا علاءالدّوله عنایت نموده اورا به سلطان ابراهیم موسوم کردند. انهزام مغار به ازجنگ اشرف اسمعیل صاحب یمن و این جنگ در زبید اتفاق افتاده و موسوم به حرب یوم‌الغریب است.

اروپا (عثمانی) ــ سور و جشن ختان سلطان محمّد فاتح.

افریقا ــ اطاعت کردن ناصرالدین ذوالقدر از ملک‌ظاهر سلطان مصر و رفتن نزد این سلطان به مصر.

[سنهٔ ۸٤٤ هجری = سنهٔ ۱٤٤۰ مسیحی]

آسیا ــ وفات علاءالدوله امیر علیکه کوکلتاش که زیاده از نود سال عمر کرده بود و چون درگذشت در مدرسه‌ای که خود درسرِ خیابان هرات بناکرده مدفون شد و بعد از فوت او میرزاشاهرخ مناصب او را به پسر ارشدش امیر شیخ ابوالفضل داد. و هم در اینسال خبر رسید که حسام‌الدین مبارکشاه که به سفارت مصر رفته بود در بین راه فوت شده و پسرش امیررحیم‌داد به صحابت جیجکبوقا به مصر رفته و ملک‌ظاهر سلطان مصر کمال عاطفت را نسبت به او مبذول داشته. وفات ملک

آغادختر خضـر اغـلان کـه در اوایـل حـال در حبالهٔ نکاح امیرزاده عمر شیخ بن امیرتیـمور درآمـده میرزااسکندر و میرزابایقرا از او متولّد شدند و بعد از کشته شدن میـرزاعمر شیخ به مزاوجت میرزاشاهرخ نایل گردیده میرزا سیورغتمش از او به‌وجود آمد و مآثر خیـریـهٔ ایـن زن در بـلـخ و هـرات و آن نواحی بسیار بوده است. وفات قاضی شهاب‌الدین جونپوری.

اروپا (فرانسـه) ــ شـورش نجبا بر ضدّ پادشاه و در این غایله شورشیان پسر هفده سالهٔ پادشاه را بر خود رئیس کرده بودند ولی پادشاه فرانسه بر آنها غلبه نموده نجبا را تـنـبـیـه و سـیـاسـت سـختی نمود. **(عثمانی)** ــ اتمام مسجد جامع ادرنه. سفاین جنـگی سلطانمراد خان به اتّفاق کشتیهای ملک‌ظاهر سلطان مصر به جزیرهٔ رُدِسْ حمله‌ور گردیدند.

[سنهٔ ۸۴۵ هجری = سنهٔ ۱۴۴۱ مسیحی]

آسـیـا ــ ملک کیومرث رستمداری که تا این اوان کمال اطاعت و فرمانبرداری را از مـیـرزاشـاهرخ داشت در اینسال قدم از جادهٔ انقیاد بیرون گذاشته جمعی از سپاه رسـتـمدار را به تـاخـت و نهب حدود ری فرستاد و سپاه مزبور در این نواحی بنای خـرابـی و آشوب را گذاشتند. جنگ شریف برکات و شریف علی از شرفای حجاز در جدّه و انـهـزام عـسـاکر شریف برکات. مسخّر نمودن سیّدمحمّد مشعشعی حویزه را. وفات سودائی ابیوردی.

اروپا (روس) ــ غلبهٔ طایفهٔ تاتار بر مسکو و حرق این شهر و اسر اهالی آن.

[سنهٔ ۸۴۶ هجری = سنهٔ ۱۴۴۲ مسیحی]

آسـیـا ــ در اوایل ایـن سـال مـوکـب مـیـرزاشـاهرخ به جهت تنبیه ملک کیومرث رسـتـمـداری از هرات حرکت کرد و چون به نیشابور رسید، خوف و هراس بر ملک کـیـومرث غـالب گشت و چند نفر را به خدمت میرزاشاهرخ فرستاد و اظهار انقیاد و ضراعـت نـموده و مـعـروض داشـتـند که ملک کیومرث را خیال مقاتلت و مقاومت

نیست و مطیع است اگر مملکت ری را به خود او مفوّض می‌دارند شاکر است و اگر امر این است که به دیگری واگذارد حاضر. بنابراین میرزاشاهرخ از تقصیر او درگذشت و ولایت قزوین و سلطانیّه و ری را به سلطان محمّد بن میرزابایسنقر تفویض نمود و او به محل حکمرانی خود رفت و از آنجا که بزرگان و سرکردگان امصار و اطراف با عدّهٔ کثیری ملازمت خدمت این شاهزاده را اختیار کرده بودند دخل او به خرجش وفا نمی‌نمود این خبر مسموع میرزاشاهرخ گردیده مقرّر داشت که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمّد باشد و در سایر ولایات عراق مداخله ننماید و خواجه شمس‌الدّین محمّد بخاری به ضبط ولایاتی که از شاهزاده مشارالیه منتزع گردید مأمور شد و این فقره اسباب تألّم میرزا سلطان محمّد شده به خیال سرکشی و طغیان افتاد چنانکه شرح آن در ذیل بیاید. وفات احمدشاه گجراتی. وفات ناصرالدّین بیک ذوالقدر.

اروپا (پرتوغال) ــ به واسطهٔ جنگ آخری که فیمابین پرتوغالیها و بعضی از اعراب افریق واقع شده بود و جمعی از اعراب اسیر پرتوغالیها گردیده رؤسای قبایل عرب که در افریقا بودند به جهت فدیهٔ اسرای اهالی ملّت خودخاک طلا که از معادن افریق تحصیل کرده بودند با دسته‌ای غلام و کنیز سیاه به پرتوغالیها داده اسرای خود را از قید اسیری و رقیّت خلاص کردند و این اوّل مرتبه‌ایست که عیسویان در خدمت خود از جنس سیاهان برده گرفته و نگاهداشتند.

[سنهٔ ۸۴۷ هجری = سنهٔ ۱۴۴۳ مسیحی]

آسیا ــ کثرت اقتدار امیر جلال‌الدّین فیروزشاه که تقریباً زمام جمیع امور دولتی میرزاشاهرخ به دست او بود و میرزاشاهرخ در باطن از این معنی خرسندی نداشت ولی چون امیر مشارالیه نظیری نداشت میرزاشاهرخ این شوکت و اقتدار را به نظر اغماض و تغافل می‌دید. برداشتن اهالی ملتان شیخ یوسف متولّی روضهٔ شیخ بهاءالدّین زکریای ملتانی را به سلطنت. هم در اینسال میرزاشاهرخ سیّدمحمّد زمزمی را به مصر نزد ملک‌ظاهر سلطان مصر فرستاده از او استشاره نمود که خانه کعبه‌زادها اللّه تعالی شرفا را جامه پوشاند و سلطان مصر تصدیق بر این عمل کرده

به فرستادهٔ میرزاشاهرخ جواب مساعد داد.

[سنهٔ ۸۴۸ هجری = سنهٔ ۱۴۴۴ مسیحی]

آسیا ــ ناخوشی سخت میرزاشاهرخ که بعد از یأس از زندگانی به صحّت و شفا نایل گردید و چون مزاج او به استقامت مایل آمد به موجب قصدیکه سال قبل کرده که خانه کعبه را جامه پوشاند شیخ نورالدین محمّد مرشدی و شمس‌الدّین محمّد ابهری را مأمور نمود که عازم مکّه معظّمه شوند و جامه‌هائی را که در یزد نسج و ترتیب یافته بود و به هرات آورده بودند به کعبهٔ معظّمه واصل دارند و مشارالیهما به این قصد روانه حجاز گردیدند و ابتدا به مصر رفته درک خدمت ملک‌ظاهر سلطان مصر نمودند و ملک‌ظاهر بعد از بذل عواطف جمعی را به همراهی شیخ نورالدین مرشدی و شمس‌الدّین محمّد ابهری به مکّه معظّمه فرستاد و آنها بعد از طواف خانهٔ کعبه‌زادها اللّه تعالی شرفا و تعظیماً را جامه پوشانیدند و پس از ادای مناسک حجّ به خراسان معاودت کرده در هرات به خدمت میرزاشاهرخ رسیده تفصیل سفر خود را به عرض پادشاه رسانیدند. هم در این سال بر میرزاشاهرخ معلوم گشت که اتباع امیر جلال‌الدین فیروزشاه بعضی از وجوه و منال دیوانی را حیف ومیل می کنند، لهذا بعضی سؤالات در این باب از او نمود و او این معنی را دلیل بر بی‌التفاتی پادشاه دانسته از فرط غصّه رنجور گردید و اگرچه میرزاشاهرخ به عیادت او رفت و دلجوئی کرده مفید نیفتاد مرض غالب گشت و امیر جلال‌الدین فیروزشاه درگذشت و پس از فوت او میرزاشاهرخ منصب او را به پسر ارشدش امیر نظام‌الدّین احمد تفویض کرد. وفات میرزامحمّد جوکی ولد کهتر میرزاشاهرخ در نواحی سرخس و چون او درگذشت میرزاشاهرخ ولایاتی که به سیورغال او داده بود میان اولادش میرزامحمّد قاسم و میرزاابوبکر قسمت نمود. سلطنت جهانگیر بایندری در دیاربکر. استیلای میرزا اسپند بن قرایوسف بر عراق عرب.

اروپا (فرانسه) ــ اوّل قشون پیاده‌نظام منظّم ردیف که تیرانداز بودند در اینسال تربیت و اختراع شد.

[سنهٔ ۸۴۹ هجری = سنهٔ ۱۴۴۵ مسیحی]

آسـیـا ــ پیش ذکر نمودیم که میرزاسلطان محمّد بن میرزابایسنقر از میرزاشاهرخ آزرده‌خاطر گردیده به خیال خودسری افتاد چیزی که تقویت این خیال نمود این بود که بعضی به شاهزادهٔ مشارالیه اظهار نمودند که ضعف پیری بر مزاج میرزا شاهرخ مستولی گشته و دیگر حالت حرکت و لشکرکشی ندارد باید فرصت غنیمت شمرد و شیراز و اصفهان را به تصرّف درآورد، میرزا سلطان محمّد را این سخنان پسند افتاده به اصفهان تاخت و اموال بسیار از این ولایت حاصل کرده به سپاهیان بخشید و مصمّم حمله بردن به فارس گشت؛ و در اینوقت میرزاعبدالله بن میرزا ابراهیم سلطان حکمرانی فارس داشت چون لشکر میرزا سلطان محمّد متوجه شیراز شدند میرزا عبدالله که قوّت محاربه و مدافعه نداشت دروازه‌های شیراز را مضبوط کرده قاصدی به‌تعجیل به‌هرات فرستاد و میرزاشاهرخ را از ماجرا مخبر و مطلّع نمود. وفات سلطان محمّد صاحب دهلی و برقرار شدن پسرش علاء‌الدین به‌جای او. انتزاع نمودن رای شهره‌سالار لنکاهان ملتان را از شیخ یوسف و خواندن خود را سلطان قطب‌الدّین و او اوّل شخص است از لنکاهان که در ملتان حکمرانی کردند. وفات شیخ احمد کهتو.

اروپا ــ (عثمانی) ــ استعفای سلطان مراد خان دو یّم سلطان عثمانی به اختیار و میل خود از سلطنت و نصب نمودن پسر خود سلطان محمّد را که بعد ملقّب به فاتح شد به‌جای خود و چون چهار ماه از این واقعه بگذشت و هرج ومرج در مملکت زیاد شد باز سلطان مرادخان دخیل و متقلّد مهام سلطنت و امور مملکت شد.

[سنهٔ ۸۵۰ هجری = ۱۴۴۶ مسیحی]

آسیـا ــ انتهاض موکب میرزاشاهرخ از هرات به قصد سفر فارس و عراق و تنبیه میرزاسلطان محمّد، و جانشین کردن میرزا رکن‌الدین علاء‌الدوله را در هرات، و چون موکب میرزاشاهرخ به ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابوالفضل بن امیر علیکه کوکلتاش و امیرنظام‌الدّین احمد بن فیروزشاه را پیش روانه

نمود و خود نیز متعاقب آنها حرکت کرده میرزا سلطان محمّد چون خبر وصول میرزاشاهرخ را به این نواحی شنید از محاصره شیراز دست کشید و متوجّه اصفهان شد میرزاشاهرخ از فرار شاهزاده باخبر شده از منزل گندمان به‌سمت اصفهان عطف عنان کرد و بعضی از هواخوان میرزا سلطان محمّد را در این بلد سیاست کرد و زمستان را به فشافویه ری به قشلاق رفت و بعضی از اعیان را مأمور کرد که نزد میرزا سلطان محمّد روند و او را نصیحت کنند و برآن بدارند که به قدم اعتذار به خدمت میرزاشاهرخ آید و اگر نصایح آنها را نپذیرد او را مقهور به آمدن کنند و مأمورین به موجب امر عمل کردند و میرزاسلطان محمّد را به خدمت میرزاشاهرخ مایل نمودند. وفات میرزاشاهرخ در روز بیست و پنجم ذیحجّهٔ این سال به ناخوشی درد معده در ری که بعد از فوت او میرزا ابوالقاسم بابر با فوجی از مخصوصان خود متوجّه خراسان شد و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف گردید و میرزا عبداللطیف به حراست اردوی شاهرخی پرداخته قاصدی به سمرقند فرستاد که پدر خود میرزا الغ‌بیک را از این واقعه مستحضر سازد، و روز سیّم نعش میرزاشاهرخ را در محفّه‌ای گذاشته رو به سمت خراسان روان شد. گرفتن امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف بغداد را و کشته شدن خواجه افضل ترکه. وفات ابوسعید کازرونی، و استاد میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق. وفات شاه شاهان سیستانی که پنجاه و چهار سال عمر کرده و مدّت ملکش هفده سال بود.

[سنهٔ ۸۵۱ هجری = ۱۴۴۷ مسیحی]

آسیا ـ در سال قبل مذکور شد که بعد از فوت میرزاشاهرخ نعش و اردوی او را میرزا عبداللطیف به طرف خراسان حرکت داد و گوهرشادآغا زوجهٔ میرزاشاهرخ نیز همراه بود میرزا عبداللطیف چون میل گوهرشادآغا را به میرزا علاءالدوله می‌دانست و مفسدین نیز تفتین کردند در میان‌خوار ری و سمنان اموال گوهرشادآغا را تاراج کردند بطوریکه در موقع کوچ گوهرشادآغا عصائی به دست گرفت و پیاده رو به‌راه نهاد در آنحال نوکری رسید و حرم پادشاه را پیاده دید اسب خود را بدو داد و او را سوار نمود همینکه میرزا عبداللطیف به دامغان رسید داروغهٔ این شهر در قلعه

متحصن شده اظهار مخالفت کرد، میرزا عبداللطیف دامغان را به غلبه گرفت و غارت نمود و با کمال استقلال و غرور سفر خود را تا نیشابور امتداد داد و از آنجا که گوهرشادآغا قاصدی به هرات فرستاده و میرزا علاءالدوله را که در این بلد حاکم بود از فوت میرزاشاهرخ خبر داده و بعدها نیز میرزا علاءالدوله خبر تاراج کردن اموال گوهرشادآغا را شنیده لشکری به استقبال میرزا عبداللطیف روانه کرده در حوالی نیشابور قشون میرزا عبداللطیف را شکست دادند و او را گرفتند و نزد میرزا علاءالدوله بردند و در قلعهٔ اختیارالدین محبوس شد و میرزا علاءالدوله در هرات به سلطنت جلوس کرد، اما میرزا الغ‌بیک که درسمرقند بودباعساکر خود عازم خراسان و دفع میرزا علاءالدوله گردید. وفات کارکیا ناصر صاحب گیلان. وفات طالب آملی شاعر. بعضی ایجاد فنّ طبع را در این سال نوشته‌اند.

اروپا ــ (عثمانی) ــ ولادت سلطان بایزید ثانی. سفر سلطان مراد دوّم به بلاد ارناود و فتح بعضی از قلاع.

[سنهٔ ۸۵۲ هجری = ۱۴۴۸ مسیحی]

آسیا ــ جنگ عساکر میرزا الغ‌بیک با میرزا علاءالدّوله و منهزم شدن میرزا علاءالدوله و رفتن به طرف استرآباد و گرفتن میرزا الغ‌بیک هرات را. بعد از آنکه میرزا الغ‌بیک هرات را بگرفت فتحنامه به اطراف نوشت و با آنکه میرزا عبداللطیف بن الغ‌بیک که از حبس میرزا علاءالدوله مستخلص شده و به موکب پدر پیوسته بود و در جنگ میرزا علاءالدوله کمال رشادت را کرد، میرزا الغ‌بیک این فتح را به اسم پسر کوچکتر خود میرزا عبدالعزیز مسطور داشت و این فقره اسباب رنجش میرزا عبداللطیف شده و نتیجهٔ این رنجش را بعد خواهیم نوشت. توجّه میرزا ابوالقاسم بابر از جرجان به طرف خراسان که چون به بسطام رسید قاصد امیر هندو که نزد او آمده او را به سلطنت مازندران نوید داد لهذا این شاهزاده به طرف مازندران شتافت و امیر هندو که او را استقبال کرده لوازم شوکت و اجلال سلطنت او را فراهم نموده و مملکت مازندران بدینواسطه در قبضهٔ اختیار و اقتدار میرزا ابوالقاسم بابر درآمد، و پس از آنکه میرزا علاءالدوله به میرزا ابوالقاسم بابر

پیوست و هزیمت‌یافتگان جنگ نیز به تدریج به اردوی این دو برادر ملحق شدند جمعیت وافری بهمرسانیدند و این خبر به میرزا الغ‌بیک رسیده به طرف ایشان نهضت نمود و تا اسفراین آمد در اینحال بعضی از شاهزادگان دیگر به طمع پادشاهی متوجّه هرات شدند و این فقره اسباب معاودت میرزا الغ‌بیک گردید و چون به هرات رسید به او خبر دادند که میرزا ابوالقاسم بابر با سپاهی وافر متوجّه خراسانست لهذا عازم ماوراء النهر شد و حکومت هرات را که در شرف زوال و انتقال بود به پسر خود میرزا عبداللطیف داد و میرزا عبداللطیف بعد از پانزده روز حکومت در هرات نیمشبی به طرف ماوراءالنّهر گریخت و امیرزاده بابر به هرات آمد و مملکت خراسان او را مسلّم گشت و تون را به رسم سیورغال به میرزا علاء الدوله داد و میرزا علاء الدوله پسر خود میرزا ابراهیم را به این ولایت فرستاده و خود در هرات اقامت نمود و چیزی نگذشت که میرزا بابر میرزاعلاء الدّوله را گرفته حبس کرد و مأموری به تون فرستاده میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله را به هرات آورد. مبنای حکمرانی امیرزاده بابر بر جور و ظلم و غفلت از حال رعایا بود و امرای او سوای امیر هندو که هرچه می‌خواستند می کردند و خود او مشغول عیش و نشاط بود.

اروپا ـ (انگلیس و فرانسه) ـ جنگ مابین ایندو ملت در نُرمانْدی و غلبهٔ فرانسه بر انگلیس.

[سنهٔ ۸۵۳ هجری = ۱۴۴۹ مسیحی]

آسیـا ـ سابقاً ذکر نمودیم که میرزا عبداللطیف از پدر خود میرزا الغ‌بیک رنجش حاصل نمود این رنجش میرزا عبداللطیف و بیمهری میرزا الغ‌بیک روز بروز رو به ازدیاد نهاده در اینسال کار فیمابین به مقاتلت و جنگ کشید و بدبختی از هرجهت گریبان‌گیر میرزا الغ‌بیک گردید آخرالامر میرزا عبداللطیف غالب آمده در سمرقند جلوس کرد و مقرّر نمود که میرزا الغ‌بیک روانهٔ مکّه شود همینکه میرزا الغ‌بیک به قصد مکّهٔ معظّمه بیرون شد میرزا عبداللطیف بعضی را فرستاد تا او را بکشتند و دو سه روز قبل از کشته شدن میرزا الغ‌بیک میرزا عبداللطیف میرزا عبدالعزیز برادر

کوچکتر خود را نیز بکشت و به خیال خود آسوده به سلطنت پرداخت ولی مدّت ملکش بیش از ششماه امتداد نیافت چنانکه در شرح سال بعد بیاید. میرزا الغ‌بیک مردی فاضل و هنرپرور و اسم او محمّد تراغای بود، ولادتش روز یکشنبه نوزدهم جمادی‌الاولی سنهٔ هفتصد و نود و شش و ابتدای حکمرانی او در ماوراءالنهر در سال هشتصد و بیست و چهار و مآثر خیریّه او بسیار است از جمله رصدی می‌باشد که به حکم این پادشاه غیاث‌الدین جمشید و معین‌الدین کاشی در ظاهر سمرقند بستند و از نتایج این رصد زیجی مرتّب گشت موسوم به زیج گورکانی که هنوز در میان بسیاری از ملل معمول و معروف به زیج الغ‌بیک است. بسط مملکت و اقتدار امیرزاده بابر و اطاعت حکمران سیستان از او. مخالفت امیر هندوکه با امیرزاده بابر و وقوع جنگ فیمابین عساکر فئتین و هلاک شدن امیر هندوکه، و امیر هندوکه از امرای باعدل و نصفت بود. وفات شرف‌الدین علی یزدی صاحب کتاب ظفرنامه.

اروپا ــ (عثمانی) ــ جنگ سخت سلطانمراد خان با جیوش و جنود متفّقه هُنگْری و بُهِمْ و آلمان و ولاک که شکست سختی به آنها داد.

[سنهٔ ۸۵۴ هجری = ۱۴۵۰ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن میرزا سلطان محمّد بن بایسنقر که حکمرانی فارس و عراق را داشت به طرف هرات و وقوع محاربات فیمابین او و میرزا بابر که آخرالامر مجبور به مراجعت به عراق گردید و میرزا بابر در هرات استقلال و استقرار یافت. رنجش خاطر امرای میرزا عبداللطیف پادشاه ماوراءالنهر از او که اتّفاق بر قتل میرزا عبداللطیف کردند و به دست باباحسین نامی کشته شد و تمام مدّت سلطنت میرزا عبداللطیف ششماه بود و به مناسبت اینکه پدر خود میرزا الغ‌بیک را کشته بود خود دائما می‌خواند:

پدر کش پادشاهی را نشاید   وگر شاید بجز شش مه نپاید

و همینطور این جنایت نتیجه داد. برقرار شدن میرزا عبدالله بن میرزا ابراهیم بن میرزاشاهرخ به‌جای میرزا عبداللطیف به حکمرانی ماوراءالنهر. گریختن میرزا علاءالدوله به طرف بلخ و فراهم آوردن جمعیتی به جهت استیلای بر بلخ و توجّه

میرزا بابر به این ولایت به قصد تدمیر برادر و فرار میرزا علاءالدوله به کوهستان بدخشان و تعاقب میرزا بابر او را و متفرّق ساختن جمعیّتی را که دور میرزا علاءالدوله را گرفته بودند و معاودت میرزا بابر به هرات. طغیان او یس بیک که از جانب میرزا بابر حکومت قلعهٔ اختیارالدّین را داشت و کشته شدن او به دست ملازمان میرزا بابر و مسلّم شدن قلعهٔ اختیارالدّین میرزابابر را. گرفتارشدن میرزا علاءالدوله به دست کارگذاران میرزا بابر. وفات قطب‌الدین شاه علی سیستانی در سنّ هشتاد و هفت سالگی. وفات ملاّطالب جاجرمی، و منصور طوسی، و حسن سلمی تونی، وفات احمد بن عرب‌شاه ادیب. استیلای امیر جهانشاه بن قرایوسف بر دیار بکر.

اروپا ــ (آلمان) ــ در شهر مایانْس اوّل انجیلی که با حروف باسمه شد در این سنه بود. (پرتوغال) ــ جزایر کاپ‌وِرت مسخّر پرتوغالیها گردید.

[سنهٔ ۸۵۵ هجری = ۱۴۵۱ مسیحی]

آسیا ــ جمع کردن سلطان محمّد بن بایسنقر حکمران عراق و فارس لشکری جرّار به قصد جنگ با میرزا ابوالقاسم بابر که به واسطهٔ دغدغهٔ خاطری که این پادشاه از جانب سلطان محمّد داشت به بسطام آمده بود و در اینجا شنید که سلطان محمّد با سپاه فراوان متوجّه خراسان است پس از ارسال رسُل و گفتگو و قراردادها آخرالامر در منزل چناران فتّین تلاقی کردند و نایرهٔ قتال مشتعل شد و پس از جنگ سخت لشکر عراق شکست خورده سلطان محمّد دستگیر شد و میرزا بابر حکم کرد برادر بزرگتر خود را که از شاهزادگان کبار و ملوک معظّم بود به قتل رسانیدند و پس از این فتح حکم کرد برادر دیگر او میرزا علاءالدوله را کور کنند و میل آتشین در چشم او کشند ولی کسیکه مباشر این عمل بود بر میرزا علاءالدوله رحم کرده طوری میل به چشم او نکشید که نابینا شود. توجّه میرزا ابوالقاسم بابر به طرف عراق و فارس و میرزا بابر در شیراز بود که شنید امیر جهانشاه بن قرایوسف ساوه را که کلید عراق است گرفته لهذا عزم تدمیر او را جزم کرد، در اینحال خبر رسید که میرزا علاءالدوله در خراسان خروج کرده چون دفع او مهم‌تر می‌نمود برای بلاد

عراق و فارس حکّام تعیین کرده خود روانهٔ هرات گردید و قبل از آنکه میرزا بابر به هرات رسد عساکر او میرزا علاءالدوله را شکست داده و او همه‌جا گریزان تا خود را به امیر جهانشاه بن قرایوسف رسانید و پادشاه ترکمان او را به اکرام پذیرفت. کشتن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا میرانشاه میرزا عبداللّه پادشاه ماوراءالنهر را و جلوس میرزا سلطان ابوسعید به تخت سلطنت این مملکت. استیلای سلطان بهلول لودی افغان بر دهلی و سلطان بهلول اوّل شخص است از افاغنه که به سلطنت رسید. وفات حافظ بهاءالدین عمر ایروهی. انقراض دولت بنی هاشم درمدینه.

اروپا ــ (عثمانی) ــ وفات سلطان مرادخان دو یّم سلطان عثمانی که مدّت سلطنتش سی و یکسال و عمرش شصت و نه سال بود. جلوس پسرش سلطان محمد خان دو یّم معروف به سلطان محمّد فاتح به‌جای او و عقد صلح با آل‌قرامان.

افریقا ــ غلای مفرط در مصر.

[سنهٔ ۸۵۶ هجری = ۱۴۵۲ مسیحی]

آسیا ــ امیر جهانشاه ترکمان پادشاه آذربایجان بعد از مراجعت میرزا ابوالقاسم بابر به خراسان لشکر به عراق و فارس کشید و امرا و عساکر میرزا بابر تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و امیر جهانشاه بر فارس و عراق استیلا یافت. وفات شیخ عبداللّطیف مقدّسی. لشکر کشیدن سلطان محمود شرقی جونپوری به دهلی و منهزم شدن او و مراجعت کردن به‌جونپور.

[سنهٔ ۸۵۷ هجری = ۱۴۵۳ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن میرزا بابر به ماوراءالنهر و بازگشت او و به واسطهٔ استقرار صلح فیمابین او و میرزا سلطان ابوسعید. استیلای امیر جهانشاه ترکمان بر اصفهان و قتل‌عام او در این بلد. وفات ابومحمّد برهان‌الدّین قطب عالم ابن شاه‌محمود بن سیّدجلال بخاری در احمدآباد گجرات. وفات بهاءالدّین عمر فراهی و میرشاهی

سبزواری از شعرا. رنجش میرزا بابر از خواجه پیراحمد خوافی که مبلغی گزاف از او به زجر و نکال بگرفت و خواجه احمد بدینواسطه مریض شده بدرود زندگانی گفت.

اروپا ــ (انگلیس و فرانسه) ــ تمام شهرهای فرانسه که به تصرّف انگلیس بود از تصرّف این دولت خارج شده مگر بندر کاله که یکصد و پنجاه سال دیگر به دست آنها خواهد ماند. مختصر جنون پادشاه انگلیس. **(عثمانی)** ــ سلطان محمّدخان دو یّم با سیصد هزار نفر قشون برّی و چهارصد فروند کشتی جنگی برّاً و بحراً به قصد محاصرهٔ اسلامبول حرکت نمود و امپراطور قسطنطنیه موسوم به قسطنطین دوازدهم در اثنای محاصره کشته شده و شهر قسطنطنیه بعد از پنجاه و یکروز محاصره در نیمهٔ ربیع الاوّل این سال به تصرّف سلطان محمدخان دو یّم درآمده حکم به قتل و نهب نمود، کلیسای سنت صوفی مسجد اسلامی گردید و قسطنطنیه پای‌تخت سلاطین آل‌عثمان گشت. تاریخ فتح قسطنطنیه (بلدة طیّبة) می‌باشد. سلطان محمّد خان دو یّم من‌بعد معروف به سلطان محمّد فاتح می‌شود.

[سنهٔ ۸۵۸ هجری = ۱۴۵۳ مسیحی]

آسیا ــ انقراض دولت بنی‌رسول در یمن که ملک مؤیّد حسین رسولی صاحب یمن به واسطهٔ تسلّط آل‌معوضه ترک مملکت خود گفته به مکّهٔ معظّمه رفت. پوشیده نباشد آل‌رسول که در یمن سلطنت داشته‌اند شانزده نفر بوده: اوّل شخص این طبقه ملک منصور نورالدّین ابوالفتح عمر بن علّی بن محمّد معروف به رسول است که از عراق به مصر نقل‌مکان کرده آل‌ایّوب او را تربیت نموده تا علّی بن رسول امیرالامرای سیف‌الاسلام ابن ایّوب شد و ملک منصور به حکومت یمن رسید. دو یّم ملک مظفّر شمس‌الدّین یوسف بعد از پدر حکمرانی یافت. سیّم ملک اشرف بن ملک مظفّر. چهارم ملک مؤیّد. پنجم ملک جاهد. ششم ملک افضل. هفتم ملک اشرف. هشتم ملک ناصر. نهم ملک منصور. دهم ملک اشرف اسمعیل. یازدهم ملک طاهر یحیی. دوازدهم ملک اشرف ثالث. سیزدهم ملک مظفّر. چهاردهم ملک یوسف. پانزدهم ملک مسعود. شانزدهم ملک مؤیّد حسین که در

منازعه ملک‌مسعود درمانده شده مُلک را گذاشت و به مکّه شتافت و مملکت یمن به بنی معوضه رسید و در این سال ملک‌مؤیّد عامر بن طاهر معوضی در یمن به سلطنت نشست و ملک‌مؤیّد اوّل شخص است از ملوک معوضه.

طلوع ذوذنبی که دنباله او از مشرق تا مغرب بود. بنای مرقد ابوایّوب انصاری و سرای عتیق. معاودت میرزا ابوالقاسم بابر از سمرقند به هرات که در چهارم محرّم این سال به این بلد ورود نمود.

اروپا ــ (عثمانی) ــ بنای عمارت اِشکی سرای در اسلامبول.

[سنهٔ ۸۵۹ هجری = ۱۴۵۴ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل این سال به عرض میرزا ابوالقاسم بابر رسانیدند که شاه‌حسین ولد ملک‌علی حکمران سیستان دم از خودسری و استقلال می‌زند لهذا میرزا بابر امیر خلیل هندوکه را با قشونی مأمور سیستان نمود و چون امیر خلیل نزدیک سیستان شد شاه‌حسین دانست با قوّت عساکر بابری برابری نمی‌تواند، بنابراین سیستان را گذاشت و فرار کرد و امیر خلیل این مملکت را تصرّف نمود ولی در همین سال شاه‌حسین لشکری جمع نمود و به جنگ امیرخلیل آمد و بعد از کوشش بسیار مغلوب و منهزم و مقتول گردید. طغیان و سرکشی اهالی مازندران و منازعهٔ ایشان با عساکر میرزا ابوالقاسم بابر که آخرالامر مازندرانیان مقهور شده و این مملکت به تصرّف قشون میرزا بابر درآمده و مطیع این پادشاه شدند. استیلای سیّدمحمّد مشعشعی برواسط. گرفتن امیر جهانشاه بن قرایوسف شهر بغداد را.

[سنهٔ ۸۶۰ هجری = ۱۴۵۵ مسیحی]

آسیا ــ مرض صعب میرزا ابوالقاسم بابر که چون شفا یافت به موجب نذر در اوایل ماه ذیقعدهٔ این سال به عزم زیارت حضرت امام‌ثامن‌ضامن علّی بن موسی الرّضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء از هرات حرکت کرده و در چهاردهم ماه مذکور به چهارباغ مشهد مقدّس نزول نمود و به لوازم و شرایط زیارت و بذل عطایا و خیرات پرداخت و در زمستان این سال در همین ولایت اقامت کرد. طلوع ستارهٔ دنباله‌دار که دنبالهٔ

بسیار بزرگی داشت و چون طلوع این ستاره در محاذی برج ثور بود به عقیدهٔ منجّمان آن عصـر برج ثور برج طالع هرات و هشتم خانهٔ طالع میرزا بابر بود این پادشاه بسیار متوحّش و پریشان‌خاطر گردید. وفات سعدالدّین کاشغری از مشاهیر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ منازعه مابین دو فرقه از اعیان این مملکت که فرقهٔ غالب پادشاه را حبس کردند. (ایطالیا) ــ فوت نیکلای پنجم پاپ و نصب بُرژیا نام از اهالی اسپانیول به پاپی که ملقّب به کالتیس سیّم گردید.

[سنهٔ ۸۶۱ هجری - ۱۴۵۶ مسیحی]

آسیا ــ وفات میرزا ابوالقاسم بابر در روز سه‌شنبه بیست و پنجم ماه ربیع‌الثانی در اثنای عیش و نشاط، و میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد مقدّس بود که درگذشت. برقرار شدن پسرش میرزا شاه‌محمود بن ابوالقاسم بابر به‌جای او و میرزا شاه‌محمود در این وقت یازده ساله بود و چون هیجده روز از فوت میرزا بابر گذشت میرزا شاه‌محمود عزیمت هرات نمود و چندی که در هرات اقامت داشت هرج ومرج غریبی در این شهر بود و نایرهٔ ظلم و بیداد مشتعل و امرا به قتل یکدیگر مجدّ. در این حیص و بیص میرزا ابراهیم بن علاءالدّوله که داعیهٔ سلطنت داشت با لشکری جرّار متوجّه هرات شد و میرزا شاه‌محمود چون استعداد برابری و مقاومت با میرزا ابراهیم را نداشت به طرف مشهد مقدّس گریخت و در ماه رجب اینسال میرزا سلطان ابراهیم به باغ مختار هرات نزول کرده به سلطنت نایل گردید، و در اواسط شهر شعبان به عزم رزم میرزا شاه‌مخمود قصد مشهد مقدّس نمود، میرزا شاه‌محمود نیز در مشهد مقدّس لشکر جرّاری تجهیز کرده رو به هرات نهاد و در بین راه در میان رباط شاه‌ملک و قصبه کوسویه نایرهٔ قتال بین فئتین اشتعال یافت ابتدا میرزا سلطان ابراهیم مغلوب و بعد غالب گردیده شاه‌محمود باز متوجّه مشهد مقدّس گشت و بعد از چند روز اقامت در این شهر به جرجان رفت و در آنجا لشکری تجهیز کرد میرزا سلطان ابراهیم که این بشنید به قصد تدمیر او به طرف جرجان حرکت کرد در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمّد بن میرزا میرانشاه بن امیرتیمور پادشاه سمرقند که بعد از فوت میرزا بابر قصد تسخیر خراسان داشت

متوجّه هرات گردید و در اواخر شعبان این سال به شهر هرات ورود کرده بر سریر سلطنت این مملکت نیز جلوس کرد و در نهم رمضان مهدعلیا گوهرشادآغا را که به دوستی میرزا سلطان ابراهیم مشهور بود به قتل رسانید (گوهرشادآغا معروفه به مهد علیا زوجهٔ میرزاشاهرخ از نسوان مشارالیهای دنیا و صاحب مآثر خیریّه است از جمله مسجد گوهرشاد که در مشهد مقدّس بنا نموده و صحن جنوبی روضهٔ مقدّسهٔ حضرت رضا علیه‌السّلام و مستغنی از توصیف است). خلاصه میرزا سلطان ابوسعید به واسطهٔ ظهور فتن که از جمله وصول خبر خروج اولاد میرزا عبداللّطیف در بلخ بود مصلحت در توقّف و ماندن در خراسان ندیده در نهم شوّال به طرف ماوراءالنّهر انتهاض کرد و رفع فتنه اولاه میرزا عبداللطیف را نموده زمستان را در بلخ بسر برد. استقلال میرزا سنجر بن میرزا سیدی احمد بن میرزا عمر شیخ بن امیرتیمور درمرو.

اروپا ـ (عثمانی) ـ سلطان محمّد فاتح با صد و پنجاه هزار نفر قشون بلگراد را محاصره نمود ولی در این محاصره به‌مرام خود نایل نگردیده بی‌نیل مقصود مراجعت نمود. **(ایطالیا)** ـ زلزلهٔ سخت در اغلب بلاد این مملکت که سبب هلاکت بیست هزار نفر گردید.

[سنهٔ ۸۶۲ هجری = ۱۴۵۷ مسیحی]

آسیا ـ میرزا شاه‌محمود که از جنگ میرزا سلطان ابراهیم گریخته به جرجان رفته بود امیر باباحسن که بر این ولایت استیلا داشت اسباب سلطنت او را فراهم نموده لشکری برای او ترتیب و تجهیز نمود و میرزا سلطان ابراهیم که بعد از معاودت سلطان ابوسعید به ماوراءالنهر باز خود را پادشاه خراسان دانسته از عدّت و شوکت میرزا شاه‌محمود مطلّع شده از راه نسا و ابیورد متوجّه گرگان گردید و میرزا شاه‌محمود با عساکر خود به استقبال میرزا سلطان ابراهیم شتافت مقارن اینحال میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان به حوالی جرجان رسیده و میرزا سلطان ابراهیم که این خبر را باور نمی کرد تا یک فرسخی استرآباد راند و در این نواحی جنگ فیمابین عساکر میرزا سلطان ابراهیم و میرزا جهانشاه ترکمان درگرفته میرزا جهانشاه غالب آمد و لشکر خراسان منهزم شدند و این واقعه در روز سه‌شنبه بیست

و پنجم محرّم این سال صورت وقوع یافت و بعد از انهزام سپاه خراسان میرزا سلطان ابراهیم در هیچ جا توقّف نکرد با کمال شتاب به طرف هرات آمد و در ماه صفر به این شهر ورود نمود. فرستادن میرزا سلطان ابراهیم سفرا به بلخ به دربار سلطان ابوسعید به جهت گفتگو و مذاکره در باب صلح و مصالحه و فتح ابواب مودّت و اتّحاد. مراجعت میرزا علاءالدّوله پدر میرزا سلطان ابراهیم که مدّتی در دشت قبچاق بسر می برد به خراسان و تمکین میرزا سلطان ابراهیم از پدر و ورود میرزا علاءالدّوله به عنوان سلطنت به هرات. توجّه میرزا مظفّرالدّین جهانشاه به طرف هرات و فرار میرزا علاءالدّوله که تاب مقاومت با عساکر میرزا جهانشاه نداشت از این بلد، و فرار این شاهزاده بدبخت از هرات در غرّهٔ شهر شعبان این سال بود و بعد از آن میرزا مظفرالدین جهانشاه هرات را تملّک نمود و فیمابین میرزا علاءالدوله و میرزا سلطان ابراهیم که به غور گریخته بودند کدورت حاصل شد در این بین میرزا جهانشاه قاصدی فرستاده میرزا علاءالدوله را طلب کرد و میرزا علاءالدّوله به حضور میرزا جهانشاه مبادرت نمود و مورد اعزاز و احترام گردید. نهضت سلطان ابوسعید از بلخ با لشکری جرّار به عزم رزم با میرزا مظفّرالدّین جهانشاه که قبل از اقدام به جنگ سفرا و رسُل در میانه آمد و شد کرده گفتگوی صلح می نمودند و چون در این اثنا به میرزا جهانشاه خبر دادند که پسر او امیرزاده حسینعلی که در آذربایجان محبوس بود از محبس بیرون آمده دست به خزاین دراز کرده لشکر جمع می نماید میرزا جهانشاه پریشان‌خاطر شده در باطن میلی به جنگ سلطان ابوسعید نداشت. وفات جلال‌الدین ابو یزید بورانی، و میرمختوم شاعر مدنی.

[سنهٔ ۸۶۳ هجری = ۱۴۵۸ مسیحی]

آسیا ـ حاصل و نتیجهٔ گفتگوی سفرای سلطان ابوسعید و امیرمظفرالدّین جهانشاه این شد که امیر مظفرالدّین چشم از ولایات خراسان پوشیده به آذربایجان مراجعت کند لهذا در اوایل ماه صفر این سال امیر جهانشاه عزیمت آذربایجان نمود و در پانزدهم همین ماه موکب سلطان ابوسعید به هرات ورود نمود. ظهور قحط و غلاء در زمستان این سال در هرات و مردن خلقی کثیر و سبب این قحطی لشکرکشیها بود

که در اوایل این سال و سال قبل در این ولایت شده و اسباب خرابی محصول گردیده بنابراین سلطان ابوسعید بیشتر قشون خود را که در این ناحیه بودند محض رفاه عامّه به سمرقند فرستاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا سلطان ابراهیم و میرزا سنجر که در مرو استیلا داشت از قلّت سپاه سلطان ابوسعید در هرات باخبر شدند با یکدیگر دست اتّفاق داده عزم رزم سلطان ابوسعید نمودند و سلطان ابوسعید نیز به مقاتلت آنها شتافته در اواسط جمادی‌الاولی در میان مرو و سرخس نایرهٔ قتال بین فئتین اشتعال یافت ابتدا یکدسته از قشون سلطان ابوسعید منهزم شده بعد با کوشش زیاد عساکر سلطانی غالب آمده میرزا علاءالدوله با پسر خود میرزا ابراهیم فرار کردند و میرزا سنجر کشته شد و میرزا ابراهیم که به طرف مشهد مقدّس می‌رفت در بین راه مریض شده درگذشت. فتح قلعهٔ نیره‌تو و عماد به دست عساکر سلطان ابوسعید در ماه رمضان این سال. هم در این سال خدای متعال پسری به سلطان ابوسعید داد و چون مادر این پسر رقیّه سلطان دختر میرزا علاءالدوله بود به میرزاشاهرخ موسوم گردید. کشته شدن میرزا شاه‌محمود بن میرزا بابر که به سیستان رفته بود. وفات قطب‌الدّین گجراتی و برقرار شدن سلطان محمود بیکره به‌جای او به حکمرانی. وفات خواجه شمس‌الدین اسد و شمس‌الدّین محمد کوسوی.

اروپا ــ (عثمانی) ــ عساکر سلطان محمّد فاتح شهر آتن پای‌تخت یونان را تصرّف نمودند.

[سنهٔ ۸٦٤ هجری = ۱٤۵۹ مسیحی]

آسیا ــ سلطان حسین میرزا که بر ولایت جرجان استیلا یافته بود در اوایل این سال تا حدود سبزوار تاخت و سلطان ابوسعید که این خبر شنید روز چهارشنبه چهارم جمادی‌الاولی متوجّه جرجان گردید سلطان حسین میرزا چون استعداد مقابلت و مقاتلت با سلطان ابوسعید را نداشت استرآباد را گذاشته روانهٔ اداق شد و سلطان ابوسعید روزی چند در جرجان به عیش گذرانیده حکمرانی این مملکت را به ولد ارشد خود سلطان محمود میرزا داد و به خراسان بازگشت، امّا در غیبت موکب سلطان ابوسعید امیر خلیل هندوکه حکمران سیستان که از سرداران دلیر و از

اوایل عهد میرزا ابوالقاسم بابر حکمرانی سیستان یافته بود بنا بر دغدغه‌ای که از سلطان ابوسعید به خاطر او راه نموده با سپاه نیمروز به طرف هرات راند و در دوازدهم رمضان به محاصره این شهر و کار قتال پرداخت و هر روز جنگ در کار بود تا در یکی از جمعه‌های ماه مزبور که نزدیک بود شهر مفتوح عساکر امیر خلیل هندوکه گردد اهل شهر اجماع کرده بیرون تاختند و بسیاری از سپاه سیستان را بکشتند و شهرت دادند که موکب سلطان ابوسعید دررسید، لهذا امیر خلیل هندوکه از فتح هرات صرف‌نظر کرده عزم معاودت به سیستان نمود و چون در اواخر ماه رمضان سلطان ابوسعید به هرات آمد سیستانیها به ولایت خود بازگشته بودند سلطان ابوسعید دسته قشونی به تنبیه امیر خلیل هندوکه مأمور کرد امیرخلیل که این بشنید دانست که مرد میدان مقاومت نیست اظهار ضراعت نموده به خدمت سلطان ابوسعید آمد جرم او معفو گشت و در سلک امرای این پادشاه منسلک گردید و ایالت سیستان بر شاه‌یحیی که از شاهزادگان آن ولایت بود مقرّر آمد و به مقرّ حکمرانی خود شتافت.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ پی دو یّم در ایطالیا به رتبهٔ پاپی نایل گردید.

افریقا ــ وفات شیخ جلال‌الدّین از علمای مصر.

[سنهٔ ۸۶۵ هجری = ۱۴۶۰ مسیحی]

آسیـا ــ در اوایل اینسال میرزا علاءالدوله که بعد از فرار از سلطان ابوسعید بی‌سروسامان در کوه و بیابان می گشت در کنار دریای خزر در خانهٔ ملک بیستون رستمداری درگذشت و شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را به هرات آوردند و در مدرسهٔ گوهرشادآغا دفن کردند. طغیان میرزا محمّد جوکی در ماوراءالنهر که چون سلطان ابوسعید این خبر شنید در بیستم جمادی‌الاولی به جانب ماوراءالنهر روان گردید و میرزا محمّد جوکی چون از انتهاض سلطان ابوسعید مطلّع شد به حصار شاهرخیّه رفته در اینجا متحصّن گشت، سلطان ابوسعید نیز پس از چند روز اقامت در سمرقند به طرف شاهرخیّه رفته این قلعه را محاصره

کرد و روزها این محاصره و جدال در کار بود و چون نزدیک شد که قلعه مفتوح عساکر سلطان ابوسعید شود از خراسان خبر دادند که سلطان حسین میرزا جرجان را فتح کرده و عازم تسخیر خراسان گردیده است. این خبر اسباب دغدغهٔ خاطر سلطان ابوسعید شده یکدو نفر از امرا را به ضبط و حراست هرات و مضافات فرستاد و آنها به هرات آمده به تهیهٔ دفاع مشغول شدند و سلطان حسین میرزا نیز به هرات رسیده این شهر را محاصره کرد و جنگ درگرفت و این فقره مسموع سلطان ابوسعید شده ناچار با میرزا محمّد جوکی صلحی ظاهری نموده متوجّه هرات شد و چون سلطان حسین میرزا از توجّه سلطان ابوسعید به طرف هرات خبردار شد دست از محاصره کشیده به راه سرخس عزیمت استرآباد نمود سلطان ابوسعید از عقب او به جرجان شتافته سلطان حسین میرزا به طرف اداق گریخت و سلطان ابوسعید به استرآباد آمد و پس از چند روز اقامت بار دیگر میرزا سلطان محمود را ایالت ولایت جرجان داد و در ایّام اقامت در استرآباد چون رایحهٔ غدر و مکر از امیرخلیل هندوکه استشمام نمود او را بسرای دیگر فرستاد. وفات خواجه ابونصر پارسا عارف نقشبندی. وفات همایون شاه ظالم بهمنی.

[سنهٔ ۸٦٦ هجری = ۱٤٦۱ مسیحی]

آسیا ــ معاودت سلطان ابوسعید از جرجان به خراسان که در بیست و دو یم ربیع‌الآخر این سال ورود به هرات نمود. غضب کردن سلطان ابوسعید بر خواجه معزالدّین وزیر که در غیبت سلطان تعدّی به رعیّت نموده بود و انداختن او را در دیگ آب جوشان به امر سلطان ابوسعید در پای قلعهٔ اختیارالدّین. بروز ناخوشی طاعون در هرات و بلوکات که خلق کثیری را تلف نمود. رفتن سلطان ابوسعید از هرات به ماوراءالنهر یعنی به سمرقند. توجّه سلطان محمود خلجی به طرف دکن و محاربهٔ او با نظام‌شاه بهمنی و غلبهٔ سلطان‌محمود که پس از غلبه به مملکت خود بازگشت. وفات شیخ آذری طوسی. وفات ملاّطوطی ترشیزی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت شارل هفتم پادشاه فرانسه و جلوس پسرش لوی یازدهم به‌جای او. **(عثمانی) ــ** فتح طرابوزان به دست عساکر سلطان محمّد فاتح.

[سنهٔ ۸٦۷ هجری = ١٤٦٢ مسیحی]

آسیا ــ نهضت سلطان ابوسعید از سمرقند به طرف شاهرخیّه به قصد فتح این قلعه و تنبیه میرزامحمّد جوکی و محاصره کردن عساکر سلطان ابوسعید قلعهٔ مزبور را که تقریباً یکسال آن محاصره طول کشید و اغلب نایرهٔ جنگ مشتعل بود و به واسطهٔ حصانت حصار و قلعه فتح آن میسّر نمی‌شد آخرالامر کار بر اهل قلعه تنگ شد و ذخیره‌ای که داشتند تمام گردید ناچار میرزامحمّد جوکی شفیع انگیخته که سلطان ابوسعید از سر تقصیر او گذشته و او تسلیم گردد و مشغول این مذاکره بودند که سال بسررسید. وفات نظام شاه بهمنی که برادرش محمّدشاه لشکری به‌جای او به حکمرانی برقرار گردید. سلطنت شیروانشاه بعد از خلیل شاه در شیروان.

اروپا ــ در این سال پرتوغالیها در گینه از ممالک واقعه در طرف مغرب افریقا انکشاف معادن طلا نمودند. هم در این سال فرنگیها بر اسکندریّه استیلا یافته این شهر را خراب کردند.

[سنهٔ ۸٦۸ هجری = ١٤٦٣ مسیحی]

آسیا ــ آمدن میرزا محمّد جوکی روز جمعه نهم محرّم به حضور سلطان ابوسعید و اظهار مرحمت این پادشاه به میرزامحمّد جوکی و مراجعت موکب سلطان ابوسعید به سمرقند که از این شهر نیز متوجّه هرات گردیده روز بیست و دویم ربیع‌الثانی وارد شهر هرات گشت و میرزا محمّد جوکی را در قلعهٔ اختیارالدّین حبس نمود و این شاهزاده در این قلعه بود تا درگذشت. انتهاض سلطان ابوسعید از هرات به قصد قشلاق نمودن در مرو که در اوایل جمادی‌الاولی به یورت قشلاق مزبور رسید و زمستان را با فراغت و کامرانی در این قشلاق بسر برد. وفات ابراهیم بیک قرامانی حکمران دیار قرامان و برقرار شدن پسرش اسحق‌بیک به‌جای او، و جنگ کردن با قاسم‌بیک و منهزم شدن او، و رفتن نزد حسن‌بیک آق‌قوینلو صاحب دیاربکر به استعانت.

اروپا ــ **(عثمانی)** ــ بنای جامع سلطان محمّد فاتح در اسلامبول.

[سنهٔ ۸۶۹ هجری = ۱۴۶۴ مسیحی]

آسیا ــ در این سال مزاج سلطان ابوسعید از اعتدال دور شده گرفتار اعتلال گردید لهذا قسمتی از مالیات زراعتی تمام خراسان را به ارباب فلاحت و زارعین ببخشید و پس از اعطای این عطیّه و بذل این مکرمت عمده شفا یافت. وفات سیّدمحمّد نوربخش قهستانی.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ تجهیز سفاین جنگی و نیز به تحریک پاپ به قصد منازعه و جنگ با سلطان محمّد فاتح سلطان عثمانی و فوت پاپ، در این بین که بعد از او پُل دوّیم به‌جای او رتبه و منصب پاپی یافت.

[سنهٔ ۸۷۰ هجری = ۱۴۶۵ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل شوّال این سال خداوند پسری به سلطان ابوسعید داد و موسوم به میرزا بایسنقر گردید و بدین مناسبت جشن بزرگی گرفتند که هم متعلّق به تولّد این شاهزاده بود و هم به ختان سایر شاهزادگان تعلّق داشت و این جشن از اوایل شوّال تا روز جمعه پنجم ذیحجّه امتداد داشت، و از اتّفاق مهندسان آفاق و ارباب صنایع اطراف و اکناف در این موقع در خراسان بودند و در این جشن صنعتهای عجیب و اعمال غریبه ظاهر نمودند و همه مشمول عواطف و انعامات سلطان ابوسعید گردیدند. وفات امیراصلان‌بیک ذوالقدر صاحب ملطیّه و آبلستان و برقرار شدن شهسواربیک به‌جای او. اتمام مسجد میرزا جهانشاه در تبریز در چهارم ربیع‌الاوّل این سال. هم در این سال چون پیربداق پسر میرزا جهانشاه که در بغداد حکمرانی داشت به خیال تملّک فارس افتاده نسبت به ملازمان پدر بدرفتاری می کرد و قیدی به اطاعت میرزا جهانشاه نداشت مورد سخط میرزا جهانشاه شده این پادشاه لشکر به بغداد کشید و این شهر را محاصره نمود و یکسال مدّت محاربه و محاصره طول کشید آخرالامر قحط و غلای عظیم در بغداد بروز کرد و کار بر مردم سخت شد لابد کس فرستاده از میرزا جهانشاه امان طلبیدند و میرزا جهانشاه آنها را امان داده دروازه‌ها بگشودند و تسلیم شدند و میرزا جهانشاه به پسر دیگر خود محمّدی و

جمعی دیگر حکم کرد میرزا پیربداق را به سرای دیگر روانه کردند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ رواج طبع در این مملکت. (عثمانی) ــ سفر سلطان محمّد فاتح به جانب انکروس.

[سنهٔ ۸۷۱ هجری = ۱۴۶۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سلطان ابوسعید در کمال فراغ و شادمانی در هرات وقت می گذرانید و خواجه قطب‌الدّین طاوس را که از نظر عاطفت انداخته مجدّداً مشمول عنایت نمود و دیوان اعلی را به امارت او واگذار کرد. هم در این سال سلطان ابوسعید بدخشان را از شاهان که در این مملکت حکمرانی داشت انتزاع کرده او را مستأصل ساخت. وفات خواجه محمود برمه شاعر. توجّه میرزا جهانشاه به طرف دیاربکر به قصد جنگ امیرحسن‌بیک آق‌قوینلو و چون امیرحسن‌بیک خود را مرد میدان مقاومت با میرزا جهانشاه نمی‌دید به پناه عقبهٔ سختی رفت و میرزا جهانشاه به‌جای او نزول نمود.

[سنهٔ ۸۷۲ هجری = ۱۴۶۷ مسیحی]

آسیا ــ رفتن سلطان ابوسعید از هرات به قشلاق مرو و هنوز در قشلاق مرو بود که خبر کشته شدن میرزا جهانشاه را شنیده به قصد آذربایجان انتهاض نمود. امّا واقعهٔ میرزا جهانشاه از اینقرار است که هرچند امیرحسن بیک آق‌قوینلو صاحب دیاربکر اشخاص به خدمت میرزا جهانشاه فرستاده از افتتاح ابواب سلم و صلح سخن گفتند میرزا جهانشاه آن سخنان را حمل بر ضعف و عجز امیرحسن بیک نموده سخت‌تر می‌شد، و در آن نواحی اقامت داشت تا زمستان دررسید و توقّف لشکریان در آن مکان یعنی در صحرای موش و آن نواحی متعسّر گردید ناچار از میرزا جهانشاه اجازه انصراف طلبیدند میرزا جهانشاه بدون هیچ احتیاطی آنها را رخصت معاودت داد و خود با خواص و مقرّبان چند روزی در آن ناحیه به عیش و شادمانی گذرانید و امیرحسن از متفرّق شدن لشکر دشمن و غفلت میرزا جهانشاه باخبر شده با دو

هزار سوار جرّار متوجّه او گشت و وقت صبحی به حوالی اردوی میرزا جهانشاه رسید بعضی از ترکمنها که هوشی داشتند ملتفت وصول دشمن گردیدند و به میرزا جهانشاه خبر دادند میرزا محمّدی و میرزا یوسف مبادرت به جنگ کردند ولی تاب یک حمله نیاوردند و روی از جنگ برتافته به مُعسکر پدر شتافتند و بر او معلوم کردند که کار سخت است. میرزا جهانشاه بدون تأمّل فرار کرد. میرزا محمّدی و میرزا یوسف اسیر گشتند و اسکندر نام از لشکریان امیرحسن بیک در حین تعاقب به میرزا جهانشاه رسیده او را بکشت و میرزا محمّدی نیز به حکم امیرحسن بیک مقتول و میرزا یوسف کور گردید. و بعضی کشته شدن میرزا جهانشاه را در سال بعد نوشته‌اند ولی حقّ اینست که این واقعه در ظرف همین سال وقوع یافته و پس از این قضیّه امرا و لشکریان عراق و آذربایجان به خدمت امیرزاده حسینعلی میرزا که ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود رفتند و او هشتاد هزار سوار مواجب داده برای سلطان ابوسعید پیغام داد که اگر موکب پادشاهی به‌طرف عراق و آذربایجان نهضت نماید امیرزاده کمر خدمت خواهد بست، بنابر این در اوایل شعبان همین سنه که سال هشتصد و هفتاد و دو هجری باشد میرزا سلطان ابوسعید از قشلاق مرو به جانب آذربایجان راند و در خراسان حکّام برای اصفهان و فارس و کرمان و سایر ولایات این نواحی معیّن فرمود و ایلچیان از جانب امیرحسن بیک آق‌قو ینلو و امیرزاده حسینعلی میرزا با تحف فراوان به خدمت سلطان ابوسعید آمدند و اظهار خلوص و انقیاد کردند و موکب سلطانی به ری آمد و در این وقت امیرزاده حسینعلی میرزا در مرند اقامت داشت و خیال مقاتلت با امیرحسن بیک آق‌قو ینلو می‌نمود ولی اغلب از ملازمان او از و جدا شده به امیر حسن بیک پیوستند و برخی نیز به خدمت سلطان ابوسعید شتافتند و سلطان ابوسعید بدینواسطه بیشتر بر تسخیر آذربایجان مولع گردید و از ری به سلطانیه آمد و عازم تبریز گردید. امیرحسن بیک که در هشت فرسخی تبریز بود به قراباغ رفت آنگاه موکب سلطان ابوسعید از سلطانیّه به میانه آمد و در اینجا امیرزاده حسینعلی میرزا و پسر او سلطانعلی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول و جمعی کثیر از امرای تراکمه با قریب پنجاه هزار نفر قشون به اردوی سلطان ابوسعید پیوستند در این اثناء امیر حسن بیک آق‌قو ینلو برادرزادهٔ خود یوسف‌بیک را به رسالت نزد سلطان ابوسعید فرستاده اظهار خلوص کرد و در ضمن

با عبارات تهدیدآمیز خواهش کرد که سلطان ابوسعید به او مهلت دهد تازمستان بسررسد و برف تمام شود و او راه دیار بکر پیش گیرد. سلطان ابوسعید در جواب گفت ما نیز عازم قراباغ می‌باشیم بعد از وصول بدانجا هرچه مصلحت باشد اظهار خواهیم داشت. وفات شمس‌الدین محمّد نور بخشی.

[سنهٔ ۸۷۳ هجری = ۱٤٦۸ مسیحی]

آسیا ــ موکب سلطان ابوسعید با لشکری زیاده از حدّ و عدّ شماره در میانه بود که سرما شدّت کرد و کار بر همه سخت شد سلطان ابوسعید با امرا مشورت کرده پرسید که چه باید کرد؟ امرا عرض کردند که باید امیرحسن بیک را از قراباغ اخراج نمود و آنجا را مُعسکر و جای اقامت اردو قرار داد لهذا بدانطرف روانه شدند چون به هفت فرسخی قراباغ رسیدند به سبب قلّت مأکولات صلاح در این دیدند به طرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواداری این پادشاه می‌زند به اردوی پادشاهی پیوندد و آذوقهٔ اردو فراوان گردد چون به جلکای محمودآباد آمدند غلاء شدّت کرد و امیرحسن بیک شوارع را مسدود ساخت تا آذوقه از هیچ طرف به اردو نرسد چند روزی از طرف شیروان با کشتی مأکولات به مُعسکر سلطان ابوسعید می‌رسید ولی شروانشاه به واسطهٔ تهدید امیرحسن بیک دست از دوستی سلطان ابوسعید کشیده دیگر آذوقه نفرستاد و کار خیلی سخت شد ناچار موکب سلطان ابوسعید از محمودآباد به اردبیل آمد و در این اثناء جنگی فیمابین لشکریان پادشاه و قشون امیرحسن بیک اتّفاق افتاد و چون لشکر خراسان از بی‌قوّتی منحول بودند سلطان ابوسعید طالب مصالحه گردید و اشخاص بدین قصد نزد امیرحسن بیک فرستاد ولی امیرحسن بیک که از ضعف حالت سپاه خراسان آگاه بود میل و تمکین به صلح ننمود و بر معسکر سلطان ابوسعید تاخت بعضی از عساکر سلطان ابوسعید که از بی‌قوّتی کارشان به جان رسیده بود به سپاه دشمن پیوستند و سلطان ابوسعید مجبور به فرار شد. پسر امیرحسن بیک پادشاه را تعاقب کرده بگرفت و به اردوی پدر آورد. بعد از دو روز امیرحسن بیک سلطان ابوسعید را به مجلس خوانده و بعضی محاورات نمودند و اگرچه امیرحسن بیک خود مایل نبود که این پادشاه را

از زندگانی بلکه از تاج و تخت محروم کند و قصد او این بود که سلطان ابوسعید را تهیّه داده به طرف خراسان بازگرداند امّا به اغوای قاضی شیروان و تحریک بعضی از امرای ترکمان حکم قتل این پادشاه صادر شد و روز بیست و دو یّم رجب سلطان ابوسعید را که از پادشاهان بزرگ عالم بود به عالم جاودانی روانه کردند و لشکریان امیرحسن بیک بر سر قشون پادشاه مقتول تاختند و هنگامهٔ غریبی درگرفت امّا هنوز سراپردهٔ پادشاه بر جای بود که امیرحسن بیک بر درِ سراپردهٔ آمده لشکریان خود را از آن حرکات مانع آمد و اردوی مغشوش را نظم داد و در تحت رأیت میرزا یادگار محمّد درآورد و بعضی امرا که محبوس شده بودند نجات یافتند و هر دسته به طرفی رفتند و برخی نیز به خدمت خود امیرحسن بیک مبادرت نمودند.

مخفی نماند که سلطان ابوسعید گورکانی را یازده پسر بوده: میرزا سلطان احمد، و میرزا سلطان محمود، و میرزا سلطانمحمّد، و میرزاشاهرخ، و میرزا الغ‌بیک، و میرزا عمر شیخ، و میرزا ابوبکر، و میرزا سلطانمراد، و میرزا سلطان خلیل، و میرزا سلطان ولد، و میرزا سلطان عمر. میرزا سلطان احمد که ارشد اولاد بود و در زمان سلطان ابوسعید به حکومت سمرقند اشتغال داشت چون سلطان ابوسعید به قتل رسید به خیال تسخیر هرات لشکر کشیده از آب جیحون گذشت امّا در حدود اندخود شنید که سلطان حسین میرزای بایقرا بر این ولایت استیلا یافته از این خیال درگذشته به سمرقند بازگشت و تا سال هشتصد و نود و نه به سلطنت سمرقند و بخارا برقرار بود تا به اجل طبیعی در سال مزبور وفات نمود. امّا میرزا سلطان محمود بعد از آنکه چندگاهی در سمرقند با میرزا سلطان احمد موافقت داشت روزی به عزم شکار از این شهر بیرون شده بر بعضی از بلاد ترکستان از قبیل ختلان و بدخشان و قندز و غیرها استیلا یافت و به سلطنت نشست و جنگها با سلطان حسین میرزا و با حکمرانان دیگر کرد و ملقّب به سلطان محمود غازی گردید و پس از فوت میرزا سلطان احمد سمرقند نیز او را شد امّا بعد از دو ماه در محرّم سال نهصد درگذشت. امّا میرزا الغ‌بیک در زمان سلطان ابوسعید سلطنت کابل و غزنین و توابع را داشت و در کمال استقلال سلطنت می کرد تا در سال نهصد و یک وفات نمود و پسرش عبدالرّزاق به‌جای پدر نشست امّا به جهت صغر

سنّ از عهدهٔ حکمرانی برنیامده محمّد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بدین ساحت شتافته سلطنت کابل و غزنین و مضافات خاص او گردید و مدتی متمادی سلطنت کرد. امّا میرزا عمر شیخ در اندجان در کمال قدرت سلطنت داشت تا در سال هشتصد و نود و نه از بام کبوترخانه افتاده درگذشت. امّا میرزا سلطان محمّد و میرزا شاهرخ بعد از کشته شدن سلطان ابوسعید چندی در قلاع آذربایجان محبوس بودند و پس از استخلاص، از سلطنت و حکمرانی بهره‌ای نیافتند. امّا میرزا ابوبکر که شجاعترین اولاد سلطان ابوسعید بود و در زمان حیات سلطان ابوسعید در مملکت بدخشان فرمانفرمائی می‌نمود، ابتداء با سلطان حسین میرزا به راه موافقت رفته بعد طریق مخالفت پیش گرفت و چندگاهی زد و خورد کرد تا سال هشتصد و چهار در حدود استرآباد گرفتار گشته مقتول شد امّا میرزا سلطان مراد که در زمان سلطان ابوسعید در قندهار و آن حدود حکمرانی داشت بعد از پدر چندی به ملازمت سلطان حسین میرزا گذرانید و مآل حال او مجهول ماند. امّا میرزا خلیل سلطان چون سلطان ابوسعید عزیمت آذربایجان کرد او را در بلدهٔ هرات قایم‌مقام خود نمود همینکه سلطان حسین میرزا بر هرات مستولی شد او را به سمرقند فرستاد و شاهزاده در آن ولایت خروج کرده به دست یکی از امرای میرزا سلطان احمد کشته شد. امّا سلطان ولد که به موجب فرمان پدر در میان امرای ارلات بسر می‌برد بعد از واقعهٔ سلطان ابوسعید چیزی نگذشت که هلاک شد. امّا میرزا سلطان عمر که در زمان کشته شدن سلطان ابوسعید در سمرقند بود پس از چندگاه برادرش میرزا سلطان احمد که سلطنت سمرقند داشت از وجنات او تفرّس مخالفت کرده او را اخراج نمود، و او به میرزا ابوبکر پیوست و در هر حال کار او نیز قوامی نگرفته و مآل حالش نیز مجهول ماند.

هم در این سال یعنی سنهٔ هشتصد و هفتاد و سه امیرزاده حسینعلی شاه بن جهانشاه وفات کرد و سلطنت ملوک‌قراقو ینلو زوال یافت. پوشیده نباشد که سلاطین قراقو ینلو چهار نفر بوده‌اند: اوّل شخص آنها امیر قرایوسف بن قرامحمّد بن بیرام خواجه است که در عهد امیرتیمور خروج کرده به اسلامبول رفت و بعد از فوت امیرتیمور با پانصد سوار از حدّ مصر تا کنار فرات در یکصد و هشتاد محل با کوتوالان قلاع محاربه کرده در همه‌جا غالب آمد و خود را به دیار بکر و خلاط

رسانیده با میرزا ابوبکر بن میرانشاه بن امیرتیمور که حاکم تبریز بود جنگ کرده او را شکست داد و این ولایت را متصرّف شد و گرجستان و عراق عجم را نیز بعدها ضمیمهٔ مملکت خود نمود و پس از چهارده سال حکمرانی درگذشت و پسرش میرزا اسکندر جای او بگرفت، و مکرّر با میرزا شاهرخ به قتال پرداخت و حکمران لرستان و صاحب خلاط را بکشت و بعد از شانزده سال سلطنت به دست پسرش قباد کشته شد و برادرش میرزا جهانشاه بن قرایوسف به سلطنت رسید و علاوه بر عراق و فارس بر طبرستان و جرجان استیلا یافت و در سال قبل که سنهٔ هشتصد و هفتاد و دو باشد در جنگ با حسن‌بیک آق‌قویونلو مقتول گردید و پسرش میرزا حسینعلی شاه یکصد هزار سوار تجهیز نموده که انتقام پدر را از ابوالنّصر امیرحسن بیک آق‌قویونلو بکشد چون مقدّر نبود در اینسال درگذشت و سلطنت به سلسلهٔ آق‌قویونلو منتقل گردید.

هم در اینسال سلطان حسین میرزا ابن سلطان غیاث‌الدین منصور بن امیرزاده بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیرتیمور که در دشت قبچاق بود به هرات آمده این ناحیه را تملّک نمود و در ماه رمضان این سال به تخت سلطنت جلوس کرد. هم در این سال سلطان محمود خلجی درگذشت و پسرش غیاث‌الدّین به‌جای او به حکمرانی نشست.

[سنهٔ ۸۷۴ هجری = ۱۴۶۹ مسیحی]

آسیــا ــ وفات فیروزه بیگم مادر سلطان حسین میرزا در چهاردهم محرّم. فرستادن ابوالنّصر امیرحسن بیک آق‌قویونلو میرزا یادگار محمّد بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را با بعضی از امرای خراسان و سپاه فراوان به تسخیر این مملکت که ابتدا جرجان را فتح کرده بعد در منزل چناران از لشکر سلطان حسین میرزا منهزم شد. روگردان شدن بعضی از امرای میرزا جهانشاه از امیرحسن بیک آق‌قویونلو و پیوستن به سلطان حسین میرزا. کمک فرستادن امیرحسن بیک برای میرزا یادگار محمّد که در ثانی مصمّم جنگ با عساکر سلطان حسین میرزا شد. طغیان میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید در حدود بلخ که این معنی

اسباب پریشانی خاطر سلطان حسین میرزا گردید. توجّه سلطان حسین میرزا به کنار آب مرغاب. وفات قطب‌الدین لنکاه صاحب ملتان و برقرار شدن پسرش سلطان حسین به‌جای او به حکمرانی و جنگ کردن با باریکشاه بن بهلول لودی که به فرمان پدر قصد او کرده بود و ظفر یافتن سلطان حسین.

[سنهٔ ۸۷۵ هجری = ۱۴۷۰ مسیحی]

آسیـا ــ چون سال نو شد میرزا یادگار محمّد در طوس بود عمّهٔ او شاهزاده پاینده بیگم که در بیرون شهر هرات منزل داشت به تحریک بعضی امرا داخل شهر شده در جمعه ششم محرّم حکم کرد خطبه به اسم میرزا یادگار محمّد خواندند و چون میرزا یادگار محمّد به جام رسید استمالت‌نامه‌ها به اسم اکابر و اشراف هرات فرستاد و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و از آنجا به هرات توجّه نموده دوشنبه نهم محرّم به سرای سلطنتی این شهر نزول کرد و بر سریر سلطنت جلوس نمود و امرای آذربایجان را که با امیرحسن بیک آق‌قوینلو قرابت داشتند و میل اقامت در خراسان نموده، چون به امداد میرزا یادگار محمّد آمده بودند همه را در باغات و بساتین دولتی جای داد و کمال رعایت را دربارهٔ هریک مرعی داشت و مقرّر کرد در خطبهٔ اول اسم امیرحسین بیک را برند و بعد اسم او را و زمام اختیارملوک و مال را به دست پاینده سلطان بیگم بازگذاشت و خود به عیش و شرب مدام مشغول شد، لهذا نظمی در کارها حاصل نگردیده ظلم و اغتشاش درگرفت چنانکه بسیاری از اهالی مملکت جلای وطن نمودند و داستان هرج ومرج در اطراف انتشار یافته سلطان حسین میرزا دانست که وقت کار است لهذا بیخبر متوجّه هرات گردیده بطور شبیخون به سرای سلطنتی این شهر ورود نمود و میرزا یادگار محمّد را که خفته بود بگرفته و به عالم دیگر روانه نمودند و مجدّداً سلطان حسین میرزا به سلطنت برقرار گردید و به مهام ملکی پرداخت و در دفع اختلال امور کوشید و حکم کرد رعایای هرات تا دو سال از دادن اغلب وجوه و مالیات معاف باشند. هم در آن اوان سلطان حسین میرزا شنید که میرزا الغ‌بیک ولد میرزا سلطان ابوسعید که از کابل به حدود بلخ آمده بود

با برادر خود سلطان محمود میرزا چندی به محاصرهٔ بلخ اشتغال داشته بعد از آنجا به مرو تاخته به اشتعال نایرهٔ فتنه و تعدّی پرداخته است لهذا متوجّه مرو گردید امّا قبل از آنکه موکب این پادشاه به مرو رسد شاهزادگان مزبور از ماجرا مطلّع شده فرار کردند و سلطان حسین میرزا آن زمستان را در ولایت مرو قشلاق نمود. وفات ابن‌حسام قهستانی[1] شاعر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ شورش مردم به ادوارد چهارم پادشاه انگلیس. پادشاه فرانسه هانری ششم را که در حبس بود تقویت کرده و به تقویت او هانری ششم مجدّداً سلطنت انگلیس می کنند. **(فرانسه)** ــ بنای مطبع در مملکت فرانسه. ایجاد کارخانه حریربافی در فرانسه. تولّد شارل ولیعهد. **(روس)** ــ محاصره شهر غزان بواسطهٔ ایوان سیّم. ابراهیمخان تاتار قبول مالیات می کند. **(عثمانی)** ــ جنگ سلطان محمّد فاتح با امیرحسن بیک آق‌قویِنلو پادشاه آذربایجان و عراق.

افریقا ــ نزاع علمای مصر درشان ابن فارض شاعر و عارف مشهور.

[سنهٔ ۸۷۶ هجری = ۱۴۷۱ مسیحی]

آسیــا ــ جنگ سخت عساکر سلطان حسین میرزای بایقرا با میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید که بلخ را متصرّف شده بود، و غلبهٔ سلطان حسین میرزا و منتزع نمودن بلخ را از تصرّف میرزا سلطان محمود. وفات شیخ ابن فهد حلّی. وفات جلال‌الدّین قزوینی از مشاهیر. بسط مملکت امیرحسن بیک آق‌قویِنلو (امیرحسن بیک را در اغلب تواریخ اُزُون حسن می نویسند).

اروپا ــ (انگلیس) ــ به واسطهٔ حمایت بعضی از اعیان مملکت ادوارد چهارم دوباره به سلطنت رسیده هانری ششم مجدّدا محبوس می‌شود، زوجهٔ هانری و پسرش از لندن فرار می کنند ولی هردو گرفتار شده پسر هانری ششم مقتول و بعد از قتل او خود هانری که در حبس بود نیز کشته می‌شود.

۱. وفات ابن حسام در بهارستان مرحوم حاج شیخ محمد حسین آیتی ۲۳ ماه ربیع الثانی سال ۸۷۳ آمده است و بر این تاریخ باید بیشتر اعتماد کرد.

[سنهٔ ۸۷۷ هجری = ۱٤۷۲ مسیحی]

آسیـا ــ جنگ امیرحسن بیک آق‌قوینلو با سلطان‌محمّد فاتح سلطان عثمانی و منهزم شدن امیرحسن بیک. وفات ملاّفتح‌الله تبریزی. کسوف کلّی.

اروپا ــ **(پرتوغال)** ــ در این سال پرتوغالیها بعضی جزایر در تحت خط استواء انکشاف نمودند.

افریقا ــ اسیر شدن شهسوار بیک ذوالقدر به دست سپاه مصری که او را در قاهره به حلق آویختند و چون شهسوار بیک مقتول گردید برادرش شاه‌بوداق بیک به‌جای او به حکمرانی پرداخت.

[سنهٔ ۸۷۸ هجری = ۱٤۷۳ مسیحی]

آسیـا ــ لشکر کشیدن سلطان حسین شرقی به دهلی و جنگ کردن با بهلول لودی و غلبهٔ بهلول لودی و منهزم شدن سلطان حسین شرقی و بازگشتن. وفات فخرالدّین اوحدی شاعر سبزواری.

اروپا ــ **(ایطالیا)** ــ ایجاد دارالطباعه در شهر ناپل.

[سنهٔ ۸۷۹ هجری = ۱٤۷٤ مسیحی]

آسیـا ــ وفات پیرجمالی اردستانی از مشاهیر عرفا. وفات علاّمه قوشچی. وفات علّی بن منذحج طائی بزرگ اعراب شام که دودمان او را آل افضل گویند و چون علّی بن مذحج درگذشت دولت آل افضل زوال یافت. پوشیده نباشد که اوّل شخص از امرای بنی‌طی که مشهور به بنی افضل هستند مهنّا بن نافع بن حدیثه بن عقبه بن افضل بن ربیعه بوده است که در براری شام ییلاق و قشلاق داشته و شکوهی تمام حاصل نموده پس از چندی سروری درگذشت و بعد از او پسرش عیسی بن مهنّا بزرگ آل‌طی شد، در واقعهٔ حِمْص که منکوتیمور بن هلاکوخان شکست یافت

عیسی بن مهنّا با عساکر سیف‌الدّین قدور بود و کمال شجاعت را به ظهور رسانید چون او وفات نمود مهنّا بن عیسی بن مهنّا که ملقّب به حسام‌الدّین بود امارت یافت، بعد از او فضل بن سیف بن فضل بن عیسی، و پس از او فیاض بن مهنّا، و بعد از او جبّار بن مهنّا، و چون او درگذشت قارا ابن مهنّا، و پس از فوت او مصقل بن فضل بن مهنّا، و بعد از مصقل عثمان بن قارا، و چون عثمان وفات نمود محمّد بن جبّار امیر شد پس از محمّد یوسف بن محمّد، و بعد از یوسف عذراء ابن علی بن بعیر امارت یافت، و چون عذراء کشته شد برادرش مذحج به‌جای او به حکمرانی رسید، پس از مذحج سلیمان بن عذراء داعیهٔ حکمرانی داشت ولی چندان تمکّنی نیافته علی بن مذحج امیر گشت و در این سال در اعمال حلب درگذشت و این طبقه زوال یافت.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اوّل امتحان بیرون آوردن سنگ مثانه در این مملکت و شخصی که مبتلا به این مرض گردیده یکی از مقصرین واجب‌القتل دولت بود.

[سنهٔ ۸۸۰ هجری = ۱٤۷۵ مسیحی]

آسیا ــ وفات شاه عالم ابن قطب عالم در گجرات. ازدیاد شوکت و اقتدار سلطان حسین میرزای بایقرا در تمام ولایت خراسان و مضافات.

[سنهٔ ۸۸۱ هجری = ۱٤۷٦ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن امیرحسن بیک آق‌قویونلو به گرجستان و فتح کردن شهر تفلیس را. هم در این سال ملوک رستمدار که در مازندران خاصّه در رستمدار حکومت می کردند منقرض شدند. توضیح آنکه ملوک مزبور معروف به طبقهٔ بادوسبان می‌باشند و بعد از اولاد دابویه از سنهٔ چهلم هجری تا این سال در مملکت مسطور حکمرانی داشته. اوّل شخص آنها بادوسبان ابن گیل بن گیلان شاه برادر دابویه است که از دابویه جدا شده به رویان رفت و در سال چهلم هجرت در آنجا حکومت یافت و سی و پنج سال حکمرانی نمود. دویّم خورزاد

پسرش سی سال بعد از پدر در رستمدار حکومت کرد. سیّم بادوسبان بن خورزاد چهل سال. چهارم شهریار بن بادوسبان سی سال. پنجم ونداد امید بن شهریار سی و دو سال. ششم عبدالله بن ونداد امید سی و چهار سال. و عبدالله از داعی کبیر اطاعت کرد. هفتم افریدون بن قارن بن سهراب بیست و دو سال. هشتم بادوسبان بن افریدون هیجده سال. نهم شهریار بن بادوسبان پانزده سال، و ناصرالحق در زمان او خروج نمود. دهم هروسندان بن تیدای دیوبند ابن شیرزاد بن فریدون دوازده سال، و هروسندان در جنگ داعی صغیر کشته شد و چون خال مرداویج بن زیار بود مرداویج داعی صغیر را به قصاص هروسندان بکشت. یازدهم شهریار بن جمشید دوازده سال. دوازدهم محمّد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند نیز دوازده سال. سیزدهم ابوالفضل بن شمس الملوک چهارده سال. چهاردهم اسپهبد حسام‌الدّین زرّین کمر بن فرامرز بن شهریار سی و پنج سال. پانزدهم فخرالدّوله سی و دو سال. شانزدهم هزاراسب چهل سال. هفدهم شهرنوش سیزده سال. هیجدهم کیکاوس سی و هفت سال. نوزدهم هزاراسب بیست و شش سال. بیستم زرّین کمر بیست و چهار سال. بیست و یکم بیستون ده سال. بیست و دو یّم نام‌آور بیست سال. بیست و سیّم شهریار آکیم سی و یکسال. بیست و چهارم فخرالدوله سی و یکسال. بیست و پنجم کیخسرو یازده سال. بیست و ششم شمس الملوک پنجسال. بیست و هفتم نصیرالدوله هشت سال. بیست و هشتم تاج الدّوله ده سال. بیست و نهم جلال الدین بیست و هفت سال. سی ام فخرالدوله بیست و پنجسال. سی و یکم عضدالدوله بیست و یکسال. سی و دو یّم جلال الدوله پنجسال. سی و سیّم ملک اسکندر بن کیومرث که گاهی با برادر خود ملک کیکاوس صلح و گاهی در جنگ بود بیست و چهار سال، چون ملک اسکندر در این سال درگذشت حکمرانی این سلسله انقراض یافت.

اروپا ــ (دانمارک) ــ ژانس کلنا که در خدمت کریستیان دو یّم پادشاه دانمارک بود و در کشتی‌رانی و بحرپیمائی مهارت کامل داشت اراضی لابرادُر را که در طرف شمال شرقی ینگی‌دنیاست انکشاف نمود لکن در ساحل این اراضی پیاده نشد. **(عثمانی)** ــ کافّا که از نقاط واقعه در ساحل بحر قرادنگیز و در تصرّف

اهالی ژن بود به تصرّف عثمانی درآمد. منجلی گرای نام که از خانه‌زادهای خان قبچاق بود در قرم از طرف سلطان عثمانی به حکومت رسید.

[سنهٔ ۸۸۲ هجری = ۱٤۷۷ مسیحی]

آسیـا ـ وفات امیرحسن بیک آق‌قو ینلو پادشاه آذربایجان و عراق و غیرها، و برقرار شدن پسرش سلطان خلیل به‌جای او به سلطنت. وبای عظیم در مکّهٔ معظّمه که جمعی کثیر را هلاک نمود.

[سنهٔ ۸۸۳ هجری = ۱٤۷۸ مسیحی]

آسیـا ـ جنگ فیمابین یعقوب بیک بن امیرحسن بیک آق‌قو ینلو و برادرش سلطان خلیل که در این جنگ یعقوب بیک برادر خود سلطان خلیل را بکشت و خود به‌جای او به سلطنت جلوس کرد. محار به فیمابین بهلول لودی و سلطان حسین شرقی و غلبه نمودن بهلول لودی بر سلطان حسین شرقی. وفات سیّد اصیل‌الدین دشتکی از مشاهیر. وفات کارکیا محمّد از ملوک گیلان.

اروپا ـ (انگلیس) ـ پادشاه انگلیس برادر خود را مقتول می‌سازد. **(عثمانی) ـ** انتهاض سلطان محمّد فاتح و رفتن به اسکندریّه و مراجعت کردن او بعد از استیلای داودپاشا و سلیمان‌پاشا بر حصار اسکندریّه و مسخّر نمودن این بلد را.

[سنهٔ ۸۸٤ هجری = ۱٤۷۹ مسیحی]

آسیـا ـ میرزا ابوبکر بن سلطان ابوسعید گورکانی که ابتدا با سلطان حسین میرزای بایقرا موافقت داشت و بعد به راه مخالفت رفته به اطراف می‌گشت و هر وقتی مترصّد و منتهز فرصت بود که بلکه کاری از پیش ببرد در آخر رجب این سال در کنار آب گرگان به جنگ عساکر سلطان حسین میرزا گرفتار شده او را بکشتند و به حکم سلطان حسین میرزا سرش را به هرات نزد امیر نظام‌الدین علی‌شیر که حاکم هرات بود فرستادند تا او به مردم بنمایاند و حالت اطمینان برای عامّهٔ ناس حاصل شود. هم در

این سال امیر ذوالنون ارغون که از امرا و سرکردگان سلطان ابوسعید بود و در شجاعت و سایر صفات حسنه مقدّم امرا و اقران از جانب سلطان حسین میرزا حکومت قندهار و غور و فراه و زمین‌داور و بعضی ولایات دیگر یافت و امیر ذوالنون پس از چندی رأیت استقلال و استبداد برافراشت. یانقین در دمشق.

[سنهٔ ۸۸۵ هجری = ۱۴۸۰ مسیحی]

آسیا ـ از غرایب امور که در این سال درجهٔ ظهور یافت اینکه شخصی شمس‌الدّین محمّد نام که نسب او به بایزید بسطامی قدس سرّه می رسید از کابل و غزنین به بلخ آمد و به ملازمت بایقرا میرزا برادر سلطان حسین میرزا که حکمرانی بلخ داشت پیوست و کتاب تاریخی به نظر بایقرا میرزا رسانید که در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تألیف کرده بودند و از مطالبی که در این کتاب مسطور بود یکی اینکه مرقد مطهر حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السّلام در قریهٔ خواجه‌خیران در فلان نقطه واقع است، بایقرا میرزا به قریهٔ خواجه‌خیران که در سه فرسخی بلخ است رفته در همان موضعی که کتاب مزبور نشان می داد گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود حکم کرد قبر را حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر روی آن نقش و رسم کرده بودند که (هذا قبر اسداللّه اخ رسول اللّه علّی ولّی اللّه) این فقره اسباب انقلاب حاضرین و انتشار این خبر گردید، و از ولایات و اطراف جمعی کثیر به این ساحت آمدند و هدایا و تحف و نذورات زیاد آوردند و زر و جواهر و مال بی قیاسی جمع شد میرزا بایقرا قاصدی نزد سلطان حسین میرزا فرستاده صورت واقعه را به عرض این پادشاه رسانید، سلطان حسین میرزا با جمعی از امرا و خواص متوجّه بلخ گردید و چون به قریهٔ خواجه خیران رسید قبّه‌ای در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد بنا نهاد و در اطراف آن ایوانها و بیوتات قرار داد و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمّام بنیاد کرده بساخت و یکی از انهار بلخ را که مشهور به نهرشاهی می باشد وقف این مزار کرد و ترتیبات برای اموال واصله و امر تولیت این بقعه و سایر امور آن مقرّر داشته مراجعت به هرات کرد و چون زوّار زیاد از اکناف و اقاصی عالم با نذورات و اموال زیاد به زیارت این بقعه می آمدند چندی نگذشت که قریهٔ خواجه‌خیران شهر و به

منزلهٔ مصری جامع گردید، صاحب تاریخ حبیب السّیر گوید هم الآن خواجه‌خیران معمور و آبادانست. جنگ شاه بوداق بیک ذوالقدر با عساکر عثمانی و کشته شدن او، و برقرار شدن برادرزادهٔ شاه‌بوداق‌بیک معروف به علاء الدّوله قاسم بیک ذوالقدر در آبلستان و ملطیّه به حکمرانی به‌جای او. وفات باباعلیشاه هروی شاعر. وفات ملک نظام الدّین سیستانی بعد از چهل و سه سال حکمرانی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد چاپارخانه در شوارع عامّه امّا جز کاغذ و نوشتجات سلطنتی مانع از حمل مراسلات دیگران بودند.

[سنهٔ ۸۸۶ هجری = ۱۴۸۱ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن خواجه جهان کاوان وزیر دکن به فرمان سلطان محمّد لشکری بهمنی. وفات بابانصیبی شاعر.

اروپا ــ (عثمانی) ــ وفات سلطان محمّدخان سلطان عثمانی معروف به سلطان محمّد فاتح در سنّ پنجاه و سه سالگی بعد از سی و یکسال سلطنت در تابستان این سال. جلوس پسرش سلطان بایزیدخان ثانی به‌جای او و چون فیمابین سلطان بایزیدخان و برادرش جم نقاضت و خلاف درگرفت چندی ملل فرنگ از لشکرکشی و دست اندازی سلطان عثمانی آسوده و فارغ بودند. **(روس) ــ** احمدخان که آخرین شخص از خوانین قبچاق بود مقهور دولت روس شده اراضی که در تصرّف خان مشارالیه بود ضمیمه و جزو ممالک روس می گردد، بعد از این فتح پادشاه روس به سمت لِیُونی و لیتُنی طرف فرنگ حرکت می کند.

افریقا ــ زلزله در مصر.

[سنهٔ ۸۸۷ هجری = ۱۴۸۲ مسیحی]

آسیا ــ وفات علاء الدوله قاسم‌بیک ذوالقدر قرامانی و از فوت علاء الدّوله چیزی نگذشت که دولت این سلسله منقرض شد و زوال یافت. وفات محمّدشاه لشکری

بهمنی و برقرار شدن پسرش محمودشاه به‌جای او به حکمرانی. وفات کمال‌الدین عبدالرّزّاق سمرقندی.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ مختصر جنون پادشاه فرانسه و معاشرت نکردن او با احدی از اهالی مملکت مگر با دو نفر یکی یکنفر طبیب و دیگری دلاّک مخصوص خود. **(روس)** ــ فتوحات پادشاه روس در لهستان. **(پرتوغال)** ــ فایده بردن پرتوغال از معادن طلای گینه در افریقا. **(سُوِد)** ــ ایجاد دارالطباعه در این مملکت. **(عثمانی)** ــ جم برادر سلطان بایزیدخان دو یم سلطان عثمانی به خاک فرنگ پناه می برد.

[سنهٔ ۸۸۸ هجری = ۱٤۸۳ مسیحی]

آسیا ــ سیل عظیم در مکّه معظّمه. زلزله در مدینه منوّره. کسوف کلّی. وفات صدرالدّین محمّد طبیب زبیری اصفهانی که نسب آقامحمّد صادق مؤلّف کتاب شاهد صادق به او می پیوندد.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ فوت ادوارد چهارم پادشاه انگلیس که پسر سیزده سالهٔ او موسوم به ادوارد پنجم گردیده به‌جای او جلوس می نماید، امّا برادر ادوارد چهارم اثبات حرامزادگی برادرزادهٔ خود را نموده و خود به تخت سلطنت انگلیس جلوس می کند و موسوم به ریشارد سیّم می شود، و برای آنکه منازعی در ملک نداشته باشد تمام اولاد ادوارد چهارم را به قتل می رساند. **(فرانسه)** ــ فوت لوی یازدهم پادشاه فرانسه و جلوس پسر ارشد او شارل هشتم به‌جای او به سریر سلطنت فرانسه، و شارل هشتم در این وقت سیزده ساله بود.

[سنهٔ ۸۸۹ هجری = ۱٤۸٤ مسیحی]

آسیا ــ وفات شاهزاده محمّد سلطان معروف به کیچک میرزا از شاهزادگان عالم فاضل. وفات حسن‌شاه هروی شاعر.

اروپا ــ کریستوف کلمب از اهالی ژن ایطالیا بعد از آنکه به دربار اغلب دول اظهار نمود که به واسطه‌ای ممکن است راه هندوستان و چین از دریای محیط منکشف شود و جواب مساعد نشنید نزد پادشاه اسپانیول فردیناند آمده تمنای خود را عرضه داشت. **(ایطالیا)** ــ فوت سیکست چهارم پاپ. **(انگلیس)** ــ جنگ و محاربه در داخلهٔ این مملکت، قتل پادشاه و انقراض خانوادهٔ یورک. جلوس هانری هفتم از خانوادهٔ ریشمان. **(روس)** ــ ایوان سیّم پادشاه روس خواهر قسطنطین آخرین شخص از امپراطورهای قسطنطنیه را که پیش ذکر آن شد در حبالهٔ نکاح درآورده به طمع اینکه حقّی در سلطنت قسطنطنیه خواهد داشت و در نشان دولتی و مهر سلطنتی عقاب سیاه دوسر را نقش می کند.

[سنهٔ ۸۹۰ هجری = ۱۴۸۵ مسیحی]

آسیا ــ استیلای سلطان بهلول لودی بر جونپور و فرار کردن سلطان حسین شرقی به حدود بنگاله و دیگر طولی نکشید که سلطنت دودمان سلطان حسین شرقی منقرض گردید. تجدیدبنای حرم مدینهٔ منوّره به امر ملک اشرف قاتیبای.

[سنهٔ ۸۹۱ هجری = ۱۴۸۶ مسیحی]

آسیا ــ وفات شمس‌الدّین محمّد تبادکانی. وفات نظام‌الملک حسن بحری امیرالامرای دکن.

اروپا ــ **(پرتوغال)** ــ بارتلمی دیاز تمام رأس امید را انکشاف نمود و چون در این محل مبتلا به طوفانهای شدید گردید این رأس را رأس طوفان (لُکاپ دِتامپِتِ) نامیده مراجعت به پرتوغال نمود و انکشاف خود را به عرض ژان دو یّم پادشاه پرتوغال رسانید و عرض کرد به واسطهٔ شدت طوفانی که در این رأس مشاهده کردم آنرا رأس طوفان نام نهادم، ژان پادشاه بسیار مشعوف گردید گفت من این رأس را موسوم به رأس امید (لُکاپ دُبُنْ اِسْپرانْس) می نمایم و از آن وقت این رأس معروف و موسوم به رأس امید شد. **(عثمانی)** ــ ابتدای فتن مابین چراکسه و آل‌عثمان به واسطهٔ جانب‌داری از جم

برادر سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی.

[سنهٔ ۸۹۲ هجری = ۱۴۸۶ مسیحی]

آسیا ــ وفات یونس خان حکمران مغولستان و برقرار شدن پسرش سلطان محمود خان به‌جای او به حکمرانی این مملکت. ولادت شاه اسمعیل بن حیدرمیرزا اوّل پادشاه از سلاطین صفویه. وبای شدید در حجاز.

اروپا ــ (عثمانی) ــ اسیر شدن احمد پاشا سردار عثمانی در هرسک.

[سنهٔ ۸۹۳ هجری = ۱۴۸۷ مسیحی]

آسیا ــ جنگ حیدر میرزا با شروانشاه و گریختن صوفیّه که با حیدرمیرزا به این جنگ مبادرت نموده بودند، و کشته شدن حیدرمیرزا در این جدال.

اروپا ــ (روس) ــ خان غزان که از طایفهٔ تاتار بود اسیر و مقهور پادشاه روس گردید. **(عثمانی)** ــ انهزام علی پاشا سردار عثمانی از حرب با چراکسه.

افریقا ــ وفات سلطان عثمان بن عبدالحق مرینی حکمران مغرب و انقراض دولت آل مرین. پوشیده نباشد که ملوک بنی مرین که در مغرب حکمرانی کرده‌اند هفده نفر بوده: اوّل شخص آنها یعقوب بن عبدالحق مرینی است. دویّم ابو یعقوب بن یعقوب. سیّم ابوسعید بن یعقوب. چهارم ابوالحسن علّی بن ابوسعید. پنجم ابوعنان بن ابوالحسن. ششم ابراهیم بن ابوالحسن. هفتم عبدالعزیز. هشتم محمّدبن عبدالعزیز. نهم ابوالعبّاس احمد. دهم ابوفارس. یازدهم ابوبکر. دوازدهم ابوعامر عبداللّه. سیزدهم بوسعد عثمان. چهاردهم عبدالعزیز ابوفارس. پانزدهم محمّدبن ابومحمّد. شانزدهم عبدالحقّ بن نصر بن سعید. هفدهم عثمان بن امیر محمّد که در این سال در سنّ هفتاد سالگی کشته شد و سلطنت این طایفه منقرض گردید.

[سنهٔ ۸۹۴ هجری = ۱۴۸۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات سلطان بهلوی لودی که سی و نه سال و ده ماه و پنج روز سلطنت کرده بود. جلوس پسرش اسکندر به‌جای او به سلطنت. وفات قطب‌الدّین محمّدمفتی.

اروپا ــ (عثمانی) ــ ابتدای منازعه مابین سلطان بایزید خان سلطان عثمانی و سلطان مصر از طایفهٔ مملوک.

[سنهٔ ۸۹۵ هجری = ۱۴۸۹ مسیحی]

آسیا ــ مزاوجت و عروسی شاهزاده محمّد معصوم بن سلطان حسین میرزای بایقرا با دختر میرزا الغ‌بیک بن سلطان ابوسعید و جشن و طوی عظیم که برای این مواصلت داده شد. دادن سلطان حسین میرزا حکمرانی استرآباد را به شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا. وفات قطب‌الدین خوافی. ضعف دولت بهمنیان در دکن، و در این وقت احمد نظام‌الملک والی خیبر، و یوسف عادل‌شاه حاکم بیجاپور، و فتح‌الله عمادشاه صاحب برار خطبه به اسم خود خواندند.

اروپا ــ (عثمانی) ــ به میل سلطان بایزیدخان سلطانعثمانی برادرش جم در رُمْ محبوس می گردد. فرستادن سلطان بایزیدخان لشکر به مصر. منازعهٔ عساکر عثمانی با قشون مصری و سلطان مصر در این وقت اشرف قاتیبای بود. استیلای چراکسه و علاءالدّوله بر قیصریّه و هرقلیّه.

[سنهٔ ۸۹۶ هجری = ۱۴۹۰ مسیحی]

آسیا ــ وفات یعقوب بیک بن امیرحسن بیک آق‌قو ینلو پادشاه آذربایجان و عراق و غیرها و برقرار شدن پسرش میرزا بایسنغر به‌جای او به سلطنت. وفات خواجه ناصرالدّین عبیدالله احرار. وفات قاضی عیسی ساوجی شاعر.

[سنهٔ ۸۹۷ هجری = ۱۴۹۱ مسیحی]

آسیا ــ خروج کردن رستم‌بیک بن مقصود بیک بن امیرحسن بیک آق‌قو ینلو که میرزا بایسنغر از مقاومت با او درمانده شده به شیروان گریخت و هرج و مرج در میانهٔ امرای بایندریه یعنی امرای آق‌قو ینلو درگرفت. وفات ابن‌جمهور احساوی شیعی از معارف. وفات میرم‌سیاه شاعر.

اروپا ــ (عثمانی) ــ انتهاض و توجّه سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی به طرف ارناود.

[سنهٔ ۸۹۸ هجری = ۱۴۹۲ مسیحی]

آسیا ــ جنگ یوسف عادلشاه با مهراج حکمران بیجانگر و منهزم شدن عادلشاه در این مصاف. وفات عبدالرّحمن جامی شاعر و صاحب مؤلّفات کثیره در ادبیات و عرفان، و جامی را دیوانی بسیار معتبر و کتب منظومه در مواعظ و حکم و عرفان و غیره بسیار است. وفات شیخ‌محمّد لاهیجی نوربخشی صاحب شرح گلشن‌راز، و شیخ‌محمّد از مشایخ سلسلهٔ نوربخشیّه و مرید سیّدمحمّد نوربخش بوده است. وفات انسی جنابدی شاعر، و سیّدشمس‌الدّین محمّد اندجانی معروف به میرسر برهنه.

اروپا ــ (اسپانیا) ــ بوعبدیل که آخرین پادشاه از خانوادهٔ ناصرید بود شهر گرناد (غرناطه) را از دست داد و فردیناند پادشاه عیسوی اسپانیول مملکت بوعبدیل را متصرّف گردید و بوعبدیل آخر پادشاهی است از عرب که در خاک اسپانیول سلطنت کرده است. حکم دادن فردیناند پادشاه عیسوی اسپانیول به اخراج اعرابی که قبول مذهب عیسوی را عن صمیم‌القلب نمی‌نمایند، و به‌واسطهٔ اخراج اعراب که در علوم و صنایع مرتبتی عالی داشتند علم و صنعت در این مملکت ضعف و تنزّل کلّی بهمرسانید. بعد از فتح گرناد از طرف پاپ لقب پادشاه کاتولیک برای سلاطین اسپانیول نوشته می‌شود.

در اوقات محاصرهٔ گرناد مابین کریستوف کُلُمبْ و پادشاه اسپانیول عهدی

بسته شد و سه فروند کشتی کوچک که در آن کشتیها نود نفر آدم بود از دولت اسپانیول به کریستوف کلمب داده شد و در سیّم ماه او ازبندرپالس حرکت کردند و به طرف مغرب در محیط آتلانتیک راندند بعد از مدت زمانی کشتی رانی و بحر پیمائی که شصت و نه روز امتداد یافت به جزیرهٔ گاناهانی که از جزایر ینگی دنیاست رسیدند و کریستوف کلمب آن جزیره را موسوم به سان‌سالوادور نمود و کریستوف کلمب خیال می کرد که به جزایر هند رسیده است و به این جهت امریک به هندالغرب موسوم شد. از غرایب آنکه در جزیرهٔ کوبا و جزیرهٔ هائیتی معادن طلا فراوان دیده می‌شد و اغلب سکنهٔ آنجا که وحشی بودند قدر این فلز قیمتی را نمی‌دانستند.

(ایطالیا)ــ فوت اینُّسان هشتم پاپ و جلوس الکساندر چهارم به‌جای او.

(پرتوغال)ــ ملاّحان پرتوغالی مملکت کُنگ ُرا در افریقا انکشاف کردند.

[سنهٔ ۸۹۹ هجری = ۱۴۹۳ مسیحی]

آسیا ــ وفات سلطان احمد میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکانی پادشاه ماوراءالنهر، و چون سلطان احمد میرزا درگذشت برادرش سلطان محمود میرزا از حصار متوجّه سمرقند گردیده به سلطنت ماوراءالنهر برقرار شد. وفات میرزا عمر شیخ پادشاه فرغانه و جلوس کردن پسرش بابر پادشاه به‌جای او. خطبه خواندن ملک‌قاسم برید از امرای سلاطین بهمنیّه دراوسه، و قندهار به اسم خود و مخاطب شدن او به بریدشاه و ملک‌قاسم برید اوّل شخص است از برید شاهیان از ملوک دکن. کشته شدن میرزا بایسنغر بن یعقوب بیک بن امیرحسن بیک آق‌قویُنلو در حرب رستم‌میرزا در گنجه.

اروپا ــ **(اسپانیا)** ــ مراجعت کریستوف کلمب از سفر خود (از آمریک) و پذیرفتن او را در قصر بارسِلُن از بنادر اسپانیا. برای اینکه در آتیه نزاعی فیمابین دولتین پرتوغال و اسپانیول بر سر انکشافات جدیده که خواهند نمود درنگیرد پاپ حدود و سنور معیّنی برای هریک از آنها قرار داده خطّ معیّنی از طرف مشرق جزایر آسُرْ مفروض شد که سمت غربی این خطّ آنچه انکشاف شده و خواهد شد متعلّق

به اسپانیا باشد و در طرف مشرقی خط مذکور هرچه مکشوف گردد تعلّق به پرتوغال یابد. مسافرت کریستوف کلمب در ثانی به آمریک و انکشاف نمودن جزایر زیادی در این اقلیم.

[سنهٔ ۹۰۰ هجری = ۱٤۹٤ مسیحی]

آسیـا ــ وفات سلطان محمود میرزا پادشاه ماوراء النّهر که مملکت او منقسم به دو قسمت شد، و در هر قسمتی یکی از پسرهای سلطان محمودمیرزا به سلطنت جلوس نمودند یعنی میرزا بایسنقر در سمرقند پادشاه شد و میرزا سلطان علی سلطنت بخارا یافت.

اروپا ــ فتوحات عساکر فرانسه در ایطالیا. ورود پادشاه فرانسه شارل هشتم با فتح و نصرت به شهر رُمْ پای‌تخت ایطالیا.

[سنهٔ ۹۰۱ هجری = ۱٤۹۵ مسیحی]

آسیـا ــ بعد از آنکه شارل هشتم پادشاه فرانسه به رُمْ ورود نمود جم شاهزادهٔ عثمانی را طلب می کند پاپ که خود را مجبور به تسلیم او می بیند قبل از تسلیم شاهزاده را مسموم می‌نماید. پادشاه فرانسه بعد از آنکه فتوحات زیاد در مملکت ایطالیا کرد مراجعت به فرانسه نمود بدون اینکه از این فتوحات چیزی برای او بماند و فایده‌ای از این لشکرکشی و سفر خود ببرد. طبع شدن کتب فیلسوفی ارسطو در ونیز. **(عثمانی)**ــ ابتدای طغیان آبها در این مملکت، و بروز وبا و غلاء در اغلب از بلاد که این بلیّه تا سه سال امتداد داشت و اسباب خسارت و هلاکت مردم بود.

افریقا ــ وفات ملک اشرف قاتیبای سلطان مصر و شام و برقرار شدن پسرش ملک ناصر محمّد به‌جای او.

[سنهٔ ۹۰۲ هجری = ۱٤۹٦ مسیحی]

آسیـا ــ کشتن احمدبیک ابن اغرلو محمّد بن امیرحسن بیک رستم ببک بن

مقصودبیک بن امیرحسن بیک را و جلوس کردن به‌جای او به سلطنت آذربایجان و عراق و غیرها. وفات شاهزاده غریب میرزا ابن سلطان حسین میرزا به مرض فجأة و این شاهزاده از حیثیت فراست و کیاست بر سایر اخوان خود برتری داشت. مخالفت شاهزاده سلطان بدیع‌الزمان میرزا با پدر خود سلطان حسین میرزای بایقرا، و مستعد شدن عساکر جانبین برای قتال و جنگ در حوالی درهٔ بیل‌چراغ. و چون دو لشکر روبرو شدند سلطان بدیع‌الزّمان میرزا بگریخت و به قندهار رفت و قشون سلطان حسین میرزا بسیاری از ملازمان بدیع‌الزّمان میرزا را بکشتند و مابقی فرار کردند و این واقعه در ماه شعبان این سال وقوع یافت و پس از این واقعه عساکر سلطان حسین میرزا بلخ را از تصرّف ملازمان بدیع‌الزمان میرزا منتزع نمودند و در ماه شوّال این سال، این شهر مسخّر سلطان حسین میرزا گردیده ایالت آن را به سلطان ابراهیم حسین میرزا تفویض نمود. وفات خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی و شمس‌الدین خاکی از معارف. فرار نافع یمنی از جنگ ملک ظافر عامری.

اروپا ــ (انگلیس) ــ هانری هفتم پادشاه انگلیس به قصد پیدا کردن راهی به طرف هندوستان سباستین کامبُو را مأمور به این انکشاف می‌نماید. سباستین اراضی تِرنُوْ را برای او منکشف می‌سازد. و در همین سال ژاک چهارم پادشاه اِکُسْ بر مملکت انگلیس غلبه می‌کند. **(اسپانیا)ــ** کریستوف کلومب انکشاف کنندهٔ آمریک بعد از مراجعت از سفر ثانی خود به این اقلیم محسود و مبغوض اعیان مملکت می‌شود.

افریقا ــ (مصر) ــ سلطان کیک‌بای که به کمک چرکسهای آذربایجان به این نواحی رفته بود از عساکر سلطان بایزیدخان شکست خورده مراجعت به مصر می‌کند و از غصّه هلاک می‌شود. وفات کمال‌الدّین محمّد از علمای مصر.

[سنهٔ ۹۰۳ هجری = ۱۴۹۷ مسیحی]

آسیـا ــ سلطان محمّد مؤمن میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در دودمان امیرتیمور نظیر نداشت و حکمران استرآباد بود با عمّ خود مظفّرحسین میرزا که متوجّه تسخیر

استرآباد شده بود جنگ کرده در اثنای محار به دستگیر و مقتول گردیده، مظفّر حسین میرزا مظفّر و منصور وارد استرآباد گشت. سیّدحسن شریف مکّی مظفّرشاه حبشی را که به تغلّب بر بنگاله مسلّط شده بود بکشت و خود به سلطنت جلوس نمود. استیلای میرزا سلطانعلی پادشاه بخارا بر سمرقند. جنگ ایبه سلطان حاکم کرمان و قاسم‌بیک پرناک حکمران فارس با احمدبیک بن اغرلو محمّد بن امیرحسن بیک، و کشته شدن احمدبیک، و خطبه خواندن به اسم سلطان مراد بن یعقوب بیک، و در این اوان الوندبیک در آذربایجان و محمّدمیرزا در یزد خود را پادشاه خواندند. وفات میرخواند محمّد مورّخ مشهور صاحب روضة‌الصّفا. وفات میرصدرالدّین محمّد شیرازی، و سیّدعلی واعظ.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ آمریکُ وسپوسی از اهالی فلورانس از شهرهای ایطالیا که داخل در خدمت فردیناند پادشاه اسپانیول شده بود به سمتی که کریستوف کلمب انکشاف کرده بود می‌رود و بعضی از سواحل اراضی ینگی‌دنیا را سوای جزایری که کریستوف کلمب انکشاف کرده بود پیدا می‌نماید، و اقلیم ینگی‌دنیا به اسم آمریک وسپوسی موسوم به آمریک می‌گردد. **(عثمانی)**ــ وفات احمدپاشا از شعرای عثمانی.

[سنهٔ ۹۰۴ هجری = ۱۴۹۸ مسیحی]

آسیــا ــ وفات امیر نظام‌الدّین احمد ولد امیرعلی فارسی برلاس از امرای سلطان حسین میرزای بایقرا که به مکارم اخلاق اتّصاف داشت. جنگ محمّد میرزا با الوندبیک و شکست خوردن الوندبیک و مسخّر کردن محمّد میرزا تبریز را. وفات ملاّمیرحسین معمّائی در هرات.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ سفر سیّم کریستوف کلمب به ینگی‌دنیا و انکشاف جزیرهٔ ترینیته. **(فرانسه)**ــ فوت شارل هشتم پادشاه بی‌اولاد فرانسه. جلوس لوی دوازدهم از بنی‌اعمام او به‌جای او. **(پرتوغال)**ــ دو نفر از تجّار یهود که در بندر هرمُوز ایران تجارت می‌کردند و هند را مفصلاً سیاحت کرده بودند تقریرات آنها سبب قصد و

مهیّج خیال پادشاه پرتوغال می‌شود که راهی به آن حدود پیدا کند و این بود که واسُک دُگاما از نجبای پرتوغال را به این خدمت مأمور می‌نماید او هم از دماغهٔ امید گذشته و از سواحل شرقی افریقا که اعراب مسلمان در آنجا سکنی داشتند عبور کرده تا به مالابار رفت، و این ابتدای شورش و انقلاب در عمل تجارت فرنگ شد. تجارت هندوچین و کلّیهٔ آسیا که تا آن زمان منحصر به اهالی ونیز و ژن بود که از سمت اسکندریّهٔ مصر حمل مال‌التجاره به فرنگ می‌نمودند از این به‌بعد به‌واسطهٔ راه جدید دول غربی فرنگ مثل اسپانیول و پرتوغال و بعد انگلیس و سایر طوایف از طرف محیط آتلانتیک و رأس امید حمل و نقل مال‌التجارهٔ هندوچین را به فرنگ می‌نمایند.

افریقا ــ کشته شدن ملک ناصر سلطان مصر و شام.

[سنهٔ ۹۰۵ هجری = ۱۴۹۹ مسیحی]

آسیا ــ فتح کردن سلطان احمد خان صاحب مغولستان کاشغر را. مقتول شدن محمّدمیرزا، و الوندمیرزا که به دیار بکر گریخته بود به تبریز آمده به سلطنت جلوس کرد. استقلال یافتن سلطان مراد در فارس و عراق. وفات کمال‌الدین مسعود شیروانی. وفات حسن‌شاه شاعر صاحب مصنّفات که از جمله شرح حکمة‌العین است. هم در این سال شاه‌اسمعیل صفوی به عزم کشورگشائی کارکیا میرزا علی حکمران گیلان را وداع کرده از گیلان بیرون آمده و عزیمت اردبیل نمود. پوشیده نباشد که شاه اسمعیل اوّل پادشاه از سلسلهٔ صفویّه نسباً به پنج واسطه به شیخ صفی‌الدّین اسحق اردبیلی ابن شیخ امین‌الدّین می‌رسد به این طور: (شاه اسماعیل ابن حیدر میرزا ابن سلطان جنید ابن شیخ ابراهیم ابن شیخ خواجه علّی بن شیخ صدرالدّین موسی بن شیخ صفی‌الدّین). و این سلسله سلاطین چون منسوب به شیخ صفی‌الدّین می‌باشند آنها را صفویّه گفتند. تولّد شاه‌اسمعیل در شب شنبه بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ هشتصد و نود و دو بوده چنانکه در وقایع سنهٔ مزبوره اشاره به ولادت این پادشاه نموده‌ایم. مادر شاه‌اسمعیل مسمّاة به علم‌شاه‌بیگم. پدر شاه اسمعیل حیدرمیرزا که خیال مملکت‌گیری داشت و غالباً همّت بر قتال و جدال

می گماشت در جنگ شروانشاه در نواحی تبرسران کشته شد و در همین محل مدفون گردید. شاه اسمعیل بعدها نعش حیدرمیرزا را از تبرسران به اردبیل نقل کرده در بقعهٔ شیخ‌صفی دفن نمود. بعد از کشته شدن حیدرمیرزا صوفیان و مریدان این خانوداه در اردبیل جمع شده با برادر بزرگ شاه‌اسمعیل سلطانعلی میرزا بیعت کردند، و روزبروز بر عدّه و شوکت ایشان می افزود، والی اردبیل که از جانب یعقوب بیک بن امیرحسن بیک آق‌قویِنلو به حکمرانی این بلد مشغول بود تفصیل را برای یعقوب‌بیک نوشت، یعقوب‌بیک متوهّم شده یکی از سرداران معتمد خود را با جمعیّتی کثیر به اردبیل فرستاده سلطانعلی میرزا و شاه‌اسمعیل و سیّدابراهیم را که او نیز از برادران شاه‌اسمعیل بود با والدهٔ آنها گرفتند و به فارس برده به ملک‌منصور بیک پرناک سپردند تا در قلعهٔ اصطخر که نهایت حصانت را داشت ایشان را حبس نماید. شاه‌اسمعیل با برادران و والدهٔ خود قریب چهار سال در قلعهٔ مزبور محبوس بود و از چیزهائی که اسباب استخلاص محبوسین شد یکی آنکه یعقوب‌بیک بدرود زندگانی نمود و رستم‌بیک ولد مقصودبیک بن حسن‌بیک برادرزادهٔ علم‌شاه‌بیگم مادر شاه‌اسمعیل بر بایسنغر میرزا ولد یعقوب‌بیک حکمران عراق و آذربایجان خروج کرد و اکثر بلاد آذربایجان را بگرفت و شیروانشاه چون بایسنغر میرزا دخترزاده‌اش بود از این واقعه مکدّر شد و لشکری به امداد بایسنغرمیرزا فرستاد، رستم‌بیک چون از این امداد مطّلع شد مصلحت در این دید که اولاد سلطان حیدر را از حبس اصطخر بیرون آورده آنها را با لشکری جرّار به خونخواهی پدر به شیروان فرستد تا میرزا بایسنغر و شیروانیان را مخذول سازند و فرمانفرمائی عراقین و آذربایجان بر رستم‌بیک مسلّم گردد، لهذا قاصدی به اصطخر فرستاده محبوسین را به تبریز آوردند و عساکر زیادی مصحوب سلطان علی میرزا برادر بزرگ شاه‌اسمعیل کرده به طرف مقصود روان نمود و به کنار آب کُر آمدند، عساکر شروانشاه نیز کنار آب کُر را معسکر ساخته در اینجا نایرهٔ قتال بین فئتین اشتعال یافت پس از چند روز جنگ و پیکار چون از هیچ طرف علامت غلبه نمودار نگردید بایسنغرمیرزا بیجهتی به شیروان مراجعت کرد و سلطانعلی میرزا نیز با همراهان خود به تبریز بازگشت، و رستم‌بیک خاطرجمعی از جانب دشمن حاصل کرده اولاد حیدرمیرزا را مرخّص نمود که به وطن خود یعنی به اردبیل روند چون به اردبیل آمدند صوفیان

و مریدان این خاندان از اکناف رو به این شهر نموده جمعیّت و ازدحامی در این بلد جمع شد در این بین واقعه‌ای دیگر رخ نمود که رستم‌بیک بیشتر محتاج به معاونت اولاد حیدرمیرزا گردید. تبیین آنکه کوسه‌حاجی بایندر حاکم اصفهان اظهار مخالفت با رستم‌بیک کرده خطبه به اسم بایسنغرمیرزا خواند و سپاه عراق عجم را با خود متّفق ساخته قاصدی نزد بایسنغرمیرزا فرستاده او را از واقعه آگاهی داد بایسنغرمیرزا نیز از شیروان با لشکری که شیروانشاه برای او تجهیز کرده بود متوجّه عراق گردید و در نواحی اهارسکین کوسه حاجی را از توجّه خود اعلام نمود و در طیّ مسافت تعجیلی تمام داشت، رستم‌بیک چون از دو جانب خود را در معرض خطر می‌دید بار دیگر از سلطانعلی میرزا استمداد نموده و لشکری به معاونت او فرستاد که سلطانعلی میرزا با هواخواهان خود و لشکر رستم‌بیک به دفع بایسنغر میرزا پردازد در این وهله سلطان علی‌میرزا با سپاه تراکمه بر بایسنغر غلبه کرده و بایسنغر مقتول شد و قرابیری تواچی نیز در نواحی درگزین باکوسه حاجی جنگ کرده او را بکشت و رستم‌بیک فارغ‌البال گردیده پس از آن باز سلطان علی‌میرزا و دودمان صفویّه به اجازهٔ رستم بیک به اردبیل آمدند و صوفیّه و مریدین از اطراف دور سلطانعلی میرزا را گرفتند رستم بیک از کثرت اهل ارادت و مریدین سلطانعلی میرزا خائف شده خاندان صفویّه را به اردوی خود احضار کرد و حکم نمود ایشان را حراست کنند و از صوفیّه کسی در ملازمت ایشان نباشد، چندی در اردوی رستم‌بیک بودند و رستم‌بیک ضمناً قصد کرد سلطان علی‌میرزا را هلاک کند سلطان علی‌میرزا خبر شده با برادران به اردبیل شتافت و صوفیّه دور او را بگرفتند رستم بیک چون از فرار سلطان علی‌میرزا آگاهی حاصل کرد لشکری به تعاقب او فرستاده و در حوالی اردبیل آن لشکر با سپاهیان سلطان علی‌میرزا جنگ کردند و سلطان علی‌میرزا در آن قتال مقتول شد و سر او را نزد رستم‌بیک فرستادند امّا شاه‌اسمعیل را سلطان علی‌میرزا قبل از جنگ به شهر اردبیل فرستاده بود و بعد از کشته شدن سلطان علی‌میرزا چندی در اردبیل پنهان و آخرالامر به جهت اینکه رستم‌بیک حکم کرده بود اولاد صفویّه را کلّیةً به قتل رسانند بعضی از دوستان این سلسله شاه‌اسمعیل را در خفا به گرگان بردند و بعد از سه روز اقامت در گرگان مصلحت در این دیدند که شاه‌اسمعیل را به رشت برند و چنین کردند و حکمران

رشت کمال پذیرائی را از شاه اسمعیل به عمل آورد و از آنجا که کارکیار میرزا علی والی لاهیجان از هواخواهان صمیمی سلسلهٔ صفویّه بود بعد از چند روز اقامت در رشت شاه‌اسمعیل به لاهیجان آمد و کارکیا میرزاعلی بسیار مسرور شده دقیقه‌ای از دقایق خدمتگذاری فروگذار نکرد و شاه‌اسمعیل رخت توقّف در این محل انداخت و صوفیان و مریدان از هر جانب خاصّه از دیار روم و قراچه‌داغ و تومان مشکین و غیرها با نذورات و هدایا متوجّه لاهیجان گردیدند امّا صلاح وقت را در ماندن لاهیجان ندیده بعد از تقدیم هدایا و نذورات به اوطان خود بازمی گشتند و شاه‌اسمعیل در لاهیجان با کمال عزّت و احترام بسرمی برد تا در این سال که سنهٔ نهصد و پنج هجری باشد قصد کرد به اردبیل رود و از آنجا به کشورگیری پردازد لهذا شخصی را نزد کارکیا میرزاعلی والی لاهیجان فرستاده رخصت طلبید و کارکیا به جهت صغر سنّ شاه‌اسمعیل و قلّت معاون و قوّت دشمنان چندان رضایتی از انتهاض شاه‌اسمعیل نداشت و اجازه نمی داد. شاه‌اسمعیل خود با کارکیا ملاقات کرد و تصمیم عزم خود را معلوم نمود لابد کارکیا تمکین کرده بعد از وداع به مشایعت شاه‌اسمعیل دو فرسخ راه پیموده و شاه‌اسمعیل به دیلمان و از آنجا به طارم آمده در اینجا هزار و پانصد نفر از صوفیان روم و شام در ملازمت شاه‌اسمعیل بودند بعد از طارم به خلخال رفت و چندی در خلخال اقامت نموده آنگاه به اردبیل آمد سلطانعلی بیک چاکرلو که از جانب الوندبیک حاکم اردبیل بود برای شاه‌اسمعیل پیغام داد که در اردبیل توقّف نکنید والاّ مهیّای جنگ باشید لهذا از اردبیل کوچ کرد و در صفحات قراباغ قشلاق نمود چون زمستان تمام شد به اردبیل آمده از اینجا به طرف گنجه شتافت و پیوسته بر عدّت او می افزود. هم در این سال سلطان حسین میرزا حکومت بلخ را با توابع و مضافات به بدیع الزّمان میرزا داده نام وی را در خطبه ردیف اسم خود کرد.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فتح شهر میلان در ایطالیا به دست قشون فرانسه.
(عثمانی)ــ جنگی بحری مابین سفاین جنگی ونیز و عثمانی.

[سنهٔ ۹۰٦ هجری = ۱۵۰۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌اسمعیل با هواخواهان خود مصمّم جنگ فرّخ‌یسار شیروانشاه شد و به کنار رود کُرْ آمد و از آب عبور کرده متوجّه شماخی گردید و در آن حدود جنگی سخت فیمابین سپاه فرّخ‌یسار و هواخواهان شاه‌اسمعیل درگرفت و جانبین کوشش زیاد نمودند آخرالامر سپاه شاه‌اسمعیل غلبه کرده فرّخ‌یسار شیروانشاه را بکشتند (فرّخ‌یسار ابن امیر خلیل‌اللّه بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمّد کیقباد بن فرّخ‌زاد بن منوچهر مشهور به خاقان که خاقانی حکیم و شاعر شیروانی بدو منسوبست از نسل انوشیروان عادل بوده است و سی و هفت سال سلطنت کرده چون فرّخ‌یسار در این سال کشته شد پسرش بهرام‌بیک پادشاه گردید و پس از اندک زمانی بهرام‌بیک درگذشته برادرش قاضی، غازی‌بیک به‌جای او برقرار آمد)، پس از کشته شدن فرّخ‌یسار شاه‌اسمعیل رو به شهر شماخی نهاد در نواحی این بلد اعیان و اشراف بلد به استقبال موکب شاه‌اسمعیل شتافتند شاه‌اسمعیل در تخت شروان مقام گرفت بعد از آن قلعهٔ باکو نیز به تصرّف عساکر شاه‌اسمعیل در آمد و پس از اظهار تسلّط در آن حدود به طرف آذربایجان توجّه نمود. انتزاع نمودن شیبک‌خان اوزبک سمرقند را از علی سلطان میرزا و استیلای او در ماوراء‌النّهر. وفات غیاث‌الدّین خلجی صاحب مالوه و برقرار شدن پسرش ناصرالدّین به‌جای او به حکمرانی. وفات امیرعلی‌شیر نوائی صاحب دیوان اشعار بسیار ممتاز ترکی و خمسه و مجالس النّفایس و تحفة‌الملوک و دیوان فارسی و مصنّفات جلیلهٔ دیگر. وفات قاضی قطب‌الدّین امامی.

اروپا ــ تولّد شارلکَنْ پسر فلیپ لُبُو که یکی از سلاطین معتبر فرنگ شد و شرح حال او بیاید. **(اسپانیا)**ــ بی‌مروّتی و ظلم پادشاه و اعیان دربارهٔ کریستوف کُلُمْب که خود او را با پسرش زنجیر به گردن و کُند بپا از ینگی‌دنیا به اسپانیول آوردند. **(پرتوغال)**ــ آلوارِدُ کابرال از ملاّحان این مملکت که به سمت افریقا سفر می‌کرد باد مخالف وزیده کشتی او را به سمت مغرب انداخت به سرزمینی رسید مجهول‌الحال و غیرمکشوف که آنرا برازیل نام نهاد و برازیل در لغت پرتوغالی اسم

یکنوع درختی است که ساقه آن سرخ و مشابه شعلهٔ آتش است و چون در سواحل این اراضی از این اشجار زیاد بود این اراضی را برازیل نام نهاد و به مرور از کثرت استعمال برزیل شد. همچین کردرال از اهالی پرتوغال به سواحل شمال و غربی ینگی دنیا کشتی رانی کرده تا به جزیرهٔ تِرْنُوْ که مدّتی پیش از این انگلیسها انکشاف کرده بودند رفته و براه بغاز هودسُنْ که سمت شمالی ینگی دنیاست کشتی رانده و چنان تصوّر نموده بودند که از این بغاز می‌توان به هندوچین رفت.

افریقا ــ جلوس ملک اشرف قانصو به سریر سلطنت مصر و شام.

[سنهٔ ۹۰۷ هجری = سنهٔ ۱۵۰۱ مسیحی]

آسیا ــ در اواخر سال گذشته به شاه‌اسمعیل خبر دادند که امیرزاده الوند با لشکری جرّار به عزم رزم از تبریز به نخجوان آمده لهذا شاه‌اسمعیل از گیروداری که در گلستان و صفحات باکو داشت دست کشیده متوجّه آذربایجان شد، در این سال قبل از آنکه شاه‌اسمعیل و امیرزاده الوند روبرو و نزدیک یکدیگر شوند یکفقره قشون امیرزاده الوند از عساکر شاه‌اسمعیل شکست خورده بعد از آن در موضع شرورازچخور سعدفتنین برابر شدند لشکر شاه‌اسمعیل به همه جهت هفتهزارنفر بودند ولی قشون امیرزاده الوند زیاد و چندین برابر عساکر شاه‌اسمعیل می‌بود، مع‌ذلک چون جنگ درگرفت شاه‌اسمعیل غلبه نموده قشون امیرزاده الوند را متفرّق ساخت و چون دولت سلسلهٔ آق‌قوینلو رو به‌زوال بود امیرزاده الوند فرار کرد شاه‌اسمعیل مظفّر و منصور به دارالسلطنه تبریز آمد و به سریر سلطنت جلوس کرد و در اوایل جلوس امر نمود خطباء در خطبه اسم ائمهٔ اثنی‌عشر سلام‌اللّه علیهم را ذکر کنند و مذهب امامیّه که از زمان سلطان طغرل‌بیک بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بساسیری یعنی در مدّت پانصد و بیست و هشت سال در پردهٔ اختفاء بود ظهور یافت و چون از کتب فقه امامیّه و مسائل مذهب جعفری چیزی در میان نبود یک جلد از تصانیف شیخ‌جمال‌الدّین مطهّر که حاوی مسائل و فقه مزبور بود قانون و سرمشق شده بعدها علمای اعلام به تألیف و ازدیاد کتب فقهیّه و مسائل مذهب جعفری پرداختند.

در این سال حکمرانانی که در ممالک و ولایات ایران دعوی استقلال و

سلطنت داشتند از این قرار بودند: شاه‌اسمعیل صفوی در آذربایجان. و سلطان‌مراد بن یعقوب در اکثر عراق عجم. و مرادبیک بایندر در یزد. و رئیس محمّدکره از اهالی لرستان در ابرقوه. و حسن‌بیک جلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه. و باریک‌بیک پرناک در عراق عرب. و قاسم‌بیک بن جهانگیربیک در دیاربکر. و قاضی محمّد به اتّفاق مسعود بیدگلی در کاشان. و سلطان حسین میرزا در خراسان. و امیر ذوالنّون در قندهار. و بدیع‌الزّمان میرزا در بلخ. و ابوالفتح بایندر در کرمان.

وفات میرزا الغ‌بیک بن سلطان ابوسعید صاحب کابل و برقرار شدن پسرش میرزا عبدالرّزّاق به‌جای او. وفات شرف‌الدین علی سیغکی صاحب تصانیف جلیله. وفات محمّد معصوم میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در قاین به ناخوشی اسهال درگذشت. وفات ملاّجلال‌الدّین علاّمه دوانی، و بعضی فوت ملاّجلال‌الدّین را در سال بعد نوشته‌اند بهرحال ملاّجلال از اجلّهٔ فضلاء و علماء و صاحب تصانیف جلیله است، مدّت عمرش هفتاد و هشت سال. وفات ملاّمعین علاّمه تونی. وفات غزالی طوسی صاحب رشحات‌الحیوة و اسرارالمکتوم. وفات نقش بدیع در آگره فجأةً. ظهور آشوب و اغتشاش فیمابین حکام گیلان.

اروپا ــ (پرتوغال) ــ آمریکُ وِسپُوسْ که در خدمت دولت پرتوغال بود سواحل برزیل را تا پاتاگونی انکشاف نمود و دنیای جدید معروف به ینگی دنیا از این به بعد به آمریک منسوب و موسوم شد اگرچه ینگی دنیا را کریستوف کلمب انکشاف نمود امّا آمریک وسپوس این امتیاز را از او ربود، اینست که هرکس اختراعی و انکشافی را به خود نسبت دهد که فی‌الحقیقه از او نباشد می‌گویند این شخص آمریک وسپوس شده است. بالجمله در ظرف همین سال جزیرهٔ سنت‌هِلِنْ که در مرکز و وسط دریای آتلانتیک است منکشف شد. **(عثمانی)** ــ پذیرفتن دولت عثمانی قنسول ونیز را در اسلامبول.

[سنهٔ ۹۰۸ هجری = سنهٔ ۱۵۰۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال امیرزاده الوند یکدو مرتبه تجهیز عساکر نموده که با شاه‌اسمعیل جنگ کند امّا قشون او در مقابل شوکت شاه‌اسمعیل ایستادگی

نتوانستند نمود لهذا امیرزاده متوجّه بغداد گردید. هم در این سال سلطان مراد بن یعقوب پادشاه عراق عجم کس به اطراف و جوانب فرستاده عساکر خود را جمع کرده بقیة‌السّیف آق‌قویِنلو را به خدمت خود طلبید و پنجهزار پیاده از عراق بخواست، و در اوایل زمستان با هفتاد هزار سوار به طرف همدان آمد و اسلمش بیک نیز از قم با لشکری که داشت به او پیوست، شاه‌اسمعیل قنبرنام از غلامان سلطان حیدر را که به طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف بود نزد او فرستاده وی را به اطاعت دعوت کرد او جوابهای پریشان گفت، لهذا شاه‌اسمعیل متوجّه همدان گردید و در این نواحی جنگ سختی بین فئتین درگرفت و بعد از کشش و کوشش بسیار سلطان مراد مغلوب و به طرف شیراز گریخت و شاه‌اسمعیل در چمن همدان نزول کرد و بر عراق استیلا یافت. هم در این سال محمّد مقیم بن امیر ذوالنون از قندهار قصد کابل کرد و میرزا عبدالرزاق خود را مرد میدان مقاومت او ندیده بگریخت و کابل مسخّر محمّد مقیم گردید. مزاوجت محمّد مقیم با دختر میرزا الغ‌بیک بن سلطان ابوسعید. گریختن عبدالباقی میرزا و مرادبیک بایندر که حاکم یزد بود از خوف شاه‌اسمعیل به هرات و پذیرفتن سلطان حسین میرزا ایشان را. تسلّط شیبک‌خان که از خوف او بابر پادشاه از اندجان چشم پوشید. وفات سلطان حسین لنکاه و برقرار شدن نبیره‌اش سلطان محمود به‌جای او. سوختن بندر عدن.

اروپا ــ سفر چهارم کریستوف کلمب به سمت ینگی دنیا که در این سفر جزیرهٔ مارتینیک را انکشاف نمود.

[سنهٔ ۹۰۹ هجری = سنهٔ ۱۵۰۳ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن شاه‌اسمعیل به طرف شیراز که چون این خبر به سلطان مراد رسید خوف و هراس بر او غالب شده متوجّه بغداد گردید و شاه‌اسمعیل بدون تحمّل کلفتی شیراز را متصرّف شد. فتح کردن عساکر شاه‌اسمعیل قلعهٔ کلخندان و قلعهٔ فیروزکوه را بعد از جنگ سخت، و بعد از فتح این دو قلعه لشکر شاه‌اسمعیل فتوحات دیگر در رستمدار و مازندران نمودند و بر وسعت مملکت این پادشاه افزودند و دولت جلاویه در مازندران به کشته شدن میرحسین منقرض گردید. آمدن

محمدحسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا به خدمت شاه‌اسمعیل. آمدن کارکیا میرزاعلی والی گیلان با هدایای فراوان به خدمت شاه‌اسمعیل. کشته شدن قاضی میرحسن یزدی که از فضلاء بود به امر شاه‌اسمعیل. هم در این سال شیبک‌خان اوزبک با لشکر زیاد متوجه بلخ گردید، بدیع‌الزمان میرزا چون از توجه شیبک‌خان خبردار شد پسر خود محمّد زمان میرزا را با فوجی از دلاوران در این بلده گذاشت و خود به طرف صان وجهاریک رفت، شیبک‌خان با قشون خود دور بلخ آمده این شهر را محاصره نمود و سه ماه بلخ را در بند محاصره داشت و جنگهای سخت می‌کرد بعد از سه ماه دانست فتح بلخ آسان نیست لهذا دست از محاصره کشید به سمرقند مراجعت نمود. وفات سلطان احمدخان صاحب آقسو و برقرار شدن پسرش منصورخان به‌جای او. وفات شیخ حمدالله بن شمس‌الدّین ازمعارف.

اروپا ــ (فرانسه) ــ عساکر فرانسه که در مملکت ایطالیا فتوحات و غلبه نموده بودند و بعضی قلاع ناپل را متصرّف شده از اهالی بلد شکست سختی یافته مراجعت به اوطان خود کردند استعمال باروط در نقب به جهت خراب کردن قلعه در همین مورد و این اوّل استعمال باروط است به این موضع به جهت تخریب قلعه. پادشاه فرانسه که مراجعت به مملکت خود نموده جمیع متصرّفات ایطالیا را از دست داده بود. (پرتوغال) ــ البوکرک امیرال این دولت در سواحل شرقی افریقا جزیرهٔ زنگبار را انکشاف کرده قرار ادای خراجی به جهت پادشاه پرتوغال می دهد.

[سنهٔ ۹۱۰ هجری = سنهٔ ۱۵۰۴ مسیحی]

آسیا ــ توجّه شاه‌اسمعیل به‌طرف یزد، و این ولایت در این وقت به تصرّف محمّدکره بود چون قشون شاه‌اسمعیل به دور شهر رسید محمدکره عَلَم مدافعه افراشت و مدّت دو ماه هر روز جنگ در کار بود تا عساکر شاه‌اسمعیل شهر را به غلبه گرفتند آنگاه محمّدکره به نارین قلعه رفته متحصّن شد و باز به اشتعال نایرهٔ قتال پرداخت، یکماه دیگر جنگ امتداد یافت تا نارین قلعه مفتوح گشت و محمّدکره گرفتار گردید و بعدها در اصفهان به امر شاه‌اسمعیل مقتول شد. ایلغار کردن شاه‌اسمعیل به جانب طبس که چون اهل این ولایت از در مخالفت درآمدند

هفت هزار نفر از ایشان را بکشت و عنان عزیمت به طرف یزد منعطف ساخته از یزد روانه اصفهان گردید. هم در این سال محمود سلطان به حکم برادر خود شیبک‌خان متوجّه قندُز گردید، امیرخسرو شاه سلطان این ولایت قشونی برای جلوگیری محمود سلطان فرستاد محمود سلطان آن قشون را منهزم ساخت لهذا خسروشاه خایف شده قندُز را بگذاشت و به کوهستان فرار کرد و محمود سلطان این بلده را متصرّف گشت. هم در این سال بابر پادشاه لشکر به کابل کشیده محمّد مقیم بن امیر ذوالنون صاحب کابل چون اهل ولایت را مایل به بابر پادشاه دید از در اطاعت درآمده این ولایت را تسلیم بابر پادشاه نمود. نیز در این سال بدیع‌الزمان میرزا به اتّفاق امیرخسرو شاه و امیر ذوالنون به هرات به خدمت سلطان حسین میرزا آمدند و بعد از چند روز سلطان حسین میرزا بدیع‌الزمان میرزا را رخصت داد که به کنار آب‌مرغاب رود. هم در این سال کارکیا سلطان حسن بر برادرش کارکیا میرزاعلی که پادشاه گیلان بود یاغی شد و کارکیا میرزاعلی سلطنت را به برادر گذاشته خود به عبادت مشغول شد. هم در این سال ایلچی سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی به جهت تهنیت فتح عراق و فارس با تحَف و هدایا به خدمت شاه‌اسمعیل آمده شاه‌اسمعیل ایلچی را با کمال اعزاز پذیرفت. وفات الوندبیک در دیاربکر. وفات قاضی میرحسین میبدی صاحب شرح دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام. وفات کمال‌الدّین حسین کاشفی سبزواری صاحب تفسیر.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ مراجعت کریستوف کلمب از سفر چهارمی خود به ینگی دنیا. **فوت** ایزابل ملکهٔ اسپانیول که در اخراج اعراب از مملکت اسپانیا با شوهر خود فردیناند پادشاه متّفق شده بود و بیشتر او سبب شد که سلطنت مسلمین در اسپانیا منقرض گردید. چون مملکت کاستیل ارثاً مال این ملکه بود بعد از فوت او به دخترش ژان که ملکه هلاند و مادر شارلکن بود بود منتقل شد امّا در وصیّت ملکهٔ ایزابل چنین مقرّر شده بود که اداره کردن این مملکت تامدّت حیات شوهر با او باشد. **(پرتوغال)** ــ سلطان مصر با جمهوری ونیز بر ضدّ پرتوغال که تجارت هندوستان رااز سمت مغرب فرنگ رواج می دهند متّحد هستند.

[سنهٔ ۹۱۱ هجری = سنهٔ ۱۵۰۵ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌اسمعیل در طارم قشلاق کرد و سفری نیز به رشت کرده امیرحسام پادشاه رشت تحف و پیشکش زیاد به شاه‌اسمعیل داد و شاه‌اسمعیل از رشت معاودت نمود. نهب و غارت لشکر شیبک‌خان در میمنه و فاراب و فرستادن سلطان حسین میرزا قشونی به مدافعهٔ لشکر شیبک‌خان و منهزم شدن قشون سلطان حسین میرزا که بعد از آن خود با قشون زیاد به عزم یورش ماوراءالنهر نهضت نمود و بعد از وصول به منزل باباالّلهی ضعف بر مزاج این پادشاه غالب آمده روز دوشنبه یازدهم ذیحجّه در منزل مزبور وفات کرد. مدّت عمر سلطان حسین میرزا ابن میرزا منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن امیرتیمور هفتاد و یکسال و ایّام سلطنتش سی و نه سال و چون او درگذشت دو پسرش بدیع‌الزمان میرزا و مظفّر حسین میرزا بالشّراکه به‌جای او به سلطنت برقرار گردیدند و خطبه و سکّه به اسم هردو موشّح گردید اما هریک از شاهزداگان گورکانی در هر ولایت که بوده‌ند دم از خودسری زده خطبه به نام خود خواندند. هم در این سال کارکیا میرزاعلی که به عبادت مشغول بود، و کارکیا سلطان حسن برادرش که سلطنت گیلان می‌نمود هردو مقتول شدند و کارکیا احمد که پسر یکی از این دو نفر و در اردوی شاه‌اسمعیل بود به امر این پادشاه به حکمرانی گیلان رفت و امرائی را که قاتل پدر و عمّش بودند بکشت. زلزله در کابل.

اروپـا ــ **(روس)** ــ فوت ایوان سیّم بعد از سه چهار سال سلطنت و در سلطنت این پادشاه مملکت روس متّحد و آزاد شد. پس از فوت ایوان‌سیّم واسیلی چهارم به‌جای او به سلطنت جلوس کرد.

[سنهٔ ۹۱۲ هجری = سنهٔ ۱۵۰۶ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌اسمعیل در خوی قشلاق کرد و عساکر او به تدمیر بعضی از اکراد پرداختند. هم در این سال شیبک‌خان بلخ را بگرفت و شاهزادگان گورکانی قصد دفع و رزم شیبک‌خان کردند ولی اختلاف مابین ایشان مانع اقدام

و انجام این مرام گردید. وفات میرجمال‌الدّین عطاءالله محدّث. وفات عبدالغفور لاری محدّث صاحب تاریخ مرقات‌الادوار.

اروپا ـ (اسپانیا) ـ جنون ژان دختر پادشاه ملکه هولاند که بعد از فوت شوهر به این مرض مبتلا شده بود. فردیناند پادشاه اسپانیول مملکت هولاند را که ارثاً به نوادهٔ او شارلکن می‌رسید اداره می‌کند. فوت کریستوف کلمب مشهور انکشاف کنندهٔ ینگی دنیا در ماه جوزای این سال. **(فرانسه)** ـ مزاوجت دختر پادشاه با فرانسوا پسرعموی پادشاه که بعد از بنی‌عم، سلطنت این مملکت خواهد نمود. **(رُمْ)** ـ بنای کلیسای سنت‌پییر. **(روس)** ـ صدهزار قشون روس شهر غزان را قتل و غارت نمودند.

[سنهٔ ۹۱۳ هجری = سنهٔ ۱۵۰۷ مسیحی]

آسیا ـ استیلای شاه‌اسمعیل بر دیاربکر. جنگ عساکر شاه‌اسمعیل با لشکریان علاءالدّوله ذوالقدر صاحب ملطیّه و آبلستان و ظفر یافتن عساکر شاه‌اسمعیل. صاحب کتاب روضة‌الصّفویة میرزابیک بن حسن حسینی جنابدی در همین کتاب گوید عجب است از صاحب حبیب‌السّیر که با آنکه خود در آن زمان بوده می‌نویسد شاه‌اسمعیل و علاءالدّوله روبرو شدند و سه روز فیمابین ایشان نایرهٔ قتال اشتعال داشت و حال آنکه هیچ مقابله واقع نشده. لشکر کشیدن شیبک‌خان به خراسان به عزم تسخیر این مملکت و جنگ کردن او با پسران سلطان حسین میرزا و غلبه کردن شیبک‌خان بر شاهزادگان و متصرّف شدن هرات را، و در این جنگ امیر ذوالنون ارغون به قتل رسید. فتح کردن شاه‌بیک ارغون پسر امیر ذوالنّون سند را، و پس از گرفتن شاه‌بیک ارغون سند را خطبه و سکّه را در این ناحیه به اسم خود نمود و او اوّل شخص است از ارغونیان که در سند سلطنت کرده‌اند. هم در این سال در دهم ربیع‌الاوّل آلبوکرک سردار پرتوغالی جزیرهٔ هرموز را در خلیج فارس متصرّف شد و سلغرشاه بن تورانشاه پادشاه آنجا که از سلطنت بغیر از اسم برای او چیزی نمانده بود مطیع پرتوغالیها گردید. هم در این سال شیبک‌خان حکمرانی مشهد مقدّس را به سیّدهادی خواجه پسرعمهٔ خود داد و رئیس بهادر را به

حکمرانی مرو فرستاد و عبیدخان در بخارا ساکن گشت و امیر سلطان ارغون و امیرشجاع‌بیک، ارغون پسران امیر ذوالنون پیشکشی برای شیبک‌خان فرستاده اظهار انقیاد کردند، و در زمستان این سال شیبک‌خان متوجّه ماوراءالنّهر گشت. هم در زمستان این سال محمّدقاسم میرزا ابن سلطان حسین میرزا لشکر به مشهد مقدّس کشیده سیدهادی خواجه تاب مقاومت او نیاورده به طرف مرو گریخت و محمّدقاسم میرزا مشهد را متصرّف شد، شیبک‌خان چون از این فقره مطلّع شد عبیدخان را مأمور دفع محمّدقاسم میرزا نمود، عبیدخان به مشهد آمده محمّدقاسم میرزا حصاری شد بعد از جنگ سخت مغلوب و مقتول گردید. هم در این سال بابر پادشاه از کابل و غزنین با قشون به قندهار آمد و با شجاع‌بیک و محمّد مقیم بیک جنگ کرده آنها را شکست داد و تمام قندهار و زمین‌داور را متصرّف شد و حکمرانی این مملکت را به برادر خود ناصرمیرزا داده به کابل مراجعت کرد، لکن شیبک‌خان در همین سال این مملکت را دوباره از ناصرمیرزا انتزاع نموده به اولاد امیر ذوالنّون داد.

اروپا ــ (پرتوغال) ــ تصرّف نمودن پرتوغالیها جزایرمالدیووسیلان را و مالیاتی که دولت پرتوغال از این دو جزیره اخذ می کرد عبارتست از دارچینی و فیل و انگشتری‌هائی که مروارید و لعل به آنها نصب شده. فتح و انکشاف جزیرهٔ ماداگاسکر، نیز در این جزیره زنجبیل پیدا می کنند (مالدیو و سیلان از هندوستان و ماداگاسکر از افریقا می‌باشد).

[سنهٔ ۹۱۴ هجری = سنهٔ ۱۵۰۸ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن شاه‌اسمعیل به بغداد و گریختن باربک پرناک که در بغداد حکمرانی داشت به طرف حلب و وارد شدن شاه‌اسمعیل روز بیست و پنجم جمادی‌الآخره به بغداد و به قتل رسانیدن جماعت پرناک را، و چون شاه‌اسمعیل بغداد را متصرّف شد سیّدمحمّد کمونه از سادات عراق عرب را که باربک در چاه حبس کرده بود خلاصی داده تولیت نجف اشرف را با حکومت بعضی از بلاد عراق عرب به او داد و ایالت بغداد را با توابع به خادم‌بیک امیر دیوان تفویض

کرده او را ملقّب به خلیفةالخلفا ساخت، گویند در آن حدود شیری بود که به اهل ولایت صدمه وارد می‌آورد شاه‌اسمعیل به شکار شیر رفته خود با تیر آن شیر را هلاک ساخت. توجه شاه‌اسمعیل به طرف حویزه و فرار کردن سلطان فیّاض مشعشعی حکمران این ولایت و دادن حکومت این ناحیه را به یکی از امرا و رفتن به طرف دزفول و چون حاکم دزفول از توجّه شاه‌اسمعیل خبر شد با هدایا به خدمت شاه‌اسمعیل آمده اظهار انقیاد کرد نیز حکمران شوشتر با تحف و پیشکشی به خدمت شاه‌اسمعیل پیوسته ربقهٔ اطاعت او را به گردن گرفت. هم در این اوان ملک‌رستم حاکم لُرکوچک به دربار پادشاهی رونهاده اظهار [اطاعت و][1] بندگی کرد و به حکومت لُرکوچک نایل گردید بعد از آن شاه‌اسمعیل زمستان را درشیراز قشلاق کرده در بهار متوجّه آذربایجان گشت. جنگ خان‌محمّد استاجلو از امرای شاه‌اسمعیل با کورشاهرخ و احمدبیک پسران علاءالدّوله ذوالقدر و شکست فاحش پسران علاءالدّوله که چون علاءالدّوله از این واقعه مطّلع شد دانست که دیگر در مملکت دیاربکر زیست نمی‌تواند نمود و شاه‌اسمعیل بعد از این فتح خان‌محمّد، تاج زردوزی و کمر شمشیر مرصّع برای خان‌محمّد فرستاد. توجّه شیبک‌خان به استرآباد و گریختن بدیع‌الزمان میرزا و دادن شیبک‌خان ایالت استرآباد را به خواجه احمد قنقراط، و آمدن او به طرف دامغان و استیلای او بر این نواحی که از ولایت بسطام تا اقصی ولایت ترکستان شیبک‌خان را مسلّم گشت و شیبک‌خان در تابستان در النگ رادکان ییلاق می کرد و زمستان به ماوراءالنّهر رفت. دادن شاه‌اسمعیل منصب امیرالامرائی به‌شیخ نجم زرگر، آمدن بدیع‌الزمان میرزا به خدمت شاه‌اسمعیل و پذیرفتن این پادشاه شاهزاده را با اعزاز. وفات محمّد مقیم بن امیر ذوالنون ارغون در قندهار. کشته شدن سلطان محمود خان صاحب مغولستان به امر شیبک‌خان. وفات احمد نظام‌شاه و برقرار شدن برهان نظام‌شاه به‌جای او. مقتول شدن شیخ عمادالدین فضل‌اللّه نوربخشی.

اروپا ـ (ایطالیا) ـ رافائیل نقّاش معروف و مشهور دنیا به رُمْ رفته مشغول نقّاشی گردید.

۱. متن بعلت شکستگی حروف ناخوانا بود قیاسی تکمیل شد.

[سنهٔ ۹۱۵ هجری = سنهٔ ۱۵۰۹ مسیحی]

آسیـا ــ توجّه شاه‌اسمعیل بار دیگر به طرف شیروان و مسخّر کردن این ولایت را با جمیع توابع و دربند، و دادن حکومت دربند را به منصور بیک. فرستادن شیبک خان سپاهی فراوان از راه بیابان به تاخت کرمان، که اوزبکان بعضی از نواحی این ولایت را غارت کردند، و خواجه شیخ محمّد کلانتر کرمان را به قتل رسانیده به خراسان معاودت نمودند. هم در این سال شیبک خان از قاسم سلطان صاحب دشت قبچاق شکست خورده پریشان‌حال به خراسان آمد بعد از آن لشکر به سر طایفهٔ هزاره و نکودری که از کوهستان زمین‌داور بودند کشید ولی کاری از او ساخته نشد. دادن شاه‌اسمعیل منصب صدارت را به امیر سیدشریف شیرازی که از دخترزاده‌های امیر سیّدشریف علاّمه بود، و کشتن قاضی محمّد کاشی را که منصب صدارت و شئونات عالیهٔ دیگر داشت. وفات نجم‌الدّین مسعود از امرای معتبر شاه‌اسمعیل که بعد از او شاه‌اسمعیل منصب او را به امیر یاراحمد خوزانی داد و او را ملقّب به نجم ثانی کرد (خوزان از اعمال اصفهان است). وفات سیّد ضیاء‌الدّین مرعشی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت هانری هفتم پادشاه که بعد از فوت او در خزانه سه کرور و سیصد هزار لیره استرلنگ ذخیره بود و این مبلغ تقریباً معادل نه کرور تومان پول ایران می‌شود. جلوس هانری هشتم در سنّ هفده سالگی به سریر سلطنت انگلیس. اوّل ایجاد کشتی جنگی در مملکت انگلیس. **(عثمانی) ــ** خراب شدن حصار اسلامبول به واسطهٔ زلزلهٔ عظیمه.

[سنهٔ ۹۱۶ هجری = سنهٔ ۱۵۱۰ مسیحی]

آسیـا ــ جنگ شاه اسمعیل با شیبک خان شیبانی اوزبک و علّت ظهور این واقعه آنکه: شاه‌اسمعیل در خاطر داشت که مملکت خراسان را مسخّر نماید و شیبک خان به خیال که ممالک شاه‌اسمعیل را از او انتزاع کند بنابراین داعیه در این سال شیبک خان نامه به مضمون ذیل به شاه‌اسمعیل نوشت:

صورت نامه شیبک خان اوزبک به شاه‌اسمعیل

اسمعیل داروغه به عنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که: تدبیر امور مملکت‌داری و تسخیر بلاد، و تکثیر فیض، و قمع اعادی را از عهد ازل فیّاض لم‌یزل به قبضهٔ اقتدار و انامل اختیار جدّ بزرگوار سعید شهید ماطاب‌اللّه ثراه و جعل الجنّة مثواه، تقویت فرموده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رفعت و عطوفت‌پناه جهان‌پناهی به خطهٔ سیاست ما قیام یافته و سکّهٔ شیرمردی در ضرّابخانهٔ دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشّح گشته و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب به ما رسیده. پس به دلیل معلوم می شود از قول حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: الولد سرّابیه، مقرّر است که آنچه از پدر ماند به پسر می رسد و مستحقّ و سزاوار اولاد است، و دیگری از روی اصلاح عقلی آنکه: شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند به تخصیص سهیل از محلّی که طلوع نمود یک نیزه تقریباً از سر کوه برآید، و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد از هیبت طلوع نمودن آفتاب، چون صبح صادق دمیدن گیرد به همان محلّ که برآمده فرو رود. همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حدّ مغرب (یعنی طلوع شاه‌اسمعیل از مغرب) قیاس است به طلوع سهیل و آفتاب. دیگر آنکه زیارت کعبهٔ معظّمه زادهااللّه شرفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همهٔ مسلمانان باید که تمامی راههای متعلّقه به کعبهٔ معظّمه ساخته و پرداخته آید، که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند، سیورسات و پیشکش طیّارنماید، و سکّه به القاب همایون ما در ضرّابخانه موشّح سازد، و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود، و خود متوجّه سریر اعلی گردد. والاّ اگر از حکم همایون انحراف وتمرّدنماید فرزند ارجمند سعادتمند دارای سلطنت و جهانداری، مبارز ظفر اقتداری، عمادالدّین عبیداللّه بهادرخان ابقاه‌اللّه تعالی را با جمعی امرا و لشکریان سرحدّ بخارا و سمرقند و نکودری و غور و غرجستان به سر او خواهم فرستاد، تا او را به قهر و سیاست مقهور سازند. و چنانچه مسخّر نشود دیگر فرزند خلف، حافظِ بلاد امن و امان، قامع کفر و طغیان، ابوالفوارس تیمور بهادرخان اطال‌اللّه عمره را با جمعی از امرا و لشکریان سرحدّ قندُز و بقلان و حصار و بدخشان و سایر نواحی ترکستان متوجّه آن ولایت سازیم

تا بر آن ساحت غلبه کنند، اگر نعوذبالله دیگر بار متعذّر شود، رأیت نصرت‌شعار فرصت آثار را متوجّه خواهم فرمود یعنی هژ بر بیشه هیجا اوّل فرزند ابوالنصر کمال‌الدّین سونجک بهادرخان اطال اللّه تعالی عمره را با اجتماع امرا و مقرّبان تعیین فرمائیم و فرزند درّةالتّاج شجاع‌الدّوران، تمساح‌جیحون‌الصّلابة فی المیدان، حمزه بهادرخان در برانغار، و فرزند عمدة‌الملک فی الآفاق و تهمتن بالاستحقاق سلیم‌الدین مهدی بهادرخان در جوانغار، بااجتماع امرا و دلاوران، و عساکر دین و اقبال که از اندجان و تاشکند و شهر سبز و ارگنج و خوارزم و جیحون و سیحون و کاشغر و نواحی قبچاق و قلماق و غیرها مقرّر می شود که استادگی کنند، و با مخالفان حرباحرب نمایند، و اعیان دولت که در آن معرکه حاضر باشند پای وقار در زمین تهوّر نگاهدارند، باشد که به توفیق اللّه تعالی از خزانهٔ و ینصرک اللّه نصراً عزیزاً نصرت استقبال نماید که در چه محلّ مقام و مقاومت خواهد بود و السّلام (فرقی که این نامه با نسخه اصل دارد اینست که بعضی القاب و کلمات سخیفه از آن حذف شده).[۱]

شاه اسمعیل که این نامه بخواند با لشکری جرّار عزیمت خراسان نمود چون از ری متوجّه دامغان شد احمد سلطان داماد شیبک‌خان که حکومت دامغان داشت به هرات گریخت و خواجه احمد قنقراط حاکم استرآباد نیز فرار کرد، و بزرگان استرآباد با پیشکش در بسطام به خدمت شاه‌اسمعیل رسیدند شیبک‌خان با آنکه دایم به لاف و گزاف می گفت عنقریب لشکر به حدود عراق و آذربایجان می کشیم و بعد از تسخیر آن مملکت متوجّه حجاز می شویم خوف بر او استیلا یافته در اواخر رجب به مرو گریخت، شاه‌اسمعیل به مشهد مقدّس آمده بعد از زیارت مرقد مطهّر حضرت رضا سلام‌اللّه علیه به عزم مرو انتهاض کرد، و در بیستم شعبان به ظاهر مرو نزول نمود و

۱. این نامه مکرر در مکرر به چاپ رسیده است. نسخه‌های چاپی همه باهم اختلاف دارند از جمله دانشمند معاصر آقای دکتر عبدالحسین نوائی یک بار در کتاب «شاه اسمعیل صفوی» ص ۸۱ و بار دیگر در احسن التواریخ روملو جلد ۲ ص ۱۴۸ آن را چاپ کرده‌اند. در این دو چاپ نیز که به وسیلهٔ یک محقق انجام گرفته اختلافات زیادی دیده می شود. نشان دادن این اختلافات در این جا مقدور نیست. در متن حاضر نیز جز «بعضی القاب» چیزی حذف نشده و نمی دانم منظور از حذف «کلمات سخیفه» کدام کلمات بوده است. به هرحال محققین در تصحیح نهائی این نامه به این متن نیز باید توجه فرمایند.

هفت روز جنگ سخت میان عساکر شاه‌اسمعیل و لشکر شیبک‌خان در کار بود روز بیست و هشتم شعبان شاه‌اسمعیل تدبیر کرده از دور شهر مرو به قریهٔ محمودی که در سه فرسخی شهر است آمد، شیبک‌خان دلیر شده با قشون خود از عقب شاه‌اسمعیل آمد و جنگ فیمابین درگرفت عساکر شاه‌اسمعیل اوزبکان را شکستی فاحش دادند، در اثنا ی گریز شیبک‌خان به چهاردیواری رسید که راه بیرون شدن نداشت و در آنجا در زیر دست و پای اوزبکان فراری خفه شده چون سپاهیان شاه‌اسمعیل او را یافتند سرش را بریدند و پوست بدن او را کنده پر از کاه کردند و نزد سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی فرستادند و استخوان کلّه‌اش را طلا گرفته قدحی ساختند در آن به شاه‌اسمعیل مشروب می دادند پس از این فتح شاه‌اسمعیل به مرو رفته اموال شیبک‌خان را به امرا و لشکریان تقسیم کرد و حکومت مرو را به دده‌بیک داد و برای قشلاق به هرات آمد و خراسان او را مسلّم گردید و حکومت این ولایت را به تنندی‌بیگ واگذار کرد (شیبک‌خان ابن‌بداق سلطان بن ابوالخیر خان از نژاد چنگیزخان است مدّت عمرش شصت و یکسال و سلطنتش یازده سال). هم در این سال ایلبارس از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیزخان بر خوارزم مستولی شد. برقرار شدن کوچکونچی خان در ماوراء‌النّهر به حکمرانی. وفات یوسف عادل‌شاه و برقرار شدن اسمعیل عادل‌شاه به‌جای او. وفات عمادشاه و برقرار شدن علاءالدّین عمادشاه به‌جای او. وفات مکتبی شاعر شیرازی. کشته شدن شیخ‌الاسلام هرات به امر شاه‌اسمعیل.

اروپا ــ (اسپانیا) ــ فتح بوژی از شهرهای الجزایر به دست قشون اسپانیول. سلاطین الجزایر و تونس و تلمسان قبول ادای خراج به اسپانیا می نمایند. **(فرانسه)** ــ فوت ژرژ آن‌بُواز، صدراعظم و مستشار مخصوص پادشاه. **(پرتوغال)** ــ معاهدهٔ این دولت با بعضی سلاطین جزیرهٔ سوماترا. فتح گوا در هندوستان به دست البُوکرک.

[سنهٔ ۹۱۷ هجری = سنهٔ ۱۵۱۱ مسیحی]

آسیا ــ توجّه شاه اسمعیل از هرات به ماوراء‌النّهر به عزم تسخیر این مملکت که چون به میمنه و فاریاب رسید ایلچیان از نزد عبیدخان و تیمور سلطان با هدایای

وافره به خدمت شاه‌اسمعیل آمده اظهار اطاعت و انقیاد کردند، لهذا شاه‌اسمعیل حکومت بلخ و شبرغان و اندخود را به بیرام‌بیک قرمانی داد و متوجّه عراق گردید و در بلدهٔ قم قشلاق نمود. آمدن پانزده هزار خانوار ترکمان تکلّو از بلاد عثمانی به خدمت شاه‌اسمعیل بعد از آنکه علی‌پاشا صدراعظم عثمانی را با پنجاه هزار قشونی که همراه داشت و به قصد تدمیر آنها حرکت کرده بود منهزم نموده بودند. هم در این سال بابر پادشاه گورکانی متوجّه حصار شادمان و بدخشان و قندُز و بقلان گردید، حمزه سلطان و مهدی سلطان که حکمران آن ولایت بودند لشکر طخارستان را جمع کرده به استقبال بابر پادشاه شتافتند و جنگ سختی در میان درگرفت، آخرالامر لشکر حمزه سلطان و مهدی سلطان تاب مقاومت نیاورده فرار کردند و حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته شدند و بابر پادشاه در کمال عظمت در بدخشان استقلال یافت و سفرا نزد شاه‌اسمعیل فرستاده اظهار داشت که اگر قشونی از طرف این پادشاه به کمک او رود سمرقند را مسخّر ساخته در آن ولایت سکّه و خطبه را به اسم شاه‌اسمعیل نماید شاه‌اسمعیل مسئول را قبول کرده احمدبیک صوفی اوغلی و شاهرخ‌بیک افشار را با دسته قشونی به کمک بابر پادشاه روانه کرد، بابر پادشاه به امداد این لشکر مستظهر گشته متوجّه سمرقند گردید، تیمور سلطان و عبیدخان چون از توجّه بابر پادشاه باخبر گشتند به ترکستان گریختند و موکب بابر به سمرقند ورود کرده خطبه به اسم شاه‌اسمعیل خواند و در سکّه اسم ائمهٔ طاهرین سلام‌اللّه علیهم اجمعین را نقش کرد و خاقان میرزا را حکومت بدخشان داد و احمدبیک صوفی اوغلی را با پیشکش فراوان به خدمت شاه‌اسمعیل فرستاد امّا چون در باب رعایت محمّدجان آقای ایشیک آقاسی که به مهمّی به سمرقند رفته بود تغافلی رفته چون محمّدجان در قم به اردوی شاه‌اسمعیل پیوست عرض کرد بابر پادشاه خیال سرکشی دارد شاه‌اسمعیل به خیال دفع او افتاد و نجم ثانی که وکیل بود درخواست نمود که روانهٔ ماوراءالنّهر شود شاه‌اسمعیل قبول این درخواست کرده زین‌العابدین بیک صفوی و پیری بیک قاجار و بادنجان‌بیک روملو را با عساکر وافر همراه نجم ثانی کرد و نجم ثانی با کمال غرور عازم سمرقند گردید. هم در اوایل ذیحجّهٔ این سال شاه‌اسمعیل منصب صدارت را به امیر عبدالباقی یزدی که از اولاد شاه‌نعمت‌اللّه ولی کرمانی بود داد، و امیر سیّد شریف

شیرازی متوجّه عراق شد. وفات فصیح‌الدّین صاحب وارا[1] که در فنّ شطرنج اعجوبهٔ روزگار بود و شعر را بسیار خوب می گفت. وفات سلطان محمود بیکره گجراتی که پسرش سلطان مظفّر به‌جای او برقرار شد. وفات ناصرالدّین خلجی مالوی که پسرش محمود به‌جای او به‌حکمرانی نشست.

[سنهٔ ۹۱۸ هجری = سنهٔ ۱۵۱۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبیدخان و تیمور سلطان با لشکری جرّار متوجّه بخارا گردیدند و بابر پادشاه متوجّه دفع ایشان گردید، ابتدا لشکر اوزبک مغلوب شد بعد عبیدخان به حیله بر بابر پادشاه غالب آمد و بابر پادشاه به بخارا گریخت و از آنجا به سمرقند شتافته از سمرقند متوجّه حصار شادمان گشت و به اتّفاق خان میرزا ارک حصار را محکم کرد و قاصدی به بلخ فرستاده از بیرام‌بیک قرامانی درخواست کمک کرد. بیرام‌بیک امیر محمّد شیرازی را با یکدسته قشون به امداد بابر پادشاه فرستاد و سلاطین اوزبک از وصول این کمک مستحضر شده از مبادرت خود پشیمان گردیده مراجعت نمودند.

در سال قبل توجّه و عزیمت نجم ثانی را به طرف سمرقند نگاشتیم، در این سال نجم ثانی مصمّم دفع اوزبکان شده حسن‌بیک لله از عراق با دسته قشونی به او ملحق شد و نجم ثانی با ده دوازده هزار سوار به حدود خراسان آمد و در حدود بلخ بیرام‌بیک قرامانی شرایط مهمانی را به عمل آورده پس از بیست روز اقامت درخطّهٔ بلخ نجم ثانی بالشکر بی‌شمار از آب جیحون عبور کرد و امیر محمّد بن امیر یوسف را نزد بابر پادشاه فرستاده گفت اگر موکب بابری به این طوف آید به اقتضای رأی او رفتار می‌شود، بابر پادشاه در موضع دربند به نجم‌ثانی پیوست و متّفقاً متوجه حصار شدند فولاد سلطان حاکم آنجا طلب صلح کرد و معاهده‌ای برقرار شده با اعیان و اکابر از قلعه بیرون آمدند، امّا نجم ثانی اعتنائی به عهد نکرده به قتل آنها حکم داد و به طرف قرشی راند، شیخ میرزا حکمران آن ولایت قلعه را مضبوط ساخته عساکر نجم‌ثانی به ضرب گلولهٔ توپ رخنه‌ها در برج و

۱. احسن التواریخ: مولانا فصیح الدین صاحب دارا.

باروی قلعه نمودار ساخته در شهر ریختند شیخ‌میرزا را بگرفتند و نجم‌ثانی حکم به قتل‌عام داد جمعی از سادات شفیع انگیختند که از خون ایشان درگذرند نجم‌ثانی قبول نکرد، بعد از آن متوجه بخارا شدند عبیدخان و جانی‌بیک سلطان که در بخارا بودند مهیّای مدافعه گشتند، چون نجم‌ثانی و بابر پادشاه به دو فرسخی بخارا رسیدند شنیدند که تیمور سلطان ولد شیبک‌خان و ابوسعید سلطان ولد کوجم‌خان با سپاهی فراوان از سمرقند بیرون آمده‌اند بیرام‌بیک قرامانی به دفع اوزبکان روان گردید، تیمور سلطان و ابوسعید سلطان در قلعهٔ غجدوان متحصّن شدند نجم‌ثانی به ظاهر قلعه نزول کرده چندین روز نایرهٔ قتال به سختی اشتعال داشت ولی کاری از پیش عساکر نجم‌ثانی نمی رفت و این خبر به عبیدخان و جانی‌بیک سلطان رسیده قوّت قلبی یافته به این ناحیه شتافتند چون به این حدود رسیدند ابوسعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند بیرون آمده به ایشان پیوستند و روز سیّم رمضان فئتین باز اقدام به جنگ کردند ولی امرای قزلباش که از تکبّر و نخوت و بدزبانی نجم‌ثانی نهایت رنجیده بودند کوچ کرده متوجه خراسان شدند نجم‌ثانی و بیرام‌بیک با سپاهی قلیل به محاربهٔ اوزبکان پرداختند ولی بزودی شکست خورده نجم‌ثانی دستگیر شد و او را نزد عبیدخان بردند و عبیدخان حکم به قتل او داد و این وزیر بااستقلال که روزی صد گوسفند در مطبخ او پخته می‌شد و سیزده دیگ نقره به جهت طبخ او بر سر اجاقها می گذاشتند مقتول شد. بعد از این واقعه بابر پادشاه روانه حصار شادمان شد و سلاطین اوزبیک که خود را غالب دیدند مصمّم تسخیر خراسان گردیدند و جانی‌بیک سلطان از جیحون عبور کرده به جانب هرات راند و این شهر را محاصره کرد بعد عبیدخان به ظاهر هرات رسید و مدّت دو ماه این دو سلطان دور هرات بودند امّا کاری از پیش آنها نرفت چون در این سال محصول هرات خوب نشده بود غلاء در این شهر درگرفت. هم در این سال نورعلی روملو را شاه‌اسمعیل به بعضی ممالک عثمانی فرستاد که صوفیان را جمع کند و چون چند هزار نفری به نورعلی پیوستند او با عساکر عثمانی جنگها کرده فتوحات نمود و تسلّط شاه‌اسمعیل را در آن حدود ظاهر ساخت، و در این جنگها سنان‌پاشا سردار عثمانی کشته شد. هم در این سال محمّدقلی ترکمان بهارلو که از اقوام علی‌شکر بود و از همدان مسقط‌الرأس خود به دکن هندوستان رفته ملازم رکاب سلطان محمّد

لشکری شده و به واسطهٔ خدمات ترقّی کرده قطب‌الملک لقب یافته بود چون سلطان محمود بهمنی در این سال در دکن ضعیف شده بود قطب‌الملک خود را قطب‌شاه خوانده به سلطنت نشست و این اوّل شخص است از سلاطین قطب شاهی[1]. وفات ملابنائی شاعر که در اواخر عمر حالی تخلّص می کرد. وفات صدرالدین امینی از مشاهیر.

اروپا ــ جنگ لشکر فرانسه با عساکر اسپانیا در ایطالیا. **(اسپانیول)** ــ ژوانپونس شبه‌جزیرهٔ واقعه در شمال کوبا را منکشف ساخته موسوم به فلُرِیْت می‌نماید. **(ایطالیا)** ــ کتب فیلسوفی افلاطون در ونیز به‌طبع می‌رسد. **(عثمانی)** ــ سلطان سلیم بن سلطان بایزیدخان به معاونت ینگی چریها پدر خود را از سلطنت خلع کرده و خود در سنّ چهل و شش سالگی به تخت سلطنت عثمانی جلوس نمود، و پس از جلوس سلطان مخلوع را به توسط یک نفر طبیب یهودی مسموم کرد و دو برادر خود را بکشت که منازعی در ملک نداشته باشد.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ واسکُنولس از تنگهٔ پانامای ینگی دنیا گذشته محیط پاسیفیک (گران‌اسِئان) را که محیط کبیر باشد انکشاف نمود. **(ایطالیا)** ــ فوت ژول دویم پاپ و در خلافت این پاپ بود که در تمام فرنگستان رسم شد که تمام ریش خود را مردم بگذارند و چون خود ژول نمی‌تراشید غالب سلاطین معاصر او بعد از او در اروپ ریش نتراشیدند. جلوس لئون دهم پاپ به‌جای او.

[سنهٔ ۹۱۹ هجری = سنهٔ ۱۵۱۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال حسین بیک لله و احمد صوفی هرات را رها کرده راه عراق و

۱. در تاریخ (سلطان محمد قطب شاهی) آمده است: «اسم شریف آن شهریار امیرزاده سلطان قلی است.... آن جنت آشیان از اولاد امیر قرایوسف ترکمان است و اقربای نزدیک امیر جهان‌شاه پادشاه است... مسکن و موطن آن پادشاه و آبای اجداد عظامش قریهٔ مبارکهٔ سعدآباد از مملکت همدان بوده و مولد محمود آن خسرو صاحب جود نیز آن بلدهٔ طیّبه است. (نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده).

آذربایجان پیش گرفتند، و تیمور سلطان به این بلده آمده خود را حکمران خراسان دانست امّا چون این خبر به شاه‌اسمعیل رسید از اصفهان با سپاه فراوان به طرف خراسان روان شد همین که به ییلاق کلاپوش رسید سلاطین اوزبک خراسان را گذاشته به طرف بخارا و سمرقند گریختند شاه‌اسمعیل پیشتر رانده تابستان این سال را درالنگ باباخاکی بسر برد و دیوسلطان را به حکومت بلخ فرستاده بعضی تنظیمات به کارهای خراسان داده زینل‌خان شاملو را حکمرانی هرات داد و از باباخاکی به اصفهان مراجعت نمود. کشته شدن سلطان سلیمان بن سلطان حیدر که به خیال مخالفت با شاه‌اسمعیل افتاده بود. وفات سلطانعلی مشهدی از مشاهیر خوشنویسها. وفات امیر اسماعیل شنب غازانی از فضلاء. تولّد شاه‌طهماسب اوّل در روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجّه. خطبه خواندن شاه‌بیک ارغون صاحب قندهار و سند به اسم شاه‌اسمعیل. وفات شاه‌قاسم انوار از مشاهیر عرفا. غلای مفرط در خراسان.

[سنهٔ ۹۲۰ هجری - سنهٔ ۱۵۱٤ مسیحی]

آسیا ــ جنگ شاه‌اسمعیل و سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی در چالدران از اعمال خوی واقع در بیست فرسخی تبریز. تبیین آنکه چون خان‌محمّد استاجلو بر دیاربکر استیلا یافته لشکر ذوالقدر را با قلیل سپاهی که داشت به دفعات شکست داد به قدرت و استیلای خود مغرور گردیده نامه‌های تهدیدآمیز به سلطان سلیم‌خان می‌نوشت. نیز نورعلی خلیفه روملو در بعضی ولایات عثمانی خرابی کرده این جمله محرّک سطان سلیم‌خان گشت و عساکر خود را از اطراف احضار کرده با دویست هزار سوار و پیاده متوجّه آذربایجان شد و به شاه‌اسمعیل اعلام جنگ نمود و این خبر در همدان به شاه اسمعیل رسید، شاه‌اسمعیل شخصی را به دیاربکر نزد خان‌محمّد استاجلو فرستاد که با قشون خود به اردوی پادشاهی پیوندد و خود با سپاهی که داشت به عزم رزم سلطان سلیم‌خان به تبریز آمد و در اینجا شنید که سلطان سلیم خان کوچ بر سر کوچ متوجّه این طرفست. از تبریز بی‌تأمّل به استقبال سلطان سلیم‌خان شتافت و در چالدران فئتین مقابل شدند و شروع به جنگ

کردند ابتدا لشکر شاه‌اسمعیل بعضی از دسته‌های قشون سلطان سلیم‌خان را شکسته و بسیاری از آنها را بکشتند و خود شاه‌اسمعیل رشادتهای فوق‌العاده به ظهور رسانیده چنانکه تا سر توپخانه طرف مقابل رفته و زنجیر توپ را به ضرب شمشیر درید اما چون سلطان سلیم‌خان از عقب دسته‌های لشکر که در جلو بودند بر بالای تپه قلعه‌مانندی از توپخانه ترتیب داده بود و استعدادی کامل فراهم نموده در هنگامیکه قشون شاه‌اسمعیل بر سپاه عثمانی حمله کرده و دسته‌های جلو را متفرق و منهزم ساخته توپخانهٔ مزبور شلیک کرد و بسیاری از لشکر شاه‌اسمعیل را بکشت، بعد از آنکه سرکرده‌های معتبر شاه‌اسمعیل از قبیل خان‌محمد استاجلو و سارو بیرهٔ قورچی و حسن‌بیک لله و امیر عبدالباقی و سیدمحمّد کونه و امیر سیّد یوسف کشته شدند شاه‌اسمعیل مجال مقاومت ندید لهذا ازجنگ رو برتافته بطرف درجزین شتافت و سلطان سلیم‌خان به تبریز آمد. وقوع این جنگ در غرّه شهر رجب این سال بود و چون عساکر سلطان سلیم‌خان اطاعت کامل از سلطان خود نداشتند لابد سلطان در اواخر رجب از تبریز کوچ کرده برای قشلاق به اماسیه رفت. هم در این سال محمّد زمان میرزا ابن بدیع‌الزمان میرزا بر استرآباد استیلا یافت و برون سلطان تکلو که در اسفراین بود به اتّفاق خواجه مظفّر بیکچی متوجّه دفع او شده محمّد زمان میرزا را شکست داد و او به غرجستان گریخت. هم در این سال در ماه شعبان شاه‌اسمعیل به تبریز معاودت کرد. قحطی در هرات به درجه‌ای که مردم یکدیگر را می‌خوردند. دادن شاه‌اسمعیل منصب صدارت را به میرزا عبدالله لله که از اکابر سادات آذربایجان بود ولی چون او از عهده برنیامد این منصب به عهدهٔ امیر جلال‌الدین محمّد استرآبادی مفوّض آمد. وفات بدیع‌الزمان میرزا که از تبریز به همراهی سطان سلیم‌خان به خاک عثمانی رفته بود به ناخوشی طاعون. وفات ملک‌محمود خان دیلمی از بزرگ‌زاده‌های قزوین که مدّتی وزارت یعقوب‌بیک را کرده بود. کشته شدن خلیل سلطان ذوالقدر که در جنگ چالدران خیانتی از او به ظهور رسیده بود به امر شاه‌اسمعیل. دادن شاه‌اسمعیل حکومت شیراز را به علی‌بیک ذوالقدر. وفات سلطان اسکندر بن بهلول لودهی در دهلی و مدّت ملک اسکندر بن بهلول بیست و پنجسال و هفت ماه و دو روز بود.

اروپا ـ (پرتوغال) ـ مالاککا که مدّت بیست و پنجسال بود از مملکت سیام مجزّا و خارج و مملکتی علیحدّه شده و مرکز تجارت چین و عربستان و ایران و بنگاله و سیام و جزایر فلیپین گردیده به تصرّف البوکرک درآمد. نامیدن البوکرک پنج جزیرهٔ واقعه فیمابین سِلِبِس و ژیلول را جزایر ملوک یعنی جزایر ادو یه زیرا که در این جزایر اقسام ادو یه از قبیل میخک و هل و غیره وجود دارد. انکشاف جزیرهٔ نُوِل گینه. **(لهستان)** ـ فتح اِسْمُلِنِسک به‌دست عساکر روس.

[سنهٔ ۹۲۱ هجری = سنهٔ ۱۵۱۵ مسیحی]

آسیا ـ دادن شاه اسمعیل ایالت خراسان را از سرحدّ سمنان تا کنار جیحون به شاه‌طهماسب و قرار دادن امیرخان ترکمان را لله و اتابیک شاهزاده. خراب کردن و انتزاع نمودن سلطان سلیم‌خان قلعهٔ کماخ را از تصرّف گماشتگان شاه‌اسمعیل. جنگ نورعلی خلیفه روملو با مصطفی‌پاشا از سردارهای عثمانی و کشته شدن نورعلی. هم در این سال علاءالدّوله ذوالقدر در جنگ سنان‌پاشا کشته شد. تبیین آنکه علاءالدوله ذوالقدر از یکطرف اظهار اطاعت به سلطان قانیاد[1] سلطان مصر می‌نمود از طرف دیگر دم از انقیاد سلطان عثمانی می‌زد و از دو جانب اخذ وجه می‌نمود و می گفت دو مُرغ دارم یکی بیضهٔ طلا می کند و یکی نقره، و مقصود او سلطان عثمانی و سلطان مصر بود. خلاصه سلطان سلیم‌خان که خیال داشت باز در این سال به قتال شاه‌اسمعیل پردازد ذخیره بسیار در سرحدّ علاءالدوله جمع کرد علاءالدوله غنیمت شمرده آن ذخیره را غارت نمود سلطان سلیم‌خان چون خبردار شد از خیال جنگ با شاه‌اسمعیل منصرف گردیده به صوب مرعش روانه شد، علاءالدوله که تاب مقاومت نداشت به جانب کوه دریابر فرار کرد[2]، سلطان سلیم‌خان سنان‌پاشا را با چهل هزار سوار از عقب او فرستاد و مقدمه سپاه عثمانی در جبال مذکور به او رسیدند، علاءالدوله با پسرش سلیمان‌بیک از کمین بیرون

۱. احسن التواریخ: سلطان قانسو.
۲. احسن التواریخ: علاءالدوله چون تاب مقاومت نداشت لوای فرار به جانب کوه درنا برافراشت.

آمده خود را بر سپاه عثمانی زد بعد از کشش و کوشش بسیار لشکر ذوالقدر شکست خوردند و علاء الدّوله کشته شد و سرش را نزد سنان‌پاشا آوردند و او سر را نزد سلطان سلیم‌خان فرستاد و تمام مملکت ذوالقدر خاص سلطان سلیم‌خان گردید و طایفه‌ای از ذوالقدرها در سلک خدمت سلطان سلیم‌خان و شعبه‌ای به خدمت شاه‌اسمعیل و زمره‌ای به خدمت سلطان قانیاد[۱] سلطان مصر رفتند و دولت حکّام قرامانیهٔ ذوالقدر زوال یافت. پوشیده نباشد که حکّام قرامانیه ذوالقدر که در مرعش و آبلستان حکومت داشته‌اند پنج نفر بوده‌اند. اوّل شخص آنها فخرالدّین است که به دست لشکر ملک اشرف گرفتار شده به مصر رفت و در آنجا اعزاز تمام یافت. دو یّم سلیمان‌بیک پسر فخرالدّین. سیّم امیراصلان بیک بن سلیمان ملقّب به سیف‌الدّوله که در کمال فربهی بوده است. چهارم شاه‌بداق که در ظاهر بلده اورفه کشته شد و برادر او شهسوار بیک ذوالقدر همواره با چراکسه در زد و خورد بود و در بسیاری از جنگها ظفر یافته آخرالامر مقتول گردید. پنجم علاء الدوله قاسم‌بیک بن امیراصلان که در این سال کشته شد. طایفهٔ ذوالقدر صاحب هشتاد هزار خانوار بودند. وفات نظام‌الدین استرآبادی شاعر، و جلال‌الدین ابوسعید بورانی. وفات خواجه آصفی ولد خواجه نعمت‌الله قهستانی که چندگاهی به وزارت سلطان ابوسعید قیام می‌نمود. وفات ریاضی ساوجی صاحب تاریخ سلطان حسین میرزا که زیاده از هشتاد سال عمر کرده.

اروپا ــ (پرتوغال) ــ البوکرک اعراب عدن را مقهور ساخته و راه مراودهٔ سفاین پرتوغالی را به دریای احمر مفتوح ساخت، البوکرک آخرالامر با اینهمه خدمت نمایان مغضوب و در شهر گوا فوت شد. و در همین سال جزیرهٔ بُرنه‌اُو و ژاوه مفتوح شد که از بُرنه‌اُو کافور و از ژاوه برنج و فلفل به فرنگ حمل کردند (بُرنه‌اُو و ژاوه از اُسئانی است و ژاوه پای‌تخت بتاو یه است). **(فرانسه)** ــ فوت لوی دوازدهم که به واسطهٔ نداشتن اولاد ذکور ابن‌عمّ و داماد او فرانسوای اوّل به‌جای او جلوس می‌کند. معاهدهٔ این پادشاه با هشت ایالت سویس و مجبور ساختن والی ونیز را

۱. احسن التواریخ: سلطان قانصو. (در احسن التواریخ چاپ آقای نوائی جائی قانسو و جائی قانصو آمده است).

که بندر ژِنْ را به او تسلیم نماید. فتوحات این پادشاه در دشت مارینیان ایطالیا که شهر پـارمْ و پیلزانْس و میلان را مسخّر ساخت و رشادت شخصی پادشاه فرانسه در جنگ مارینیان مشهور و ضرب المَثَل است.

[سنهٔ ۹۲۲ هجری = سنهٔ ۱۵۱۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال بعد از جنگ سخت فیمابین قشون شاه‌اسمعیل و لشکر سلطان سلیم‌خان دیاربکر به تصرّف سلطان عثمانی درآمد. و محمّد زمان میرزا بر بلخ استیلا یافته ولی این استیلای او حاصلی نبخشید. وفات خواجه شمس‌الدّین عبدالله مروارید که در عهد سلطان حسین میرزا به صدارت رسید و در اواخر عمر در کنج انزوا سکنی داشت و عبدالله مروارید مؤلّف تاریخ شاهی و تاریخ منظوم و خسرو و شیرین می‌باشد. وفات میرعبدالوهّاب تبریزی، و احمد ابیوردی، و شهاب‌الدّین البیانی ابن عبدالله ولد رشید. نزاع میان قرقره و منوچهر در گرجستان که قرقره فرار کرده به تبریز به خدمت شاه‌اسمعیل آمد و استمداد نمود، شاه‌اسمعیل دیوسلطان و جمعی را حکم کرد به گرجستان رفتند و در این مملکت اقتدار خود را ظاهر نموده حکومت گرجستان را به قرقره مقرّر داشته مراجعت کردند.

اروپا ــ ایجاد ساعت بغلی. **(عثمانی)** ــ بنای کشتی‌خانه در اسلامبول. **(عثمانی و مصر)** ــ در این سال سلطان قانیادقوری (ملک اشرف قانصو) سلطان مصر عزیمت حلب نمود و خیربیک امیرالامرای حلب سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی را به تسخیر عربستان و این نواحی تحریک کرد، و این سلطان نیز با سپاهی وافر متوجّه حلب گردید و در مزار داود نبی علیه‌السّلام جنگی سخت فیمابین عساکر مصر و قشون سلطان سلیم‌خان درگرفت آخرالامر مصریان مغلوب و سلطان مصر مقتول شد و دولت چراکسه که دویست و هفتاد و پنج سال امتداد یافته بود زوال یافت و بعد از کشته شدن سلطان قایبنادقوری سلطان سلیم‌خان به حلب آمد و این ولایت را با دمشق متصرّف شد. و از سوانح متعلّقه به انقراض دولت چراکسه مصر یکی انقراض خلفای عبّاسی مصری است که بعد از کشته شدن سلطان قایبنادقوری متوکّل عبّاسی که آخرین عبّاسیان مصر است نزد سلطان

سلیم‌خان رفت و اسم خلافت از این دودمان برداشته شد. **پوشیده نباشد که خلفای** عبّاسی که در مصر اسم خلافت داشته‌اند شانزده نفر بوده‌اند: **اوّل احمد بن طاهر** بن ناصر عبّاسی. **دوّیم** ابوالعباس. **سیّم** المکتفی بالله. **چهارم** الواثق بالله. **پنجم** الحاکم بالله. **ششم** المعتضد بالله. **هفتم** المتوکّل علی الله. **هشتم** الواثق بالله. **نهم** المعتصم بالله. **دهم** المنصور بالله. **یازدهم** المستعین بالله. **دوازدهم** المعتضد بالله. **سیزدهم** المستکفی بالله. **چهاردهم** القائم بامرالله. **پانزدهم** المستنجد بالله. **شانزدهم** المتوکّل علی الله.

(ساکس) ــ خروج لُوتِر در مملکت ساکس و لوتر از کشیشهای کاتولیک بود چون از پاپ رنجش حاصل نمود خروج کرده بر ضدّ پاپ بعضی دلایل اقامه کرد و جمعی از اهالی آلمان از طریقه کاتولیکی خارج شده طریقهٔ او را پیش گرفتند. **(اسپانیول)** ــ فوت فردیناند پادشاه و جلوس نوادهٔ او شارل به‌جای او و شارل از طرف پدر از شاهزاده‌های اطریش بود و در سلطنت این پادشاه مملکت آلمان و اطریش و قدری از ایطالیا و بلژیک و هلاند و اسپانیول تمام به تصرّف او درآمد.

[سنهٔ ۹۲۳ هجری = سنهٔ ۱۵۱۷ مسیحی]

آسیا ــ شکست خوردن محمّد زمان میرزا از لشکر بابر پادشاه و از عساکر شاه‌اسمعیل که آخرالامر او را نزد بابر پادشاه بردند و بابر پادشاه بعد از عهد و پیمان دختر خود را در حبالهٔ نکاح محمّد زمان میرزا درآورد و او را به حکمرانی بلخ فرستاد، امّا چون محمّد زمان میرزا به این ولایت آمد دنبال هواهای نفسانی را گرفت غالباً به عیش و شرب مدام می گذرانید لهذا از تدبیر ملک و امور حکمرانی بازماند. هم در این سال شاه‌اسمعیل در نخجوان قشلاق نمود. و مملکت یمن به تصرّف چراکسه درآمد و دولت آل‌معوّضه زوال یافت. پوشیده نباشد که ملوک آل‌معوّضهٔ یمن شش نفر بوده‌اند: **اوّل** شخص آنها معوّضة بن تاج‌الدّین بوده. **دوّیم** پسرش طاهر که نزد آل‌رسول اعتباری داشت و پس از اخراج ملک مؤیّد به حکمرانی رسید. **سیّم** عامر بن طاهر که استقلالی یافته و کشته شد. **چهارم**

ملک‌مجاهد شمس‌الدین علی بن طاهر که زیاده از هفتاد سال عمر کرد. پنجم ملک‌منصور. ششم ملک ظافر که بعد از مدتی حکمرانی در این سال در جنگ با عساکر چراکسه کشته شد.

وفات سلطان سکندر لودی صاحب دهلی و برقرار شدن پسرش سلطان ابراهیم به‌جای او. وفات فصیح‌الدین خوافی، و آصفی شاعر مشهور.

اروپا ــ پرتوغالیها در این سال تا حوالی کانْتُنْ بندر چین رفتند مملکت چین در این وقت دارای پنج سلطنت جزو بود حاوی دو یست و چهل و چهار شهر عمده که این بلاد و پنج سلطنت مذکوره همه تابع یک پادشاه بودند و آن پادشاه در شهر پکن اقامت داشت و چندین هزار سال بود که صنعت طبع و بعضی صنایع دیگر در این مملکت شایع و متداول بود. **(عثمانی)** ــ فتوحات سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی در مصر. مقهور و گرفتار شدن تومنی بیک خواهرزادهٔ سلطان قایناد که مصریها او را به سلطنت برداشته بودند به دست عساکر سلطان سلیمخان که پس از فتح قاهره و کشته شدن سی هزار نفر قشون مصری بعدها خود تومنی بیک هم کشته شد و از این وقت ممالک مصر و شام جزو دولت و سلطنت عثمانی گردید. مادهٔ تاریخ فتح مصر (فاتح ممالک العرب) می‌باشد.

[سنهٔ ۹۲٤ هجری = سنهٔ ۱۵۱۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌اسمعیل شنید که والی مازندران آقامحمّد روزافزون از ربقهٔ اطاعت این پادشاه خارج شده دورمشخان شاملو را با لشکری بر سر او فرستاده او را منقاد کردند، سایر حکمرانان مازندران نیز با پیشکش به اردوی شاه‌اسمعیل آمده مورد عنایت گردیده به اوطان خود معاودت نمودند. قشلاق کردن شاه‌اسمعیل در تبریز. آمدن شیخ‌شاه حکمران شیروان به خدمت شاه‌اسمعیل. نیز آمدن امیره دباج حکمران رشت به خدمت این پادشاه و ملقّب شدن به مظفّر سلطان. آمدن ملک‌قرقره حکمران گرجستان به خدمت شاه‌اسمعیل و فرستادن شاه‌اسمعیل دیوسلطان را به همراهی او به گرجستان که بعضی قلاع را در این مملکت متصرّف شد. وفات علاءالدّین طبیب. وفات محمودشاه بهمنی که از

سلطنت جز اسمی نداشت. سلطنت یافتن احمدشاه بهمنی به فرمان امیر بریدشاه. وفات شیخ‌الاسلام قاضی زکریای الانصاری.

اروپا ــ **(آلمان)** ــ لعن کردن پاپ لوتِرْ را که مردم را بر ضدّ پاپ تحریک می‌کرد و نقیض پاپ می‌گفت و مرید بسیار بهمرسانیده بود. **(پرتوغال)** ــ ژان‌سیل و یرا امیرالبحر پرتوغالی به بنگاله سفر می‌کند، تجارت بنگاله در این وقت با ایران کمال قوّت را داشته و مال‌التّجاره‌ای که به این مملکت می‌فرستادند خواجه، و مردخصی، و بعضی پارچه‌ها و اقمشهٔ پنبه‌ای بسیار نازک و شکر زنجبیل و ابریشم بوده. **(عثمانی)** ــ معاودت سلطان سلیم‌خان از دمشق بعد از بنای تربت شیخ اکبر. باربروس نامی شهر الجزایر و تلمسان را متصرّف شده و در بحر سفید با کشتی راه‌زنی می‌کند.

[سنهٔ ۹۲۵ هجری = سنهٔ ۱۵۱۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌اسمعیل ابراهیم سلطان موصلو را به‌تاخت ولایت غرجستان فرستاد، امیر شاه محمّد سیف‌الملوک حکمران آن ناحیه چون از توجّه قشون شاه‌اسمعیل بدین ساحت خبردار شده در یکی از قلاع متحصّن شد و شخصی را نزد ابراهیم سلطان فرستاده درخواست کرد که ولایت غرجستان را به او واگذار کند، ابراهیم سلطان قاصد را کشته بعد از سه روز به قلعه یورش بردند امیر شاه‌محمّد سیف‌الملوک چون تاب مقاومت نداشت با جمعی به طرف میمنه بگریخت ابراهیم سلطان آن قلعه را خراب کرده متوجّه هرات گردید. وفات شیخ کمال‌الدین حسین خوارزمی. وفات میرعلی مشهدی خوشنویس معروف. وفات بابافغانی شیرازی و جمالی دهلوی شاعر. وفات شیخ حمدالله از مشاهیر خطّاطین. زلزله در کابل.

آفریقا ــ احمد و محمّد که از شرفا بودند و داعیهٔ سیادت داشتند در مارک خروج کرده این مملکت را متصرّف می‌شوند.

[سنهٔ ۹۲٦ هجری = سنهٔ ۱۵۱۹ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال عبیدخان با سپاه اوزبک متوجّه هرات گردید و این شهر را محاصره نمود ولی قشون شاه‌اسمعیل و حکمران او که در این بلد بودند جدّاً مدافعه کرده بسیاری از سپاه اوزبک را بکشتند و عبیدخان از فتح این بلد مأیوس گردیده به بخارا مراجعت نمود. هم در این سال لوندخان حکمران گرجستان قصد طغیان و خلاف نسبت به شاه‌اسمعیل نموده جمعی را به تاخت ولایت شکّی فرستاد شاه‌اسمعیل دیو سلطان روملو را مأمور گرجستان نموده چون دیوسلطان به گرجستان رفت حکمران گرجستان از درِ عجز و ضراعت درآمده لهذا دیوسلطان از آن مملکت معاودت[1] کرد. قشلاق کردن شاه‌اسمعیل در نخجوان. گریختن آقامحمّد روزافزون از اردوی شاه‌اسمعیل و رفتن به مازندران و فرستادن این پادشاه امیر عبدالکریم را به تعاقب او که بعد از جنگ بین فئتین آقامحمّد شکست خورده به یکی از قلاع پناه برده حصاری شد آنگاه شاه‌اسمعیل جوهرسلطان تکلو را با لشکر عراق و کردستان بر سر آن قلعه فرستاده در یکهفته آن حصن را مسخّر کردند و ایالت مازندران بر عهدهٔ امیر عبدالکریم مقرّر آمد. لشکر کشیدن بابر پادشاه به قندهار و محاصره کرده این بلد را که مدّت سه سال محاصره طول کشید و کار بر مردم سخت شد آخرالامر دورمشخان حاکم هرات از بابر پادشاه درخواست کرد که از قندهار کوچ کرده متوجّه کابل شود چون بابر پادشاه مسئول دورمشخان را قبول کرده از ظاهر قندهار کوچ کرد شجاع‌بیک صاحب قندهار این شهر را به ملازم خود باقی نام سپرده روانه خراسان شد باقی بیحقوق قاصدی نزد بابر پادشاه فرستاده وی را طلب کرد و بابر پادشاه عود نموده قندهار را متصرّف شد و حکومت آن را به پسر خود کامران‌میرزا داده بازگشت. نیز در این سال بابر پادشاه قصد هند کرده تا سیالکوت براند. وفات آکهی قاینی شاعر. وفات هاتفی خواهرزادهٔ جامی.

اروپا ــ (آلمان) ــ فوت ماکسی میلین امپراطور و بعد از فوت این امپراطور سه نفر داعیهٔ سلطنت آلمان را داشتند، یکی شارل که نوهٔ پسری او بود و در این وقت

۱. در احسن التواریخ این واقعه در سال ۹۲۷ آمده است.

پادشاهی اسپانیول و هلاند را داشت. دیگری فرانسوای اوّل پادشاه فرانسه. و سیّم این دو هانری هشتم پادشاه انگلیس بود، اهالی مملکت شارل را به سلطنت اختیار کرده شارل کَنْ نامیدند یعنی شارل پنجم. رواج طریقهٔ لوتر در آلمان. **(اسپانیا)** ــ مکزیک متصرّفی اسپانیول در ینگی دنیا را که سالهای سال دارای زراعت و ضیاع و صنایع و معادن و حِرَف و مملکتی وسیع و کثیرالفایده بود در این سال هفتصد نفر سرباز اسپانیولی به سرداری فِرْنان کُرتِس بر این مملکت وسیعه غلبه کردند، این دسته قشون تفنگ و توپ باخود داشتند، در مملکت مزبور بقدری طلا وفور داشت که از جمیع فلزّات بیقدرتر بود. **(فرانسه)** ــ فوت لئونارد دونسی نقّاش معروف. **(عثمانی)** ــ وفات سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی بعد از هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت در سنّ پنجاه و چهار سالگی و جلوس پسرش سلطان سلیمان‌خان به‌جای و در ماه شوّال.

[سنهٔ ۹۲۷ هجری = سنهٔ ۱۵۲۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌اسمعیل در تبریز قشلاق نمود و دورمشخان هر قریه و ناحیه که خراب و بایر شده بود مزروع ساخت و به امر شاه‌اسمعیل ایالت استرآباد را به زینل‌خان داد و زین‌الدین سلطان را به حکومت اسفراین فرستاد. وفات امیرخان بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو. فتح کردن شاه‌بیک ارغون ته را که در تصرّف جام بایزید بود و گریختن جام به گجرات و زوال دولت جامیان. وفات خواجه مولانا اصفهانی، و قاضی ضیاءالدین ساوجی، و میرغیاث‌الدّین ذهبی.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ ملاقات شارل کن با پادشاه انگلیس و ملاقات پادشاه انگلیس با پادشاه فرانسه در اردوی معروف به اردوی زری و این اردو از آن جهت به این اسم موسوم شد که جمیع چادرهای پادشاه فرانسه زری بود و بقدری اوضاع تجمّل به پادشاه انگلیس نمود که او را خجل ساخت. **(آلمان)** ــ تاج گذاری شارل کن در اکسلاشاپل به امپراطوری آلمان. **(اسپانیا)** ــ شورش کردن اهالی بعضی از ولایات این مملکت. ماژلاّن از اهل این مملکت دور کره را سیر می کند و از تنگه‌ای که در انتهای جنوب ینگی دنیاست عبور کرده از محیط آتلانتیک به

محیط پاسفیک داخل می‌شود و این تنگه به اسم او موسوم می گردد و در جزایر فیلی‌پین به دست اهالی کشته می‌شود، کشتی مسافرت ماژلآن با عملهٔ آن بعد از هزار و یکصد و بیست و چهار روز مراجعت به اسپانیا می‌نماید. **(فرانسه)** ــ علم جبر و مقابله از عربی به فرانسه ترجمه شده و به طبع می‌رسد. حمل زغال‌سنگ از انگلیس به فرانسه که تا آن وقت ندیده بودند. **(ایطالیا)** ــ فوت رافائیل نقّاش معروف در سنّ سی و هفت سالگی. **(پرتوغال)** ــ سواحل حبشه در این سال انکشاف شد همچنین سواحل شرقی بنگاله.

[سنهٔ ۹۲۸ هجری = سنهٔ ۱۵۲۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرزا شاه‌حسین که در دولت شاه‌اسمعیل منصب وکالت و وزارت دیوان داشت و از اعاظم وزرای عالی همّت بود در شب چهارشنبه بیست و هشتم جمادی‌الاوّل به دست مهترشاه‌قلی کشته شد و مهترشاه‌قلی به شیروان گریخت، شیخ‌شاه پادشاه شیروان او را بگرفت و به خدمت شاه‌اسمعیل فرستاد، شاه‌اسمعیل او را به غلامان میرزا شاه‌حسین داد تا او را به قتل آوردند.

اروپا ــ لعنت نمودن پاپ مجدّداً لوتر و اتباع و مریدان او را. **(آلمان و فرانسه)** ــ ابتدای منازعه فیمابین شارل‌کن و فرانسوای اوّل. **(فرانسه)** ــ به حکم پادشاه فرانسه موی سر را از ته می‌برند و ریش را بلند می کنند. **(ایطالیا)** ــ فوت لئون دهم پاپ که بعد از فوت او به میل شارل‌کن آدرین‌ْ معلّم او پاپ می‌شود. **(پرتوغال)** ــ فوت امانوِل پادشاه و جلوس ژان‌سیّم پسرش به‌جای او. **(عثمانی)** ــ فتح بلگراد در این سال.

[سنهٔ ۹۲۹ هجری = سنهٔ ۱۵۲۲ مسیحی]

آسیا ــ وفات حسین شاه صاحب بنگاله که بعد از او پسرش نصرت‌شاه به‌جای او برقرار گردید. وفات میرزاقاسم جنابدی شاعر که فتوحات شاه‌اسمعیل را به نظم درآورده بود. وفات امیدی شاعر طهرانی و بعضی فوت او را یعنی کشته شدن او را

در سال قبل نوشته اند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ در این سال دولت انگلیس به فرانسه اعلان جنگ نمود.
(عثمانی) ــ لشکر کشیدن سلطان سلیمان سلطان عثمانی به جزیرهٔ رُدِس که بعد از پنج ماه محاصره عساکر سلطان عثمانی این جزیره را فتح کردند.

[سنهٔ ۹۳۰ هجری = سنهٔ ۱۵۲۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌اسمعیل به طرف شکّی حرکت کرد و بعد از شکار در آن حدود متوجه سرخاب شده در صاین گدوکی نزول نموده در اینجا ناخوش مزاج گردید. هم در این سال لوندبیک حکمران[۱] گرجستان لشکر به شکّی کشیده با حسن‌بیک والی این ولایت جنگ کرده حسن‌بیگ کشته شد و لوندبیگ بازگشت نموده اهالی شکّی درویش محمّدخان پسر حسن‌بیک را به حکمرانی خود برداشتند. وفات شاه‌اسمعیل در شب دوشنبه نوزدهم رجب. مدت عمر شاه‌اسمعیل سی و هشت سال و ایّام سلطنتش بیست و چهار سال. تاریخ وفات شاه اسمعیل کلمهٔ ظلّ است. این پادشاه چهار پسر داشت اوّل شاه‌طهماسب، دویّم سام‌میرزا، سیّم القاس‌میرزا، چهارم بهرام‌میرزا. جلوس شاه‌طهماسب اوّل به‌جای شاه‌اسمعیل روز دوشنبه نوزدهم رجب و در این وقت ده سال و ششماه و بیست روز از عمر شاه‌طهماسب گذشته بود. رجوع نمودن شاه‌طهماسب امور مملکت را به دیوسلطان روملو و نظارت دیوان اعلی را بعد از احراق جلال‌الدّین محمّد به قاضی جهان قزوینی، و امر صدارت را به امیر قوام‌الدین حسین، و امیر جمال‌الدین محمّد استرآبادی تفویض کرد، که مشترکاً متقلّد این امر و شغل جلیل باشند. قشلاق کردن شاه‌طهماسب در تبریز آمدن عبیدخان با لشکر اوزبک از بخارا به هرات به قصد تسخیر این بلده و محاصره کردن شهر را وقوع جنگهای سخت متعدّد که پس از خون‌ریزی زیاد عبیدخان و لشکر اوزبک از فتح هرات مأیوس گشته مراجعت

۱. نام این شخص ذیل وقایع سال ۹۲۶ لوندخان و در این جا لوندبیگ آمده است. در احسن التواریخ نیز چنین است در حالی که در آن روزگار خان و بیگ دو مقام متفاوت بوده است.

کردند. وفات شاه‌بیک ارغون صاحب سند که بعد از او پسرش شاه‌حسین به‌جای او برقرار گردید. فتح کردن بابر پادشاه لاهور را. وفات ملاعصام‌الدّین اسفراینی. وفات شیخ‌شاه بن فرّخ‌یسار پادشاه شیروان بعد از بیست و سه سال حکمرانی و برقرار شدن پسرش سلطان خلیل به‌جای او. وفات قاسم‌خان حکمران دشت قبچاق که پادشاهی شجاع و از نژاد جوجی ابن چنگیزخان بود. برقرار شدن پسرش حق‌نظرخان در دشت قبچاق به‌جای او به حکمرانی.

[سنهٔ ۹۳۱ هجری = سنهٔ ۱۵۲٤ مسیحی]

آسیا ــ دادن شاه‌طهماسب نظارت دیوان اعلی را به امیرجعفر ساوجی. قشلاق نمودن شاه‌طهماسب در تبریز. وفات دورمشخان ابن‌عبیدی بیک شاملو حکمران هرات که شاه‌طهماسب حکومت این بلده را به برادرزادهٔ او حسینخان داد. وفات علی‌سلطان ذوالقدر والی شیراز که شاه‌طهماسب حکومت فارس را به مراد سلطان ذوالقدر تفویض نمود. وفات امیر جمال‌الدّین محمّد استرآبادی که از جملهٔ فضلا بود. وفات یعقوب شاهرخ شرعه‌دار مشهور به سیّدعلی‌زاده. وفات سیّدمحسن رضوی، و هلالی شاعر جغتائی. وفات سلطان محمود لنکاه صاحب ملتان که پسرش سلطان حسین به‌جای او برقرار گشت، امّا شاه‌حسین ارغون از احفاد ذوالنون‌بیک قصد ملتان کرده این ولایت را بگرفت و دولت حکّام لنکاهان ملتان منقرض گردید.

اروپا ــ شکست قشون فرانسه از عساکر شارلکَن در ایطالیا و کشته شدن بایّار سردار معروف فرانسه که ملقّب به سردار بی‌باک و بی‌ایراد بود. **(فرانسه)** ــ ورّازانی که از اهالی ایطالیا و در خدمت دولت فرانسه بود سواحل شمال و شرقی آمریک را پیموده و آنجا را موسوم به فرانسهٔ جدیدنمود. **(پرتوغال)** ــ انکشاف معادن در جزیرهٔ سِیلِبِش.

آفریقا ــ وضع نظام در مملکت مصر.

[سنهٔ ۹۳۲ هجری = سنهٔ ۱۵۲۵ مسیحی]

آسیـا ـ مخالفت امرای استاجلو با شاه طهماسب و غلبهٔ عساکر پادشاه بر امرای مزبور با وجود اعانت مظفر سلطان حکمران رشت از امرا. توجّه بابر پادشاه به طرف هند و مسخّر کردن لاهور را و جنگ سخت فیمابین این پادشاه و سلطان ابراهیم صاحب هند در موضوع پانی‌پت و فرار لشکر هندی و کشته شدن سلطان ابراهیم و استیلای بابر پادشاه بر دهلی وراندن به طرف اگره و تصرّف کردن بلاد این نواحی را. آمدن عبیدخان از بخارا به تسخیر شهر طوس و محاصره کردن این بلد را و تمام شدن آذوقه اهل بلد که از بی‌قوتی چرم کهنه را جوشانیده می‌خوردند و به جهت علوفه اسبان چوب را تراشیده عوض کاه به آنها می‌دادند بدین واسطه لشکر عبیدخان بر این شهر استیلا یافته طوس را بگرفتند. هم در این سال کسکن قراسلطان ولد جانی‌بیک سلطان با لشکری جرّار به ظاهر بلخ آمد و محمّد زمان میرزا در این بلد متحصّن گردید بعد از دو سال بابر پادشاه محمّد زمان میرزا را به اگره طلبید و کسکن قراسلطان بر بلخ مستولی شد. هم در این سال جغتای‌بهادر اوزبک با سه هزار سوار اوزبک به تاخت خراسان آمده زین‌الدّین سلطان شاملو حکمران اسفراین با او مصاف داده و هفتصد نفر از اوزبکان بکشت و باقی راه دیار خود را گرفته برفتند. قشلاق شاه‌طهماسب در قزوین و آمدن کارکیا احمد حکمران لاهیجان در این شهر به خدمت شاه‌طهماسب. کشته شدن خواجه حبیب‌الله وزیر به دست جماعتی از لشکریان شاملو که از نرسیدن مواجب و مرسوم خود شکایت داشتند.

اروپا ــ (آلمـان) ــ شکست پادشاه فرانسه در پاوی از قشون شارلکن. اسر پادشاه فرانسه و بردن او را محبوساً به مادرید. **(فرانسه)** ــ اتّحاد دولتین فرانسه و عثمانی بر ضدّ امپراطور آلمان. **(پرتوغال)** ــ تصرّف این دولت برزیل را که از ممالک ینگی دنیاست و فرستادن زارع و فلاّح به‌آنجا.

[سنهٔ ۹۳۳ هجری = سنهٔ ۱۵۲۶ مسیحی]

آسیا ــ جنگ فیمابین امرای استاجلو و چوهه سلطان و دیوسلطان که در دولت شاه‌طهماسب منصب وکالت داشت و شکست امرای استاجلو و غلبهٔ عساکر پادشاهی. آمدن عبیدخان با سپاه فراوان به استرآباد و مسخّر نمودن این شهر را و دادن ولایت استرآباد را به پسر خود عبدالعزیز سلطان، و بازگشتن به جانب بلخ، امّا بعد از معاودت عبیدخان عساکر شاه‌طهماسب متوجّه استرآباد گردیده عبدالعزیز سلطان از جلو ایشان گریخته نزد پدر رفت عبیدخان در ثانی با لشکری جرّار بدینطرف روان شد و جنگ سختی در این ناحیه با امرای شاه‌طهماسب کرد و بعد از خون‌ریزی زیاد غالب آمده این شهر را مجدّداً بگرفت و چند نفر از امرای نامی شاه‌طهماسب در این جنگ کشته شدند. خلاصه پس از استیلاء عبیدخان حکومت استرآباد را به یکی از ملازمان خود داده متوجّه هرات گردیده در غوریان قشلاق نمود. کشته شدن دیوسلطان در ییلاق کوزل دره و دادن شاه‌طهماسب منصب وکالت را به چوهه سلطان. قشلاق کردن شاه‌طهماسب در قزوین. جنگ کردن بابر پادشاه با رازا که یکصد و بیست هزار سوار داشت و غلبهٔ بابر پادشاه.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فرانسوای اوّل که در مادرید حبس بود ایالت بورگُنْ را در داخلهٔ فرانسه با آنچه متصرّفات در ایطالیا داشت به شارلکن واگذار می کند. **(عثمانی)** ــ پادشاه مجارستان در ساحل رود دانوب به دست عساکر عثمانی کشته می شود. سلطان سلیمان‌خان تا شهر بود، پای‌تخت مجارستان، رانده کتابخانهٔ معروفی که در اینجا بود آتش می زند. وفات اسحق قرامان معروف به کمال خلیفه از مشایخ رومیّة الصغری. **(پرتوغال)** ــ شارلکن خواهر پادشاه پرتوغال را به مزاوجت اختیار می کند. حکم شارلکن در حق اعرابی که در اسپانیا بودند این شد که یا تبعیّت دین عیسوی را اختیار کنند یا از اسپانیول بیرون بروند. **(پروس)** ــ البرت نام از طایفهٔ بران‌بورک که ملبّس به لباس دینی بود لباس صلاح را از خود خلع و لباس معمولی سایر مردم را پوشیده از جرگه وزیّ رؤسای دین خارج شده تمام کاتولیکها را از مملکت خود اخراج و نفی نموده، مذهب لوتر را رواج می دهد.

(مجارستان)ــ فردیناند برادر شارلکن به سلطنت مجارستان منتخب می‌شود و از آن وقت تاکنون سلطنت مجارستان جزو سلطنت اطریش می گردد. **(سُوِدْ و دانمارک)**ــ **رواج مذهب لوتر در این دو مملکت.**

[سنهٔ ۹۳٤ هجری = سنهٔ ۱۵۲۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبیدخان هرات را محاصره نمود و چون کوشش زیاد کرد و این بلد مسخّر و مفتوح نگردید جماعتی از اوزبکان را به سرراهها فرستاد که نگذارند آذوقه و مأکولات به شهر هرات داخل گردد و آب انهار را نگذارند به شهر برسد و این معنی خیلی اسباب سختی کار هراتیان گردید چنانکه یکمن نمک به سنگ هرات به مبلغ سیصد دینار تبریزی خرید و فروش می‌شد و بسیاری از مردم متوسّط را از شهر هرات بیرون کردند که بالنسبه توسعه در کارِمأکول حاصل شود مع‌ذلک بی‌قوتی و جوع کار را بر مردم تنگ کرده بود بعد از آنکه هفت ماه ایّام محاصره طول کشید به عبیدخان خبر رسید که زنیش بهادر که از جانب عبیدخان حاکم دامغان بود با مقدّمهٔ لشکر شاه‌طهماسب جنگ کرده و در جنگ کشته شده این فقره اسباب رعب عبیدخان گشت و دست از محاصره کشیده راه فرار پیش گرفت. هم در این سال ذوالفقار بن تخود سلطان ترکمان که حکومت کلهر داشت قصد تسخیر بغداد کرده به طرف ابراهیم‌خان والی بغداد که عمّ او بود راند و در یکی از ییلاقات آن نواحی عمّ خود ابراهیم‌خان را بکشت و به ظاهر بغداد رانده این شهر را محاصره کرده بگرفت و جمیع اقوام خود را که در این بلد بودند بکشت و والی تمام عراق عرب گشت. محاربهٔ شاه کلیم‌الله بهمنی که در بیدر نام داشت با بریدشاه و فرار شاه کلیم‌الله و انقراض دولت بهمنیان. پوشیده نباشد که ملوک دکن که از اولاد بهمن بوده‌اند و آنها را سلاطین بهمنی گویند هفده نفر بوده و مدّت ملکشان را یکصد و هشتاد و شش سال و ششماه نوشته‌اند. اوّل شخص آنها سلطان علاءالدّین حسن‌شاه. دویّم علاءالدّین محمّد. سیّم سلطان مجاهدشاه. چهارم داودشاه. پنجم محمودشاه. ششم غیاث‌الدین محمّد. هفتم شمس‌الدین. هشتم تاج‌الدین فیروزشاه. نهم سلطان احمدشاه. دهم علاءالدین بن احمدشاه.

یازدهم سلطان همایون‌شاه. دوازدهم سلطان نظام‌شاه. سیزدهم سلطان محمّدشاه. چهاردهم سلطان محمودشاه. پانزدهم احمدشاه. شانزدهم علاءالدّین‌شاه (سلطان ولی‌الله). هفدهم شاه کلیم‌الله.

[سنهٔ ۹۳۵ هجری = سنهٔ ۱۵۲۸ مسیحی]

آسیا ــ شاه‌طهماسب به جهت نظم خراسان و دفع شرّ و فتنهٔ جماعت اوزبک از این مملکت از قزوین با لشکری جرّار انتهاض نمود و مقدّمهٔ همین لشکر بود که در سال قبل زنیش‌خان را که از جانب عبیدخان حاکم دامغان بود مقهور و مقتول ساخت. عبیدخان نیز از تمام نواحی ماوراءالنهر و کاشغر و ترکستان لشکری جمع کرد که از زمان خروج چنگیزخان تا این زمان لشکری به این عدّت و کثرت از آب جیحون عبور نکرده بود و این دو سپاه در ناحیهٔ روزآباد[1] جام خراسان تلاقی نمودند و جنگی بسیار عظیم و خون‌ریز درگرفت بعد از کشش و کوشش بسیار و کشته شدن خلقی بیشمار از جانبین لشکر شاه‌طهماسب غالب شده عبیدخان و کوجم سلطان و کوچکونچی‌خان و سایر خانان توران راه فرار پیش گرفتند. گویند در این جنگ عدد قشون عبیدخان و سپاه اوزبک بیست برابر لشکر شاه‌طهماسب بوده و چهل نفر از علمای ماوراءالنهر را عبیدخان با اردوی خود همراه آورده که در روز جنگ دعا کنند که قشون اوزبک بر عساکر قزلباش غلبه نمایند، از قضا تمام آن چهل نفر در این قتال مقتول گردیدند. وفات شمس‌الدّین فخری. حکومت میرزا سلیمان در بدخشان به فرمان بابر پادشاه. وفات تمراج راجه بیجانگر که بعد از فوت او پسرش مراج به‌جای او به‌حکومت برقرار شد.

هم در این سال چون چند ماه از جنگ لشکر شاه‌طهماسب با قشون عبیدخان و خوانین توران گذشت باز عبیدخان لشکر به طرف خراسان فرستاده و خود نیز بر اثر آن لشکر حرکت کرده بر سر مشهد مقدّس آمد و این شهر را متصرّف شد و عساکر شاه‌طهماسب که در این شهر بودند از راه سیستان و کرمان به شیراز آمدند و چیزی نگذشت که هرات را هم مسخّر نمود و وارد این بلده شده بر تخت

۱. احسن التواریخ: عقبهٔ زیرآباد.

سلطنت متمکّن گردید و اشرار اوزبک و ماوراءالنهر مشغول تعدّی گردیدند.

توجّه شاه‌طهماسب با سپاهی فراوان به طرف بغداد و آمدن به حوالی این بلد و مبادرت ذوالفقار که خود را حکمران بالاستقلال عراق عرب می‌دانست به جنگ با عساکر شاه‌طهماسب که پس از چند روز محار به ذوالفقار کشته شد و شاه‌طهماسب بر این ایالت استیلا یافته وارد شهر بغداد گردید و ایالت بغداد را با لقب خانی به سلطان شرف‌الدّین اوغلی داد. هم در این سال شاه‌طهماسب امیر نعمت‌اللّه حلّی را با امیر قوام‌الدّین حسین در منصب صدارت شریک ساخت. و در این سال شاه‌طهماسب در قزوین قشلاق نمود. کشته شدن هلالی شاعر در هرات به امر عبیدخان.

[سنهٔ ۹۳۶ هجری = سنهٔ ۱۵۲۹ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌طهماسب نامه‌ای به عبیدخان که بر بعضی از بلاد خراسان استیلا یافته بود نوشته و خود نیز با لشکر جرّار به جهت دفع سپاه اوزبک از این دیار انتهاض کرد، چون خبر نهضت شاه‌طهماسب به عبیدخان رسید از هرات به مرو گریخت و قاصدها نزد خوانین توران فرستاد که به معاونت او آیند خوانین تمکین او را نکردند و شاه‌طهماسب در کار طیّ مراحل بود که ایلچی عبیدخان در یکی از منازل به اردوی پادشاهی رسیده جواب نامه شاه‌طهماب را که عبیدخان نوشته بود تقدیم کرد و صورت مکتوب عبیدخان از قرار ذیل است:

سواد نامهٔ عبیدخان به شاه طهماسب

نامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی که از جانب سلطنت و نصفت آیات حشمت قباب ایالت انتساب جلالت اکتساب معالی نصاب طهماسب میرزا شرف ورود ارزانی یافته در زمان خوب و ساعت مرغوب رسید و سخنانی که به دفعات تقریر نموده بودند مسموع شد. آنچه در باب خرابی خراسان از توجّه جنود طرفین نوشته بودند بیان واقع است غرض ما آن است که دین و ملّت که از زمان حضرت رسول(ص) و خلفای راشدین الی غایت در عالم و عالمیان انتظام یافته تغییر

نپذیرد، و اگر به مقتضای فساد زمان خلل و فتوری در آن واقع شود حسب الامکان در دفع آن کوشیدن بر ما لازم است. از وقتیکه خاقان شهید انارالله برهانه (مقصود شیبک خان است) شربت شهادت از جام قضا چشید مردم خراسان در دست اهل بدعت و ضلالت گرفتار شده خواه به طوع خواه به کره تابع رفض و تشیّع شده‌اند و این صفت طینت و طبیعت آن مردم شده بدانجهت در قید جنود مسعود اسلام چنانکه می باید درنمی آیند و همراهی نمی کنند بدان سبب روی در خرابی دارند و آن کسانیکه از روی صداقت همراهی دین می کنند معلوم کرده باشند که چه نوع التفاتها در بارهٔ ایشان به ظهور رسیده و آنها که نفاق می ورزند و گردن از اطاعت می پیچند تفرقه‌ای که بدیشان عاید می شود ظلم نخواهد بود چنانکه گفته‌اند:

ظلم هائی که به عالم پیداست
همه عدل است ولی ظلم نماست

وگرنه هرگز در نیّت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت و آبادانی ملک چیزی دیگر نیست و نخواهد بود و به مقتضای انّما الاعمال بالنیّات امیدواریم که موافق نیّت خود درجه یابیم.

دیگر نوشته بودند که در اینسال گذشته باوجودیکه آن نوع تنبیه واقع شده باشد باز آرزوی سلطنت خراسان کرده‌اند. خود معلوم دارند که شوکت لشکر اسلام چه نوع استیلاء بر سپاه ایشان برده بود چنانکه فردوسی گوید:

ز سُمّ ستوران درآن پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت

از غلبات گرد و غبار طرفین بعد از فرار لشکریان، غازیان لشکر اسلام فرصت غنیمت دانسته در اخذ اموال و اسباب ایشان پرداخته، از آن غافل که جمعی در میان گرد مخفی مانده‌اند به حسب تقدیر این نوع صورت دست داد و در عالم سپاهیگری این کیفیتها عیب نمی باشد.

مباش غرّه که دارم عصای عقل به دست
که دست فتنه دراز است وچوب را دوسَر است

در غزوهٔ احد که یک دندان مبارک رسول(ص) شهید شد بعد از آن چند فتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت اکرامتان آنحضرت را هم بدانحضرت موافقت شود بعد از آنکه فتحها و نصرتها دست دهد عیبی نمی باشد. ملاّحان بحار اسلام جهت آن کشتی شوق را در بحر عمیق غزا انداخته اند که تا صدف صدق را به دست آورده تا لؤلؤی شهوار به کف نیاورند آرام نگیرند و بدین قدر ضرر ونقصان ظاهری پای همّت از معارک مردانگی و جرأت پس نخواهند کشید.

تا آن دریگانه نیفتد بدام ما
ما بار خود ز ساحل دریا نمیکشیم

اگر در آن نوبت جهت تنبیه لشکر اسلام این قضیّه واقع شد از عنایت سبحانی امیدواریم که در این دفعه تلافی گذشته ها شده مقصود به حصول پیوندد چنانکه گفته اند:

یوسف گم گشته بازآید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه ای از سرّغیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

حضرت حق سبحانه و تعالی در حق اهل اسلام این نوع تنبیهات بسیار کرده است دیگر از ابیات ما نوشته اند:

هری را بگیرم به لطف اله
دهم شام و تبریز را با سپاه

به مضمون الفال علی ماجری نیّت و فکر و اندیشهٔ ما همیشه به مضمون این بیت است. الامور مرهونة باوقاتها. چون عنایت کریم ازلی و حکیم لم‌یزلی همراه لشکر اسلام شود بالا تر از آنهم توقّع داریم. بیت دیگر را نوشته بودند که:

منم شیر شیران مردآزمای
که از ضرب شیران نجنبم زجای

یعنی دارالسلطنهٔ هرات گذاشتن و به مرو شتافتن خلاف مضمون این بیت است اگر صاحب وقوف نیستند از مردمی که می دانند بپرسند در محلّی که کفّار غلبه کردند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله به چه طریق هجرت کردند و مهاجر و انصار می گویند که در آن زمان ظهور کردند، از برای مصلحت مؤمنین و رفاهیّت اهل یقین و جمعیّت لشکر دین در هرات بودن صلاح ندیدند، جهت آن در تغییرمکان کوشید چنانکه گفته اند:

ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت
زد طعنه جاهلی که فلان از قضا گریخت
گر نیست از سبب بسبب التجا روا
خیر البشر ز مکّه به یثرب چرا گریخت

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در بارهٔ خود می فرماید:

ایّ یومین من الموت افرّ
یوم لم یقدر ام یوم قدر
یوم ماقدر ما اخشی الرّدا
و اذا قدر لم یغن الحذر

باوجود این در غزوهٔ احد تغییرمکان کردند. للّه‌الحمد که این هجرت ما به طریق سنّت حضرت رسول (ص) واقع شده و در این امر هرکس که بما طعن می کند طعن او به رسول اللّه(ص) عاید می شود پس مطعون داشتن این امر را کمال جهل است. دیگر مذکور کرده بود که دورمش که یکی ازامرای مابوددرهرات بااهل انکار آنچنان معاش کرده بود که مردم زمان شاه مرحوم سلطان‌حسین میرزا را فراموش کرده بودند، آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوائی بود که مساجد و معابد را طویلهٔ اسبان و خران کرده بلکه مَبْرَز ساخته بودند و همهٔ کاشیهای رنگارنگ را ویران کرده درها و چوبها را جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شرابخانه و مفسقه ساخته بودند. ما به دولت که به شهر درآمدیم به‌خودی خود در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع خیرات کوشیده اخلاط خلایق و ستوران را از

مساجد و معابد بیرون آورده مدرّسان و طلبه و خادمان معیّن کرده آبادان ساختیم. حُسن معاش دورمش از همین معلوم است. دیگر نوشته بودند (ز تیر آه مظلومان حذر کن) ای عزیز به حضرت واجب الوجود روشن است که هرگز راضی نیستیم و رضا نمی دهیم و در نیّت و فعل ما نیست که بر مؤمنی از لشکریان ما نقصانی رسد اگر به غفلت و سهو واقع شده باشد که مطلّع نباشیم به مدلول کریمهٔ ـ و لا تزر وازرة وزر أخری ـ معاف خواهیم بود و بعد از اطّلاع اگر غوررسی نفرمائیم در ذمّت ماست. دیگر نوشته بودند (با آل علی هر که درافتاد برافتاد) هر که مؤمن و مسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبّت اصحاب کبار حضرت رسول(ص) را از دست نمی دهد، و حضرت امیرالمؤمنین علّی علیه السّلام یکی از آن مذکورانند با اولاد و امجاد ایشان مخالفت کردن در تعادل از دیانت و اسلام دور است. امّا با آن طایفه مجادله و گفتگو داریم که مذهب وملّت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده طریقهٔ حق را برطرف کرده رفض و تشیّع اختیار نموده با وجود آنکه می دانند رفض کفر است این کفر را شب و روز شعار خود ساخته دم از اولادی آن بزرگوار می زنند به مضمون کریمهٔ ـ انّه لیس من اهلک ـ حضرت مرتضی علی(ع) از آن نوع فرزندان بیزار است.

فرزند خوش است اگر خلف زاد
ور ناخلفی بود تلف باد
فرزند لئیم طبع بدکیش
رنج پدر است و محنت خویش

مخبر صادق دز کلام مجید خود خبر می دهد که ـ اذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون ـ در روز جزا پرسش از عمل خواهد بود از اب و نسب نخواهد بود. دیگر ایشان که دعوی فرزندی و محبّت علی مرتضی(ع) می کنند از دو بیرون نیست یا فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. اگر نیستند چون دعوی فرزندی می کنند و حضرت پیغمبر(ص) فرمود هرکس پدر کس را گوید پدر من است و پدر او نباشد آنکس به بهشت درنمی آید و اگر فرزند مرتضی علی علیه السّلام هستند آن بزرگوار کدام مرده را از گور بیرون آورده سوخته اند و چندکس را ریش و ابرو تراشیده در گوش او حلقه انداخته خلیفهٔ اسلام ساخت. کدام ناپاک بی نماز فحش گو که در

عمر خود یک رکعت نماز نگذارده است او را مقبول خود گردانید. و کدام کس را گفت به من سجده کن حضرت رسول(ص) فرموده اند که اگر سجده کردن به غیر خدایتعالی روا می بود زنان را می فرمودم که به شوهران خود سجده کنند. پس معلوم شد که سجده به غیرخدایتعالی روا نبوده و کفر است و این افعال مذکوره به آلاف و اضعاف در سلسلهٔ شما هست با وجود این مقدار قباحت به ما موعظه می فرمائید (کنون بشناس خود را و یکی سر در گریبان کن) و حضرت مرتضی علی(ع) بزرگواری بود که با اصحاب کبار بیعت کرده و در عقب ایشان نماز گذاردند و تابع ایشان بودند. و بعد از فوت آن بزرگواران مدّت دیگر آنحضرت خلیفه برحق بودند. اگر می دانستند که آن بزرگواران باطل اند چون نعش ایشان را در پهلوی حضرت رسالت(ص) می گذاشتند و بیرون نمی آوردند. پس معلوم شد که آن بزرگواران برحق بوده اند که بر ایشان تعرّض نکردند. و معلوم جمیع خلایق است که حضرت مرتضی علی علیه السّلام تابع روش رسول(ص) و اصحاب کبار بوده اند و هرگز بدیشان مخالفت نکرده اند و پدرکلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده ایم که مردی عزیز و اهل سنّت وجماعت بوده، ما را حیرت عظیم دست می دهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی(ع) را تابعید و نه روش پدرکلان را. پس اولادی آن عزیزان از کجا ثابت می شود چنانکه گفته اند:

شیر را بچه همین ماند بدو
تو به پیغمبر چه میمانی بگو

وجای دیگر می گوید:

آن راکه ندانی نسب و نسبت حالش
وی را نبود هیچ گواهی چوفعالش

هرآینه هرکس که تابع روش آن بزرگوار بوده باشد به مصلحت دنیا تابع بدعت و ضلالت شود به مضمون ـ الذین سعیهم فی الحیٰوة الدّنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً ـ نظر باید کرد و عبرت باید گرفت:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگومی گویم

دیگر توقف ما در ولایت مرو به جهت آن بود که عالیحضرت سلیمان مکانی با جمیع سلاطین و خواقین پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ و شبرغان با لشکر عظیم الشّأن متوجّه گشته زیرا که مکاتبات و مراسلات به مبالغه هرچه تمامتر فرستاده بودند که عنقریب به شرف دولت غزا مشرف خواهیم شد تا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارند که از این دولت محروم نمانیم در این ایّام حضرات به جمعیّت کل نزول اجلال فرموده بی قضای الهی کوچ بر کوچ متوجّه غزا و جهاد هستیم انشاء اللّه تعالی به کسانیکه مخالف شریعت نبوی و پیروی بدعت و ضلالت نموده اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده اند:

هرکس به فساد رخنه در دین آرد
یا وقت زکات بر جبین چین آرد
مستوجب حدّ گردد و جبّار جهان
بر حدّ زدنش ترک ز ماچین آرد

هروقت که روش ما روش آن بزرگواران باشد ما را با شما هیچ مجادله و مناقشه نخواهد بود این زمان که این طریقهٔ حسنه را برطرف کردند دفع و رفع آن بر ما لازم و واجب است:

مرا که با تو همیشه تعصّب آئین است
برای جاه نباشد تعصّب از دین است
آثار ناتدلّ علی حالنا مدام
خذ غیره لاجلک منها علی الدّوام

و السّلام علی الّذین یستمعون القول و یتّبعون احسنه.[1]

خلاصه این نامه را شاه‌طهماسب بخواند و ایلچی را با همراهان او خلعت داده روانه کرد، چون ایلچی به خدمت عبیدخان رسید از کثرت لشکر شاه‌طهماسب که

۱. متن این نامه را آقای دکتر عبدالحسین نوائی در کتاب (شاه طهماسب صفوی) چاپ کرده‌اند. اختلاف بین دو متن زیاد است اما نه به آن اندازه که مفهوم و معنی را دگرگون کند. ایشان متن نامه‌ای را که در دست داشته اند با این متن مطابقه کرده‌اند.

عدّهٔ آن زیاده از هفتاد هزار نفر بود سخن گفت عبیدخان وحشت کرده به طرف بخارا گریخت و شاه‌طهماسب کوچ بر سر کوچ به هرات آمده در شهر نزول نمود و حکومت این ولایت را به برادر اعیانی خود (برادر صلبی) بهرام میرزا تفویض کرد، و غازی خان تکلو را لله این شاهزاده قرار داد و در شانزدهم ربیع الاول لوای عزیمت به صوب عراق برافراخت.

وفات کوجم خان بن ابوالخیر خان در سمرقند. کوجم خان از نژاد جوجی بن چنگیزخان بود و چون او درگذشت پسرش ابوسعیدخان به‌جای او خان شد و ابوسعید پادشاه جمیع اوزبکان بود. وفات امیر قوام‌الدین حسین اصفهانی. هم در این سال سلطان بهادر گجراتی لشکر به دکن کشید و بازگشت.

اروپا ــ فرقهٔ لوتریّین که معتقد و متابع لوتر بودند به جهت اینکه ردّ طریقهٔ کاتولیک می کردند آنها را پروتستان نامیدند یعنی ردّکننده و رفض کننده. **(اسپانیول)** ــ پیزار مصمّم فتح و تسخیر پرو در ینگی دنیا می گردد. **(عثمانی)** ــ سلطان سلیمان‌خان که شهر «بُود» را متصرّف بود و ینه پای‌تخت اطریش را محاصره کرده بیست حمله به این شهر برده و هشتاد هزار قشون او تلف گردید. بنابراین الجاءً به اسلامبول مراجعت نمود.

[سنهٔ ۹۳۷ هجری = سنهٔ ۱۵۳۰ مسیحی]

آسیا ــ خلاف و جنگ فیمابین امرای شاه‌طهماسب، که در آن خلاف چوهه سلطان و بسیاری از بزرگان کشته شدند و اولمه تکلو که حکومت آذربایجان را داشت به خیال استقلال افتاد و با عساکر شاه‌طهماسب جنگ کرده کاری از پیش او نرفت و آخرالامر چون خلعتی از جانب سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی برای او آمد رو به دربار این سلطان گذاشت. هم در این سال بعضی از امرای اوزبک با لشکر به خراسان آمده فیمابین ایشان و عساکر شاه‌طهماسب نایرهٔ قتال اشتعال یافت. هم در این سال بابر پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا میران‌شاه بن امیرتیمور که از سلاطین بزرگ و صاحب خیرات کثیره بود در اگره درگذشت. مدّت عمر بابر پادشاه چهل و نه سال و ایّام سلطنتش

سی و هشت سال، در اوایل پادشاهی فرغانه و سمرقند را داشت بعد از آنکه ماوراء‌النهر از تصرّف او خارج شد ولایت قندهار و اگره و لاهور و کابل و دهلی و بدخشان را متصرّف گردید. جلوس همایون پادشاه ابن بابر پادشاه به‌جای پدر به سلطنت، امّا چون خبر فوت بابر پادشاه به محمّد زمان میرزا رسید به خیال استقلال افتاده لهذا همایون پادشاه با عساکر خود متوجّه او گردید و در کنار آب گنگ بدون منازعه و جنگ او را دستگیر کرده در یکی از قلاع حبس نمود بعد از مدّتی از حبس فرار کرده با معدودی، چندگاه سرگردان می گشت آخرالامر از روی اضطرار به خدمت همایون پادشاه آمد. هم در این سال سلطان بهادر گجراتی با محمود بن ناصرالدین خلجی صاحب مالوه جنگ کرده او را بکشت و مالوه را متصرّف شد و دولت سلاطین مالوه هند منقرض گردید. پوشیده نباشد که سلاطین مالوه هند هفت نفر بوده‌اند: اوّل شخص آنها دلاورخان غوریست که از امرای محمّدشاه بن فیروزشاه بوده. دو یم هوشنگ خان بن دلاورخان. سیّم غزنین‌خان بن هوشنگ‌خان ملقّب به محمّدشاه. چهارم سلطان محمود خلجی. پنجم غیاث‌الدّین بن محمود خلجی. ششم ناصرالدّین بن غیاث‌الدّین. هفتم محمود بن ناصرالدّین خلجی که به دست سلطان بهادر گجراتی کشته شد و بعد از کشته شدن محمود بن ناصرالدّین خلجی چندی مملکت وسیعهٔ مالوه به تصرّف حکّام سور و افاغنه بود تا همایون پادشاه این مملکت را بگرفت.

اروپا ــ (آلمان) ــ شارلکن در القاب سلطنتی خود خود را پادشاه لُمباردی و امپراطور آلمان و سیسیل و ایطالیا و هلاند و بلژیک و اسپانیول می نویسد. جزیرهٔ مالت و شهر طرابلس غرب را شارلکن به یک طایفه‌ای از رؤسای دینیّهٔ کاتولیکی داده و مسکن عیسویانی گردید که عثمانیها آنها را از جزیرهٔ رُدس بیرون کرده بودند.

[سنهٔ ۹۳۸ هجری = سنهٔ ۱۵۳۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اولمه که به دربار سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی رفته بود محرّک سلطان شده پنجاه هزار سوار به سرداری فیل‌پاشاه همراه اولمه کرد که

بعضی از بلاد متصرّفی شاه‌طهماسب را مسخّر نمایند، شاه‌طهماسب که این بشنید با سپاهی فراوان متوجّه دفع ایشان شد، همینکه عساکر عثمانی از توجّه شاه‌طهماسب باخبر شدند دهشت بر ایشان غالب گشته توپها را انداختند و گریختند لهذا شاه‌طهماسب مراجعت نموده در تبریز قشلاق کرد. هم در این سال در بیست و نهم رمضان عبیدخان با لشکری فراوان به ظاهر هرات نزول کرده این بلده را محاصره نمود و راه وصول آب و آذوقه را بر اهالی شهر بست و کار روز بروز بر هراتیان سخت‌تر و تنگتر شد و مجاعت به درجه‌ای رسید که مردم بر سر گوشت سگ و گربه نزاعها می کردند، و این شهر در بند محاصره و غلاء بود تا چهاردهم ربیع‌الاول سال بعد که سال نهصد و سی و نه باشد خبر توجّه شاه‌طهماسب به این طرف گوشزد عبیدخان گردید و راه فرار پیش گرفت و هرات از محاصره خلاصی یافت. هم در این سال که سال نهصد و سی و هشت باشد خیلی از اوزبک به طرف بسطام آمده عساکر شاه‌طهماسب در ظاهر بسطام با آنها جنگ کرده اوزبکان را منهزم ساختند. عزل میرغیاث‌الدین منصور از صدارت و دادن شاه‌طهماسب این منصب را به امیر معزّالدّین محمّد اصفهانی. دادن شاه‌طهماسب وزارت دیوان اعلی را به احمدبیک ترکمان. کشته شدن امیر قوام‌الدّین جعفر ساوجی وزیر شاه‌طهماسب در رباط نیک‌پی. وفات حاجی محمّد خبوشانی از مشاهیر. توجّه سلطان بهادر گجراتی به برهان‌پور و تمکین نظام‌شاه از او. وفات محمّد مشهور واعظ عرب.

[سنهٔ ۹۳۹ هجری = سنهٔ ۱۵۳۲ مسیحی]

آسیا ــ فرستادن شاه‌طهماسب القاس میرزا و بدرخان را به استرآباد که این دو به این ولایت آمده بسیاری از اوزبکان را بکشتند و بقیّه فرار کردند و القاس میرزا و بدرخان در استرآباد متمکّن شدند (القاس میرزا برادر شاه‌طهماسب بوده). هم در این سال چنانکه در شرح سال قبل ذکر نمودیم شاه‌طهماسب به جهت دفع عبیدخان متوجّه خراسان گردید، و این سفر سیّم شاه‌طهماسب به‌خراسان‌بود. خلاصه اوزبکان چون توجّه شاه‌طهماسب را شنیدند رو به وادی فرار نهادند و شاه‌طهماسب

روز بیست و دو یم جمادی الاولی وارد هرات شد و حسینخان و منتشا سلطان و امیرسلطان روملو را به تسخیر غرجستان فرستاد و مشارالیهم به این ولایت آمده بر شاه‌محمّد سیف‌الملوک صاحب غرجستان غلبه کرده غرجستان را متصرّف شدند. هم در این سال شاه‌طهماسب از شراب خوردن توبه کرد و غدغن سخت نمود که هیچکس برخلاف شرع انور حرکت نکند و اگر کسی غیر از این نماید مورد سیاست و مؤاخذه سخت شود و مبلغ کلّی که از شرابخانه و قمارخانه و بیت‌اللّطف دیوان اخذ می کرد از دفتر خارج و متروک شد. هم در این سال شاه‌طهماسب حکومت هرات را به برادر خود سام‌میرزا داد و اغزوازخان شاملو را للهٔ او گردانید و به قصد یورش بلخ در یازدهم ماه ذیحجّة‌الحرام از هرات بیرون آمد. وفات ابوسعید ابن کوجم‌خان بن ابوالخیرخان در سمرقند، پیش از آنکه ابوسعید وفات کند لشکر به کشمیر فرستاده بود که در آنجا خطبه به اسم اوخوانند. خلاصه چون ابوسعید درگذشت برادرش عبداللّطیف‌خان به‌جای او برقرار گردید و در بعضی تواریخ نوشته‌اند که پسر ابوسعید عبدالرشیدخان به‌جای او به حکمرانی جلوس کرد. وفات احمد هندی شارح کافیه.

[سنهٔ ۹٤۰ هجری = سنهٔ ۱۵۳۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سلطان سلیمان‌خان عثمانی به تحریک اولمه‌وبه‌اطمینان اینکه شاه‌طهماسب متوجّه یورش ماوراءالنّهر است لشکر به آذربایجان کشید، به این معنی که ابراهیم‌پاشا وزیر اعظم خود را با پنجاه هزار سوار از پیش روانه کرد، نیز ابراهیم‌پاشا اولمه را با ده هزار نفر از جلو فرستاد و از آنجا که بعضی از امرای شاه‌طهماسب به راه غدر رفته به لشکر مخالف پیوستند اکثر بلاد آذربایجان به تصرّف ابراهیم‌پاشا و اولمه درآمد بعد از چندگاه خبر رسید که شاه‌طهماسب از خراسان با سپاه فراوان کوچ بر سر کوچ متوجّه این سامانست، ابراهیم‌پاشا عریضه به سلطان سلیمان‌خان نوشته اظهار داشت که موکب شاه‌طهماسب به این طرف توجّه کرده صلاح در اینست که سلطان خود به این سمت متوجه شوند، لهذا سلطان سلیمان‌خان با لشکر زیادی به ابراهیم‌پاشا پیوست امّا وقتیکه سلطان سلیمان‌خان به

سلطانیّه رسید اواخر پائیز و زمستان نزدیک بود شروع به برف آمدن نمود و دست و پای عساکر عثمانی را سرما از کار انداخت و بسیاری بمردند و مالهای سواری و بُنه آنها اغلب تلف شد ناچار سلطان عثمانی از تسخیر آذربایجان چشم پوشیده راه بغداد پیش گرفت و این بلد را به تصرّف درآورد و شاه‌طهماسب از قره‌آغاج کوچ کرده به درگزین آمد و جمعی را به محاصرهٔ قلعهٔ وان که اولمه آنرا متصرّف بود فرستاد و خود نیز به پای این قلعه آمد. هم در این سال صوفیان خلیفه روملو در خبوشان با درویش علی مغول که به تاخت آمده بود جنگ نموده بر او غلبه کردند و بسیاری از همراهان او را بکشتند. وفات شیخ علی بن عبدالعال مجتهد در روز شنبه هیجدهم ذیحجّه (مقتدای شیعه) تاریخ وفات شیخ علی بن عبدالعال است و از مصنّفات این مجتهد یکی حاشیه بر شرح لمعه می‌باشد. وفات امیر نعمت‌اللّه حلّی از سادات جلیل‌القدر حلّه و از شاگردهای شیخ علی بن عبدالعال بود و آخرالامر کار فیمابین شاگرد و استاد به کدورت و نقاضت کشید، بالجمله فوت امیر نعمت‌اللّه ده روز بعد از فوت شیخ‌علی اتفاق افتاد. وفات بهزاد مصوّر.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ فتح مملکت پرو تماماً به دست پیزار. **(روس) ــ** فوت وازیلی چهارم پادشاه و جلوس ایوان چهارم پسر چهارسالهٔ او به‌جای او.

[سنهٔ ۹٤۱ هجری = سنهٔ ۱۵۳٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال مجدّداً سلطان سلیمان‌خان از بغداد به قصد تسخیر آذربایجان حرکت کرد و شاه‌طهماسب از پای قلعهٔ وان انتهاض کرده به تبریز آمد و در اینجا شنید که لشکر عثمانی نزدیک شده لهذا روانه سلطانیّه گردید و به درگزین آمد و جمعی را به قراولی به طرف اردوی سلطان سلیمان‌خان فرستاد و ایشان فوجی از لشکر سلطان را بکشتند، سلطان سلیمان‌خان که این بشنید راه مملکت خود را پیش گرفت، شاه‌طهماسب دسته قشونی به تعاقب لشکر عثمانی فرستاد و خود به طرف قلعهٔ وان شتافت و در ماه ربیع‌الاول قلعهٔ وان را از گماشتگان سلطان عثمانی انتزاع نمود، و عساکر شاه‌طهماسب بسیاری از قشون عثمانی را که به امداد قلعه‌گیان وان آمده بودند بکشتند و از جمله مقتولین سنان‌پاشا بود، بالجمله چون

قلعهٔ وان به تصرّف شاه‌طهماسب درآمد کوتوالی آنرا به احمدسلطان صوفی اوغلی واگذار کرد. مخالفت سام‌میرزا با شاه‌طهماسب و جنگ کردن او در ظاهر قندهار با میرزاکامران و کشته شدن اغزوار که به لله گی او معیّن شده بود و مقهور شدن سام‌میرزا و پشیمان شدن از این مخالفت و عریضه ضراعت نوشتن به شاه‌طهماسب و طلب عفو و بخشش نمودن. جنگ عساکر شاه‌طهماسب با امرای اوزبک و منهزم شدن اوزبکان. آمدن بیرم‌اوغلان که از جانب کسکن قراسلطان ابن جانی‌بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود بتاخت هراة، و درینوقت خلیفه سلطان شاملو که سال عمرش از هشتاد گذشته بود در هرات تمکّن داشت و لشکر او و مردم اطرافی و بی‌پایه و مایه بودند لهذا خلیفهٔ سلطان و ابراهیم سلطان امینی با نهصد نفر از لشکریان و غیره در جنگ بیرام اوغلان اوزبک کشته شدند و بیرام‌اوغلان بعد از این غلبه متوجّه غرجستان شد. کشتن شاه‌طهماسب الوند سلطان افشار را. قشلاق کردن شاه‌طهماسب در تبریز. انتزاع نمودن همایون پادشاه مالوه را از سلطان بهادر گجراتی و استیلای سلطان بهادر گجراتی بر جیتون. وفات بابالسانی شیرازی شاعر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ پادشاه انگلیس به جهت طلاق دادن زوجهٔ خود و عقد مزاوجت با زنی که کفواو و درخور زنی پادشاه نبود و اینکار را بدون رضایت و اذن پاپ کرده مورد لعن پاپ شده، از آنطرف پادشاه و ملّت انگلیس هم از طریقهٔ کاتولیکی خارج گردیده و بعد از این انتخاب و تعیین پیشوایان و علمای دینیّه و متابعت و تقلید در اصول مذهب با شخص پادشاه خواهد بود. **(اسپانیول)ــ** اینیاک دِلُویُلا درویشی که سیزده سال انزوا و عزلت اختیار کرده بود طریقهٔ ژزُوئیت را تأسیس و ایجاد می کند. **(فرانسه)ــ** سن‌مالو از اهالی فرانسه کانادا را از برای دولت فرانسه انکشاف می‌نماید. **(عثمانی)ــ** اوّل مأموریت عساکر عثمانی به سمت افریقیّه که مغرب قدیم اعراب بود.

[سنهٔ ۹۴۲ هجری = سنهٔ ۱۵۳۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال هرو یان از صوفیان خلیفهٔ روملو که در مشهد مقدّس حاکم بود

خواهش کردند که به هرات رود و متقلّد امر حکومت این بلد گردد، صوفیان خلیفه قبول کرده پسر و متعلّقان خود را در مشهد گذاشت و به هرات رفت و به حکمرانی پرداخت ولی برخلاف آنچه هرویان مترقّب بودند بنای ظلم و زیادتی را گذاشته به هرکس مالی گمان می کرد با شکنجه می گرفت، لهذا شاه‌طهماسب او را عزل کرده ولایت هرات را به سلطان محمّدمیرزا عنایت فرمود و محمّدخان شرف‌الدّین اوغلی را للهٔ شاهزاده قرار داد. هم در این سال عبیدخان با بزرگان اوزبک لشکر به مشهد مقدّس کشیده این شهر را محاصره نمود و در این وقت هنوز صوفیان خلیفه از هرات به مشهد مراجعت نکرده بود زوجهٔ او این شهر را در کمال خوبی نگاهداری کرده و اوزبکان نتوانستند شهر را بگیرند، و صوفیان خلیفه چون در هرات شنید که مشهد را عبیدخان محاصره کرده با لشکری متوجّه این شهر گردید عبیدخان متوجّه او گردیده در بین راه جنگ سختی فیمابین درگرفت و لشکر صوفیان خلیفه آخرالامر شکست خورده خود او دستگیر و به حکم عبیدخان کشته شد. هم در این سال عبیدخان با سپاه فراوان خود بر سر هرات آمد و خضر چلبی که از جانب صوفیان خلیفه در این بلده بود و به موجب دستورالعمل او به ظلم و تعدّی اشتغال داشت و اهالی ولایت را رنجانیده نتوانست با عبیدخان مقاومت کند و بعد از چندماه جنگ سخت و خون‌ریزی بسیار در اواخر ماه صفر سال بعد یعنی سال نهصد و چهل و سه عبیدخان هرات را فتح کرد و خضر چلبی و متعلّقان او را گرفته به بخارا فرستاد و در آنجا آنها را به قتل رسانیدند و اوزبکان در هرات کمال بی اعتدالی را نمودند و بسیاری به جهت تشیّع یا به این بهانه کشته شدند. قشلاق شاه‌طهماسب در تبریز. وفات پادشاه سلطان خلیل بن شیخ شاه بن فرّخ‌یسار بن امیر خلیل‌الله بن شیخ ابراهیم بن سلطان محمّد بن کیقباد پادشاه شیروان در روز نهم جمادی‌الاولی ؛ پادشاه سلطان خلیل که دوازده سال در مملکت شیروان سلطنت کرده بود چون درگذشت فرزندی نداشت که به‌جای او متقلّد سلطنت شیروان گردد لهذا بعد از او شاهرخ بن سلطان فرّخ بن شیخ شاه که در صغر سن بود به تخت سلطنت این ولایت نشست. کشته شدن مظفّر سلطان حاکم رشت که با شاه‌طهماسب مخالفت کرده نزد سلطان عثمانی رفته بود بعد مراجعت نموده با امیره‌حاتم که به‌جای او حکمرانی داشت جنگ کرده و مقهور گردیده آخرالامر

گرفتار شده به حکم شاه‌طهماسب او را در قفس آهنین نموده بسوزانیدند و در همین روز یعنی روزیکه مظفّر سلطان کشته شد امیر خواجه سعدالدین عنایت‌الله خوزانی وزیر که به‌واسطهٔ عشق به عیسی پسر باسلیق‌بیک و خیال بدی که نسبت به معشوق خود داشت مغضوب شاه‌طهماسب گردیده به حکم این پادشاه راه دیار عدم پیش گرفت و تاریخ فوت او (از عشق پسر باسلیق) می‌باشد. وفات شریف تبریزی شاعر. وفات اهلی شیرازی شاعر درشیراز. هم در این سال همایون پادشاه به جنگ بهادر گجراتی شتافته بهادر راه فرار پیش گرفت و سام میرزا برادر شاه‌طهماسب قندهار را فتح کرد، ولی کامران‌میرزا از لاهور به قندهار رفته با سام‌میرزا جنگ کرد و قندهار را از او پس گرفت.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ شهر بُوءنُوزایر در امریک جنوبی به‌واسطهٔ اسپانیولها بنا شد، انکشاف شیلی نیز در این سال گردید. همچنین شهر لیما پای‌تخت پرو را در این سال در آمریک بنا کردند. **(فرانسه)** ــ گالون نام که در مملکت فرانسه متولّد شده طریقهٔ تازه در دین ایجاد کرد که بر ضدّ پاپ بود و ورای طریقهٔ لوتر.

[سنهٔ ۹۴۳ هجری = سنهٔ ۱۵۳۶ مسیحی]

آسیا ــ لشکر کشیدن شاه‌طهماسب دفعهٔ چهارم به خراسان به دفع عبیدخان و سپاه اوزبک، و عبیدخان که از هرات به قصد تسخیر مشهد مقدّس حرکت کرده بود چون از انتهاض شاه‌طهماسب و عدّت و شوکت عساکر پادشاهی خبردار شد با اعیان همراهان خود مشورت کرد امرای اوزبک گفتند مصلحت در جنگ کردن با شاه‌طهماسب نیست عبیدخان خود مایل به جنگ بود ولی امرای مزبور گفتند اگر در این رای با ما موافقت نکنی تو را بر اسب بسته مجبوراً به ماوراءالنّهر بریم، عبیدخان چون این بشنید در هفدهم شعبان راه فرار پیش گرفته از راه بلخ که غیرمتعارف است متوجّه بخارا گردید و شاه‌طهماسب با عظمت و شکوه تمام به دارالسلطنه هرات ورود نمود. هم در این سال شاه‌طهماسب بعد از انقضای فصل زمستان به عزم تسخیر قندهار و زمین‌داور از هرات حرکت کرده به کنار آب هیرمند آمد و از آنجا به قندهار آمده این ولایت را تصرّف نمود و حکمرانی آن را به عهدهٔ

بداق‌خان قاجار موکول داشت و به هرات مراجعت نمود و زمین‌داور نیز مسخّر عساکر پادشاهی گردید و ایلچیان از جانب عبیدخان و کسکن قراسلطان حاکم بلخ به دربار شاه‌طهماسب آمدند و محمّدخان ابن او یس‌خان و برادرش علی سلطان که از اولاد چنگیزخان بودند داخل خدمت شاه طهماسب شده حکومت نسا و ابیورد و توابع را شاه‌طهماسب به محمّدخان داد. هم در این سال شاه‌طهماسب امیر معزّالدّین اصفهانی را از صدارت معزول کرده منصب او را به امیر اسدالله مرعشی که از سادات شوشتر بود تفویض نمود. کشته شدن خواجه کلان غوریانی که از غلات خوارج بود در هرات به امر شاه‌طهماسب. وفات کارکیا سلطان حسین بن کارکیا سلطان محمّد بن ناصرکیا ابن امیر سیّد ابن مهدی کیا به مرض طاعون که بعد از او پسر یکساله‌اش خان‌احمد را به‌جای او برقرار کردند. وفات عصام سمرقندی. هم در این سال همایون پادشاه از گجرات بازگشت و قصد بنگاله نمود و بهادر گجراتی به‌دست فرنگیها مقتول شد و ملوخان مالوی بر مالوه استیلا یافته خود را قادرشاه خواند و نصرت‌شاه صاحب بنگاله درگذشته سلطان محمود به‌جای او برقرار گشت.

[سنهٔ ۹٤٤ هجری = سنهٔ ۱۵۳۷ مسیحی]

آسیا ــ معاودت شاه‌طهماسب از خراسان که در اوایل جمادی‌الثانیه به حوالی طهران نزول کرد و در اینجا امیرقوام‌الدین نوربخش را که پا از دایره و حدّ خود بیرون گذاشته به سبک ملوک سلوک می کرد به علاوه به سفک دماء و نهب اموال مردم می‌پرداخت حکم کرد گرفتند و چند روز در خانهٔ قاضی‌جهان محبوس گشته بعد به قلعهٔ النجق فرستادند و در اوایل رجب موکب شاه‌طهماسب به قزوین آمد و در نیمهٔ شعبان به تبریز ورود نمود. فتح کردن عساکر شاه‌طهماسب قلعهٔ آستارا بعد از سه ماه محاصره و محاربه و گرفتن خواجه کلان ولد خواجه ملک‌خان را که در آن قلعه متمکّن بود و فرستادن او را به تبریز و کشته شدن او به امر شاه‌طهماسب. هم در این سال خواجه محمّد صالح بتکچی ولد خواجه مظفّر بتکچی سر از ربقهٔ اطاعت شاه‌طهماسب برتافته با جمعی از سیاه‌پوشان استرآباد متّفق گشته بعضی از

قصبات ولایت استرآباد را متصرّف شد و قاصدان با هدایا به خوارزم فرستاده از سلطان غازی استمداد نمود و اظهار هواداری او کرد، عمر غازی سلطان پسر سلطان غازی والی خوارزم لشکری از صحرانشینان تجهیز نسوده متوجّه استرآباد گردید و خواجه محمّد صالح با سیاه‌پوشان از جنگل خارج شد.ه به او پیوست چون والی ولایت استرآباد صدرالدین خان استاجلو از اتّفاق آن دو سردار آگاه شده به جهت قلّت عدد سپاهیان خود استرآباد را گذاشته متوجّه بسطام شد و خواجه محمّد صالح وارد استرآباد گردید و تحفه های لایق به عمر غازی سلطان داد و عمر غازی سلطان حکمرانی استرآباد را به او واگذار کرده به خوارزم بازگشت و خواجه محمّد صالح مشغول عیش ولهو شد و به خیال استقلال افتاد و در مجلس شادی ممالک ربع مسکون را به ملازمان تقسیم می کرد گاه بر سر قسمت میان ملازمان جنگ و خلاف درمی گرفت در این ضمن شاه‌طهماسب از ماجرا خبردارشده لشکری• به تدمیر خواجه محمّد صالح مأمور کرد ولی قبل از وصول این لشکر به استرآباد صدرالدین خان استاجلو با فوجی از بسطام به طرف استرآباد ایلغار کرد در وقتی که خواجه محمّد صالح مشغول عیش بود بر سر او هجوم آورد خواجه محمّد صالح به طرف جنگل فرار کرد ولی یکی از ملازمان صدرالدین خان او را بگرفت و مقیّداً به خدمت شاه‌طهماسب فرستاد و شاه‌طهماسب او را بکشت و صدرالدین خان باز به حکومت استرآباد پرداخت. حرق رکن‌الدّین مسعود از فضلا و اطبای معروف به امر شاه‌طهماسب. عزل کردن شاه‌طهماسب امیر معزّالدّین محمّد اصفهانی را از صدارت بعضی در این سال نوشته‌اند. آمدن کامران‌میرزا با لشکر بسیار از بلاد هند به حوالی قندهار و جنگ کردن با شاه‌وردی‌بیک حاکم این ولایت و غلبه نمودن و گرفتن قندهار را. هم در این سال قلندری در شیروان دعوی کرد که من سلطان محمّد بن شیخ شاهم و لشکر بسیار دور او جمع شده سالیان را بگرفت و از آنجا به شماخی آمد و بر شاهرخ غالب گشت اما بعد از چند روز باز شاهرخ بر او غلبه کرده و قلندر مقتول شد. هم در این سال سلطان محمود برادرزادهٔ سلطان بهادر گجراتی در گجرات به سلطنت جلوس کرد. هم در این سال همایون پادشاه قلعه چنار بگشود.

[سنهٔ ۹۴۵ هجری = سنهٔ ۱۵۳۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال معروض شاه‌طهماسب گردید که امور حکمرانی شیروان اختلال کلّی دارد القاس‌میرزا و منتشا سلطان استاجلو و جمعی را به فتح این مملکت مأمور کرد و این جماعت به شیروان آمده قلعهٔ گلستان را که محکمترین قلاع شیروان بود با بعضی حصون دیگر بگرفتند و روی به قلعهٔ بیقرد نهادند، شاهرخ پادشاه شیروان چون از وصول عساکر شاه‌طهماسب آگاه شد حسن بیک را که وکیلش بود با لشکر عمده به استقبال عساکر پادشاهی فرستاده در میان درهٔ بیقرد جنگ بین فئتین درگرفت حسن‌بیک شکست خورده به قلعه گریخت عساکر شاه‌طهماسب قلعهٔ بیقرد را که حصانتی تمام داشست محاصره کردند و چهارماه این قلعه در بند محاصره بود و شاهرخ پادشاه شیروان و ملازمان او در دفع عساکر پادشاهی مردانه می کوشیدند، شیروانیان چون کار را سخت دیدند پیغام دادند که اگر پادشاه خود متوجّه این ساحت شود درِ قلعه را بگشائیم و تسلیم شویم، این خبر را معروض شاه‌طهماسب داشتند خود بنفسه متوجّه آن ناحیه گردید، شیروانیان چنانکه گفته بودند در قلعه را بگشادند و از درِ انقیاد درآمدند، شاهرخ و امنای او مقیّد گردیدند و شاه‌طهماسب حکم به خراب کردن قلعهٔ بیقرد نمود و مملکت شیروان چون ضمیمهٔ ممالک شاه‌طهماسب گشت حکمرانی آنرا به القاس‌میرزا داده به تبریز معاودت کرد. هم در این سال خوانین خوارزم سلطان غازی والی این ولایت را بکشتند و هریک از خوانین به خیال سلطنت افتادند و فرزندان صوفیان‌خان که یوسف سلطان و علی سلطان و ایش سلطان و پهلوان‌قلی سلطان و افش[۱] سلطان بودند بر خوارزم مستولی شدند و عمرغازی سلطان فرزند سلطان غازی خواهرزادهٔ براق‌خان به تاشکند گریخت و از براق‌خان استمداد نمود، براق‌خان به اتفاق عبیدخان متوجه خوارزم گردید، یوسف سلطان و برادرانش با سپاهی که داشتند روانه ارگنج گردیدند و در کنار آب آمو یه با امرای عبیدخان و براق‌خان جنگ سختی کرده منهزم شدند ولی دست از ترتیب جنگ بازنمی داشتند،

۱. احسن التواریخ: اقش سلطان.

عبیدخان پسر خود عبدالعزیز سلطان را در ارگنج گذاشته به اتفاق براق‌خان و عبداللّطیف سلطان روانهٔ ماوراءالنهر گردید مقارن این حال دین‌محمّد سلطان اوزبک که از جانب شاه‌طهماسب در نسا و ابیورد حکومت داشت به امداد یوسف سلطان آمد، عبدالعزیز سلطان قاصدی نزد عبیدخان فرستاده استمداد نمود عبیدخان از آب آمویه عبور کرده سلاطین خوارزم از بالای ارگنج برخاستند و متفرّق شدند عبیدخان وارد ارگنج شده این شهر را متصرّف شد و حکومت آن بلده را به یکی از امرای خود داد و به طرف بخارا بازگشت چون به هزاراسب رسید شنید که دین‌محمد سلطان قصبه خیوق را تاخته درویش‌بی را با بیشتر از قشون خود به طرف خیوه روانه کرد، دین‌محمّد سلطان نیز به طرف مخالف حرکت کرده در چهار فرسخی هزاراسب در دشت هموارى تلاقی فریقین اتّفاق افتاد و پس از جنگ سختی دین‌محمد سلطان و یوسف سلطان غلبه کرده عساکر عبیدخان منهزم شدند و چندتن از امرای معتبر عبیدخان دستگیر گردیدند، عبیدخان چون در هزاراسب این خبر بشنید بر شتری سوار شده به طرف بخارا گریخت، دین‌محمّد سلطان قاصدی به دربار شاه‌طهماسب فرستاده از این فتح ملازمان پادشاهی را خبردار ساخت، شاه‌طهماسب خلعتهای فاخر برای دین‌محمّد سلطان فرستاد و فرمان نوشت که هرسال سیصد تومان تبریزی از سبزوار بگیرد. هم در این سال شیرخان افغان سور با محمود بنگالی جنگ کرده غالب آمد و محمود زخمدار و گریزان در حدود چنار به همایون پادشاه پیوست، همایون پادشاه متوجّه بنگاله شده این ولایت را بگرفت و شیرخان از راه چهارکند به رهتاس رفت. وفات شهیدی قمی شاعر در گجرات.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در این سال سلیمان‌پاشا سردار سلطان سلیمان‌خان عثمانی با عامر بن محمّد حکمران یمن جنگ کرده او را بکشت و این مملکت را متصرّف شده در تحت سلطنت سلاطین آل‌عثمان آورد.

[سنهٔ ۹۴۶ هجری = سنهٔ ۱۵۳۹ مسیحی]

آسیا ــ مخالفت امیره قباد حاکم استاره(استرا)[۱] با شاه‌طهماسب و مأمور کردن

۱. احسن التواریخ: آستارا.

این پادشاه جمعی را به تدمیر او و غلبه نمودن آن جمع بر امیره قباد و فرار او بعد از کشته شدن بسیاری از ملازمان او که بعد از این غلبه شاه‌طهماسب حکومت استاره[1] را به بایندرخان داد. تاختن بهرام میرزا و کوکجه سلطان ولایت کردستان را. طغیان مهدیقلی سلطان افشار حاکم شوشتر و مأمور نمودن شاه‌طهماسب حیدرقلی سلطان افشار را به دفع او و محاصره کردن حیدرقلی سلطان شوشتر را و در این اثناء سوندک برادر مهدیقلی سلطان سر او را بریده نزد شاه‌طهماسب فرستاد. هم در این سال ناخوشی طاعون در تبریز بروز نموده شاه‌طهماسب از این شهر کوچ کرد و بعد از آنکه این ناخوشی بکلی رفع شد باز به تبریز معاودت نمود. هم در این سال عبیدخان بن محمودخان برادزادهٔ شیبک‌خان اوزبک قصد یورش خراسان کرده ولی در اثنای این عزم مرضی عارض او شده درگذشت و ولایت خراسان که اغلب دوچار صدمات او بود آسوده گشت. عمر عبیدخان پنجاه و سه سال و ایام سلطنتش سی سال، مملکتش بخارا و شهر کش و در جمیع ماوراء‌النّهر سکّه به اسم او می‌زدند، خلاصه چون او درگذشت ارکان دولت او پسرش عبدالعزیز سلطان را به جای او جلوس دادند و پسر دیگرش عبدالرحیم تابع برادر شد و در ماوراءالنهر سکّه به اسم عبداللطیف خان بن کوجم خان زدند. هم در این سال شاهرخ بن سلطان فرّخ بن شیخ شاه به حکم شاه‌طهماسب کشته شد. وفات امیر سلطان روملو حاکم قزوین و ساوجبلاغ در تبریز. وفات رکن الدین مسعود کاشی طبیب شاه‌طهماسب که مرد فاضلی بود و رکن‌الدّین شیرازی است که در کاشان توطّن نموده معروف به کاشی شده است. هم در این سال شیرخان سور در حدود چوسا با سپاه همایون پادشاه جنگ کرده برآنها غالب آمد و در بهار و بنگاله استقلال یافت.

[سنهٔ ۹۴۷ هجری - سنهٔ ۱۵٤۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌طهماسب با لشکر جرّار به گرجستان رفت و نهب و تاراج زیاد در این ولایت نمودند و شهر تفلیس و بعضی مواضع و قلاع دیگر مسخّر لشکر

۱. احسن‌التواریخ: آستارا.

شاه‌طهماسب گردید و مظفّر و منصور به تبریز بازگشت. هم در این سال پیرسلطان خلیفهٔ روملو و حسینخان سلطان روملو[۱] و شاه‌علی سلطان استاجلو و احمدبیک ترکمان با دسته لشکری متوجّه رستمدار شده ملک جهانگیر بن ملک کاوس حاکم رستمدار پناه به قلعهٔ لارجان برد، احمدبیک به‌پای آن قلعه آمده رستمداریان را متفرّق ساخت و ملک جهانگیر امان طلبید امّا از بی کفایتی پیرسلطان خلیفه احمدبیک به‌دست رستمداریان کشته شد و پیرسلطان خلیفه بدون حصول فایده از این لشکرکشی بازگشت. هم در این سال حسن سلطان بن ابواسحق که آثار نفاق از او به ظهور رسیده بود مقهور عساکر شاه‌طهماسب گردیده او را به تبریز آوردند و در این شهر به حکم شاه‌طهماسب کشته شد. نیز در این سال غازی‌خان تکلو قلعهٔ تکلو را گرفته جمع کثیری را به قتل آورد. قشلاق شاه‌طهماسب در تبریز. وفات غازی‌خان ذوالقدر والی شیراز، و دادن شاه‌طهماسب حکومت شیراز را با لقب خانی به ابراهیم‌بیک ولد کچل‌بیک. جنگ شیرخان سور در حدود قنوج با سپاه همایون پادشاه و غلبهٔ شیرخان و بعضی شکست خوردن همایون پادشاه را از شیرخان داخل حوادث سال نهصد و چهل و نه نوشته‌اند.

اروپا ـ (اسپانیا) ـ انکشاف شط آمازُنْ در امریک که بزرگترین رودخانه‌های عالم است.

[سنهٔ ۹۴۸ هجری = سنهٔ ۱۵٤۱ مسیحی]

آسیا ـ در این سال چون علاء الدوله رعنا شی حاکم دزفول از راه اطاعت و انقیاد شاه‌طهماسب خارج گردیده موکب شاهی با سپاهی فراوان به طرف دزفول حرکت نموده چون به حدود خرّم‌آباد رسید جهانگیر حاکم لُرکوچک به اردوی شاه‌طهماسب پیوست و علاء الدوله رعناشی از نزدیک شدن قشون پادشاه و کثرت عدد و استعداد آنها آگاه گشته مجال و امکان مقاومت در خود ندیده به طرف

۱. احسن التواریخ: حسین جان سلطان روملو و همین صحیح است زیرا ذیل وقایع ۹۵٦ در همین کتاب نیز حسین جان آمده است.

بغداد گریخت، شاه‌طهماسب به ظاهر دزفول آمده رعایا موکب او را استقبال کردند و شهر را تسلیم نمودند. و حکومت دزفول از جانب شاه‌طهماسب به حیدرقلی سلطان افشار تفویض شد و در این حال سیّدسجّاد ابن‌بدران مشعشعی حاکم حویزه به خدمت شاه‌طهماسب آمده اظهار عبودیت کرد و باز به حکومت ولایت خود برقرار آمد، بعد از تنسیق امور خوزستان شاه‌طهماسب معاودت به قم نمود و در این شهر قشلاق کرد. هم در اوایل این سال جهان‌چره نام از جانب کسکن قراسلطان اوزبک حاکم بلخ، و خداوردی نام از طرف عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان حاکم بخارا با پیشکش فراوان در تبریز به خدمت شاه‌طهماسب رسیدند و مورد اعزاز گردیده در مراجعت حاجی آقای مهماندار به رسم رسالت متوجّه دربار سلاطین اوزبک گردید. وفات امیر غیاث‌الدّین منصور بن امیر صدرالدین محمّد شیرازی(دشتکی) که در حکمت و علوم عالیه مقامی منیع داشت و مؤلّفات و مصنّفات جلیله امیر غیاث‌الدین بسیار است از جملهٔ حاشیهٔ حکمة‌العین، و اخلاق منصوری، و محاکمات، و حاشیهٔ اشارات، و اثبات واجب، و مشارق، و حاشیهٔ تجرید و تراب‌الحقایق و لوامع هیئت و کفایت منصوری در حساب، و ریاض رضوان و ایمان‌الایمان در علم کلام و غیرها.[1] در سلطنت شاه‌اسمعیل این پادشاه امیر غیاث‌الدّین را طلب نمود که زیجی را که قدوة‌الحکماء حکیم اعلم امجد شیخ نصیرالدین طوسی رحمة‌اللّه علیه در مراغه به جهت هلاکوخان بسته تجدید و تعمیر نماید ولی بعد از ملاقات امیر غیاث‌الدین چون شاه‌اسمعیل دانست که اینکار سی سال مدّت لازم دارد از اینقصد درگذشت. استیلای میرزاحیدر دوغلات بر کشمیر.

اروپا ــ (سویس) ــ فوت پاراسِلِس طبیب و آلشیمیست معروف (الشیمیست یعنی عالِم علم شیمی). **(عثمانی) ــ** سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی تمام کلیساهای شهر بُود را مبدّل به مسجد اسلام می‌نماید.

---

۱. احسن التواریخ: مرآت الحقایق وصغیر در هیأت و لوامع هیأت و کفایهٔ منصوری در حساب، و ریاض رضوان و ایمان الایمان و دلیل هدی.

[سنهٔ ۹٤۹ هجری = سنهٔ ۱٥٤۲ مسیحی]

آسیـــا ــ فتح کردن شیرخان مالوه را و دادن حکومت این ولایت را به شجاع‌خان. وفات سیّد شاه جهانگیر هاشمی.

اروپا ــ تجدید جنگ مابین فرانسه و شارلکن در لُکْسامبورغ، **(پرتوغال)** ــ یکی از سفاین پرتوغالیها که در دریای چین سیر می نمود باد مخالف آنرا به ژاپن انداخت اهالی ژاپن باکمال مهربانی اهالی کشتی را پذیرفته مال‌التجاره‌ای که در کشتی بود به قیمت عادله ابتیاع نموده پول دادند بعد از مراجعت این کشتی به پرتوغال و شیوع این خبر اِگْزاویه نام از طرف پاپ مأمور به ژاپن شد که اهالی آنجا را به دین حضرت عیسی(ع) دلالت و دعوت کند.

[سنهٔ ۹٥۰ هجری = سنهٔ ۱٥٤۳ مسیحی]

آسیـــا ــ دراوایل این سال موکب شاه‌طهماسب از قم به ییلاق سربنده[۱] آمد و جمعی از امرا را به ییلاق لار روانه کرد و برخی را به تاخت رستمدار فرستاده آن ولایت را نهب نموده بازگشتند، و شاه‌علی سلطان را به تاخت ایل کلهر فرستاده آن جماعت را غارت نمود، و دین‌محمّد اوزبک با لشکر فراوان متوجّه تسخیر استرآباد گردید، و صدرالدین خان حاکم استرآباد حصاری شد، ولی دین‌محمّد خان مصلحت ندید که شهر استرآباد را محاصره کند لهذا با وجود کثرت سپاه و جمعیّت راه معاودت پیش گرفت. قشلاق شاه‌طهماسب در قزوین. استیلای براق‌خان بر سمرقند و بخارا.

اروپا ــ وزال نام از اهل بروکسل که اوّل طبیبی بود که بدن انسان را تشریح نمود در شهر بال کتاب تشریحی به طبع رسانید (بال از شهرهای سویس است). **(لهستان)** ــ کُپرنیک منجّم و عالم معروف که وضع هیئت و نجوم قدیم را مصنّفات او منسوخ نمود کتابی تألیف کرد و در آن اظهار داشت و مدلّل نمود که

۱. احسن التواریخ: ییلاق سره‌بند.

حرکت تمام سیّارات از مشرق به مغرب ست و زمین دو حرکت دارد یکی وضعی که به دور خود حرکت می کند و شب و روز بواسطهٔ این حرکت تحقق می یابد دیگری حرکت اینی که حرکت زمین است به دور آفتاب، و اسباب تحقّق و وجود فصول اربعه می گردد. امّا کپرنیک از وحشت اینکه مبادا انتشار این کتاب سبب تکفیر و قتل او شود چرا که انکشافات و اظهارات او ظاهراً ضدّ و نقیض آنچیزیست که در تورات و انجیل دیده می شود کتاب خود را مستور داشته وصیّت کرد که بعد از فوت او نسخه‌ای از این کتاب را که مخصوصاً به اسم پاپ نوشته بود استنساخ نموده به نظر پاپ برسانند. (عثمانی)ــ در این سال سلطان سلیمان‌خان موسی پاشا حاکم ارزن‌الرّوم را با لشکری جرّار به تسخیر گرجستان مأمور کرد، ملک بقراط معروف به باش اجوق حکمران گرجستان قلعهٔ محکمی ساخته جمعی را در آن قلعه بگذاشت و خود به کوهستان فرار کرد. عساکر عثمانی دور آن قلعه را گرفته به محاصره و محاربه پرداختند و در کار جنگ بودند که باش اجوق‌جمعی را باهدایا نزد موسی پاشا فرستاده پیغام داد که اگر پاشا مراجعت کند من کلید قلعه را به هرکه امر نماید تسلیم کنم، موسی پاشا این اظهار را حمل بر حقیقت نموده جمعی را آنجا بگذاشت و خود بازگشت چون باش اجوق از مراجعت موسی پاشا خبردار گشت با سرکردگان گرجستان ابتدا به‌سرِ بازماندگان از قشون موسی پاشا تاخته طوری آنها را در میان گرفت که از هزار نفر یکنفر جان بدر نبرد، بعد موسی پاشا را تعاقب کرده او را نیز با بسیاری از صاحبمنصبان و قشون عثمانی به قتل رسانید، بعد از این واقعه مجدداً سلطان عثمانی لشکر به گرجستان فرستاده گرجیان را شکست دادند و اموال زیاد از آنها به غارت بردند.

[سنهٔ ۹۵۱ هجری = سنهٔ ۱۵۴٤ مسیحی]

آسیا ــ در سنهٔ نهصد و چهل و هفت از جنگ شیرخان افغان با همایون پادشاه بن بابر پادشاه که بعضی از بلاد هند را متملّک بود اشاره نموده‌ایم و نیز گفته‌ایم که برخی شکست همایون پادشاه را از شیرخان در حوادث سنهٔ نهصد و چهل و نه نوشته‌اند. بهرحال چون همایون پادشاه در سرحدّ بنگاله با شیرخان جنگ سختی

کرد و با وجود عساکر بیشمار منهزم شد پریشان‌حال به لاهور آمد و افغانان را دشمنی قاهر و برادران را نامساعد و غیرمظاهر دید متوجّه قندهار گشت در آنجا نیز از عسکری میرزا که برادر پادشاه بود رایحهٔ نفاق استشمام نمود بلکه به عرض پادشاه رسانیدند که عسکری میرزا خیال دارد پادشاه و ارکان دولت او را دستگیر نماید، ناچار اموال و اثقال خود را در ناحیه‌ای از نواحی گذاشته در این سال که سنهٔ نهصد و پنجاه و یک هجری می باشد عزیمت پای‌تخت ایران نموده با سی چهل نفر از ملازمان از راه غیرمتعارف به طرف سیستان آمد، حاکم آن ولایت احمدسلطان شاملو و اکثر اشراف و اعیان به استقبال آن پادشاه مبادرت نمودند و قبل از وصول همایون پادشاه به خاک ایران خبر عزیمت او مسموع ملازمان شاه طهماسب گردید به حکام ولایاتی که در سرِ راه آن پادشاه بودند فرامین و احکام فرستادند که موکب آن پادشاه را بطوری لایق و شایسته پذیرا باشند و دقیقه‌ای از دقایق اعزاز و شرایط خدمتگزاری را متروک و مهمل نگذارند از جمله فرمانی برای محمّدخان شرف‌الدّین اُغلی تکلّو حاکم هرات و له‌لهٔ محمّدمیرزا ابن شاه‌طهماسب که حکمرانی هرات به اسم او بود فرستاده و جزئیات امور ضیافت و مهمانداری و استقبال تقدیم هدایا و غیره را در آن بطور دستورالعمل درج نموده که به همایون پادشاه از هنگام ورود به خاک ایران تا وقت خروج طوری خوش گذرد که تألم به انهزام از سپاه شیرخان افغان از خاطر این پادشان محو گردد و ما صورت فرمانی را که بجهت دستورالعمل حکمران هرات صادر شده بود چون در مجلّدات مرآت‌البلدان در ضمن لغت چهار باب هرات نگاشته‌ایم در اینجا مکرر ننمودیم. خلاصه همایون پادشاه به اتفاق احمد سلطان شاملو متوجّه هرات گردیده روز شنبهٔ بیستم ماه ذیقعده این سال با تشریفات کامله به این بلده ورود نمود و چند روز با عیش و مسرّت در این شهر گذرانید بعد از آن متوجّه ری گشت و باز در هر ولایت تشریفات شایان حکمرانان به عمل آوردند، چنانکه در ری نیز حسین‌خان سلطان روملو[1] حاکم این ولایت نیز کمال پذیرائی و تعظیمات را به جای آورده پیشکشهای لایق گذرانید، از اینجا نیز همایون پادشاه به چمن قرده[2] که اقامتگاه اردوی شاه‌طهماسب بود توجه

۱. احسن التواریخ: حسین جان سلطان روملو.

۲. احسن التواریخ: چمن قروه.

کرد چون به یکفرسخی اردوی پادشاهی رسید شاه‌طهماسب امرا و امنای دولت را به استقبال فرستاده آن پادشاه را با حشمت و جلال هرچه تمامتر وارد اردو کردند، همینکه شاه‌طهماسب از دور همایون پادشاه را دید خود از سراپرده به طرف او حرکت کرد و بوجهی درخور با او ملاقات نمود و او را در سراپرده داخل کرده در یکجا قرار گرفتند و دلجوئی و مهربانیهای فوق‌العاده نسبت به همایون پادشاه مبذول داشت، پس از آن اردوی پادشاهی از فرده[1] به سورلق آمدند و در اینجا شکار جرگه کردند نیز در این محلّ جشنی عظیم ترتیب دادند و بعد از صرف طعام از نقود و جواهر و اقمشه و امتعه و آلات و ادوات جنگ و اسب و استر و شتر و خیمه و خرگاه و طبل و علم وغیرها مقدار و مبلغی وافر به همایون پادشاه ارزانی داشت و همایون پادشاه به سیر و سیاحت تبریز و اردبیل رفت همینکه از گردش و سیر خود فراغت یافت و به اردوی شاه‌طهماسب شتافت این پادشاه چندتن از سرداران را در زیر حکم شاه‌وردی بیک کچل[2] و دسته‌ای از عساکر مأمور امداد همایون پادشاه کرده مقرّر داشت به ولایت زمین‌داور و قندهار روند و بعد از فتح این سرزمین به کابل و غزنین روانه شده این نواحی را نیز مسخّر کرده تسلیم همایون پادشاه نمایند. بالجمله همایون پادشاه با لشکر شاه طهماسب به قندهار آمده به امداد این لشکر این شهر را متصرّف شد، بعد قشون شاه‌طهماسب مراجعت کردند و از اطراف عساکر به خدمت همایون پادشاه پیوسته جمعیّت او زیاد گردید و متوجّه کابل شد و میرزا کامران امکان اقامت در خود ندیده فرار کرد و همایون پادشاه با شوکت و عظمت تمام وارد کابل شده این شهر را تملّک نمود.

[سنهٔ ۹۵۲ هجری = سنهٔ ۱۵۴۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌طهماسب به سلطانیّه آمده بعد از دو ماه اقامت در این محل روانه دامغان گردید. هم در این سال دین‌محمّد سلطان با جمعی از اوزبکان به مشهد مقدّس آمده شصت نفر از ملازمان شاه‌قلی استاجلو را که حاکم مشهد بود

۱. احسن التواریخ: چمن قروه.

۲. احسن التواریخ: کچل.

به قتل آورده روانهٔ نیشابور گردید و مدّت بیست روز به تخریب ولایت و اذیّت اهالی پرداخته آنگاه روانهٔ دیار خود گردید. بروز ناخوشی طاعون در تبریز. قشلاق شاه‌طهماسب در قزوین. وفات امیر معزّالدّین محمّد اصفهانی که اتقی و افضل سادات عراق عجم بود و هشت سال صدارت شاه‌طهماسب کرده و در دفع فسق و فجور و رواج احکام شرع انور مساعی جمیله مبذول داشته و پس از عزل از صدارت در روضهٔ مقدّسهٔ رضویّه علیه‌السّلام معتکف گشته در این سال متوجّه طواف حرمین شریفین زادهمااللّه تعالی شرفا گردیده در راه بصره درگذشت. وفات سلطان محمّد صدقی[1] استرآبادی از مشاهیر شعرا صاحب کتاب شرح مطالع و دیوان غزلیّات. وفات منتشا سلطان استاجلو که به مرگ فجأه درگذشت. وفات منصورخان صاحب آقسو و برقرار شدن پسرش شاه‌خان به‌جای او. وفات شیرخان افغان که پسرش اسلام‌شاه به‌جای او برقرار گردید.

ینگی دنیا ــ اسپانیولیها در پرو در کوه تُپُزی انکشاف معدن نقره نمودند.

اروپا ــ (روس) ــ ایوان چهارم پادشاه روس ملقّب به کِزاْرْ[2] (قیصر) می‌شود و هنوز سلاطین روس دارای این لقب می‌باشند.

[سنهٔ ۹۵۳ هجری = سنهٔ ۱۵۴۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال القاس‌میرزا برادر شاه‌طهماسب که حکومت شیروان داشت به خیال خودسری و استقلال و مخالفت با شاه‌طهماسب افتاد و خلاف او ظاهر گردید شاه‌طهماسب با خیل و سپاه متوجّه تبریز شده ارگنج اوغلی را نزد القاس‌میرزا فرستاده که او را به اطاعت و انقیاد دلالت کند، القاس‌میرزا جوابهای خشن به ارگنج اوغلی داد ولی بعد از آنکه شنید شاه‌طهماسب با لشکر جرّار متوجّه تبریز گردیده و البته قشون بر سر او خواهد کشید هراس و بیم بر او غالب گشته مادر خود خان‌بگی خانم و پسر خود سلطان احمد را به دربار شاه‌طهماسب فرستاد و

۱. احسن التواریخ: مولانا سلطان محمد ساقی استرآبادی.

۲. کذا در متن.

آنها عرض نمودند که این خلاف به اغوای بعضی از اهل نفاق بوده و القاس‌میرزا پشیمان و عذرخواه است اگر قلم عفو بر جرایم اعمال او کشیده شود هرگز قدم در راه مخالفت و طغیان نگذارد و در جادهٔ خدمت و متابعت یکدل و راسخ‌قدم باشد. شاه‌طهماسب تقصیرات القاس‌میرزا را بخشیده سیدبیگ کمونه وسوندبیگ قورچی باشی[۱] و شاه‌قلی خلیفه مهردار و بدرخان و معصوم‌بیگ متولّی اردبیل را با والدهٔ القاس میرزا روانهٔ شیروان گردانید و امرای مزبور با القاس‌میرزا ملاقات کرده او را قسم دادند که دیگر به خیال طغیان نیفتد و هرسال هزار تومان تبریزی به خزانه رساند و هزار سوار مکمل به اردوی شاه‌طهماسب فرستد (یکتومان تبریزی معادل سیصد تومان شاهی معمول آن زمان بوده است). هم در این سال در تبریز میان امرای افشار و ذوالقدر نقار و خلاف درگرفت و جانبین مستعد جدال و قتال شدند ولی شاه‌طهماسب آنها را از صرافت کینه‌جوئی و منافقت انداخته رؤسای فریقین در سرای سلطنتی باهم آشتی کرده عهد نمودند که مدّت‌العمر پیرامون مخالفت نگردند. هم در این سال شاه‌طهماسب با سپاه فراوان متوجّه گرجستان گردید و با آنکه فصل زمستان بود و همه‌روزه برف می‌آمد و رود کُر به سختی منجمد شده بود تسلّط خود را در آن دیار ظاهر کرد و بعد از آنکه جمعی از گرجیان کشته شدند لوندبیگ و باش‌اجوق[۲] حکمرانان گرجستان به خدمت شاه‌طهماسب آمدند و مورد عاطفت گشتند. باش‌اجوق خلعت پوشیده به الکای خود مراجعت نمود و لوندبیگ چندروزی ملازم اردوی پادشاهی بود بعد او نیز به تشریفات فاخر و انعامات وافر نایل گشته اجازهٔ انصراف به دیار خود حاصل نمود و شاه‌طهماسب کوچ بر سر کوچ به گنجه آمد و از گنجه حرکت کرده به موضع پولاق[۳] اردو زد و از اینجا ابراهیم‌خان ذوالقدر و حسینخان سلطان روملو و گوگجه سلطان قاجار و شاه‌ویردی سلطان زیاد اوغلی را با پنجهزار سوار جرّار به طور ایلغار به طرف شماخی که القاس میرزا در آنجا بود روانه کرد، مهتر دولت‌یار که امیر اردوی

۱. احسن التواریخ: سید بیگ محمد کمونه و سوندک بیگ قورچی باشی.
۲. احسن التواریخ: باش آچوق.
۳. احسن التواریخ: پولاق.

القاس‌میرزا بود اهل بیت او را برداشته به قلعهٔ گلستان رفت، امرای مزبور شماخی را تاختند و قلعهٔ گلستان را در میان گرفتند، از آن طرف خود شاه‌طهماسب هم با دسته‌ای از عساکر به طرف علی‌شبان راند و از این مقام سلیمان چلبی را که در پای قلعهٔ گلستان بود با ششصد نفر به طرف قلعهٔ دربند فرستاد، و سلیمان چلبی دسته قشونی از القاس میرزا را در راه منهزم کرده به ظاهر دربند آمد. سارد و قیماس و دیوقیماس[1] از دربند به قصد جنگ بیرون آمدند و بعد از ستیز و آویز مغلوب گشته در قلعه حصاری گردیدند و سلیمان چلبی مراجعت کرده به آب‌سمور آمد. هم در این سال از ترکان دشت قبچاق و صحرانشینان و سرداران کوهستان مثل حسینعلی‌بیک قیطاق[2] و قراقباد و غیرهما به دربار شاه‌طهماسب آمده اظهار انقیاد کردند و شاه‌طهماسب آنها را به خلاع و تشریفات فاخره نواخت. وفات کمال‌الدین حسین ولد رکن‌الدین مسعود کاشی از حکمای فاضل که بعد از پدر خود منصب طبابت شاه‌طهماسب راداشت. وفات خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی.

اروپا ــ (آلمان) ــ فوت لوتر معروف که مذهب پروتستان که اغلب اهالی فرنگ اکنون متدین به آن می‌باشند از مآثر اواست، **(عثمانی)** ــ در این سال سلطان سلیمان‌خان لشکر بسیاری به تسخیر بصره فرستاد عبدالله منذر که والی این ولایت بود یکروز از صبح تا شب با سپاه عثمانی جنگ کرده ولی خود را مرد میدان مقاومت ندید لهذا شهر را گذاشته فرار کرد و قشون عثمانی بصره را متصرّف گشت.

[سنهٔ ۹۵۴ هجری = سنهٔ ۱۵۴۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال القاس‌میرزا اهل و کسان خود را در شماخی گذاشته به تعجیل به دربند آمد و مادر خود خان‌بگی خانم را در قلعه گذاشته رو به دیار

۱. احسن التواریخ: سارو قیماسب و دلوقیماسب.
۲. احسن التواریخ: سلطان علی بیگ قیطان، نسخهٔ بدل: حسنعلی.

چرکس نهاد و در آنجا جمعیت او بعضی زد وخوردها کرده آخرالامر بر چرکسها غلبه نموده متوجه دربند گردید، چون بدان حدود رسید شنید که شاه‌طهماسب به شیروان آمده و اهل و کسان او را گرفته است، لهذا مصمّم جنگ با امرای شاه‌طهماسب گشت و بعد از چند جنگ مقهور سپاه پادشاهی شده و عساکر او دسته به دسته به قشون شاه‌طهماسب پیوستند و او خود ناچار راه فرار پیش گرفته با چندتن از ملازمان از راه دریا به اسلامبول رفت که از سلطان عثمانی استعانت جوید و بعد از رفتن القاس‌میرزا به اسلامبول قلاع و بلادی که در تصرّف او بود مسخّر قشون شاه‌طهماسب گردید و چون شیروان دو باره در تحت تبعیّت شاه‌طهماسب درآمد حکمرانی آن را به پسر خود اسمعیل‌میرزا داد و گوگجه سلطان قاجار را در ملازمت او گذاشت و موکب پادشاهی به تبریز آمد. هم در این سال امرای کردستان به امر سلطان سلیمانخان سلطان عثمانی با پنجهزار سوار بطرف ارمن راندند و سلطان ذوالقدر که از جانب شاه طهماسب حکمران آن خطّه بود با آنها جنگ کرده لشکر کردستان از عساکر سلطان ذوالقدر شکست خورده گریختند و سلطان ذوالقدر ایشان را تعاقب کرده بسیاری از آنها را به راه دیار عدم روانه نمود. هم در این سال همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان گردید، میرزاسلیمان صاحب بدخشان که در این وقت در طخارستان بود این خبر را شنیده با لشکر ختلان و قندز و بقلان به طرف همایون پادشاه راند و در بین راه تلاقی فئتین شده جنگ سختی کردند، آخرالامر همایون پادشاه غالب گشته میرزاسلیمان با قدم اعتذار و ضراعت به خدمت همایون پادشاه آمد و همایون پادشاه بار دیگر آن دیار را به میرزاسلیمان داد، و چون در غیبت همایون پادشاه میرزاکامران به کابل آمده اهل و کسان این پادشاه را گرفته بود و بر کابل استیلاء یافته همایون پادشاه از بدخشان با سپاه فراوان راه کابل پیش گرفت چون در حوالی کابل نزول کرد میرزاکامران بالشکری به استقبال عساکر همایون پادشاه آمد و به کار جنگ پرداختند ولی لشکر میرزاکامران شکست خورده میرزاکامران خود را به زحمت زیاد به شهر رسانید و همایون پادشاه دور شهر را بگرفت و چندگاهی د ر میانه نایرهٔ قتال اشتعال داشت، آخرالامر میرزاکامران خود را عاجز و بیچاره دیده کس به خدمت همایون پادشاه فرستاد و بعد از عرض ضراعت و درخواست عفو استدعا کرد که او را اذن دهند که

به خدمت همایون پادشاه آید، همایون پادشاه مسئول او را به اجابت مقرون داشته میرزاکامران به حضور همایونی نایل و در سلک خدّام این پادشاه منسلک گردید. هم در این سال شاه‌طهماسب ادهم‌بیک روملو و دیوسلطان را به رسالت نزد نظام‌الملک پادشاه دکن فرستاد. وفات آقامحمّد بن آقارستم روزافزون صاحب هزارجریب و مازندران که بعد از او برادرزاده‌اش آقاسهراب جدّ و جهدی کرد که بلکه در مازندران به حکومتی نایل شود امّا مساعی او ثمری نبخشید. وفات میرشمس‌الدین مختاری سبزواری. هبوب ریاح شدیده در بعضی از بلاد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت هانری هشتم پادشاه انگلیس و جلوس ادوارد ششم به سنّ ده سالگی به‌جای او. **(فرانسه)** ــ فوت فرانسوای اوّل پادشاه فرانسه و جلوس پسرش هانری دویّم به‌جای او و ایجاد وزارت بحریّه و وزارت داخله در دولت فرانسه.

[سنهٔ ۹۵۵ هجری = سنهٔ ۱۵٤۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال برهان که از نبایر سلاطین شیروان بود بنای سرکشی و طغیان را نسبت به شاه‌طهماسب گذاشت و قصد تسخیر شیروان نمود، اسمعیل میرزا با لشکری جرّار به استقبال او شتافته به جنگ پرداختند برهان شکست خورده بگریخت و بسیاری از سپاهیان او مقتول گردیدند. هم در این سال سلطان سلیمان‌خان باتّفاق القاس‌میرزا و لشکری بیقیاس متوجّه تبریز شد و شاه‌طهماسب چون از عزیمت سلطان عثمانی آگاهی یافت از تبریز به عزم مقاتله به شنب‌غازان آمد و به واسطهٔ جمع شدن لشکر قریب یکماه در اینجا اقامت نمود و گماشتگان پادشاهی خطّ راه عساکر عثمانی را آتش زدند که از غلّه و گیاه اثری نباشد و مردم تبریز نیز قنوات و کاریزها را مسدود ساخته بودند خلاصه شاه‌طهماسب بعد از یکماه توقّف از شنب‌غازان به ییلاق اشکنبر آمد و جمعی از امرا را به مرند فرستاد و اسماعیل میرزا با لشکر شیروان در بین راه به اردوی شاه‌طهماسب پیوست، سلطان سلیمان‌خان اوامه را با جمعی از عساکر به تسخیر قلعهٔ وان فرستاده خود به طرف تبریز آمد، و از قصبهٔ خوی القاس‌میرزا را با چندنفر از پاشاها و چهل هزار سوار به

طرف امرای شاه‌طهماسب که در مرند بودند فرستاد، چون قشونی که با امرای شاه‌طهماسب بودند خیلی کمتر از عساکر عثمانی بود بعد از چند جنگ به اردوی شاه‌طهماسب آمدند و سلطان سلیمان‌خان به تبریز رسیده در چرنداب نزول کرد، و القاس‌میرزا در باغ عیش‌آباد نزول نمود و چهار روز در تبریز علوفهٔ اسبان و شتران برگ و پوست درخت بود، چون عساکر عثمانی از بی‌قوتی و نبودن علوفه کار را بر خود سخت دیدند به غارت و نهب شهر پرداختند، امّا سلطان سلیمان‌خان رستم‌پاشا را فرستاده قشون را از تاراج مانع آمد، از آن طرف عساکر شاه‌طهماسب از هر کنار به قشون عثمانی تاخت آورده جمعی را دستگیر می کردند و به قتل می رسانیدند، سلطان سلیمان‌خان چاره را منحصر به مراجعت دیده روز دوشنبهٔ بیست و چهارم ربیع‌الثانی از تبریز کوچ کرد و بعضی از امرای شاه‌طهماسب از عقب اردوی سلطان عثمانی رفته جنگی سخت با قشون عثمانی کرده آنها را شکست دادند و در مراجعت عساکر سلطان سلیمان‌خان وان را بگرفتند و سلطان عثمانی حکومت وان را به اسکندرپاشا داد و متوجّه دیار بکر گشت، شاه‌طهماسب چون شنید سلطان سلیمان‌خان ازتبریز رفته است روانه خوی شده به چالدران فرود آمد و در اینجا شاه‌قلی سلطان والی کرمان و محمودخان افشار با سه هزار سوار به اردوی پادشاهی پیوستند و در این اوان اسمعیل میرزا در قارص با عساکر عثمانی جنگ کرده آنها را شکست داد و قلعهٔ قارص را خراب کرده به اردوی شاه‌طهماسب آمد، نیز عساکر پادشاهی در حدود شکّی و آن نواحی اظهار تسلّط کرده و شاه‌طهماسب پس از رفتن به اوچ کلیسا به قزوین آمد و سلطان سلیمان‌خان که به دیار بکر رفته بود القاس‌میرزا را با پنجهزار سوار از راه کردستان به طرف همدان فرستاده از اینجا القاس‌میرزا به قم آمده بر این شهر مستولی گشت و جمعی را به غارت ری فرستاد، بعد کاشان را نیز بگرفت، در این وقت شنید که موکب شاه‌طهماسب به او نزدیک شده از خوف راه اصفهان پیش گرفت و کوشش زیاد کرد که این شهر را مسخّر نماید ولی ممکن نشد، و شنید که جمعی از عساکر شاه‌طهماسب به کاشان آمده‌اند لهذا به فارس رفت و در راه قلعهٔ ایزدخاص[1] را قتل‌عام کرد و آخرالامر از بهبهان به

۱. احسن التواریخ: یزدخاص.

شوشتر آمد و در اینجا نیز کاری از پیش نرفته روانهٔ دزفول شد و از راه قلعهٔ بیات به حدود بغداد شتافت. هم در این سال علی سلطان اوزبک با ششهزار سوار به استرآباد آمده از شاه‌علی[1] سلطان استاجلو که در استرآباد بود شکست خورد، و محمّدخان شرف اوغلی که در هرات بود قصد تسخیر غرجستان کرده با بیرام اغلن اوزبک حاکم این ولایت جنگ کرده لشکر اوزبک را منهزم نمود ولی به تسخیر غرجستان نایل نشده بازگشت. هم در این سال یکدسته از قشون اوزبک در حوالی باخرز از عساکر محمّدخان شکست خورد. هم در این سال اسکندر پاشا حاکم قلعهٔ وان با لشکر کردستان بر سر حاجی بیک دنبلی که در قصبهٔ خوی بود آمده او را و بسیاری از رعایای خوی را بکشته به وان بازگشت. بروز طاعون در تبریز که از عساکر عثمانی این ناخوشی به این شهر طاری شده و بسیاری از خلایق را بکشت. خراب کردن قلعهٔ النجق را به حکم شاه‌طهماسب. مغلوب شدن حاکم ارمن در جنگ امرای کردستان که بسیاری از ملازمان او کشته شدند. وفات شریف تبریزی از شعرا به مرض طاعون. وفات امیر بریدشاه و برقرار شدن پسرش علی بریدشاه به‌جای او.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ملکهٔ اِکُسْ ماری اِسْتُوارْ که مادرش از شاهزاده خانمهای فرانسه بود به مزاوجت ولیعهد فرانسه درمی‌آید، ازین تاریخ به بعد صورت سلاطین فرانسه در مسکوکات این دولت نقش و مرتسم می گردد. **(پرتوغال)** ــ تجار پرتوغالی که از چین مراجعت کرده بودند یکقسم نارنجی از چین به این مملکت آوردند و در آنجا غرس نمودند که آن نارنج همین پرتوغال معروف می باشد و از آنجا به تمام بلاد روی زمین منتشر گردیده و به اسم آن مملکت موسوم شده پرتوغالش نامیدند.

افریقا ــ انقراض دولت بنی طاوس در فاس.

۱. احسن التواریخ ــ چاپ آقای نوائی: شاهقلی سلطان، امّا در چاپ سیدن شاه علی سلطان.

[سنهٔ ۹۵۶ هجری = سنهٔ ۱۵۴۹ مسیحی]

آسیا ـ در این سال سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی القاس‌میرزا را از بغداد احضار کرد القاس‌میرزا به راه مخالفت رفت لهذا سلطان سلیمان‌خان احمدپاشا را که وزیر دوئم بود با سی هزار سوار به دفع او مأمور ساخت، القاس‌میرزا از جلو این قشون گریخته به مریوان که حاکمش سرخاب کُرد بود آمد، و شاه‌طهماسب بهرام‌میرزا و ابراهیم‌خان و شاه‌قلی خلیفهٔ مهردار را با بیست هزار سوار جرّار بر سر القاس‌میرزا فرستاده در حوالی قلعهٔ مریوان به او رسیدند و وی را منهزم ساختند و او به قلعهٔ مریوان گریخت، شاه‌طهماسب نامه‌ای مشتمل بر وعد و وعید به سرخاب حاکم مریوان نوشت، سرخاب القاس‌میرزا را به بهرام‌میرزا سپرده او را به دربار شاه‌طهماسب فرستادند،شاه‌طهماسب او را به قلعهٔ قهقهه فرستاده حبس کرد و آتش این فتنه که خیلی خاطر شاه‌طهماسب را مشغول داشت منطفی گردید. هم در این سال شاه‌طهماسب عبدالله خان استاجلو را به حکمرانی شیروان فرستاد و او اهالی این ولایت را قهراً مطیع کرد. نیز در این سال اسکندرپاشا حاکم وان با لشکر کردستان به چخور سعد آمده حسین‌جان سلطان روملو حاکم آن دیار را شکست داد و به ایروان آمده بازار این قصبه را سوزانید و به قلعهٔ وان مراجعت کرد، شاه‌طهماسب چون این بشنید لشکری به امداد حسین‌جان سلطان به چخور سعد فرستاد. هم در این سال سلیمان‌بیگ کُرد به اشارهٔ سلطان عثمانی به خیال دستبرد به قلعهٔ بارگیری آمده در اینجا گماشتگان شاه‌طهماسب همراهان سلیمان‌بیگ را کشته و خود او را گرفته به دربار پادشاهی فرستادند. زلزله در پنج قریه از ولایت قزوین[1] در ماه محرّم این سال، و در این زلزله تقریباً سه هزار نفر در زیر آوار هلاک شدند. فرستادن سلطان سلیمان‌خان احمدپاشا را که وزیر ثانی بود با چهل هزار پیاده و سوار به گرجستان و تصرّف کردن این قشون بعضی از بلادی را که متعلّق به قرقره بود. قشلاق شاه‌طهماسب در قزوین. وفات بهرام‌میرزا برادر شاه‌طهماسب در جمعه نوزدهم رمضان، مدّت زندگانی بهرام‌میرزا سی و سه سال و

۱. احسن التواریخ: قاین.

سه پسر از او ماند: سلطان حسین میرزا، و سلطان ابراهیم میرزا، و بدیع الزمان میرزا. لشکر کشیدن همایون پادشاه به بلخ و مراجعت او. وفات شاه سیدطاهر انجدانی قمی که از ایران به هندوستان رفته بود و در دکن ساکن شده و سلطان نظام‌شاه دکنی به وی ارادت می‌ورزید و بدین واسطه طریقهٔ امامیّه در آنجا رواج یافت. زلزله در خراسان.

اروپا ــ (فرانسه) ــ در این سال شروع به توسیع لغت و تکمیل زبان فرانسه و ترویج فصاحت آن شد و مجلسی از برای این امر مهمّ تشکیل یافت، دُوَ بلی و رُنسار که دو نفر از فضلاء بودند مصلحت چنین دیدند که به جهت تنگی دایرهٔ زبان فرانسه و نداشتن بعضی کلمات مخصوصه از زبان یونان و لاتین بعضی کلمات و لغات اخذ کرده ضمیمهٔ لغات فرانسوی نمایند.

[سنهٔ ۹۵۷ هجری = سنهٔ ۱۵۵۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال براق‌خان و عبداللّطیف سلطان و شاه‌محمّد سلطان از خوانین اوزبک با لشکری جرّار از آب‌آمویه عبور کرده متوجّه هرات شدند، چون محمّدخان حکمران هرات و پیشکار سلطان محمّد میرزا این خبر بشنید شهر را مستحکم کرد و چند فقره فیمابین عساکر او و سپاه اوزبک جنگ اتّفاق افتاد و شاه‌محمّد سلطان که اشجع خوانین توران بود در این جنگها با بسیاری کشته شد و بعضی دیگر دستگیر گردیدند لهذا رعب و دهشت بر براق‌خان استیلا یافته از ظاهر هرات کوچ کرد و به طمع فتح بخارا روان شد زیرا که عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان والی این ولایت فوت شده بود. هم در این سال سرخاب کُرد به عرض شاه‌طهماسب رسانید که بگه‌اردلان والی شهرزور با جمعی از عساکر عثمانی به حوالی قلعهٔ سرخاب آمده‌اند، شاه‌طهماسب سوندک‌بیگ قورچی‌باشی و حسن‌بیگ یوزباشی و رستم‌بیگ افشار را با پنجهزار سوار به دفع او فرستاد و سرخاب نیز به ایشان پیوست، امرای مزبور شهرزور و آن نواحی را تاختند و بگه‌اردلان را شکست داده و او فرار نموده حصاری شد. هم در این سال شاه‌طهماسب از قزوین متوجّه ییلاق سلطانیّه گردیده معصوم‌بیگ صفوی و شاه‌قلی خلیفه مهردار و علی‌سلطان تکلّو را به

تاخت ترگور و مرگور فرستاده ایشان آن نواحی را غارت کردند و بسیاری از اکراد را بکشتند و اسب و استر و گاو و گوسفند زیاد غنیمت و نصیب آنها گردید و در سلماس به اردوی پادشاهی پیوستند و شاه‌طهماسب عازم نخجوان گشته بعد از یکماه اقامت در آن حدود روانهٔ قراباغ شده در آنجا قشلاق نمود. نیز در این سال شاه‌وردی‌بیگ کجل[1] حکمران استرآباد به جهت نادانی خود در جنگ با بعضی از تراکمه کشته شد و قشونی که با او بودند فرار کردند و این خبر به امیر غیب‌بیگ حاکم دامغان رسیده به استرآباد شتافت و آن بلده را محافظت نمود. هم در این سال محمّدخان حکمران هرات لشکری به ولایت غرجستان فرستاده بیرام اوغلی صاحب غرجستان را بکشتند و این ولایت را متصرّف شدند. نیز در این سال بعد از فوت عبدالعزیز سلطان بن عبیدخان حکمران بخارا پیرمحمد خان حاکم بلخ خود را به بخارا رسانید و تا آمدن براق‌خان آن قلعه را مضبوط ساخت بعد از چند روز براق‌خان آمده بخارا را محاصره کرد، پیرمحمّد خان به مدافعه و محاربه پرداخت و لشکر براق‌خان هرچند کوشش کردند و جنگهای مردانه نمودند کاری از پیش ایشان نرفت چون براق‌خان از تسخیر بخارا عاجز شد نواحی این دیار را آتش زده متوجّه تاشکند گردید. وفات ابوالخیر سمرقندی و شیخ نظام نارنولی. وفات القاس میرزا در حبس.

اروپا ــ (انگلیس) ــ رواج و شیوع مذهب لوتر در انگلیس. **(فرانسه)** ــ ترقّی توپخانه و ایجاد تقویم در فرانسه. **(عثمانی)** ــ بنای جامع سلیمانیّه در اسلامبول که پس از اتمام این مسجد نامهٔ مسطورهٔ در ذیل را شاه‌طهماسب به رسم تهنیت و تبریک به سلطان سلیمان‌خان نوشت:

صورت نامهٔ شاه طهماسب

تحفهٔ دعائیکه از روایح مسکیة الفوایح آن، صوامع مجامع مسبّحان ملاء اعلی معطر شود و هدیهٔ ثنائی که از فروغ لوامع آن، جوامع مناظر ساکنان عالم بالامنوّر گردد نثار و ایثار بارگاه اعلی و مجلس معلای اعلیحضرت فلک‌رتبت،

۱. احسن‌التواریخ: کچل.

سپهر بسطت، کیوان‌رفعت، خورشیدمنزلت، اسکندرابهت، سلیمان‌مرتبت، پادشاه فریدون‌جاهِ جم‌اقتدار، خاقان دارا رأی، و کسری‌شعار، مظهر انوار تأییدات ابدی، مصدر اسرار (ربّ هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی) شهسوار عرصهٔ خاک فارسِ یکران کرهٔ افلاک، مهرسپهر سلطنت و خلافت، بدرمنیر نصفت و عدالت سلطان البرین و خاقان البحرین سمی نبی الثقلین وارث ذوالقرنین کهف الخافقین خادم‌الحرمین الشریفین سلیما للسلطنة و الشوکة و الحشمة و القدرة و الخلافة و العدالة و العظمة و الابهة و النصفة و العزة و الاقبال سلطان سلیمان‌شاه ابن سلطان سلیم‌خان.

شهنشاه عالم شه کامران ... سکندر سریر و سلیمان مکان
جهان پرتو از نور رایش گرفت ... سپهر افسر ازخاک پایش گرفت
فریدون جم قدر و عالم مدار ... پدر بر پدر خسرو کامکار
درش کعبهٔ حاجت اهل دل ... ولی طوف دلها کند متّصل
مراعات خلق خدا کار او ... درآن کار لطف خدا یار او
بود خاتمش چون سلیمان بدست ... کزو شد روا حاجت هر که هست

شهنشاهی که آسمان قدرش چون قدر آسمان بیرون از ادراک عقول و اوهام است و سپهر سریرش چون سریر سپهر متجاوز از مدارک افهام. برق حسام خون‌افشانش آتش‌آهنگ، و غمام انعام عامش چون انعام غمام بی توقّف و درنگ، موهبتش مبانی سلطنت عظمی، مرحمتش قواعد خلافت کبری، حارس حوزة‌البرین، حافظ ثغورالمسلمین، قاتل الکفرة و المشرکین.

آن شاه که از بلندی بخت ... بالاتر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان ... فغفور کمینش از غلامان
هر چاشگهی بر آستانش ... صد خان خطا کشیده خانش
بر ماه کشیده بارگاهش ... مشکین شده چین زخاک راهش
مثلش نشنیده گوش دوران ... سلطان جهانیان سلیمان

صافی ضمیریکه اشراقات ضمیر منیرش در شب دیجور حوادث زمانی و نوائب آسمانی چون ماه چهارده تابان و لامع است، و رای عالم‌آرای خاطر صوابنمایش بر حالِ مستقبل چون ماضی آگاه و مطلع.

دلش بنور یقین از دریچهٔ امروز — همه مشاهد احوال عالم فرداست

سلطان مؤیّد کامکار مظهر کریمهٔ (و ربّک یخلق مایشاء و یختار).

فریدون طلعتی خورشید جاهی — سکندر حشمتی دارا سپاهی
محیط مکرمت دریای رحمت — سپهر معدلت خورشید دولت
شهنشاهی که دوران کهن‌سال — بدو داده نوید فتح و اقبال
جهانداری که دارای جهانست — ثنایش اُنسِ جان اِنس وجانست
دلش گنجینهٔ اسرار شاهی — ضمیرش مطلع نور الهی
قضا همراه چون فرمان روانش — قدر همچون ظفر از پی دوانش
سپهر اندر خم چوگانش گوئی — محیط از جود او سرمایه جوئی

فیّاضی که اقطار امطار فیض غمام انعامش بر ریاض آمال و حدایق احوال عموم انام علی الدّوام فایض و بارانست، و رشحات سحاب بی غایتش بر کشت‌زار آرزوی سائلانِ امیدوار علی تعاقب الادوار ساکب و ریزان. رأی منیرش ثالث النیّرین و پایهٔ قدر فیضش فرق الفرقدین، بسطت جاه عریضش متجاوز از چهارسوی ارکان، و پنج نوبت دولتش فراز طارم کیوان، سعت غرف کمالش زیاده از عرصهٔ مسدس خاک، و رفعت کنگرهٔ قصر جلالش محاذی صرح ممرد افلاک.

ای فلک بر درت کمینه غلام — اخترت تابع و زمانه بکام
شب بپاس تو هندو یست سیاه — بسته بر پای خود جلاجل ماه
هر ولایت که چون توشه دارد — ایزد از هر بدش نگه دارد
زان سعادت که در سرت دانند — سرور هفت کشورت خوانند
پنجمین کشور از تو آبادان — وز تو شش کشور دگر شادان
خاتمی نصرت الهی را — ختم بر تست پادشاهی را

سلطان فلک قدر گردون وقار، خاقان جمجاه سلیمان اقتدار، قیصرِ والاافسَرِ سکندرنشان، خسروِ دولت‌قرین صاحبقران، عامر بلادالاسلام، ماحی آثار الکفر و الظلام، کاسِر مفاصل الاصنام، ناصب رایات اللطف و الاحسان بالرأی الصّائب، ماحی رسوم الشرک و العصیان بالحکم الثاقب.

الا ای شهنشاه انجم سپاه — که زیبد ترا چون فلک بارگاه
سعادت قرینی و صاحبقران — توئی کامیاب و توئی کامران

درخشنده مهری ز اوج کمال چه مهریکه هرگز نه بینی زوال
ز روی تو هر ذرّه‌ای دلفروز نباشد عجب گر کند کار روز
الهی ز دوران ملالت مباد تو خورشید ملکی زوالت مباد

واضع میزان البرّ و الاحسان، قامع بنیان الفجور و الطغیان، مفیض زوارف العوارف علی قاطبة الاسلام، رافع رایات الرأفة و الرحمة علی صفحات الایام.

شه مغرب که مشرق را پناه است سلیمان کاخترش بالای ماه است
ز اقصای خطا تا آخر روم کس ازخوان عطایش نیست محروم
طریق جدّ آبا پیش برده غم درویش ازیشان بیش خورده
به هرحاجت که خلق آغازکرده دری دارد چو دریا باز کرده
زعدلش ظلم کیشان بداندیش نکردهْ ظلم الاّ بر تن خویش
سپاهی از سیاست در زمانش نکرده زور الاّ بر کمانش
کسی جز زلف خوبان سمن بوی پریشانی ندیده یکسر موی
زن بیوه ز مال و حشمت پر به مرغ خویش داده دانهٔ در
به دورش آنچنان گشتند مردم که حرف احتیاج از دهر شدگم

پادشاه جمجاه عالم پناه مصدوقهٔ (السلطان العادل ظلّ اللّه) باسط بساط الامن و الامان، ناشر آثار البرّ و الامتنان علی قاطبة اهل الایمان، الفایض من بحار انعامه و رشحات افضاله مآثر (انّ اللّه یامر بالعدل و الاحسان).

شاهنشه آفتاب سایه کیخسرو کیقباد پایه
دارندهٔ تخت پادشاهی دارای سفیدی و سیاهی
تاج تو ورای تاج خورشید تخت تو فراز تخت جمشید
هرجا که دلیست قاف تا قاف از دوستی تو می‌زند لاف

شهریاری که در رسوم سلطنت و خدایگانی قیصر و خاقان بندهٔ اوست، و در آئین عدالت و جهانبانی کسری و نوشیروان خجل و شرمندهٔ او.

قیصر عصر و خسرو آفاق پادشاه جهان علی الاطلاق
در عدالت چو قیصر و خاقان بندهٔ او هزار نوشیروان
کاش نوشیروان کنون بودی عدلش از پیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرمنده خسرو روم را شدی بنده

کردی از بندگی سرافرازی ❁ پیش شاه مجاهد غازی

المؤیّد بالعنایات الربّانیّه، الموفّق بالالطاف الرحمانیّه، المستعین بمواهب الملک العزیز المنان، المستفیض من رشحات الفضل و الامتنان، لازالت اقلام خلافته مرفوعة فوق السماء، و ارقام سلطنته مرقومة علی لوح البقاء گردانیده به‌وسیلهٔ دعای بی ریا خود را بر مرآت خاطر خطیر و جام جهان‌نمایِ ضمیرِ منیرِ آفتاب تنویر جلوه می دهد، و همواره ارادت‌خاطر[1] الهام‌پذیر بدان متعلّق است که به میامن بخت فیروز، و مساعی .دولتِ‌عالم‌افروز،توفیق اشاعت انوار عدل و داد نسبت به کافهٔ عباد و بلاد و تأیید قلع و قمع بنیان اصحاب کفر، و ارباب شرک و فساد رفیق حال و قرین امانی و آمال آن پادشاه صاحب‌اقبال گردد. حقا و کفی به شهیداً که تا از نسایم لطف الهی، و فیضان عنایت نامتناهی پادشاهی، نفحات امن و امان به مشام جان همگنان و رشحات مکرمت و احسان به کام عالمیان رسیده همیشه محبّ نیکوخواه به مقتضای (واشکروا نعمة‌اللّه ان کنتم ایّاه تعبدون) به مراسم شکرگزاری مواهب سبحانی و عواطف حضرت خاقانی که‌دراین‌مدّت مشاهد دیدهٔ اعتبار، و منظور نظر اولی الابصار شده قیام و اقدام داشته و پیوسته منتهای همّت‌بلند و اقصای نیّت ارجمند برحسب مؤدّای (اوفوا بالعهد انّ العهد کان مسئولا) گماشته و به واسطهٔ مشاهدهٔ مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن پادشاه عرصهٔ آفاق، خود را در وادی محبت و اخلاص چنان بی تاب و بی اختیار می یابد که روز به‌روز تودد و موافقت حقیقی و مصادقت صمیمی یکی در صد و هزار بلکه بیرون از حدّ و عدّ و شمار در خاطر خطیر سمت تزاید و ترقّی دارد (الحمدللّه الذی هدانا لهذا).

حالا بی شایبهٔ تکلّف و شیوهٔ تصلّف عموم عالمیان خصوصاً مردم ممالک ایران از پیر و جوان و کافر و مسلمان و ترک و تاجیک، دور و نزدیک، وضیع و شریف، قوی و ضعیف، ذکوراً و أناثاً، حتی طفلان خورد و پیران سالخورد، از هفت ساله تا هفتاد ساله، هرگاه و بیگاه و شام و سحرگاه، بعد از ادای فرایض و طاعات

۱. بین عبارت «ارادت خاطر» و «الهام‌پذیر» کلمه‌ای است که در چاپ شکسته شده است و معلوم نشد که چیست؟ در کتاب «شاه طهماسب صفوی» تألیف آقای دکتر نوائی نیز این کلمه افتاده است (ص ۳۳٤، سطر اول).

دعاء دوام دولت روزافزون و نظام قوام سلطنت همایون آن اعلیحضرت فلک‌رتبت را بر ذمّت همّت خود از لوازم داشته‌اند بلکه همواره بمنزلهٔ فرایض انگاشته.

توآن شاهی که اندرشرق ودرغرب   جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همی گویند در تسبیح و تهلیل   الهی عاقبت محمود گردان

و لاشک دعائیکه در شبهای تار ارباب حاجات خصوصاً چندین هزار نفس که هرسال با وجود فراغ خاطر و جمعیّت حواس باطن و ظاهر به طواف بیت‌الله‌الحرام و زیارت مدینهٔ مکرّمه حضرت سیّد انام، و مشاهد مقدّسهٔ حضرات ائمه کرام، علیه و علیهم افضل‌التحیّه و السلام مشرف شده و در آن اماکن شریفه که قبلهٔ حاجت روا و کعبهٔ حاجات ارباب صدق و صفاست روی به محراب طاعت آورده به تضرّع و ابتهال از درگاه حضرت قاضی‌الحاجات و مجیب‌الدعوات مسألت می نماید. چنانچه احادیث و روایات صحیحه برآن وارد است به عزّ اجابت مقرون و آثار آن به روزگار فرخندهٔ میمون عاید شده و خواهد شد انشاءالله تعالی.

بعد هذا مرفوع رأی عالم‌آرا و مشهود ضمیر منیرخورشید انجلا که مانند جام جهان‌نما از چهرهٔ امانی و آمال پرده گشاست می گرداند: چون‌قواعد اخلاص و روابط اختصاص مقتضی آنست که به وسیلهٔ مناسبات و واسطهٔ تقریبات خود را فرا یادخاطر فیض‌مآثر آورده و روز به‌روز مبانی مصادقت و موالات و معاهد محبت و مصافات را التیام و استحکام دهد لهذا چون قبل از این به چندسال از واردان [آن] صوب صواب استماع افتاده بود که رای خیراندیشه که همیشه به عمارات بیوت‌الله و در تعمیر بلادالله است بر وفق طاعت (انّما یعمر مساجدالله) به بناء (لمسجد اسّس علی التقوی) بانی ثانی مسجد اقصی گردیده و به عمارت مسجد خجسته بنیاد (التی لم‌یخلق مثلها فی البلاد) جمهور عباد را آثار (و البیت المعمور و السقف المرفوع) منظور و مسموع گردانیده تا عموم اهل اسلام در آن مکان شریف که از غایت شرافت محلّ و مقام ثانی مقام بیت‌الله‌الحرام و جامع مضمون این ابیات بلاغت نظام است به عبادت و تلاوت قیام نمایند.

مسجد شه جامع فیض اله   زمزمهٔ ذکر رساند به‌ماه
آمده در روی سپهر کبود   فیض به‌یک خواندن قرآن فزود
غلغل تسبیح به گنبد درون   رفته زهر گنبد والا برون

هرکه سعادت بودش رهنمای — بر در او سَر نهد آنگاه پای

در این ولا که خبر توفیق اتمام آن بناء عالیشان بدینجانب به مبارکی و فرخندگی رسید کمال بهجت و خوشحالی روی نمود. انشاءاللّه تعالی که بر احبّاء دولت روزافزون مبارک و خجسته و میمون باد و جهت تهنیت و مبارکباد آن، عمدهٔ اصحاب الاعتبار و الاعتماد کمال‌الدّین تبت‌آغا را که از قدماء معتقدان و خدمتگاران این سلسله است فرستاده شد و بدین تقریب سه جلد مصحف اعلا که احسن تحف و هدایا و نسبت بدان عالی بنا از تحف دیگر انسب و اولی است اهدا و ارسال رفت (و انه لکتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه).

اگرچه مخلص به حسب ظاهر به عبادت در آن مکان مستطاب مشغول نمی‌شود به مقتضای (الدال علی الخیر کفاعله) از ثواب تلاوت در آن صوب صواب بهره‌مند گردد و مثوبات آن بی‌شبهه به روزگار فرخنده آثار همایون آن حضرت عاید خواهد شد. و چون اهتمام در ترتیب اماکن شریفه امریست مرغوب و به غایت مستحسن و مطلوب (ومن یعظم شعائراللّه فانها من تقوی القلوب) تعیین فرش لایق سبب زینت بلکه از مصالح ضروری آن مسجد است و در این ممالک قالی را به قدر مسجد نمی‌بافند واین محب نیز فی الجمله از نقاشی وقوفی دارد بی‌تکلّف فرستادن قالیهای به تکلّف جهت آن مسجد جدید و معبد سعید مناسب می‌داند و در خاطر می گذرد و موقوف به تشخیص عدد طول و عرض و رنگ متن و حاشیه است اگر اشارت فرمایند که آن تفاصیل مشروحاً نوشته تا ذرعی که طول و عرض مقرّر شده از آهن ساخته مصحوب کمترین بندگان درگاه عالم‌پناه تبت‌آغای مشارالیه فرستند که زیاده و کم نشود بهمان قاعده ترتیب داده پای‌انداز واقفان مواقف دعا و طاعت و مقیمان آستان عبادت و اطاعت گرداند، و چون این نوع ارادت محض خیر وخیرمحض است .طریق خصوصیّت مقتضی آن است که در امثال آن مواد حجاب از جانبین مرتفع باشد، ترقب که بی‌تکلف و توقف خصوصیات مذکوره را مفصّلاً و مشروحاً بر صحیفهٔ اِنها و اعلام مرقوم گردانند تا مخلص نیز از مثو بات آن محظوظ و بهره‌مند باشد.

چون غرض معتدبه از انشاء صحیفهٔ اخلاص منحصر بر عرض قواعد و روابط اختصاص است لاجرم عطف عنان قلم مخالصت رقم از صوب اطناب نموده

به شرایط دعای بی‌ریا که مستلزم سعادت دین و دنیاست اختصار می‌نماید. نظم:

خدایا تو این شاه درویش دوست　　که آسایش خلق در ظلّ اوست
بسی بر سر خلق پاینده‌دار　　به توفیق طاعت دلش زنده‌دار
همینش بس از کردگار مجید　　که توفیق خیرش بود در مزید

[سنهٔ ۹۵۸ هجری = سنهٔ ۱۵۵۱ مسیحی]

آسیا ــ چون مکرّر از درویش محمّد خان حاکم شکّی آثار مخالفت به ظهور رسیده بود در این سال شاه‌طهماسب با لشکر بسیار متوجّه شکّی گردید و در بلدهٔ ارس نزول کرد و در این ولایت لوندبیک حاکم گرجستان کمر خدمتگاری به میان بسته به اردوی پادشاهی پیوست، درویش محمّدخان به مراسم استقبال و اعزاز قیام ننموده به راه تقاعد رفت شاه‌طهماسب به وجه استمالت او را طلب کرده، او به حصانت حصار مغرور گردیده به خدمت مبادرت ننمود، لهذا شاه‌طهماسب بدرخان و شاه‌قلی سلطان استاجلو را به‌طور مقدّمه روانه کرده به قراولان درویش محمّدخان رسیدند و ایشان را مغلوب ساخته امیریوسف نامی که راتق و فاتق حاکم شکّی بود دستگیر شده او را به خدمت شاه‌طهماسب فرستادند چون اردوی شاه‌طهماسب به شکّی نزدیک شد درویش محمّدخان محمودبیک برادر جوشن‌آقا را با جمعی به محافظت قلعه گذاشته خود به کوهستان پناه برد، عساکر شاه‌طهماسب پس از چندی محاصره و چند جنگ قلعه را بگرفتند و خود درویش مجمّدخان نیز کشته شد و شاه‌طهماسب بر تمام بلاد شکّی استیلا یافته حکومت آن ولایت را به طویقون‌بیگ قاجار داد و در این ولایت بود که کیخسرو ولد قرقره که در بعضی نواحی گرجستان حکمرانی داشت به جهت دست‌اندازی بعضی گرجیها به ایالت او از خدمت شاه‌طهماسب استمداد نمود، نیز خبر رسید که اسکندرپاشا به گرجستان آمده خیال فتوحات دارد لهذا موکب شاه‌طهماسب از شکّی به عزم گرجستان انتهاض نمود و این مرتبه سیّم است که شاه‌طهماسب به گرجستان می‌رود. خلاصه این وهله نیز عساکر پادشاهی در گرجستان فتوحات کردند و بعضی قلاع حصینه را خراب نمودند و یکی از کلیساهای معتبر را منهدم ساخته

اموال و نفایس زیاد که در آن بود به غارت بردند و کیخسرو ولد قرقره که با پیشکش بسیار به خدمت شاه‌طهماسب آمده مورد التفات شده و حکومت قلعهٔ تومک و آق‌شهر و توابع را به او واگذار کرده دشمنان او به دست عساکر شاه‌طهماسب کشته شدند و پس از اعلای لوای تسلّط در گرجستان و اخذ غنایم بسیار موکب این پادشاه کوچ بر سر کوچ به قراباغ آمده در اینجا قشلاق نمود. هم در این سال ایلچی پادشاه پرتوغال با تحفه‌های بسیار از راه هرموز به دربار شاه‌طهماسب آمده مورد نوازش گشت و پس از چند روز اقامت رخصت معاودت یافت. هم در این سال دین‌محمّد اوزبک قول‌محمّد را که یکی از بهادران نامی بود به خدمت شاه‌طهماسب فرستاد. هم در این سال خواجه امیربیک که منصب صدارت شاه‌طهماسب داشت بنابر بعضی تقصیرات که از او به ظهور رسیده بود مقیّد و محبوس گردید. کشته شدن میرزاحیدر صاحب کشمیر به‌دست کشمیریان.

[سنهٔ ۹۵۹ هجری = سنهٔ ۱۵۵۱ مسیحی]

آسیا ــ پیش از این ذکر کردیم که اسکندرپاشا که از جانب سلطان سلیمان‌خان حاکم ارزن‌الرّوم بود در خوی حاجی‌بیک دنبلی را به قتل آورد و به چخور سعد آمده بازار این بلده را آتش زد و به ارزن‌الروم رفت، این معنی اسباب غرور اسکندرپاشا شده بعضی نامه‌های بی‌قاعده به دربار شاه‌طهماسب می‌نوشت، لهذا شاه‌طهماسب عساکر خود را از اطراف و جوانب احضار نمود و حکم کرد چهار دسته از قشون به طور مقدمه هریک از راهی رو به بلاد متصرّفی عثمانی آورند، از جمله معصوم‌بیک صفوی، و اللّه قلی‌بیگ ایجک اوغلی، و علی سلطان تکلّو و شمس‌الدین خان ولد شرفخان کُرد، و خلیفه انصار، و حمزه‌بیگ طالش، و الغ‌خان بیگ سعدلو و دیگر امرا از یکطرف روانه شدند و شاه‌وردی سلطان زیاد اوغلی و ادهم بیگ روملو از طرف دیگر، و ابراهیمخان ذوالقدر و شاه‌قلی سلطان افشار، و چراغ سلطان که در آن اوان در فارس بودند به تاخت ولایت عراق عرب متوجه گشتند، و بیرام‌بیگ قاجار و طویقون‌بیگ قاجار و کیخسرو والی گرجستان به تسخیر داوایلی مأمور گشتند و هر دسته با سپاه عثمانی جنگ کرده اغلب فایق آمدند، متعاقب ایشان

اردوی شاه‌طهماسب به کنار آب ارس آمد و از آنجا کوچ بر سر کوچ به پای قلعهٔ خلاط نزول کرد و این قلعه را محاصره نموده پس از چندین روز محار به مقهور و مسخّر کرد و امرائیکه به طرف وان رفته بودند حکمران وان و قشون کُرد را شکست دادند و سایر امرا نیز در هر نقطه فتوحات می کردند مگر بیرام‌بیگ قاجار که به اتّفاق کیخسرو گرجی به داوایلی رفته بودند که او از اسکندرپاشا حاکم ارزن‌الرّوم که سپاهی فراوان داشت منهزم شده و این خبر مسموع شاه‌طهماسب گردید، لهذا اسمعیل میرزا را با دسته قشونی به دفع اسکندرپاشا به ارزن‌الرّوم فرستاد، و اسکندرپاشا به تجهیز لشکر و اسباب جنگ با اسمعیل میرزا پرداخت و از قلعه بیرون آمده با سپاهی وافر پا در میدان قتال نهاد و جنگ سخت خونریزی فیمابین اتفاق افتاد، آخرالامر کار عساکر عثمانی زار شده راه فرار پیش گرفتند و اسکندرپاشا با جمعی به شهر ارزن‌الرّوم بگریخت و لشکر قزلباش قشون عثمانی را تعاقب کرده از آنها می کشتند و از کثرت اضطراب و اضطرار چندان اسب و آدم در خندق شهر ارزن‌الرّوم افتاده بود که مالامال گشته و در این جنگ عدهٔ کثیری از حکّام و سرکرده های عساکر عثمانی مقتول و برخی دستگیر گشتند، گویند در آن جنگ دوهزار و پانصد و هفتاد و شش نفر از لشکر عثمانی به عالم دیگر روانه شدند. بعد از این شکست عثمان‌پاشا حاکم قرامان و خضر پاشای ذوالقدر که در ارزنجان بودند نیز فرار بر قرار اختیار کردند، آنگاه اسمعیل‌میرزا به اردوی شاه‌طهماسب پیوست و شاه‌طهماسب به طرف ارجیس راند و به حوالی قلعهٔ عادلجواز نزول کرد و این قلعه را که در کمال متانت بود محاصره نمودند و جنگهای سخت فیمابین اتفاق‌افتاد و مدّتها این قلعه در بند محاصره بود و عثمانیها در مدافعه کَمال سعی را به عمل می آوردند. وفات شرف‌الدین علی بافقی. آمدن پهلوان قلی سلطان اوزبک از خوارزم به طرف اسفراین و کشتن مجنون سلطان شاملو حاکم این ولایت را در جنگ و تاختن اوزبکان این ولایت را که پس از نهب و غارت به بلاد خود بازگشتند.

اروپا ــ (سویس) ــ کُنراد که یکی از حکمای طبیعی بود کتابی در علم حیوانات تألیف نموده آنچه قدماء در این فنّ نوشته بودند جمع کرده و تحقیقات

خود را نیز بدان الحاق می کند و این اول کتابیست که در علم حیوانات نوشته می شود.

[سنهٔ ۹۶۰ هجری = سنهٔ ۱۵۵۲ مسیحی]

آسیا ــ خراب کردن عساکر شاه‌طهماسب قلعهٔ ارجیس را و توجّه اردوی پادشاهی به طرف قلعهٔ بارگیری که از حصون حصینهٔ محکمه بوده و چون قشون شاه‌طهماسب به ظاهر این قلعه رسید اطراف آن را گرفته شروع به جنگ کردند پس از چند روز محاربه لشکر عثمانی به ستوه آمده امان خواستند و محمّدبیگ از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود و به نوازش و استمالت و خلاع و انعامات نایل آمد بعد از آن موکب پادشاهی از بارگیری کوچ کرده از عقب ذیوجامه[1] عبور نمود و اسمعیل میرزا را به تاخت ولایت کردستان فرستاد و شاهزاده بر جمیع این ولایت استیلا یافته سرداران کردستان اغلب فرار کردند و بعضی مقتول و دستگیر شدند و مال بی‌قیاس به چنگ سپاهیان و همراهان اسمعیل میرزا افتاد نیز شاه‌طهماسب جمعی را به تاخت حشم محمودی فرستاد، حسن‌بیگ سردار این حشم فرار کرد و برادرش از دَرِ انقیاد درآمده به دربار پادشاهی آمد و مورد عنایت و ملاطفت گردید و شاه‌طهماسب بعد از فتوحات مظفّر و منصور به نخجوان نزول نمود. هم در این سال شاه‌طهماسب شمس‌الدّین بیگ دیلجانی[2] را به رسم سفارت به دربار سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی فرستاد. وفات قاضی جهان وکیل از سادات سیفی قزوین که سالها وزارت شاه‌طهماسب کرده و از اجلّهٔ وزرا محسوب می شد در زنجان. وفات اسلام‌شاه که بعد از او مبارزخان که ابن‌عمّ و برادرزن او بود در کوالیار به حکمرانی رسید و خود را سلطان محمّد عادل خواند و احمد خان سور حاکم پنجاب خود را اسکندر شاه نامید و محمّدخان سور والی بنگاله دعوی سلطنت کرد. مکحول شدن میرزا کامران به فرمان همایون پادشاه.

۱. احسن التواریخ: عقبهٔ دیوجامه.
۲. احسن التواریخ: شمس الدین دلیجانی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اعلان جنگ هانری دویّم پادشاه فرانسه به امپراطور آلمان و در این لشکرکشی مِتْس و تول و وردُن از ممالک آلمان از تصرّف این دولت منتزع شده جزو فرانسه می گردد. آمبرواز بارُ جرّاح معروف که بعضی انکشافات عمده در جرّاحی کرده جرّاح باشی پادشاه فرانسه می شود و از جمله اعمال مخترعهٔ این جرّاح بستن شریانست. **(روس)** ــ ایجاد و تشکیل دسته قشونی موسوم به اِسْتِرْلیتست که ابتدا مسلّح به تیر و کمان و بعد به تفنگ شدند و این اوّل قشون منظّم روس است. فتح غزان و قتل اهالی و نهب اموال آنها به دست قشون روس. **(عثمانی)** ــ رستم‌پاشا وزیر اعظم دولت عثمانی به عرض سلطان رسانید که سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان خان قصد سرکشی دارد بنابراین سلطان سلیمان خان حکم به قتل او داد و مقتول گردید.

[سنهٔ ۹۶۱ هجری = سنهٔ ۱۵۵۳ مسیحی]

آسیا ــ در اینسال عثمان پاشا به فرمان سلطان سلیمان خان سلطان عثمانی با قشون به شهرزور آمد، سرخاب کرد که بعد از بگه‌اردلان حاکم آن دیار شده بود کس به دربار شاه طهماسب فرستاده استمداد نمود، شاه طهماسب ابراهیم میرزا و بدرخان و امیرغیب بیگ را با جمعی کثیر از بهادران به مدد سرخاب فرستاده عثمان‌پاشا پس از وصول این لشکر خایف گشته به مملکت عثمانی بازگشت، مقارن اینحال شمس‌الدین دیلجانی که به رسالت به دربار عثمانی رفته بود به اردوی شاه‌طهماسب پیوسته نامهٔ سلطان عثمانی را که تقدیم کرد مبتنی بر ادب و مبتنی بر حُسن و داد نبود لهذا شاه‌طهماسب معصوم‌بیک صفوی و شاه‌قلی خلیفه مهردار را با لشکری‌جرّار به تاخت بعضی از بلاد عثمانی فرستاد و سلطان حسین میرزا و شاه‌وردی سلطان زیاد اوغلی را به تاخت کردستان روانه نمود و اسمعیل میرزا وان و وسطان و ارجیس و عادلجواز را نهب کرده به اردوی پادشاهی پیوست و سلطان حسین میرزا و شاه‌وردی سلطان زیاد اوغلی نیز کور را تاخته و آتش زده با غنایم موفوره بازگشتند. هم در اینسال سلطان سلیمان خان سلطان عثمانی از حلب متوجّه تبریز گردید، شاه‌طهماسب نیز از نخجوان با لشکری جرّار به ییلاق

بازارجالی[۱] آمد و بعد از آنکه قراولان و مقدمة الجیش دو سپاه چند فقره باهم جنگ کردند و اغلب فتح با قشون شاه‌طهماسب بود خاطر سلطان عثمانی مایل به صلح گردیده قبل از آنکه جنگی عظیم فیمابین اتّفاق افتد کار به مصالحه انجامید. توجّه شاه طهماسب به گرجستان که عساکر او در این مملکت فتوحات عمده کرده و قلاع و حصون حصینه را به قهر و غلبه بگرفتند و بسیاری از اهالی را که راه مخالفت می‌پیمودند بکشتند و با غنایم موفوره و اموال بسیار و زیاده از سی هزار نفر اسیر به بردع آمدند. جنگ عبدالله خان استاجلو با قاسم‌بیگ شیروانی وغلبه عبدالله خان و کشته شدن بسیاری از قشون قاسم‌بیگ و گریختن بقیّة‌السّیف به طرف تبرسران. فرستادن شاه‌طهماسب فرّخ‌زاد بیگ ایشیک آقاسی را با نامهٔ مودّت علامه به دربار سلطان سلیمان خان سلطان عثمانی به جهت تشییدمبانی مصادقت و یکجهتی. آمدن عثمان‌پاشا با لشکری به شهرزور و گریختن سرخاب کرد قبل از اقدام به جنگ به مریوان و متصرّف شدن عساکر عثمانی شهرزور را. هم در اینسال سلیم‌شاه بن شیرخان افغان که سلطنت بعضی از بلاد هند را داشت درگذشت و در بلاد او به جهت نبودن سلطان مُستقلّی هرج و مرج درگرفت. کشته شدن سلطان محمود والی گجرات و سلطنت احمدشاه به‌جای او. وفات نظام‌الملک پادشاه دکن و برقرار شدن پسرش حسین نظام‌شاه به‌جای او. وفات حیرتی شاعر.

اروپا ـ (انگلیس) ـ فوت ادوارد چهارم پادشاه انگلیس در سنّ شانزده سالگی و سلطنت ماری‌نام از بنات اعمام سلاطین انگلیس. **(فرانسه)** ـ تولّد هانری چهارم در شهرپُ که یکی از سلاطین عظیم‌الشأن خواهد شد. **(سویس)** ـ اقتدار گالون در سویس. **(پرتوغال)** ـ غلبهٔ سیدی رئیس بر پرتوغال.

[سنهٔ ۹۶۲ هجری = سنهٔ ۱۵۵٤ مسیحی]

آسیا ـ در اینسال شاه‌طهماسب از قراباغ کوچ کرده در تبریز نزول نمود و حکم کرد به تهیّه جشن عروسی اسمعیل‌میرزا پرداختند و این جشن در باغ شمال با

۱. احسن التواریخ: بازارچای.

کمال تجمّل و جلال گرفته شد و چون زمستان دررسید موکب پادشاهی به قزوین آمد. هم در اینسال ابراهیم‌خان ذوالقدر مغضوب شده شاه‌طهماسب حکومت شیراز را به علی‌سلطان تاتی اوغلی[2] داد. نیز در اینسال آبای ترکمان به خیال سرکشی و طغیان افتاده شاه‌طهماسب گوگجه سلطان قاجار و علی‌سلطان تاتی اوغلی[3] ذوالقدر را با لشکری روانهٔ استرآباد نمود وایشان‌با چرنداب سلطان شاملو و مصطفی بیگ ورساق به تدمیر ترکمانان رفتند آبای‌ترکمان چون از توجّه قشون شاه‌طهماسب آگاه شد پناه به علی‌سلطان اوزبک والی خوارزم برده استمداد نمود والی خوارزم با سپاه فراوان به استقبال عساکر شاه‌طهماسب شتافته ولی چون طرفین به‌یک‌دیگر نزدیک شدند علی‌سلطان اوزبک ترک خصومت کرده چند رأس اسب نزد امرای مزبور فرستاد آنها نیز ملازم او را خلعت داده بازگردانیدند و پس از صلح گوگجه سلطان قاجار وفات نمود و سایر امرا متوجّه دیار خود گردیدند. در سال قبل ذکر کردیم که بعد از فوت سلیم‌شاه بن شیرخان افغان در بعضی از بلاد هند هرج و مرج درگرفت، در اینسال همایون پادشاه به آن بلاد رانده با حسینخان و فتحی‌خان افغان که داعیهٔ سروری داشتند جنگ کرده آنها را مغلوب نمود و بعضی از مغلوبین پناه به سلطان اسکندر حاکم دهلی بردند، همایون پادشاه با جمعی روانهٔ دهلی شد و با سلطان اسکندر جنگ سختی کرده او را منهزم ساخت و دهلی و بعضی دیگر از بلاد هند را متصرّف گردید و به تخت سلطنت دهلی جلوس کرد امّا در همین سال در شهر دهلی از بالای بامی به زیر افتاده درگذشت و این مصرع تاریخ فوت او شد: (همایون پادشاه از بام افتاد)، بعد از فوت همایون پادشاه پسر ارشدش جلال‌الدّین اکبر در آگره به سلطنت برقرار گردید و فرزند دیگرش محمّد حکیم در کابل متمکّن گردید امّا جلال‌الدین اکبر ابتدا از پادشاهی غیر از اسم چیز دیگر نداشت و جمیع مهام امور به‌دست بیرام‌خان بهارلو بود. فی الواقع اول پادشاه مقتدر هند از طایفهٔ امیرتیمور همین اکبرشاه است که سلطنتش پنجاه سال امتداد می‌یابد. وفات جلال‌الدین محمود از اجلّهٔ علماء. وفات شجاع‌خان حاکم مالوه و برقرار شدن‌پسرش بجای او که‌خود را باز بهادرشاه خواند. استیلای تاج و سلیمان از امرای

۲ و ۳. احسن التواریخ: طاتی اوغلی.

اسلام‌شاه بر حدود تنبیه (تته) و بهار و آمدن سلطان محمّد عدلی از کوالیا به چنار. لشکر کشیدن محمّدشاه سور صاحب بنگاله به چنار و جنگ کردن با سلطان محمّد عدلی و مقتول شدن او و برقرار شدن پسرش بهادرشاه در بنگاله به حکمرانی به‌جای او. وفات شاه‌حسین ارغون صاحب سند که چون اولادی نداشت میرزا عیسی ترخان که از امرای او بود در سند سلطنت یافت. جلوس سلطان محمود بهکری در بهکر به حکمرانی. مسافرت سیدی رئیس به‌طرف هندوستان. زلزله در کاشان.

اروپا ــ مزاوجت ماری ملکه انگلیس با فلیپ پسر شارلکن امپراطور آلمان و به اینواسطه مذهب کاتولیکی در این مملکت رواج می‌یابد. **(پرتوغال)** ــ پادشاه پرتوغال مملکت گینه را از پاپ بر وفق شرع ابتیاع می‌نماید، این مملکت معدن طلای بسیار و فیل زیاد دارد که عاج از استخوان آن حاصل می‌شود، خلاصه پادشاه پرتوغال بعد از ابتیاع مملکت گینه سلطنت خود را در این نقطه مستقلّ می‌سازد **(روس)** ــ تصرّف نمودن قشون روس شهر حاجی‌ترخان و نواحی آن را. **(عثمانی)** ــ نامهٔ مسطور در ذیل را تقریباً در این اوان سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی به شاه‌طهماسب نوشته است:

صورت نامهٔ سلطان سلیمان خان

اطناب خیام رفعت، و اسباب قیام حشمت حضرت‌عالی رتبت فلک مکنت، شمسهٔ ایوان عزّت، نیّر آسمان شوکت، خدیو کامکار، شهریار مکرمت شعار، جمشید خورشید طلعت، خاقان کیوان منزلت، دارای تاج و تخت، داور فیروزبخت، خسرو فغفورفر، شاه‌فریدون‌سیر، واسطهٔ عقد بختیاری، نگین خاتم تاجداری، همایون‌دولت[1] مشتری سعادت، جمجاه و نصفت‌پناه، والاصدر، بلندقدر (طهماسب‌شاه) لازالت شموس حشمته من افق الاقبال نائرة و مابرحت بدور دولته فی بروج السّعادة دائرة، با اوتاد شرف و عزّت ممدود و با امداد و اسعاد توفیق و میمنت موفور و نامعدود، و پرتو آفتاب شوکت و انوار آفتاب معدلتشان لامع و رخشان و ساطع و تابان باد. تا لطائف عوارف سبحانی صحائف جرائد جهان را موشّح و

۱. در متن: همایون دوست.

مهذّب، و منایح فیوض آسمانی صفایح لوایح زمین و زمان را مرشح و مرتب سازد قوایم مسند اقبال و دعایم رواق اجلال مستحکم و استوار و دائم و برقرار باشد. بدایع روایع محبت، و صنایع ذرایع تحیّت، که باعث انشراح صدور ارباب حضور و موجب انفتاح ابواب سرور و ارتیاح اصحاب حبور است نگاشتهٔ اقلام مودّت ارقام شده و به وساطت حمامهٔ نامه‌بر به آن صوب مکرم گرامی، و حرم محترم سامی آنها گردیده است.

بعد ذا، غرض از انباء ضمیر حقایق سفیر و مرآت طبع منیر خورشید نظیر آنست که نسایم عنبرین شمایم صدق و ولا از مهب ریاح الفت و از هارحسن عقیدت و وفا از ریاض خلّت گشاده و دمیده شده، و مجموعهٔ نوادر اشارات و گنجینهٔ جواهر عبارات کتاب بدیع‌المثال و خطاب مسرت منال که رقوم الفاظ غرّایش مفاتیح کنوز، و نقوش سطور دلربایش مصابیح رموز، غرّهٔ بیاضش مانند درّی درخشان لامع‌النور، و سواد مدادش مانند طرّهٔ جعد حور، معاقد معانی آن بدایع بلاغت را متضمن، و قواعد مبانی آن به اسلوب مرغوب فصاحت مقترنست با دستیاری قاصدان فرخ‌فال و واردان مناهل اقبال در احسن ازمان و اسعد اوان به مجلس انس روحانی وارد و در محفل حبّ جاودانی بهجت‌افزا واقع شده، مخایل مصادقت و اتّحاد و دلایل صدق فؤاد که از درج دُرر مکنون، و از مفاوضهٔ لطیفهٔ براعت نمونش ظاهر است ملحوظ انظار اولی‌الابصار شد، حصانت و تشیید عهود و موالات، و رکین و سدید عقود و مصافات، مفهوم و مبانی وفاق تام و رسوخ و استحکام ممتنع‌الزوال و الانفصام معلوم گردید. سعی مشکوری که از جانب آن جنابعالی لازال محفوفاً بصنوف المعالی ظهور و صدور یافته واقعاً شاهد حال و صدق مقال بوده محقق است که با تعاقب ایّام و ادوار در چهرهٔ روزگار باقی و مذکور باید بماند لازمهٔ شأن مکارم نشان اصحاب همم علیه، و ارباب شیم مرضیّه اینست که صلاح دین و دنیا را همیشه اندیشه و صدق ایمان و وفای عهد و پیمان را پیشه کرده باشند که این حال باعث نتایج عزّت و سبب سعادت دارین است. لاجرم نیّت‌خیر آیت ما نیز متصدی مصالح ملک و ملّت و مناظم دین و دولت است عرصهٔ عالم را با اشراق اشعّهٔ عدل روشن و مجلّی و با شعایر شرع مطهّر محلّی کردن از اهمّ واجبات و اتمّ مهمّاتست، زیرا هر سلطان عادل و ملک دانادل که

ساعی معالم دین و راعی مراسم شرع مبین بوده مالک زمام مهام انام و ماسک عنان احکام امر و نهی اهل اسلام است هرآینه به مراعات جانب اوامر و به حمایت اسالیب مکارم مآثر سعی موفور کردن انسب و واجب است که وقایت نظام مملکت به مراقبت نسق شریعت، و صیانت صلاح و جمعیّت به محافظت ارکان سنّت مربوط و ابتغای رضای کامل و فضل نامتناهی به امضای نوامیس و فرمان الهی و بقای قواعد جهانداری و دولت دستگاهی به اقتداء سنن حضرت رسالت‌پناهی منوط است. اجراء قوانین شریعت غرّا و احیاء معالم ملّت حنیفهٔ بیضا مطلب اعلی و مقصد اقصی است، و اقتفاء آثار صحابهٔ کرام و تابعین و اتّباع اطوار ائمه دین و هداة مهتدین سبب جمیع سعادت نشأتین اخر ی و اولی، و در شرع و عقل افضل و اولی است. در نزد خرد عاقبت‌اندیش که با نور حق‌بین و یقین روشن است ظاهر و مبیّن است که خواقین دین‌دار و سلاطین شریعت‌شعار هر بار که صفحهٔ اطراف و اکناف دیار را از چرک شرک و خاشاک الحاد و فساد با تیغ آبدار تطهیر و پاک کرده باشند نیز لازم است که بر اقتضاء جبلّت عادلانه ساحت مملکت را با انوارعدالت مستنیر و تابناک بسازند، چون رفع اسباب شر و شور و قمع آلات فسق و فجور از اقدم شرایط مسلمانی و الزم ضوابط جهانبانی شده است زیرا بر فحوای بشارت مودّای کلام معجز نظام ربّانی و مضمون هدایت مشحون تنزیل واجب‌التّبجیل سبحانی (و من یطع‌اللّه و الرسول فاولئک مع الذین انعم اللّه علیهم) اطاعت و فرمان‌برداری باعث نیل مرضات حضرت‌باری و بشرای (فمن تبع هدای فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون) به زمرهٔ اهل ایمان و فرقهٔ اصحاب عرفان مسرّت‌بخشای و هدایت‌نمون است لاجرم از سیم سیمای بنت‌العنب تطاول دست ابنای زمان رفع، و امّ‌الخبائث هم از تناول و تعاطی منع، و بر مضمون (فمن شرب فلیس منّی)[1] زجر و ردع گردیده شده‌اند زیرا مشمول انظار ارباب اعتبار است که شغف باده خرمن زندگانی را به باد می دهد، و ساغر دلهای آنانکه مانند پیالهٔ لاله تهی و ساده است مستعد و آماده می شود که با شراب طهور مالامال بگردد، و در

۱. در کتاب (شاه طهماسب صفوی) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۳۲۲ «فمن شرب منه فلیس منی».

نزد هوشیار فطنت دثار دَرْد و الم خمار و دُرْد خم خمّار عادلانه گواهی می دهد که شراب شرّآب است با واسطهٔ آن سیل عرم بالاخره خراب، و منهدم شدن بنای عمر امری ناگزیر است. در پیش اصحاب انتباه ظاهر و هویداست که حسب حال ضمایر اهل هوا در آخر دم ندامت بوده و تباه روزگار شده‌اند. در هر لهو هولی مکنون، و بهر هوس سهوی مقرونست. صدای چنگ و رباب هبا و غنای ارباب آن محض هواست. دُود آه مرتکبان مناهی در روز حسرت (ظلمات بعضها فوق بعض) است بطور معیّن و نیز بر مصداق (و منهم ظالم لنفسه) جور موفور فجور که به نفس خودشان می کنند مبین است. پس به صاحب ایمان کامل و شخص خردمند عاقل واضح است که کسانیکه بر مفهوم حدیث بشارت توریث (من لم یتغّن بالقران فلیس منی) صفیر مقربان درگاه و ندای مسرّت افزای (اشهدان لااله الاّ اللّه) مشنّف اسماع جان و مشرّف صماخ جنان نشده‌اند. عمری که با نعرهٔ های و هوی بیهوده گذرانده‌اند از آن پشیمان می شوند. هر جوان صادق عزیمت چون الف مستقیم میان در محراب مناجات قائم، و هر پیر خمیده قامت در انتساب عبادت مقیم و مثال دال بر دعا ملازم شده است. در جای مجامع رود و سرود در جوامع عبادت ورد حمد و درود، و در اثناء زیر و بم و نغمات زمزمهٔ تسبیح و تکبیر در صوامع و مسامع جایگیر شده است.

بحمداللّه تعالی و منه المنّة و الآ لاء که سکان ممالک مجمعهٔ[1] اسلامیه صینت عن الآفات و البلیه بشرایف المواهب السبحانیه با صدق طویت و خلوص نیّت به اجتناب رذائل خصایل و قبایح سیئات براه امتثال رفته و در وجوه طاعات و قبول نصایح و عبادات بر سعی محمود و بذل مجهود هستند، لایحهٔ صفحهٔ بال خیر منال اجراء اوامر و نواهی الهی و اظهار شعایر شرایع نبوی است هرآیینه حضرت ربّ ذی‌الجلال، جلّ عن الاشباه و الامثال، آنانکه رضای خیر اقتضای او را ابتغا می کنند بفضله الاوفر میسّر و مقدّر است که منجوق رایات اقبال و اعلام جاه و جلالشان را در منتهای فضای آمال افراخته و نمایان و شوارق آیات توفیق لمعانشان را از افق صبح تأیید با غایت ارتفاع رخشان و تابان گردد. و در مطاوی کلام

۱. همان کتاب و همان صفحه: ممالک محمیّهٔ اسلامیه صینت...».

محبّت ارتسام و محاذی پیام صداقت انجام بعضی قضایا اِنها گردیده بود که از قراریکه خبر داده شد گماشتگان زینل‌بیگ اکراد (برادوست) را از قصبهٔ طسوج کوچانیده و به بوم خودشان الحاق کرده‌اند و قافله‌ای که به نیّت حجّ و زیارت، و قصد کسب و تجارت به سمت عراق وارد آمده امیرعمر مانع شده و بعد به نهب و غارت جسارت نموده و خسارت کلّی رسانیده است بنابراین برای رفع این غایله چاوشان (فراشخلوت سلطانی) که منهیان اوامر عالیشأنند با فرمان قضا جریان به طرف زینل‌بیگ و امیرعمر فرستاده شد و دستورالعملی داده شد که آنانکه موجب فتنه و فساد و به این قضیّه غیرمرضیّه اصل و مبادی، و به ظهور و صدورش باعث و بادی شده‌اند معلوم کنند که وجه و سبب چیست و بفهمند، و عتاب و جزاء مایلیق و سزای آنها را اجرا بنمایند، و در صیانت مواثیق ذات‌البین سعی و اقدام و جلّ اهتمام آنان مبذول باشد، ابداً از جادهٔ ادب عدول و خروج نکنند

رسانندهٔ نامهٔ نامی و برازندهٔ[1] صحیفهٔ گرامی که قدوة الاماجد و الاعیان عمدة الاماثل و الاقران حمزه سلطان دام مجده است تمهید ضوابط وثیقهٔ اتحاد و تشیید روابط سلیقهٔ وداد کرده، بعد از اداء رواتب[2] موالات و ابقاء قواعد وفا و مصافات با یمن عنایت و حسن اجازت مشمول انظار قبول و اقبال شده و به آنصوب عزت انتساب و رفعت مناب توجیه و ارسال گردیده است همیشه سرادق شوکت و سعادت و بارگاه حشمت و مکنت در عرصهٔ مجد و عزت قائم، و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید و تأبید مستحکم و دائم باد بالنبیّ و آله الامجاد[4].

[سنهٔ ۹۶۳ هجری = سنهٔ ۱۵۵۵ مسیحی]

آسیـا ــ جنگ شاه‌وردی سلطان زیاد اوغلی با لواسان گرجی که ابتدا لشکر قراباغ که با شاه‌وردی سلطان بودند منهزم شده و خود او نیز بگریخت ولی بعد باز

۱. در متن: برانده ــ به استناد همان کتاب تصحیح شد.

۲. همان کتاب: روابط.

٤. متن این نامه که آقای دکتر نوائی از منشآت فریدون بیک نقل فرموده‌اند به ترکی است که در این کتاب به فارسی ترجمه شده است.

دسته قشونی از همراهان شاه‌وردی سلطان بر لواسان حمله کرده غالب آمدند و لواسان کشته شد. جنگ جلال‌الدین اکبر با هیموی هندو که خیال سلطنت هند را داشت و کشته شدن هیمو با بسیاری از عساکر او و غلبهٔ سپاه جلال‌الدین اکبر. استیلای ولی خلیفهٔ شاملو که شاه‌طهماسب او را به امداد شاه‌محمّد قلاتی به قندهار فرستاده بود بر زمین‌داور بعد از جنگ بسیار. هم در اینسال شاه طهماسب ولایت هرات را به شاهزاده اسمعیل میرزا داده سلطان محمّد میرزا را از این ولایت احضار نمود. آمدن شاه طهماسب به ییلاق دریاوک. توبه کردن شاه‌طهماسب و امرا و اعیان از کلّیهٔ مناهی مجدّداً و در این باب گفته‌اند:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل
سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را
تاریخ توبه دادن شد «توبةً نصُوحا»
سِرّ الهی است این، منکر مباش این را

کشته شدن براقخان بن سونجک سلطان بن ابوالخیر خان به‌دست امردی که به او میل داشت، براقخان از نژاد جوجی ابن چنگیز خانست که سمرقند را از اولاد ابوسعیدخان بگرفت و ولایت بیرون بخارا را از برهان سعید پسرزادهٔ عبیدخان انتزاع نمود و ولایت میایکان[1] را که بعد به شاهرخیّه معروف شد و به‌دست اولاد جانی بیگ سلطان بود متصرّف گشت و شهر سبز و قرشی را که به اولاد فولاد سلطان تعلّق داشت از دست ایشان بیرون آورد و مدّت عمرش پنجاه و شش سال، مملکتش تاشکند و فرغانه و سمرقند و چهاردانگ بخارا. خلاصه چون او درگذشت پسر بزرگ او درویش سلطان به جای او خانی یافت و باباسلطان و امیرسلطان[2] و خوارزمشاه سلطان و سایر برادران او تابع او گردیدند لکن خوانین اوزبک بعضی از متصرّفات براقخان را بعد از فوت او از تصرّف درویش سلطان پسر او بیرون آوردند. وفات کسکن قراسلطان صاحب بلخ که برادرش پیرمحمّد خان جانشین او گشت. وفات میرشمس‌الدین اسدالله مرعشی.

۱. احسن التواریخ: میانکال.
۲. احسن التواریخ: امین سلطان.

اروپا ــ (فرانسه) ــ برنارد پالیسی که اصلاً و بدواً کوزه گر بود میناکاری را اختراع می کند علی الخصوص در چینی و روی چینی، این علم و صنعت سابق براین در ایطالیا رواج و متداول و معمول بود امّا در هیچ جای دیگر رواج بلکه وجود نداشت تااینکه این شخص در این سال در فرانسه متداول کرد.

[سنهٔ ۹٦٤ هجری = سنهٔ ۱۵۵٦ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل فصل بهار این سال شاه طهماسب از قزوین متوجّه تبریز گردید و قاضی محمّد را که به بعضی کارهای ناشایسته اقدام می کرد و مردم را رنجانیده بود با حیدربیگ انیس که از او حمایت داشت گرفته هردو را در قلعهٔ الموت حبس کردند و در فصل قشلاق باز موکب شاه‌طهماسب به قزوین آمد. وفات کامران میرزا ابن بابر پادشاه که چندی در کابل و غزنین سلطنت کرده آخر به‌دست همایون پادشاه گرفتار شده مکحول شد و بعد از آن مجاورت مکّهٔ معظّمه را اختیار نمود. هم در اینسال سلطان سعید بن ابوسعیدخان بن کوجم خان به اتّفاق عبدالله خان بن اسکندرخان بن جانی بیک سلطان و سپاه فراوان متوجّه تسخیر سمرقند شده آن بلده را قتل کردند در این اثنا درویش خان ولد براقخان که به کثرت تجمّل و لشکر و بسط مملکت بر سایر سلاطین اوزبک مزیّت و امتیاز داشت با لشکر بسیار از تاشکند بیرون آمده متوجّه جنگ با سلطان سعید و عبدالله خان شد و چون دو قشون بهم نزدیک شدند صف قتال آراستند و جنگی سخت نمودند بعد از کشش و کوشش بسیار آخرالامر درویش خان مغلوب شده به تاشکند گریخت و سلطان سعید بر سمرقند استیلا یافت و عبدالله خان با سپاهی وافر روانهٔ بخارا شد و در این اوان برهان سعید نبیرهٔ عبیدخان صاحب بخارا با جوانی عشق میورزید شبی پنهان به خانهٔ آن جوان رفت جوان معشوق سَرِ برهان سعید را بریده نزد عبدالله خان فرستاد وقت صبح لشکر بخارا مستعد جنگ با عبدالله خان شدند در این حال خبر قتل برهان سعید معلوم و منتشر گردید، لشکریان و غیره شهر را به عبدالله خان تسلیم کرده مجموعاً ملازمت او را اختیار نمودند. هم در اینسال شاه‌وردی سلطان

بیات[1] با قشون قراباغ به گرجستان رفته بسیاری از نواحی این ولایت را تاخته با غنیمت بسیار به گنجه معاودت کردند. نیز در اینسال تبّت آقای ذوالقدر که از جانب شاه‌طهماسب به رسم سفارت به دربار سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی رفته بود از آن مملکت مراجعت کرده در وقتیکه شاه‌طهماسب در تبریز بود به حضور این پادشاه مشرف شده هدایا و تحف بسیار که از جانب سلطان عثمانی برای شاه‌طهماسب آورده بود گذرانید. وفات محمّدخان شرف‌الدین اوغلی که در ملازمت سلطان محمّد میرزا حکمرانی هرات داشت و چون او درگذشت شاه‌طهماسب منصب امارت او را به پسرش قزّاق عنایت کرد. هم در اینسال دوستخان با یونس‌خان جنگ کرده غلبه نمود و بر خوارزم استیلا یافت و یونس‌خان با برادرش پهلوان‌قلی سلطان متوجّه دربار شاه‌طهماسب گشته در یازدهم رجب در قزوین به خدمت این پادشاه مشرف گشت و مشمول نوازش و عواطف پادشاهی شد. لشکر کشیدن بهادرشاه حاکم بنگاله به چنار و جنگ کردن با عدلی و کشته شدن عدلی و بازگشتن بهادرشاه به بنگاله. وفات رونقی بخاری شاعر.

اروپا ــ (آلمان) ــ شارلکن امپراطور خود را از سلطنت خلع نموده ممالک ایطالیا و اسپانیای خود را به پسر خود فلیپ دو یم می‌بخشد و ممالک متصرّفی آلمان خود را به برادر خود فردیناند تفویض می‌نماید. طلوع ذوذنب در هندوستان و در اغلب بلاد که هر سیصد سال یکمرتبه طالع می‌شود و امسال که این ستاره طلوع کرد به اسم شارلکن موسوم و به او منسوب شده آن ستاره بذوذنب شارلکن معروف گردید.

[سنهٔ ۹۶۵ هجری = سنهٔ ۱۵۵۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال ابای ترکمان با جمعی از تراکمه به حوالی استرآباد آمده و ابراهیمخان ذوالقدر از مقاومت با او عاجز گردیده مراتب را به عرض شاه‌طهماسب رسانیده شاه‌طهماسب حکم کرد شاه‌قلی خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو بطور ایلغار

۱. احسن التواریخ: شاهوردی سلطان زیاد اوغلی.

به استرآباد روند و شرّ ابای ترکمان را دفع کنند بنای براین امرای مذکور و بعضی دیگر با قشون عمده از قزوین به طرف استرآباد رانده چون ابای از توجّه آنها آگاه شد اهل و کسان خود را گذاشته فرار کرد، لشکریان شاه‌طهماسب الوس او را غارت نموده در همان محل نزول کردند، در این اثنا ابای ترکمان با جمعی نمایان شده و شروع به جنگ کردند پس از یکدو روز جنگ باز ابای راه فرار پیش گرفته به خوارزم رفت و از علی سلطان والی خوارزم کمک خواست و امرای شاه‌طهماسب که ترکمانان را تعاقب می کردند اتّفاقاً سرکردهٔ آنها شاه‌قلی خلیفه مهردار به ناخوشی قولنج درگذشت و نظمی در میان عساکر شاه‌طهماسب نماند و هر بزرگی به رأی خود عمل می کرد بنابراین فتوری در کار ایشان نمودار شد و از آنطرف علی سلطان به امداد آبای ترکمان حرکت کرد و جنگ سختی فیمابین درگرفت و شکست فاحشی به امرای شاه‌طهماسب وارد آمده بعضی کشته و برخی دستگیر شدند و بقیّة‌السّیف به راه فرار رفتند و علی سلطان به خوارزم بازگشت. در زمانیکه همایون پادشاه به ایران آمده از شاه طهماسب استمداد نمود قرار داد که چون مجدّداً بر هندوستان استیلا یابد قندهار را به گماشتگان شاه‌طهماسب واگذار کنند امّا همایون پادشاه بعد از چندگاه که برآن دیار مستولی شد طولی نکشید که درگذشت و مجال وفا کردن به عهد نیافت و پسر همایون پادشاه جلال‌الدین اکبر که به‌جای او برقرار شد حکومت قندهار را به شاه‌محمّد قلاتی واگذار کرده قصد تسلیم نمودن قندهار را به ملازمان شاه‌طهماسب نداشت، لهذا در این سال شاه‌طهماسب حکم کرد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و علی سلطان والی شیراز با سپاهی به تسخیر قندهار روند، آنها لشکر به قندهار کشیده مبادرت به جنگ کردند، شاه‌محمّد قلاتی مردانه به دفع ایشان کوشید ولی ثمری بر کوشش او مترتّب نشد بعد از مدّتی مدید عاجز و درمانده گردیده از قلعه فرود آمده کلید حصار را تقدیم نموده خود روانه آگره شد، سلطان حسین میرزا در قندهار ساکن گشت و سایر امرا به اماکن خود معاودت نمودند. در شب دوشنبه بیست و سیّم جمادی‌الاولی اینسال سیل عظیمی در قزوین آمده دروازهٔ ابهر را آب برد و قریب دو هزار خانه را خراب کرد. هم در اینسال ابای ترکمان بعد از غلبه بر عساکر شاه‌طهماسب دختر خواجه محمّد ولد خواجه مظفر بتکچی را در حبالهٔ نکاح خود

درآورد و ملازمان خواجه محمّد پیش او رفته نوکر شدند، امّا چندی نگذشت که ملازمان مزبور به اتّفاق زوجهٔ ابای اسباب قتل او را فراهم کرده سَرِ او را بریدند و به استرآباد شتافتند و آن سَر را در قزوین نزد شاه‌طهماسب آوردند. هم در این سال رستم‌پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی شیخ زین‌الدّین جبل عاملی را که از مکّه به اسلامبول احضار کرده بدون اینکه به عرض سلطان برساند آن عالم بزرگوار را مقتول و شهید نمود. مصنّفات شیخ جلیل شهید بسیار است از آنجمله شرح لمعه می‌باشد.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ شارلکن که خود را از سلطنت خلع کرده بود داخل یک معبدی شده رهبانیّت اختیار می‌کند.

[سنهٔ ۹۶۶ هجری = سنهٔ ۱۵۵۸ مسیحی]

آسیا ــ آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان‌خان به ایران. تبیین آنکه در این سال سلطان سلیمان‌خان پسر خود سلطان بایزید را از حکومت کوتاهیّه معزول کرده حکمرانی این ولایت را به پسر بزرگ خود سلطان سلیم که در قونیه بود داد. سلطان بایزید از این التفات سلطان نسبت به برادر بزرگ خود حسد برده به خیال طغیان و سرکشی افتاد و اموال بسیار به لشکریان داده عساکر زیادی تجهیز نمود و به قصد دفع سلطان سلیم از قونیه حرکت کرد، سلطان سلیم چون این بشنید قاصدان به خدمت سلطان سلیمان‌خان فرستاده مطلب را به دربار سلطانی اظهار نمودند، سلطان حکم کرد احمدپاشای امیرالامراء و فرهادپاشای فرمانفرمای قرامان و علی‌پاشای ذوالقدر با لشکری جرّار به طرف سلطان بایزید حرکت کنند و او را به‌راه دیار عدم روانه نمایند، چون ایشان به حوالی قونیه رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون آمده به ایشان پیوست و سلطان بایزید در برابر ایشان صف جنگ آراسته در کمال سختی مشغول قتال شدند، ابتدا سلطان بایزید غالب و بعد مغلوب گردید و به طرف آماسیه گریخت، و در اینجا دوسه نفر از ملازمان معتبر خود را کشته سرهای ایشان را با عریضه‌ای نزد سلطان سلیمان‌خان فرستاد و در عریضه عرض کرد که صاحبان این سرها مرا تحریک بر مخالفت می‌نمودند اگر سلطان از سَرِ تقصیر من

درگذرد به دربار خواهم شتافت، سلطان سلیمان‌خان به عرضه‌داشت او اعتنا نکرده جمعی دیگر را به گرفتن او مأمور و روانه ساخت، سلطان بایزید چون بر اینمعنی واقف گشت راه فرار پیش گرفته در کمال عجله به ارزن‌الروم آمد و ایازپاشا حاکم این ولایت از او پذیرائی کرد، بعد از چند روز اسکندر پاشا با چهل هزار سوار به دستگیر کردن سلطان بایزید آمد ناچار سلطان بایزید به ایروان گریخت، شاه‌قلی سلطان استاجلو حاکم ایروان عریضه به شاه‌طهماسب نوشته از آمدن سلطان بایزید به این ولایت دربار پادشاهی را خبر داد، شاه‌طهماسب محمّدآقا را مهماندار کرده با تحف نزد سلطان بایزید فرستاده و نامهٔ مسطور در ذیل را به سلطان بایزید نوشت:

صورت نامهٔ شاه طهماسب
به سلطان بایزید بن سلطان سلیمان‌خان

معزّالسلطنة و الحشمة و الشوکة و العظمة و المعدلة و المحبة و العطوفة و العزّ و الاقبال سلطان بایزید الدرم خان. همواره ابواب تأییدات و توفیقات نامتناهی بر روی دولت و اقبال و چهرهٔ امانی و آمال حضرت سلطنت و حشمت‌پناه، معدلت و رفعت دستگاه، فرزند کامکار، پادشاهزادهٔ جوان‌بخت نامدار، نقاوهٔ اعاظم سلاطین و خواقین روزگار، شایستهٔ اورنگ رفعت و کامرانی، دودمان سلطنت سلیمان، فلک‌قدر ثریا مکان، شهریار عالی تبار اسکندرنشان، المؤیّد بالتأییدات الجلیّه من عندالله الملک المنّان، الموفق بالتوفیقات الالهیة من الله الملک المستعان، رفع‌الله تعالی الویة سلطنته و اقباله علی السماء، و اعلی دولته و نصرته و عزته علی مفارق الانام الی یوم القیام مفتوح و گشاده‌باد و اسباب امانی و آمال آن سلطان عالیشان و آن شهزادهٔ عالیمکان از خزانه غیب و حکمت و امارت مهیّا و آماده بمحمّد و آله. حقاً و کفی به شهیداً که از ورود خبر قدوم مسرت لزوم آن سلطان عالی‌تبار، و فرزند آن کامکار عالیمقدار، بدین صوب صواب، و ملاحظهٔ حصول مطالب و مقاصد خود در ضمن محبت و دوستی محب بلاارتیاب، نه‌چندان آثار بهجت و شادمانی به خاطر اشرف اعلی و مفتشان بارگاه معلّی راه یافت که قابل تقریر و تحریر باشد. و در این ولا که مقاصدان مشتمل بر کمال خلوص محبّت و ولا متضمن بر کیفیت حال خجسته‌مآل آن حضرت و خلاصی از کید

مخالفین و اعدا به مطالعهٔ غرا رسید اسباب بهجت و شادمانی و موادوُدْ و خوشحالی متزاید و متضاعف گشت (الحمدللّه الذی اذهب عنا الحزن ان ربّنا لغفور شکور)

آنچه دل اندر طلبش می‌شتافت

در پس این پرده نهان بود یافت

و سیادت‌پناه شمس الفلک الدوار محمّدآقا مهماندار خاصّهٔ شریفه که از مخصوصان بارگاه فلک اشتباه است در تهنیت مقدم شریف و طلب آنحضرت بدان صوب صواب‌نما فرستادیم و چون توجه رایات جلال به صوب دارالسلطنهٔ تبریز در این اثنا که آن سلطنت‌پناه تشریف آورده‌اند موجب برهمزدگی ولایت می‌باشد بنابر آن فرمان جهان‌مطاع نافذ گشت که امارت‌پناه نظام‌الدین شاه‌قولی سلطان اوستاجلو و جماعت مذکوره در ملازمت عالی انتساب و فرزندان عالیشأن با لشکر فیروزی اثر متوجه نخجوان گردند و پروانچه مطاعه به اسم وزارت‌پناه غیاثا عطاءاللّه وزیر آذربایجان فرستادیم که استقبال موکب عالی نموده منزل په منزل سامان و ساوری ضرورت دهد و در بلده نخجوان به عزّ ملازمت عالی مشرف شده به وظایف پیشکش و مهمّات و خدمات قیام می‌نماید و او نیز به اتّفاق سلطان مشارالیه و جماعت در رکاب سعادت انتساب بوده به فرخی و فیروزی متوجه دارالسلطنهٔ تبریز گردند و در دارالسلطنة المذکورة امارت‌مآبی مهماندار خاصّهٔ شریف که از زمرهٔ اصدقا و یک‌جهتان دولت باهره است به عزّ ملازمت خواهد رسید، و امارت‌مآب مشارالیه در دولتخانهٔ همایون لوازم مهمّات و مراسم پیشکش‌رسانی قیام نماید و بعد از سیر عمارت و منازل و باغات آنجا که امرا و وزراء مشارالیهم و جماعت مذکور شب و روز ملازم رکاب عالی بوده بدین اسلوب مستقر سریر سلطنت و کامرانی خواهد گشت و بعضی حکایات زبانی بدیشان سفارش فرموده‌ایم در خلال آن ایام که به سعادت خدمت عالی و ملازمت سامی مشرفند به عرض خواهند رسانید و بعد از تجاوز دارالسلطنة المزبور[ه] ارکان دولت و اعیان حضرت نیز فوج‌فوج استقبال موکب[1] عالی نموده به سعادت ملازمت مشرف خواهند شد. انشاءاللّه تعالی بعد از ادراک صحبت شریف آنچه نهایت کام و مرام و غایت مدعی و خاطرخواه آن

۱. متن: رکب.

سلطنت معدلت دستگاه باشد به تأیید و توفیق و اعانت و احترام حضرت و حضرات به محل خواهد شد به هیچ‌وجه و هیچ چیز در وظایف امداد و معاونت آنحضرت فروگذاشت نخواهیم فرمود، ثانیاً مشهود ضمیر منیر مهرتنویر می گرداند که قبل از ورود کتاب مستطاب در باب ابوت و اخوت‌مآب سلطنت‌پناه متردّد خاطر بودیم و ارادت خاطر عاطر آن حضرت را در این باب راجح داشته انتظار شریف داشتیم که در اینولا که نامهٔ نامی رسید و لفظ ابوت در تعریف الفاظ همایون نوشته بودند اینمعنی را مستند به الهام غیبی دانسته ما نیز آن سلطنت‌پناه را به سمت فرزندی معزّز و گرامی گردانیدیم و انشاءالله تعالی در مراعات وظایف و مقتضای آن نسب‌عالی به وجهی اهتمام خواهیم فرمود که آثار آن به صحایف روزگار و صفحات لیل و نهار باقیماند و معذرت که در باب آمدن اولکای نواب همایون‌مابی رخصت و اجازت قلمی فرموده بودند حقا که با وجود عالم محبّت و یگانگی در علاقهٔ ابوت و فرزندی اصلاً گنجایش آن نیست، ملکی چنین از طریق یگانگی به تکلّفی اولکای ما را مشرّف فرموده‌اند ازین به غایت و نهایت مقبول افتاده خاطر شریف از غبار آن دغدغه مصفی دارند و آمدن خود را بدین دیار خیرآثار محض مسرت و عین صفا شناسند. همواره ظلال سلطنت و اقبال و سایهٔ رفعت و اجلال بر مفارق انام مخلّد و مستدام باد بربّ‌العباد.

سلطان بایزید عزم دربار شاه طهماسب کرده به بلدهٔ تبریز آمد و امیرغیب‌بیگ استاجلو حاکم تبریز در کمال خوبی و اعزاز سلطان بایزید را استقبال نموده پذیرفت، و فی الحقیقه روز ورود سلطان بایزید را به تبریز جشنی بزرگ گرفته بازارها را آئین بستند و به لوازم عیش و شادی پرداختند. هم در این سال شاه‌طهماسب سنان‌بیگ از ملازمان سلطان سلیمان‌خان را که در قانلوچمنی دستگیر شده بود رها کرده با هدایا به دربار سلطان فرستاد و پیغامهای مودّت‌آمیز داد. هم در اینسال علاّمهٔ فاضل ابوالحسن ولد احمد اباوردی[1] که جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بود درگذشت و علاّمهٔ مشارالیه صاحب مصنّفات جلیله است از جمله رسالهٔ اثبات واجب و روضة‌الجنان در حکمت و متن شوارق در کلام و غیرها. وفات

۱. احسن التواریخ: احمد باوردی.

ملاّیحیی خان گیلانی.

اروپـا ــ (انگلیس) ــ فوت ماری ملکهٔ انگلیس و جلوس ایزابل خواهر او در سنّ بیست و پنج سالگی و چون ایزابل به‌جای خواهر خود جلوس نمود دو باره مذهب پرتستانی در انگلیس رواج گرفت. **(فرانسه)** ــ بندر کاله که سالها در تصرّف دولت انگلیس بود از این دولت منتزع شده باز جزو فرانسه گردید. **(اسپانیا)** ــ فوت شارلکن در اسپانیول.

[سنهٔ ۹۶۷ هجری = سنهٔ ۱۵۵۹ مسیحی]

آسیـا ــ در اینسال چون سلطان بایزید به حوالی قزوین رسید شاه‌طهماسب معصوم‌بیگ صفوی را با اعاظم امرا از قبیل سیدبیگ کمونه و سوندبیگ قورچی‌باشی و علیقلی خلیفه مهردار به استقبال فرستاده سلطان بایزید را با کمال احترام ورود دادند و در میدان قزوین با شاه‌طهماسب مصافحه کرده به اتّفاق به عمارت سلطنتی داخل شدند و شرایط مهربانی و مهمانداری را دربارهٔ سلطان بایزید و همراهان او به‌عمل آوردند و بعد از چند روز در میدان قزوین ترتیب جشنی عظیم داده بعد از جشن سلطان بایزید و ملازمان او را در جاهای لایق منزل دادند و ده هزار تومان نقد و جنس شاه‌طهماسب به سلطان بایزید داده درصدد برآمد که سلطان سلیمان‌خان را نسبت به او بر سَرِ لطف آورده و فیمابین او و سلطان سلیم‌خان را اصلاح نماید ولی در این اثنا آثار عذر و خیال بدی از او نسبت به شاه‌طهماسب معلوم شده در یکی از عمارات سلطنتی او را متوقّف ساخته مستحفظ بر او گماشتند. هم در اینسال ساروقورغان با جمعی اوزبک به فرمان علی سلطان والی خوارزم به نیشابور آمدند که این ولایت را غارت کنند بداق سلطان قاجار و ملکن اوغلی ذوالقدر با جمعی به دفع اوزبکان از شهر بیرون آمدند و با ایشان جنگ کردند و ساروقورغان و بسیاری از همراهان او را کشته بقیّة‌السّیف فرار کردند. هم در اینسال عیسی‌خان پسر لوندبیگ حاکم گرجستان اسلام قبول کرده منظور نظر شاه‌طهماسب گردید و لشکر شاه‌طهماسب در بعضی از نواحی گرجستان که اهالی آن راه مخالفت می‌پیمودند فتوحات کرده گرگین را که یکی از

حکمرانان گرجستان بود با هزار نفر از همراهان او کشته و بعضی از امرای گرجی را دستگیر نموده با غنایم موفوره به گنجه بازگشتند.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ مزاوجت فلیپ دو یّم پادشاه اسپانیول با الیزابِتْ دختر هانری دو یّم پادشاه فرانسه. **(فرانسه)** ــ در یک اسب‌تازی و نیزه‌بازی زخمها به هانری دو یّم پادشاه فرانسه رسیده از همان زخمها می میرد و پسرش فرانسوای دو یّم که پانزده ساله بود به‌جای او به سلطنت فرانسه جلوس می کند. اقتدار کامل کاترین دِمدیسی مادر پادشاه. **(روس)** ــ صد و سی هزار قشون روس تا گورلاند از خاک فرنگ را می تازند.

[سنهٔ ۹۶۸ هجری = سنهٔ ۱۵۶۰ مسیحی]

آسیا ــ در اینسال شاه‌طهماسب در قزوین ییلاق و قشلاق نموده و علی‌پاشای حاکم مرعش با بعضی از معتمدان سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی به رسم سفارت به دربار شاه طهماسب آمدند و هدایای وافره از قبیل کمر شمشیر مرصّع و کمر خنجر مرصّع و اقمشهٔ نفیسهٔ فرنگ آوردند و نامه‌ای را که در ذیل مسطور خواهد شد تقدیم کردند و شاه‌طهماسب ایلچیان را در کمال اعزاز پذیرفته خلاع و اسبان راهوار و عطایای وافره به آنها داد و بعد از چند ماه که معاودت می کردند جعفربیگ استاجلو را که در سلک امرا منتظم بود به ایلچی گری به همراهی آنها به دربار سلطان عثمانی فرستاد.

صورت نامهٔ سلطان سلیمان خان به شاه‌طهماسب

اعلیحضرت والارتبت، گردون‌رفعت، عطاردفطنت، نیّرطارم ابهت، فصّ‌خاتم معدلت، خورشید مشارق شهریاری، جمشید سرادق تاجداری، داور دارا رأی، فریدون ملک‌آرای، کیخسرو دهر، نریمان عصر، مزیّن سریر سلطنت و شاهی، مبیّن آئین خلافت و شاهنشاهی، ساحب اذیال المآثر، صاحب اعلام المفاخر، قوّة باصرة الایاله، عزّهٔ ناصیة البساله، المحفوف بصنوف رواتب المواهب من فضل اللّه، معزالدولة و الاقبال (طهماسب شاه) لازالت اطناب خیام دولته

مربوطة بالخلود، و اسباب نظام شوکته مضبوطة بالسّعود، لوایح انوار دعوات فایقة و فوایح انوار تحیّات رایقه که صفحات فؤاد اودّا از آن متوسّم و نفحات وداد احبّا به آن منتسم باشد، تمایم حمایم رفعت منال هدهدمثال گردیده و بعد از ادای وسایل مشکین شمایل که با واسطهٔ نسیم شمال ارسال نموده شده است به رأی منیر صوابنما و خاطر خطیر حقایق‌گشا اِنها و اِنباءمی‌شود که پسرم (بایزید) که با غرور غفلت جوانی و قصور عقل و نادانی ناشی از سوءتدبیر خلل‌پذیر پیش از این بادی اثارت فتنه و وحشت، و بانی اسائت منافرت شده و خلاف مقتضای افکار خردمندان و منافی رضای انظار هوش‌مندان چندان اوضاع فضیحهٔ ناشایسته و افعال قبیحهٔ ناپسندیده ارتکاب کرده و به گرد سرش گروهی از اشرار و اشقیا مجتمع و او هم اقاویل و اباطیل آنان را مستمع شده و در دیار جلیل الاعتبار (قونیّه) (شهریست در آسیای کوچک و اسمش از لفظ (قونمق ـ آرامیدن) مأخوذ است، مملکت او مدفن ملاجلال الدین رومی قدّس سره است و در هنگام سلطنت سلاجقه پای‌تخت بود) بر پسرم سلیم طال بقاه و نال مناه که حامه حومهٔ شهریاری، و حاوی کمالات بختیاری، نور دیدهٔ سلطنت، چراغ افروز دَیْدَنْ سعادتست هجوم برده و در هنگام مقابله و مقاتله اغلب اتباعش مقتول و منعدم، و اکثر اشیاعش مخذول و منهزم گشته، و بر حالت او امارت ضعفِ اقدام، و علامت انکسار تام مستولی آمده و حالت (یوم یفرّ المرء من اخیه) مشاهده کرده، با رعب و انهزام از معرکهٔ مهلکه برگشته و به جایگاه حکومت خود که (آماسیّه) است گریخته، و برای تدارک جرایم و ذمایم خود به درگاه عنایت‌پناه من که مرام‌بخش عامهٔ انام است (فاعترفنا بذنوبنا) به کار بد کردارش بروجه عجز و اضطرار تقدیم مراسم اعتذار و تتمیم لوازم استنابه و استغفار، و استدعای رأفت و شفقت، و ارتجای مرحمت و مکرمت کرده بود بنابراین بر تظلّم و اعتذار و تذلّل و انکسارش ترحّم، و برای ایقاظ عقل و باز شدن دیده و درّاکه‌اش امر قدرقدر و فرمان قضا امضا ارسال گردیده و در ضمن آن بعد از بیان انواع نصایح جامعه و تبیان اصناف مواعظ نافعه اظهار شده بود که: اوّلا رجال (در اصطلاح رسمی عثمانی یعنی شاه‌شناس) فاسدالاحوال که ترا اضلال کرده‌اند اگر وجود مضرّت‌آلودشان را از عالم نابود می کنی، و در سیاست و قتل آنها مساهلت نمی‌نمائی، و ثانیاً اشخاصی که از خواص و عوام در نزد تو هستند از

فریق هزیمت رفیق، آنانکه نشأ شقاوت و شقاق، و رشحهٔ شناعت و نفاقند تفریق می کنی، و به محل حکومت خود می روی به حال خود مشغول می شوی و آغاز مخالفت و خودرأئی نمی کنی، بر حال اطاعت و فرمان‌روائی می مانی، کلّیّةً سهو و خطای تو عفو گردیده و از گناهت گذشته خواهد شد. اگرچه با بریدن سَرِ سه نفر از رؤسای مفسدان علی الظاهر امتثال فرمان عالیشأن نموده ظاهراً به حلیهٔ وفاق متحلّی شده، لکن کسب حیله و نفاق ضمنی که به قدر ده هزار نفر اشرار دور خود جمع نمود و بر گردن رعایای مملکت مالیات بیجا گذاشته، مواشی آنان را به ضبط و غصب و مال و منالشان را به غارت و نهب رسانیده بود این رفتار به قطع روابط عهد و پیمان، و قلع ضوابط صدق ایمانش دلیل قاطع و برهان ساطع شده، احکام صلاح انجام مرسوله را به سمع رضا اصغانه نمود و متصل دست جسارت را از اطالهٔ خسارت اموال و نفوس مسلمین دور نگذاشت و عجزهٔ رعایا و برایا را از حوالهٔ باطلهٔ آزار و اضرار آسوده نکرد پس سوءادب و قبح تاراج و طلبش از حدّ اعتدال بیرون رفته مقتضای روش جهانبانی و مرتضای آئین صاحبقرانی بر وفق رسم همیشه، دافع مواد فتن اشرار، و صون دماء مسلمین و اهل دیار شده ساحت بلاد را از خار و خاشاک زیغ و فساد تطهیر واجب، و ظلام ظلم عناد را از مفارق عباد رافع، و تغییر آنرا لازم و لازب دانسته در تحویل خصایل رذایل نکول کنندگان طریق حق اهمال را غیرجایز شمرده، و در تبدیل فضایح و شنایع و قبایح وقایع، عدول کنندگان از راه عدل را اهمال نمودن، موجب اختلال حشمت و اقبال خوانده از عساکر ظفر رهبر که با ملوک و حکّام که سالک مسالک ضبط ممالکند بر سرش فرستاده و از غلبهٔ خوف و خشیت و حیرت و دهشت به دیار شرق توجّه نموده و به اتّساع کرم دریاشیم، و ارتفاع همت والانهمت آن اعلیحضرت به قزوین وصول یافته، از آن جناب نصفت نصاب مکرمت ایاب برای بسط معذرت و استدعای استغفار و شفاعت و تجدید بنیان محبّت و تشیید ارکان مودّت مُنهی و صفاء ضمایررا منبئی، از قدماء خواص معالی اختصاص مطلع خبایای اسرار محرم حرم عزّت‌مدار آقاعلی زید قدره باورقای سرایر نضارت‌بخش ریاض موانست، و نخل پیرای گلشن مخالصت، کتاب مستطاب به سمت عتبهٔ عالی مرتبه ارسال گردیده بود درازین ازمان و ایمن اوان وصول یافته مشمول انظار احترام سعادت ارتسام شده در هنگام

یمن ملاحظه و شرف مطالعه صبح صادق صفای نیّت از تتق افق عباراتش در ساحت سطور طالع، و جواهر زواهر صدق طویت از قعر بحر اشاراتش در ساحل ظهور واقع آمده خلاصهٔ کلام بلاغت نظام، و ملخص پیام محبّت انجام بر مضمون سعادت مقرون (انّ‌اللّه عفوّ یحبّ العفو) کظم غیظ و عفو معصیت از سنّت حسنهٔ اهل مرحمت شده مشارالیه نیز از قبایح خود پشیمان و کلام شریف (انی تبت الآن) را ورد زبان کرده چون از گناهانش توبه و انابت، و بر خطاهای واقعهٔ خودش اظهار ندامت نموده از آنجهة درخصوص انواع استشفاع التماس شده که خطیئاتیکه در صحیفهٔ اعمالش صورت‌پذیر است مصفوح، وسیّئاتی که درجریدهٔ افعالش جایگیر است مسموع و ممسوح باشد، پس به ضمیر منیر صداقت اقتضا و خاطر خطیر مرافقت ارتضا خبی و خفی نماناد که غیر از این که مومی‌الیه با غباوت نفس و هوا از راه راست هدایت انتما عدول، و با اهمال از جانب حقوق به جادهٔ عقوق سلوک، و به طریق ضلالت داخل شده که عنداللّه گناه عظیم است از جهة سفک دماء کثیره و اتلاف نفوس متکثره، سزاوار نفرین خلق آسمان و زمین شده و از این جهة از مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهش اجرا و ایفا گردیده بود، اما قواعد وداد که فی‌مابین مشیّد، و معاقد اتّحاد که مؤکّد است متقاضی است که ملتمس آن ذات خجسته صفات مبذول و تمنیّشان به شرف قبول موصول گردد، بناءً علی هذا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهر را آمل و فحوای (عفااللّه عما سلف) را عامل شده، سوادنامهٔ عصیان و مداد خامهٔ طغیانش از صحایف افعال، و الواح احوالش با قطرات فضل و امتنان، و رشحات لطف و احسان تطهیر و پاک و تنظیف و تابناک (و الماضی لایذکر) گفته از جرم او درگذشته، امّا از حضرت شاه عالیجاه مأمول است که بر مقتضای رأی سدید قواعد نصح و پند را تمهید و به خودش تنبیه و تأکید شود که اگر در دائرهٔ استقامت و حیطهٔ صداقت ثابت‌قدم و راسخ‌دم مانده است از اشقیا (فرّخ) و (پسر عبدالغنی) و (طورسون) و (اقساق سیف‌الدین) که همه از مفسدین، و از عهد بعید و زمان مدید تا حال پروردهٔ نعمت نامتناهی و برآوردهٔ تربیت پادشاهی بوده و عصیان نموده، تحریک شراره شرت و بدین قدر قبایح دلالت و به ریختن چندین خون ناحق مباشرت کرده و حالا در نزدش مانده‌اند به قتل رساند و سایر اشرار را درآنجا بگذارد، و با چندتن از بندگان

و پسرانش به صحابت مأمورین کاردان به سرحد ولایت آمده باشد که مصالحت و مصافات که در ذات‌البین بوده باقی و برقرار بماند و رعایای طرفین آسوده‌حال و مرفه‌البال و ممالک و بلاد نیز معمور و آباد باشد و اگر آمدن بعضی را با او مایه فساد دانند به همراهی نفرستند و در آنجا باشند پس اگر این نصایح و پند سودمند شده و به رضای جمیل اتباع و کلام حق را استماع نموده باشد همیشه شرایط حقوقش مطمح نظر است و از آثار مخالفت برحذر باشد هرآینه لایق دولت بلندپایه و مستحق حشمت و پیرایه شدن محقق است چنانکه این خصوصیات بسمع قبول موصول باشد بدین جانب اعلام شود که از اینطرف نیز با مردمان کاردان یک بیگلربیگی[1] فرستاده تا او را به مقرّ حکومتش که (آماسیّه) است بیاورد و اختیار اطوار حمیده و کردار پسندیده بنماید که مبنی بر وقار باشد تا که نتایج نصیحهٔ فصیحهٔ شما حاصل و مقرّر، و با مبتغای رضای ما عامل شدن میسّر شود. چون عادت ارباب وفا یمن اعادت و حسن احازتست عمدة الاماجد آقاعلی نیز بعدالفراغ عماوجب علیه من الابلاغ منظور انظار کرم و اقبال و به عز حضور فایض الحبور ارسال گردیده شد همواره با وسائل رسائل سلسلهٔ موالات و رابطهٔ مصافات مؤکّد و مجدّد شود همیشه اساس دولت و کامرانی و بناء حشمت جاودانی در ارتفاع مبانی عزّت و اجتماع معانی رفعت مشیّد و مخلّد باد بنصّ النّون و الصّاد.[2]

وفات میرزا شرف ولد قاضی جهان که وکیل شاه طهماسب و جامع فضایل و کمالات بود و در شاعری درجهٔ عالی داشت. لشکر کشیدن ادهم خان به فرمان اکبرشاه به مالوه و انتزاع نمودن آن را از تصرّف بازبهادر. کشته شدن بیرام‌خان خان‌خانان در گجرات. وفات سیّدمحمّد جبل عاملی و خواجه قاسم نطنزی از مشاهیر.

۱. بیگلربیگی در عثمانی در آن زمان کسی بوده است که منصبش از وزراء یک مرتبه پائین‌تر بوده (مؤلّف).

۲. متن نامه ترکی است و در کتاب (شاه طهماسب صفوی) به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، ص ۳۶۹ به نقل از منشآت فریدون بیک، ج ۲، ص ۲۶ آمده. مؤلّف این کتاب متن ترکی را ترجمه کرده است.

اروپا ــ **(اِکُس)** ــ فوت ماری دِلُرَن ملکهٔ این مملکت که از شاهزاده خانمهای فرانسه بود در دهم ماه ژُوَنْ و چون این ملکه درگذشت قشون فرانسه که به کمک او رفته بود از اِکُس به فرانسه مراجعت نمود. ماری اِستُوارْ که پدرش پادشاه اِکُس و مادرش ماری دِلُرَنْ بود مستقلاً ملکه اکس گردید. **(اسپانیا)** ــ تبدیل پای‌تخت از شهر تُلدُ (طُلَیطِلِه) به مادرید. **(فرانسه)** ــ پرنس دِکُنْدِه از شاهزاده‌های خانوادهٔ سلطنت به‌واسطهٔ اینکه مذهب پرتستان را قبول کرده بود مقتول شد. فوت فرانسوای دو یّم پادشاه فرانسه در پنجم ماه دسامبر که ماری استوار ملکه اکس در حباله ازدواج او بود. جلوس برادرش شارل نهم در سنّ دهسالگی و اقتدار کاترین دِمیدیسی مادر پادشاه در کار مملکت. فوت شاعر معروف ژاشیم دُو بْلی. **(ایطالیا)** ــ فوت آندِرِه دُرْیا در سنّ نود و دو سالگی در شهر ژِنْ و این شخص یکی از سردارهای معروف برّ و بحر بود و خدمت زیادی به وطن خود که ژِنْ باشد کرده. **(عثمانی)** ــ فوت رستم‌پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان‌خان که مال بیقیاسی داشت و برقرار شدن علی‌پاشا به‌جای او به‌وزارت اعظم.

[سنهٔ ۹۶۹ هجری = سنهٔ ۱۵۶۱ مسیحی]

آسیا ــ در اینسال عهد مودّت فیمابین شاه‌طهماسب و سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی منعقد گردید و ایلچی شاه‌طهماسب که به دربار عثمانی رفته مراجعت کرد و خسرو پاشا که حاکم وان بود با علی‌آقای قاپوچی‌باشی به همراهی ایلچی شاه‌طهماسب به قزوین به دربار این پادشاه آمدند و دویست نفر با این سفرا بودند و چون یکی از شروط معاهده جدیده منعقده فیمابین این بود که هرکس از تبعه و اتباع یکی از دولتین ایران و عثمانی به دولت دیگر از دو دولت مزبوره پناه برد آن دولت آنشخص را پناه نداده به دولت متبوعهٔ او تسلیم نماید امنای شاه‌طهماسب سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان‌خان را که به ایران پناه آورده بود با اولاد او به سفرای دولت عثمانی تسلیم کردند و سفرای مشارالیهم به موجب حکمی که از سلطان سلیمانخان داشتند سلطان بایزید و اولاد او را هلاک کردند و در سلخ ذیقعده جسد مقتولین را حمل کرده به ممالک عثمانی معاودت نمودند.

در تواریخ فرنگ می نویسند که شاه‌طهماسب به‌استقبال سلطان‌بایزید به تبریز آمد و از او در تبریز پذیرائی نمود امّا در موقع استقبال یکی از سوارهای شجاع و رشید سلطان بایزید موسوم به فرهاد قُدُزْ که در جلو شاه‌طهماسب و سلطان بایزید بازی و حرکات جنگی می کرد به سلطان بایزید گفت چه عیبی دارد که این جنگ را که ما بطور بازی می کنیم جدّاً بنمائیم یعنی شاه‌طهماسب را بکشیم و تو را به سلطنت ایران برداریم و این حرف بعدها به سمع شاه‌طهماسب رسیده متوهّم شد، این بود که چون به قزوین رسیدند سواران سلطان بایزید را متفرّق ساخت به این معنی که هرچند نفر را به یکی از امرا سپرد که مراقبت و مهمانداری کنند که آنها نتوانند سوءقصدی بیندیشند، و بعد از آن واقعهٔ دیگر رخ نمود که بر سوءظنّ شاه‌طهماسب افزود و آن این بود که در یک مجلسی که سلطان بایزید به ملاقات شاه‌طهماسب آمده بود یکی از پیشخدمتهای شاه‌طهماسب بطور نجوی به او خبر داد که قصد سلطان بایزید این است که تو را با طپانچه هلاک سازد، شاه‌طهماسب به بهانهٔ درد دل از مجلس بیرون رفت و چون این خبر در قزوین منتشر شد اهل قزوین حمله به عمارتی که سلطان بایزید در آن بود بردند شاه‌طهماسب خلعتی برای سلطان بایزید فرستاده او را ایمن کرد و بعد به‌واسطهٔ ازدیاد سوءظنّ او را حبس کرد ولی چون با سلطان بایزید قرار داده و عهد کرده بود که او را به گماشتگان و مأمورین سلطان سلیمان‌خان ندهد و تسلیم ننماید لهذا وقتی که مأمورین دولت عثمانی به دربار شاه‌طهماسب آمدند شاه‌طهماسب سلطان بایزید را به گماشتگان سلطان سلیم‌خان برادر سلطان بایزید تسلیم کرد و یکی از مأمورین که صنعان‌آقا نامی بود شاه‌طهماسب از او پرسید که سلطان بایزید را اگر ببینی می‌شناسی، گفت خیر من او را در طفولیت دیده‌ام لهذا ریش و سبیل سلطان بایزید را تراشیدند که شباهت طفولیت آن ظاهر و بر صنعان‌آقا معلوم شود که این همان سلطان بایزید است که به او تسلیم می‌نمایند، خلاصه قبای چرکینی به سلطان بایزید پوشانیده و ریسمانی به کمر او بسته تسلیم مأمورین عثمانی کردند و سلطان بایزید و چهار پسرش به‌دست مأمورین مشارالیهم در پانزدهم محرّم کشته شدند و این واقعه در اهل قزوین بقدر عزاداری روز عاشورا اثر کرد، و نیز نوشته‌اند در معاهده‌ای که فیمابین سلطان سلیمان‌خان و شاه‌طهماسب در موقع تسلیم کردن

سلطان بایزید منعقد شده بود یکی از شرایط این بود که سلطان سلیمان‌خان بغداد را به شاه‌طهماسب واگذارد.

هم در اینسال در هفدهم ماه ربیع‌الثانی داودبیگ ولد لواسان گرجی با جمعی از گرجستان به قزوین آمده اسلام اختیار کردند و شاه‌طهماسب حکومت تفلیس را به داودبیگ داد. نیز در اینسال علی سلطان اوزبک والی خوارزم متوجه خراسان گردیده بعضی از الکای این ولایت را تاخته به خوارزم بازگشت. هم در این سال قزاق برادر خود حسینقلی را به تاخت ولایت هزاره فرستاده او آن دیار را بتاخت و گوسفند و اموال بسیار گرفته به هراتْ معاودت نمود و قریب سه هزار رأس اسب از همراهان حسینقلی تلف شد. وفات شاهزاده سلطان دختر شاه اسمعیل همشیره صلبی شاه‌طهماسب در شب چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی. کشتن اعتمادخان امیرالامرای گجرات احمدشاه گجراتی را و برقرار کردن مظفّر شاه را به‌جای او به سلطنت. وفات میرزا کافی اردوبادی از مشاهیر.

اروپا ــ (اِکُس) ــ ماری استوار که بعد از فوت شوهر خود از مملکت فرانسه به مملکت خود یعنی به اِکُس می‌رفت الیزابت ملکهٔ انگلیس چند فروند کشتی فرستاده که او را در بین راه گرفتار نمایند، اما سفاین مزبوره به او نرسیدند و ماری استوار به مملکت خود ورود نمود درحالتیکه اهالی اِکُس چندان مایل به سلطنت او نبودند. **(عثمانی)** ــ استیلای خیر پاشا ابن خیرالدّین پاشا از سردارهای عثمانی بر بلاد فاس.

[سنهٔ ۹۷۰ هجری = سنهٔ ۱۵۶۲ مسیحی]

آسیـــا ــ در این سال عیسی‌خان ولد لوندبیگ گرجی که در دربار شاه طهماسب دارای مقامی منیع شده بود و هر سال مبلغی گزاف در حق او مقرر و برقرار گردیده مایل به فساد عقیده و عدول از دین اسلام شده خیال فرار از دربار این پادشاه نموده یکی از محرمان او این قضیّه را به عرض شاه طهماسب رسانیده لهذا در اواخر ماه ربیع‌الثانی او را دستگیر کرده به قلعهٔ الموت فرستاد. هم در این سال سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی الیاس بیگ از امرای خود را با هدایای وافره که از

جمله پانصد هزار اشرفی و چهل رأس اسب با زینهای مرصّع و حلّه‌های مخمل و زربفت بود به دربار شاه طهماسب فرستاد و از میان اسبها یک رأس اسب کمال امتیاز را داشت بالجمله سفیر مشارالیه روز نوزدهم ماه صفر وارد قزوین شده شاه طهماسب ایلچی سلطان عثمانی را با کمال اعزاز و اکرام پذیرفت. هم در این سال فرستادگان سلاطین اوزبک که در ماوراءالنهر به سلطنت برقرار بودند از قبیل پیرمحمدخان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند به دربار شاه طهماسب آمدند و هدایای کثیره از جانب سلاطین مزبوره تقدیم نمودند. هم در این سال شاه طهماسب امیرتقی‌الدین محمد را از صدارت معاف داشته در ماه ذیقعده صدارت عراق و فارس و خوزستان را به امیرمحمد یوسف که از افاضل سادات استراباد بود داد و در اواسط ذیحجه صدارت شیروان و خراسان و آذربایجان را به امیر زین‌الدین علی ولد امیراسدالله مرعشی عنایت نمود. در این سال قشلاق و ییلاق شاه طهماسب هر دو در قزوین بود. وفات قطب‌الدین بغدادی از تلامذهٔ امیر غیاث‌الدین منصور که جامع معقول و منقول بود و در انشاء و نگارش عبارت یدی طولی داشت و در نزد شاه طهماسب تقرب او زیاد بود و قطب‌الدین در قزوین درگذشت. وفات نورالدین محمد ولد کمال‌الدین حسین که در علوم عقلیه کمال مهارت را داشت و در علم کلام خصوصاً در تجرید و حاشیهٔ آن بی‌نظیر بود و بعد از پدر به منصب طبابت شاه طهماسب نایل گشته و ارتحال نورالدین محمد در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب این سال بوده است. فوت دریا عمادشاه صاحب برار که نقال خان از امرای او اسم سلطنت را بر پسرش برهان که طفل بود نهاد. عزل کردن غازی جیک که اوّلین شخص از جیکان کشمیر است حبیب شاه کشمیری را، که خود به جای او به حکمرانی برقرار گشت. وفات امیرفخرالدّین سماکی و یوسف بلخی. غلای عظیم دردشت قبچاق.

اروپا ــ (فرانسه) ــ قسمتی از اهالی مملکت که مذهب هوگنو (شعبه‌ای از پرتستان) را اختیار کرده بودند با قسمت دیگر که کاتولیکی مذهب می‌باشند مشغول جنگ شده و از طرف آلمان و انگلیس به هوگنوها حمایت می‌شود. آنتُوانْ دِناوارْ که سلطنت ایالت کوچک ناوار از طرف اسپانیول با او بود ولی خود

از خانواده سلطنت فرانسه می‌باشد در شهر رُوانْ در جنگ مذهبی مجروح و مقتول می‌گردد و ژآنْ البر زوجهٔ او در ناوار به‌واسطهٔ صغر سنّ پسر خود ملکه می‌شود و پسر خود را که در این وقت نُه ساله بود در مذهب هوگنو تربیت می‌کند. **(ایطالیا)** ـ پی ششم پاپ در عمارت واتیکان (دربار پاپ) که مقرّ خلافت او بود مطبعه‌ای ایجاد کرده و کتب شرقیّه را به السنهٔ مختلفه عربی و فارسی در آن مطبعه به طبع می‌رساند. **(عثمانی)** ـ متارکهٔ هشت ساله مابین دولت عثمانی و دولت اطریش.

[سنهٔ ۹۷۱ هجری = سنهٔ ۱۵۶۳ مسیحی]

آسیا ـ در این سال پیرمحمّدخان بن جانی‌بیگ سلطان حاکم بلخ با لشکر زیاد به حوالی مشهد مقدّس آمد ولی صلاح در تعرّض به مال اهالی این دیار ندیده به بلاد خود بازگشت و خالِ خود تولک‌بهادر را به عذرخواهی به دربار شاه‌طهماسب فرستاد و شاه‌طهماسب حسین‌بیگ یساول‌باشی را همراه وی روانهٔ بلخ نمود، بعد از مراجعت پیرمحمّدخان علی سلطان اوزبک با جمعی بتاخت خراسان آمدند و در طرق نزول نمودند، امرای قزلباش از قبیل صافی ولی خلیفهٔ روملو، و قنبرعلی سلطان استاجلو، و ملازمان سلطان ابراهیم میرزا از شهر مشهد مقدّس بیرون آمده بر اوزبکان حمله نمودند و جنگ سختی درگرفت و بسیاری از قشون اوزبک کشته شد، علی سلطان چون کار را زار دید متوجّه دیار خود گشت. هم در این سال شاه‌طهماسب معصوم‌بیگ صفوی را با سپاه فراوان به تسخیر مازندران فرستاد، امیر مرادخان که در این ولایت حکمرانی داشت از حرکت قشون مزبور باخبر و متوهّم گردیده عریضه‌ای به شاه‌طهماسب نوشت و اظهار اطاعت و انقیاد نمود لهذا باز شاه‌طهماسب حکومت مازندران را بدو واگذار کرد. هم در اینسال از ترکستان و سایر ممالک سفرا با هدایا به دربار شاه‌طهماسب آمدند. وفات خانش خانم همشیرهٔ شاه‌طهماسب. وفات عبدالرشید خان صاحب کاشغر که پسرش عبدالکریم خان به‌جای او حکمرانی یافت. کناره کردن غازی‌شاه جیک از سلطنت کشمیر که برادرش حسین‌شاه به‌جای او متقلّد این امر خطیر گشت. وفات شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی.

اروپـا ــ (اطریـش) ــ فردیناند امپراطور اطریش ماکسی میلیَنْ پسر خود را به سلطنت مجارستان منصوب کرد. **(اسپانیول)** ــ بنیان و طرح قصر اسکوریال در حوال شهر مادرید که بعد از بیست سال این بنا به‌اتمام رسید. **(فرانسه)** ــ در محاصرهٔ اُرلئان که طایفه هوگنو با قشون پادشاه جنگ می کردند دُوک دوکیز از بنی‌اعمام پادشاه که سرداری معتبر بود مقتول می گردد. ایجاد و ابداع افواج نظامی در این مملکت. **(روس)** ــ شروع به جنگ مابین روس و لهستان. فتح شهر پُلُکْ به‌دست قشون روس. فوت ملکهٔ روس از نسوان عاقله که بهترین مستشارها برای شوهر خود بود.

[سنهٔ ۹۷۲ هجری = سنهٔ ۱۵۶۴ مسیحی]

آسـیا ــ در این سال قزاق از ملازمان شاه‌طهماسب که حکمرانی هرات داشت به خیال خودسری افتاده اموال مردم را به تعدّی می گرفت که اسباب استقلال خود نماید، شاه‌طهماسب سلطان ابراهیم میرزا و بدیع‌الزمان میرزا و معصوم‌بیگ صفوی و امیرخان ترکمان و ولی خلیفهٔ شاملو و شاه‌قلی سلطان افشار و نظربیگ استاجلو و صدرالدین خان صفوی و ارس‌بیگ روملو و حیدربیگ ترکمان وامیراصلان بیگ افشار و خلیل‌بیگ کُرد را مأمور هرات کرد که ابتدا قزاق را به اطاعت و انقیاد دعوت و دلالت کنند اگر قبول کرد نعم‌المطلوب و الاّ جبراً او را مقهور و مخذول سازند، امرای مذکور روانه به محلّ مأموریّت شده لشکر قزاق به مقاتله و مقابلهٔ ایشان شتافته پس از جنگ سخت منهزم شدند و امرا به هرات آمده قزاق را بگرفتند و دربند ایشان به مکافات تعدیّات خود می رسید که اجل او را دستگیر شد. قشلاق شاه‌طهماسب در تبریز. هم در این سال قلعهٔ خبوشان را که در تصرّف علی سلطان بود پهلوان قمری در غیاب حاکم این شهر این ولایت را به تصرّف گماشتگان شاه‌طهماسب داد و خود از جانب شاه‌طهماسب به حکمرانی ولایت خبوشان نایل گردید. نیز در این سال شاه‌طهماسب تمغای کلّ ممالک ایران را که معادل سی هزار تومان بود ببخشید. هم در این سال چندرای پادشاه بیجانگر که هندو بود قصد کرد بعضی از ولایات از حکمرانان مسلمان دکن انتزاع کند و بر ممالک خود

بیفزاید لهذا حسین نظام‌شاه از بلدهٔ احمدانگر با سپاه فراوان حرکت کرده به‌اتفاق علی عادلشاه و ابراهیم قطب‌شاه متوجّه مملکت چندرای شد، چندرای که این بشنید با لشکر بیشمار به استقبال آنها شتافته آنها از آب گنگ عبور کرده در برابر لشکر چندرای نزول نمودند و جنگ سختی فیمابین درگرفت آخرالامر چندرای دستگیر شد و تقریباً پنجهزار نفر از قشون او کشته شدند و پس از گرفتار شدن چندرای براو اسلام عرضه کردند او قبول ننمود لهذا به فرمان حسین نظام‌شاه مقتول شد و حکمرانان مشارالیهم به بلدهٔ بیجانگر آمده شهر را قتل و غارت کردند و بقدری جواهر و اموال از این شهر بردند که به وصف درنیاید، بعد از آن حکمرانان مزبور به ولایت خود بازگشتند و حسین نظام‌شاه درگذشت و مرتضی نظام‌شاه به‌جای او به حکمرانی نشست. هم در این سال اکبر پادشاه قلعهٔ آگره را بنا نهاد.

اروپا ــ (اطریش) ــ ماکسی میلیَنْ بعد از فوت پدر خود به امپراطوری نایل گردیده به ماکسی‌میلیَن دویّم معروف گردید. **(فرانسه)** ــ تا این سال عید نوروز و ابتدای سال فرنگیها در اوّل ماه او بود، در این سال به حکم پادشاه فرانسه عید مزبور و اوّل سال را به اوّل ماه ژانویه قرار دادند. بنیان قصر طُوْیلری به امر کاترین دمیدیسی مادر پادشاه. **(سویس)** ــ فوت کالْوَن معروف در شهر ژِنِوْ در بیست و هفتم ماه مه و کالوَنْ تغییر کلّی در دین کاتولیکی داده و در اینوقت چندین کرور نفس مرید و پیرو طریقهٔ او بودند. **(ایطالیا)** ــ فوت میکِلاَنْژ نقّاش و حجّار معروف در سنّ نود سالگی. **(عثمانی)** ــ وزارت اعظم مصطفی پاشا.

[سنهٔ ۹۷۳ هجری = سنهٔ ۱۵۶۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال امرای قزلباش که در هرات بودند امیر غیب‌بیگ را در این بلده گذاشته خود به جانب ابیورد حرکت کردند، ابوالخان اوزبک که براین ناحیه استیلا داشت در قلعهٔ ابیورد متحصّن شده امرای مزبور به ظاهر این قلعه رسیده به محاصرهٔ آن پرداختند و چون جنگ درگرفت ابوالخان آثار عجز و عدم امکان مقابلهٔ با امرا را در خود نمودار و آشکار دیده از تاخت خراسان پشیمان گردید و چند نفر را نزد امرای قزلباش فرستاده امان طلبید و قسم یاد کرد که من‌بعد به‌راه خلاف نرود

و هرسال پیشکشی به دربار شاه‌طهماسب فرستد، لهذا امرا دست از محاصره کشیده روانهٔ خدمت شاه‌طهماسب شدند. وفات علی سلطان بن الوش خان[1] از نژاد جوجی بن چنگیزخان که بر خوارزم استیلا داشت و پادشاهی ظالم و بدسیرت بود و چون او درگذشت جاجم‌خان بر بلاد او استیلا یافت. وفات شیخ سلیم فتحپوری و سیدمحمّد جامه‌باف شاعر.

اروپا ــ (اِکُس) ــ ماری استوار ملکهٔ این مملکت به مزاوجت یکی از بنی اعمام خود درمی‌آید. **(اسپانیول)** ــ تصرّف جزایر مانیل به‌واسطهٔ سفاین این دولت که بعد از تصرّف به اسم پادشاه موسوم شده آنرا جزایر فیلی‌پین نامیدند. **(ایطالیا)** ــ فوت پی ششم پاپ که ابنیهٔ عالیهٔ رُمْ پای‌تخت ایطالیا را او بانی بوده. **(عثمانی)** ــ در این سال مصطفی‌پاشا جزیرهٔ مالْت را محاصره کرده و چهار ماه مدّت این محاصره امتداد یافت و بدون فتح و غلبه به مملکت خود مراجعت نمود.

[سنهٔ ۹۷٤ هجری = سنهٔ ۱۵٦٦ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌طهماسب حکومت هرات را به سلطان محمّد میرزا داده یکان شاه‌قلی را للهٔ شاهزاده نمود و سلطان محمّد میرزا چون با للهٔ خود از قزوین به طرف خراسان حرکت کرد این خبر به ماوراءالنّهر رسید، اسکندرخان پادشاه بخارا امرا و فرزندان خود را طلبیده در باب تاخت خراسان و دستبرد زدن به سلطان محمّد میرزا گفتگو کرد، عبداللّه خان که پسر ارشد اسکندرخان بود متعهّد اینکار شده با لشکر فراوان از آب آمو یه عبور و به بلاد خراسان آمد همینکه خبر توجّه این لشکر به سلطان‌محمّد میرزا رسید از آنجا که اکثر ملازمان او متفرّق بودند پناه به قلعهٔ تربت برد قشون اوزبک در حوالی قلعه فرود آمدند و راه آمد و شد قلعه را بستند در این بین لشکر قزلباش به دفع اوزبکان رسیده عبداللّه‌خان چون امکان مقاومت نداشت کوچ بر سَرِ کوچ به بخارا بازگشت. وفات عبداللّه خان بن قراخان استاجلو

۱. احسن التواریخ: الوس خان.

شوهر همشیره شاه‌طهماسب در شیروان. انقیاد و اطاعت حکمرانان نور از شاه‌طهماسب و استیصال آنها و آخر شخص این طبقه ملک عزیز نام داشت. وفات پیرمحمّد خان صاحب بلخ و برقرار شدن پسرش تنیم‌خان به‌جای او. مخالفت خان زمان و بهادرخان با اکبر پادشاه که پس از جنگ با سپاه اکبرشاه بقتل رسیدند. استیلای شریف مطهّر بر صنعا.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت دُومُولَنْ از قضاة معروف. **(عثمانی) ــ** محاصره نمودن سلطان سلیمان‌خان سلطان عثمانی شهر زی‌جِسْت[1] را در مجارستان، و در بین محاصره سلطان در ماه صفر وفات نمود. مدت عمر سلطان سلیمان‌خان هفتاد و شش سال و بعضی هفتاد و چهار سال نوشته‌اند، سلطنت او چهل و هشت سال. جلوس سلطان سلیم‌خان دو یّم ابن سلطان سلیمان‌خان در سنّ چهل و سه سالگی و فتح شهر زی‌جِسْت بعد از فوت سلطان سلیمان‌خان.

[سنهٔ ۹۷۵ هجری = سنهٔ ۱۵۶۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سفیر سلطان سلیم‌خان دو یّم سلطان عثمانی به قزوین به دربار شاه‌طهماسب آمده بعد از اعلام جلوس سلطان سلیم‌خان اظهار مودّت دولت عثمانی را با دولت ایران ابلاغ داشت و شاه‌طهماسب سفیر را به نیکوئی پذیرفته به خوشوقتی معاودت داد. هم در این سال کارکیا خان احمد والی گیلان به خیال طغیان و عدم انقیاد و اطاعت از شاه‌طهماسب افتاد، شاه‌طهماسب به استمالت و نصیحت او فرستاده سودی نکرد، لهذا امیره ساسان را با دسته قشونی به گسکر فرستاد و امیره ساسان با سپهسالار سعید که از جانب خان احمد حاکم گسکر بود جنگ سختی کرده بر او غالب آمد و او و جمعی از ملازمان وی را بکشت، چون این خبر به شاه‌طهماسب رسید صدرالدین خان صفوی را با جمعی سوار به رشت روانه کرد، صدرالدین خان کیارستم را که از جانب خان‌احمد حاکم رشت بود بگرفت و به خدمت شاه‌طهماسب فرستاد و از آنجا که باز از خان‌احمد آثار خلاف

۱. احسن التواریخ: قلعهٔ سکتوار.

و مخالفت به ظهور می رسید شاه‌طهماسب چندتن از امرا را با لشکر زیاد مأمور به تصرّف گیلان نمود و آنها عرصه را بر خان احمد تنگ کردند و با آنکه خان احمد خود مردی شجاع و جنگی بود و سپاه فراوان داشت در مقابل عساکر شاه‌طهماسب نتوانست خودداری کند ناچار راه فرار پیش گرفت و چند ماه در کوهها می گشت تا او را دستگیر کردند و روز سه‌شنبه ششم ماه رجب به خدمت شاه‌طهماسب آوردند و مملکت گیلان مصفّا شده شاه‌طهماسب حکمرانی بلاد گیلان را به اللّه‌قلی سلطان استاجلو و اسکندربیگ افشار و حمزه‌بیگ طالش و زینل‌بیگ ذوالقدر و شرف‌خان کُرد داد و کارکیا خان‌احمد را که سی و دو سال حکمرانی کرده بود بعد از چند ماه روانهٔ قلعهٔ قهقهه نمود.

پوشیده نباشد که این طبقه از حکمرانان گیلان تقریباً دویست و پنجسال حکمرانی داشته‌اند و اسامی آنها از اینقرار است: سیّدعلی کیا، کارکیا ضیا، کارکیا میرسیّد محمّد، کارکیا ناصر، کارکیا سلطان محمّد، کارکیا میرزاعلی، کارکیا سلطان حسن، کارکیا سلطان احمد، کارکیا سیدعلی، کارکیا سلطان حسن، کارکیا خان‌احمد که آخر شخص این طبقه بود.[1]

هم در این سال که سنهٔ نهصد و هفتاد و پنج هجری باشد شاه‌طهماسب شاه‌قلی سلطان استاجلو را با تحف و هدایا و نامهٔ مودّت علاّمه به تهنیت جلوس سلطان سلیم‌خان به عثمانی فرستاد و این نامهٔ شاه‌طهماسب طوماری بود که هفتاد ذرع طول داشت، خلاصه ایلچی مزبور در ادرنه به خدمت سلطان عثمانی رسیده پس از ادای رسوم رسالت و مأموریّت خود بازگشت. استیلای سلیمان کرانی صاحب بنگاله و بهار بر اودیسه. وفات قاضی احمد غفّاری و شیخ احمد فنائی خلخالی شاعر.

اروپا ــ (اِکس) ــ شورش اهالی این مملکت به ماری استوار به‌واسطهٔ بعضی

۱. نامها و عنوان خاندان حکومتی کارکیا در گیلان در احسن التواریخ چاپ آقای نوائی چنین آمده: سیدعلی کیا کارکیا ــ رضا کیا کارکیا ــ میر سید محمد کارکیا ــ ناصرکیا کارکیا ــ سلطان محمد کارکیا ــ میرزا علی کارکیا ــ سلطان حسن کارکیا ــ سلطان احمد کارکیا ــ سیدعلی کارکیا ــ سلطان حسن کارکیا ــ خان احمد.

بی‌عصمتیها که ازو به‌ظهور رسیده بود، حبس این ملکه به‌دست رعیّت و استعفا نمودن او از سلطنت و بخشیدن تاج خود را به پسر یکسالهٔ خود. **(اسپانیا و هلاند)** ـ نجبای اسپانیول به ریاست پرنس دُرانْژ در مملکت هلاند دین پرتستانی اظهار می کنند. دوک دآلپ از طرف پادشاه اسپانیول مأمور تنظیم هلاند است. در فلُریْد ینگی دنیا قشون فرانسه با اسپانیولیها به جهة تصرّف آنجا مشغول جنگ می باشند. **(فرانسه)** ـ طایفهٔ هوگنو و کاتولیک در این مملکت سبب جنگ داخله هستند، هوگنوها به قصد اسیر نمودن پادشاه فرانسه تا حوالی پاریس حمله کنان می آیند و شکست می خورند، دوک دومُن مُرانسی سردار کلّ قشون پادشاه کشته می شود.

[سنهٔ ۹۷۶ هجری = سنهٔ ۱۵۶۸ مسیحی]

آسیا ـ چون سماون بیگ گرجی در بعضی متصرّفات شاه‌طهماسب در گرجستان بخصوص در تفلیس خرابی کرده بود در این سال شاه‌طهماسب شمخال‌بیگ چرکس و ابراهیم‌بیگ الباوت[۱] و علیقلی‌بیگ‌قاجار را مأمور کرد که به اتّفاق داودبیگ گرجی برادر سماون که از جانب شاه‌طهماسب حاکم تفلیس بود و در سال قبل سماون او را منهزم ساخته متوجّه گرجستان گردند و سماون‌بیگ را گرفته به دربار شاه‌طهماسب فرستند، چون مشارالیهم روانهٔ گرجستان شدند سماون‌بیگ به یکی از جبال شامخه رفت که در آنجا محفوظ ماند، عساکر قزلباش راه آن کوه را گرفته پس از جنگ دستگیر و بسیاری از همراهان او را بکشتند و خود او را به خدمت شاه‌طهماسب فرستادند. هم در این سال معصوم‌بیگ صفوی وکیل شاه‌طهماسب عازم زیارت حرمین شریفین شد جمعی از عثمانیها در راه بر سَرِ او ریخته وی را با چهل و هشت نفر از همراهان او بکشتند و چنین شهرت دادند که قطّاع الطّریق عرب اینکار را کرده‌اند، سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی علی‌آقای چاوش‌باشی را به معذرت به دربار شاه‌طهماسب فرستاد، شاه‌طهماسب او را بخوبی پذیرفته معاودت داد. وفات امیر ابوالفتح از سادات جلیل‌القدر که جامع

۱. احسن التواریخ: الباوت.

علوم و حکم بود در اردبیل و امیر ابوالفتح از تلامذهٔ عصام‌الدین، و در ماوراءالنهر تحصیل کرده بود و صاحب بعضی مصنّفات می‌باشد.

اروپا ـ (اِکُس) ـ فرار ماری استوار ملکه از حبس و پناه بردن به خاک انگلیس که در آنجا محبوس گردید. **(اسپانیا)** ـ فوت الیزابت ملکه و جنگ مابین طایفهٔ پرتستان و کاتولیک که چهل سال امتداد یافت. پرنس دُرانژ از هلاند بر ضدّ پادشاه اسپانیول جنگ می‌کند. صاحب صنعتهای هلاندی علی‌الخصوص ماهوت‌بافها که آن‌وقت این صنعت در تمام اروپا اختصاص به این مملکت داشت به‌واسطهٔ هرج و مرج که در هلاند رودادہ مهاجرت به انگلیس می کنند و صنعت ماهوت‌بافی را در آنجا رواج می‌دهند. ماندانا از ملاّحان اسپانیول جزایر سالُمِنْ را در محیط پاسیفیک انکشاف می‌کند. **(روس)** ـ استعفای ایوان چهارم از سلطنت و تفویض نمودن این کار خطیر را به ژدی گیرْ نام تاتار. **(سُوِدْ)** ـ اِریک چهارم از سلطنت خلع شده و ژان سیّم برادرش به‌جای او منصوب می‌شود.

[سنهٔ ۹۷۷ هجری = سنهٔ ۱۵۶۹ مسیحی]

آسیا ـ توجّه یعقوب‌بیگ حاکم کرمان به امر شاه‌طهماسب به طرف گرمسیرات جرون و مستولی شدن بر بعضی قلاع آن نواحی. آمدن اوزبک سلطان ابن رستم سلطان بن جانی‌بیگ سلطان با لشکر فراوان به تاخت بلاد خراسان و نزول نمودن در قصبهٔ جام و فرستادن زینل‌بیگ ولد ابراهیم ذوالقدر حکمران اینولایت دسته قشونی به جنگ آنها و پس از حرب صعب حمزه‌بیگ تجراوغلی[۱] وکیل زینل‌بیگ کشته شد و اوزبکان با اموال فراوان به اوطان خود بازگشتند و زینل‌بیگ ایشان را تعاقب نمود، با آنکه بعضی از دانشمندان[۲] او را منع کرده گفتند صلاح در این

۱. در احسن التواریخ چاپ آقای نوائی و چاپ سدن، سنجر اوغلی. اما در نسخه بدل مورد مراجعهٔ آقای نوائی تجر اوغلی.

۲. به کار بردن کلمهٔ «دانشمندان» خالی از مسامحه نیست. شاید در اصل «هوشمندان» بوده است. گو اینکه ذیل وقایع سال ۹۹۱ نیز کلمه دانشمند به معنی مدبر و هوشمند بکار رفته. به هر

نیست که از عقب اوزبکان روی، نشنید و راند تا به آنها رسید اوزبکان یکی از امرا را با هزار نفر از لشکریان زینل‌بیگ بکشتند و باقی را منهزم کرده روانه اندخود و شبرغان شدند. گرفتن اکبرشاه قلعهٔ کالنجر را.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ ژراژ مِرْکاتُرْ نام از اهالی بلژیک وضع رسم نقشهٔ بحری را ایجاد و ابداع می کنند. **(فرانسه)** ــ جنگ موسوم به ژارناک مابین هوگنوها و قشون سلطنتی که در تحت ریاست هانری برادر پادشاه بودند و غلبهٔ قشون سلطنتی بر هوگنوها و مضمحل ساختن آنها را. پرنس دِکُندِه از رؤسای هوگنو مقتول می گردد و هانری ولیعهد ناوار به ریاست این طایفه برقرار می شود. **(عثمانی)** ــ استرداد سنان پاشا قلاع یمن را از اولاد شریف مطهّر. یانقین عظیم در اسلامبول.

[سنهٔ ۹۷۸ هجری = سنهٔ ۱۵۷۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اللّه‌قلیخان استاجلو که شاه‌طهماسب حکومت گیلان را به او داده بود معدودی را در لاهیجان گذاشته خود به ییلاق رفت لهذا سپاهیان گیلان وقت را مساعد دیده سیّدحسین نامی را بر خود حاکم ساختند و آغاز مخالفت نمودند و سیّدحسین با لشکر بسیار بر سَرِ صوفیان که در قلعهٔ لاهیجان بودند آمده بعد از قتال بر ایشان غالب شده نسا و رجال بلکه صبایا و اطفال ایشان را بکشت و در آن حدود دست تغلّب دراز کرده امیره ساسان با سپاه فراوان از گسکر به دفع ایشان آمده جنگ سخت درگرفت و اغلب ملازمان و لشکریان امیره ساسان مقتول شدند و خود به مشقت جان بدر برد، چون این خبر به شاه‌طهماسب رسید قوچ خلیفه مهردار را با امیر غیب‌بیگ و بعضی سرداران دیگر بر سَرِ یاغیان فرستاده سرداران مذکور بعد از آنکه قریب هزار نفر از سپاه گیلان را در جنگ بکشتند گیلانیان منهزم گشتند و سرداران شاه‌طهماسب مظفّر و منصور وارد لاهیجان شدند و بعضی این واقعه را در ذیل سال بعد یعنی داخل در حوادث سنهٔ نهصد و هفتاد و نه هجری

حال صلاح اندیشان دو تن از امرای خراسان بوده‌اند به نام امیرحسین و حاجی کوتوال (احسن التواریخ ذیل وقایع همین سال).

نوشته‌اند. وفات حسین‌شاه صاحب کشمیر که برادرش علیشاه به‌جای او به حکمرانی جلوس کرد.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ رسم نقشهٔ کرهٔ ارض در این مملکت. **(عثمانی)** ــ سفاین جنگی این دولت بطرف ونیز حرکت می کند و مقصود کلّی حرکت سفاین مزبوره فتح و تصرّف جزیرهٔ قبرس است که در دست اهالی ونیز بود. فتوحات عساکر عثمانی در جزیرهٔ قبرس.

[سنهٔ ۹۷۹ هجری = سنهٔ ۱۵۷۱ مسیحی]

آسیا ــ فوت ولی دشت بیاضی شاعر.

اروپا ــ (اسپانیا) ــ دُن‌ژوان پسر غیرمشروع شارلکن (یعنی مادر او را شارلکن از روی قانون شرع و مذهب در حبالهٔ نکاح درنیاورده بعبارهٔ اخری از خدّام بوده نه از زوجات) که برادر پادشاه بود بقیّه اعرابی را که در اسپانیول بودند به عنف نفی نموده به طرف افریقا دواند. **(عثمانی)** ــ عساکر سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی قلعهٔ فاماگوست را که پای‌تخت جزیرهٔ قبرس بود محاصره می کنند و بعد از سه ماه مصطفی‌پاشا قلعهٔ مزبور را به غلبه فتح می نماید و از این سال به‌بعد جزیرهٔ قبرس کلیّةً ملک دولت عثمانی می گردد امّا سفاین جنگی دول متّحدهٔ اسپانیا و ونیز و پاپ در خلیج لِپانت کشتیهای زیاد از دولت عثمانی شکسته و جمعیّت‌کثیری از آنها را هلاک و نابود می سازند (میرزابیک مؤلّف کتاب روضة‌الصفویّه گوید در اینسال دولت گرای‌خان تاتار والی ولایت کفه که پسر عسکری‌خان والی قرم بود به امر سلطان سلیم‌خان سلطان عثمانی به‌طرف مملکت روس حرکت کرد، کیناز ایوان پادشاه روس که معروف به الغ‌بیک بود قشونی به دفع دولت‌گرای خان مأمور کرده کنار قلعهٔ موله[1] را گرفتند و مدّت نوزده روز در این محلّ جنگ فیمابین سپاه

۱. این نام در متونی که دو مصحّح احسن التواریخ آقای نوائی و سدن نشان داده‌اند ضبط های گوناگونی دارد: آب قلوموله ــ قلعهٔ آب موله ــ قلعهٔ مقوله. آقای نوائی چنین اظهار نظر کرده است: «ظاهراً منظور رودی است از شعبات‌دنیپر که از نهر گومل Gomel می گذرد».

روس و لشکر دولت‌گرای خان در کار بود، روز بیستم دولت‌گرای خان غلبه کرده چون این خبر به کیناز ایوان رسید فرار کرد و دولت‌گرای خان با قشون خود وارد شهر مسکو شده به نهب و غارت پرداخت و نود هزار نفر از اهالی این شهر را اسیر نمود و خانه‌های این بلد را که از چوب بود بسوخت و با غنایم موفوره و اموال بی‌قیاس مراجعت نمود.)

[سنهٔ ۹۸۰ هجری = سنهٔ ۱۵۷۲ مسیحی]

آسیـا ــ انتزاع نمودن نظام‌شاه برار را از نقال‌خان و انتزاع نمودن عبدالله خان پادشاه بخارا بلخ را از تنم‌خان (تنیم‌خان) و اندخود و شبرغان را از اوزبک سلطان. وفات مصلح‌الدین لاری از فضلا، صاحب مصنفات مفیده، و مصلح‌الدین کتابی در تاریخ آل‌عثمان نوشته است (از وقایع اینسال آنکه آتشی در آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر گشت و مدّت نُه ماه این آتش روشن و نمودار بود. بعضی از مورّخین نوشته‌اند در زمان زانس سلطان روم که معاصر قباد بن نوشیروان بود چنین آتشی در آسمان در طرف قطب شمال نمودار گردید و هفت ماه پدیدار بود بعد از آن به طریق خاکستر فروریخت و پس از فروریختن آن ناخوشی طاعون در بلاد روم بروز کرد) هم در اینسال که سنهٔ نهصد و هشتاد هجری باشد به موجب نگارش برخی از ارباب سیر در بلدهٔ قاین چیزی شبیه به گندم بارید و مردم از آن نان پختند.

اروپـا ــ (فرانسه) ــ فوت ژان دالبرْ ملکهٔ ناوار در پاریس که بعد از او پسرش هانری مستقلاً در ناوار به سلطنت جلوس می کند و مارگریت خواهر پادشاه اسپانیول را به مزاوجت اختیارمی نماید. سنوح حادثه سنت بارطلمی در بیست و چهارم ماه او، و شرح این حادثه از اینقرار است که ماری دمیدیسی مادر پادشاه فرانسه به‌تدابیر زیاد رؤسای طایفهٔ هوگنو را به پاریس احضار کرد و مادر هانری پادشاه ناوار را که ژان البر باشد نیز به تطمیع تزویج دختر خود به پسر او به پاریس می‌آورد و ملکهٔ ناوار را به‌واسطهٔ سمّی که رِنه نام از اهل فلورانس از خواص کاترین دمیدیسی که صنعت او مخصوصاً مسموم کردن اشخاص بود که ملکهٔ فرانسه میل داشت مقتول و مسموم کرد، به اینطور که رنه سمّی تعبیه کرده و به

دست کشی آلوده نموده ملکهٔ ناوار چون آن دست کش را به‌دست کرد فی الفور هلاک شد. بعد از فوت ملکه اگرچه مادر پادشاه فرانسه دختر خود را به هانری پادشاه ناوار داد امّا بعد از چندی حکم قتل تمام هوگنوها را که در پاریس و در سایر بلاد فرانسه بودند صادر کرد و در همه‌جا در یکروز شروع به کشتن هوگنوها کردند و دو شب و دو روز متوالیاً کشتار می‌شد. مشهور است که در خود پاریس به‌تنهائی هفتاد هزار نفر به قتل رسید و چون این حادثه مقارن با روز تولّد سنت‌بارطلمی که از ائمه عیسوی است اتّفاق افتاد معروف به حادثهٔ سنت‌بارطلمی گردیده. فوت راموس فیلسوف معروف و ژان کوژن[۲] حجّار مشهور. **(ایطالیا)** — پی پاپ پنجم فتوا به ایجاد و تشکیل مجمع نسوان ترک دنیا گفته می دهد.

[سنهٔ ۹۸۱ هجری = سنهٔ ۱۵۷۳ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن اجامره و اوباش تبریز که مدّت دو سال بود به راه شرارت می‌رفتند و دست تعدّی به عرض و مال مردم دراز کرده و در [هر] محلّه شریری خود را سرکرده و امیر دانسته و چون وقاحت این طایفه از حدّ درگذشت و نایرهٔ فسادی که به اشتعال آن اشتغال داشتند به آب نصیحت فرونشست، به حکم شاه‌طهماسب و فتوای علما همگی به قتل رسیدند و امنیّت و آسودگی معاودت نمود. بروز طاعون در اردبیل که سی هزار نفر ازاین ناخوشی بدرود زندگانی گفتند. دادن شاه‌طهماسب وزارت دیوان اعلی را به سیدحسن فراهانی و خواجه جمال‌الدین علی تبریزی و استیفای دیوان اعلی را به میرزا شکرالله اصفهانی. وفات عبدالله یزدی از فضلا. انتهاض جلال‌الدین اکبرشاه به طرف گجرات و نزول کردن به بلدهٔ احمدآباد بدون جنگ و منازعه و دادن حکومت این دیار را به میرزا عزیز کوکه و بازگشتن به شهر آگره و چون جلال‌الدین اکبرشاه به آگره مراجعت نمود محمّدحسین میرزا والی گجرات با سپاهی فراوان به عزم قتال به حوالی احمدآباد آمد و چون این خبر به اکبرشاه رسید به طرف محمّدحسین میرزا راند و لشکر او را شکست داده خود محمّدحسین میرزا را دستگیر کرد و مال بسیار از زر و جواهر و غیرها به دست اکبرشاه افتاد و باز حکومت آن ولایت را به میرزا عزیز

کوکه داده به آگره معاودت کرد. وفات سلیمان کرانی و حکومت داود پسرش به‌جای او.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت هُپی‌تال از وزرای بزرگ معروف. **(لهستان)** ــ هانری برادر پادشاه فرانسه از جانب اهالی لهستان به پادشاهی این مملکت منتخب و برقرار می شود.

افریقا ــ وفات شریف عبدالله و جلوس محمّد پسر او در فاس.

[سنهٔ ۹۸۲ هجری = سنهٔ ۱۵۷٤ مسیحی]

آسیا ــ مرض سخت شاه‌طهماسب که عاقبت به شفا و صحّت نایل گردید. وفات لوند بن گرگین‌حکمران‌گرجستان که بعد از او کیخسرو ولد گرگین بن لوند به‌جای او لوای حکمرانی برافراشت و الکسندر بن لوند به موضع قزق پناه برد، کیخسرو با دسته قشونی متوجّه قزق شده با الکسندر مشغول جنگ شد امّا بعد از محاربهٔ سختی کیخسرو کشته شد و الکسندر به‌جای پدر به مسند حکمرانی متمکّن گشت و ملازمان خود را به دربار شاه‌طهماسب فرستاد، شاه‌طهماسب یکی از امنا را با خلعت و تاج و کمر و اسب و زین زر به گرجستان فرستاده حکمرانی این ولایت را به الکسندر تفویض نمود. وفات میرزا قاسم گونابادی (جنابدی) از شعرا که شاهنامه به نظم آورد و از اتفاق او نیز از جایزه وصلت محروم ماند. انتزاع نمودن جلال‌الدین اکبرشاه پتنه و بهار را از تصرّف داود کرانی و فرستادن خان‌خانان منعم‌خان را به بنگاله که با داود جنگ کرده براو غالب آمد. وفات محمّدحسین تبریزی از خوشنویسها. آمدن سفرا با هدایا از جانب دولت پرتوغال به دربار شاه‌طهماسب اما از آنجا که پرتوغالیها مصدر بعضی اعمال از قبیل هدم‌مساجد و حرق مصاحف‌شده بودند شاه‌طهماسب آنها را نپذیرفت.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت شارل نهم پادشاه فرانسه و جلوس هانری برادر او که پادشاه لهستان بود به تخت سلطنت فرانسه که موسوم به هانری سیّم گردید. **(پرتوغال)** ــ جنگ پادشاه این مملکت با اعراب افریقا. **(عثمانی)** ــ عساکر

دولت عثمانی اسپانیولیها را از تونس خارج کرده این مملکت را متصرّف می شوند و تمام بلاد شمالی افریقا به تصرّف دولت عثمانی درمی آید. وفات سلطان سلیمان‌خان دویّم سلطان عثمانی در ششم ماه رمضان این سال که وزیر اعظم محمّدپاشا فوت او را از امرا و ارکان دولت پنهان کرد و سلطان‌مراد سیّم ابن سلطان سلیم‌خان دویّم را غافل به شهر آورد و بر تخت سلطنت جلوس داد و سلطان‌مراد سیّم بر سریر سلطانی تمکّن یافت و پنج نفر برادر خود را به جهت استقلال سلطنت به قتل رسانید.

[سنهٔ ۹۸۳ هجری = سنهٔ ۱۵۷۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال حاجم‌خان والی خوارزم فرزند خود محمّدقلی سلطان را به دربار شاه‌طهماسب فرستاد و شاه‌طهماسب محمّدقلی سلطان را بخوبی پذیرفته خلاع و ثیاب ثمینه و تاج و کمر شمشیرهای بند زر و اسب و استر و درم و دینار زیاد به او داد. استیلای میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان ابن خان میرزا ابن سلطان محمود میرزا بر بدخشان و آمدن میرزا سلیمان به خدمت جلال‌الدین اکبرشاه. وفات منعم خان و دادن جلال‌الدین اکبرشاه حکومت بنگاله را به خان‌جهان حسینقلی و جنگ کردن خان‌جهان با داود کرانی و کشته شدن داود.

اروپا ــ (عثمانی) ــ وفات امیر چلبی از شعرای عثمانی و محترم افندی از مشایخ عثمانی.

[سنهٔ ۹۸۴ هجری = سنهٔ ۱۵۷۶ مسیحی]

آسیا ــ از وقایع این سال وفات شاه طهماسب بن شاه اسمعیل است که مدّت عمر او شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بود و سلطنتش پنجاه و سه سال و ششماه و بیست و شش روز و گویند غیر از المستنصر بالله علوی امتداد مدت سلطنت احدی در اسلام بقدر مدّت ملک شاه‌طهماسب نبوده است. خلاصه

به عقیدهٔ مورخین ایران در اوایل این سال شاه‌طهماسب ناخوش و مریض گردیده آنچه اطبّا در مداوا و معالجه کوشیدند ثمر نکرد و روز به‌روز مرض قوّت گرفت و طبیعت ضعف بهمرسانید تا در شب سه‌شنبه پانزدهم ماه صفر به عالم باقی سفر نمود و چون این پادشاه درگذشت امرا و ارکان دولت دو فرقه شده فرقه‌ای هواخواه سلطان حیدر بن شاه‌طهماسب که در دربار پادشاهی بود و ادّعای ولایت‌عهد می‌نمود گردیده می‌خواستند او را به سلطنت بردارند و دسته‌ای طالب و خواهان اسمعیل‌میرزا بودند که تقریباً بیست سال در قلعهٔ قهقهه محبوس می‌بود، بنابراین خلاف و اختلاف درگرفت و اغتشاش و آشوب عظیمی بر پا شد و بعد از کشمکش هواخواهان اسمعیل‌میرزا سلطان حیدر را بکشتند و راه قلعهٔ قهقهه را پیش گرفته به اسمعیل میرزا پیوستند و این شاهزاده روز سه‌شنبه بیست و دو یّم ماه صفر از قلعهٔ قهقهه بیرون آمد و متوجّه قزوین گردید و هر روز دسته‌ای از سپاه و ملازمان و ارکان دولت به اردوی او ملحق می‌شدند و موکب او ابتدا به اردبیل آمد و بعد از زیارت مزار جد خود شیخ صفی‌الدّین از این شهر انتهاض نموده عزیمت سلطانیه کرد و در راه سلطان ابراهیم میرزا به خدمت او رسیده ربقهٔ اطاعت وی را برگردن نهاد و بعضی که راه مخالفت می‌پیمودند به راه عدم روانه شدند بعد حکم کرد کسی متعرّض جان و مال هواخواهان و تابعین سلطان حیدر نگردد و آن جماعت ایمن و معفو باشند. بالجمله با شوکت و اجلال به شهر قزوین نزول نمود و حکّام بلاد و بزرگان و سرکردگان از هرطرف رو به حضرتش نهادند و شاه‌اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت متمکّن و مستقلّ گردید و به نظم و تنسیق مهام ملک پرداخت، و میرزا شکرالله را که از دبیران دانشمند و نویسندگان بیمانند بود در دیوان وزارت استقرار و استقلال داد و منصب استیفا برعهدهٔ کفایت شاه قاضی از سادات اصفهان مقرّر آمد و رسوم تاج گذاری و جلوس شاه‌اسمعیل ثانی روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی‌الاولی در ایوان چهل‌ستون قزوین به‌عمل آمد و ایلچیان سلاطین اوزبک و حکمرانان گرجستان و پادشاه پرتوغال و غیرهم به دربار پادشاهی آمده بخوبی پذیرفته شدند، و تخماق سلطان ولدشاه‌قلی سلطان استاجلو که از جانب شاه‌طهماسب به دربار سلطان مرادخان سیّم سلطان عثمانی رفته بود به همراهی چاوش سلطان عثمانی که مأمور به سفارت ایران شده به خدمت

شاه‌اسمعیل دو یّم رسیدند و هدایای وافرهٔ سلطان عثمانی را با نامهٔ محبت علامه تقدیم کرده سفیر عثمانی مورد اشفاق کامل گشت. و در روز سه‌شنبه هفتم شعبان سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا به امر شاه اسمعیل دو یّم مقتول شده بدرود زندگانی گفتند و در همین اوان خبر رسید که سلطان حسین میرزا ولد بهرام‌میرزا که حکمت قندهار را داشت درگذشته لهذا شاه‌اسمعیل دو یّم حکومت قندهار را به فولاد خلیفه شاملو داد. در بیست و هفتم شعبان این سال نعش شاه‌طهماسب را که در باغچهٔ حرم بر سبیل امانت دفن کرده بودند بیرون آوردند که به مشهد مقدّس حمل کرده در روضهٔ منوّرهٔ حضرت رضا سلام‌الله علیه به خاک سپارند و آن جسد را به بقعهٔ شاهزاده حسین آورده و خیرات و طعام زیاد در این موقع به فقرا دادند. در اواخر رمضان این سال شاه‌قلی سلطان استاجلو امیرالامرای خراسان که قصد مخالفت با شاه‌اسمعیل دو یم کرده بود به دست امرائیکه در هرات بودند کشته شد و چون این خبر به سمع شاه‌اسمعیل دو یّم رسید بارس سلطان راکه والی شیروان بود به حکومت هرات برقرار[۱] نمود. هم در این سال چند نفر دیگر از شاهزادگان اولاد شاه‌طهماسب به امر شاه‌اسمعیل ثانی مقتول و مکحول گردیدند و مقصود شاه اسمعیل از کشتن شاهزادگان این بود که کسی از خانوادهٔ سلطنت نماند که دعوی پادشاهی کند نیز بسیاری از مخالفین این پادشاه کشته و از زندگانی بی‌نصیب گشتند و شمخال سلطان به منصب مهرداری نایل گردید.

در تواریخ فرنگ فوت شاه‌طهماسب و سلطنت شاه‌اسمعیل دو یّم را بدین‌وضع می‌نویسند (شاه طهماسب به دست یکی از زوجات خود مسموم گردید و پسرش که بیست و سه سال محبوس بود به سلطنت جلوس کرده برادر کوچک خود را که ولیعهد بود مقتول ساخت) نیز در بعضی از تواریخ فرنگ مسطور است که چون به واسطهٔ کبر سنّ و امتداد سلطنت شاه طهماسب و ضعف بدنی و روحانی که پیدا کرده مدّتها بود اختیار سلطنت را از دست داده امرای بزرگی که زمام مهام و امور دولت را در دست داشتند از چراکسه و گرجی و تراکمه و الوار هریک به

۱. عبارت احسن التواریخ این است: «حکومت بلدهٔ فاخرهٔ هرات را به ارس سلطان روملو که والی شیروان بود ارزانی داشت».

یک شاهزاده که مادر آن شاهزاده از طایفهٔ آنها بود مایل و متمسّک شده می‌خواستند آن شاهزاده را بعد از شاه‌طهماسب به سلطنت جلوس دهند که طایفهٔ خودشان غالب باشد اگرچه ولیعهد رسمی این دولت در این وقت سلطان حیدر بود امّا حسین بیگ استاجلو با زال‌خان گرجی دائی بهرام میرزا متفق شده می‌خواستند بهرام میرزا را به ولیعهدی برقرار نمایند، مادر سلطان حیدر میرزا که از طایفهٔ چرکسس بود از این فقره مطلع شده قبل از آنکه حسین بیگ اوستاجلو و امرای گرجی رأی شاه‌طهماسب را در ولیعهدی سلطان حیدر میرزا متزلزل نمایند مصمّم قتل شاه طهماسب شده و در نوره‌ای که شاه‌طهماسب به استعمال آن معتاد بود سمّی داخل کرد و شاه‌طهماسب آن نوره را در حمّام به بدن خود مالیده مسموم شد. خلاصه شاه‌طهماسب در اوایل عهد شباب به نوشتن خط و نقاشی زیاده مایل بود و بر خرهای مصری که زین طلا و جل زربفت داشتند سوار می‌شد و با اشخاصی که بااو هم‌سنّ بودند آمیزش داشت وازاین‌رو گفته‌اند:

کاتب و نقاش و قزوینی و خر بی‌تکلّف خوش ترقّی کرده‌اند

و در ایّام کهولت‌از صبح تا شام دفتر را در پیش گذاشته بکار ملکی می‌پرداخت و به مجموع مهمّات خود رسیدگی می‌کرد چنانکه وزراء و وکلاء بی‌اذن او دیناری به کسی نمی‌توانستند بدهند، یکروز ناخن می‌گرفت و یکروز از صبح تا شام در حمّام بود و اکثر اشیا را نجس می‌دانست نیم‌خوردهٔ خود را در آب و آتش می‌ریخت و در مجالس غذا نمی‌خورد و پس از توبه اصراری در نخوردن شراب داشت، در اواخر عمر تارک جمیع لذّات شده چنانکه تقریباً بیست سال سوار نشد. از آثار او باروی شهر طهران و باروی شهر مشهد مقدّس و عمارت دیوانی قزوین و حمّامات خوبست که در همین بلده ساخته و مسجدی که در تبریز بنا کرده و رباطی فیمابین زنجان و سلطانیه. از غرایب آنکه از چهارده سال قبل ازوفات خود به لشکریان مواجب نداده بود و چندان مایل به او بودند که احدی شکوه نمی‌کرد و همه برای خدمت حاضر بودند، دوازده پسر و چند دختر داشت.

وفات امیر فخرالدین سماکی از فضلا که سمت شاگردی امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی را داشت. وفات محمّدشاه فاروقی صاحب خاندیس و برقرار شدن

پسرش راجه علیخان به‌جای او. وفات هجری شاعر رازی. ایجاد طبع حروفات به زبان ارمنی.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ فوت فلیپ دو یّم پادشاه و اقتدار پرنس دُرانژ در هلاند. **(فرانسه)** ــ هانری پادشاه ناوار که در فرانسه محبوس بود فراراً خود را به مملکت کوچک خود می رساند.

افریقا ــ انهزام شریف محمّد از عمّ خود عبدالملک در جنگ فاس به امداد والی الجزایر.

[سنهٔ ۹۸۵ هجری = سنهٔ ۱۵۷۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اهالی شیروان قصد مخالفت با شاه اسمعیل ثانی نموده کاوس میرزا را بر خود امیر کردند و متوجّه شابران شدند، ارس سلطان والی این ولایت جمعی را به دفع ایشان مأمور کرده آن جمع در دو فرسخی شابران به کاوس میرزا رسیده آنها را منهزم و اغلب را مقتول ساختند. در بیست و ششم ربیع‌الاول این سال میرزا شکرالله از وزارت معزول شده شاه‌اسمعیل منصب دیوان اعلی و وزارت کبری را به میرزا سلمان عنایت کرد و صدارت را به شاه عنایت‌الله از سادات اصفهان (منصب صدارت آنچه در دولت صفویه نوشته شده مقصود صدراعظمی نیست بلکه تقریباً شباهت به شیخ‌الاسلامی دارد). مخالفت و طغیان اسکندر.والی قلعه پلنگان که سولاق حسین تکلو به دفع او مأمور شده وی را مقهور کرد و حکومت آن قلاع را شاه‌اسمعیل ثانی به سولاق حسین داد. کشته شدن سلطان حسین میرزا .از شاهزادگان به امر شاه‌اسمعیل دویّم و مقیّد شدن آردوغدی خلیفهٔ تکلو نحکمران ری. دادن شاه اسمعیل ثانی حکومت هرات را به علی‌قلیخان شاملو از انابر دورمشخان. آمدن ابوالخان اوزبک بتاخت بعضی از ولایات خراسان و دفع کردن عساکر قزلباش او را و کشته شدن بسیاری از همراهان ابوالخان. آمدن ایلچیان نظام‌الملک پادشاه دکن با هدایای وافره در پنجم ماه رجب به قزوین و اظهار مودّت نمودن از جانب پادشاه خود و پذیرفتن شاه اسمعیل دویّم آنها را.

سپردن شاه‌اسمعیل ثانی فرزند خود شجاع‌الدّین محمّد را به ولی سلطان والی شیراز در سیّم ماه شعبان. طلوع ستارهٔ ذوذوابه که طولش نصف قوس فلکی بود در برج قوس در شب جمعه بیست و چهارم شعبان. وفات شاه‌اسمعیل دو یّم شب یکشنبه سیزدهم رمضان. تبیین آنکه در این شب شاه‌اسمعیل دو یّم با حسن بیک حلواچی اوغلی و چند نفر از خواص سوار شده در کوچه و بازار سیر کرده قریب به سحر در خانهٔ حسن‌بیگ فرود آمد و در بستر خواب رفت و از آنجا که تریاق زیاد می خورد و قولنج سختی داشت که هرچند روز بروز می کرد و اسباب وحشت می شد و در این وقت قولنج او را گرفته و غفلةً هلاک نمود. بعضی گو یند حسن‌بیک حلواچی اوغلی با معاندین شاه اسمعیل ساخته او را مسموم کرد و بعلاوه او را در بستر خفه نمود. در تواریخ فرنگ می نو یسند در حینی که شاه اسمعیل ثانی مصمّم جنگ با دولت عثمانی بود بزرگان ایران یعنی ارکان دولت او در بستر وی را خفه کرده برادرش را بجای او به سلطنت برقرار نمودند. ایضاً در تواریخ فرنگ می نو یسند پریخان خانم که اسباب سلطنت شاه اسمعیل دو یّم را او فراهم آورده بود و بدین جهت توقعات از او داشت و آن توقعات به عمل نمی‌آمد دوازده نفر مرد را به لباس زنانه ملبّس ساخته شب به اطاق شاه‌اسمعیل ورود داد و آنها شاه‌اسمعیل را خفه کردند و شاه‌اسمعیل چندان به خوردن بذرالبنج مولع بود که شبانروزی تقریباً چهل و پنج نخود از این سم را می خورد. میرزابیگ مؤلّف کتاب روضة‌الصّفو یه مسموم کردن و خفه نمودن شاه‌اسمعیل دو یّم را تضعیف می‌نماید و به عقیدهٔ او به مرض قولنج وفات کرده است. خلاصه چون شاه اسمعیل دو یم درگذشت ارکان دولت بر سلطنت سلطان محمّدمیرزا که به سلطان محمّد خدابنده نیز معروفست اتفاق کردند و فوج‌فوج روانهٔ شیراز شدند زیرا که سلطان محمّد میرزا در این بلده اقامت داشت، چون ارکان دولت و صاحب‌منصبان و سرکردگان به شیراز رسیدند و خبر فوت شاه‌اسمعیل دو یّم را به سلطان محمّد میرزا دادند به تخت سلطنت جلوس کرده پس از تهیّه اسباب عزیمت قزو ین نمود و حکومت شیراز را با لواحق و مضافات به علی‌بیگ ولد محمّدخان ذوالقدر عنایت کرد، همینکه سلطان محمّد به اصفهان رسید حسینقلی سلطان شاملو با خیمه و خرگاه و سراپرده و غیره به دربار پادشاهی آمد همینطور دسته‌دسته سران سپاه و غیره به خدمت این پادشاه می آمدند تا به

خاک قزوین نزول کرد و در اینجا سلیمان پادشاه ابن سلطان او یس بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمّد بن میرزا میرانشاه بن امیرتیمور به خدمت سلطان محمّد خدابنده رسیده مورد اعزاز کامل گردید، قبل از ورود به شهرِ قزوین پری‌خان خانم و شمخال سلطان به خیال مخالفت افتاده و دروازهٔ شهر را بسته بودند امّا این خیال ایشان مثمرثمری نشده بلکه نقدحیات را در این راه به‌باد دادند و روز پنجشنبه پنجم ذیحجه سلطان‌محمّد خداپنده در عمارت سلطنتی قزوین به سریر پادشاهی تمکّن یافته منصب وزارت را به میرزا سلمان داد و مواجب چهارده سالهٔ لشکر را که شاه‌طهماسب نداده بود سلطان محمّد به ایشان داده بعلاوه جواهر و نقود واسباب و آلات خرب وافر به امرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری عطا و بذل کرد و فی الحقیقه بخششهای بزرگ نمود امّا به سبب ضعف قوّه باصره امور مملکت در دولت این پادشاه رو به پریشانی نهاد. هم در این اوان حکومت تبریز را سلطان محمّد خدابنده به امیرخان ترکمان و حکومت خوی را به علیقلی سلطان ترکمان داد. هم در این سال پاشای ارزن‌الرّوم لشکری به شوره‌گل فرستاده عساکر قزلباش آن لشکر را منهزم کردند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ کراک نام دور کرهٔ ارض را در ظرف هزار و پنجاه و یکروز سیاحت کرده در سمت جنوب تنگهٔ ماژلاّن آمریک بعضی اراضی انکشاف می‌نماید و دماغهٔ جنوبی آمریک را موسوم به کاپ‌اُرن می‌سازد. **(پرتوغال)** ــ پادشاه این مملکت به سلطان مارک ملاّمحمّد که عمش سلطنت را از او گرفته بود پناه می‌دهد و به امداد او می‌پردازد.

[سنهٔ ۹۸۶ هجری = سنهٔ ۱۵۷۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال خان احمدخان گیلانی که در حبس سلاطین صفویّه بود از حبس نجات یافته باز به حکومت گیلان برقرار گردید و آخرالامر خان احمدخان در عهد شاه‌عبّاس منهزماً به مملکت عثمانی رفته در آنجا درگذشت و حکومت این طبقه زوال یافت و گیلان مستقیماً در تصرّف سلاطین صفویّه درآمد. وفات خان‌جهان حکمران بنگاله که پس از فوت او مظفّرخان والی پتنه به فرمان اکبرشاه

به حکمرانی آن دیار نایل گشت. **(ایران و عثمانی)** ــ جنگ یازده ساله عثمانیها با ایران در این سال ابتدا و شروع نمود. تبیین آنکه چون خبر فوت شاه‌اسمعیل ثانی به سمع سلطان مرادخان سلطان عثمانی رسید به خیال تملک بعضی از بلاد ایران افتاده عثمان‌پاشا را که یکی از سرداران عثمانی بود با لشکری جرّار مأمور ایران نمود چون این خبر مسموع کارگزاران شاه سلطان محمّد خدابنده گردید سرکردگان قشون با عساکر قزلباش در تحت ریاست سلطان حمزه میرزا متوجّه دفع سپاه عثمانی گردیدند، عثمان‌پاشا در بین راه از حرکت شاهزاده مشارالیه و کثرت عساکر قزلباش خبردار شده به مملکت عثمانی بازگشت و اردوی شاهزاده حمزه میرزا در این سال در بلدهٔ شماخی اتراق کرد.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد نشانی موسوم به سَنْت‌اِسْپری در این مملکت. بنیان پل موسوم به پُنْ‌نُوْ که یکی از پلهای شهر پاریس است به‌دست پادشاه. **(پرتوغال)** ــ سباستین پادشاه پرتوغال به قصد جهاد به افریقا سفر کرده درحوالی طنجه در موضعی که موسوم به قصر کیویر می‌باشد جنگ سختی می‌نماید و در اثنای جنگ سباستین پادشاه مقتول شده هانری نام عمّوی او که مزاجاً علیل و به سنّ کهولتست به‌جای او به سلطنت برقرار می‌گردد.

[سنهٔ ۹۸۷ هجری = سنهٔ ۱۵۷۹ مسیحی]

آسیا ــ کشته شدن میرزا جان مرعشی حکمران مازندران و زوال دولت مرعشیان. وفات شاه قاسم کاهی. معاودت اردوی شاهزاده حمزه میرزا از شماخی به عراق و فتنهٔ عظیم به جهت ظلم و تعدّی امرا و بزرگان در این نواحی. جنگ سخت عساکر قزلباش با سپاه عثمانی که به سرداری عثمان‌پاشا باز به طرف شماخی آمده بودند.

اروپا ــ (هلاند) ــ اهالی هلاند اعلان جمهوری کرده و مجلس پارلمنتی برای خود تشکیل می‌دهند. پرنس دُرانژ به سپهسالاری کلّ و ریاست این جمهوری برقرار می‌گردد.

[سنهٔ ۹۸۸ هجری = سنهٔ ۱۵۸۰ مسیحی]

آسیا ــ وفات علی عادلشاه که پس از فوت او برادرزاده‌اش ابراهیم عادلشاه به‌جای او به حکمرانی برقرار می گردد. کشته شدن شاه ضیاءالدین کرمانی از وزرای شعرا. وفات ملاّمهدی یزدی از مشاهیر. **(ایران و عثمانی)** ــ عثمان‌پاشا سردار عثمانی به دربند آمده عساکر او ناحیه شیروان را تاخت نمودند و در این هنگام محمدخان ولد خلیفه انصاری ذوالقدر و بیکرخان ذوالقدر کشته شدند و نهب و تاخت قشون عثمانی تا به اُلکای قراباغ رسید و محصولات این ولایت را به تاراج بردند لهذا اردوی پادشاه ایران (شاه سلطان محمد) به عزم دفع سپاه عثمانی متوجّه آذربایجان گردید، در این وقت عثمان‌پاشا غازی‌محمّد گرّای را با دسته قشونی از تاتار به تاراج الکه که اقطاع اردوغدی ذوالقدر بود فرستاده و او در این الکه خرابی بسیار کرده که عساکر ایران به ایشان رسیده غازی‌محمد گرّای را دستگیر و لشکریان او را بکشتند عثمان‌پاشا چون از این واقعه خبردار گردید خایف شده به مملکت عثمانی بازگشت. هم در این سال شاه سلطان محمّد حکومت شیروان را به بیکرخان زیاد اوغلی داد و امیرخان ترکمان به مصاحبت پادشاه برقرار آمد. تغییر دستار عیسو یان و یهود.

اروپا ــ **(پرتوغال)** ــ **فوت هانری پادشاه پرتوغال و جلوس برادرزادهٔ او به سلطنت این مملکت و شکست خوردن این پادشاه از دوک دالپ سردار اسپانیولی.** **(روس)** ــ یرماق ایل بیگی طایفهٔ قزاق به حکم پادشاه روس وارد مملک سیبری شده آنجا را متصرّف می گردد.

[سنهٔ ۹۸۹ هجری = سنهٔ ۱۵۸۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کشمیر به تصرّف اکبرشاه درآمد، یوسفخان والی کشمیر یعقوب‌خان پسر خود را با خراج نزد اکبرشاه فرستاد. وفات ابراهیم قطب شاه که بعد از فوت او محمدقلی قطب شاه به‌جای او برقرار گشت. کشته شدن مظفرخان حاکم بنگاله به‌دست بعضی از امرا. هم در این سال میرزا سلمان که سمت

وزارت شاه سلطان محمّد خدابنده را داشت به حکم این پادشاه لشکر به گرجستان کشیده و کار را بر الکساندر والی گرجستان تنگ نموده لابد مشارالیه خراج دوساله را تسلیم نمود و هدایای وافره خلامت شاه سلطان محمّد فرستاد و دختر خود را به مزاوجت شاهزاده حمزه میرزا داد. هم در این سال علیقلی خان شاملو در خراسان لوای استقلال برافراخته قصد کرد که خطبه و سکّه را به اسم شاهزاده عبّاس میرزا ابن شاه سلطان محمّد نماید لهذا میرزا سلمان وزیر شاهزاده سلطان حمزه میرزا را برآن بداشت که با لشکر متوجّه خراسان گردد چون شاهزاده مشارالیه با لشکر به خراسان روان شد عثمان پاشا سردار عثمانی وقت و موقع را مساعد و مناسب دانسته فرصت غنیمت شمرد و با سپاه عثمانی به ولایت شیروان آمده تمام این ناحیه را متصرّف گردید.

[سنهٔ ۹۹۰ هجری = سنهٔ ۱۵۸۲ مسیحی]

آسیا ــ وفات اسکندرخان اوزبک که بعد از فوت او در ماوراءالنهر و بلخ به اسم عبدالله خان خطبه خواندند. هم در این سال میرزا سلمان وزیر شاه سلطان محمّد به جهت کسر شوکت و استقلال علیقلی خان شاملو که می خواست شاهزاده عبّاس میرزا را در خراسان به پادشاهی بردارد قصد کرد او را از بیگلربیگی گری خراسان معزول سازد لهذا منشور ایالت هرات را به اسم ولی خلیفه شاملو که در نیشابور حکومت داشت نوشت و مشارالیه به رسم ایلغار روانهٔ هرات شد، علیقلی خان ظاهراً به قدم اطاعت پیش آمده امّا فولاد خلیفه را با خود متّفق ساخته او را با زهری به استقبال ولی خلیفه شاملو فرستاد و فولاد خلیفه ولی خلیفه شاملو را مسموم کرده به هرات بازگشت چون این خبر به شاهزاده حمزه میرزا رسید به اتّفاق میرزا سلمان و عساکر خود به طرف قلعهٔ تربت راندند و این قلعه در تصرّف مرشد قلیخان که یکی از همدستان بااقتدار علیقلی خان شاملو می بود بود، شاهزاده سلطان حمزه میرزا قلعهٔ تربت را محاصره کرده ششماه‌مدّت‌محاصره‌طول کشید و فتح قلعه میسّر نشد و لشکریان به ستوه آمده آثار انکسار در ایشان پدیدار گشت لهذا از این محلّ حرکت کردند و متوجّه هرات شدند که این ولایت را مسخّر نمایند و در این حال

سال بسررسید.

اروپـا ــ (ایطـالیـا) ــ گرگوار سیزدهم تقویمی وضع نمود که هنوز به اسم او معروف است و تمام ملل کاتولیکی مذهب پیروی آن تقویم می‌نمایند. **(روس)** ــ پادشاه روس پسـر خود را به‌دست خود به قتل می‌رساند و قبول مذهب کاتولیکی نمی‌نماید.

[سنهٔ ۹۹۱ هجری = سنهٔ ۱۵۸۳ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال اکبرشاه قلعهٔ آله‌آباد را بنا نهاد و خان اعظم را با سپاه فراوان به بنگـاله فرستاد که امور آن مملکت را به اصلاح آورد. هم در این سال شاهزاده سلطان حمزه میرزا با عساکر خود در صحاری موضع مشهور به تیرپل از ملحقات هرات به اردوی شاهزاده عباس میرزا رسیده حمله بر عساکر شاهزاده عباس میرزا نمودند، علیقلی خان شاملو مضطرب شده خود را با جمعی از سپاه به قلعهٔ هرات رسانید و به تهیّهٔ اسباب قلعه‌داری پرداخت، شاهزاده عبّاس میرزا چون فرصتی به‌دست نیاورد که خود را به قلعه رساند لابد در میان آن لشکر بماند، طایفهٔ تکلو بنای غارت را گذاشتند، شاهزاده عبّاس میـرزا کـه فطرتاً دانا و مدبّر بود شخصی کاردان را نزد برادر فرستاد و به توسّط او اظهار شوق خدمت آن شاهزاده نموده درخواست کرد که امر نماید متعرّض او نشوند تا اموال و اسباب خود را فراهم آورده به خدمت بُرادر مشرف شود شاهزاده سلطان حمزه میرزا قبول این معنی کرده به لشکریان اعلام داد که دست تعرّض از شاهزاده عبّاس میرزا کوتاه کنند و این شاهزاده مهیّای حرکت شد، به‌جای اینکه به خدمت برادر آید به قلعهٔ هرات شتافت و با جلودار خود که حسین‌بیگ شاملو باشد خود را به قلعهٔ هرات رسانید، شاهزاده سلطان حمزه میرزا چون بر اینمعنی وقوف یافت قلعهٔ هرات را محاصره کرد و به محاربه پرداخت و هرروز جنگ در کار بود و جمعی کشته می‌شدند و میرزا سلمان وزیر نیز در این هنگـامه روانهٔ دیار عدم گردید، چون مدّت محاصره امتداد یافت، امرای خیراندیش دانشمند در میان افتاده از مصالحه سخن راندند و آخرالامر بدین نهج صلح کردند که مادام که پدر ایشان شاه‌سلطان محمّد خدابنده زنده و صاحب

افسر پادشاهی است هیچیک از این دو شاهزاده مدّعی تخت سلطنت نشده سکّه و خطبه به نام خود نکنند و بلاد عراق در ضبط شاهزاده سلطان حمزه میرزا که برادر بزرگتر بود باشد و خراسان در تحت حکمرانی شاهزاده عبّاس میرزا و این دو شاهزاده در سال آینده در ولایت سمنان و دامغان باهم ملاقات نمایند، پس از عقد عهد صلح شاهزاده حمزه میرزا به مشهد مقدّس آمده به زیارت روضهٔ منوّرهٔ رضویّه علیه‌السّلام پرداخت و چون اهل مشهد از سلوک مرتضی قلیخان پرناک چندان رضایتی نداشتند شاهزاده سلطان حمزه میرزا حکومت مشهد مقدّس را به عبدالله خان استاجلو واگذار کرد و مرتضی قلیخان پرناک را حکمرانی سمنان و دامغان داد و از آنجا به قزوین آمد و در این ولایت مقرر نمود خلیل‌خان افشار به جبال کوهگیلویه رفته نایرهٔ فتنه شاه قلندر را منطفی سازد. تبیین آنکه بعد از کشته شدن شاه اسمعیل ثانی درویشی که در اثنای سیاحت در قلعهٔ قهقهه شاه اسمعیل را دیده و بعضی سبک و رفتار او را آموخته و منظراً نیز شباهتی به آن پادشاه داشت به داعیهٔ پادشاهی خروج کرده ادّعا نمود که من شاه اسمعیل ثانی هستم ملازمان من می‌خواستند مرا بکشند من فرار کردم و از آنجا که درویش در علوم غریبه نیز زبردست بود به حکمتهای عملی دل اهالی کوهستان ولایت کوهگیلویه را فریفته جمعی ساده‌لوح را دور خود جمع کرده و رفته‌رفته بیست هزار نفر جمعیت بهمرسانید و مشهور به شاه‌قلندر گردید و تبعهٔ او آغاز فتنه و فساد نموده دست به اموال مردم دراز کردند و هرکس سَر از ربقهٔ اطاعت شاه قلندر می‌پیچید محلّ تعرّض و تعدّی اتباع او بود تا در این سال خلیل خان افشار به دفع او مأمور گردید امّا چون مشارالیه با سپاهی قلیل نیندیشیده و رعایت حزم ننموده قدم در آن کوهستان گذاشت الوار آن ساحت به او حمله کرده لشکریانش را بتمامه بکشتند و خود او را نیز به بدترین وجهی به‌راه آخرت فرستادند لهذا کار شاه قلندر خیلی بالا گرفت و به معمورهٔ کوهگیلویه آمده در خانهٔ خلیل خان رحل اقامت انداخت و به عیش و عشرت مشغول شد و در آن اوان قلعه‌ای در نهایت استحکام در ملک دهدشت بنا نهاده بدانجا نقل‌مکان کرد و به کار سلطنت پرداخت، بعد از این مقدّمات اسکندرخان برادرزادهٔ خلیل خان مذکور که بیگلر بیگی کوهگیلویه بود سی هزار نفر جمع کرده قلعهٔ دهدشت را محاصره نمود بعد از چند روز در اثنای

محاصره باران عظیمی باریده یکطرف از دیوار آن حصار بیفتاد، اسکندرخان این معنی را به فال نیک گرفته و علایم پیشرفت کار خود دانسته حکم به یورش داد و قلعه را متصرّف شد و جار کشیدند که احدی مزاحم حال اهالی قلعه نشود و شاه قلندر را به دست آورند، بعد از سه روز سکنهٔ آن حصار قلندر مذکور را گرفته نزد اسکندرخان آوردند و اسکندرخان در همان روز او را بکشت و پسر او را مقیّد کرده به دربار سلطنت فرستاد و فتنهٔ شاه قلندر بدین منوال رفع شد. وفات میرفاضلی بمی از معارف.

[سنهٔ ۹۹۲ هجری = سنهٔ ۱۵۸٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرزا خان بن بهرام خان به فرمان اکبرشاه به گجرات رفت و با مظفّر گجراتی که در آن نواحی فساد می کرد کارزار کرده غالب آمد. هم در این سال امیرخان ترکمان که سلطان حمزه میرزا را محرّک بود که خطبه و سکّه را به نام خود نماید بعضی تقصیرات دیگر نیز از او صادر شده لهذا مقیّد و مقتول گردید. جنگ یازده سالهٔ عثمانی و ایران که پیش ذکری از آن نمودیم همانطور در نواحی شیروان و آن حدود در کار است.

[سنهٔ ۹۹۳ هجری = سنهٔ ۱۵۸٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرزا سلیمان که از هند به مکّهٔ معظّمه رفته بود از راه ایران به بدخشان شتافته بار دیگر بر این دیار استیلا یافت و میرزا شاهرخ به دربار اکبرشاه رفت. وفات میرزا باقی ترخان صاحب سند که نبیره‌اش میرزا جانی به‌جای او حکمرانی یافت. توجّه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و رفتن از مالوه به راه کندوانه به برار و منهزم شدن او از سپاه دکن و مراجعت نمودن او. وفات ملااحمد تتوی. توجّه و حرکت عثمان‌پاشا سردار عثمانی با چغال‌پاشا و لشکری فراوان به طرف آذربایجان و بیرون آمدن شاهزاده سلطان حمزه میرزا از شهر تبریز به قصد مدافعهٔ آن جماعت و یورش آوردن عثمان‌پاشا به این شهر در روز سه‌شنبه بیست و هفتم ماه رمضان که غلبه و استیلا نمود و دقیقه‌ای از دقایق نهب و

خون‌ریزی را فروگذار نکرد و عثمان‌پاشا و چغال‌پاشا و سایر سرکردگان عثمانی در شهر تبریز جای گرفتند و در عرض چند روز حصار تبریز را نهایت محکم نمودند، و مستعدّ جنگ شاهزاده سلطان حمزه میرزا گردیدند، عساکر قزلباش در حوالی تبریز آمده جنگها فیمابین اتفاق افتاد و بسیاری از عساکر و سردارهای عثمانی کشته شدند و عثمان‌پاشا نیز در این بین وفات نمود لهذا ضعف و انکسار در سپاه عثمانی پدیدار گردیده تاب مقاومت و زیست در خود ندیده عازم کردستان شدند، همینکه خاطر شاهزاده سلطان حمزه میرزا از این ممر آسوده شد واقعهٔ دیگر رخ نمود یعنی ولیخان تکلّو که داماد امیرخان ترکمان بود طهماسب میرزا برادر شاهزاده سلطان حمزه میرزا را به دست آورده و طبل یاغیگری فروکوفت و بسیاری از طایفهٔ تکلّو و ترکمان دور او جمع شدند و او با شوکت تمام طهماسب میرزا را به قزوین برده به تخت سلطنت جلوس داد و در این هنگام میرقوام‌الدّین‌حسینی را که از سادات جلیل‌القدر و از اصفهان به دربار پادشاهی می‌رفت ولیخان به اصرار والتماس زیاده از حدّ به وزارت طهماسب میرزا دعوت کرده متقلّد این شغل نمود.

اروپا ــ (هلاند) ــ پرنس دُرانژ به خیانت و نامردی مقتول می گردد و پسرش به‌جای او منصوب می‌شود. **(فرانسه)** ــ فوت دوک دانژوُ برادر پادشاه فرانسه و ولیعهد او و از آنجا که پادشاه اولاد ذکور نداشت و به‌واسطهٔ قرابت و خویشی نزدیکی که هانری پادشاه ناوار به‌خانوادهٔ سلطنت فرانسه داشت ولایت‌عهد فرانسه حق هانری پادشاه ناوار می گردد امّا سایر شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت که نسباً و قرابةً دورتر از او بودند درصدد تفتین برمی‌آیند. **(روس)** ــ فوت ایوان چهارم پادشاه روس که در میان سلاطین این مملکت باوجود ذکاوت و دانش زیاد خونخوار و جبّار بود و در مدّت سلطنت او مملکت روس کمال ترقّی را نمود. جلوس پسرش فِدُرْ به‌جای او به سنّ سی و پنجسالگی.

[سنهٔ ۹۹٤ هجری = سنهٔ ۱۵۸۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرزا محمّد حکیم ابن همایون پادشاه صاحب کابل درگذشت و سلطان محمود بکری والی بکر وفات نمود و ممالک ایشان به امرای

اکبرشاهی رسید. هم در این سال شاهزاده سلطان حمزه میرزا با ولیخان تکلّو در ییلاق چکچی جنگ کرده با آنکه جمعیت شاهزاده ششهزار نفر بود و لشکر ولیخان بیست هزار نفر شاهزاده آن بیست هزار نفر را متفرّق ساخت و ولیخان در جنگ کشته شد همچنین میرقوام‌الدین حسینی مقتول گردید و در اثنای کارزار شاهزاده سلطان حمزه میرزا خود را به طهماسب میرزا رسانیده دست برادر را بگرفت و با کمال ملاطفت او را به خرگاه آورده بایکدیگر به عیش و شادمانی مشغول شدند. هم در اینسال محمدخان ترکمان، و علیقلی خان، و اسمی خان افشار با مسیّب خان ولد محمّدخان شرف‌الدّین اوغلی متّفق گشته قصد قتل شاهزاده سلطان حمزه میرزا نمودند و جهت این قصد آنکه از شاهزاده مشارالیه خائف بودند، خلاصه به جهت انجام این مقصد خداوردی دلاّک را که از محرمان شاهزاده بود فریب دادند و خداوردی در شام یکشنبه بیست و هفتم ماه ذیحجّهٔ شاهزاده سلطان حمزه میرزا را در بستر خواب به زخم خنجر هلاک نمود و فردای آن روز که این خبر منتشر و معلوم شد شمس‌الدین محمّد شوشتری و ابوالولی قاضی عسکر با سایر علما و فضلا به تجهیز شاهزادهٔ مقتول پرداخته نعش او را به اردبیل حمل کردند و خداوردی قاتل شاهزاده را بکشتند و بعضی گفته‌اند اسمی خان افشار قاتل شاهزاده بوده است. در تواریخ فرنگ در ضمن وقایع این سال می‌نویسند شهر تبریز را که قشون عثمانی گرفته بود عساکر ایران پس گرفتند مگر یک قطعهٔ آن را که باوجود شصت حمله که به آن قطعه بردند نتوانستند فتح کنند.

اروپا ـ (انگلیس) ـ در این سال از مملکت ویرژی‌نی ینگی دنیا تخم تنباکو به مملکت انگلیس آوردند. **(فرانسه) ـ** هانری پادشاه ناوار با وجود ضدّیت پاپ اثبات حقوق خود رادر ولایت عهد سلطنت فرانسه می‌نماید. فوت رُنسارد معروف از نویسنده‌های بزرگ. **(ایطالیا) ـ** فوت گرگوار سیزدهم پاپ و برقرارشدن سکیشت پنجم به‌جای او به پاپی و این پاپ در ابتدا خوک‌چران بوده است. آمدن جمعی از سفرای ژاپن نزد پاپ.

[سنهٔ ۹۹۵ هجری = سنهٔ ۱۵۸۶ مسیحی]

آسـیـا ــ توجّه شاه‌عبّاس اوّل ابن شاه سلطان محمّد خدابنده از خراسان به طرف قزوین و جلوس نمودن او در این شهر به تخت سلطنت ایران. تبیین آنکه ولادت شاه‌عبّاس در شب جمعه سیّم ماه رمضان سنهٔ نهصد و هفتاد و نه بوده است و در شهر هرات متولّد شده، مادرش دختر میرزا عبدالله مازندرانی، دوسال که از تولّد او گذشت به‌واسطهٔ ناخوشی آبله از بینش چشم پدرش کاسته شد لهذا شاه‌طهماسب حکم کرد که سلطان محمّد و پسرش حمزه میرزا از هرات به شیراز روند و حکومت هرات را به اسم عبّاس میرزا نمود. چون شاه اسمعیل ثانی به سلطنت نشست و به کشتن شاهزادگان چنانکه پیش ذکر نمودیم فرمان داد شاه‌قلی سلطان استاجلو را که در واقع پیشکار شاهزاده عباس میرزا و نایب‌الحکومه هرات بود حکم کرد به قتل رسانیدند و بیگلر بیگی گری خراسان را به علیقلی خان سلطان بن حسن خان که برادرزادهٔ دورمیش خان بود مفوّض کرده و مقرّر شد که چون وارد هرات شود شاهزاده عبّاس میرزا را به قتل رساند، علیقلی خان در ماه رمضان سنهٔ نهصد و هشتاد و پنج وارد شهر هرات گردید و پس از ملاقات با شاهزاده عبّاس میرزا محبّتی از او در قلب خود احساس کرد و به بهانهٔ ماه رمضان و بعد به بهانهٔ عید مماطلتی در قتل شاهزاده داشت ناگاه خبر فوت شاه اسمعیل ثانی به هرات رسید و علیقلی خان زیاده از حد خرسند شده جشنی در باغ مراد هرات ترتیب داده شاهزاده عباس میرزا را بر تخت نشانیده کمر خدمتش برمیان بست، در سلطنت شاه سلطان محمّد میرزا سلمان وزیر اعظم خواست علیقلی خان را عزل کند ولی اینمعنی صورت نگرفت و ما شرح این واقعه را در سال نهصد و نود نوشته‌ایم و پس از این واقعه علیقلی خان شاه‌عباس را در نیشابور به تخت سلطنت خراسان جلوس داد و اکثر امرای خراسان که از استیلای امرای عراق هراسان بودند به دربار شاه‌عباس آمدند از جمله گنجعلی خان حاکم کوسویه بود که به‌واسطهٔ این مبادرت تقریباً سی سال در کرمان و قندهار حکمرانی کرد. بالجمله پس از چندی شاه‌عباس به هرات معاودت کرد و مرشد قلیخان بن شاه‌قلیخان که حاکم قصبهٔ خواف و باخرز و ولایت تربت و بادغیس بود به هرات آمده مورد توجّهات شاه‌عبّاس گردید و

اجازهٔ مراجعت به محل حکمرانی خود یافت چون چندی بگذشت در ثانی مرشد قلیخان به خدمت شاه عباس[۱] آمد و اشفاق مخصوص در بارهٔ او به ظهور رسید و او نیز بر خدمات خود می افزود و این فقره اسباب خیال علیقلی خان گردید، شخصی را مأمور کرد که مرشدقلیخان را به قتل رساند و آن شخص سهواً در حمّام دیگری را به‌جای مرشدقلیخان بکشت، مرشدقلیخان ملتفت مطلب شد با ملازمان خود به تربت رفت علیقلی خان که کار را بدین منوال دید به استمالت مرشد قلیخان پرداخت ولی ثمر نکرد و مرشد قلیخان لشکریان خود را در تربت جمع کرده روانهٔ مشهد مقدّس گشت و سلمانخان حاکم مشهد را معزول کرده خود به حکمرانی پرداخت و دختر بوداق اغلن چکنی را در این ولایت به زنی گرفته کار شوکت و اقتدارش بالا گرفت و در قلیل زمانی سه هزار سوار مکمّل و مسلّح دور او جمع شدند، در سال نهصد و نود و چهار علیقلی خان با دوازده هزار سوار در موکب شاه‌عبّاس به قصد استیصال مرشد قلیخان متوجّه ارض اقدس گردید مرشد قلیخان چون از حرکت علیقلی خان خبر شده اعیان ولایت مشهد را حبس کرد و خود با ملازمان به قصد جنگ با علیقلی خان روانه شده در حوالی ولایت جام تلاقی فریقین شد چون به محاربه پرداختند شاه‌عباس با معدودی از خواص از لشکریان جدا ماند مرشد قلیخان خود را به او رسانیده رکابش را ببوسید و او را به لشکرگاه خود رسانید و مقدّمه‌ای که علیقلی خان ترتیب داده بود به عکس نتیجه بخشید و لشکریانش شکست عظیمی خوردند ناچار منهزماً متوجّه هرات شد و مرشد قلیخان در رکاب شاه‌عباس به مشهد مقدّس آمد و اعیان را که حبس کرده بود از حبس بیرون آورد و معذرت خواست، بعد از چند روز سلیمان خلیفه با سپاه خود به خدمت شاه‌عباس رسید و در سلک خواص ملازمان منسلک گردید، پس از این مقدّمات مقرّر شد که شاه‌عبّاس به تخت سلطنت جلوس کند لهذا ساعتی اختیار نمودند و تمام اهل مشهد از شهر بیرون آمدند و در اطراف کوه سنگین که یکی از تفرّج گاههای آن سرزمین است جمعیّت کردند و در دامان آن کوه تختی مزیّن به جواهر نصب نمودند و خطبه و سکّه را به نام او کردند و این سال نهصد و نود و

۱. در متن شاه طهماسب، که بدون تردید اشتباه کاتب بوده است.

چهار بود چون شاه‌عبّاس بر سریر سلطنت تمکّن یافت مرشدقلیخان را منصب وکالت داد و اکثر سپاه کمر متابعت او بستند و در این وقت نامه‌ای به علیقلی‌خان نوشت و اظهار داشت که حالا بهتر آنست که از راه مخالفت برگشته به مشهد مقدّس آئی و اگر چنین کنی ولایت مشهد را شاه‌عبّاس به اقطاع تو خواهد داد زیرا که هرات از قدیم دارالسلطنه بوده و مناسب آنست که آنجا را شاه‌عباس پای‌تخت کند، چون این نامه به علیقلی‌خان رسید باوجود جلادت خائف شده کاغذی به عبدالله خان بن اسکندر سلطان اوزبک والی ترکستان نوشته او را به آمدن هرات دعوت کرد، عبدالله خان که سالها مترصّد و آرزومند چنین روزی بود لشکر ترکستان را جمع کرده عازم هرات شد و در این اوان خبر کشته شدن شاهزاده سلطان حمزه میرزا به خراسان رسید لهذا مرشد قلیخان تسخیر ولایت عراق را اهمّ دانسته موکب شاه‌عباس با عساکر او کوچ بر سَرِ کوچ به قزوین آمدند و عراق نیز شاه‌عباس را شد، همینکه شاه‌عباس در این نواحی نزول کرد وزارت دیوان اعلی را به میرزا ابوالولی شیرازی که از سادات جلیل‌القدر بود داد.

پوشیده نباشد که بعد از کشته شدن شاهزاده سلطان حمزه میرزا امرائیکه اسباب قتل او را فراهم آورده بودند ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا را برداشته متوجه اردبیل شدند، بعد از آن محمّدخان ترکمان و مسیّب خان در اردبیل توقّف کرده علیقلی خان و اسمی خان در رکاب ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا روانهٔ قزوین گردیدند و چند روزی در قزوین توقّف کرده عزیمت اصفهان نمودند، در آن اوان شنیدند که مرشد قلیخان در موکب شاه‌عباس متوجه قزوین گردیده به خیال غلبه بر مرشد قلیخان و کشتن او راه قزوین پیش گرفتند.

هم در این سال میرزا سلیمان از آسیب سپاه اوزبک بدخشان را بگذاشت و به هندوستان آمده در این مملکت درگذشت و یوسف شاه کشمیری به دربار اکبرشاه شتافت و پسرش یعقوب شاه در کشمیر به حکمرانی پرداخت و چیزی نگذشت که لشکر اکبرشاه کشمیر را مسخّر کردند و یعقوب شاه نیز به خدمت اکبرشاه پیوست و سلطنت این طبقه زوال یافت. **وفات میرزا جان شیرازی از معارف.**

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ ماری استوار ملکه اِکُسْ که در محبس الیزابت ملکه انگلیس بود بی گناه به‌هوای نفس ملکهٔ انگلیس مقتول شد. **(روس)** ــ آمدن کشیش بزرگ اسلامبول به مسکو.

[سنهٔ ۹۹۶ هجری = سنهٔ ۱۵۸۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌محمّد خدابنده در عمارت سلطنتی قزوین تاج پادشاهی را از سَرِ خود برداشته بر سَرِ شاه‌عبّاس گذاشت و شاه‌عبّاس در عمارت چهل‌ستون بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و تاریخ این جلوس (عباس بهادرخان) می باشد. هم در این سال علیقلی خان و اسمی خان که مخالف و بر ضدّ مرشد قلیخان و قاتل واقعی شاهزاده سلطان حمزه میرزا بودند به سعی مرشد قلیخان مقتول شدند و چیزی از جلوس شاه‌عبّاس نگذشت که پنجاه هزار سوار مکمّل و مسلّح در رکاب او جمع شدند و چون اهالی مراغه و سلطانیه از تعدّی دولتیار حاکم کردستان شکایت کردند جمعی از امرا را شاه‌عبّاس به تأدیب دولتیار مأمور کرده در اندک وقتی او و اکراد تابعین او را مقهور و دستگیر کردند و دولتیار در میدان قزوین به امر شاه‌عبّاس وداع زندگانی گفت. هم در این سال عریضهٔ علیقلی‌خان حاکم هرات به دربار شاه‌عبّاس رسید که به‌جهت دفع سپاه اوزبک استمداد نموده بود و شاه‌عبّاس که در باطن التفاتی به علیقلی‌خان داشت در باب سفر خراسان با مرشد قلیخان مشورت کرد مرشد قلیخان بنابر عداوتی که با علیقلی خان داشت گفت هرات را از عبدالله خان اوزبک گرفتن آسانتر است تا از علیقلی خان، شاه‌عباس را این کلام خوش نیامد و کینهٔ مرشد قلیخان را در دل گرفت امّا سایر امرا به عرض رسانیدند که هرچه رأی و میل پادشاه است همان کنیم و شاه‌عباس در عالم اندیشه بود که چه کند در این ضمن مرشد قلیخان بر سبیل استمرار اسباب هلاک معاندین خود را فراهم می آورد و بر استقلال و تکبّر خود می فزود، و در ثانی عریضهٔ علیقلی‌خان و اعیان هرات رسید و شاه‌عبّاس مرشد قلیخان را به سفر خراسان راضی کرد و در ماه شعبان این سال برای دفع عبدالله خان اوزبک نهضت نمود چون به چمن بسطام که از ییلاقات مشهور خراسانست نزول کردند یک شبی که مرشد

قلیخان مست طافح بود امرا به امر شاه‌عبّاس او را بکشتند بعد از آن یکی از قورچیان را عاجلاً به طلب یعقوب‌خان بیگلر بیگی فارس روانه نمودند و در اینجا علیقلی بیگ به حکومت یزد نایل و حسن‌بیگ قورچی باشی به مژدهٔ مصاهرت فایز گردید و داروغگی اصفهان را سه ساله به محمّدی‌بیگ ساروقچی انعام دادند و میرزا شاه‌ولی از منصب وزارت دیوان اعلی معزول و میرزا محمّد تبریزی به‌جای او منصوب شد و اللّه‌قلی بیگ قاجار منصب قورچی باشیگری یافت و فرهادبیگ ولد حسام سلطان قرامانلو به امارت اردبیل و قزل‌آقاج و توابع برقرار گردید و یعقوبخان بیگلر بیگی فارس به اردوی پادشاهی پیوست و در این ضمن هرات دوچار و در بند محاصره و یورش عبداللّه خان اوزبک بود و چون مدّت محاصره به یک سال رسید و کمی آذوقه در این بلد به‌جائی انجامید که مردم گوشت سگ و گربه می خوردند ناچار محصورین ضعیف شده و هرات به تصرّف عبداللّه خان اوزبک درآمد و علیقلی خان و همراهان او به‌دست ملازمان عبدالمؤمن خان پسر عبداللّه خان اوزبک کشته شدند و عبداللّه خان متوجّه مشهد مقدّس گردید و در بین راه به قلعهٔ سرخس رسید و قلعهٔ مزبور در این وقت در تحت حکومت حسینخان که یکی از امرای قزلباش می بود بود. عبداللّه خان چهارمرتبه به قلعهٔ سرخس یورش برد و هر دفعه جمعی از قشون او کشته شدند و فتح میسّر نگردید لهذا چشم ازآن پوشیده راه مشهد مقدّس را پیش گرفت و چون به حوالی این بلده رسید شهر را محاصره نمود و سپاه او به خونریزی مشغول شدند، ابراهیم‌بیگ برادر مرشدقلیخان حاکم مشهد مقدّس عریضه به شاه‌عبّاس نوشت و وقایع را به عرض رسانید و شاه‌عبّاس مهیّای روانگی به مشهد مقدّس گردید. عبداللّه خان چون خبر توجّه شاه‌عبّاس را شنید پس از اشتعال نایرهٔ ظلم و بیداد و قتل و نهب زیاد از راه سرخس و زورآباد روانهٔ ترکستان گردید. هم در این سال در وقتی که موکب شاه‌عبّاس از بسطام به مشهد مقدّس می رفت در بین راه در ماه شوال شاهزاده صفی متولد گردید و اوغلن بوداق چکنی که از شجاعان عراق بود به لله‌گی این شاهزاده معیّن گشت و چون شاه‌عبّاس[1] به منزل طرق رسید و نظرش بر گنبد مطهّر امام ثامن علیه‌السلام افتاد

۱. در متن شاهزاده عباس.

پیاده شده و از اینجا تا شهر مشهد پیاده راه پیمود و حکومت مشهد را به امّت بیگ استاجلو مفوّض کرد و کوچ بر سَرِ کوچ راه هرات را پیش گرفت ولی در موضع بندفریقان معلوم شد که میرزا محمّد تبریزی وزیر اعظم اکثر امرا را مرخّص کرده به بلاد خود بازگشته‌اند لهذا شاه‌عبّاس عنان مرکب را به صوب عراق منعطف ساخت. وفات مرتضی نظام شاه که بعد از فوت او پسرش حسین نظام شاه به‌جای او به حکمرانی برقرار گردید. وفات تاج بیگ‌زاده از کُتّاب.

اروپا ــ (انگلیس) ــ به روایتی ماری استوار ملکه اِکُسْ در این سال در انگلیس کشته شد. **(فرانسه)** ــ فتوحات و اقتدار پادشاه ناوار در فرانسه. وضع تعلیم زبان عربی در مدرسهٔ سلطنتی عثمانی. شکست قشون عثمانی در مجارستان و مسموم کردن سردار عثمانی خود را. تصحیح سکّه در عثمانی.

[سنهٔ ۹۹۷ هجری = سنهٔ ۱۵۸۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس به جهت تقصیراتی که در مهام ملکی از میرزا محمّد تبریزی وزیر اعظم بروز کرده بود حکم به قتل او داد و میرزا لطف‌الله شیرازی به‌جای او به وزارت اعظم نایل گردید و اعتمادالدوله لقب یافت و موکب شاه‌عبّاس متوجّه رستمدار گردید. ملک سلطان محمّد حاکم رستمدار به خیال استحکام حصار به‌راه خودسری رفته قلعهٔ لواسان را به‌وجود مردان جنگی محکم ساخت. شاه‌عبّاس فرهادخان قرامانلو را مأمور به تسخیر قلعهٔ لواسان کرد، بعد از چند جنگ سخت ملک سلطان محمد خود را مرد میدان مقاومت ندیده از درِ تمکین درآمد و خدمات شایسته کرد و دختر خود را به مزاوجت و زنی به شاه‌عبّاس داد و در سلک ملازمان منسلک گشت، لهذا شاه‌عبّاس مجدّداً حکمرانی رستمدار را به ملک سلطان محمّد واگذار نمود و متوجّه تسخیر سایر نواحی مازندران و گیلان گردید. ملک بهمن خواهرزادهٔ ملک سلطان محمّد که محال لاریجان را متصرّف بود مفاتیح قلاع را با پیشکشهای لایق به دربار شاه‌عبّاس فرستاد بعد از آن الونددیو حاکم آمل، و دیو جمال‌الدین حاکم قلعهٔ اولاد و سوادکوه، و سلطان مراد حاکم حبله‌رود، و جلال‌الدین حاکم بارفروش، و ملک سلطان حسین حاکم کجور و نور،

و میرشاه میر حاکم دماوند، و یوسف رئیس حاکم مشهدسر، و امیر شاهرخ حاکم هزارجریب و غیرهم همه راه اطاعت پیش گرفته در تبعیت شاه‌عبّاس درآمدند و پیش از این حکمرانان مشارالیهم همه مستقلّ بودند و هیچیک اطاعت دیگری نمی‌نمودند. هم در این اوان علیار بیگ سرکردهٔ طایفهٔ ترکمان که در دشت قبچاق ساکن بود و میرزابیگ فندرسکی و جلال‌الدین احمدشاه گیلانی عرایض مبتنی بر اطاعت به دربار شاه‌عبّاس نوشتند و موکب پادشاهی عزیمت قزوین نمود و در قزوین مسموع شد که عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان اوزبک به قصد تسخیر مشهد مقدّس حرکت کرده لهذا اردوی شاه‌عبّاس به طهران آمد و از آنجا که امرای عراق مثل یعقوب‌خان و بکتاش‌خان بنای فتنه و فساد را گذاشته بودند شاه‌عبّاس در طهران متوقّف گردید و عبدالمؤمن خان شهر مشهد مقدّس را محاصره نمود و بعد از آنکه هفت ماه و هفده روز محاصره طول کشید و از بی‌قوتی اهل مشهد مقدّس به ستوه آمدند سپاه اوزبک بر شهر مشهد استیلا یافتند و چندین هزار نفر از سادات و غیره را بکشتند و مسیّب خان حاکم مشهد مقدّس نیز با ملازمان مقتول گردید و کتابخانه و خزانه و اسباب سرکار فیض آثار را از قنادیل و فروش و ظروف غارت کردند و از جمله یک قطعه الماس به تصرّف عبدالمؤمن خان درآمد که بقدر تخم مرغی بود و قطب شاه دکنی وقف روضهٔ رضویّه کرده. و از اتفاقات دیگر که متعلّق به این واقعه است آنکه بعد از فتح مشهد مقدّس اعلم العلماء و المجتهدین عبدالله شوشتری را به حضور عبدالمؤمن خان آوردند و آن بزرگوار را به بخارا بردند و در آنجا به قتل رسید. خلاصه عبدالمؤمن خان بعد از این وقایع خیال تسخیر سایر محالات خراسان را نمود و حکومت مشهد مقدّس را به ابوالولی نامی از بهادران اوزبک داد و خود متوجّه نیشابور شد، محمودخان صوفی اوغلی بنابر مصلحت وقت این بلده را خالی کرده به سبزوار آمد، عبدالمؤمن خان بر نیشابور استیلا یافته به خاک سبزوار ورود نمود مختصر تا ولایت دامغان را تصرّف کرده هر محلّی را به یکی از مقرّبان خود سپرد. و باید دانست که سبب استیلای عبدالمؤمن خان بر مشهد مقدّس و سایر محالات خراسان دو چیز بود: یکی عدم تمشیت بلاد عراق، دیگر ناخوشی و بیماری شاه‌عبّاس که موقع و فرصت درستی به‌دست سپاه اوزبک داد، همینکه مرض شاه‌عبّاس زایل و به صحّت مایل گردید و عبدالمؤمن خان از

استقامت مزاج شاه‌عبّاس باخبر گردید دانست که کار رو به سختی خواهد گذاشت لهذا از دامغان متوجّه ترکستان شد و نامهٔ مسطورهٔ در ذیل را به شاه‌عبّاس نوشت:

صورت نامهٔ عبدالمؤمن خان به شاه عبّاس

حُمِدَ قواعِد نَصفَته و عدالته و حشمته و اقباله الی یوم البعث و الابعاث، المظفر الدنیا و الدین ابوالفوارس میرزا عبّاس. بعد از تبلیغ دعوات اجابت مقرون انهای رأی عقده‌گشا آنکه همیشه همّت سلاطین نامدار و خواقین عالیمقدار به نصرت حال و فراغ‌بال عبادالله و عموم خلق‌الله مصروف بوده همچنانکه مضمون بلاغت مشحون فصاحت مقرون الشفقة علی خلق‌الله که قرین آنست لازم می‌نماید. مخفی نماند که اکثر حکّام و سلاطین و گماشتگان این سلسلهٔ علیّه به توفیق اللّه تعالی به نهجی سلوک با اهل مملکت نموده‌اند که دستورالعمل ملوک شده، خدای برآن بنده رحمت کناد که قدر پایهٔ خود بشناسد و پای از گلیم خود فراتر ننهد. امروز بحمدالله تعالی که ممالک دشت قبچاق و مرغابیه و کاشغر و بدخشان و ماوراء‌النهر و خوارزم و خراسان بلامنازعهٔ احدی به تصرّف بندگان ماست و بسیط روی زمین جولان‌گاه لشکر بیکران ما، سلاطین و ملوک اطراف و خسروان آفاق به امر و نهی ما گردن نهاده‌اند و گردن‌کشان جهان نیز بدین آستان ایستاده‌اند.

ز دریا به دریا سپاه منست   جهان زیر فرّ کلاه منست
ملوک جهان صف زده بر دَرَم   بسیط زمین تنگ بر لشکرم
بروی زمین حکمرانی کجاست   که ازجان نه منقاد فرمان ماست؟

غرض از تمهید این مقدّمات و تحریر این مقالات آنست که قبل از این استحکام اتّحاد و یگانگی نه چنان انجام پذیرفته بود که به سخن جمعی از ارباب غرض، الذین فی قلوبهم مرض‌به بنای ان اخلال و نقصان راه تواند یافت باوجود این معنی به تحریک جمعی از عاقبت‌اندیشان عنان عزیمت به صوب خراسان منعطف ساخته برآن مقصد که مکنون ضمیر ایشان حاصل شود انواع نقصان به عجزه و مساکین راه یافت، سیّما در این ولا که نورمحمّد خان با ولدان حاجم خان انواع خصومت و منازعه نموده‌اند، ماحصل آن جماعت برگشته روزگار بر همگنان اظهر

من الشمس است که از کمال بی دولتی و گمراهی کار و بار آن طایفه به کجا خواهد رسید اگر به عهد و پیمان که مسطور مکتوب بست خلل راه نیافته آن طایفه را به درگاه عالی ما فرستد، چون داعیهٔ ضمیر منیر فیض مآثر برآن مصروف و معطوفست که عقد یگانگی منظور بوده خلل و نقصان به میان آن راه نیابد ولایت سمنان که ابتداء ملک خراسانست و هرساله این رفت و آمد از جانبین به سخن غرض‌خواهان واقع می‌شود به اینجانب گذارند و حکم کنند که گماشتگان ایشان و متوطنین آن دیار بی‌آنکه جمعی به قتل رسند در آن دیار دخل نکنند و ملک عراق را بی‌آنکه کسی را اراده تسخیر بوده باشد متصرّف شوند تا باعث رفاهیّت و امنیّت کافهٔ عباداللّه گردد مابقی حالات را نورعلی بیگ به عرض اولیای دولت خواهد رسانید.[۱]

جواب نامهٔ شاه‌عبّاس به عبدالمؤمن خان

به شاهان نوشتن چنین نامه‌ها سراسر بود عیب فرزانه‌ها
مگر قول استاد نشنیده‌ای چنین نامه‌ای را پسندیده‌ای
بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به‌زشتی برد
اگر پادشاهی ادب پیشه کن وگر از سپاهی حرب پیشه کن
بود نزد شاهان عالیمقام نوشتن چنین نامه عیب تمام
تمورخان که بود از شهان بزرگ بدو بود فخر سلاطین ترک
قضا را گذارش به شاه نجف فتاد و ازو یافت چندان شعف
به سادات جدّم امیر کبیر علیّ ولیّ خسرو شیرگیر
نمود آنقدر عزّت و احترام کزو یافت کار جهان انتظام
به مشهد دگر شاهرخ پادشاه بنا کرد خود مسجد و خانقاه
به تکریم و تعظیم هشتم امام علیّ بن موسی علیه السّلام

۱. متن این نامه در کتاب «زندگانی شاه عباس اول» مجلد چهارم، تألیف نصراللّه فلسفی از ص ۱۲۹ به بعد آمده است. اختلاف بین دو متن زیاد است اما نه به آن اندازه که مقصود را دگرگون کند. آنچه قابل ذکر است این است که نام حامل نامه به جای نورعلی بیگ ــ یارعلی بیگ آمده است.

طواف درش شد به قول رسول ‌ ‌ ‌ برابر به هفتاد حجّ قبول
توکردی چنین روضه‌ای راخراب ‌ ‌ ‌ رسول خدا را چه گوئی جواب
به دنیا تبه کار و بد روزگار ‌ ‌ ‌ به عقبی سیه‌نامه و شرمسار

سلطنت‌پناها: بحمدالله غباریکه دامن گیر ملازمان عرش اشتباه بوده باشد نیست بلکه خاطر نصرت مآثر را از انتظام ممالک عراق و فارس و آذربایجان جمع نموده‌ایم و سوای شوق ملاقات ایشان که عمریست بر ضمیر منیر خورشید تأثیر راه یافته آرزوئی نمانده، تا آنکه پارسال خاطر عاطر از اعمال نواب جهان‌بان کشورستان خان احمدخان پادشاه جیلان غبارآلود گشته بود بدینواسطه نواب سلطنت‌پناه اعتمادالدولة العليّة العالية الخاقانيه فرهاد خان قرامانلو را برآن ممالک فرستادیم تا به اندک زمان به تصرّف وکلاء قاهره درآورد و بعد از فتح آن محال چون مهمّات مازندران و استرآباد انجامی نداشت امرای نامدار و سلاطین نصرت‌شعار را بدان حدود فرستادیم که سرداران آن ممالک را به درگاه عرش اشتباه آورند و بعضی را به امارت سرافراز نموده دارائی آن ممالک را بدیشان ارزانی داشتیم. در اثناء این حال نزول ایشان به ولایت اسفراین به مسامع عزّ و جلال رسید، به مجرّد استماع این معنی طاقت طاق و ذوق غالب شده بی اختیار با جمعی از نزدیکان متوجّه اسفراین گردیدیم که به شرف ملاقات مشرف گردیم، چون آن مالک‌رقاب توجّه رایات عزّ و جلال را استماع نموده در اسفراین مکث نکرده کوچ بر کوچ روانهٔ نیشابور گردیده بودند، و با آنکه عساکر گردون اساس در اسفراین نزول ننموده از عقب ایشان عازم شده بودند در نیشابور نیز بند نگردیده روانهٔ مشهد مقدس شده بودند، چون حقیقت به عرض اشرف رسید بعضی از امراء نصرت‌شعار نامدار رفیق نوّاب سلطنت‌پناه، خاقانی الزّمانی فرهادخان نموده از عقب ایشان به رسم استعجال فرستادیم که شاید در مشهد مقدّس به ملازمت برسند، آنجا نیز توقّف ننموده از راه جام متوجّه بلخ شدند، امراء نامدار ناامید و مأیوس معاودت نموده به پایهٔ سریر خلافت مصیر رسیدند مقارن آنحال مکتوب محبّت اسلوب به عنوانی که معلوم خاطر شریف بود رسید. ممالک‌ستانا: اگر ارادهٔ پادشاهی داری پای اقامت در دامن صبر و شکیبائی بکش تا ما نیز به‌هیچ چیز مقیّد نشده به سرعت تمام برسیم، بی آنکه به‌قاعدهٔ سابقه که هنوز از آفتاب عالم‌تاب پرتوی و از علم اژدهاپیکر اثری ظاهر

نشده بود که چون بنات‌النعش پراکنده شدند. غرض که دیگر از شوق ملاقات طاقت طاق و از عشق وصال چون ماه مهجور که در محاق است به همه حال به توفیق ذوالجلال و ایزد متعال در این سال در بلخ و آن محال اگر نصیب بوده باشد ملاقات واقع خواهد شد. خورشید اشتهارا: دو کلمه که منشیان عطاردنشان در این ولا مرقوم قلم خجسته رقم نموده بودند که خدای برآن بنده رحمت کناد که پای از حدّ خود فراتر ننهند و قدر پایهٔ خود بشناسند. بر عالمیان ظاهر است که قادر ذوالجلال و کریم لایزال جمیع خلق‌الله را برای خاندان محمّداً رسول‌الله و علیاً ولی‌الله که جد و آبای همایون ماست آفریده، یقین حاصل است که هرجاهل غافل و بی‌سعادت وبی حاصل که روی از این آستان بگرداند و سر از اطاعت این خاندان بتابد خسرالدّنیا والآخره است و چند بیت که قلمی نموده بودند:

ز دریا به دریا سپاه منست　　جهان زیر فرّ کلاه منست

بر آن ممالک پناه مسطور نماناد:

که چون صبح صادق شود آشکار　　کشد لشکر لیل صف بر کنار
چو پیدا شود رایت آفتاب　　کشد ماه رخشنده رخ در نقاب
اگر فی المثل ازکران تاکران　　شود بحر و برّ پر ز مرغابیان
ز پرواز شهباز فرخنده فال　　بود طاقت و صبرشان از محال
کجا بوده‌ای در شمار و حساب　　کجا بوده‌ای با شهان همرکاب
کجا همعنان بوده‌ای با شهی　　کجا مجلس افروختی با مهی
مکن تندخوئی مکن ترکتاز　　به حدّ گلیمت بکن پا دراز
عنان کش شو ای کودک خیره‌سَر　　که طفل از دو یدن درآید بسَر
به توفیق فرمانده لایزال　　به امداد بخشندهٔ ذوالجلال
نمایم به تو زور بازو چنان　　که احسنت گویند کرّ و بیان

و آنچه در باب اخراج کردن سلاطین چنگیزی اعلام نموده بودند بر همگنان اظهر من الشمس است که پادشاهان عالیمقدار و خواقین گردون اقتدار و سلاطین نامدار به آستان نوّاب کامیاب خاقان علّیین آشیان‌پناه آورده بودند و به چه طریق رعایت نموده ایشان را بر سریر خلافت و شهریاری متمکّن ساخته و همّت عالی نهمت همایون ما نیز برآن مصروفست که به توفیق الله تعالی ممالک ایشان را

که به غیر حق تصرّف نموده‌اند بی‌ماجرا و منازعت بدیشان گذارند و اگر در این باب تعلّل واقع شود فرمان قضا جریان صادر گردد که بیست هزار سوار نامدار نیزه‌دار در ملازمت نواب کامکار بر خوردار اخوی ام محمّدقلی سلطان و نواب سپهر رکاب حاجم محمّدخان رفته سرداران و لشکریان ممالک چنگیزی را گرفته اهل و عیال ایشان را اسیر نموده به درگاه عالم‌پناه آورند و خود با نفس نفیس با برادر اعزّ ارشد کامکار نواب جهانبانی کشورستانی خلاصهٔ دودمان چنگیزی نورمحمّدخان با لشکرهای عراق و فارس و کرمان و خوزستان و گیلان و مازندران و استرآباد و آذربایجان و خراسان ممالک تو را به نوعی تاخت و تالان نمایم که تا قیام قیامت بر صفحهٔ روزگار بماند و اگر اراده نمائی که از بیم غرقاب لشکر قیامت اثر کشتی مراد به کنار بری از عقب ایلغار کرده جهان را بر تو تنگ و تاریک سازم و اگر از آفتاب عالم‌تاب پناه به ظلّ حمایت خسرو هندوستان بری نامه‌ای نویسم تا تو را به طوق و زنجیر مقیّد نموده به درگاه گیتی پناه فرستد دماغ خود را خوش نسازی که دو سه نفر از غلامان این آستان در قلاع خراسان به‌واسطهٔ بی‌آذوقه‌گی به‌دست شما گرفتار شدند.

منت آنچه حق است گفتم تمام　　　تو دانی و تدبیر خود والسّلام[1]

هم در اینسال عبدالله خان اوزبک خوارزم را مسخّر نموده حاجم خان که سلطنت خوارزم داشت به دربار شاه‌عبّاس آمد. هم در این سال حسین نظام شاه به قتل رسید و اسمعیل نظام شاه به‌جای او به‌حکمرانی برقرار شد. وفات شاه فتح‌الله شیرازی و حکیم ابوالفتح گیلانی. بنای قلعه نهاوند.

۱. متن این نامه نیز در کتاب مذکور از ص ۱۳۱ به بعد آمده است. اختلاف بین دو متن بیش از نامهٔ قبلی است و از آن جمله عنوان نامه در این متن نیامده است که آن را در این‌جا می آوریم: «نامهٔ نامی و ملاطفهٔ گرامی که ازجانب نواب نامدار، مملکت‌مدار، گردون‌اقتدار، خورشید طلعت، مریخ صولت، رفیع منزلت، در درج شهریاری، اختر برج کامکاری، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، جلال‌الدین عبدالمؤمن خان، مصحوب امارت‌مآب یارعلی بیک در خوب‌ترین وقتی به مطالعهٔ نواب همایون ما رسید. به شاهان نوشتن چنین نامه‌ها....».

اروپـا ــ (انگلیس و اسپانیول) ــ جنگ مابین ایندو ملّت در ینگی دنیا. **(دانمارک)** ــ فوت فِردریک دوّیم پادشاه دانمارک و جلوس کریستیان چهارم به‌جای او. **(فرانسه)** ــ ضعف هانری سیّم پادشاه فرانسه و مهاجرت او از شهر پاریس. مقتول شدن هانری دِکیز که متّهم بر تحریک مردم برضدّ پادشاه بود. هرج و مرج در فرانسه.

[سنهٔ ۹۹۸ هجری = سنهٔ ۱۵۸۹ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال موکب شاه‌عبّاس به‌جْانب شیراز روانه گردید و از آنجا عزیمت ولایت یزد نمود، و چغال اوغلی از امرای عثمانی قصد قراباغ و گنجه کرده این ناحیه را متصرّف شد. انعقاد عهد فیمابین شاه‌عباس و دولت عثمانی که به‌واسطهٔ این عهدنامه سه ایالتی که عثمانی از ایران گرفته بود شاه‌عبّاس به دولت عثمانی واگذار کرد و از ارمنستان بیست و سه هزار خانوار ارمنی کوچانیده به ایران آورد و در نقاط مختلفه سُکنی داد. بنای شهر جلفا در حوالی اصفهان که سکنهٔ آنجا را از اهالی جلفای نخجوان آورده و کوچ داده‌اند. وفات شیخ وجیه‌الدین گجراتی.

اروپـا ــ (اِکُسْ) ــ ژاک چهارم پادشاه دختر پادشاه دانمارک را به حبالهٔ نکاح درآورد. **(فرانسه)** ــ فوت کاترین دِمِدِیسی ملکهٔ بزرگ این مملکت در سنّ هفتاد سالگی. هرج و مرج در فرانسه. رفتن پادشاه از پاریس به تُور و اتّحاد او با پادشاه ناوار. کشته شدن پادشاه فرانسه هانری سیّم به‌دست ژاک نام از متعصّبین دین در سنت کلو. جلوس هانری پادشاه ناوار به تخت سلطنت فرانسه که خود را [به] هانری چهارم موسوم ساخت و پس از جلوس او باز اغتشاش و انقلاب در این مملکت در کار بود.

[سنهٔ ۹۹۹ هجری = سنهٔ ۱۵۹۰ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌عبّاس حاتم‌بیک را وزیر اعظم کرده اعتمادالدوله لقب

داد. هم در این سال شاه‌عبّاس متوجّه گیلان شده استیلای خود را درین ولایت ظاهر نمود. و خان اعظم به فرمان اکبرشاه حکومت گجرات یافت و جونکر را فتح کرد و برهان برادر مرتضی نظام‌شاه به حکم اکبرشاه به دکن رفت و به اتّفاق راجه علیخان صاحب خاندیس با وکینان رزم کرده غالب آمد و در احمدانگر به سلطنت جلوس کرد. وفات عرفی شاعر معروف.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فتوحات هانری چهارم در فرانسه.

[سنهٔ ۱۰۰۰ هجری = سنهٔ ۱۵۹۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عباس تغییر پای‌تخت داده یعنی پای‌تخت را از قزوین به شهر اصفهان مبدّل ساخت. بنای میدان نقش جهان اصفهان، و بعضی تغییر پای‌تخت و بنای میدان نقش جهان اصفهان را در حوادث سال هزار و یک نوشته‌اند. فتح کردن شاه‌عبّاس ولایت لرستان را. واگذار کردن مظفرلوا حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل اوّل، متملّکات خود را در افغانستان بدون جنگ و جدل به جلال‌الدین اکبرشاه و رفتن به هندوستان. وفات علی بریدشاه صاحب بیدر و برقرار شدن پسرش ابراهیم به‌جای او.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فتوحات هانری چهارم در این مملکت. **(ایطالیا) ــ** گرگوار چهارم پاپ از برای کاردینالها یعنی علمای بزرگ دین عیسوی طیلسان سرخ را وضع و ابداع می کند.

[سنهٔ ۱۰۰۱ هجری = سنهٔ ۱۵۹۲ مسیحی]

آسیــا ــ استیلای عبدالله خان اوزبک بر مرو و آمدن میرزاخانی صاحب سند به دربار جلال‌الدین اکبرشاه و حکمرانی پسرش میرزا غازی در سند. اسیر شدن مظفر گجراتی به‌دست خان اعظم که چون اسیر شده خود را بکشت و دولت ملوک گجرات زوال یافت. پوشیده نماند که ملوک گجرات دوازده نفر بوده‌اند و مدت دویست و پنجاه سال حکمرانی نموده: اوّل شخص آنها مظفرخان بن وجیه‌الملک

است که از جانب سلطان محمّد بن فیروزشاه برادرزادهٔ سلطان محمّد تغلقشاه حاکم گجرات شد. دویّم تاتارخان بن مظفرخان. سیّم سلطان احمدشاه. چهارم سلطان محمّدشاه. پنجم سلطان قطب‌الدّین. ششم سلطان محمود. هفتم سلطان مظفر. هشتم سلطان اسکندر. نهم سلطان عبداللطیف. دهم سلطان بهادر. یازدهم سلطان محمود. دوازدهم سلطان احمد معروف به مظفر گجراتی.

وفات شیخ مبارک تاگوری.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ فوت فارنژ از سردارهای بزرگ. **(ایطالیا)** ــ برقرار شدن کلمان هشتم به رتبهٔ پاپی. تمام شدن میدان سنت‌مارک در ونیز. **(سوِد)** ــ فوت ژان سیّم. **(عثمانی)** ــ جنگ مابین این دولت و اطریش.

[سنهٔ ۱۰۰۲ هجری = سنهٔ ۱۵۹۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبدالمؤمن خان که از ترکستان به خراسان آمده بود شاه‌عباس به جهت دفع او عازم خراسان گردید. چون خبر نهضت شاه‌عبّاس به عبدالمؤمن خان رسید از ولایت اسفراین که در آن اتراق داشت حرکت کرده و بعد از تاخت و تاراج این ولایت راه ترکستان را پیش گرفت و در اثنای مراجعت اهالی سبزوار را که در ولایت خراسان به تشیّع معروف‌اند قتل‌عام کرد و کوچ بر سَرِ کوچ به ترکستان رفت. هم در این سال شاه‌عباس ایالت فارس را به الله‌وردیخان مفوّض نمود و فرهادخان قرامانلو به ولایت مازندران رفته آن ناحیه را مسخّر کرد. هم درین سال رستم‌میرزا ابن سلطان حسین میرزا صاحب زمین‌داور از جهت تسلّط سپاه اوزبک به دربار اکبرشاه رفت.

اروپا ــ (عثمانی) ــ شکست عساکر عثمانی در کُرُواسی از قشون اطریش. **(فرانسه)** ــ هانری چهارم که مذهب هوگنو داشت طریقهٔ کاتولیکی اختیار نمود.

[سنه ۱۰۰۳ هجری = سنهٔ ۱۵۹٤ مسیحی]

آسیا ــ جنگ حیدری و نعمتی در قزوین که جمعی از طرفین مقتول شدند. وفات

شاه سلطان محمّد پدر شاه‌عباس. کشته شدن شاهو یردی‌خان صاحب لُرکوچک به حکم شاه‌عبّاس و زوال دولت حکّام این ولایت.

پوشیده نباشد که اوّل شخص از حکّام لُرکوچک شجاع‌الدین خورشید بن ابی بکر بن محمّد بن خورشید است از قوم جنکروی[1] که نهایت عادل بوده، بعد از او سیف‌الدین رستم بن محمّد برادرزادهٔ او حکمرانی این ولایت یافت و به دست برادرش شرف‌الدین کشته شد و شرف‌الدین به حکمرانی رسید، چون او درگذشت عمادالدین گرشاسب[2] به‌جای او برقرار گشت و به‌دست حسام‌الدین خلیل بن بدر بن شجاع‌الدین مقتول گردید و حسام‌الدین خلیل جای او بگرفت، بعد از او بدرالدین مسعود و پس ازبدرالدین مسعود تاج‌الدین شاه حکمران شد و به حکم اباقاخان به قتل رسید و فلک‌الدین حسین[3] و عزالدین حسین پسران بدرالدّین مسعود حکمرانی یافتند، بعد از آنها بدرالدین خضر[4] پسر تاج‌الدین شاه حکمران شد، پس از او حسام‌الدین عمر حاکم و معزول شد، چون او درگذشت شمس‌الدین محمود[5] حکومت یافت، بعد عزالدین محمد و بعد عزّالدین حسین برادر دولت‌خان[6] به حکمرانی نایل آمد، پس از دولت‌خان[7] شجاع‌الدین محمود و بعد از او ملک عزالدین که امیرتیمور او را گرفته به سمرقند فرستاد و سیدی احمد به‌جای او به حکومت رسید، پس از سیدی احمد شاه‌حسین بن ملک عزّالدین عبّاسی حکومت لُرکوچک یافت و او اطراف همدان و اصفهان و نهاوند و شهرزور را تاخت می کرد چنانکه الوس بهارلو را در شهرزور غارت کرد و کور پیرعلی ولد امیرعلیشکر بهارلو که بزرگ این طایفه بود بر سَرِ راه او آمده او را بکشت و بعد از کشته شدن

۱. این نام در «تاریخ جهان آرا» تألیف قاضی احمد غفاری، ص ۱۷۲ «جنگروی» و در نسخه بدلی که ناشر آن سید ابوالقاسم مرعشی در دست داشته «چنگیزوی» و در عالم‌آرای عباسی جلد اوّل ص ٤٦٩ «حنکردی» (بدون نقطه) آمده. منبع مؤلّف عالم‌آرا نیز تاریخ جهان‌آرا بوده است.
۲. تاریخ جهان‌آرا: عزالدین گرشتاسف.
۳. همان کتاب: فلک الدین حسن.
٤. همان کتاب: جمال الدین خضر.
۵. همان کتاب: صمصام الدین محمود.
٦ و۷. همان کتاب: دولت خاتون زوجهٔ عزالدین محمد.

او شاه رستم بن جهانگیر در این ولایت به حکمرانی نشست و ربقهٔ اطاعت شاه‌اسمعیل را به گردن گرفت، چون او درگذشت اغوز[۸] و جهانگیر پسران او با یکدیگر جنگ کردند و اغوز کشته و جهانگیر نیز به حکم شاه‌طهماسب مقتول گردید و حکمرانی به شاه‌رستم بن جهانگیر رسید و محمدی برادرش با او مخالفت نمود چندی محبوس و چندی در بعضی از نواحی لرستان حاکم بود تا حکومت به شاه‌ویردی پسرش رسید، شاه‌عباس خواهر شاه‌ویردی را در حبالهٔ نکاح خود درآورد، آخرالامر در این سال که سنهٔ هزار و سه هجری باشد شاه‌ویردی به حکم شاه‌عباس مقتول و سلطان حسین بن شاه‌رستم که از بیم شاه‌ویردی خان به ایل کلهر گریخته بود حاکم لرستان گردید و حکومت بروجرد را شاه‌عبّاس به شاه‌قلی سلطان بیات داد و بعضی کشته شدن شاه‌ویردی خان را در حوادث سال هزار و پنج نوشته‌اند.

وفات برهان نظام‌شاه و برقرار شدن پسرش ابراهیم نظام‌شاه به‌جای او به حکمرانی و جنگ کردن با سپاه عادلشاه و کشته شدن او در این جنگ و چون ابراهیم نظام‌شاه مقتول گردید خلاف در میان امرای نظام شاهی درگرفت و هریکی شخصی را نظام خواندند.

اروپا ــ (فرانسه) ــ تاجگذاری هانری چهارم پادشاه فرانسه و تسلیم شدن پاریس که تا آن وقت به تصرّف او درنیامده بود.

[سنه ۱۰۰۴ هجری = سنهٔ ۱۵۹۵ مسیحی]

آسیا ــ غارت کردن لشکر اوزبک شهر یزد را. وفات عبدالله خان اوزبک. رفتن شاهزاده مراد ابن اکبرشاه به امر پدر به طرف گجرات و فتح کردن این ولایت را. وفات شیخ ابوالفیض فیضی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ هانری چهارم پادشاه فرانسه به فلیپ دو یم پادشاه اسپانیول اعلان جنگ نمود و قشون فرانسه لشکر اسپانیول را شکست دادند. **(هلاند)** ــ

۸. همان کتاب: اغور سلطان.

کُرنلیُوسْ ملاّح هلاندی رواج تجارت هندوستان را که تا آن وقت به‌دست پرتوغالیها بود برای مملکت خود دایر می‌نماید. **(عثمانی)** ــ فوت سلطان مرادخان سیّم سلطان عثمانی در سنّ پنجاه سالگی به جهت افراط در عیش و عشرت و جلوس سلطان محمّدخان سیّم که نوزده برادر خود را مقتول کرد و ده نفر از نسوان محترمهٔ پدر خود را به دریا غرق نمود.

[سنه ۱۰۰۵ هجری = سنهٔ ۱۵۹۶ مسیحی]

آسیا ــ جنگ میرزا جان خان‌خانان با سهیل خان دکنی و غلبه نمودن بر او و کشته شدن راجه علیخان فاروقی صاحب خاندیس در این جنگ، و برقرار شدن پسرش خضرخان در برهان‌پور به‌جای او که خود را بهادرشاه خواند. فتح کردن عساکر شاه‌عبّاس رستمدار و لاریجان را.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ گرفتن لشکر انگلیس شهر کادیکس را که از بلاد اسپانیول است. انکشاف نمودن والتر رالِین گو یان را که در سمت شمال شرقی ینگی‌دنیای شمالی است. **(عثمانی)** ــ سلطان محمّدخان سیّم سرداری قشون خود را اختیار کرده به طرف مجارستان حرکت می کند و شهر آگریا را مفتوح می سازد. **(اسپانیول)** ــ انکشاف جزایر مارکیز به‌دست اسپانیولیها. **(فرانسه)** ــ اغلب بلاد این مملکت را که تا این سال هانری چهارم پادشاه فرانسه متصرّف نبود فتح و تصرّف می نمایَد.

[سنه ۱۰۰۶ هجری = سنهٔ ۱۵۹۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبدالمؤمن خان اوزبک به خراسان آمده مشهد مقدّس را بگرفت و اهالی این شهر را قتل نمود. هم در این سال شاه‌عباس ایالت ولایت هرات را به حسن‌خان شاملو داد، و فرهادخان قرامانلو در این سال مغضوب گردید. هم در این سال عبدالمؤمن خان صاحب توران که خراسان را نیز گرفته بود مقتول گردیده گلدی‌محمد خان در تاشکند و پیرمحمد خان در بخارا و تنیم‌خان در

خراسان به حکمرانی نشستند و موکب شاه‌عبّاس متوجّه خراسان شده با تنیم خان جنگ کرده و او را بکشت و باقی خان برادر تنیم خان به سمرقند رفته در آنجا سلطنت یافت بعد از آن پیرمحمد خان را بکشت و بر بخارا نیز مستولی گشت و حاجم خان پادشاه خوارزم که به عراق به دربار شاه‌عبّاس آمده بود قصد خوارزم کرده دوباره ولایت خود را در تحت تصرّف درآورد. هم در این سال ملوک ولایت کجور و لاریجان به دست شاه‌عبّاس منقرض شدند.

پوشیده نباشد که طبقهٔ مزبور از ملک کاوس بن کیومرث و برادرش ملک اسکندر ابتدا نموده یعنی ملک کاوس حکمرانی نور یافت و ملک اسکندر به حکمرانی کجور نایل شد، بعد از ملک اسکندر ملک اشرف تاج‌الدین پسرش به‌جای او برقرار گشت، بعد از ملک اشرف تاج‌الدوله پسرش ملک کاوس حکمرانی یافت و ملک کاوس مردی فاضل و دانا بود، چون او درگذشت پسرش ملک کیومرث به حکمرانی رسید و ملک کیومرث را پدرش هیجده سال در حبس داشت تا به امداد آقامحمّد روزافزون خلاص و وارث ملک پدر گردید، بعد از او برادرش ملک جهانگیر بن کاوس حکومت کجور یافت، و حکمرانی لاریجان و آمل به ملک بهمن رسید، پس از ملک جهانگیر پسرش ملک سلطان محمد از جانب شاه طهماسب به حکمرانی کجور برقرار گشت، بعد از او ملک جهانگیر بن ملک سلطان محمد که در این سال گرفتار و مقتول گردیده این طبقه زوال یافتند.[۱]

اروپا ــ (فرانسه) ــ شهر آمی‌یِم را که به تصرّف اسپانیولیها بود قشون فرانسه به‌واسطهٔ مارپیچ متصرّف می گردند و تا آن زمان در میان عساکر فرانسه ننگ بود که یک شهری را به‌واسطهٔ مارپیچ فتح کنند. **(هلاند)** ــ انکشاف اراضی قطبی

۱. فهرست و شرح حالی که در تاریخ جهان‌آرا از «ملوک کجور» آمده صحیح‌تر است و ما در این‌جا از روی همان‌کتاب ص ۱۸۸ فقط به ذکر نام آنها به ترتیبی که حکومت کرده‌اند اکتفاء می‌کنیم: «ملک اسکندر بن ملک کیومرث ــ ملک تاج‌الدولة بن اسکندر ــ ملک اشرف بن تاج‌الدوله ــ ملک کاوس بن ملک اشرف ــ ملک کیومرث بن ملک کاوس ــ ملک جهانگیر بن ملک کاوس... حالا حاکم کجور اوست و ملک بهمن بن کیومرث حال حاکم لارجان است» (تاریخ جهان‌آرا در سال ۹۷٦ تألیف شده است.).

موسوم به اِسپیتزبرک به‌واسطهٔ ملاّحان هلاندی (اِسپیتزبرک یکدسته جزایر است در دریای محیط منجمد شمالی).

[سنه ۱۰۰۷ هجری = سنهٔ ۱۵۹۸ مسیحی]

آسیا ــ شاه‌عبّاس در این سال در ییلاق اصفهان بسر برد. وفات شاهزاده مراد بن جلال‌الدین اکبرشاه. وفات ابراهیم بریدشاه و برقرار شدن قاسم بریدشاه به‌جای او.

اروپا ــ (**اسپانیول**) ــ فوت فلیپ دو یّم پادشاه اسپانیول و جلوس پسرش فلیپ سیّم به‌جای او. (**روس**) ــ فوت فِدُرْ پادشاه روس که آخر پادشاه از خانوادهٔ دوریک بود و چون او درگذشت بوریس که از این خانواده نبود به سلطنت منصوب گردید.

[سنه ۱۰۰۸ هجری = سنهٔ ۱۵۹۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عساکر شاه‌عبّاس ولایت لار و بحرین را مسخّر و مفتوح نمودند، و بعضی فتح لار و بحرین را در سال هزار و نهم و برخی دیگر در سنهٔ هزار و دهم نوشته‌اند. بهرحال پس از فتح لار میرزا علاءالملک لاری را بخدمت شاه‌عبّاس آوردند، و میرزا علاءالملک آخر شخص است از حکمرانان لارستان که نسب ایشان به گرگین میلاد می‌رسید. گرفتن اکبرشاه بلاد خاندیس و قلعه امیر را و منسلک شدن بهادرشاه صاحب خاندیس در سلک ملازمان اکبرشاه و زوال دولت فاروقیان.

پوشیده نباشد که سلاطین فاروقی که در برهان‌پور بوده‌اند اوّل شخص آنها ملک‌راجه ابن خان‌جهان فاروقی است که نسب به فاروق می‌رساند، خان‌جهان از امرای علاءالدین خلج بوده و بعد از فوت او پسرش ملک‌راجه به ملازمت فیروزشاه باربک رسید و به سبب خدمات عمده اعتباری یافته به منصب صوبه‌داری خاندیس منصوب گردید و ترقّی کلّی کرده سپهداری آن بلاد یافت و بیست و نه سال حکمرانی نمود، بعد از او پسرش نصیرخان فاروقی چهل سال و شش ماه و

بیست روز در خاندیس سلطنت کرد، بعد از او میران عادلخان سه سال و هشتماه پادشاه بود، پس از او مبارکخان فاروقی هفده سال و ششماه، و چون او درگذشت عادلخان ثانی به‌جای او برقرار گردید و عادل‌خان استقلالی تمام داشت و چهل و شش سال و ششماه پادشاهی نمود، بعد از او داودخان هشت سال و یکماه، پس از او عادل‌خان سیّم نوزده سال، بعد از او میران محمّدشاه، و پس از میران محمّدشاه، میران مبارکشاه سی و دو سال سلطنت داشت، بعد از او میران محمدشاه دو یّم، و پس از او راجه علیخان، و بعد از راجه علیخان بهادرشاه به حکم اکبرشاه در خاندیس به حکمرانی نشست، امّا چون قابل سلطنت نبود صوبهٔ دکن به حکم اکبرشاه در تحت حکمرانی شاهزاده دانیال پسر اکبرشاه درآمد.

وفات میرزاخانی ترخان در برهان‌پور.

اروپا ـ (انگلیس) ـ ایجاد و تشکیل کمپانی هند در این مملکت. **(فرانسه)** ـ هانری چهارم پادشاه فرانسه به حکم پاپ مارگریت زوجهٔ خود را طلاق می دهد.

[سنهٔ ۱۰۰۹ هجری = سنهٔ ۱۶۰۰ مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه‌عبّاس به موجب نذری که کرده بود تقریباً در اوّل ماه جمادی‌الثانیه پیاده عزیمت مشهد مقدّس نمود و سه نفر از ملازمان حضرت پادشاهی بالطبع با او در این عزم موافقت کرده پیاده راه پیمودند یکی محمد زمان سلطان بایندری ترکمان مشهور به کاولی، دیگر مهتر سلمان دنبلی رکابدارباشی، و سیّمی میرزا هدایت‌الله اصفهانی نوادهٔ نجم ثانی بود. و روز اوّل از دیوانخانهٔ اصفهان به مسجدی موسوم به طوقچی در بیرون دروازهٔ شهر رفته، روز دو یّم از اینجا به موضع موسوم به دولت‌آباد و از دولت‌آباد به مورچه‌خورت و اردوی پادشاهی با توپ و تیپ و تجمّل و احتشام همه‌جا همراه بود و هرجا که شاه‌عبّاس خسته می‌شد ساعتی اقامت کردی و غنودی و با آنکه پاهای او پرآبله شده از این رنج و مشقّت پروا ننمودی. مختصر منزل به منزل طیّ مسافت کرده بعد از بیست و هشت روز به مشهد مقدّس رسیده به شرایط زیارت و عبادت و دعا پرداخت و سه ماهه رجب و شعبان و رمضان را در آن آستان ملایک پاسبان اعتکاف نمود و از هیچیک

از سلاطین نظیر این عمل شنیده نشده، مگر نوشته‌اند یکی از قیاصرهٔ رومیة‌الصّغری موسوم به هرقل از قسطنطنیه پیاده به بیت‌المقدّس رفت ولی راه را از گُـل و ریاحین مفروش می کردند و شاه‌عبّاس در سفر مشهد مقدّس بر روی سنگ و خـاک بل بر روی خار و خاشاک راه می‌پیمود. گویند در اوان اعتکاف در روضه رضویّه شبی شاه‌عبّاس مثل سایر خدّام به گرفتن سرشمعهای روضهٔ مطهره مشغول بود، شیخ بهاءالملّة و الدین شیخ بهائی علیه‌الرحمة این رباعی را بدیهة فرمود:

پیوسته بود ملایک علّیّین   پروانهٔ شمع روضهٔ خلدآئین

مقراض به احتیاط زن ای خادم   ترسم ببری شهپر جبریل امین

هم در این سال شاهزاده دانیال بن اکبرشاه قلعهٔ احمدنگر را فتح نمود و بهادر نظام‌شاه اسیر گشت و امرای نظام شاهی در دولت‌آباد به اسم مرتضی نظام‌شاه خطبه خواندند.

اروپا ـ (فرانسه) ـ مزاوجت ثانی هانری چهارم پادشاه فرانسه با ماری دمدیسی.

[سنه ۱۰۱۰ هجری = سنهٔ ۱۶۰۱ مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه‌عبّاس از مشهد مقدّس به جهت تسخیر ولایت بلخ انتهاض نمود، ولی از آنجا که در اردوی او ناخوشی و بیماری زیاد شد یا آنکه مرض وبا بروز نمود و اکثر لشکریان ناخوش شدند و بسیاری بمردند شاه‌عبّاس از چهار فرسخی قلعهٔ بلخ مراجعت کرد. هم در این سال ابراهیم سلطان صاحب بلخ درگذشت و باقی خان برآن دیار مستولی گشت.

اروپا ـ (انگلیس) ـ ایجاد و تشکیل مرکز تجارتی به جهت خرید و فروش ادویه‌جات در سمت مالابار.

[سنه ۱۰۱۱ هجری = سنهٔ ۱۶۰۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ولایت تبریز را فتح کرد و از آنجا روانهٔ ایروان شد و قلعهٔ ایروان را محاصره نمود و پس از اندک مدّتی آن قلعه را متصرّف گردید و حکومت آن را به امیر گونه‌خان داد. هم در این سال به امر شاه‌عبّاس بنای چهار بازار شهر اصفهان را گذاشتند و بعضی مورّخین بنای میدان نقش جهان اصفهان را نیز در این سال نوشته‌اند. نیز در این سال خبر رسید که چغال‌اوغلی نام سردار عثمانی از راه چالدران متوجّه آذربایجان گردیده، شاه‌عباس الله‌ویردیخان را به اتّفاق قرچقای‌بیگ غلام خاصّه به جهت تسخیر قارص روانه داشت و یکی دیگر از ملازمان را مأمور فتح قلعهٔ شیروان کرد. هم در این سال طهمورث خان والی گرجستان با متعلقان و منسوبان خود به دربار شاه‌عباس آمد و همشیرهٔ او را شاه‌عباس در حبالهٔ نکاح خویش درآورد. وفات شیخ ابوالفضل، و چلبی‌بیگ فارغ از مشاهیر.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ اغلب از نجبای مملکت بر ضدّ سلطنت هانری چهارم به شورش اقدام نمودند و از جملهٔ شورشیان مارشال دِبیزُنْ بود که به حکم پادشاه به قتل رسید. مأموریت جمعی از علما و حکما به جهت انکشاف معادن در این مملکت.

[سنه ۱۰۱۲ هجری = سنهٔ ۱۶۰۳ مسیحی]

آسیا ــ جنگ الله‌ویردیخان سردار شاه‌عبّاس در حوالی بغداد با عساکر عثمانی و کشته شدن بسیاری از عثمانیها. ابتدای رواج و شیوع استعمال تنباکو. آمدن حکمرانان گرجستان با هدایا به خدمت شاه‌عباس. آمدن دوهزار خانوار از او یماقات عثمانی که موسوم به سیل سپر بودند به ایران و متوطن شدن آنها در ری و خوار و فیروزکوه.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ فوت الیزابت ملکهٔ انگلیس و جلوس ژاک ششم به‌جای او ه سلطنت این مملکت و ژاک از طرف مادر پسر ماری استوار ملکهٔ اِکُسْ بود و

موسوم به ژاک اوّل گردید و از این به‌بعد مملکت اِکُسْ و انگلیس در تحت سلطنت پادشاه واحد درآمد. (فرانسه) ــ فوت وی‌یِت نام از مهندسین معروف که در علم جبر و مقابله کمال مهارت و تبحر را داشت. (عثمانی) ــ فوت سلطان‌محمد خان سیّم سلطان عثمانی و جلوس پسرش سلطان احمدخان به‌جای او در سنّ پانزده سالگی.

[سنه ۱۰۱۳ هجری = سنهٔ ۱۶۰۴ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال موکب شاه‌عبّاس به جهت جنگ با چغال اوغلی سردار عثمانی از اصفهان انتهاض کرده متوجّه اردبیل شد و دسته قشونی به سرکردگی اللّه‌ویردیخان به جنگ سردار مشارالیه فرستاد. به موجب مسطورات روضة‌الصفای ناصری در این سال شاه‌عبّاس ایروان و قراباغ را فتح کرده سپاه عثمانی را منهزم و شریف‌پاشا سرعسکر و سردار عثمانی را دستگیر نمود. وفات شکیبی اصفهانی، و میرزا مشربی شاعر، و انیسی شاملو. وفات مادر جلال‌الدین اکبرشاه، و کشته شدن وزیر اعظم او ابوالفاضل به نامردی و خیانت، و ابوالفاضل تاریخ سلطنت جلال‌الدین اکبرشاه بن همایون پادشاه را به زبان فارسی نوشته است، و جلال‌الدین اکبرشاه تا این سال پنجاه سال است که سلطنت می‌نماید و قلمرو حکمرانی او یک مملکت وسیعی است که امتدادش از پنجاب به کوههای هیمالایا و خلیج بنگاله و دکن می‌باشد.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ تألیف کتاب دُنْ‌کیشُتْ به‌واسطهٔ سِرْوانتِسْ معروف و این کتاب در معنی هجو اعیان مملکت است. **(هلاند)** ــ تجّار هلاندی تا جزایر ملوک که متعلّق به پرتوغال بود راه مراوده بهمرسانیدند.

[سنه ۱۰۱۴ هجری = سنهٔ ۱۶۰۵ مسیحی]

آسیـا ــ وفات جلال‌الدین اکبرشاه بن همایون پادشاه که پنجاه و یکسال و دو ماه سلطنت کرده بود و چون اکبرشاه درگذشت نورالدین محمّد جهانگیر پادشاه به‌جای

او برقرار گردیده به سلطنت مملکت وسیعهٔ اکبرشاهی پرداخت. وفات باقی خان صاحب ماوراءالنهر و برقرار شدن برادرش ولی محمّد خان به‌جای او. هم در این سال شاه‌عباس لشکر به تسخیر گنجه کشید و در محرّم سال بعد این شهر را فتح نمود چنانکه ذکر آن بیاید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد روزنامه در این مملکت موسوم به مِرکُور فرانسه که هفته‌ای یکمرتبه منطبع می گردد. (روس) ــ فوت بوریس پادشاه و مقتول نمودن یاغیان زوجه و پسرش را. جلوس نمودن دیمتری نام به تخت سلطنت روس.

[سنه ۱۰۱۵ هجری = سنهٔ ۱۶۰۶ مسیحی]

آسیا ــ در محرّم این سال شاه‌عبّاس قلعهٔ گنجه را که به تصرّف عثمانی بود و محمّدپاشا حکومت این قلعه را داشت به قهر و غلبه فتح کرد و دوهزار و پانصد نفر از قلعه‌گیان را بکشت و محمّدپاشا را به مازندران فرستاد و حکومت گنجه را به محمّدخان زیاداوغلی قاجار داد و متوجّه تفلیس گردید، و شعرا تاریخ این فتح را به انحای مختلف به نظم درآورده‌اند از جمله گفته‌اند (در محرم گنجه از عباس شد) ولی تاریخ مشهور این فتح این است:

منّت خدای را که به اقبال بیزوال
ملک شهی زمین و زمان در فراخی است
از بسکه نصرت از پی نصرت همیرسد
تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است

بالجمله پس از این فتح چون اردوی شاه‌عبّاس به طرف تفلیس حرکت کرد محمّدپاشای قزاقلو حاکم شهر کوری عریضه‌ای به شاه عبّاس نوشته اظهار انقیاد نمود و خود نیز به‌خدمت آمده مقالید قلعهٔ کوری را به ملازمان پادشاهی تسلیم کرد بعد از آن قلعهٔ تومانس را نیز قزلباش متصرف شدند و بر عبداللطیف پاشا حاکم تفلیس معلوم شد که محاربت و مقاومت با عساکر شاه‌عباس کوشش بی‌فایده است ازدرِ تمکین درآمده علیقلی خان شاملو به تفلیس رفت و این بلده را

تصرّف نمود و شاه‌عبّاس خود به جهت تماشای این شهر به تفلیس آمد و در ایّامی که شاه‌عبّاس در تفلیس اقامت داشت گرگین خان والی کارتیل درگذشت و لوارصاب پسر او را که چهارده ساله بود به خدمت شاه‌عباس آوردند، شاه‌عبّاس او را به لقب خانی ملقّب کرده ولایت گرجستان را به او واگذار نمود و کوتوالی تفلیس را به محمد سلطان شمس‌الدین‌لو داد، و به عزم تسخیر شیروان و تعمیر ایروان موکب پادشاهی انتهاض نمود، و اللّه‌و یردیخان حاکم فارس و سردار خاص مأمور به تعمیر قلعهٔ ایروان گردید و اللّه قلی بیگ قورچی باشی متصدی انجام آن خدمت شد و شاه‌عباس با بعضی از خواص از ساحل گوگجه تنگیز شکارکنان متوجّه نخجوان گردید و بعد از آنکه ایروان را تعمیر نمودند خود بنفسه به تماشا و بازدید آن مرمّت و تعمیر رفت پس از آن عزم شاه‌عباس در محاصرهٔ شماخی که دارالملک شیروان است مصمّم گردید. هم در این سال شاه‌عباس فرمان مسطور در ذیل را به اسم عمّال سیستان صادر نمود.

سواد فرمان شاه عبّاس

آنکه رفعت شعارین عمدة الملوک العظام ملک هلال و ملک اسکندر و ملک سلیمان و ملک رحیم ملکان بالی به شفقت و مرحمت شاهانه مفتخر و سرافراز و مباهی و ممتاز بوده بدانند که در این ولا ایالت‌پناه، حکومت دستگاه اشعة الملک الکرام نظاماً للایالة، ملک جلال‌الدین محمود خان حاکم سیستان، حقیقت اخلاص و یک جهتی و دولت‌خواهی ایشان را عرض نموده بود که در خدمات آنجا نهایت همراهی کرده آثار دولتخواهی به ظهور آورده‌اند این معنی موجب شفقت و مرحمت پادشاهانه دربارهٔ ایشان گردید و خلع فاخرهٔ شاهی جهت ایشان فرستادم، می‌باید که به دستور در ازدیاد مواد یکجهتی و اخلاص کوشیده یوماً فیوماً آثار خدمات و جان‌سپاری به ظهور رسانند، و با مردم خود نزد ایالت‌پناه مشارالیه آمده به اتّفاق او در آن سرحدّ به خدمات مرجوعه قیام نماید، و لوازم اطاعت و انقیاد بجای آورند که انشاءاللّه ایشان را فراخور خدمت رعایت و تربیت خواهیم فرمود، به همه جهتی به مراحم بی دریغ خسروانه واثق و امیدوار باشند تحریرا فی غرّه رجب المرجب ۱۰۱۵.

وفات میرزا شاهرخ صاحب مالوه در بدخشان.

اروپـا ــ **(انگلیس)** ــ مأمور شدن جمعی از معدنچیان و فلاّحان ازین مملکت به وِرژینـی امریکـا. **(اطریش)** ــ متارکهٔ بیست سالهٔ این دولت با دولت عثمانی. **(فرانسه)** ــ متصرّف شدن دولت فرانسه کانادای ینگی دنیای شمالی را که دو سال بعد شهر کِبِکْ را که پای‌تخت کاناداست بنا کردند. **(هلاند)** ــ انکشاف بعضی سواحل اُسْتِرالی واقع در جنوب نُوْوِل گینه به‌دست ملاّحان هلاندی. **(روس)** ــ شوو یسکی نام رئیس شورشیان پادشاه را از سلطنت خلع کرده ملکه او را مقتول می‌سازد و خود به سلطنت روس جلوس می‌نماید. **(سُوِدْ)** ــ جلوس شارل نهم پادشاه.

[سنه ۱۰۱۶ هجری = سنهٔ ۱۶۰۷ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌عباس شماخی دارالملک شیروانات را محاصره نمود و مشغول محاصره بود که خبر رسید امیرگونه خان قاجار قلعه قارص را فتح کرده و در آن حدود استیلا و تسلط کامل حاصل نموده است، عساکر پادشاهی نیز در اواخر ماه صفر قلعهٔ شماخی را متصرّف شدند و تقریباً سه هزار نفر از عساکر عثمانی در این محاصره و محاربه کشته شد و پس از فتح شماخی حکومت این ولایت را شاه‌عباس به ذوالفقار خان قرامانلو تفویض نمود وموکب شاه‌عباس مظفّر و منصور به تبریز معاودت کرد و دسته‌های عساکر را که مدّتی بود در رکاب پادشاهی مشغول به خدمت بودند مرخص نموده به اوطان خود بروند و به استراحت و آسایش پردازند، و خود شاه‌عبّاس با خواص متوجّه زیارت مشهد مقدّس گردیدند و امرای خراسان به حضور پادشاهی نایل شده مشمول عواطف گشتند. پس از زیارت روضهٔ منوّره رضویّه و انتساق امور خراسان موکب شاه‌عبّاس به اصفهان آمد. هم در این سال نوّاب خلیفه سلطان به رتبهٔ دامادی شاه‌عبّاس مباهی گشت. هم در این سال شاه‌عبّاس کلّ املاک خاصّهٔ خود را از رساتیق و خانات و قیصریّه و چهار بازار و حمّامات وقف چهارده معصوم علیهم‌السّلام نمود و وقفنامه به خطّ شیخ المشایخ شیخ بهاء‌الدین عاملی قدّس سرّه نگاشته شد و منافع این موقوفه همه ساله محض

سادات و ارباب استحقاق بود. هم در این سال سیزده هزار نفر از طوایف جلالی از خاک عثمانی به ایران آمده اعتمادالدوله حاتم‌بیگ وزیر اعظم شاه‌عبّاس به مهمانداری آنها مأمور گردید و پذیرائی کامل از ایشان نمود از جمله در یک مجلس ده هزار نفر از جلالیان به دعوت و ضیافت حاضر شدند و پس از بذل خلاع و مواهب کامله آن طوایف مأمور سرحدّات آذربایجان و گوشمال اکراد آن نواحی گردیدند و بعضی این واقعه را در حوادث سال بعد نوشته‌اند. هم در این سال شاه‌عبّاس یادگار علی سلطان طالش را به سفارت به دربار جهانگیر شاه بن اکبر شاه فرستاد که تعزیت فوت اکبرشاه و تهنیت جلوس جهانگیرشاه را تبلیغ نماید. استیلای ملک عنبر حبشی بر دولت نظام‌شاه. وفات خواجه محمّد دهدار فانی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ داویس نام از دریانوردان این مملکت راهی از محیط شمال به طرف هندوستان پیدا کرده اراضی گِرُوِانلاند را انکشاف می‌نماید.

[سنه ۱۰۱۷ هجری = سنهٔ ۱۶۰۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال مرادپاشا وزیر سلطان عثمانی با عساکر این دولت متوجّه آذربایجان گردید و جنگی سخت فیمابین او و عساکر قزلباش درگرفت جمعی کثیر از عثمانیها کشته شدند و مرادپاشا ناچار بی‌نیل مرام و مقصود خود مراجعت کرد. هم در این سال موکب شاه‌عبّاس متوجّه اردبیل گردید و در این ولایت خبر رسید که بکتش خان حاکم مرو درگذشته لهذا شاه‌عبّاس ایالت مرو را به محراب خان حاکم‌ایل قاجار تفویض نمود. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاه‌عبّاس به حکمران سیستان ارسال داشت:

سواد فرمان شاه‌عبّاس

آنکه رفعت‌پناه خلف الامراء العظام ملکزادهٔ اعظم شجاع‌الدین حمزه‌بیک ولد صدق ایالت و حکومت‌پناه عمدة الملوک و الحکّام الکرام ملک جلال‌الدین محمود خان حاکم سیستان. به عنایات بلاغایات افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که: عرضه‌داشتی که در این ولا در باب اسب گذرانیدن مردم از شوارع سیستان و

گرانی جمعی که به هندوستان می‌رفته‌اند به خدمت اشرف اعلی همایون به درگاه معلّی فرستاده بود رسیده و مضامین آن معروض گشت بارک‌الله، رحمت باد، روی او سفید، اینمعنی موجب ازدیاد شفقت و التفات نواب کامیاب همایون ما دربارهٔ آن رفعت‌پناه خلف‌الملوک شد، و خلع فاخرهٔ شاهی به جهت او فرستادم می‌باید که به همه جهتی خود را منظور انظار عنایات بیکران همایون ما ساخته به دستور دول موادّ اهتمام نماید و در باب اسب بردن از طرق و شوارع سیستان و سدّ این باب نمودن بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام به تقدیم رسانیده تقصیر ننماید و همواره حالات و متمنیّات که داشته باشد عرض نموده به عزّ انجاح مقرون شناسد به مراحم بیدریغ خسروانه واثق و امیدوار باشد تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنه سبع عشر و الف ۱۰۱۷.

هم در این سال جهانگیر پادشاه بنگاله را متصرّف شده و سلاطین بنگاله که ایشان را ملوک پور پی می گفتند منقرض گردیدند (ملوک پور پی یعنی ملوک ممالک غربی و سلاطین بنگاله معروف به ملوک غربی و سلاطین دهلی مشهور به ملوک شرقی بوده‌اند). وفات مظهری کشمیری، و کفری تربتی.

اروپا ـ (هلاند) ـ در این سال هلاندیها رودخانه هودسن را انکشاف کردند و در جزایری که مقابل مصب این رودخانه است سکنی گرفتند و همین جزایر بعد موسوم به نو یرُک و نیوژرسی خواهد شد.

[سنه ۱۰۱۸ هجری = سنهٔ ۱۶۰۹ مسیحی]

آسیا ـ در این سال عساکر قزلباش به سرداری اعتمادالدوله حاتم بیگ به فتح قلاع پنجگانه دم‌دم که به تصرّف امیرخان از اکراد برادوست حاکم ارومیّه بود و دم از خودسری می زد پرداختند و قبل از آنکه قلاع مزبوره مفتوح شود اعتمادالدولة فجأةً درگذشت و محمّدبیگ بیگدلی شاملو به سرداری عساکر مأموره معیّن شده قلاع دمدم را بگرفتند و امیرخان را بکشتند و چون اعتمادالدولة وزیر شاه‌عبّاس درگذشت منصب او را شاه‌عبّاس به پسرش طالب خان داد. هم در این سال موکب

شاه‌عبّاس متوجّه مراغه شده این ولایت و قلعهٔ کاودولی را که قبادخان مکری متصرف بود و براه استقلال و استبداد می‌رفت مسلّم و مصّفا نموده قبادخان و اکثر از طوایف مکری به حکم شاه‌عبّاس کشته شدند. نیز در این سال ولی‌محمّدخان بن‌جانی سلطان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر از برادرزادگان خود امام‌قلیخان و ندرمحمّد خان پسران تنیم‌خان منهزم شده به دربار شاه‌عباس پناه آورد و شاه‌عباس او را با اعزاز هرچه تمامتر پذیرفته لشکری به امداد او مأمور کرد و او به استعانت آن لشکر دو باره بر بلاد خود استیلا یافته سلطنت یافت. وفات شاه نقی‌الدّین محمّد نسّابهٔ شیرازی.

اروپا ـ (اسپانیول) ـ در این سال تمام اعرابی که در خاک اسپانیول بودند به حکم پادشاه این مملکت اخراج شده بعضی از آنها به افریقا و برخی به آسیا مهاجرت نمودند و مهاجرت آنها چندین ایالت از ایالات اسپانیول را خالی از سکنه گذاشت.

[سنه ۱۰۱۹ هجری = سنهٔ ۱۶۱۰ مسیحی]

آسیا ـ در این سال مسجد شاه اصفهان را که از ابنیه عالیهٔ بی‌مانند و در استحکام و رفعت بنا و سایر امتیازات نظیری برای آن متصوّر نیست به امر شاه‌عبّاس شروع به ساختن نمودند. و چون در این اوان گفتگوی صلح و مصالحه فیمابین دولتین ایران و عثمانی در کار بود زینل‌خان شاملو را در این سال به سمت ایلچیگری شاه‌عبّاس به دربار دولت عثمانی فرستاد. بعضی از مورّخین می‌نویسند شاه‌عبّاس در این سال به اصرار نصوح‌پاشا قاضی خان صدر حسینی و بعضی از علما را با هدایا و نامهٔ مودّت علامه به اسلامبول فرستاد. هم در این سال ولی‌محمّد خان اوزبک با امامقلی خان برادرزادهٔ خود جنگ کرده ولی‌محمّد خان مقتول و امامقلی خان در ماوراءالنهر و ندرخان در بلخ و بدخشان به سلطنت برقرار گردیدند. وفات سیّد نوراللّه مرعشی، و نوعی خبوشانی شاعر.

اروپا ـ (انگلیس) ـ هودسُن نام از دریانوردان انگلیس در سمت شمالی

ینگی دنیا تنگه و خلیجی پیدا کرده و آن تنگه.و خلیج به اسم او موسوم شد.

(فرانسه) ــ هانری چهارم تدارک جنگ با اطریش را دیده ولی قبل از حرکت و مبادرت به جنگ فرانسوا راوَلْیاک نام روز چهاردهم ماه مه درحالتی که هانری چهارم پادشاه در کالسکه نشسته بود او را به قتل می‌رساند، پس از مقتول شدن هانری پسرش لوی سیزدهم در سنّ نه سالگی به‌جای او به سلطنت جلوس می‌نماید و ملکه مادر لوی سیزدهم به جهت صغر سنّ او به نیابت سلطنت برقرار می گردد.
(هلاند) ــ در این سال هلاندیها انگلیسها را از جاوه بیرون کردند و شهر پتاویه را بنا نمودند.

[سنه ۱۰۲۰ هجری = سنهٔ ۱۶۱۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال موکب شاه‌عباس متوجّه مازندران گردید. در روضة‌الصّفای ناصری مسطور است که چون شاه عبّاس به جانب استرآباد و حوالی آبسکون و خزر رسید محلّی مرتفع و سبز و خرّم دید و پسندید و اسم آن محل طاهان بود شاه‌عبّاس آنجا را به عمارات و آبشار و سایر ابنیه معمور کرد و فرح‌آباد نام نهاد و در وسط آن محلّ نهری جاری ساخت و همه‌ساله بر عمارات آن بیفزود تا شهری شد و از آن بلده که تا ساری چهار فرسخ است خیابانی طرح کرد و با سنگ و گچ و آهک راه را بساخت که عابرین به زحمت گل و لای مبتلا و دوچار نگردند، علاوه براین در آن نواحی آبادانیها و آثار خیریّه زیاد بگذاشت. هم در این سال که سنهٔ هزار و بیست هجری باشد چون شارع مازندران از بسیاری باران غالباً گل و لای بود و چار پایان قوافل در آن فرومی رفتند شاه‌عباس به میرزاتقی وزیر مازندران حکم کرد از ابتدای حدود سوادکوه پلهای عالی بر روی رودهای بزرگ ببندد و تمامی راه را با سنگ و گچ و آهک و آجر بسازد و خیابان پهنی احداث کند و در دو طرف خیابان درخت غرس نماید تا معبر قوافل و عابرین با وسعت و صفا شود و تمام مخارج را شاه‌عبّاس خود متحمل شد و این راه در سال هزار و سی و یک به اتمام رسید چنانکه تاریخ اتمام آن (کار خیر) می باشد. گویند اهالی مازندران که تا آن زمان به عراق نیامده و شتر ندیده بودند و چون آن راه ساخته شد و قطارهای شتر با

بار به مازندران رفت اهالی از دیدن شتر تعجب می‌نمودند. بعضی نوشته‌اند شاه‌عبّاس لله‌بیگ نام را مأمور ساختن راه مازندران کرد و چندین هزار تومان ابوابجمع او نمود و لله‌بیگ این خدمت را به انجام رسانید. انعقاد عهد صلح فیمابین شاه‌عبّاس و سلطان احمدخان سلطان عثمانی و استرداد تبریز. استیلای ابراهیم عادلشاه بر بیدر، و زوال دولت برید شاهیان.

پوشیده نباشد که سلاطین برید شاهیْ که دراحمدآباد بیدر هندوستان سلطنت داشته‌اند هفت نفر بوده: اوّل شخص این طایفه قاسم برید است از غلامان گرجی سلطان محمد شاه فاروقی که دوازده سال حکمرانی کرده، بعد از او پسرش امیرعلی برید چهل سال حکمران بود، پس از او قاسم بریدشاه (یا امیرعلی بریدشاه) چهل و پنج سال سلطنت کرد، بعد از او ابراهیم برید شاه هفت سال، پس از او قاسم برید شاه سه سال، و بعد از او امیر برید، و بعد از امیر برید میرزاعلی در سنهٔ هزار و ده به سلطنت جلوس کرد و پس از ده سال سلطنت ابراهیم عادلشاه بر او غالب آمد و این طبقه منقرض گردیدند.

وفات نظیری نیشابوری شاعر و علمی قزوینی شاعر.

اروپا ــ (هلاند) ــ مسافرت هلاندیها تا ژاپُنْ. **(سُوِدْ)** ــ فوت شارل نهم پادشاه و جلوس گوستاو ادُلف به‌جای او به سلطنت.

[سنهٔ ۱۰۲۱ هجری = سنهٔ ۱۶۱۲ مسیحی]

آسیــا ــ در بهار این سال شاه‌عبّاس به گیلان رفته به تماشای آب بازی که در ایّام خمسه مسترقه در گیلان متداول بود و در میان اهالی عجم این ایّام را روز آب‌پاشان می گفتند پرداخت بعد از آن به قزوین رفت و از آنجا به فیروزکوه آمد و عازم زیارت حضرت علی بن موسی الرّضا علیه آلآف التحیّة و الثنا شد، و چون به مشهد مقدّس رسید به توسیع صحن مبارک حکم داد و خیابان آن ارض فیض قرین را بنا کرده نهر آن را جاری نمود و پس از تزیین و اتمام آن عمارات به زیارت مزار خواه ربیع رفت و ابنیهٔ ممتاز بر سَرِ قبر او بنا نهاد، چون این مقاصد حسنهٔ خود را به انجام رسانید از دشت بحریان به استرآباد رفت و در حوالی استرآباد از ملک

مازندران در محلّی که آن را ولایت پنجهزار می‌نامیدند عمارات و بناهای نیکو گذاشت و آن محل نیز رفته‌رفته آباد و موسوم به اشرف‌البلاد گردید. هم در این سال نورمحمّد خان اوزبک پسر ابوالمحمّد خان بن دین محمّدخان از الوس جوجی بن چنگیز خان که به حکم شاه‌عبّاس در شیراز سکونت داشت به اجل طبیعی درگذشت و ملاّعبدالله شوشتری مجتهد از تلامذهٔ مولانا ملااحمد اردبیلی قدّس سرّه در اصفهان رحلت نمود. وفات محمدقلی قطب شاه که پس از فوت او برادرزاده‌اش محمّدامین قطب‌شاه به‌جای او به حکمرانی برقرار گشت. وفات میرزا جانی ترخان حاکم قندهار و سند و انقراض دولت ترخانیان. وفات سبحانی استرآبادی. هم در این سال تجّار پرتوغالی در بندرعبّاس ایران ایجاد مرکز تجارتی نمودند.

اروپا ــ (آلمان) ــ فوت رُدُلف دو یّم امپراطور و جلوس ماتیاس به‌جای او.

[سنه ۱۰۲۲ هجری = سنهٔ ۱۶۱۳ مسیحی]

آسیا ــ در بهار این سال ولایت بن فهل از بلاد کیج و مکران که ملک شمس الّدین ولد ملک دینار به حکومت آنجا استقلال داشت به‌واسطهٔ گنجه علیخان حاکم کرمان مفتوح و ضمیمهٔ ممالک شاه‌عبّاس گردید (مقصود از ولایت مز بوره بمپور است). هم در این سال چون از طهمورث خان نبیرهٔ الکسندرخان گرجی والی ولایت کاخت و لوارصاب گرجی والی کارتیل آثار خلاف به ظهور رسیده بود شاه‌عبّاس قصد قراباغ و گرجستان کرد و قشون قزلباش از هرطرف دسته‌دسته به او پیوستند و شاه‌عبّاس در قراباغ مشغول شکار شده بعضی از امرا را مأمور گرجستان نمود، طهمورث با پانصد نفر از گرجیها به کارتیل گریخت و در آنجا با لوارصاب عهد اتّحاد مستحکم ساخت و با یکدیگر به باشی اجوق رفته به گرگین خان حاکم آنجا که از تبعهٔ عثمانی بود ملتجی شدند. و در اینحال سال بسررسید. وفات میرزا ابراهیم همدانی از مشاهیر. وفات شانی تکلّوی شاعر.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ انکشاف جزایر اُتاَیْتی به دست ملاّحان اسپانیولی. **(ایطالیا) ــ** امیر فخرالدین شامی که شامات را بر ضدّ سلطان برانگیخته منکوباً به

ایطالیا یعنی به خاک فلورانس پناه می برد. **(روس)** ـ جلوس میشل نام از نجباء از خانوادهٔ رومانف به سلطنت این مملکت.

[سنه ۱۰۲۳ هجری = سنهٔ ۱۶۱[illegible] مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه‌عبّاس به گرجستان ورود نموده حکومت این مملکت را به عیسی خان میرزا ولد گرگین میرزا ابن الکسندر که از بنی اعمام طهمورث بود و در خدمت شاه‌عبّاس اسلام اختیار کرده داد و چون امور این مملکت را منسق و منظم کرد به قراباغ بازگشت و پس از شکار جرگه در قراباغ از راه گیلان به مازندران آمد و جمعی از شیروانی و آذربایجانی را که به گرجستان رفته بودند با برخی از گرجیها که تقریباً پانزده هزار خانوار می شدند به حکم شاه‌عبّاس کوچانیده به مازندران آوردند و در فرح‌آباد و اشرف البلاد سکنی دادند و بسیاری از ایلات قرامانلو را به دارابجرد فارس برده در آنجا ساکن کردند و محمّد صفی میرزا پسر شاه عبّاس متهم شده مقتول گردید و نعش او را به اردبیل بردند. هم در این سال عساکر ایران و انگلیس متفق شده پرتوغالیها را که دو سال بود در بندرعبّاس مقیم بودند اخراج کردند.

[سنه ۱۰۲۴ هجری = سنهٔ ۱۶۱۵ مسیحی]

آسیا ـ در این سال طهمورث خان گرجی جمعیتی از گرجستان فراهم نموده بی‌خبر به محاربهٔ محمدخان زیاد اوغلی قاجار که با پانزده هزار نفر در تفلیس بود آمد، محمدخان که حاکم قراباغ و سردار لشکر آن نواحی بود مضطرب گردیده به درستی از عهدهٔ مدافعه برنیامد و با جمعی در این جنگ کشته شد و بقیّه سپاه قزلباش راه فرار پیش گرفتند و این خبر مسموع شاه‌عباس گردیده ملول گشت و به خیال تلافی و تدارک رفع این غایله افتاد و فرمان داد تا عساکر او از اطراف جمع شوند. هم در این سال شاه‌عباس قاضی خان صدر را به دربار عثمانی فرستاده که عهد صلح و مصالحه برقرار نمایند و قاضی خان نوشتهٔ مسطورهٔ در ذیل را به کارگزاران دولت عثمانی داد:

بعد از اداء حمد موفور و ثنای غیرمحصور بر پادشاه علی الاطلاق مالک الملک بالاستحقاق که کافّهٔ سلاطین زمان و عامّهٔ خواقین دوران از سَرِ صدق و اخلاص و کمال اعتقاد و انقیاد زوی عجزْ به درگاه او آورده اطاعت و عبودیّت او را وسیلهٔ خلاصی از شداید نیران و آزادی جاودان ساخته‌اند. و صلوات نامیات بر حضرت سیّد انبیا، و سند اصفیا، و شفیع روز جزا، محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله مجتبی معلّی و بر ذرّیّت و آل کثیرالنوال و خیرالاجلال او باد ــ مقصود از این کلمات خیریت آیات آنست که بعد از آنکه حضرت دستور اعظم و سردار معظم از جانب عالیحضرت سلیمان مرتبت، سکندر منزلت، سلطان سلطانْ نشان، کیخسرو مرتبت، فریدون شأن، خلّداللّه تعالی ملکه و سلطانه، مرخّص و مأمور گشته شخص معیّن از اهل علم و ارباب فضل و صلاح را به درگاه گیتی‌پناه فرستاده به مقتضی آیهٔ کریمهٔ «الصلح خیر» در مقام اصلاح برآمده طلب صلح نموده بودند و به جهت انجام و تمهید مقدّمات این امر خیری که متضمّن رفاه حال و فراغبال کافّهٔ خلایق و عامّهٔ مسلمین است حسب‌الحکم جهانمطاع، آفتاب‌شعاع، عالم‌مطیع، کمترین بندهٔ درگاه قاضی خان مقرّر و مرخّص گشته به صحبت شریف دستور اعظم رسیده و به اتفاق به سعادت دولت، و شرف خدمت ملازمت، و پای‌بوس اعلیحضرت خاقان اعظم عزّ افتخار یافته به مقدمات صلح و صلاح به طریقی که در زمان حضرات خواقین عظام و سلاطین ذوالاحترام قرار و استقرار یافته بود به همان طریق و همان قاعده و تفصیل، من‌غیر تبدیل و تغییر، مقدّمات صلح مزبور را در این وقت مقرّر و مشخّص به صلاح طرفین و اختیار جانبین و مجدداً به تجویز و رضای اعلیحضرت خاقان سکندر مکانی مقرون گشت. و چون این غلام قدیم بر مقدمات سنور و سرحدی که در زمان حضرات سلاطین علیّین آشیان معیّن بوده مطلع نبود مقرّر شد که جمعی از دولتخواهان طرفین و ریش‌سفیدان معتبر معتمد از جانبین که ایشان را اطلاع تمام براین مقدمات حاصل باشد بی‌تفاوت تعیین سنور و سرحد کرده از طرفین بدان عمل شود امید که حضرت عزّت آثار مثوبات این امر خیر را به روزگار خجسته آثار جانبین عاید گردانیده قواعد و مبانی آن را مستحکم و منتظم دارد، و از هر جانبی در مقام تنبیه و تأدیب سید مبارک عرب درآمده هریک اراده نمایند که قلاع و محال خود را که ایشان تصرّف نموده‌اند بگیرند دیگری حمایت

ننماید.

وفات نقیب خان قزوینی از مشاهیر، و ضیاءالدین محمّد کاشانی عارف شاعر ابن مولانا نورا.

اروپا ـ (اطریش) ـ به‌واسطهٔ شورشی که در عربستان و گرجستان روداده بود شهرهائی را که از مجارستان دولت عثمانی متصرّف بوده بموجب انعقاد عهد مصالحه مابین دولتین عثمانی و اطریش به دولت اطریش مسترد ساخت. **(فرانسه) ـ** مزاوجت پادشاه فرانسه با آنْ شاهزاده خانم اسپانیول. بنیان قصر لوکسامبُورْغ در پاریس.

[سنه ۱۰۲۵ هجری = سنهٔ ۱۶۱۶ مسیحی]

آسیا ـ در این سال قاضی خان صدر که از دربار عثمانی مراجعت کرده بود چون خدمات او بر وفق منظور و مرام شاه‌عبّاس به انجام نرسیده و مشارالیه مقصّر گردیده لهذا از منصب جلیل صدارت معزول گردید و در همان روز که عزل شد درگذشت و منصب او را به قاضی سلطان متولّی مشهد مقدّس دادند. هم در این سال شاه‌عبّاس از فرح‌آباد به ساری آمد و از ساری به آمل و از اینجا با سپاهی فراوان به کنار دریای خزر متوجّه گشت و راند تا حدود گنجه و علیقلی خان و امرا به پذیرهٔ موکب شاهی آمدند و از اطراف و اکناف دسته‌دسته عساکر قزلباش به اردوی شاه‌عبّاس پیوستند و شاه‌عبّاس عزیمت تفلیس نمود و بَکرات میرزا ابن داود بن لوارصاب را که مسلمان شده بود به لقب خانی سرافراز و به ایالت گرجستان مفتخر کرده کارتیل را بدو داد و بدانجا فرستاد و طهمورث که به مخالفت و خودسری پرداخته و به عساکر عثمانی مستظهر بود به طرف باش‌اچوق فرار کرد، شاه‌عباس حکم به قتل و نهب اهالی گرجستان و تبعهٔ طهمورث داد و جمعی کثیر در این مقدمه راه دیار عدم گرفتند و برخی به جنگلها و کوهها گریختند و قشون قزلباش آنها را تعاقب نموده هر روز جمعی را می کشتند و طایفه‌ای را اسیر می کردند. گویند در مدّت بیست روز هفتاد هزار نفر به قتل رسیدند و صد و سی هزار نفر

اسیر شدند و بیشتر از همه‌جا ولایت کاخت خراب شد، پس از آن از راه مردانقوب شاه‌عبّاس به کارتیل آمد و از کارتیل متوجّه تفلیس گشته از تفلیس به گوگجه تنگیز نزول نمود و منتظر وصول قشون عثمانی گردید. هم در این سال شاه‌عبّاس در گرجستان بود که اکراد محمودی و اولاد غازی‌بیک بهمنی در سلماس و توابع آن آمده دست اندازی می کردند پیر بوداق خان بیگلر بیگی تبریز با جماعتی به گوشمال اکراد رفته این طایفه نیز از سپاه عثمانی استمداد نموده بعد از محاربه لشکر تبریز شکست خوردند و پیر بوداق‌خان نشناخته کشته شد، ترکمانیّه و قاجاریّه از این واقعه متألّم شده شاه‌عبّاس فرزند جوان پیر بوداق‌خان پرناک را به لقب خانی و حکومت تبریز و امیرالامرائی آذربایجان سرافراز کرد. وفات ملک سعید خلخالی از مشاهیر.

[سنهٔ ۱۰۲۶ هجری = سنهٔ ۱۶۱۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون امر مصالحه فیمابین دولتین ایران و عثمانی به‌جائی نرسیده و اختلال داشت و نقار و کدورت در میان بود محمدپاشا وزیر اعظم سلطان احمدخان اوّل با لشکر زیادی از دیاربکر به ارزن‌الروم آمده عازم فتح ایروان گشت و در این وقت امیرگونه خان قاجار بیگلر بیگی وحکمران ایروان بود و به مراسم حفظ و حراست قلعهٔ ایروان قیام نمود. محمدپاشا وزیر اعظم با سرداران و پاشایان وینگچریان که زیاده از صدهزار نفر بودند روز سیّم ماه شعبان به پای قلعهٔ ایروان رسیدند و قلعهٔ ایروان را احاطه نمودند. ازاین طرف نیز امرای قزلباش با لشکری جرّار به دفع عساکر عثمانی رفتند و نایرهٔ قتال به سختی اشتعال یافت و هر یورشی که عثمانیها به قلعهٔ ایروان می نمودند چندین هزار نفر از ایشان کشته می شد و با آنکه سپاه عثمانی کمال کوشش و جدّ و جهد را برای فتح قلعهٔ ایروان کرد کاری از پیش نبرد و بعد از آنکه چهل هزار نفر از ایشان مقتول و هلاک گردید از در صلح درآمدند و مایل به صلح شدند و محمّدپاشا عذرها برای این حرکت خود اظهار نمود و متعهد شد که به ورود اسلامبول عمل و کار مصالحهٔ دولتین ایران و عثمانی را به انجام رساند و از خارج ایروان کوچ کرد. آنگاه شاه‌عبّاس به تماشای قلعهٔ جدید

ایروان رفت و امیرگونه خان را که در حراست و نگاهداری قلعه و مدافعهٔ قشون عثمانی کمال خدمتگزاری را نموده بود مورد عواطف مخصوصه پادشاهی گردید امّا چون محمّدپاشا به اسلامبول رسید مقصّر و معزول شد و خلیل‌پاشا منصب وزارت اعظمی یافت که سال دیگر به خدمتی که محمّدپاشا متعهّد شده بود اقدام کند و آنرا به انجام رساند. هم در این سال ستارهٔ دنباله‌داری در آسمان پدیدار شده تا چهل شب نمودار بود. نیز در این سال خبر فوت حسینخان بیگلربیگی هرات به دربار شاه‌عبّاس رسیده شاه‌عبّاس پسر او حسنخان را به‌جای او برقرار و بیگلربیگی هرات نمود. کشته شدن اسمعیل بیگ انسی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت شِکْسپیر شاعر معروف انگلیس در سن پنجاه و دو سالگی. **(اسپانیول)** ــ فوت سِرْوانْتِس مؤلّف کتاب دُنْ کیشُتْ در فقر و بیچیزی.

[سنهٔ ۱۰۲۷ هجری = سنهٔ ۱۶۱۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نیز شاه‌عبّاس دسته قشونی به گرجستان فرستاده به تدمیر بقیّهٔ اشرار آن سامان پرداختند و ده هزار نفر اسیر گرجی از مرد و زن همراه خود آوردند. هم در این سال قرچغای‌بیگ را لقب خانی و منصب سپهسالاری داده با لشکری مأمور ارزن‌الرّوم نمود، حسن‌پاشا بیگلربیگی این ناحیه محصور شده قرچغای خان پس از قتل و غارت در آن ناحیه به وان آمد و آن محل را نیز نهب نموده به دربار شاه‌عبّاس بازگشت. هم در این سال خلیل‌پاشا وزیر اعظم دولت عثمانی با عساکر فراوان متوجّه تبریز گردید و قرچغای خان سپهسالار به استقبال او شتافت و جنگ سختی در میانه درگرفت و جانبین کوشش زیاد کردند با آنکه عساکر عثمانی چندین برابر لشکر قزلباش بود قرچغای خان سپهسالار خلیل‌پاشا را شکست فاحشی داد و پانزده هزار نفر از همراهان او بکشت و جمعی را اسیر کرده به خدمت شاه‌عبّاس آورد و مورد اشفاق پادشاهی گردید و در این اوان شاه‌عبّاس به قزوین آمد و در اینجا سفرا از جانب سلاطین به دربار شاه‌عبّاس آمدند از جمله ایلچی سلطان سلیم یکی از پادشاهان هند بود که با هزار نفر به دربار شاه‌عبّاس آمد و از جمله هدایای او ده زنجیر فیل و تختهای طلا و اقسام جانوران مانند ببر و کرگدن و

آهو و شیر و بزهای هندی و گاوان بحری و مرغان سخن گوی بود با نفایس اقمشه و غیره. سفیر دیگر ایلچی پادشاه روس بود با نامهٔ وسیع و عریض که به تُرکی مغولی نوشته بودند و از هدایا چند دست شنغار شکاری که خاصهٔ مملکت روس است و شاه‌عبّاس از آن شنغارها یکدست به سفیر هندوستان بخشید. وفات محمودبیگ فسونی.

اروپا ــ (عثمانی) ــ فوت سلطان احمد خان اوّل سلطان عثمانی وجلوس برادرش سلطان مصطفی خان به‌جای او.

[سنهٔ ۱۰۲۸ هجری = سنهٔ ۱۶۱۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس جشن نوروز را در اشرف مازندران بگرفت و تا ابتدای گرمی هوا در این ولایت بود، آن وقت روانه اصفهان گردید و حکومت خراسان را به قرچغای خان داد و حکومت تبریز را مجدّداً به شاه بنده خان ولد پیر بوداقخان پرناک تفویض کرد. هم در این سال شاه‌عبّاس حکم نمود آب رود کارون (کُرَنْ) را به جانب اصفهان جاری سازند و به تهیّهٔ این کار پرداختند و ایلچیان اطراف را با هدایا مرخّص فرمود و قصبهٔ دورق از اجزای حویزه به تصرّف حاکم فارس درآمد و ارامنه و گرجیّه که در مازندران سکنی داشتند مذهب اسلام اختیار کردند و چند نفر از سادات در گیلان دعوی مهدویت کرده چون کذب ایشان ثابت بود تنبیه شدند. وفات حکیم فغفور لاهیجی و ملاّمؤمن حسین یزدی از مشاهیر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ والتر رالَنگ از گویان ینگی دنیا سیب‌زمینی به انگلیس آورده در اینجا زراعت کردند و این اول سیب‌زمینی است که به انگلیس آوردند. **(دانمارک)** ــ کریستیان چهارم پادشاه چند فروند کشتی تجهیز کرده به هند می‌فرستد و بعضی اراضی گُرُمانْدِلْ را مفتوح می‌سازد. **(عثمانی)** ــ صدراعظم این دولت سلطان مصطفی خان را از سلطنت خلع کرده برادر او سلطان عثمان خان دویم را به‌جای او جلوس می‌دهد.

[سنهٔ ۱۰۲۹ هجری = سنهٔ ۱۶۱۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس طالب خان را از وزارت اعظم معزول کرده سلمان خان استاجلو را به این منصب به‌جای او منصوب نمود. مراجعت تخته‌خان که از جانب شاه‌عبّاس به دربار دولت عثمانی به جهت گفتگو و مذاکره صلح بین دولتین ایران و عثمانی رفته بود. وفات فریدون خان بیگلربیگی استرآباد. وفات شیخ علینقی کمره‌ای از مشاهیر. هم در این سال محمّد جهانگیر پادشاه هند بعضی از انگلیسها را که با پرتوغالیها اظهار خصومت می کردند برای قوّت خویش و استیصال پرتوغالیها در بندر سورت راه و جا داد و به‌تدریج جمعیت آنها زیاد شده و استقلال یافتند.

اروپا ــ (آلمان) ــ فوت ماتیاس امپراطور.

[سنهٔ ۱۰۳۰ هجری = سنهٔ ۱۶۲۰ مسیحی]

آسیا ــ وفات شیخ بهاءالدین عاملی قدّس سرّه که چون بهائی تخلّص می کرد معروف و مشهور به شیخ بهائی می‌باشد و یکی از شعرا تاریخ وفات شیخ رحمة‌الله علیه را بدین منوال به رشتهٔ نظم کشیده:

افسر فضل اوفتاد و بی‌سَر و پا گشت شرع

و مقصود از افسَر فضل حرف (ف) می‌باشد که چون از کلمهٔ فضل منتزع گردید (ض و ل) باقی می‌ماند که هشتصد و سی باشد و شرع بی‌سَر و پا عبارت از حرف (ر) می‌باشد که دویست باشد و من‌حیث‌المجموع هزار و سی می‌شود. وفات شیخ محمّد بن شیخ حسن نوادهٔ شیخ زین‌الدین شهید ثانی. وفات نصیراء همدانی. دادن شاه‌عبّاس ایالت ولایت استرآباد را به خسروخان حاکم خوار و سمنان، و دادن ولایت خوار و سمنان را به امیرخان سوکلن. وفات ساروخواجه.

اروپا ــ (عثمانی) ــ انجماد خلیج اسلامبول از شدّت سرما.

[سنهٔ ۱۰۳۱ هجری = سنهٔ ۱۶۲۱ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال ندر محمّد خان برادر امامقلی خان پادشاه ماوراءالنهر پاینده میرزا نام اوزبک را به ایلچیگری به دربار شاه‌عبّاس فرستاد و بعضی هدایا مصحوب ایلچی مشارالیه ارسال داشت از جمله چهل و پنج رأس اسب قرقیزی و حصاری و بدخشانی بود و شاه‌عبّاس این ایلچی را با نامهٔ مودت علامه معاودت داد. هم در این سال در روز آخر ماه جمادی‌الثانیه موکب شاه‌عبّاس از اصفهان متوجّه خراسان گردید و منزل به منزل می رفت تا در فراه خبر مخالفت و قلعه‌داری عبدالعزیز خان حاکم قندهار مسموع شد. شاه‌عبّاس خسرو سلطان پازوکی را با جمعی به قلعهٔ زمین‌داور مأمور کرد و خود به جانب قندهار راند و حکم به محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داد و کار بر محصورین تنگ شده از درِ استیمان درآمدند و قلعه را تسلیم نمودند، پس از فتح قندهار شاه‌عبّاس به هرات آمد.هم در این سال چند نفر از پسران عرب محمّد سلطان خوارزم شاه پسر حاجم خان با پدر بنای مخالفت را گذاشتند، از آنجا که حاجم خان پدر عرب محمّد سلطان چنانکه پیش ذکر کرده‌ایم به معاونت شاه‌عبّاس به حکمرانی خوارزم نایل شده بود پسر او عرب محمد سلطان نیز مستظهر به امداد شاه‌عبّاس گشته پسر مطیع خود اسفندیار خان را به دربار شاه‌عبّاس فرستاد و استمداد نمود، شاه‌عبّاس فرامین به حکام استرآباد و تراکمه صاین‌خانی نوشته آنها را به تقویت عرب‌محمد سلطان مأمور و او به تقویت مشارالیهم مجدداً استقلال یافت و ابوالغازی سلطان برادر اسفندیار خان در اطاعت پدر با او موافقت کرد. هم در این سال ایلچیان ماوراءالنهر از جانب امامقلی خان به حضور شاه‌عبّاس آمده و عهد اتّحاد بستند و سبب فتنهٔ اوزبک در صفحات خراسان وجود رستم محمّد خان بن ولی محمّد خان اوزبک را قرار دادند و استدعا کردند که اوازآن حدود حرکت کند، شاه‌عبّاس به موجب استدعای ایشان رستم محمّدخان را با خود به عراق آورد و در این ولایت الکا داد. هم در این سال در هرات خبر فتح قلعهٔ هرموز که به دست امامقلی خان امیرالامرای فارس و امداد انگلیس صورت‌پذیر شده بود مسموع شاه‌عبّاس گردید. این جزیره در این اوان به تصرّف پرتوغالیها بود بلکه از آن جزیره تجاوز کرده به ساحل آمده قلعه‌ای بنا نموده

که آنرا بندر بکرد می نامیدند، حاکم فارس آن قلعه را به حکم شاه‌عبّاس خراب کرد و امامقلی خان در آنجا بندری بساخت و به اسم شاه‌عبّاس موسوم کرده بندر عبّاسی نامید و قبل از آن این محلّ را جرون می گفتند و فرنگیها بندرعبّاس را گمبرون گویند، خلاصه بعد از فتح هرموز بعضی اموال پرتوغالیها ضبط انگلیسها شد و چند عراده توپ آنها به تصرّف دولت ایران درآمد. هم در این سال شاه‌عبّاس چلبی بیگ قورچی قاجار را به سفارت به دربار عثمانی فرستاده در ضمن نامهٔ مهر علامه سلطان عثمانی را از فتح قندهار و جزیرهٔ هرموز خبر داد. وفات امیر ابوالمعالی و شیخ لطف‌الله از اخیار. وفات قاسم حالی و میرسیّد عبدالعزیز از مشاهیر.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ فوت فلیپ سیّم پادشاه اسپانیول و جلوس پسرش فلیپ چهارم در سنّ شانزده سالگی به‌جای او. **(فرانسه)** ــ مالیات بستن دولت فرانسه بر تنباکو. **(ایطالیا)** ــ فوت پل پنجم پاپ. **(پرتوغال)** ــ انکشاف معدن طلا در برزیل به دست پرتوغالیها.

[سنهٔ ۱۰۳۲ هجری = سنهٔ ۱۶۲۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس از اصفهان عزیمت تسخیر عراق عرب نمود.

پوشیده نباشد که شاه اسمعیل بغداد را فتح کرده بود و مدّتها حکومت بغداد از جانب پادشاه ایران با محمّد خان شرف‌الدین اوغلی بود تا در سال نهصد و چهل غازی خان تکلّو از دولت ایران روگردان شده به نزد سلطان سلیمان خان سلطان عثمانی رفت و او را به تسخیر بغداد ترغیب نمود و بعد از آنکه این بلده به تصرّف عثمانی درآمد حکّام وپاشایان این ولایت گاهی با سلطان عثمانی مخالفت کرده اظهار انقیاد به دولت ایران می نمودند ولی رسمی نداشت، در این ایّام حاکم بغداد بکرسو نام که اطاعتی به دولت عثمانی نداشت دایم فیمابین دولتین ایران و عثمانی تفتین می کرد لهذا شاه‌عبّاس به قصد تسخیر عراق عرب انتهاض کرده در غرّه ربیع‌الاوّل درحوالی مزار نعمان بن ثابت مشهور به ابوحنیفه امام اعظم اردو زد و

عیسی بیگ صفوی و زینل بیگ شاملو و صفی قلیخان را با جمعی از پیش روانه کرد و آنها با یکهزار نفر سوار که بکرسو حاکم بغداد به مدافعه و مقاتله فرستاده بود تلاقی نمودند و در حملهٔ اول آنها را متفرّق ساختند و اطراف بغداد را گرفته به محاصره پرداختند و در شب بیست و یکم ماه ربیع‌الاول این شهر را فتح کردند و صفی قلیخان به حکومت بغداد نایل آمد و قرچغای خان به تسخیر موصل و خان احمدخان اردلانی به فتح کرکوک مأمور شد و شاه‌عبّاس خود به زیارت نجف اشرف مبادرت نمود و نهر آبی را که شاه اسمعیل حفر کرده از فرات آب بدان نهر می‌آمد تعمیر و تنقیه نمود و آب را از فرات تا مسجد کوفه جاری ساخت و به بعضی آثار خیریّه دیگر پرداخت و از آنجا به زیارت کربلای معلّی آمد و پس از زیارت حضرت سیّدالشهداء علیه آلاف التحیّه و الثناء به بغداد بازگشت و امرای سابق‌الذکر نیز کرکوک و موصل را فتح کرده به اردوی پادشاهی پیوستند.

هم در این سال امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخورسعد را شاه‌عبّاس مأمور تسخیر اخسقه و تدمیر گرجیّه نمود. وفات محراب خان قاجار حاکم مرو شاهیجان که از امرای عالیمقدار بود. وفات شیخ محمّدشاه جونپوری و طالب اصفهانی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ایجاد روزنامه در این مملکت، انگلیسها که با ایران در بیرون کردن پرتوغالیها از جزیرهٔ هرموز متّفق شده بودند امتیاز تجارت ابریشم را از دولت ایران برای خود گرفتند. **(ایطالیا)** ــ برقرار شدن گرگوار پانزدهم به پاپی. **(عثمانی)** ــ ینگچریها سلطان عثمان خان دو یّم را از سلطنت خلع و حبس کرده مقتول می‌سازند و سلطان مصطفی خان را مجدّداً به سریر سلطنت عثمانی جلوس می‌دهند.

[سنهٔ ۱۰۳۳ هجری = سنهٔ ۱۶۲۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس در عتبات عالیات به زیارت مشاهد مقدّسه پرداخت و به زیارت سرّمن‌رای نیز مستسعد گردید و تولیت و خدمت مشاهد مقدّسه را به زینل بیگ تفویض نمود و پس از تنظیمات و تقدیم خدمات و تزیینات روضات

مقدسات و بذل انعامات به خدّام و غیره به اصفهان مراجعت کرد و ایالت عربستان را در این وقت به سیّد محمّد خان ولد سیّد مبارک خان حاکم حویزه تفویض نمود و حاکم فارس او را استقلال داد. هم در این سال شاه‌عبّاس وزارت خاصّه را به سلطان العلما خلیفه سلطان، از اولاد میرزا بزرگ عنایت کرد و شاهین گرای خان تاتار که به معاونت شاه‌عبّاس بر ابن‌عمّ خود غالب و به شاهی تاتارستان مستقل شد عریضه فرستاده شکر نعمت و الطاف شاه‌عبّاس را در آن اظهار و سجع مهریکه براین عریضه زده (غلام شاه‌عبّاس شاهین گرای) بود. وفات ملاّمحمّد امین مستغنی کشمیری و بیدل دهلوی.

اروپا ــ (ایطالیا) ــ فوت گرگوار پانزدهم پاپ و برقرار شدن آدْرِیَنْ هشتم به‌جای او به پاپی. **(عثمانی)** ــ کشته شدن سلطان مصطفی خان و جلوس سلطان مرادخان چهارم به سریر سلطنت عثمانی. شورش بعضی ولات عثمانی بر ضدّ دولت در آسیا.

[سنهٔ ۱۰۳۴ هجری = سنهٔ ۱۶۲۴ مسیحی]

آسیا ــ در این سال حافظ محمّدپاشا بیگلربیگی دیاربکر از جانب سلطان مراد خان چهارم سلطان عثمانی مأمور استرداد بغداد گردید و با عساکر زیاد به حوالی بغداد آمد، شاه‌عبّاس نیز از اصفهان به همدان شتافت و بیست و پنجهزار سوار با زینل‌بیگ به کمک حاکم بغداد روانه کرد و خود نیز از عقب آنها نهضت نمود، حافظ محمّدپاشا به محاصرهٔ بغداد پرداخت و محصورین با کمال جرأت و قدرت مدافعه می‌نمودند و جنگهای متعدد در حوالی بغداد و نجف اشرف و آن نواحی فیمابین عساکر قزلباش و لشکر عثمانی اتفاق افتاد بعد ازآنکه هفت ماه بغداد در بند محاصره بود سپاه ایران جنگ سختی با قشون عثمانی کردند و حافظ محمدپاشا مغلوب گشته آثار ضعف و انکسار در خود دیده راه معاودت پیش گرفتند و اردوی عثمانی متفرّق گشت و سه هزار نفر از این اردو چون ناخوش و بیمار بودند حالت حرکت و رفتن نداشتند و به‌جای خود مانده اغلب بمردند و شاه‌عبّاس به بغداد ورود کرده پس از نظم و نسق امور به اصفهان بازگشت. هم در این سال

اسفندیاربیگ از امرا درگذشت. وفات محمّد امین قطب شاه و برقرار شدن پسرش به‌جای او. هم در اوایل این سال شاه‌جهان پادشاه غازی با شاهزاده پرویز ابن جهانگیر پادشاه در کنار آب پونس جنگ کرد. فوت ملاّمحمّد صوفی از مشاهیر.

اروپا ـ (انگلیس) ـ مزاوجت ولیعهد دولت انگلیس با هانریت خواهر پادشاه فرانسه. **(فرانسه)** ـ بالزاک معروف کتابی که موسوم به کاغذهای ایرانیست به طبع رسانید.

[سنهٔ ۱۰۳۵ هجری = سنهٔ ۱۶۲۵ مسیحی]

آسیا ـ در این سال قرچغای خان سپهسالار که به گرجستان رفته بود موراو نام گرجی که بظاهر اظهار اسلام می‌نمود او را به غدر بکشت و یوسف خان امیرالامرای شیروان را نیز گرجیان بکشتند و لشکر قزلباش را متفرّق ساختند، لهذا عیسی خان و امیرگونه خان به محاربهٔ گرجستان مأمور شدند، امیرگونه خان در جنگ چند زخم منکر برداشت و قورچی‌باشی و شاه‌بنده خان با گرجیّه مصاف داده بیست هزار سوار گرجی را منهزم کردند و جمعی را بکشتند، شاه‌بنده خان گرجیّه را تعاقب کرده در قراقلخان که مضیقی صعب‌المسلک است تفنگی از میان جنگل خالی شده گلولهٔ آن به شاه بنده خان ولد پیر بداقخان پرناک حاکم آذربایجان خورده از زخم آن گلوله درگذشت و قزّاقخان را بگرفتند امّا بعد مستخلص شد و شاه‌عبّاس حکومت شیروان را به او داد و پسر شاه‌بنده خان را با آنکه سه ساله بود به‌جای پدر حاکم آذربایجان کرد. هم در این سال گنجعلی خان حاکم کرمان و قندهار که از اکابر و عشایر اکراد زنگنه بود در قندهار از بام افتاده درگذشت و شاه‌عبّاس پسرش علیمراد خان را حاکم قندهار نمود. هم در آخر این سال امیرگونه خان ساری اصلان قاجار که بیگلربیگی چخور سعد بود در جنگ با گرجیها زخمدار شده در ایروان به معالجه می‌پرداخت درگذشت و شاه‌عبّاس پسرش طهماسب قلیخان را به‌جای او مأمور و منصوب کرد. وفات ملک عنبر صاحب اختیار دکن. وفات میر معزّالدین یزدی و حکیم عارف ایچی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت ژاک اوّل پادشاه انگلیس و جلوس شارل اوّل پسرش به‌جای او.

[سنهٔ ۱۰۳۶ هجری = سنهٔ ۱۶۲۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال قلعهٔ اخسقه به توسّط قورچی باشی به تصرّف عساکر شاه‌عبّاس درآمدو موراو وطهمورث گرجی بایکدیگرمنازعه نمودندو موراو که داعیهٔ حکومت کارتیل داشت شکست خورد و به مملکت عثمانی رفت وطهمورث ملتجی به ملازمان شاه‌عبّاس شد و به شفاعت داودخان ولد اللّه‌و یردیخان که در تفلیس اقامت داشت تقصیر او را شاه‌عبّاس بخشید و عفو نمود و لباس گرجی را به لباس قزلباش تبدیل کرد. هم در این سال خلیل‌پاشا سردار عثمانی متوجّه ارزن‌الرّوم گشت امّا در اینجا کاری از پیش او نرفته بازگشت. وفات سلطان پرو یز بن جهانگیر پادشاه. وفات خان‌خانان میرزا خان عبدالرّحیم بن بهرام خان. وفات طالب آملی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ فوت باکُن فیلسوف معروف. **(فرانسه)** ــ فوت سالُن دِکُش مهندس معروف.

[سنهٔ ۱۰۳۷ هجری = سنهٔ ۱۶۲۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس در مازندران قشلاق کرد و ابراهیم عادلشاه و محمّد قطب شاه سلاطین دکن درگذشتند. هم در این سال نورالدین محمّد جهانگیر پادشاه سلطان عظیم‌الشأن هند درگذشت و بدین واسطه این سال را سال زوال خسروان نامیدند. هم در این سال شاه‌جهان پادشاه غازی به‌جای محمّد جهانگیر پادشاه به تخت سلطنت جلوس کرد. هم در این سال شاه‌عبّاس امامقلیخان حاکم فارس را مأمور فتح بصره و آن نواحی نمود. وفات ملاّمحمّد حسین کشمیری، و میرزا رضی ارتیمانی همدانی شاعر، و حکیم شفائی اصفهانی.

اروپا ــ (فرانسه) ــ صدارت عظمای ریشلیو.

[سنهٔ ۱۰۳۸ هجری = سنهٔ ۱۶۲۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون مزاج شاه عبّاس از طریقهٔ اعتدال انحراف یافت سام‌میرزا خلف شاهزاده محمد صفی میرزا را ولایت‌عهد داد و در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی‌الاولی در مازندران داعی حق را لبیک اجابت گفت و بعضی از مورّخین فرنگ فوت شاه‌عبّاس را در قزوین نوشته‌اند، اعتمادالدوله خلیفه سلطان و عیسی خان قورچی‌باشی و زینل‌خان ایشیک آقاسی‌باشی مأموری را به تعجیل به اصفهان فرستاده سام‌میرزای ولیعهد را از رحلت شاه‌عباس خبر دادند و ابوالقاسم‌خان ایشیک آقاسی و خسرومیرزا برادر بکراتخان حاکم گرجستان که به رستمخان موسوم و به حکومت اصفهان برقرار بود سام میرزا را به تخت سلطنت ایران جلوس دادند و ملقّب به شاه‌صفی گردید و تاریخ جلوس شاه‌صفی (ظلّ حق) است.

پوشیده نباشد که مدّت سلطنت شاه‌عبّاس از وقتی که در قزوین به تخت سلطنت ایران جلوس نمود و پدرش شاه سلطان محمّد خدابنده خود را از سلطنت خلع کرد تقریباً چهل و دو سال و چند ماه بوده، سنّ شاه‌عبّاس پنجاه و نه سال و هشت ماه و بیست روز، چهار پسر و شش دختر بهمرسانید: اوّل صفی میرزا پدر سام میرزا که ملقّب به شاه صفی گشت و بعد از شاه عبّاس به تخت سلطنت نشست و صفی میرزا به حکم شاه عباس به دست بهبودخان کشته شد. دو یم طهماسب میرزا که درحیات شاه عباس بدرود زندگانی گفت، سیّم وچهارم سلطان محمّد میرزا و امامقلی میرزا که به حکم شاه عبّاس مکحول شدند. شاه عبّاس پادشاهی عاقل و مدبّر بوده و کارهای بزرگ کرده دولت صفویّه را به معارج کمال رسانید و بلاد رفته را دگر باره مفتوح نمود و ابنیه و آثار او در اصفهان و مازندران و مشهد مقدس و نجف اشرف بسیار است.

چون شاه صفی در روز دوشنبه چهارم ماه جمادی‌الثانیه این سال در اصفهان به تخت سلطنت جلوس کرد میرمحمّد باقر مشهور به داماد قدّس سرّه در جامع خطبه به اسم او خواند و امرای اکناف و حکمرانان از اطراف به تهنیت و تعزیت آمده چنانکه رسم است بعضی تبدیل و برخی به مرکز حکومت خود تحویل

نمودند.

و از سوانح این سال فتنهٔ گیلان بود به این معنی که شخصی مجهول ادّعا کرد که من از نوادهٔ حکمرانان قدیم گیلانم و اهالی آن نواحی دور او را گرفته جمعیّت او به سی هزار نفر رسید و او را غریب شاه نامیدند و او به خیال سلطنت و تسخیر آن نواحی افتاد و لاهیجان را متصرّف شد، لهذا ساروخان طالش حاکم آستارا و گرگین سلطان حاکم گسکر و قورچیان حدود اردبیل و امرای طالش و طارمین علیا و سفلی و خلخال به دفع فتنه غریب شاه مأمور شدند و جنگ سختی با متابعین او نمودند و ده هزار نفر از گیلانیان درین فتنه کشته شدند و غریب‌شاه را اسیر کرده به اصفهان آوردند و در میدان نقش جهان به دیار عدم فرستادند بعد از او گیلانیان دیگری را به‌دست آورده عادلشاه برادر غریب‌شاه خواندند او نیز گرفتار و نابود شد. هم در این سال ابوالغازی سلطان والی خوارزم به خراسان رانده قلعه نسا را بگرفت و محب‌علی سلطان استاجلو ولد بکتش خان حاکم آنجا به محض واهمه آن قلعه را گذاشته بگریخت و ابوالغازی قصد ابیورد نمود و برادر او اسفندیار خان به طمع تسخیر مرو شاهیجان افتاده بدانجانب شتافت، عاشورخان چکنی حاکم مرو با جمعی بیرون آمده اسفندیار را منهزم کرد و جمشید سلطان گرجی غلام خاصّه شاه‌عبّاس که حاکم ابیورد بود به معاونت منوچهر خان حاکم مشهد با ابوالغازی جنگ کرده ابوالغازی را شکست داد و ابوالغازی فرار نمود و زمان‌بیگ ناظر و تفنگچی آقاسی که از جانب شاه‌صفی سردار خراسان شده بود وقتی رسید که اینکارها به انجام رسیده لهذا با حاکم استرآباد به مدافعهٔ رحمان‌قلی قراباش ترکمان که به راه عصیان می‌رفت پرداخت و علی‌یار خان گرایلی رحمان‌قلی را منهزم ساخت و چون ابوالغازی این بشنید بکلّی از دست‌اندازی این نواحی طمع بریده راه خوارزم پیش گرفت امّا علی‌یار خان به حکم زمان‌بیگ او را تعاقب کرد و پس از طیّ بیست فرسنگ راه بدو رسیده جنگ سختی درمیانه درگرفت و ابوالغازی مجدّداً شکست فاحشی خورده به‌جانب خوارزم فرار نمود و قلعهٔ نسا به تصرّف قزلباش درآمد و محب‌علی سلطان و اوغورلو سلطان که قلعه را بدون منازعه رها کرده بودند به جهت عبرت دیگران مقتول شدند و اسفندیارخان ابوالغازی برادر خود را گرفته به جهت عذر تقصیر به دربار شاه صفی فرستاد و او را به قلعهٔ طبرک

بردند. هم در این اوان چند بار اوزبکیهٔ ماوراءالنهر به حدود خراسان و آن نواحی آمده خایب و منهزم بازگشتند و ندرمحمّدخان شخصی را نزد زمان‌بیگ فرستاده از حرکات اوزبکیّه عذرخواهی کرد و برائت ذمّه حاصل نمود، خلاصه چون صفحات خراسان منتظم شد سردار خراسان زمان‌بیگ به دربار شاه‌صفی بازگشت.

اروپا ــ (انگلیس) ــ گیلیوم هاروی طبیب معروف دَوَران دم را که از قلب به شرائین رفته دوباره برمی گردد و تا آن وقت این فقره مجهول و مکتوم بود مکشوف و معلوم می نماید.

[سنهٔ ۱۰۳۹ هجری = سنهٔ ۱۶۲۹ مسیحی]

آسیــا ــ در این سال فتح خان بن ملک عنبر برهان نظام شاه را بکشت و سلطنت را به اسم پسرش کرد و میر ابوالحسن فراهانی به فرمان امامقلی خان حاکم فارس مقتول شد. وفات مظفّر حسین کاشی. تجدید بنای کعبه معظّمه زادها الله شرفاً و تعظیماً که این دفعهٔ دهم بود که تجدید شد.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت مالْزِربْ شاعر.

[سنهٔ ۱۰٤۰ هجری = سنهٔ ۱۶۳۰ مسیحی]

آسیــا ــ در این سال شاه‌جهان پادشاه غازی قصد بلاد دکن نمود و بسیاری از نقاط آن مملکت را مسخّر و فتح کرد و قلعهٔ دولت‌آباد که قاعدهٔ آن دیار است به اهتمام خان‌خانان مفتوح شد. وفات میرمحمّد باقر معروف به داماد صاحب مصنّفات کثیره و کتب مصنّفه میرمحمّد باقر قدّس سرّه به اغلاق و اشکال معروف و مشهور است.

اروپا ــ (فرانسه) ــ منازعه مابین دولتین فرانسه و اطریش.

[سنهٔ ۱۰٤۱ هجری = سنهٔ ۱۶۳۱ مسیحی]

آسیا ــ در اواخر سال گذشته به اغوای مورا و گرجی که از قشون قزلباش شکست خورده و به اسلامبول گریخته بود خسرو پاشا سرعسکر دولت عثمانی از جانب دولت مشارالیها مأمور فتح و استرداد بغداد گردید، شاه‌صفی خلف‌بیگ و زینل‌خان شاملو را که به منصب سپهسالاری منصوب شده بود با سپاهی فراوان مأمور عراق عرب کرد و موکب شاه‌صفی نیز از اصفهان به همدان آمد و باز دسته‌دسته قشون به بغداد می‌فرستاد، زینل‌خان شنید سردار عثمانی وارد کردستان شده و فوجی را به گرفتن قلعهٔ مریوان فرستاده لهذا از راهی سخت خود را بدانجا رسانید، سپاه عثمانی بنگاه خود را مستحکم ساخته به مقاتله پرداختند و زینل‌خان چون خلاف حزم نموده بود در این جنگ شکست خورده لشکر او منهزماً به همدان رسیدند و شاه‌صفی حکم کرد زینل‌خان را بکشتند و فرمان داد بعضی اهالی قلمروی را که در معابر عساکر عثمانی بودند کوچ داده به‌جاهای دیگر منزل دهند. خسرو پاشا بعد از محاربه به درگزین آمد و اردوی شاه‌صفی نیز از همدان حرکت کرد، خسرو پاشا واهمه کرده راه بغداد پیش گرفت و این بلد را محاصره کرد، صفی‌قلیخان حاکم بغداد با سپاهی که داشت به مدافعه و محاربه مشغول شدند و دوازده هزار نفر از عساکر عثمانی بکشتند. ینگچریان چون چنین دیدند و حرکت شاه‌صفی را به طرف بغداد شنیدند مصمّم فرار گردیدند و خسرو پاشای سرعسکر که رضا به این حرکت نمی‌شد خیمهٔ او را بر سرش خراب نمودند ناچار او نیز با ینگچریان راه فرار پیش گرفت و بعد از عبور از شط حکم کرد جسر را سوزانیدند و چون پاشای مزبور قلعهٔ شهرزور را مستحکم کرده بود دسته لشکری به حکم شاه‌صفی مأمور شده آن قلعه را نیز به غلبه گرفتند و اردوی شاه‌صفی به ظاهر بغداد رسید در اینجا صفی‌قلیخان معروض داشت که خسرو پاشا قلعهٔ حلّه را متصرّف شده و دوازده هزار ینگچری در این قلعه گذاشته، شاه.صفی رستم‌بیگ یساول را با جماعتی به تسخیر حلّه فرستاد و ینگچریان مصلحت در فرار دیدند و لشکر قزلباش بدون جنگ و قتالی داخل حلّه شدند و دسته‌سواری به تعاقب سپاه عثمانی روانه کردند و آنها صنع‌الله بیگ و علی‌پاشای کسکن را اسیر کرده و بیست شقّه علم و

بیست دست نقاره‌خانه از ینگچریان گرفته مراجعت نمودند و حلّه را مستحکم نموده به اردوی شاه‌صفی پیوستند و رستم‌بیگ در ازای این خدمت مخلَع و به لقب خانی ملّقب گردید و منصب جهان‌پهلوانی یعنی سپهسالاری یافت و خسرو پاشا بعد از آنکه سی هزار نفر قشون او تلف شده بود خائباً به مملکت عثمانی مراجعت نمود و شاه‌صفی به زیارت عتبات عرش درجات فایز آمد.

در بعضی از تواریخ فرنگ آمدن خسرو پاشای سرعسکر را به استرداد بغداد از حوادث سال هزار و سی و نه هجری نوشته‌اند و می‌نویسند: وقتیکه سرعسکر مزبور از رودخانهٔ زاد می گذشت به‌واسطهٔ طغیان رودخانه و تندی آب چندین هزار نفر از عسکر او غرق شدند، خسرو پاشا از محاصرهٔ بغداد گذشته به طرف شهرزور رفت، زینل‌خان سردار ایران به جهت حفظ سرحدّ قشون خود را به طرف همدان کشید و دسته‌های عساکر عثمانی کربلا و نجف و حلّه را فتح کردند و خسرو پاشا از شهرزور به طرف حسن‌آباد که مابین شهرزور و همدانست حرکت کرد و قلعهٔ مهربان را لشکر عثمانی محاصره کردند زینل‌خان با چهل هزار نفر از همدان به طرف قشون عثمانی روانه شده جنگ سختی مثل جنگ چالدران بین فئتین درگرفت و زینل‌خان شکست خورده در چهاردهم رمضان منهزماً به اردوی شاه‌صفی که در بش‌برماغ بود پیوست و به حکم شاه‌صفی سر او را بریدند و لقب خان‌خانانی و سرداری را به رستم‌خان والی تبریز دادند. خسرو پاشا بعد از این فتح به جلو رانده تا به حسن‌آباد که قرارگاه خوانین بنی اردلان بود رسید، احمدخان والی اردلان فرار کرد و قلعهٔ اردلان را قشون عثمانی متصرّف شدند. در بیست و هشتم این ماه خسرو پاشا به حوالی همدان رسید و اکثر اهالی همدان فرار کردند و بقیّه مقتول شدند و باغات و بیوتات شهر و یران و معدوم شد، بعد از شش روز قتل و غارت در همدان روز هفتم قشون عثمانی از اطراف همدان به سمت درگزین حرکت کرد و درگزین را نیز مثل همدان قتل و نهب نمود و خسرو پاشا که عازم قزوین بود فسخ عزیمت کرده از درگزین متوجّه بغداد شده از دامنهٔ الوند و بش‌برماغ کوچ بر سرِ کوچ تا ظاهر بغداد براند و قلعهٔ بغداد را در کمال سختی در بند محاصره دید و صفی‌قلیخان سردار و حاکم بغداد با نهایت جلادت به مدافعه می‌پرداخت، در سیّم ماه ربیع‌الاول حکم یورش عمومی داده شد و در این یورش

چندین هزار نفر از عساکر عثمانی و جمعی از سرداران معتبر ایشان کشته شدند و نتوانسند شهر بغداد را فتح کنند، خسرو پاشا وقت شب متغیّر داخل سراپردهٔ خود شده حکم به قتل اسرای ایرانی داد و از صرافت تسخیر بغداد افتاده ازدجله عبور کرد و به سمت موصل راند و قشونی که در شهرزور گذاشته بود از احمدخان اردلانی شکست خورده خود را به موصل رسانیدند و حلّه و باقی شهرهای عراق عرب را نیز لشکر ایران از عثمانی منتزع نمودند، خسرو پاشا زمستان را در حوالی ماردین اقامت کرده منتظر فصل بهار و وصول سواران تاتار که از اسلامبول خواسته بود شد.

هم در این سال به موجب بعضی از تواریخ فرنگ در نوزدهم شعبان طوفان سختی در حوالی مکّه شده و باران شدیدی بارید وسیل خانهٔ کعبه را فراگرفته خراب نمود و این دفعهٔ یازدهم است که خانهٔ کعبه خراب شده و مجدّداً مرمّت می‌شود. هم در این سال که سنهٔ هزار و چهل و یک باشد اخبار فتوحات از اکناف به شاه‌صفی رسید، از جمله چون بعد از رحلت شاه‌عبّاس طوایف اکراد به حدود آذربایجان دست‌اندازی می کردند طهماسبقلی خان ولد امیرگونه خان قاجار که به‌جای پدر بیگلربیگی چخورسعد بود لشکر به دیار بکر و اطراف خلاط و عادلجواز کشیده این نواحی را نهب نمود و مظفّر و منصور به ایروان بازگشت و خبر فتح او به شاه‌صفی رسید و علیمردانخان ولد گنجعلیخان زنگنه برشیرخان افغان که خیال تطاول در آن صفحات داشت غالب آمد و نوروز این سال شاه‌صفی به زیارت عتبات عالیات مشغول بود، پس از ادای زیارت و اهدای نذورات و انعام به ارباب حوائج و غیره به بغداد بازگشت.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد روزنامهٔ پلیتیکی در این مملکت که هفته‌ای یکمرتبه منتشر می شود. **(عثمانی) ــ** در چهاردهم ذیقعدهٔ این سال سلطان مرادخان سلطان عثمانی در قصر خود که موسوم به کوشک سلطان احمد بود نشسته کتاب شعری در دست داشت و می‌خواند ناگاه پایهٔ تخت سلطان را برق‌زده جمعی را که در آن حوالی بودند هلاک کرد سلطان‌زیاد مشوّش شده کتاب را پاره نمود و مبلغ خطیری تصدّق داد که از این بلای ناگهان ایمن و محروس مانده است.

[سنهٔ ۱۰۴۲ هجری - سنهٔ ۱۶۳۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به سعایت بعضی امراء خاصّه چراغ سلطان، شاه‌صفی پسران عیسی خان قورچی‌باشی را که دخترزادگان شاه‌عبّاس بودند بکشت و چهار فرزند سلطان العلما خلیفه سلطان اعتمادالدوله داماد شاه‌عبّاس را با سه پسر میرزارفیع صدر سابق و دو پسر میرزا محسن متولیباشی مشهد مقدّس کور و بعدها نابود کرد و عمّهٔ خود را از حرم بیرون نمود و جمعی از امرا را معزول و برخی را مقتول ساخت. هم در این سال به موجب مسطورات روضة‌الصّفای ناصری بعد از آنکه شاه‌صفی از عراق عرب به اصفهان آمد دو هزار نفر از عساکر و صاحبمنصبان عثمانی که به دست عساکر قزلباش اسیر شده بودند حکم به رهائی آنها نموده و اسرای مزبور به مملکت عثمانی رفتند و شمسی خان قزّاقلر حاکم قلعهٔ اخسقهٔ گرجستان که به‌دست عثمانیها گرفتار شده با سلیمخان ذوالقدر شمس‌الدین‌لو مستخلص شده به ایران آمدند و شاه‌صفی نیز علی‌پاشای کسکن اوغلی و ذوالفقار پاشا و صنع‌الله بیگ خواهرزادهٔ خلیل پاشای حاکم حلّه را خلعت داده با سایر امرای عثمانی که قریب سی نفر بودند به مرافقت چاوش که از جانب دولت عثمانی به دربار شاه‌صفی آمده بود مرخّص کرده و حالی‌بیگ شاملو به سفارت به دربار عثمانی رفت که فاتح ابواب صلح و مودّت گردد. نیز از وقایع این سال آوردن آب فرات است به دریای نجف اشرف به حکم شاه‌صفی و تفصیل این اجمال اینست که چون شاه‌صفی به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فایز آمد و در قبّهٔ منوّره آن حضرت و مرقد مطهّر و غیره آثار شکستگی دید میرزا تقی مازندرانی وزیر را مأمور کرد که به مرمّت آن اماکن مشرفه پردازد و مشارالیه معماران و مهندسان قابل به نجف اشرف آورده مدّت سه سال به این کارهای خیر مشغول بود و معدن سنگی در کمال خوبی در آن حوالی پیدا کرده سنگهای آنرا به مصرف اینکار رسانید و نهری عمیق و عریض از حوالی حلّه احداث و حفر نموده‌از قرب مسجد کوفه و آثار عمارت خورنق نعمانی گذرانیده آب فرات را در این سال به دریای نجف رسانید و به جهت جمع آمدن آب دریاچه‌ای در میان دریا بنا نهاد. هم در این سال ششصد نفر از دزدان دریائی که اصلاً از طوایف روس و دائماً در سواحل بحر خزر مشغول

شرارت و دزدی بودند در زورقها نشسته بر روی دریا گردش می کردند از اتّفاقات باد شدید آنها را به بادکوبهٔ شیروان انداخته شیروانیان که از رفتار این جماعت به ستوه بودند این معنی را فوز عظیم دانسته همه را معدوم ساختند. هم در این سال سپاه اوزبک که از ماوراءالنهر به خراسان آمده مرو را مسخّر نموده بودند و در بعضی اماکن دیگر اقامت داشتند به ماوراءالنهر بازگشتند و مرو و سایر نقاط خراسان مصفّی شد و شاه‌صفی حکمرانی مرو را به مرتضی قلی‌خان قاجار ابن محراب خان قاجار داد. هم در این سال جمعی از قاجاریّهٔ قراباغ به تحریک داودخان برادر امامقلی‌خان حاکم فارس به‌دست گرجیّه مقتول گردیدند و شاه‌صفی امامقلی خان و بعضی از پسران او را به تلافی بکشت و برخی دیگر از پسران امامقلی خان مکحول شدند و محمد قلیخان زیاداوغلی قاجار از جانب شاه‌صفی به امیرالامرائی قراباغ و حکمرانی این نواحی مأمورگردیده به گنجه رفت و بر مسند حکمرانی متمکّن شد و عساکر قزلباش به تدمیر گرجیّه برفتند و خسرومیرزا برادر بکرات‌خان نبیرهٔ لوارصاب که موسوم به رستم‌خان شده بود حکومت ولایت کاخت و کارتیل یافت و اهالی گرجستان از او اطاعت کردند و طهمورث گرجی که منشاء فساد بود به باش‌اچوق گریخت. هم در این سال شاه‌صفی فرمان مسطور در ذیل را به اسم محمّدخان بیگ زاخوری مرقوم داشت.

صورت فرمان شاه صفی

رستم‌خان را والی ولایت کل گرجستان فرموده روانه آن صوب فرمودیم و رفعت و اقبال‌پناه عزّت و اجلال دستگاه عالیجاه مقرّب الحضرة العلیّة کمالاً للرّفعة و الاقبال رستم‌بیگ دیوان‌بیگی سپهسالار تفنگچی آقاسی را پیشتر از موکب همایون با عساکر منصوره روانه فرمودیم و رایات جاه و جلال نیز به فیروزی و اقبال به توفیق بلاتوقّف متوجّه آن حدود است، ساحت آن ملک مضرب سرادقات اجلال می گردد، می باید که چون رفعت‌پناهان سرخای‌بیگ و امیرخان بیگ رسند تمامی سپاه و مردم خود را جمع نموده تا رسیدن رایات نصرت آیات گرجستان کاخت را تاخت و تاراج نموده خود را معاف ندارند و آنچه لازمهٔ اخلاص و دولتخواهی است به منصهٔ ظهور رسانیده تقصیر ننماید که انشاءالله فراخور خدمت و

جان‌سپاری که از آن ایالت‌پناه به تقدیم رسیده باشد مشمول عواطف بیکران و الطاف بی‌پایان خسروانه خواهد شد.

ربیع‌الاول سنهٔ ۱۰۴۲ هجری

هم در این سال شاه‌صفی اغورلوخان حاجب را ایالت ولایت کوهگیلویه داد، و کلبعلی بیگ را به ولایت لارستان فرستاد. و در این سال شاهزاده سلطان محمّد میرزا ابن شاه‌صفی متولّد گردید و این سلطان محمّد میرزا شاه‌عبّاس ثانی خواهد بود. نیز در این سال شاه‌جهان پادشاه دهلی از برهان‌پور به دارالملک دهلی مشهور به شاه‌جهان‌آباد مراجعت کرد، و فتح ابن عنبر والی دکن اطاعت از او نمود.

اروپا ــ (انگلیس) ــ تصرّف عساکر انگلیس جزیرهٔ گوادلوپ را. **(لهستان) ــ** فوت سی ژیسمُن پادشاه و جلوس پسرش ولادیسلاس هفتم به‌جای او.

[سنهٔ ۱۰۴۳ هجری = سنهٔ ۱۶۳۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سوندک سلطان حاکم بحرین به حضور شاه صفی آمده شمشیر امیرتیمور گورکان را که در آن صفحات به دست آورده بود تقدیم خدمت شاه صفی نمود. هم در این سال اکراد محمودی و کردستان و قارص و دیار بکر باهم اتّفاق کرده به تاخت چخور سعد آمدند، طهماسبقلی خان قاجار امیرالامر او حکمران چخور سعد و ایروان که با عساکر قزلباش به گرجستان رفته بود مراجعت کرده بسیاری از اکراد مزبور را بکشت و باقی را متفرق ساخت. هم در این سال چون امرای اکراد سرحدّ عثمانی و دیاربکر اغلب تفتین مابین دولتین ایران و عثمانی می‌نمودند امیرزادگان هکّاری که خلوصی نسبت به شاه صفی داشتند محرّک شده شاه‌صفی سپهسالار قشون خود را مأمور فتح وان نمود و سپهسالار مزبور به ظاهر شهر وان آمده، دور این بلده را بگرفت شاه‌صفی نیز از قزوین به تبریز رفته کلبی خان قاجار دوات‌دار را با خان‌احمد اردلانی و سپاه قلمرو علیشکر به‌جانب موصل و جزیره و عمادیّه فرستاد آن حدود را بتاختند و رستم‌خان گرجی باده هزار نفر از لشکر آخسقه و گرجستان به قتل و غارت اردهان و ارزن‌الروم و آن صفحات مأمور گشتند مرتضی قلی‌پاشا بیگلربیگی دیاربکر که داعیهٔ وزارت داشت در قلیل زمانی

سپاهی از دیاربکر و کفه و مرعش و آبلستان و اناطولی و قرامان جمع کرده به کمک حاکم وان رفت خلیل‌پاشا بیگلربیگی ارزن‌الرّوم نیز به او پیوست و با پنجاه هزار نفر حرکت کردند، شاه‌صفی مطلّع شده طهماسبقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان و اغورلو خان ایشیک آقاسی‌باشی و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی را با جمعی به امداد سپهسالار فرستاد اما قبل از وصول ایشان به وان عساکر عثمانی بدین محلّ رسیده و لشکر قزلباش دست از محاصره کشیده منتظر کمک بودند ولی از آنجا که عساکر عثمانی اظهار جلادتی فوق‌العاده می کردند لشکر قزلباش پیش از آنکه به کمکی مستظهر شوند به مقاتله پرداختند و یکروز تا شام جنگ کردند روز دیگر چون بسیاری از لشکر عثمانی کشته شده بود لابد به پناه قلعه رفته بودند سپاه قزلباش به خیال تسخیر قلعه افتادند عثمانیها چون شنیدند دِسته قشونی به امداد عساکر قزلباش می آید از وان نیز بیرون آمده برفتند، سپهسالار به محاصره و تسخیر قلعهٔ قطور که متعلّق به اکراد محمودی بود پرداخت و یکصد و پنجاه خانوار سکنهٔ آن قلعه را کوچانیده و چون زمستان دررسید از حدود دیاربکر و خلاط به خدمت شاه‌صفی بازگشت.

در بعضی از تواریخ فرنگ می نویسند در یازدهم ماه ربیع‌الآخر این سال جنگ مابین دولتین ایران و عثمانی درگرفت محمّدپاشای صدراعظم عثمانی به سرکردگی منصوب و به‌طرف وان حرکت کرد و خود سلطان مرادخان نیز به طرف بروسه نهضت نمود امّا در این هنگام بعضی اختلالات در شهر اسلامبول پدیدار شده و علمای دینیّه بر ضدّ سلطان برخی حکمها کردند چون این خبر مسموع سلطان گردید عاجلاً به اسلامبول معاودت نمود و پای‌تخت خود را منظّم ساخت و به دفع بی‌انتظامیهای دیگر که در شامات صورت ظهور بهمرسانیده بود پرداخت. انتهی.

هم در این سال طهماسب قلیخان قوینلو با ابراهیم‌پاشا حاکم قارص جنگ کرده بر او غالب آمد و سیاوش‌بیگ گرجی غلام خاصّهٔ شاه‌صفی منصب قوللر آقاسی‌باشی و لقب خانی یافت، و بیگرخان حاکم ایکرمی درت درگذشته برادرش ابراهیم‌خان به‌جای او برقرار شد، و خلف‌بیگ سردار خراسان با طایفهٔ اوزبک جنگ کرده قلعهٔ شهرک را متصرّف گردید و چون عبدالعزیز خان اوزبک چهار هزار سوار به تاخت خراسان فرستاده بود شاه‌صفی عازم خراسان گشت. هم

در این سال شاه‌جهان پادشاه دهلی به کشمیر رفت.

اروپا ــ (عثمانی) ــ یانقین در اسلامبول.

[سنهٔ ۱۰۴۴ هجری = سنهٔ ۱۶۳۴ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال میرزا ابوطالب خان اعتمادالدّوله حاتم‌بیگ اردوبادی وزیر شاه‌عبّاس مغضوب و میرزاتقی وزیر مازندران و گیلان منصب وزارت یافت. هم در این سال عبدالعزیز خان ولد ندرمحمّد خان اوزبک با سی هزار سوار به تاخت خراسان آمده قورچی‌باشی به مرافقت منوچهرخان بیگلربیگی مشهد مقدّس و فوجی از قشون هرات با عبدالعزیزخان جنگ کرده عبدالعزیز خان منهزم و سه هزار نفر از لشکریان او مقتول گردیدند. هم در این سال منصورخان عرب برادرسیّدمحمّد۔ خان‌حاکم‌عربستان و حویزه به حضور شاه‌صفی آمده در حکومت عربستان استقلال یافت و به حویزه رفت و سلیم‌خان شمس‌الدین‌لو حکمران گرجستان کاخت درگذشت و بحری‌خان مأمُوئی به ایالت آن ولایت مأمور شد. هم در این سال آب دجله طغیان کرده به بغداد خرابی رسانید لهذا قزّاق‌خان بیگلربیگی سابق شیروان به تعمیر و تجدید قلعهٔ بغداد رفت و حکومت تبریز به رستم‌خان سپهسالار مفوّض شد. هم در این سال مرض طاعون در قزوین و آذربایجان و عراق عرب بروز کرد و بسیاری را بکشت و رودی که منبع آن کوهستان گلپایگان و مجرای آن صحرای شورستان قم است از سیلاب بهاری طغیان کرده شهر قم را ویران ساخت و جمعی کثیر را هلاک نمود.

اروپا ــ (عثمانی) ــ سلطان مراد خان چهارم سلطان عثمانی اجازه افتتاح میخانه و بیت‌اللّطف می دهد.

[سنهٔ ۱۰۴۵ هجری = سنهٔ ۱۶۳۵ مسیحی]

آسیـا ــ (ایران و عثمانی) ــ به موجب مسطورات بعضی از تواریخ فرنگ در این سال خود سلطان مرادخان سلطان عثمانی متوجّه ایران گردید و در شانزدهم محرم به

ارزن‌الرّوم رسید و در بیست و چهارم همین ماه به طرف ایروان حرکت کرد و پس از هفت روز به قارص آمد و در دهم ماه صفر به اطراف ایروان نزول نمود و روز دوازدهم صفر باد و طوفان سختی هوا را تاریک کرد به قسمی که قلعهٔ ایروان از شدّت گرد و غبار پیدا نبود، جلودار سلطان که در جلو حرکت می کرد به پای قلعهٔ ایروان رسید و به سلطان گفت باید تأمّل نمود تا قشون برسند و الاّ خطر در کار است و احتمال می رود که سلطان مقتول یا اسیر گردد، سلطان از روی خشم به او گفت روزی که مقدّر است و باید بمیرم خواهم مرد، در این بین توپهای قلعه شلیک کردند و چند گلوله به اطراف سلطان بر زمین خورد، سلطان پیاده در کمال اضطراب به جانب اردوی خود که در محل معروف به خونگار تپّه بود رفت.

روز نوزدهم صفر خود سلطان به شخصه با سرداران به طرف شهر حمله بردند و پیشخدمتها در اطراف سلطان جامهای شربت به‌دست گرفته هرکس سری می آورد به‌جای آب از آن شربت به او می دادند و جرّاحان ماهر در حوالی سلطان مستعد ایستاده که هرکس مجروح شود به معالجهٔ جراحت آن بپردازند ولی با سعی زیاد و تهیّه کامل، آنروز فتح میسّر نشد، روز بیست و یکم صفر شخصی از طرف طهماسب قلیخان حاکم ایروان به حضور سلطان آمده خواهش هشت روز متارکه کرد ولی سلطان قبول ننمود روز بیست و سیّم صفر دروازهٔ شهر ایروان را بازکردند حاکم شهر و امیرگونه خان سردار شمشیرهای خود را حمایل کرده بطور معذرت به حضور سلطان آمدند و از آنجا که امیرگونه خان باطناً سُنّی بود و در خفا با ملازمان سلطان راه داشت و خیانت به دولت شاه‌صفی کرده طهماسب قلی‌خان حاکم را به تبعیّت سلطان ترغیب نموده به پاداش این خدمت سلطان او را یوسف‌پاشا نامید و طوقی بر گردن و شمشیر مرصّعی به کمر او بست و بطور تمسخر از امیرگونه خان پرسید که چه شده است که چهار ماه است من به قصد جنگ با ایران حرکت کرده‌ام و شاه‌صفی مثل نسوان از جای خود برنخاسته است امیرگونه خان گفت چون شمشیر شما برّنده است و اسب شما نجیب است شاه‌صفی چگونه جرأت مقاومت با سلطان دارد. بالجمله امیرگونه خان در ازای خدمتی که به سلطان کرده بود به حکمرانی حلب نایل گردید و فتح ایروان که به خیانت میسّر شده بود نه به شجاعت طوری سلطان را مغرور ساخت که پیشخدمت خاصّهٔ خود را به اسلامبول

فرستاده حکم داد ده شب چراغان کنند و از فرط غرور امر کرد که دو برادرش بایزید و سلیمان را که در حبس او بودند مقتول نمودند و حکومت ایروان را به مرتضی‌پاشا داده نمازجمعه را در قلعهٔ ایروان خواند و در ششم ربیع‌الاول به قصد تسخیر سایر بلاد ایران انتهاض نمود وقتی که سلطان به قصد محاصرهٔ تبریز از رود ارس عبور می کرد اسبش درغلطیده مشرف به غرق و هلاک شد و در مرند مبتلا به ناخوشی سختی گردیده که او را با تخت روان به سمت خوی بردند و دستهٔ قشون معتبر سلطان به طرف تبریز آمدند امّا به‌واسطهٔ نزدیکی اردوی شاه‌صفی سلطان در بیست و هشتم جمادی‌الاولی از خوی صرف‌نظر کرده به‌جانب تبریز راند و قصر سلطنتی این شهر را خراب و شنب غازان را ویران ساخت بلکه تمام شهر تبریز را سوزانید و چون زمستان نزدیک بود به عجله از خاک ایران خارج شده به دیاربکر رفت و در اینجا قهرمان‌بیگ ایلچی شاه‌صفی به حضور سلطان آمد و سلطان در پانزدهم رجب وارد اسلامبول شد.

در این سال شاه‌صفی فرمان مسطور در ذیل را به تاریخ هیجدهم ربیع‌الاول به اسم محمّد خان بیگ زاخوری مرقوم داشته است:

صورت فرمان شاه‌صفی

عریضه‌ای که در این ولا به درگاه جهان‌پناه فرستاده بود رسید به همه ابواب مستمال گشته بداند که چون نظام مهام کلّ گرجستان کارتیل و کاخت را در قبضهٔ انتظام عالیجاه اخوی ام‌رستم خان والی گرجستانات نموده است می‌باید که با عالیجاه مشارالیه نوعی سلوک نماید که ایالت‌پناه مشارالیه همیشه از آن رفعت و معالی‌پناه راضی و خشنود بوده حسن خدمات و مطالبی که داشته باشد به‌وسیلهٔ آن عالیجاه به‌عرض رساند. ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۰۴۵

نیز در این سال در ماه ذیقعده شاه‌صفی فرمان مسطور در ذیل را به محمّدخان بیگ زاخوری نوشته است:

صورت فرمان شاه صفی

چون خواندگار روم که با فرنگ صلح نموده به قصد قتل و غارت مسلمانان با سپاه گران روانهٔ ولایت آذربایجان شده عازم تسخیر قلعهٔ ایروان گردید طهماسب‌قلی خان قاجار حاکم آنجا قلعهٔ مزبوره را که از زمان نواب جنّت‌مکان گیتی‌ستانی و جلوس میمنت مأنوس همایون تا حال مبلغهای کلّی صرف استحکام و اسباب قلعه‌داری شده بود به تصرّف مخالفان داد، خواندگار روم نیز آنچه از یراق توپخانه و قورخانه و آلات قلعه‌داری همی داشت در آنجا گذاشته مرتضی‌پاشای وزیر و داماد خود را با جمعی از پاشایان و امرای معتبر و دوازده هزار نفر از مردان کاری به محافظت آن تعیین نموده مراجعت کرد، و نوّاب همایون ما نیز بلاتوقّف متوجه تسخیر قلعهٔ مزبور گشته غازیان را به محاصرهٔ آن مأمور فرمودیم و در اندک فرصتی سیبه‌ها پیش برده به ضرب توپ آتشبار و آتش زدن چوب‌بستهای زیر دیوار رخنه‌ها در حصار شیرحاجی نموده به تاریخ هفدهم شهر شوّال یورش برده و از صبح تا شام جنگ نموده مرتضی‌پاشا با چند نفر از پاشایان و بسیاری از رومیّه کشته شده و جمعی گرفتار گشته مابقی پناه به حصار درون بردند و در روز سه‌شنبه شهر مذکور که هنوز قتل مرتضی‌پاشا ظاهر نشده بود رومیّه بیشتر در امر قلعه‌داری کوشش می‌نمودند غازیان نصرت‌شعار به زیر دیوار بدن قلعه درآمده چوب‌بست کرده آتش زده بار دیگر یورش نموده قلعه را جبراً و قهراً مفتوح ساخته بقیّة‌السّیف پاشایان و محصوران را که قریب پنج هزار نفر بودند به درگاه جهان‌پناه آوردند و نواب همایون ما اقتدا به سنّت سنیهٔ آباء و اجداد جنّت‌مقام خود نموده این جماعت را به جان و مال امان داده[1]... می‌باید که به همه جهتی به توجّهات و تلطّفات بی‌دریغ خسروانه مستظهر و مستمال و بدین مژده مسرور بوده در ازدیاد اخلاص و دولتخواهی کوشند و حاجات و ملتمساتی که داشته باشند عرضه داشت پایهٔ سریر خلافت مصیر نموده به عزّ انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسند و در عهده دانند. ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۰۴۵

۱ ــ درمتن نقطه‌چین است

بنا بمضمون این فرمان و مسطورات تواریخ ایران عساکر شاه‌صفی در این سال ایروان را از تصرّف قشون عثمانی انتزاع و استرداد نمودند و بسیاری از پاشایان عثمانی را که دستگیر شده بودند شاه نظربیگ قورچی به استرآباد برده به حاکم آن شهر سپرد و ایالت ایروان را شاه‌صفی به کلبعلی خان حاکم لار داد و توپهای بزرگ از عثمانی به اصفهان بردند و شاه‌صفی خود در جامع ایروان درآمده شیخ حسن عبدالصّمد جبل عاملی برادر شیخ المشایخ شیخ بهاءالدین عاملی قدّس سرّه خطبه در جامع مزبور به اسم ائمه اثنی‌عشر سلام‌اللّه علیهم اجمعین بخواند و به اسم شاه‌صفی ختم کرد و موکب شاه‌صفی به اهر و اردبیل آمد. در بعضی از تواریخ فرنگ می‌نویسند در همان روزی که سلطان مرادخان ورود به اسلامبول نمود قشون ایران ایروان را محاصره کردند و باوجود سختی زمستان صد[1] نفر سردار مأمور استرداد این شهر گردیدند صدراعظم عثمانی و سردارهای بزرگ نتوانستند به ایروان برسند، مرتضی‌پاشا حاکم ایروان و جمعی از سردارهای عثمانی مقتول و شهر ایروان در ماه شوّال سنهٔ هزار و چهل و پنج مفتوح قشون شاه‌صفی شد.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد و تشکیل آکادمی در این مملکت. تألیف کتاب لغت در زبان فرانسه و بنای باغ نباتات در پاریس.

[سنهٔ ۱۰۴۶ هجری = سنهٔ ۱۶۳۶ مسیحی]

آسیا ــ در تواریخ فرنگ استرداد عساکر شاه‌صفی ایروان را از قشون عثمانی از وقایع این سال نوشته‌اند. به هرحال در این سال ایلچی پادشاه روس با هدایا که از جمله یکدست شنغاز و بیست جامهٔ سمور بود به دربار شاه‌صفی آمد تهنیت فتح ایروان را به عرض رسانید و شاه صفی او را به خرسندی مراجعت داد و چون خان‌احمد اردلانی از دولت عثمانی استمداد نموده و به تصرّف کردستان شتافته علی بالی‌بیگ زنگنه امیرآخورباشی و سیصد نفر تفنگچی به حراست قلعهٔ کردستان مأمور شد و سیاوش‌بیگ قوللرآقاسی و شاه‌ویردیخان حاکم کردستان و آقاخان

۱ــ کلمه درچاپ شکسته شده شبیه به صد است.

مقدّم جوانشیری به دفع خان‌احمد اردلانی رفتند و خان‌احمد با دوازده هزار سوار از دربندچغان عبور کرده بعد از تلاقی فئتین و استعمال آلات حرب کوچک احمدپاشا و محمّدپاشای بیگلربیگی موصل مقتول شدند و قوللر آقاسی شام و سیواس گرفتار گردید و خان‌احمد با بقیّة‌السیف فرار کرده چیزی نگذشت که در موصل درگذشت. بنابر بعضی از مسطورات تواریخ فرنگ در محرّم هزار و چهل و شش رستم‌خان سردار ایران با بیست هزار نفر به طرف شهرزور و کرکوک راند خان‌احمد اردلانی که به‌واسطهٔ بی اعتدالی شاه‌صفی باوجود وصلتی که با خانوادهٔ سلطنت کرده بود از دولت ایران روگردان و به عثمانی پناه برد و با پاشایان که در سرحدّ ایران بودند در هیجدهم ربیع‌الثانی این سال به سرحدّات ایران‌حمله‌آورده تا مهربان عنان نکشید در این موضع به سردار ایران رستم‌خان برخورده بعد از دو روز و دو شب مقاتله احمدپاشا سردار عثمانی مقتول و عساکر این دولت منهزم شد. هم در این سال کلبعلی‌بیگ قاجار دوات‌دار به حکومت اردبیل و کنگرکنان و داروغگی مغان نایل گشت و حسام سلطان خلف ذوالفقارخان قرامانلو حکومت قزل آقاج یافت و ایالت استرآباد به قزّاقخان بیگلربیگی سابق شیروان مفوّض شد و شاه‌صفی به کاشان آمد و صفدرخان ایلچی پادشاه هندوستان به حضور شاه‌صفی آمده پس از بذل مرحمت با عطایا بازگشت. همچنین فرستادگان ابوالغازی خان اورگنجی و ایلچی عادلشاه را شاه‌صفی پذیرفت، بعد از آن شاه‌صفی به اصفهان آمد. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاه‌صفی به محمّدبیگ زاخوری نوشته است:

صورت فرمان شاه‌صفی

محمّدبیگ زاخوری بداند که رستم‌خان والی ولایت گرجستان گلهٔ آن امارت پناه را به خدمت اشرف عرض نموده بود حقیقت اخلاص و یکجهتی و دولتخواهی آن حکومت‌پناه اباًعن جدٍ بدین دودمان ولایت‌نشان بر نواب همایون ما ظاهر است می‌باید که به دستور سابق در مراسم یکرنگی و دولتخواهی تقصیر ننموده مجدّداً اخلاص و یکجهتی خود را ظاهر سازد.

فی شهر رمضان سنهٔ ١٠٤٦

اروپا ـ (اسپانیول) ـ ترتیب و تشکیل تقویم در این مملکت.

[سنهٔ ۱۰۴۷ هجری = سنهٔ ۱۶۳۷ مسیحی]

آسیا ـ **در این** سال شاه‌صفی علیمردان خان والی قندهار را احضار نمود امّا از آنجا که والی مزبور بستگی به اعتمادالدّوله طالبخان صدراعظم سابق داشت و میرزا تقی مازندرانی اعتمادالدوله جدید را با او خصوصیّتی نبود بلکه نسبت به او غرض می‌ورزید متوهم شده از آمدن به دربار شاهی تقاعد کرد و با شاه‌جهان پادشاه هند درساخته قندهار را به تصرّف دولت هندوستان داد و خود به هند رفت. در بعضی از تواریخ فرنگ نوشته‌اند: در سال هزار و چهل و هفت مقصودخان ایلچی ایران با هدایای مسطوره در ذیل وارد اسلامبول شد: (هشت رأس اسب)، (چهل نفر شتر)، (پنجاه مثقال مشک)، (پنجاه مثقال عنبر)، (سی جامه وارقاقم)، (هشت تخته قالیچهٔ زری)، (چند تخته قالیچهٔ ابریشمی)، (هشت کمان)، (چند طاقهٔ شال). پس از ورود ایلچی به اسلامبول عمارت موسوم به عمارت داودپاشا از عمارات سلطنتی برای منزل ایلچی معیّن شد امّا چون منظورات شاه‌صفی مقبول سلطان مرادخان نبود بعد از چند روز ایلچی ایران محبوس شد، در این بین حاکم حلب از اسلامبول به محل حکومت خود می‌رفت. مقصودخان ایلچی با دو نفر از همراهان خود به لباس مبدّل از محبس گریخته جزو آدمهای حاکم حلب دو سه منزل از اسلامبول دور شدند، بعدها حاکم حلب ملتفت شده ایلچی و دو نفر همراه او را گرفته به اسلامبول معاودت داد خود ایلچی از کشتن معاف اما همراهان او را به دار زدند، پس از آن سلطان عثمانی مقصود خان را رخصت انصراف داده و به او گفت سال آینده قشون به طرف بغداد کشیده خواهد شد. هم در این سال در اغلب بلاد عثمانی طاعون سخت بروز کرد و طاعون غضب سلطان نیز ممدّ آن ناخوشی بود چنانکه در دو یم شوّال این سال برادر خود قاسم نام را مقتول ساخت و یک هفته بعد رایات سلطانی به قصد جنگ با ایران بر پا شد و پس از یکماه سلطان بنفسه عازم بغداد گردید درحالتیکه بر اسبی که برگستوان برآن پوشانیده بودند سوار بود و خُودی که عقالهٔ سرخ از آن آو یخته بر سر داشت و مفتی بزرگ با این اردو

بود. در بیست و سیّم ذیقعده اردو از حوالی اسکوتاری متوجّه بغداد شد، در ششم ربیع‌الآخر هزار و چهل و هشت وقتی که اردو در جولاب بود بیرام‌پاشای صدراعظم بمُرد و این اول صدراعظم این سلطانست که به مرگ طبیعی درگذشت و سایرین همه مقتول گردیده بودند، پس از بیرام‌پاشا طیّار محمّدپاشا صدارت یافت و در دیاربکر سانِ قشون دیده شد و در موصل ایلچی پادشاه هند به حضور سلطان رسیده خبرداد که پادشاه هند به طرف قندهار حرکت کرده و از جمله هدایای پادشاه هند برای سلطان سپر گرگی بود که مصحوب ایلچی نوشته بودند که هیچ سلاحی به این سپر کارگر نیست، سلطان با شمشیری که در کمر داشت سپر را دونیم کرده نزد ایلچی هندوستان فرستاد، در هشت رجب سال هزار و چهل و هشت که صد و نود و هفت روز بعد از خروج از اسلامبول بود سراپردهٔ سلطان در حوالی بغداد زده شد و روز ششم شعبان به سلطان خبر دادند که شاه‌صفی به طرف بغداد حرکت کرده است. روز هیجدهم شعبان که روز چهلم محاصره بود قلعهٔ بغداد را قشون عثمانی به غلبه گرفتند و از سه هزار لشکر که در بغداد ساخلو بودند بیش از سی نفر جان بدر نبردند و در همان روز فتح قلعهٔ بغداد سلطان به مقبرهٔ امام اعظم رفت و به‌واسطهٔ بریدی سریع‌السّیر خبر فتح را به اسلامبول رسانید. در ایّام توقّف سلطان در بغداد هزار نفر زوّار به کربلا و نجف می‌رفتند، آن زوّار را اسیر کرده هریک را به جلاّدی سپردند و به یک اشاره سر آن هزار نفر از بدن جدا شد. در دوازدهم رمضان سلطان از بغداد به‌طرف دیاربکر راند و از آن‌جا روانهٔ اسلامبول شد. روز ورود به اسلامبول سلطان به‌جای زره، پوست ببر در بر کرده بود.

اروپا ــ (آلمان) ــ فوت فردیناند دویّم و جلوس فردیناند سیّم به‌جای او به سلطنت. (فرانسه) ــ طبع فیلسوفی دِسْکارْت.

[سنهٔ ۱۰۴۸ هجری = سنهٔ ۱۶۳۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سلطان مرادخان سلطان عثمانی با لشکری جرّار بر سَرِ بغداد آمده این شهر را محاصره نمود و کار را بر محصورین تنگ کرد، صاحب تاریخ خلدبرین می‌نویسد در یکروز چهل و پنجهزار گلولهٔ توپ که هریک بیست و چهار

من تبریز وزن داشت قشون عثمانی بر برج و باره بغداد زدند. خلاصه قلعه گیان در کمال جرأت مدّت پنجاه روز به مدافعه می کوشیدند، چنانکه محمّدپاشای وزیر اعظم و چند نفر دیگر از پاشایان هدف گلولهٔ محصورین و کشته شدند و سلطان بیشتر متغیّر شده در گرفتن بغداد مصرّ گردید و پس از پنجاه روز بغداد را فتح نمود و بکتاش‌خان و سایر امرا را مقیّد ساخت و بکتاش خان از فرط غیرت افیون زیاد خورده بمرد و بغداد را غارت کردند و خلق عظیمی را بکشتند و در این حال سلطان مراد خان مریض شده به اسلامبول معاودت نمود و مصطفی‌پاشا را در بغداد گذاشته مأمور به انعقاد عهد مصالحه فیمابین دولتین ایران و عثمانی نمود. هم در این سال اردوی شاه‌صفی به طرف بغداد حرکت کرد ولی در طاق وسطام کرمانشاهان شنید که عساکر عثمانی بغداد را فتح کرده و گرفته.

اروپا ــ (فرانسه) ــ تولّد پسری از پادشاه.

[سنهٔ ۱۰٤۹ هجری = سنهٔ ۱٦۳۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عهد مصالحه فیمابین شاه‌صفی و سلطان مرادخان رابع سلطان عثمانی منعقد گردید به این طور که بغداد از دولت عثمانی و ایروان مخصوص دولت ایران باشد و صورت مصالحه‌نامه که به زبان ترکی است از قرار ذیل می باشد:

صورت عهد مصالحه فیمابین شاه‌صفی و سلطان مرادخان

بسم‌اللّه الرّحمن الرحیم ــ لاحول و لاقوّة الاّ باللّه. بیده مقالید الامور و بقدرته ظهور کلّ مقدور و الصّلوة و السّلام علی نبیّه الکریم محمّد افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب و علی آله الکرام و اصحابه الفخام خیر الآل و خیر الاصحاب. امّا بعد چون مشیّت جناب ذوالعرش المجید و ارادهٔ حضرت فعّال لمایرید ایله انتظام اسباب عالم و رتق و فتق امور بنی آدم مظاهر آیهٔ کریمهٔ الّذین جاهدوا، و نظم کریم و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا، اولان سلاطین روی زمین و خواقین هدایت قرینک توافق و الفتلرینه وابسته و موقوف اولوب زیر جناح

حمایت لرنده ممالک اسلامیّه شور و شردن امین و مسالک مؤمنین کمال امن و سلامته رهین اوله کلوب خصوصاً انّا جعلناک خلیفة فی الارض، مدلولنجه رتبهٔ عالیهٔ سلطنت کبری و طبقهٔ سامیهٔ علیا مزی منتهی الغایة جمیع طبقات ایدوب خدمت حرمین الشریفین شرّفهما اللّه تعالی سعادتیله ذات قدسی صفات مزه شرف و عزّت و متابعت سنّت سنّیه حضرت رسول الثقلین، صلّی اللّه تعالی علیه و سلّم ایله دایرهٔ دولت و سلطنت مزه وسعت و بسطت و یروب درون، صفامشحون مزی انوار محبّت آل و اصحاب ایله مجلّی و مصفّی و پیروی طریق پرتو فیقلرین سبب رستگاری روز جزا ایلیوب، فاحکم بین الناس بالعدل فحواسی اوزره مالک ممالک عدل و داد و وجاهدوا فی اللّه حق جهاده امر لازم الامتثال اوزره، سالک مسالک غزا و جهاد، ایدوب ان تنصرواللّه ینصرکم فحوای شریفی دائماً اندیشه مز و مقتضای لطفی ایله عمل همیشه کار و پیشه مز اولمغله شمشیر ظفر قرین مزی دفع کفّار و مشرکین ایچون سدّ آهنین و کرد سرحدّ ممالک مسلمینه حصن حصین ایتمکله ایّام دولت روزافزون مزه ثبات و دوام و سلسلهٔ سلطنت همایون مزه ابدالدهر استقرار و استحکام و یردی جلّ من لا تعدّ نعماوهٔ قدّست ذاته و اسماوهٔ عالیحضرت معالی منقبت، سامی رتبت گرامی منزلت، مسندنشین اقلیم ایران، حامی فارس و مازندران، فرمانده ملک عجم، شاه صفی دام منظوره بعنایت ربّه الوفی حضور مصافات ظهور لرینه دعوات صافیات و تسلیمات وافیات اتّحاف و اهدا سندن صکره انهاء مسالمت انتها بودرکه عتبهٔ علیّه گردون وقار و سدّهٔ سنّیه عالم مدار- مزه عین الاعیان محمّد قولی رزقت سلامته وساطتیله نامهٔ خلّت ختامه لری واصل اولوب خلاصه فحوای بلاغت احتواسی و جعل بنیکم مودة آیت الفت عنواننی تفسیر و بیان و القیت علیک محبّة کریمهٔ کرامت نشاننی تقریر و عیان ایدوب صراط مستقیم مصافاته مهتدی و شیمه کریمهٔ قدمایه مقتدی اولمر یله طالب صلح وصلاح و راغب فوز و فلاح اولوب بالفعل وزیر اعظم جلیل المقدار و جانب شرقده سردار و سپهسالار یمزاولان دستور اکرم مشیر افخم نظام العالم ناظم مناظم الامم مصطفی پاشا ادام اللّه تعالی اجلاله یه کوندریلان و کیلکز عمدة الخواص و المقربین صاروخان زید رشده زهاب نام محلّده ملاقی اولدیغندن انتظام امور صلح و عهود و تنفیذ قضایای قطع حدود خصوصی مطارحه و مکالمه اولنوب بغداد و

آذربایجان سمت لرنده اولان سنور و حدوددن جسّان و بادرائی نام محلّلر جانب همایونمزه متعلق اولوب مندلیجین قصبه سی و در تنگه وار نجه سرمیل نام محلّ سنور تعیین اولونوب مابینده اولان صحرالری ایله جانب همایون مزه اولوب و یاننده اولان طاغ اوته طرفه قالوب و درنه و درتنگه میل باشی سنور تعیین اولنوب و جانب همایونمزه اوله و جاف عشیرتلرینک ضیاء الدین وهارونی تعبیر اولنور قبیله لری طرف شریفمزه اولوب بیره وه‌ردویی اوطه طرفه قالوب و طاغ اوزرنده واقع اولان زنجیر قلعه سی هدم و خراب اولوب قلعهٔ مهدومهٔ مزبوره نک غربی طرفنده اولان کویلکلر جانب همایونمزه قالوب جانب شرقی ده اولان کویکلر اوطه جانبه اوله و شهرزور غربنده ظالم قلعه سنک اوستنده واقع اولان طاغک قلعهٔ مزبوره‌یه ناظر اولان اطرافی جانب همایون مزدن ضبط اولنوب و اورمان قلعه‌سی توابعی کویلری ایله اوته طرفه قاله و شهرزوره چغان گدوکی سنور اولوب قزلجه و توابعی ایله جانب همایون مزه ضبط اولنوب و مهربان توابعی ایله اوطه طرفه قاله وان سرحدنده قتور و ماکو و قارص جانبنده مغازبرد قلعه لری طرفیندن یقدیر لمق اوزره قرار ویرلمکن مشارالیهمانک برمنوال مشروح ایتدکلری قبول و قراره راضی اولدیغکزی و فیمابعد معاهده و مصافات مراسمن رعایت و مواسات و موالات لوازمین صیانت ایدب ایمانمزه وفا ایلیه زردیو تعهداتیدوککزی وانک کسر و خلفندن ابا و اجتناب کوسترودولگزی اول نامه ده تصریح ایدوب جانبکزدن کلان وثیقهٔ مختومه مقبول همایون مزاولمسنی استدعا اتیدوکک اجلدن انجاز الوعد من دلایل المجد محض آسایش خلایق و عباد و آرامش ممالک و بلاد ایچون بوصلح قرار داده و صلاح شمولی و اصل رتبهٔ قبول قیلوب شول شرطله مقرر طوتلدیکه قطع و تعیین اولنان سنور و حدود داخلنده واقع اولوب جانب همایون مزه متعلق و منسوب و سایه عدالت مایه مزله محمی بلدان و ممالکدن محسوب اولان محال و مواضع دن و صحاری و اراضیدن قزلباش طایفه سنه ال چکدیریلوب اگر اراضی معموره و اکر خالیه درالشّیئ اذاثبت ثبت بلوازمه مقتضا سنجه توابع و لراحقلریله موکلان بارگاه اعلی مز و معتمدان درگاه معلّی مزضبط لرنده‌ا وله و ذکر اولنان مواددن ماعدا اخسقه و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره و سایر سنورلرینه داخل اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جباله اوطه طرفدن دخل و تعرّض اولنمیه و اجداد عظام مز، انارالله

تعالی براهنیهم زمان سعادت اقترانلرنده اسلافگزه گوندریلان عهدنامه‌لرک جملهٔ شروط معتبره صریحه سی الدّین النصیحه کلمه فصیحه سی اوزره زیر حکومت لرنده بعض اسافل ودانی‌یه حاشا ثم حاشا شیخین و ذوالنورین و زوجهٔ مطهرهٔ رسول الثقلین و سایر اصحاب گزین و ائمه مجتهدین رضوان‌اللّه تعالی علیهم اجمعین حضراتنه زبان دراز لغه رخصت و یرلمیوب منع اولنلملریدور کیرو بروجهله رخصت و یرلمیوب که بوصلح قرار داده الی انتهاء القرون ثبات و دوامه مقرون اوله مادامیکه جانب کزدن خلاف عهد و میثاق و موجب اختلاف و نفاق بر وضع ناهموار ظاهر و آشکارا اولمیه طرف کامل الشرف پادشاهانه مزدن دخی بر منوال مذکور محرّر و مسطور اولان شروط و قیود مرعی قلنوب ایل و مملکت کزه تعرض اولنمامق ایچون ارسال اولنان عهدنامه کز مقابله سنده اشبونامهٔ همایون صدق مشحون مزکشیدهٔ سلک تحریر و بیان قلنمشدر که ماببنده خصومت برطرف و رعایت مراسم الفت و موافقت فوق ماسلف اوله و سفیر مسفور شرف تقبیل بساط عزت انبساط پادشاهانه مزله مفتخر و مباهی اولوب آداب رسالتی کماهوحقه ادا ایتدوکدن صکره اجازت علیه مزله جانبکره عودت و انصرافه مرخّص اولمغین نامهٔ همایون‌مز تبلیغی خدمتنه تعیین اولنان درگاه سعادت دستگاه مز متفرقه‌لرندن افتخار الاماجد و الاکارم متفرقه محمّد دام مجده ایله همراه قلنوب روانه اولدیلر همیشه صلاح اندیشان دین و دولت مظهر احسان ملک منّان باد بربّ العباد بالنّبی و آله الامجاد.

فی اوایل شهرشعبان[1] سنهٔ ۱۰۴۹

این عهد مصالحه را ایلچی ایران محمدقلیخان‌حامل شده و روز بیست و یکم جمادی‌الاولی ایلچی مشارالیه وارد اسلامبول گردید. خلاصه پس از مصالحه شاه‌صفی به قزوین رفت و از قزوین از راه گیلان به مازندران آمد و از اینجا متوجّه اصفهان گشت. هم در این سال شاه‌صفی ایالت الکای سنقر و حکومت کلهر رابه شاهرخ‌بیگ زنگنه امیرآخورباشی داد و شیخ علی‌بیگ برادر کهتر او را امیرآخور کرد. هم در این سال ایلچی شاه‌جهان پادشاه هند به دربار شاه صفی آمد و بعضی

۱ــ درمجموعه معاهدات اوایل شهر شوال.

هدایا تقدیم کرد که از جمله صراحی مرصّع به زمرّد و یاقوت و پیالهٔ مرصّع به الماس بود و شاه‌جهان در باب قندهار عذر خواسته و مطلب را به اظهار اتّحاد و یگانگی گذرانیده شاه‌صفی نیز به مقتضای وقت مصلحت در مدارا دید. هم در این سال حسین‌بیگ ناظر بیوتات به حکومت استرآباد نایل گردید و قراخان برادر امیرخان قورچی‌باشی حکومت بندرعباسی و هرموز یافت و ابراهیم‌خان ایکرمی دورت حاکم سابق بردع به ایلچیگری به دربار عثمانی رفت. و در این سال در قزوین زلزلهٔ شدیدی شده دوازده هزار نفر زیر آوار رفتند.

اروپا ــ (دانمارک) ــ در این سال دولت دانمارک مراودات تجارتی و دوستی با دولت ایران بهمرسانید. **(فرانسه)** ــ ایجاد و تشکیل بُورس یعنی دارالمعامله در پاریس. **(عثمانی)** ــ سلطان مرادخان چهارم سلطان عثمانی به‌واسطهٔ افراط در شرب روز شانزدهم شوال وفات کرد و برادرش سلطان ابراهیم خان که چهار سال محبوس بود به‌جای او جلوس نمود. پوشیده نباشد که وفات سلطان مرادخان و سلطان ابراهیم‌خان را مورخین ایرانی متّفقاً در این سال نوشته‌اند ولی بعضی از مورّخین فرنگ داخل در حوادث سال بعد یعنی سنهٔ هزار و ششصد و چهل عیسوی نوشته‌اند و حق اینست که در شانزدهم شوال این سال سلطان مرادخان وفات نموده است.

[سنهٔ ۱۰۵۰ هجری = سنهٔ ۱۶۴۰ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال امامقلی خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر به‌واسطهٔ ضعف باصره حکومت و سلطنت را به ندرمحمّدخان واگذاشته از راه ایران عزیمت زیارت مکّه معظّمه زادهاالله تعالی شرفا و تعظیما نمود و مرتضی‌قلی خان قاجار حاکم مرو شرح حال او را به شاه‌صفی عرضه کرد، شاه‌صفی یک هزار تومان وجه نقد و پانصد تومان اقمشه به جهت اخراجات راه او تا به قزوین و اصفهان به خراسان برای او ارسال داشت. هم در این سال مهنّاخان عرب خزاعی با قبایل و عشایر خود از خاک عثمانی به ایران آمده به حکم شاه‌صفی در زیدون کوهگیلویه ساکن و والی شد. هم در این سال محمّدقلی بیگ که به سفارت به دربار عثمانی رفته بود

بازگشته به لقب خانی و حکومت ایروان نایل گردید. بنابرمسطورات بعضی از مورخین شاه‌صفی به طرف قندهار رانده این شهر را از تصرّف گماشتگاه شاه‌جهان پادشاه هند منتزع نمود. امّاظاهراً این قول ضعیف باشد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ضدّیت پارلمنت با پادشاه. **(اسپانیول)** ــ شورش در پرتوغال بر ضدّ اسپانیول که محرّک و مؤسّس این شورش دوک دبُراگانس بود. قتل حکّام و مأمورین اسپانیول در لیزبُن و سایر شهرهای پرتوغال و جلوس دوک دبُراگانس به سلطنت پرتوغال و مجزّی شدن پرتوغال از اسپانیول. **(فرانسه)** ــ ایجاد و اختراع مسکوک دوتومانی طلا مصور به صورت پادشاه فرانسه و موسوم شدن این مسکوک به لوئی. **(هلاند)** ــ مالاککا از ماچین به تصرّف دولت هلاند درآمد. **(عثمانی)** ــ شیوع استعمال انفیه در اسلامبول.

[سنهٔ ۱۰۵۱ هجری = سنهٔ ۱٦٤۱ مسیحی]

آسیا ــ آنهائی که معتقدند که شاه‌صفی قندهار را بگرفت گویند در این سال شاه‌صفی از خراسان مراجعت کرده به کاشان رسید. رفتن شاه‌جهان از هندوستان به کشمیر.

اروپا ــ (انگلیس) ــ جمعی از پرُتستانها در مملکت ارلند به تحریک پادشاه انگلیس کشته می‌شوند. **(فرانسه)** ــ شورش کنت دِسُواسُنْ از شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت. حکم کردن پادشاه فرانسه به مجلس پارلمنت که به کارهای دولتی مداخله ننمایند. **(پرتوغال)** ــ ژان پنجم از طایفهٔ براگانْس به سلطنت منصوب و این سلطنت در خانوادهٔ او نسلاً بعد نسل خواهد ماند.

[سنهٔ ۱۰۵۲ هجری = سنهٔ ۱٦٤۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌صفی در کاشان بیمار شده در دوازدهم ماه صفر درگذشت و نعش او را به قم حمل نموده در روضهٔ حضرت معصوم علیهاالسلام دفن کردند، مدّت ملک شاه‌صفی سیزده سال و ششماه است، پس از فوت او پسرش شاه‌عبّاس

ثانی که نه ساله بود در شب جمعهٔ شانزدهم شهر صفر به‌جای پدر به تخت سلطنت ایران جلوس کرد، در تواریخ فرنگ می‌نویسند شاه‌عبّاس ثانی که دارای صفات جدّ خود شاه‌عبّاس اوّل بود، به سنّ سیزده سالگی در این سال به تخت سلطنت ایران جلوس کرد، بهرحال شاه‌عبّاس ثانی پس از جلوس بقایای مملکت ایران را که زیاده از یک کرور تومان بود تخفیف داد، و بعضی دادن این تخفیف را در حوادث سال بعد نوشته‌اند. هم در این سال شاه‌عبّاس ثانی در منع شرب شراب مبالغه کرد و کسانی که عامل این عمل بودند تایب شدند. هم در این سال امامقلی‌خان پادشاه سابق ماوراءالنهر که به عزم زیارت کعبه مشرفه به خراسان آمده بود از خراسان به طهران و از طهران به قزوین آمد و در هر منزل شرایط اعزاز او را منظور داشتند و شاه‌عبّاس ثانی خود تا دو فرسنگی قزوین او را استقبال نمود و مصافحه کرده با احترام او را به شهر ورود داد و انواع تکریمات دربارهٔ او به ظهور رسانید. هم در این سال شاه‌عبّاس ثانی مقصودخان را به ایلچیگری به دربار دولت عثمانی فرستاده مشارالیه که حامل نامه و خبر جلوس شاه‌عبّاس دوّیم به تخت سلطنت ایران بود با صد و پنجاه نفر روانهٔ اسلامبول شد و هدایائی که شاه‌عبّاس برای سلطان ابراهیم‌خان مصحوب این ایلچی فرستاد از این قرار بود:

شصت توپ زری، چند توپ مخمل گلدار، شصت و پنج توپ اطلس زری، هفتاد و پنج توپ پارچهٔ نازک برای عمّامه، هفتاد و چهار توپ تافته، هفت شیشه پر از عنبر و مشک، سی و چهار تیغه شمشیر، بیست و هشت کمان، شصت پارچه ظرف چینی، بیست و شش تخته قالی، پنجاه نفر شتر ذلول با اسباب طلا، چهارده رأس اسب عربی. این ایلچی علاوه بر اعلان جلوس شاه‌عبّاس مأمور بود که خراب کردن قلعهٔ ملیت را که در کوهستان وان است از دربار عثمانی خواهش نماید و در همان اوان که این ایلچی در اسلامبول توقف داشت پسری از سلطان بوجود آمد که مسوم به سلطان محمّد شد و این همان سلطان محمّد خان چهارم خواهد بود.

هم در این سال شاه‌جهان پادشاه هندوستان پسر خود محمّددارا شکوه را با خان‌دوران و لشکری فراوان به ضبط و حفظ قندهار فرستاد و شاه‌عبّاس ثانی قصد انتزاع این شهر را کرده فرمانی به رستم‌خان سپهسالار نوشت که جمع‌آوری لشکر و

تهیّه نماید ولی رستم‌خان تهاونی در اطاعت این فرمان نموده شاه‌عبّاس را طفل پنداشت لهذا شاه‌عبّاس فرمانی به قرچغای خان بیگلر بیگی مشهد مقدّس نوشت که رستم‌خان را به قتل رساند و رستم‌خان و برادران او علیقلی بیگ و ذوالفقار بیگ و عیسی بیگ که صاحب مناصب جلیله بودند مقتول شدند.

تذییل

در این سال شاه‌صفی قبل از آنکه وفات کند فرمان مسطور در ذیل را به اسم خلیل بیگ پسر محمّدخان زاخوری صادر نمود.

صورت فرمان شاه‌صفی

بنابر عنایت بی‌غایت شاهانه در بارهٔ رفعت‌پناه خلیل بیگ ولد محمّدخان زاخوری زاخور را به دستوری که در وجه والد او مقرّر بود به تیول و مبلغ یکصد و پنجاه و پنج تومان تبریزی که از بابت وجوهات مذکوره ضمن همه ساله والد او را مقرّر بود به همه سالهٔ مشارالیه مقرّر فرمودیم کدخدایان چوپان‌بیگی و املاک اتّباعی شیروان حسب‌المسطور مقرّر دانسته سال به سال وجه تیول، و همه سالهٔ مشارالیه و اصل ساخته موقوف ندارند فی سنهٔ ۱۰۵۲

نیز فرمانی شاه‌صفی به خلیفهٔ بزرگ گرجستان که ظاهراً زکریّا نام داشته نوشته چون سواد این فرمان که به‌دست آمد آخر آن محذوف بود و تاریخ نداشت که معلوم شود د ر چه سال نوشته ما همان را که بدست است در ذیل این سال که سال وفات شاه‌صفی می‌باشد مسطور می‌داریم.

صورت فرمان شاه‌صفی به خلیفهٔ بزرگ گرجستان
یا محمّد یاعلی

غلام هشت و چار شاه‌صفی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه عزّت و معالی‌پناه، عوالی انتباه، قدوهٔ علما و رهابین عیسویّه، زبدهٔ فضلاء و احبار مسیحیّه، کتله کوز به وفور عنایات بی‌غایات و شمول نوازشات بلانهایات شاهانه عزّ اختصاص و شرف امتیاز یافته

توجّه خاطر خورشید مظاهر اشرف را در بارهٔ خود به اعلی درجهٔ کمال متعلّق دانسته بداند که: عریضهٔ اخلاص آئین که در این ولا با چند دست شاهین و چند خروار شرا بادین به درگاه جهان پناه فرستاده عرض اخلاص و یکجهتی و دولتخواهی خود به این دودمان خلافت‌مکان نموده بود حقیقت اخلاص و یکجهتی او بر نوّاب

....

هم در این سال که سنهٔ هزار و پنجاه و دو باشد فیمابین رستم‌خان والی گرجستان و طهمورث خان گرجی [جنگی] درگرفت و شاه‌عبّاس ثانی قشونی به امداد رستم‌خان مأمور نمود ولی قبل از وصول امداد، رستم‌خان بر طهمورث خان غالب آمد و طهمورث خان منهزم شده فرار نمود. هم در این سال شاه‌عبّاس دو یّم فرمان مسطور در ذیل را به خلیل‌بیگ پسر محمّدخان زاخوری نوشت.

صورت فرمان شاه‌عبّاس ثانی

اخوی ام رستم‌خان والی گرجستان کارتیل به عرض رسانیده بود که زال ارسطا، و سابق قراقلخان، و نوزر، فرار نموده به گرجستان کاخت رفته‌اند، چون بر مضمون حکم اشرف مطلّع گردند چند مرتبه که ممکن بوده باشد گرجستان کاخت را تاخت نموده آنچه لازمهٔ مردانگی باشد به عمل آورده نوعی نمایند که آثار اخلاص و یکجهتی ایشان در این باب به نواب همایون ظاهر گردد که باعث ازدیاد شفقت شاهی در بارهٔ ایشان بوده باشد و به توجّهات پادشاهی امیدوار بوده مطالبی که داشته باشند عرض نمایند که به عزّ انجاح مقرون فرمایم.

اروپا ــ (انگلیس) ــ وکلای مجلس پارلمنت برشارل اوّل پادشاه انگلیس غلبه کرده پادشاه از روی استیصال از لندن خارج شده و جنگ داخله در این مملکت مابین قشونی که هواخواه سلطنت بودند و عساکر متّفقه با پارلمنت درگرفت و جنگهای سخت کردند. **(فرانسه)** ــ لوی سیزدهم پادشاه فرانسه بعضی از بلاد اسپانیول را به غلبه فتح نمود. ماری دمدیسی مادر پادشاه در شهر کُلُنْ در نهایت فقر و پریشانی درگذشت، ریشیلیو صدراعظم نیز در پاریس فوت نمود و مازارَن که اصلاً ایطالیائی بود به صَدارت به‌جای ریشیلیو منصوب گردید. مراودهٔ تجارتی فرانسه با

ماداگاسکرْ (هلاند) ــ انکشاف جزیرهٔ وان دیامِنْ و یک قسمت از نووِل زُلاند به‌دست ملاّحان این طایفه (عثمانی) ــ آزوف که در دهنهٔ دُن است به تصرّف عساکر عثمانی درآمد.

[سنهٔ ۱۰۵۳ هجری = سنهٔ ۱۶۴۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال ایلچی سلطان ابراهیم‌خان سلطان عثمانی با نامه و هدایا به تعزیت و تهنیت شاه‌عبّاس ثانی آمد و به‌خوبی پذیرفته شد، همچنین ایلچی روس به همین مقصود به دربار شاه‌عبّاس آمده مورد احترام گردید. هم در این سال زال ارسطاو قراقلخان که هرگز از هیچ دولتی اطاعت نکرده بودند و در ضدّیت بار رستم‌خان والی گرجستان همدست طهمورث خان گرجی بودند به دربار شاه‌عبّاس آمدند و به شفاعت والی گرجستان معفو گشتند. هم در این سال چون مردم عربستان از بدرفتاری سیّد منصور خان شاکی شدند شاه‌عبّاس ثانی حکومت حویزه را به سیّد برکه‌خان پسر سیّد منصورخان داد.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ جنگ داخله در این مملکت و برقرار شدن اُولیو یه کُرُمْوِلْ به سرکردگی عساکر یاغی شده بر پادشاه و فتوحات این سردار بر ضدّ قشون سلطنتی. **(فرانسه)** ــ فوت لوی سیزدهم پادشاه و جلوس پسرش لوی چهاردهم به سنّ پنجسالگی به‌جای او و صدارت مستقلّه مازارَن در این مملکت.

[سنهٔ ۱۰۵۴ هجری = سنهٔ ۱۶۴۴ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به حکم شاه‌عبّاس ثانی بعضی عمارات و ابنیهٔ عالیه در اصفهان بنا نمودند و از آنجمله عمارت آلاقاپوی اصفهان می‌باشد که در رفعت و استحکام مشهور آفاق است (چین) ــ هم در این سال طایفهٔ منگ یعنی مغول که دویست سال بود سلطنت چین می کردند منقرض شدند به این معنی که طایفهٔ مانچو (مَنْچیو) که از طوایف تاتار می‌باشند و در وسط قزاق و قلموق و سونکر توطّن داشتند اجتماع کرده به تسخیر مملکت چین شتافتند و براین مملکت غلبه

کرده طایفهٔ منگ را مقهور و منقرض ساختند و خود به سلطنت چین جلوس نمودند و سلطنت چین الی زماننا هذا مخصوص طایفهٔ مانچو است.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ملکهٔ انگلیس فراراً پناه به خاک فرانسه می‌برد.
(عثمانی) ــ اعلان جنگ مابین این دولت و جمهوری ونیز.

[سنهٔ ۱۰۵۵ هجری = سنهٔ ۱۶۴۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به امر شاه‌عبّاس ثانی میرزاتقی اعتمادالدوله مقتول و خلیفه سلطان وزیر سابق به جای او منصوب شد. هم در این سال ندرمحمّد خان پادشاه ترکستان به ایران آمد. تبیین آنکه چون امامقلیخان پادشاه ترکستان به جهت ضعف باصره سلطنت ترکستان را به برادر خود ندرمحمّد خان واگذار کرد و به مکه رفت ندرمحمّدخان در ترکستان مستقل شد، دراین بین اسفندیار خان ولد عزب سلطان خان حکمران اورگنج بمرد و ندرمحمّدخان فرصت یافته قاسم سلطان نبیرهٔ خود را با جمعی از قشون اوزبک از بخارا به ضبط خوارزم فرستاده آنها این مملکت را متصرّف شدند و در تمام ترکستان ندرمحمّدخان را منازعی نماند و رایت استبداد برافراشت بعد از آن باقی‌پور که یکی از امرای اوزبک بود در حدود تاشکند به راه مخالفت رفت، ندرمحمّد خان پسر خود عبدالعزیز خان را به دفع او مأمور کرد، امرا با عبدالعزیز خان ساخته او را به خانی ترکستان برداشتند و ربقهٔ انقیاد ندرمحمّدخان را از گردن خود دور ساختند. ندرمحمّد خان از بخارا به بلخ گریخت و از شاه‌جهان پادشاه هند استمداد نمود، سلطان مرادبخش پسر شاه‌جهان و علیمراد خان با لشکری از هند به بلخ آمدند ولی استیلای خود را می‌خواستند و قصد امدادی از ندرمحمّدخان نداشتند، ناچار ندرمحمّدخان به مرو گریخت و علیقلی خان حاکم مرو که از غلامان شاه‌عبّاس بود مراتب را به شاه‌عبّاس ثانی نوشت، شاه‌عبّاس ندرمحمّدخان را با تکریم تمام به ایران طلبید و مخارج راه برای او فرستاد و به حکّام ارقام صادر کرد که در عرض راه در هر منزلی از او پذیرائی کنند و محمدعلی بیگ ناظر به مهمانداری روانه شد چون ندرمحمّد خان به نزدیکی اصفهان رسید تشریفات کامله برای ورود او تهیّه شد و شاه‌عبّاس خود تا دو

فرسنگی به استقبال او رفت و پس از ورود او جشن گرفتند وچراغانی کردند، امّا چون خاطر ندرمحمّد خان زیاده از حدّ مشغول و مایل استرداد مملکت خود بود بهره و مسرّتی از این جشن و شادی نمی‌برد لهذا شاه‌عبّاس بزودی قشونی مأمور امداد او کرد و احکام به امرا و حکّام فرستاد که در معاونت ندرمحمّد خان کوتاهی ننمایند چون لشکر هند توجّه ندرمحمّد خان و سپاه قزلباش را شنیدند به هندوستان بازگشتند و ندرمحمّد خان به یاری پادشاه ایران دوباره مالک ترکستان گردید.

اروپا ـ (انگلیس) ـ فتوحات عساکر کُرُمْوِل در بلادی که با سلطنت و دولت شارل اوّل متّحد بودند که از جملهٔ آن فتوحات فتح قلعهٔ معروف به بریستُلْ بود. **(فرانسه) ـ** ایجاد مریضخانه موسوم به والْ دِگراسْ در پاریس به حکم ملکه مادر پادشاه. **(روس) ـ** جلوس الکسی در سنّ پانزده سالگی به‌جای پدر خود میشل رومانوبه تخت سلطنت روس. شورش و انقلاب سخت در مسکو. **(عثمانی) ـ** جزیرهٔ گاندی که در تصرّف جمهوری ونیز بود مفتوح عساکر عثمانی می گردد.

[سنهٔ ۱۰۵۶ هجری = سنهٔ ۱۶٤٦ مسیحی]

آسیا ـ در این سال چون شاه‌جهان پادشاه هند باخبر شد که شاه‌عبّاس ثانی ندرمحمّد خان را امداد کرده و مجدّداً او را به سلطنت ترکستان نایل ساخته سلسلهٔ مودّت بجنبانید و ایلچی با نامه و هدیه به دربار شاه‌عبّاس دو تِم فرستاد، شاه‌عبّاس ایلچی پادشاه هند را پذیرفته پس از انعام و اکرام مرخّص کرد و اوتارخان غلام گرجی را به همراهی او مأمور هندوستان نمود. هم در این سال به حکم شاه‌عبّاس باغ سعادت‌آباد بر بساتین اصفهان افزوده شد. نیز در این سال سفیری از روس به دربار شاه‌عبّاس ثانی آمد. هم در این سال به‌واسطهٔ عدم موافقت اوزبکیّه با ندرمحمّدخان دوباره مشارالیه به جانب ایران توجه نمود و در سبزوار درگذشت و پسرش سبحانقلی خان حکومت ترکستان یافت. زلزلهٔ شدید در شهر وان که این شهر را خراب نمود.

اروپا ـ (انگلیس) ـ پادشاه انگلیس که از طایفهٔ اِکُسِیه بود و به بلاد آنها پناه

برده محبوس آن طایفه می گردد. **(عثمانی)** ــ در دوازدهم ربیع‌الاول این سال اوّل مرتبه بود که جشن میلاد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله را در اسلامبول گرفتند و در موقع این جشن سلطان ابراهیم‌خان به مسجد سلطانی آمد و در حالتی که مفتی در محراب ایستاده بود و در طرف دست راستش صدراعظم و در سمت دست چپ قاضی عسکر، و به این ترتیب سایر امرا نیز بر پا و سلطان در محلّ مخصوص خود نشسته حکم به خواندن خطبهٔ این عید سعید داد.

[سنهٔ ۱۰۵۷ هجری = سنهٔ ۱٦٤۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی مرتضی قلیخان قاجار ولد محراب خان حاکم مرو و ارض اقدس را منصب سپهسالاری داد و ایالت مشهد مقدّس را به قرچغای خان تفویض کرده و کیخسرو بیگ چرکس را به ایالت ولایت چخور سعد منصوب نمود. هم در این سال عمارت چهل ستون اصفهان که از غرایب و نوادر بناهاست به حکم شاه‌عبّاس ثانی ساخته شد. نیز در این سال اسلامخان صوبه‌دار دکن درگذشت و شاه‌جهان‌آباد به اتمام رسید.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ طایفه اِکُسیه پادشاه خود را به چهارصد هزار لیره به پارلمنت فروختند. **(اطریش)** ــ مجارها پسر امپراطور فردیناند سیّم را به سلطنت خود منصوب کرده جلوس دادند. **(هلاند)** ــ هیگِین نام اختراع ساعت زنگی می کند. فوت فردریک هانری پادشاه و جلوس پسرش گیلیوم دو یّم به‌جای او.

[سنهٔ ۱۰۵۸ هجری = سنهٔ ۱٦٤۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی قصد زیارت مشهد مقدّس و تسخیر قندهار نمود و حکم کرد عساکر او در چمن بسطام جمع شوند و در هنگامی که خود در چمن مزبور بود فرستادهٔ اوالغازی خان اوزبک حکمران خوارزم با عریضه به حضور شاه‌عبّاس آمد و مورد ملاطفت گشته رخصت معاودت یافت و یعقوب‌بیگ قورچی خاصه به سفارت خوارزم مأمور گشت پس از آن شاه‌عبّاس راه مشهد مقدّس پیش

گرفت و چون به آن ارض فیض قرین نزدیک شد به رسم جدّ خود شاه‌عبّاس اوّل پیاده به‌راه آن آستانهٔ مقدّسه روان گردید تا تقبیل آن عتبه مطهره او را دست داد، و مرتضی قلیخان قاجار سپهسالار از پیش به صوب قندهار روانه گشت و موکب پادشاهی نیز بر اثر او انتهاض و حرکت نمود.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ بعد از هشتاد سال منازعه و زد و خورد آخرالامر در این سال اسپانیول مملکت هلاند را که تا اینوقت جزو خود می‌دانست به سلطنت مستقلّه شناخت و جنگ معروف به جنگ سی ساله که فیمابین اسپانیول و آلمان و فرانسه و هلاند در کار بود به‌واسطهٔ عهد موسوم به وِسْت‌پالی به اختتام رسید. **(انگلیس)** ــ شارل اوّل پادشاه که به جزیرهٔ و یک فرار کرده بود به‌دست کُرُمْوِلْ گرفتار و در وِیندزُرْ محبوس گردید. **(دانمارک)** ــ فوت کریستیان چهارم پادشاه و جلوس پسرش فردریک سیّم به‌جای او به سلطنت. **(فرانسه)** ــ به‌واسطهٔ قدرت کاملی که مازارَنْ صدراعظم داشت رجال و اعیان دولت بر پادشاه شوریدند و در کوچه‌های شهر پاریس سیبه و سنگر بستند. فوت وُواتُورْ فاضل معروف. **(لهستان)** ــ فوت ولادیسلاس هفتم پادشاه و جلوس ژان کازمیر پنجم به‌جای او. **(عثمانی)** ــ به‌واسطهٔ افراطی که سلطان ابراهیم‌خان سلطان عثمانی در مناهی داشت مردم براو شوریدند و در هیجدهم رجب این سال او را خلع و پسرش سلطان محمّد چهارم را که هفت ساله بود به‌جای او جلوس دادند و در بیست و هشتم رجب این سال سلطان ابراهیم‌خان در حبس مقتول شد. بعضی از مورّخین فرنگ این حوادث را نسبت به سال بعد داده‌اند ولی ضعف آن ظاهر است.

[سنهٔ ۱۰۵۹ هجری = سنهٔ ۱۶۴۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی در هنگامی که از هرات به قصد تسخیر قندهار حرکت می‌کرد ایلچی سلطان عثمانی با هدایا و تحف به‌حضورپادشاهی آمده مورد اشفاق گردید و رخصت معاودت یافت پس از آن شاه‌عبّاس به زمین‌داور و قندهار متوجّه شده و محراب‌خان حاکم استرآباد را مأمور فتح و تسخیر بُسْت نمود و مشارالیه این قلعه را به غلبه مفتوح ساخت و عساکر شاه‌عباس قندهار را محاصره

کرد و خود در عبّاس‌آباد که از باغهای گنجعلیخان و در سمت شمالی شهر است نزول نمود چون امرای شاه‌جهان پادشاه هند و قلعه‌داران کار را سخت دیدند از در استیمان درآمدند و امان یافتند و قندهار مفتوح و مسخّر عساکر شاه‌عبّاس ثانی شد، و این مصراع تاریخ فتح قندهار است: (آمد کلید مملکت هند قندهار) و شاه‌عبّاس دو یّم بعد از آنکه جشن نوروز این سال را در قندهار گرفت حکومت این ولایت را به محراب‌خان والی استرآباد داد و به هرات معاودت نمود و شاه‌جهان اورنگ زیب پسر خود را با لشکری به تسخیر قندهار فرستاد و خود نیز با محمّددارا شکوه که ولیعهد او بود به کابل آمد و از این طرف عساکر قزلباش دسته‌دسته به امداد حاکم قندهار رفتند لهذا کاری از پیش اورنگ زیب نرفته به کابل بازگشت و در این اوان محراب‌خان حاکم قندهار درگذشت و اوتارخان غلام خاصّه بیگلربیگی قندهار گردید و شاه‌عبّاس به مشهد مقدّس آمد، هم در اوان فتح قندهار لاهیجان گیلان به‌واسطهٔ یانقین بسوخت و بار دیگر به آبادانی و تعمیر آن پرداختند. هم در این اوقات محمّدقلی بیگ اوزبک خوارزمی پسرزادهٔ حاجم‌خان که با جمعی ترکمانان در حدود استرآباد به فتنه و فساد می‌پرداخت به قتل رسید. وفات ملاّصدرا حکیم شیرازی از اجلّهٔ حکماء متألّهین صاحب مصنّفات جلیلهٔ مشهوره.

[سنهٔ ۱۰۶۰ هجری = سنهٔ ۱۶٤۹ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل این سال شاه‌عبّاس ثانی به اصفهان بازگشت و تاریخ مراجعت او این مصرع است: (آن مهر بمنزل شرف آمد باز). هم در این سال مرتضی‌قلیخان قاجار سپهسالار قورچی‌باشی گردید و ایالت استرآباد را شاه‌عبّاس به الله‌وردیخان داد. هم در این سال شاه‌عبّاس دو یّم به سمیرم و بهمن‌زا و ییلاقات فیمابین اصفهان و شیراز به شکار رفت و سیصد هزار تومان باقی ممالک ایران را تخفیف داده ببخشید، و منصب قوللر آقاسی گری سیاوش‌خان پس از فوت وی به الله‌وردیخان حکمران استرآباد تفویض یافت.

اروپا ــ (انگلیس) ــ شارل اوّل پادشاه را در یک مجلس که مرکب از هفتاد نفر اجزای معتبر بود به استنطاق حاضر کرده بعد از اثبات تقصیر با تبر سر او را

بریدند و انگلیس به اغوای کُرمِول اعلان جمهوری نمود و شارل دو یّم پسر شارل اوّل را که پناه به اِکُس برده بود اهالی آنجا به سلطنت برداشتند. **(فرانسه)** ــ پادشاه اضطراراً از پاریس مهاجرت نمود و طایفه‌ای که بر ضدّ صدارت مازارَن بودند پاریس را متصرّف شدند. **(عثمانی)** ــ طاعون شدید در اسلامبول و در روملی و اناطولی و شدّت این طاعون به درجه‌ای بود که هر روز از یک دروازهٔ ادرنه به تنهائی هزار مرده بیرون می بردند.

[سنهٔ ۱۰۶۱ هجری = سنهٔ ۱۶۵۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به شاه‌عبّاس ثانی خبر رسید که شاه‌جهان پادشاه هند محمّد اورنگ زیب پسر خود را به تسخیر و استرداد قندهار فرستاده لهذا شاه‌عبّاس جمعی از امرا را با لشکری جرّار به مدد حاکم قندهار روان نمود و فیمابین لشکر دو پادشاه جنگهای سخت اتّفاق افتاد و آخرالامر عساکر ایران بر سپاه هندوستان غلبه نمودند.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ کرُمْولْ با قشون زیاد غلبه به ارلند می کند. **(فرانسه)** ــ آن دُ اُطریش مادر پادشاه جمعی از رؤسای یاغیان را محبوس می سازد. فوت دِشکارْت فیلسوف معروف فرانسوی در سُوِدْ در سنّ پنجاه و چهار سالگی. **(هلاند)** ــ بعضی از نقاط رأس امید به تصرّف این ملّت درمی‌آید. فوت گیلیوم دو یّم پادشاه هلاند. **(سُوِدْ)** ــ کریستیان پادشاه سُوِد که به صحبت علما و دانشمندان مایل بود خود را از سلطنت خلع کرده برادرزادهٔ خود شارل گوستاو را به سلطنت به‌جای خود منصوب می نماید. **(عثمانی)** ــ وزارت سیاوش‌پاشا بعد از عزل مرادپاشا.

[سنهٔ ۱۰۶۲ هجری = سنهٔ ۱۶۵۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال باز اورنگ‌زیب پسر پادشاه هند قندهار را محاصره نمود و چون یورش به قلعهٔ قندهار برد شکست فاحشی یافته فراراً به هندوستان مراجعت کرد. هم در این سال شاه‌عبّاس ثانی در مازندران اقامت نمود. وفات میرزا ابراهیم

ادهم شاعر.

اروپا ـ (انگلیس) ـ شارل دویّم به سلطنت انگلیس در اِکُسْ تاج گذاری می کند امّا عساکر کرمول شکست سختی به او می دهند و فراراً به خاک فرانسه پناه می برد. تصرّف جزیرهٔ سنت هِلِنْ در وسط محیط آتلانتیک به واسطهٔ ملاّحان انگلیس. **(فرانسه) ـ** مازارَن صدراعظم مجبوراً از خدمت استعفا کرده به کُلُن پناه برد. **(عثمانی) ـ** وزارت ملک احمدپاشا.

[سنهٔ ۱۰۶۳ هجری = سنهٔ ۱۶۵۲ مسیحی]

آسیا ـ در این سال به تحریک و رهنمائی طهمورث خان گرجی که از صفویّه روگردان شده بود کارگزاران دولت روس در حدود قوئین سوچند قلعه بنا کردند، خسروخان بیگلربیگی شیروان مراتب را به دربار شاه‌عبّاس ثانی معروض داشت شاه‌عبّاس فرمان به اسم امرای آذربایجان صادر نمود و حکم کرد که به متابعت و همراهی خسروخان به تخریب قلاع روسیّه پردازند، لهذا خسروخان، و حاکم دربند، و سرخای‌خان حکمران داغستان، و عباس قلیخان اوسمی، و طایفهٔ زاخوری، بر سَرِ مستحفظین قلاع جدیده رفته با آنها محاربه کرده غالب آمدند. هم در این شال شیربچه‌ها در مازندران تعلیم کرده که به شکار گراز می رفتند و هنگام شکار به‌واسطهٔ رفع زحمت رود، و انهار، شیربچه‌ها را بر تخت فیل سوار کرده عبور می دادند. هم در این سال شاه‌عبّاس ثانی از بلده اشرف مازندران به فرح‌آباد نزول نمود.

اروپا ـ (انگلیس) ـ جنگ بحری فیمابین سفاین جنگی انگلیس و هلاند. **(فرانسه) ـ** احضار نمودن مازارَن را از کُلُن که پس از احضار دوباره او را به صدارت منصوب و برقرار نمودند و پس از چند ماه در ثانی او را عزل کردند. ورود پادشاه به پاریس. **(عثمانی) ـ** وزارت گرجی محمّدپاشا.

[سنهٔ ۱۰٦٤ هجری = سنهٔ ۱٦۵۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال داراشکوه پسر شاه‌جهان پادشاه هند و ولیعهد او با لشکری جرّار و توپهای آتشبار و چندین زنجیر فیل متوجه تسخیر قندهار گردید و در این اوان چون بی کفایتی مهدیقلیخان سیاه‌منصور حاکم بُسْت معلوم شده بود معزول گردید و امامقلی بیگ به حکومت بُسْت مأمور گردید و قبل وصول امامقلی بیگ به محلّ حکمرانی خود امرای هندوستان قصد تسخیر بُست کردند و مهدیقلی خان سیاه‌منصور که یأسی از دولت صفویه حاصل کرده بود بُسْت را به تصرّف امرای هندوستان داد و خود در دایرهٔ اطاعت و تبعیّت آنها داخل شد، بعد از فتح بُسْت امرای هندوستان متوجّه قندهار شدند و این شهر را محاصره کردند و چندی نگذشت که دسته‌دسته عساکر قزلباش رسیدند و بُسْت را از قشون هندوستان گرفتند و خبر وصول سپاه و سپهسالار ایران به داراشکوه رسیده خود را مرد میدان مقاومت ندید لهذا بعد از آنکه ششماه قندها را در بند محاصره داشت راه فرار پیش گرفت، سواران قزلباش او را تعاقب کرده بعضی غنایم و اسیر گرفتند و از جمله غنایم دو زنجیر فیل بود. هم در این سال چون به‌واسطهٔ طول محاصره در قندهار غلا درگرفته بود شاه‌عبّاس ثانی حکم کرد پانزده هزار خروار غلّه از شیراز و کرمان و استرآباد و ری و شهریار به قندهار حمل کردند و موکب شاه‌عباس که به عزم خراسان به چمن بسطام رفته بود از راه جوزولق و استرآباد به اشرف البلاد آمد پس از آن به فرح‌آباد رفت و بر پشته‌ای که در حوالی باغ اشرف است عمارت و دریاچه و باغچه طرح کرده آن پشته را همایون‌تپّه نامید. هم در این اوان سلطان العلما خلیفه سلطان وزیر اعظم درگذشت و محمّدبیگ ناظر سابق وزارت یافت. نیز خسروخان حاکم شیروان وفات کرد و مهرعلیخان به‌جای او حکومت یافت، و شاه‌عبّاس دو یّم به بارفروش آمد و از اینجا به علی‌آباد و ازراه سوادکوه به فیروزکوه و دماوند و از دماوند متوجه طهران شد. هم در این سال اهالی آذربایجان از علیقلی خان سپهسالار شکایت کردند و پس از تحقیق اعمال او معزول و برادرش مقتول گردید و اللهوردیخان قوللر آقاسی و حاکم کوهگیلویه را شاه‌عبّاس منصب سپهسالاری داد و شیخعلی خان زنگنه حکومت کرمانشهان یافت و شاه‌عبّاس ثانی حکم کرد مولانا

علّامه خلیل قزوینی کتاب علاّمهٔ کلینی رازی را به زبان فارسی شرح نماید و عارف عالم ربّانی مولانا شیخ محمّدتقی مجلسی رشتی الاصل اصفهان المسکن کتاب من لایحضره الفقیه را شرح کند، بعضی از مورّخین شیخ محمّدتقی را اردستانی نوشته‌اند و عارف کامل و عالم متبحّر ملامحسن کاشانی معروف به فیض را احضار کرده به امامت جماعت تکلیف نمود، بعد از آن عازم قم و زیارت حضرت معصومه سلام‌الله علیها گردید و در کنار رودخانه قم محلّی معین کرده در این محل به ریختن توپهای بزرگ پرداختند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ کُرمول اجزای پارلمنت را اخراج کرده و پارلمنتی بوضع جدید از اشخاص بیسر و پا تشکیل داد. **(فرانسه)** ــ مازارَن باز به صدارت منصوب گردید.

[سنهٔ ۱۰۶۵ هجری = سنهٔ ۱۶۵۴ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی مقرّر کرد هفته‌ای سه روز هرکسی عرضی و تظلّمی داشته باشد بی‌حاجب و دربان به حضور آید و عرض خود را بنماید و این فقره اسباب اشاعهٔ عدل و رفع ظلم ظالمین از مظلومین گردید. هم در این سال شاه‌عبّاس حکم کرد سدّی برای رودخانه زاینده‌رود بستند و خود عزیمت گندمان نمود و بیشتر اوقات این سال به فراغت و عیش و طرب گذشت.

اروپا ــ (انگلیس) ــ انعقاد عهد مصالحه فیمابین دولتین انگلیس و هلاند. **(فرانسه)** ــ در این سال یکدسته از مهاجرین فرانسه در جزیرهٔ بوربُن سکنی گرفتند. **(پرتوغال)** ــ هلاندیها که در برزیل بودند اخراج شدند. **(روس)** ــ طایفهٔ قزّاق که در تحت سلطنت لهستان بودند قبول تبعیت روس نمودند.

[سنهٔ ۱۰۶۶ هجری = سنهٔ ۱۶۵۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی به شکار سمیرم و تماشای چشمهٔ آب‌ملخ رفت. (چشمهٔ آب‌ملخ در حوالی کوه دنا و کوه دنا در میانهٔ اراضی فارس و عراق

است گویند به‌هر مزرعه‌ای ملخ آید اگر آب آن چشمه را به آن مزرعه آورده بپاشند سار فراوان پیدا شده ملخها را بخورد و آن مزرعه از آفت ملخ‌خوارگی محفوظ ماند) شاه‌عبّاس مدّتی در این نواحی مانده در پائیز به اصفهان آمد. هم در این سال جمعی دزد غارتگر از طایفهٔ قلماق که در دشت قبچاق سکنی دارند از راه پانیان به استرآباد آمدند منوچهرخان حاکم استرآباد و خوانین گرایلی و سمنان به دفع آن طایفه پرداخته برخی رابکشتند و بعضی رااسیر کرده به‌شهر استرآباد آوردند. هم در این سال شاه‌جهان پادشاه هندوستان محمّداورنگ‌زیب پسرخودرا به‌تسخیر کلکته و دکن مأمور کرد و او محمّد قطب‌شاه را مقهور و محکوم نمود.

اروپا ــ (انگلیس) ــ در این سال جزایر ژامائیک به تصرّف انگلیس درآمد. معاهدهٔ کرمول با دولت فرانسه به شرط اینکه اولاد شارل اوّل پادشاه فرانسه را که‌به آنجا پناه برده بودند اخراج کنند. **(فرانسه)** ــ لوی چهاردهم با لباس شکاری شلاّقی در دست وارد پارلمنت شده اجزای مجلس پارلمنت را تهدید می کند. فوت بالزاک شاعر معروف. **(ایطالیا)** ــ الکساندر هفتم به پاپی منصوب و برقرار می گردد.

[سنهٔ ۱۰۶۷ هجری = سنهٔ ۱۶۵۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال ایلچی شاه‌عبّاس ثانی با نامهٔ مودّت وارد اسلامبول شد و چند قطار قاطر و یک زنجیر فیل برای سلطان محمّد خان رابع سلطان عثمانی هدیه برد و در سیزدهم ربیع‌الثانی به همراهی اسمعیل‌آقا ایلچی عثمانی به ایران معاودت کرد و ایلچی عثمانی حامل هدایای مسطورهٔ در ذیل بود: (اسب عربی با لجام و یراق مرصّع دو رأس)، (ماهوت بسیار ممتاز فرنگ چند بار). خلاصه اسمعیل‌آقا در اصفهان هدایای سلطان عثمانی را به حضور شاه‌عبّاس تقدیم کرده پس از سه ماه به دربار عثمانی بازگشت. هم در این سال فرستادهٔ خان قلماق از دشت قبچاق آمده از اعمال سابقه عذرخواهی کرد و مخلّع بازگشت و جان‌محمّد بیگ از جانب شاه‌عبّاس ثانی به تماشای آن بلاد رفت و سلیمانخان حاکم کردستان که خیال رفتن به بلاد عثمانی داشت معزول شده و به خراسان فرستاده شد و میرحسام

جمشیدی که در خراسان آشوب می کرد مقتول گردید. هم در این سال انسان گلدی نام از جانب عبدالعزیز خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان به سفارت به ایران آمده در مراجعت فرستادهٔ ابوالغازی خان والی خوارزم را که به خدمت شاه‌عبّاس می آمد گرفته که با خود به ترکستان برد، شاه‌عبّاس مطلّع شده به گرفتاری او فرمان داد، او فرستادهٔ ابوالغازی‌خان را رها کرده و خود به سلامت جان بدر برد و فرستادهٔ مزبور به دربار شاه‌عبّاس آمده پس از عرض مطالب خود بازگشت. هم در این سال میان شاهزادگان هندوستان مخالفت درگرفت. تبیین آنکه شاه‌جهان پادشاه هندوستان چون به مرض فالج مبتلا شده بود و مرض مزمن گردیده محمّد داراشکوه ولیعهد خود را به انتظام امور مأمور ساخت و او پدر رنجور را در محفّه نشانیده به آگره فرستاد و خبر وفات او شیوع یافت و پسران او باهم به مخالفت برخاستند، سلطان شجاع در بنگاله و اورنگ زیب در دکن، و مرادبخش در گجرات ادّعای سلطنت کردند، مرادبخش چون در مذهب تشیّع رسوخی داشت خطبه به اسم ائمّه اثنی عشرعلیه السّلام خوانده نامه به شاه‌عبّاس ثانی نوشت و استمداد نمود و حکیم کاظم قمی ملقّب به مقرّب‌خان را به ایران فرستاد امّا اورنگ‌زیب او را فریب داده اظهار استکانت و بی‌میلی به سلطنت کرده و شاهزاده شجاع از بنگاله به آگره آمده پسر خود را از پیش روانه ساخت داراشکوه نیز پسر خود سلیمان شکوه را به مقابله فرستاده و او به طرف مقابل غالب آمد ولی قبل از وصول سلیمانشکوه به داراشکوه مرادبخش و اورنگ‌زیب بر سَرِ داراشکوه آمدند، محمّد داراشکوه قاسمخان سردار خود را که میرآتش می نامید به مدافعهٔ برادران فرستاد و مرادبخش غلبه کرده قاسمخان منهزم شد داراشکوه خود به دفع برادران آمد و ظفر یافت اما پس از غلبه، پای فیل او از گلوله توپ مجروح شده بود از فیل پیاده گشته بر اسب سوار شد لشکریان او این حرکت را دلیل بر ضعف او فرض کرده متفرّق شدند و غالب مغلوب گردیده ناچار داراشکوه گریزان به لاهور رفت و مرادبخش و اورنگ‌زیب وارد آگره شده خزاین را متصرّف شدند و اورنگ‌زیب مرادبخش را فریب داده به منزل خود دعوت کرد و اورا گرفته در یکی از قلاع محبوس نمود و چون مرادبخش از شاه‌عبّاس استمداد کرده بود و شاه‌عباس حکم نموده که یکهزار نفر تفنگچی فارسی و لاری از راه دریا به معاونت او روانه شوند

وقتی که تفنگچیان عازم شدند خبر گرفتاری مرادبخش رسید و ناچار فسخ عزیمت کردند و حکیم کاظم قمی فرستادهٔ مرادبخش نیز در مسقط الرأس خود رحل اقامت انداخت. هم در این سال ولیمحمّد خان بن رستمخان بن ولیمحمّد خان از سلاطین ترکستان که سالها در ایران سکنی داشت وفات نمود و شاه‌عبّاس ثانی برادر او محمّد امین خان را به حکومت او به وشاقلان و هرات‌رود که با ولیمحمّدخان اوزبک برادر مهتر او بود امیدوار کرد.

اروپا ــ جنگ مابین انگلیس و اسپانیول. **(هلاند)** ــ تصرّف سیلان به دست ملاّحان این دولت. ایجاد روزنامه در این مملکت. **(روس)** ــ شهر اسْمِلنسک از تصرّف لهستان منتزع شده داخل در متصرّفات روس می گردد. **(پرتوغال)** ــ فوت ژان چهارم پادشاه و جلوس پسر دوازده سالهٔ او به‌جای او.

[سنهٔ ۱۰۶۸ هجری = سنهٔ ۱۶۵۷ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال پل رودخانهٔ زاینده‌رود اصفهان به امر **شاه‌عبّاس ثانی** تجدید شد و طرح عمارات خلوتخانه و دیوانخانه و طاوس‌خانه را ریختند، و حاکم گرجستان طاوسهای خوش‌خط و نگار به جهت طاوس‌خانه ارسال داشت. هم در این سال حکومت گرجستان را شاه‌عبّاس به شاه‌نواز خان گرجی تفویض نمود. شاهزادهٔ هند داراشکوه که قصد آمدن به ایران کرده بود خان افغان در افغانستان او را گرفته به هندوستان برده به اورنگ‌زیب سپرد و اورنگ‌زیب ملقّب به عالمگیر در سلطنت استقلال یافت. هم در این سال محض رعایت حال ارباب سلوک و عرفان شاه‌عبّاس باغ محرابخان قاجار را که در جنب رود زاینده‌رود بود خریده حکم کرد به جهت مسکن عرفا و اهل حال تکیه در محلّ آن باغ بنا کردند و آن تکیه را موسوم به تکیهٔ فیض نمود و املاک چند خریده وقف آن تکیه کرد.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ کرمول مضایقه از قبول تاج سلطنت و پادشاهی کرده به همان ریاست جمهوری قناعت می نماید. **(دانمارک)** ــ اعلان جنگ این دولت با سُوِدْ. **(فرانسه)** ــ کریستین ملکه سُوِدْ که به فرانسه آمده بود و در قصر فُون‌تَن‌ْبلُو

منزل کرده امیرآخور خود موسوم به مُنال‌دِشی را به‌واسطهٔ سوءظنّی که به او حاصل نموده در هشتم ماه نوامبر مقتول ساخت. **(پروس)** ـ فِردریک گیلیوم مستقلاً والی پروس می‌شود و ایالت پروس را که جزو لهستان بود مفروز کرده ایالت مستقلّی می‌سازد.

[سنهٔ ۱۰۶۹ هجری = سنهٔ ۱۶۵۸ مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه‌عبّاس ثانی به قصد تفرّج و سیر مازندران از اصفهان حرکت کرده به فین کاشان آمد و از راه قم به طهران راند و به سیر درهٔ خوار و از آنجا به فیروکوه و سوادکوه رفت و همه‌جا شکارکنان با عیش و نشاط راه می‌پیمود تا از میان دو کوه به صحرای آمل رسید و از اینجا به ساریٔ شتافت و آخرالامر در اشرف‌البلاد بار اقامت انداخت و اغلب به شکار مشغول بود و چون به حکم پادشاهی نجّاران چند زورق در کمال امتیاز ساخته بودند به کنار دریای خزر آمده در زورق نشسته به تماشا و سیر دریا پرداخت و بعد از تفرّج دریا به شکار جرگه حکم داد. هم در این سال محمّد اورنگ‌زیب در هندوستان به‌جای پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد و لشکری به دفع برادر فرستاد و سرداری را مأمور جنگ با سیوای هندوکه در حوالی صوبهٔ دکن قوّت گرفته بود نمود.

اروپا ـ **(آلمان)** ـ فوت فردیناند سیّم پادشاه و جلوس لئوپلد به‌جای او. **(انگلیس)** ـ فوت کرمول معروف در پنجاه و پنج سالگی و نصب ریشارد پسرش به‌جای او. **(دانمارک)** ـ مغلوب شدن قشون این دولت به‌دست عساکر سُوِدْ و خارج شدن نواحی اِسلِشْویک و هِلِشْتن از تصرّف دانمارک و محصور گشتن شهر کُپَن‌هاک پای‌تخت دانسمارک. **(لهستان)** ـ جنگ مابین این دولت و دولت روس.

[سنهٔ ۱۰۷۰ هجری = سنهٔ ۱۶۵۹ مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه‌عبّاس ثانی جشن عید نوروز را در اشرف‌البلاد و فرح‌آباد

گرفته بعد از آن معاودت به اصفهان نمود و بداق سلطان چوله را به سفارت هندوستان مأمور کرد و نامهٔ مسطور در ذیل را به اورنگ‌زیب مرقوم نمود:

سواد نامهٔ شاه‌عبّاس ثانی به اورنگ‌زیب[1]

جواهر زواهر ستایش بیش از قیاس، و لآلی متلالی نیایش لایتناهی اساس، که کفّهٔ زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر، و بازوی توان از تعقّل آن فاتر باشد نثار سرای کبریاء مالک الملک که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی، و شجرهٔ بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای او شاخی است، دیدهٔ دقیق‌شناس رموز آفرینش روزنی است به صحرای وسعت قدرتش گشاده، روشنی اذهان دانشمندان چراغی است در راه معرفتش نهاده، دور گردون اضداد را از جامه‌خانهٔ صُنعش لباس اتّحاد تألیفی خلعتی است شایسته بر دوش، و میگساران میکدهٔ عرفان را فروغ مهرمنیر باده‌ای است مدام در جوش، زبان شیرین‌سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدی است به‌کام کشیده، و نگاه سرمستان آگاهی باده‌ای است به مدّعا رسیده.

ساخته از لطف پی خاکیان چارحد باغچهٔ کن فکان
دیده‌ام این باغ پر از رنگ و بو یک گل رعناست شب و روز او

و نقود درود نامعدود و صلوات صلوة نامحدود هدایت[2] جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد، نتیجهٔ صغری و کبرای مبدأ [و] معاد، آفتاب جهان تاب آسمان هدایت، آب بقای چشمه‌سار لطف و عنایت، محراب مسجد عبادت ملائکه مقرّبین، سحرخیز لیلة‌القدر ــ کنتُ نبیّا و آدم بین‌الماء و الطّین ــ درخشان گوهر

۱. متن این نامه در «عباسنامه» تألیف محمّد طاهر وحید قزوینی به تصحیح ابراهیم دهگان از ص ۲۹۰ به بعد آمده است. اختلاف دو متن بسیار است که نقل آنها در پاورقی میسّر نیست، از آن جمله بیش از دو ثلث نامه که اهمیت تاریخی دارد از قسمت آخر آن نیامده است. فقط به تصحیح چند کلمه که در این جا غلط و در عباسنامه صحیح آمده در پاورقی اکتفاء شد.

۲. عباسنامه: هدیّهٔ.

صدف‌برتری، آفتاب جهانتاب آسمان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری، سوار گردون جنیبت اثرِ خجسته سفرِ لیلة الاسری، پیشوای صفوف ارواح متعبّدان مسجد اقصی،

مصطفی پادشاه هر دو سرا — آفتاب جهان عزّ و علا
حکمت حق چو پخت نان جهان — بود ذاتش خمیر مایهٔ آن
جمله هستی تنست او جانست — او ز عالم چو لعل در کانست

دنیای[1] بی منتها پای‌انداز نام برگزیده‌ای که حدیث صحیح ــ من کنت مولاه فعلّی مولاه ــ از دفتر خلافتش آیتی و مژدهٔ ــ انت منّی بمنزلة هرون من موسی ــ از داستان قدر و منزلتش حکایتی است امیرالبرره، و قاتل الکفرة الفجرة، امام المتقین و قامع المشرکین، و یعسوب الدّین، اسدالله الغالب و مظهر العجائب و مُظهر الغرائب و مفرّق الکتائب.

علی انکه یزدان علیم وی است — دو عالم دو کف کریم وی است

صلوات الله و سلامه علیهما وآلهما اجمعین الی یوم‌الدین.

بعدازحمد جناب کبریا، و بسط بساط نعت سیّد انبیا، و منقبت زبدهٔ اصفیا، بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع‌منزلت، گردون بسطت، مشتری سعادت، خورشید طلعت، عطارد فطنت، زینت‌بخش و سادهٔ جاه و جلال، متّکی[2] آرای فرخندگی و اقبال، مصقل مرآت مطلب‌نمای دولت خداداد، و شیرازه‌بند اوراق پریشانی امور بلاد و عباد، فارس مضمار خصم‌افکنی و دشمن‌شکاری، منظور انظار الطاف حضرت‌باری، پیشرو سالکان صراط مستقیم، وصول نظریافتهٔ مقربّان درگاه قبول فروردین ریاضِ همیشه‌بهار سلطنت گورکانی، حدیقه طرازِ گلستان خلدنشان جهانبانی، شراب منهل عدل و انتباه و آگهی، دقیقه‌شناس خبایای اسرار کماهی، شهاب ثاقب سپهر جرأت و جلالت، نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت، المؤید بعنایات الملک الحبیب[3]، نظاماً للسّلطنة و النّصفة و العدالة و الجلالة و الرّفعة و العزّ و الامتنان سلطان اورنگ‌زیب منطبع می گرداند که: در این وقت ارجمند، و زمان سعادت پیوند، که به نیروی عنایت خالق انس و جان، و جاعل

۱. عباسنامه: وثنای.
۲. عباسنامه: ارائک.
۳. عباسنامه: الحسیب.

مکین و مکان، اسباب کامیابی و خوش‌دلی من جمیع‌الوجوه آماده، و ابواب فیوضات[1] از شش جهت بر چهرهٔ اقبال گشاده است به میانحی مخبران صدق آئین مژدهٔ جلوس آن گوهر فروزان بحر بسالت و شجاعت، و جوهر تیغ دشمن شکار جسارت و جرأت بر سریر والای سلطنت موروثی گورکانی، و وسادهٔ لازم السّعادهٔ جهانبانی که به فحوای صدق انتمای ــ تؤتی الملک من تشاء، و تنزع الملک ممن تشاء، و تعزّ من تشاء، و تذل من تشاء ــ مقتضای آیهٔ وافی هدایهٔ ــ انّ الارض [للّه] یورثها من یشاء من عباده الصّالحین ــ و پیروی اصحاب صایب تدبیر، و موافقت کارگزاران تقدیر، پیرایهٔ حسن وقوع پوشیده، و سامعه افروز گشته، مسرّت بر مسرتّ و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سریر گردون نظیر دولت متمکن باشند، از آنجا که مبانی ایتلاف و التیام فیمابین این گزیدگان دو سلسلهٔ والامقام سپهر احتشام استحکام تمام داشته در عالم دوستی مترقّب[2] می‌بود که آن زیبندهٔ ارایک جلال، و چراغ افروز دودمان مجد و اقبال را هرگونه مهمّی که در باب استقرار جهانبانی در کار باشد به مقام اعلام درآید که کارگزاران دولت ابدمقرون به انجام آن مأمور گردند، چون تدارک مافات بعون عنایت الهی مقدور و مراعات شیوهٔ ستودهٔ دوستی پیوسته منظور است به دستور هرگونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد زبان‌زد خامه اظهار خواهند نمود.

هم در این سال الکسندرخان والی گرجستان درگذشت و طهمورث خان از مسکو به دربار شاه‌عبّاس ثانی آمده مشمول عنایات پادشاهی گردید و شاه‌عبّاس بار دیگر به شکار گندمان رفت. هم در این سال شاه‌شجاع برادر اورنگ‌زیب به قصد جنگ و محاربه با برادر از بلاد بنگاله حرکت کرد و پس از تلاقی فئتین و جنگ سخت لشکر شاه‌شجاع منهزم شده و خود او به بلاد بنگاله گریخت و اورنگ‌زیب، معظم‌خان را با دسته قشونی بر سَرِ او فرستاد شاه‌شجاع نیز از بلاد بنگاله فرار کرد و به بلاد هنگ رفت و با اولاد خود در آن نواحی ناپدید شد. وفات ملاّمحمّد صوفی

۱. عباسنامه: فتوحات.

۲. عباسنامه: متوقع.

مازندرانی شاعر در هندوستان.

اروپا ــ بعد از آنکه چندی فیمابین دولتین فرانسه و اسپانیول مخاصمه و جنگ در کار بود دولتین مزبورتین به‌واسطهٔ معاهدهٔ موسوم به پیرنه صلح کردند و پادشاه فرانسه دختر پادشاه اسپانیول مسماة به ماری‌تِرِز را به مزاوجت و زنی بگرفت. **(فرانسه)** ــ مُلیِر شاعر معروف در پاریس به ایجاد و ترتیب اوّل تماشاخانه پرداخت. **(روس)** ــ امپراطور روس برای اینکه هرچه طلا و نقره در هرجا هست در لخزانه جمع کند پولی از مس سکّه زده آنَ را موسوم به کُپیک کرده در مملکت خود رواج داد.

[سنهٔ ۱۰۷۱ هجری = سنهٔ ۱۶۶۰ مسیحی]

آسیا ــ شاه عبّاس ثانی در این سال محمّدبیگ وزیر را معزول و میرزا مهدی صدرالممالک را به وزارت خاصّه منصوب نمود، و حاجی منوچهرخان حاکم شیروان نیز عزل شده محمّدبیگ یساول صحبت، به حکومت شیروان برقرار گردید و زال ارسطای گرجی که در آن ولایت خیره‌سری و گردن‌کشی می کرد مقتول گردید. هم در این سال شاه‌عبّاس امر به تعمیر مسجد جامع اصفهان نمود و خود در نماز اقتدا به عالم عارف ربّانی ملاّمحسن فیض قدّس سرّه نمود. هم در این سال ایلچی پادشاه ایران به هندوستان رسید و هدایائی را که حامل بود از نظر عالمگیر اورنگ‌زیب گذرانید و اورنگ‌زیب پذیرائی شایان از ایلچی ایران نموده او را خرسند مراجعت داد. هم در این سال بعضی از بلاد بنگاله مفتوح عساکر اورنگ‌زیب شد.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ ژنرال مُنک که از هواخواهان سلطنت شارل دویّم بود قشونی از اِکُس ترتیب داده به لندن می‌آید و شارل دویّم به انگلیس آمده به سلطنت منصوب می‌شود. استخوان کرمول را از قبر بیرون آورده به دار می کشند کُنت کلاراندُن به صدارت منصوب می گردد. در جزیرهٔ ژامائیک انگلیسها شروع به زراعت نیشکر می کنند. **(سُوِدْ)** ــ فوت پادشاه سُود و مصالحهٔ این دولت با

دولت دانمارک. (فرانسه) ــ لوی چهاردهم پادشاه تا سرحد اسپانیول رفته زوجهٔ خود ماری تِرِز را استقبال می کند. (عثمانی) ــ فتوحات عساکر عثمانی به سرداری محمّد کُپرلی در مجارستان.

[سنهٔ ۱۰۷۲ هجری = سنهٔ ۱۶۶۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نیز شاه‌عبّاس ثانی به ییلاق گندمان رفته پس از سه ماه توقف در آن نواحی و متنزّهات مراجعت به شهر اصفهان نمود، و بوداق سلطان بن قلندر سلطان چوله که به سفارت به هندوستان رفته بود به دربار شاه‌عبّاس معاودت کرد و قلندر سلطان درگذشت و منصب تفنگچی آقاسی گری را شاه‌عبّاس به پسرش بوداق سلطان تفویض نمود و باباخان سلطان حاکم بحرین به سبب تشکّی رعیّت معزول شد و ایالت آن دیار به زمان سلطان بن قزّاقخان که به حکومت سیستان برقرار بود مفوّض شد، و در اواخر این سال ذوالفقار خان حاکم قندهار درگذشت. هم در این سال خان خانان سردار لشکر اورنگ‌زیب عالمگیر آسام[1] و بنگاله را مفتوح ساخت و عالمگیر به طرف لاهور و کشمیر حرکت کرد و محمّد مرادبخش مقتول شد. وفات ملّاشاه بدخشانی شاعر صوفی.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ تاج گذاری رسمی شارل دو یم پادشاه انگلیس. **(فرانسه)** ــ فوت مازارَنْ صدراعظم که اموال زیادی به پادشاه هبه کرد. مزاوجت هانریتِ خواهر پادشاه انگلیس با برادر پادشاه فرانسه. لُنُتر معمار بنای قصر ورسایل را در حوالی پاریس می نماید. **(لهستان)** ــ ایجاد روزنامه در این مملکت.

[سنهٔ ۱۰۷۳ هجری = سنهٔ ۱۶۶۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عریضهٔ اولاد ذوالفقار خان حاکم قندهار در اصفهان به دربار شاه‌عبّاس ثانی رسیده برادر ذوالفقار خان، گرجاسب بیگ را شاه‌عبّاس منصور خان لقب داد و حکمرانی قندهار را بدو تفویض کرد، و صفی خان ولد ذوالفقار خان را

۱. درمتن: اشام.

به ایالت الکأ خبوشان مباهی نمود و مقرّر داشت نعش ذوالفقارخان را که در ارک قندهار امانت گذاشته بودند به مشهد مقدّس حمل کرده در روضهٔ رضویّه دفن کنند. هم در این سال شاه‌عبّاس روانهٔ مازندران گردید و میرزا مسعود وزیر مازندران درگذشته میرزا تقی‌الدّین محمّد ولد میرزا قاسم قزوینی که منصب وزارت جماعت ارامنه داشت به وزارت مازندران نایل گردید و طالبخان حاکم بندرعبّاسی درگذشت و حکومت بندرعبّاسی را شاه‌عبّاس ثانی به پسرش فریدون‌بیگ داد و اللّه‌ویردیخان قوللر آقاسی و میرشکارباشی و مصاحب و بیگلربیگی کوهگیلویه درگذشت و برادرش امام‌ویردی بیگ میرشکار شد. هم در این سال محمدیخان بیگلربیگی شیروان به سبب سوءسلوک معزول و حکمرانی این ولایت به نجف قلیخان ولد قزاقخان که بیگلربیگی ایروان بود مفوض آمد و بیگلربیگی گری ایروان به عباس قلیخان ولد امیرگونه‌خان عنایت شد، و در تابستان این سال شاه‌عبّاس از بلدهٔ اشرف متوجّه ییلاق لار گردید و از اینجا به فیروزکوه و پس از تفرّج در این نواحی آخرالامر به دماوند آمد و مهدیقلیخان ایشیک آقاسی‌باشی درگذشت و پسرش اغورلوخان بدین منصب نایل گشت. هم در این سال اورنگ زیب عالم‌گیر پادشاه هندوستان سفیری به‌دربار شاه‌عبّاس فرستاد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ مزاوجت شارل دویّم پادشاه انگلیس با خواهر پادشاه پرتوغال که بطور جهیز بندر بمبئی و طنجهٔ مارک را که پرتوغالیها متصرّف بودند به انگلیس واگذار کردند. رواج تجارت انگلیس در مدرس. **(فرانسه) ــ** فوت پاسکال شاعر معروف در سنّ سی و نه سالگی و پاسکال از فحول فضلا بوده و در هندسه و جبر و مقابله و خیالات فیلسوفی کتب زیادی تألیف کرده است. ایجاد و تشکیل کارخانهٔ قالی‌بافی موسوم به گُبْلَنْ.

[سنهٔ ۱۰۷٤ هجری = سنهٔ ۱۶۶۳ مسیحی]

آسیا ــ در اوایل این سال شاه‌عبّاس ثانی از دماوند به شمیران طهران آمد و گداعلی بیگ برادر مرتضی قلیخان قورچی‌باشی را به ایالت ولایت دورق برقرار نمود و مرتضی قلیخان قورچی‌باشی مغضوب و مقتول گردید، و نظارت بیوتات را

شاه‌عبّاس به مقصودبیگ ابن خلف‌بیگ مرجوع داشت، و منوچهرخان ابن قرچغای خان حاکم مشهد مقدّس معزول و صفی‌قلیخان بن رستمخان به حکومت ارض اقدس روانه شد، و شاه‌عبّاس از شمیران به شهر طهران آمده تقریباً یکماه در این شهر بماند و در اینجا خبر فوت اناته سلطان حاکم الکاء بُست و خبر فوت خاندان قلیخان افشار حاکم فراه رسیده حکومت فراه به محمّد علیخان افشار برادر کلبعلیخان ملقّب به شیرشکار مفوّض شد، نیز در طهران شخصی از قزوین اسبی آورده به نظر شاه‌عبّاس رسانید که موی یال آن تا به زانویش رسیده و موی دمش زیاده از دو ذرع به زمین افتاده بود، پس از آن شاه‌عبّاس به عزم عراق انتهاض کرده روانهٔ اصفهان گشت و تاریخ ورود شاه‌عبّاس را به اصفهان بدین منوال بنظم آوردند: (آمد بعراق شاه عبّاس زری). بعد از وصول به اصفهان شاه‌عبّاس پیربوداق خان ترکمان را که بیگلربیگی کوهگیلویه بود احضار کرده ایالت ولایت تبریز را که سابقاً با او بود باز به او مفوّض نمود. هم در این سال عوض‌بیگ دیوان‌بیگی درگذشت و مرتضی قلیخان ولد مرشد قلیخان بیگلربیگی گنجه و قراباغ نیز وفات نموده اغورلوبیگ ولد محمّد قلیخان زیاداوغلی به‌جای او منصوب و به خطاب خانی مخاطب گشت. هم در این سال راجه سیوا که منهزم شده بود بار دیگر بر بلاد خود استیلا یافت و عالمگیر مجدداًلشکر برسراوفرستاد. هم‌دراین سال طایفهٔ اوزبک به خراسان آمده بعضی مال و مواشی به غارت بردند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ در کُلُنیهای انگلیس خاصّه در ینگی‌دنیا غلام سیاه را که از افریقا اسیر کرده یا خریده‌اند به کار زراعت اراضی مشغول می کنند. **(روس)** ــ فردریک گیلیوم اوّل خود را به سلطنت پروس منصوب و در کنیس‌بِرگ جلوس می کند. **(عثمانی)** ــ شهر پیرِسبُورغ از شهرهای مجارستان مفتوح عساکر عثمانی می گردد.

[سنهٔ ۱۰۷۵ هجری = سنهٔ ۱٦٦٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به عرض شاه‌عبّاس ثانی رسید که در ماه ذیحجّه سال گذشته در شهر دماوند و توابع زلزلهٔ سختی روی داده مجموعهٔ ابنیه حتی باغات را معدوم و

منهدم ساخته است و جمع کثیری از سکنهٔ این ولایت در زیر آوار مانده هلاک شده‌اند، شاه‌عبّاس اغورلوخان را مأمور نمود که به دماوند رفته برآورد خسارت و خرابی این بلد را نموده که به عمارت آن امر و اقدام شود. هم در این سال حکومت الکاء بُشت را شاه‌عبّاس با خطاب خانی به محمّدبیگ بن ملک عطابیگ عطا نمود و حکومت استرآباد را به جعفر قلیخان نوادهٔ امامقلی خان که قورچی رکاب بود داد. هم در این سال ایلچی روس با تحف لایقه به دربار شاه‌عبّاس آمده پذیرفته شد. نیز در این سال بر اصاحب همشیرهٔ اعیانی عبداللّه قطب شاه که زوجهٔ عادلشاه والی بیجار بود و بعد از فوت او خود نیز چندگاهی حکمرانی این ولایت کرده به اصفهان آمد و پس از چندی به مشهد مقدّس و بعد به عراق عرب و عتبات عالیات به زیارت رفته از همان بلاد به موطن خود شتافت، و چون ارباب وظایف از میرزا قوام‌الدّین برادر سلطان العلما خلیفه سلطان شکایت کردند از منصب صدارت معزول گردید. هم در این سال در بیست و پنجم جمادی‌الاولی ستارهٔ دنباله داری در آسمان نمودار شد و تا دوازده شب دیده می‌شد و گداعلیخان بن شحرابخان قاجار حاکم ولایت دورق درگذشت، و ترتیب‌خان ایلچی اورنگ‌زیب پادشاه هندوستان با نامه و هدایا به ایران آمده در چهاردهم ماه شوال وارد اصفهان گردید و در کمال خوبی پذیرفته شد. هم در این سال قشونی به تدمیر اوزبکیه که به تاخت بعضی حدود خراسان آمده بودند مأمور شد. نیز در این سال راجه سیوا ناچار به اطاعت اورنگ‌زیب عالمگیر تن درداد و مورد نوازش و مرحمت گردید و ایلچی عادلشاه دکنی به حضور عالمگیر آمد. و شیخ نجیب‌الدّین رضای عارف شاعر از مشایخ اصفهان رحلت نمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ جزیرهٔ سنت دُمَنْک را دولت فرانسه متصرّف می‌شود و اوّل نقشه جغرافیای فرانسه را در این سال کولُن نام رسم می‌نماید.

[سنهٔ ۱۰۷۶ هجری = سنهٔ ۱۶۶۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون مزاج شاه‌عبّاس ثانی از منهج اعتدال منحرف شده اطبّا صلاح دیدند که موکب پادشاهی متوجّه مازندران گردد لهذا در نوزدهم ربیع‌الاول

از اصفهان خارج و روانهٔ مازندران شد و در این اوان رعایا از فریدون‌خان حاکم بندرعبّاسی شاکی شده مشارالیه معزول و محمّد مؤمن‌بیگ ولد شروان بیگ که کوتوال قلعهٔ محسّنه از اعمال حویزه بود به‌جای او منصوب گردید و در بیست و هفتم جمادی‌الثانیه شاه‌عبّاس وارد بارفروش گردید و پس از چند روز به اشرف رفت و ترتیب‌خان ایلچی اورنگ‌زیب را رخصت معاودت داد و هدایای وافره مصحوب او نمود. هم در این سال سپاه عالمگیر با عادلشاه دکنی باز به منازعه و محار به پرداختند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ بروز طاعون در لندن. **(اسپانیول)** ــ فوت فلیپ چهارم پادشاه در سنّ شصت سالگی و جلوس شارل دویّم پسرش در سنّ چهار سالگی به‌جای او. **(فرانسه)** ــ سردار فرانسه بُوفُرْ به طرف الجزایر و تونس قشون‌کشی می‌کنند. ایجاد روزنامهٔ علمی در این مملکت. صنعتگرهای ونیز کارخانه آیینه‌سازی در فرانسه دایر می‌کنند. تألیف حِکَم رُشْفُکُلد که از کتب نادره است به سبک کلمات قصار. **(روس)** ــ شورش مردم به پادشاه به‌واسطهٔ حبس طلا و نقره.

[سنهٔ ۱۰۷۷ هجری = سنهٔ ۱۶۶۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌عبّاس ثانی از مازندران عزیمت خراسان نمود و در نواحی دامغان مرض بر مزاج او مستولی گردیده لهذا از خوردن شراب تائب گشت و بعضی وصایا دایر به بذل خیرات و مبرّات نموده شب سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع‌الاوّل در منزل خسروآباد دامغان داعی حق را لبیک اجابت گفت و نعش او را به قم حمل کردند و در بقعهٔ منوّره حضرت معصوم سلام‌الله علیها به‌خاک سپردند، مدّت عمر شاه‌عبّاس ثانی سی و چهار سال و نه ماه و چهارده روز و ایّام سلطنتش بیست و پنج سال و پانزده روز، آثار و ابنیهٔ این پادشاه مخصوصاً در اصفهان بسیار و اغلب ایّام سلطنت و حکمرانیش به فراغت و شادمانی گذشت.

شاردن مسافر فرانسوی که در این سنوات در ممالک ایران مشغول سیاحت بوده و قضیّه فوت شاه‌عبّاس ثانی را به رأی‌العین دیده گوید شاه‌عبّاس دوّیم در قریهٔ خسروآباد در دو فرسخی دامغان درگذشت و خسروآباد را خسروخان نامی که

حاکم دامغان بوده در سلطنت شاه‌صفی بنا کرده و قصری درآنجا ساخته است و شرح وفات شاه‌عبّاس ثانی از این قرار است:

این پادشاه در وقتی که از مازندران به طرف اصفهان می‌رفت به جهت شدّت مرض چند روزی در خسروآباد توقّف کرد و در بیست و ششم ربیع‌الآخر سال هزار و هفتاد و هفت مطابق بیست و پنجم ماه سبتامپر هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی دو ساعت به طلوع آفتاب مانده ارتحال نمود. مرض او ناخوشی مشهور سوداثی بود که لوزتین و گلوی او را خورده و تمام بدن او را مجروح ساخته بود، دو نفر از خواجه‌های معتبر شاه که بر سَرِ جنازهٔ او حاضر بودند برای بعضی مصلحتها زوجات و خدّام حرم را دور کرده و فوت پادشاه را از همه پنهان داشتند، در مدّت متمادی ناخوشی خود شاه‌عبّاس وجهاً من الوجوه ازفوت‌خود و تعیین ولیعهد و جانشینی بعد از خود اشاره‌ای نکرده بود، دو ساعت قبل از ارتحال به خواجه‌سرایان و خدمهٔ حرم که حاضر بودند گفت مرا مسموم کردید، امّا بعد از من پسری است از من که دلهای شما را خواهد خورد، حرف او از مردن و جانشین خود همین بود و بس. بالجمله چون آفتاب طلوع کرد دو نفر خواجه که بالای فراش فوت شاه‌عبّاس بودند دو نفر وزیر اعظم را که در اردو بودند از واقعه مستحضر نمودند و دو نفر طبیب خاصّه که یکی موسوم به میرزاصالح و دیگری میرزا کوچک نام داشت وقت صبح علی‌الرسم به دربار سلطنت آمدند و آنها نیز از ماجرا مخبر گشتند، دو نفر وزیر اعظم و دو نفر طبیب مشارالیهما به جهات عدیده مصلحت خود را در این دیدند که پسر دو یم شاه‌عبّاس حمزه‌میرزا را که هفت ساله و در اردو بود به سلطنت بردارند و صفی‌میرزا را که در اصفهان در قصر سلطنتی محبوس و ارشد اولاد بود خلع سازند.

امّا صفی‌میرزا، این شاهزاده که در این وقت بیست ساله بود در سنهٔ هزار و پنجاه و هفت هجری متولد شده و شاه‌عبّاس دو یّم این فرزند را در وقتی که خود هیجده ساله بود از یک خادمه چرکسی بهمرسانیده، بعد از آن خادمهٔ مشارالیها را ناکحه خانم لقب داده و این طفل را در حرم‌سرا در کمال مواظبت تربیت می‌کردند، و زوجهٔ مستوفی‌الممالک مربّی او بود و تا شانزده سالگی ابداً از حرم‌سرا و اندرون بیرون نیامده، بنابراین در سنّ مذکور تمام صفات و اخلاق او

کاملاً به صفات و اخلاق نسوان شباهت داشت یعنی از علم عری، و کبر و نخوت و غرور او زیاده بود چنانکه روزی از طرف پادشاه خواجه‌باشی چند پارچه زری به‌طور خلعت برای او آورد چون پارچه‌های زری مطبوع و موافق میل و سلیقه شاهزاده نبود آنها را بدور انداخته به خواجه‌باشی متغیّر شد، خواجه‌باشی زریها را به حضور پادشاه برگردانید و مراتب را به عرض رسانید، پادشاه برآشفته شاهزاده را در یکی از بروج عمارت سلطنتی اصفهان محبوس ساخت بلکه عقیدهٔ بعضی براین شد که چشمهای او را بیرون آورد و یک فقره بیشتر تأیید این خیال نمود و آن فقره این بود که در اوایل این سال وقتی که شاه‌عبّاس به طرف مازندران حرکت کرد بعد از آنکه هشت فرسخ از اصفهان دور شده بود تنها یعنی با معدودی از خواص خدم به اصفهان مراجعت کرده وارد عمارت شد و پس از لمحه‌ای بیرون آمده راه اردو را پیش گرفت و به اردو رسید، رجال دولت اینحرکت شاه‌عبّاس را به هیچ چیز نتوانستند حمل کنند مگر به قتل صفی‌میرزا یا به اعمی نمودن او، امّا آنچه بعد معلوم شد و به تحقیق پیوست مقصود شاه‌عبّاس از مراجعت به عمارت سلطنتی اصفهان تأکید در حبس صفی‌میرزا بوده نه مقتول و مکحول نمودن او و آغانظر را که یکی از خواجه‌سرایان محترم بوده و نایب خواجه‌باشی به او موکّل قرار داد.

امّا حمزه‌میرزا چنانکه ضمناً اشاره شد در سنهٔ هزار و شصت و نه هجری متولّد شده مادرش گرجیّه وموسومه به نورالنساء خانم بود و من که خود این شاهزاده را در مازندران در پیش پدر دیدم علامت رشد و قابلیت زیاد از سیما و جبههٔ او تفرّس کردم و شاه‌عبّاس نیز حمزه میرزا را به مراتب بیشتر از صفی‌میرزا دوست می‌داشت و خواجه‌باشی موسوم به آغامبارک که در سفر التزام رکاب پادشاهی داشت به اتابکی و لله‌گی حمزه‌میرزا برقرار بود.

خلاصه دو نفر خواجهٔ سابق‌الذکر که در بالین شاه‌عبّاس دو تِم بودند و بعد از فوت او این خبر را به دو نفر وزیر دادند، به وزرای مشارالیهم معلوم نمودند که اگر صفی‌میرزا که حالا بیست ساله و شاهزاده مغرور و متکبّر و بی‌تربیتی است به سلطنت جلوس کند به‌واسطهٔ کبر سنّی که دارد او را احتیاجی به وجود شما وزرا نیست و از برای شما امید ترقّی نخواهد بود بلکه بیم تنزّل و هلاکت است، برخلاف حمزه میرزا که طفل هشت ساله می‌باشد اگر دارای تاج سلطنت گردد تا

چند سالی که به سنّ رشد و تمیز رسد و بتواند خود متقلّد امور سلطنتی گردد مدّتی وقت است و شما در امتداد این مدّت با کمال استقلال می‌توانید وزارت کرد، بنابر این گفته هردو وزیر مصمّم شدند که حمزه‌میرزا را به تخت سلطنت جلوس دهند و متمسّک به این شدند که مسموم شدن شاه‌عباس شهرت خواهد یافت زیرا که خود گفته که من به سم مُردم و پسری دارم که تلافی مسموم شدن مرا خواهد نمود و ممکن است که صفی میرزا این سوءظنّ پدر را بهانه کرده به قتل ما مبادرت نماید پس بهتر آنکه حمزه میرزا را پادشاه کنیم. بالجمله آن دو نفر خواجه که خبر فوت شاه‌عبّاس را به آن دو نفر وزیر دادند سایر امرا را هم مطّلع نمودند و مصمّم شدند که مجلس شورائی بر درِ سرای پادشاه تشکیل داده و در آن شورا حمزه میرزا را به سلطنت انتخاب کرده جلوس دهند، در چادر مخصوصی که دیوانخانهٔ پادشاه و جلو عمارت خسروآباد بود این مجلس منعقد شد و من خود در این مجلس حاضر بودم (مقصود از من شاردن است). امرا را به این وضع و ترتیب نشسته دیدم: در صدر مجلس در سمت راست اعتمادالدوله وزیر اوّل، بعد از او قوللر آقاسی، بعد ناظر که ریاست ابنیه و بیوتات سلطنتی و وزارت دربار را کلیّةً داراست، بعد دیوان بیگی، بعد میرآخور باشی، بعد حکیمباشی، در طرف چپ: اول تفنگچی باشی، بعد وقایع‌نگار، بعد میرشکار باشی، بعد منشی باشی، بعد منجم‌باشی، بعد آغا کافور و آغامبارک خواجه‌باشی و للهٔ حمزه‌میرزا، و این آغامبارک به حدی ذیشأن و صاحب درجه و اعتبار بود که در حضور شاه‌عبّاس با سایر امرا در خلوت و جلوت جلوس می‌کرد. مختصر، مهتر یعنی پیش‌خدمت‌باشی وایشیک‌آقاسی باشی در یمین و یسار زیردست آغاکافور و آغامبارک نشسته بودند، و علاوه بر حضرات مسطوره معدودی از خواص و امرا در صف نعال این مجلس در چادر بی‌ترتیب جای داشتند، چون مجلس به این وضع مرتّب و منعقد شد اعتمادالدوله صدراعظم خطابهٔ مسطورهٔ در ذیل را بیان کرد:

بر شما امرای بزرگ ایران که در این مجلس و مجمع حاضر هستید و سفراً و حضراً التزام رکاب پادشاهی را داشته‌اید این فقره معلوم و هویداست که پادشاه مرحوم ما شاه‌عبّاس نه کتباً و نه شفاهاً ولیعهد و جانشینی برای سلطنت ایران معیّن ننمود که بعد از او مُعیّناً دارای تخت و تاج این ممالک باشد و بدون تعیین ولیعهد

درگذشت، پس بر شما امرا واجب و متحتم است که برای حفظ مهام و امور سلطنت ایران و مصالح داخله و خارجه آن و حفظ و نگاهداری حدود و ثغور در این مجلس یکی از این دو شاهزاده را به سلطنت منتخب کنید و چنانکه بدن بی‌سر زیست نمی‌نماید بدن مملکت هم بی‌سر که پادشاه است باقی نمی‌تواند بود، پس ما از این مجلس بیرون نخواهیم رفت و متفرّق نخواهیم شد مگر اینکه از سلسلهٔ جلیلهٔ امامیّه یعنی از اولاد شاه‌عبّاس دوّیم یکی را به سلطنت منتخب کنیم، شاه‌عبّاس مرحوم را دو پسر است یکی صفی‌میرزا که حالا بیست ساله و در اصفهان محبوس و زنده است، دیگری حمزه میرزا که هفت هشت سال دارد و در اردوی ما حاضر و سپرده به آغامبارک می‌باشد، به سلطنت هریک از ایندو پسر آراء اتّفاق نمود همه قبول کرده اطاعت او را می‌نمائیم ــ انتهی.

حضّار تماماً به هیئت اجماع به اعتمادالدوله خطاب کرده گفتند هریک از این دو پسر را که تو منتخب سازی ما تمکین خواهیم کرد، اعتمادالدوله مجدّداً خطابهٔ ذیل را بیان کرد درحالتیکه سر را به آسمان بلند نموده و چند دانه اشک از چشمهای او بر محاسن سفیدش جاری گشت:

بعضی ملاحظات ضروریّه مقتضی است که حمزه میرزا را به سلطنت جلوس دهیم با آنکه طفل است و سنّ او کمتر از صفی‌میرزاست زیرا که صفی‌میرزا به‌واسطهٔ سختی که از شاه‌عبّاس مرحوم دیده یا بکلیّهٔ عقل او زایل یا چنانکه مشهور است حقیقةً از حلیهٔ بصر عاطل و عاری گردیده است و شاید آن سفر مختصری که شاه‌عبّاس از هشت فرسخی اصفهان به شهر نمود صفی‌میرزا را به قتل رسانیده باشد و اگر هم به قتل نرسانیده موافق قانون اسلام پادشاه مجنون یا ناقص نمی‌تواند متقلّد امر سلطنت شود و اگر ما بخواهیم این تعیین و تشخیص را به اصفهان بگذاریم شاید وقتی که به اصفهان رسیدیم و صفی‌میرزا را دیوانه یا عاری از نور بصر دیدیم آن‌وقت بخواهیم حمزه میرزا را به سلطنت برداریم این شاهزاده همیشه کینهٔ ما را در دل نگاهدارد و خدا می‌داند که از دست ما قبول تاج سلطنت را نکرده بلکه تمام ما را هلاک نماید حالا که حمزه میرزا را تقدیر به دست ما داده خوبست بی‌تردید او را به سلطنت منتخب کنیم و فی الفور برخاسته تاج سلطنت را به‌سر او گذاریم و السّلام.

از آنجا که اعتمادالدوله در انظار حضّار شخصی عاقل و مجرّب و مردی کامل و معمّر می‌نمود حاضرین جمیعاً کلام او را قبول نمودند و امرا یقین کردند که اگر صفی میرزا فرضاً سالم باشد و به سلطنت جلوس کند دایرهٔ تازه‌ای برای خود تشکیل داده و آنها را از مناصب و مشاغل محروم می‌سازد و ناظر که در آن مجلس حاضر بود مخصوصاً بیشتر از سایر امرا وحشت از سلطنت صفی میرزا داشت و منکر سلطنت او و به سلطنت حمزه‌میرزا مُصِرّ بود و جهت این انکار و اصرار آنکه در چهار ساله مدت حبس صفی میرزا مخارج خوراک و پوشش او و مادرش لابد می‌بایست از دایرهٔ ناظر برسد و ناظر به‌واسطهٔ تملّقی که از نورالنساء خانم مادر حمزه میرزا داشت نسبت به صفی میرزا و مادرش نهایت بی اعتنائی رامی کرد بنابراین کمال وحشت را از سلطنت صفی میرزا داشت پس آرای اهل مجلس براین اتفاق نمود که همان آن حمزه میرزا را به سلطنت ایران جلوس دهند.

آغامبارک خواجه‌باشی که تا آن وقت ساکت بود و هیچ حرف نمی‌زد از جای خود برخاسته وسط مجلس آمد و رو به حضّار نموده گفت کمال امتنان را از طرف نورالنساء خانم و حمزه میرزا و شخص خودم به شما هیئت وزرا و امرا که حاضر هستید اظهار می‌نمایم لیکن برشما پوشیده نباشد که کلمات و بیانات شما مرا زیاده متألّم ساخت شما اهل مجلس از وزرا و امرا و ارباب سیف و قلم که در این محل حضور دارید به چه جرأت و به چه جهت صفی میرزا پسر بزرگ شاه‌عبّاس را که بالاستحقاق وارث تخت و تاج سلطنت است از تاج و تخت موروثی خود محروم می‌نمائید و حمزه میرزا را که طفل صغیر است به‌جای او منصوب می‌کنید و حال آنکه ادلّه‌ای که شما برای خلع صفی میرزا و نصب حمزه‌میرزا اقامه می‌کنید واهی و لاطایل است و همّ و مقصود شما واحد و فقط اینست که صغر سنّ حمزه میرزا را اسباب بقای تسلّط و حکمرانی خود در ایران قرار دهید و مدّت طفولیت او را غنیمت شمرده خود در این مملکت مُسلّط و مختار باشید، اگر صفی میرزا دیوانه یا اعمی بود من که خواجه‌باشی هستم و اختیار حرمخانه پادشاهی چه در سفر و چه در حضر به‌دست من است چگونه از این قضیّه مطّلع نمی‌شدم و حال آنکه شب و روز از شاه‌عبّاس منفکّ و دور نمی‌شدم و بر سبیل استمرار چه در حرمخانه و چه در دیوانخانه شب و روز با او بودم پس بطور

یقین بدانید که من بهتر و بیشتر از شما به اسرار اندرونی و داخلی عمارات سلطنتی واقف هستم و می‌دانم که صفی میرزا سالم و باشعور و بیناست و خدا را بر صدق قول خود شاهد می گیرم، و پس از این اظهار اگر شما بخواهید حمزه‌میرزا را به سلطنت بردارید خیانت بزرگیست که به دولت و ملّت ایران کرده‌اید، و نمی‌دانید که اگر این قصد و خیال شما صورت وقوع بهمرساند چه هرج و مرج و انقلابی در داخلهٔ مملکت درمی گیرد، غیر از شما دولت ایران باز امرا و رجال دارد تصوّر نمی کنید که برخلاف شما آنها اندکی باغیرت و حقوق باشند و ملاحظهٔ نمک‌خوارگی و حق‌شناسی را بنمایند و به هوای نفس طفل صغیری را بر مرد رشیدی ترجیح ندهند و به رغم انف شما صفی میرزا را به سلطنت بردارند آن وقت میان دو برادر کار به منازعه و کارزار کشد و دولت و ملت ایران به این واسطه دوچار مخاطرات و زوال گردد؟ آن وقت اگر شما زنده بمانید خجل و اگر هلاک شوید معذّب خواهید بود، و همین حمزه میرزا که می‌خواهید او را به سلطنت منتخب کنید آن وقت شما را از سگ کمتر خواهد دانست زیرا که براو معلوم می‌شود که شما اینکار را به هوای نفس کرده‌اید و باز بدانید همین حمزه میرزائی را که به سلطنت برمی‌دارید و مصمّم جلوس دادن او هستید و من اتابک و للهٔ او هستم قبل از آنکه شما به اینکار اقدام کنید من با همین ناخنهای خود او را خفه کرده و مردهٔ او را نزد شما خواهم آورد، و اگر در این قصد و رأی واقعاً مجدّ و مصِر باشید حمزه‌میرزا تا ساعت دیگر زنده نخواهد ماند آن وقت باید الجاءً و اضطراراً تاج سلطنت را بر سَرِ صفی میرزا بگذارید.

چون خطابهٔ آغامبارک به اختتام رسید حیرت و بُهت غریبی عارض حضار شد چرا که از روی کمال بی‌غرضی و محض صدق بود، تقریباً ربع ساعت گذشت و هیچیک از حضّار جوابی نداده و حرفی نزدند، بعد از آن اعتمادالدوله سَر بلند کرده گفت: اگر فی الحقیقه صفی میرزا سالم است و از عقل و بصر عاری نیست و در قصر اصفهان مقیم می‌باشد کمال بی‌انصافی است که ما او را از سلطنت خلع نمائیم و برادر کوچک او را به‌جای او نصب کنیم. تمام امرا و وزرا که حاضر بودند این حرف اعتمادالدوله را تصدیق نمودند. اعتمادالدوله گفت: حالا که آرابه سلطنت صفی میرزا متّفق شد باید شخصی را معجّلاً به اصفهان

فرستاده هم تعزیت وفات شاه‌عبّاس و هم تهنیت جلوس صفی میرزا را به او تبلیغ و اظهار نمائیم. در انتخاب مأمورین که باید به اصفهان بروند در میان امرا اختلاف شد و به سبب نقار و خلافی که همیشه در میان امرای ایران بوده و هست هریک از حضار می‌خواستند سبقت به دیگری گرفته خبر سلطنت صفی میرزا را به او بدهند و برسانند آخرالامر به اسم دو نفر قرعه کشیدند یکی تفنگچی‌باشی و دیگری قوللر آقاسی باشی و به حکم قرعه قوللر آقاسی باشی به این کار منتخب و معین گردید و از طرف هریک از امرا و وزرا یک نفر مأمور به اتّفاق مشارالیه روانه شد، بنابراین یازده نفر باقوللرآقاسی باشی از اردوی خسروآبادبه‌طرف اصفهان حرکت کردند وهریازده نفر دفعةً واحده وارد عمارت سلطنتی اصفهان شدندکه ابلاغ آرای امرا و وزرا را به صفی میرزا نمایند و عریضه‌ای را که به مهر وزرا و امرا ممهور بود با تاج و خنجر و شمشیر سلطنتی به این شاهزاده تقدیم کنند، ورود مأمورین مقارن غروب روز شنبه جمادی‌الاولی بود که در میدان نقش جهان اصفهان پیاده شدند و از در آلالوقاپو وارد گردیدند، قوللر آقاسی باشی به مستحفظ آلاقاپو حکم کرد که جز فرستادهٔ اعتمادالدوله دیگر کسی را اجازهٔ دخول در عمارت ندهد یعنی آنها را دم درِ نگاهدارد همینکه قوللر آقاسی باشی با مأمور اعتمادالدوله به درِ عمارت حرمخانه رسید آغانظر را احضار کرده تفصیل را به او معلوم نمود، آغانظر وقتی که صفی میرزا را از اندرون بیرون می‌آورد که تاج سلطنت را بر سَرِ او گذارد مادر صفی میرزا به واهمهٔ اینکه مبادا تدبیری کرده باشند و بخواهند به حکم شاه‌عبّاس صفی میرزا را به قتل رسانند اظهار وحشت و بی‌قراری می‌نمود. خلاصه علی‌الصّباح شاه‌صفی دو یّم که بعدها به شاه‌سلیمان موسوم و معروف شد در عمارت تالار طویله جلوس کرد و تاج گذاری نمود. انتهی کلام شاردن.

هم در این سال که سنهٔ هزار و هفتاد و هفت باشد محمّد داراشکوه پسر بزرگ شاه‌جهان که از عالمگیر شکست خورده و مقهور او بود و از هندوستان عزیمت ایران داشت امرای عالمگیر براو غالب شده او را دستگیر کردند و نزد عالمگیر بردند و روانه دیار عدم شد. فوت زید شریف در مکّهٔ معظّمه و حکومت شریف سعد پسر وسطی او به‌جای او.

اروپا ــ (انگلیس) ــ قسمت عمدهٔ شهرلندن به‌واسطهٔ یانقین سه روز و سه شب معدوم گردید. ایجاد روزنامهٔ رسمی در این مملکت. **(فرانسه)** ــ فوت آن دُاطریش مادر پادشاه فرانسه. **(روس)** ــ قزّاقهائی که در طرف حاجی ترخان بودند به امپراطور روس شوریدند و چهار سال جنگ فیمابین شورشیان و قشون دولت طول کشید.

[سنهٔ ۱۰۷۸ هجری = سنهٔ ۱۶۶۷ مسیحی]

آسیا ــ به عقیدهٔ اغلب از مورّخین ایران در این سال امرا و وزرا و فضلا و اعاظم اهالی ایران صفی میرزا را در روز ششم شهر شعبان به سریر سلطنت جلوس دادند و جناب آقاحسین خوانساری تهنیت گفته خطبه خواندند، و لوازم تاج‌گذاری این پادشاه به عمل آمد و شاه‌صفی دو یم معروف به شاه‌سلیمان گردید. هم در این سال محمداکبر ابن عالمگیر اورنگ‌زیب که از پدر خود رنجیده در دیار هند سرگردان می گشت و عالمگیر به برادران او حکم کرده بود که راه او را از هرطرف سدّ نمایند، بعد از زحمت بسیار خود را به خلیج فارس رسانید چون این خبر را به شاه‌سلیمان عرضه داشتند حکم کرد جمعی را حاکم فارس به استقبال او فرستاده در نهایت اعزاز و تکریم او را به فارس آورند و میرزا ابراهیم اشتهاردی را به مهمانداری او مأمور کرده به فارس روانه ساخت واین شاهزاده را به احترام تمام به اصفهان آوردند و بعد از پذیرائی کامل در عمارت چهل‌ستون او را منزل دادند، و شاه‌سلیمان خود به دیدن او رفت و شرایط مهربانی و میزبانی را ظاهر ساخت، محمّد اکبر بن عالمگیر در ضمن شرح بعضی از سوانح و بیان رنجش خاطر پدر از او اظهار داشت که چون ظهیرالدّوله محمّد بابر پادشاه جدّ من به اجداد پادشاهان ایران پناه آورد و به مقاصد خود نایل گردید همچنین بکرّات خانزادگان ترکستان در حالت ضعف و انکسار از سلاطین صفویّه استمداد نموده بر دشمنان خود غالب گردیده و ظفر یافته‌اند متوقّعم مرا نیز به سپاهی امداد فرمایند که با پدر خود به مدافعه و منازعه پردازم، شاه‌سلیمان در جواب گفت مخالفت پسر با پدر شرعاً و عرفاً پسندیده نیست، من در اصلاح ذات‌البین مساعی جمیله و کوشش زیاد خواهم

کرد که غبار کدورت و نقار از میانه مرتفع و رفع گردد. زلزله عظیمه در بلاد شیروان و خرابی اکثر عمارات شماخی و هلاک دوازده هزار نفر از این غایله و این واقعه در سلخ جمادی‌الآخرای اینسال وقوع یافت. طلوع ستارهٔ دنباله‌دار در ماه رمضان.

اروپا ــ (انگلیس) ــ جنگ فیمابین این دولت و هلاند و فتوحات سفاین جنگی هلاندی. عزل لُرد کلارانُدن صدراعظم انگلیس. **(فرانسه) ــ** ایجاد رصدخانه در پاریس و بنای ادارهٔ پلیس. روشن کردن کوچه های شهر پاریس به‌واسطهٔ فانوس.

[سنهٔ ۱۰۷۹ هجری = سنهٔ ۱۶۶۸ مسیحی]

آسیا ــ در ماه ذیحجه این سال شیخ علیخان زنگنه به وزارت اعظم شاه‌سلیمان منصوب گردید. تبیین آنکه بعد از جلوس شاه‌سلیمان وزیر اعظم شاه‌عبّاس ثانی متقلد رتق و فتق امور مملکتی گردیده و چندان اعتنائی به شخص پادشاه نداشت و شاه‌سلیمان از این وضع نهایت متألّم و از وزیر خایف بود تا در این اوان روزی با شیخ علیخان زنگنه امیرآخور به تماشای کرّه اسبان خود رفته در ضمن از وضع رفتار و بی‌اعتنائی وزیر به پادشاه با شیخ علیخان سخن گفت شیخ علیخان عرض کرد اگر فرمان دهی من وزیر را از میان بردارم، شاه گفت چگونه می‌شود؟ شیخ علیخان عرض کرد فردا عملهٔ اصطبل را به بهانهٔ گرفتن جیره در اینجا جمع و حاضر میکنم شاه نیز اینجا بیاید و وزیر را بخواهد من کارش را به اتمام می‌رسانم علی‌الصّباح چنین کردند و چون وزیر به اصطبل آمد شیخ علیخان در اصطبل را ببست و سَرِ وزیر را بریده از بام اصطبل نزد هواخواهان و ملازمان او انداخت و چون ملازمان و اتباع وزیر سَرِ او را بدیدند متوحش شده هریک به‌جائی گریختند و شیخ علیخان به وزارت عظمی منصوب و اعتمادالدّوله لقب یافت و سالهای دراز طوری وزارت کرد که پادشاه و رعیّت همه خشنود بودند و مملکت نظمی به کمال داشت و مکارم اخلاق شیخ علیخان و بلندی همّت او معروف است و از صفات او اینکه در تعظیم و تکریم علما و ارباب فضل مبالغتی وافر می‌نمود و شبها در لباس مبدّل در محلّات گردش می کرد و از اوضاع مملکت خبردار می گردید و به فقرا و

ضعفاء و طلاّب علوم و ایتام بذل و بخشش می کرد و حمّامات نیکو و رباطات در شهر و عرض راه عتبات عالیات بنا کرده است که هنوز آثار آن باقیست و مدت هفت سال که شاه سلیمان را درد پا و نقرس عارض بود و کمتر دیده می‌شد از اهتمام شیخ علیخان ابداً فتوری و قصوری در امور ملکی پدیدار نیامد، و بعضی وزارت شیخ علیخان را در سال هزار و هشتاد و شش نوشته‌اند. هم در این سال راجه سیوا در لباس درویشی و فقر از شهر خود بیرون آمده خود را به عبدالله قطب شاه رسانید و با یکدیگر عهد مودّت و اتّحاد بستند ولی سیوا او را بفریفت. زلزلهٔ سخت در آسیای صغیر که موجب خرابی بسیار و هلاکت جمعی کثیر از سکنهٔ اناطولی و بلاد مجاور گردید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ تألیف فُونْتَن شاعر معروف افسانهٔ خود را. **(لهستان) ــ** ژان کازمیر پادشاه خود را از سلطنت خلع نموده لباس کشیشی در برکرده به‌فرانسه می آید.

[سنهٔ ۱۰۸۰ هجری = سنهٔ ۱۶۶۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌سلیمان در اصفهان در کمال فراغت مشغول امور سلطنت بود. آمدن ایلچی لهستان از راه حاجی ترخان به ایران. هم در این سال عالمگیر اورنگ‌زیب پادشاه هند از فرار راجه سیوا مطلّع شده حکم و فرمان به اطراف صادر نموده که او را دستگیر کنند. آمدن جمعی کثیر از طایفهٔ اوزبک به سرحدّات ایران و گرفتاری سردار اوزبک و قتل اکثری از همراهان او به دست عساکر قزلباش.

اروپا ــ (عثمانی) ــ یاغی شدن یحیی‌پاشا از پاشاهای عثمانی بر دولت و کشته شدن جمعی از اتباع او و آمدن یحیی‌پاشا به خاک ایران و رفتن او به هندوستان. فتح جزیرهٔ کرید.

[سنهٔ ۱۰۸۱ هجری = سنهٔ ۱۶۷۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال فتنهٔ عظیم در ماوراءالنهر بر پا شده انوشه والی اورگنج ولایت بلخ را غارت و نهب نمود. هم در این سال بعضی از ابنیه و عمارات دماوند را که از صدمه و آسیب زلزله در آخر سال هزار و هفتاد و چهار هجری خراب و ویران شده بود مرمّت کرده به تعمیر آنها پرداختند و نگارنده در سال هزار و دویست و نود و شش که در التزام رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی خلّدالله ملکه به دماوند رسید کلمات مسطور در ذیل را در مسجد جامع دماوند که از ابنیهٔ بسیار قدیم است در جرز طرف چپ چسبیده به محراب که در مقابل آن خطّ کوفی است که از گچ بیرون آورده‌اند در روی چوب نوشته دید و ثبت نمود (بانی هذه الاستوانه بعد ما انهدمه الزلزله، جدّد حاجی میرزا علی بن مرحوم حاجی علی‌بابا، کتبه العبد المذنب العاصی اسمعیل بن مظفّر القاضی ــ انّ فی الجنّة نهراً من لبن ــ لعلّی و حسین و حسن ــ عمل استاد محمّد مقیم بن استاد ابراهیم فی احدی و ثمانین بعد الالف. وقع تعمیر هذه الاستوانه فی الدولة ابوالمظفر السلطان شاه‌سلیمان الحسینی الموسوی الصّفوی).

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ قشون این مملکت که تا این وقت ملبّس به لباس مخصوصی نبودند لباس معینی یک طرز و یک‌رنگ و یک‌جور برای آنها ترتیب داده شد و پوشیدند. ایجاد و تشکیل هتل دِزانوالید یعنی موضعی به جهت صاحب‌منصب و تابین قشون که در جنگ ناقص می‌شوند در پاریس. برقرار شدن بُوسُوء فاضل معروف، به معلّمی پسر پادشاه.

[سنهٔ ۱۰۸۲ هجری = سنهٔ ۱۶۷۱ مسیحی]

آسیا ــ آمدن سفرای ماوراءالنهر یعنی ایلچی پادشاه بخارا و فرستادهٔ حکمران بلخ به دربار شاه سلیمان و پذیرفتن شاه‌سلیمان ایشان را و معاودت کردن سفرا بعد از نیل انعامات و خلاع فاخره. فتنه در مکّه معظّمه به‌واسطهٔ مخالفت شریف سعد با حسن‌پاشا حاکم جدّه و گریختن حسن‌پاشا به مدینهٔ منوّره و معزول شدن او. حمله

بردن محمّدخان حاکم استرآباد بر تراکمه دشت و اسیر نمودن جمعی از این طایفه را. گرفتن راجه سیوا به اعانت عبدالله قطب شاه دوازده قلعه از قلاعی را که سلاطین نظام شاهیّه تصرّف کرده بودند، امّا راجه سیوا پس از فتح و مسخّر نمودن قلاع مزبوره آنها را به گماشتگان عبدالله قطب شاه واگذار ننمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اختراع تفنگ چقماقی سنگی سر نیزه‌دار در این مملکت و تقسیم کردن این قسم تفنگ را به عساکر فرانسه.

[سنهٔ ۱۰۸۳ هجری = سنهٔ ۱۶۷۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال محمّد اکبر پسر عالمگیر پادشاه هند که به اصفهان آمده بود و به جهت منازعه با پدر خود از شاه سلیمان استمداد می‌نمود از اعانت شاه سلیمان مأیوس گردید و باطناً از او دلگیر شده رخصت زیارت مشهد مقدّس طلب نمود، شاه‌سلیمان او را با تهیّه و اسباب نمایان به ارض اقدس روانه کرد و او در آن حضرت خلد نزهت اعتکاف جست. وفات عبدالله قطب شاه و برقرار شدن ابوالحسن داماد و خویش او به‌جای او. وفات علی عادل شاه و نشستن پسرش سکندر نام پنجساله به‌جای او.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اعلان جنگ فرانسه و انگلیس با هلاند. مسافرت پادشاه فرانسه لوی چهاردهم و حضور او بشخصه در این جنگ. اهالی هلاند گیلیوم دُرانْژ را به سلطنت منتخب می‌نمایند. **(لهستان)** ــ فتوحات سلطان محمدخان چهارم در این مملکت و اخذ مالیات هرساله از پادشاه لهستان.

[سنهٔ ۱۰۸٤ هجری = سنهٔ ۱۶۷۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال راجه سیوا به‌واسطهٔ فتح قلاعی که در سنهٔ هزار و هشتاد و دو ذکر شد قوّت و اقتداری حاصل نموده در راجکده مقرّ حکمرانی خود دم از استقلال زد و با شاه عالمگیر اورنگ‌زیب اظهار مخالف کرده اجلالی یافت. زلزله سخت در خراسان خاصّه در مشهد مقدّس در پانزدهم ربیع‌الثانی و خرابی عمارات آستانهٔ

مقدّسه رضویّه سلام‌الله علیه و اکثر خانات و بازار و هلاک شدن چهارصد نفر از اهالی مشهد مقدّس و خرابی نیشابور از این زلزله که تقریباً هزار و ششصد نفر نیز در این شهر براه دیار عدم رفتند.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد اکسپوزیسیون صنایع در این مملکت در حیاط قصر سلطنتی.

[سنهٔ ۱۰۸۵ هجری = سنهٔ ۱٦۷٤ مسیحی]

آسیا ــ محمّد اکبر پسر شاه عالمگیر که به ارض اقدس رفته مجاور شده بود در این سال داعی حق را لبّیک اجابت بگفت و در آن خاک پاک مدفون گشت. ابتلاء و صدمات حاج در هنگام مراجعت از مکّه معظّمه و منهوب شدن حاج الاّ معدودی از آنها ومردن امیر حاج از جُوع و عطش.

اروپا ــ (انگلیس) ــ مصالحه مابین انگلیس وَ هلاند. **(فرانسه)** ــ فتوحات پادشاه فرانسه در خاک اسپانیول و در ساحل رِنْ. **(لهستان)** ــ غلبه عساکر لهستان بر قشون عثمانی و کشته شدن جمعی کثیر از عثمانی با حسین پاشای حاکم شام.

[سنهٔ ۱۰۸٦ هجری = سنهٔ ۱٦۷۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال آدینه سلطان صاین خانی از سرداران تراکمه که از چندی قبل بسیاری از ترکمانان را مطیع و منقاد خود ساخته بود و رفته‌رفته از تاخت و تاز اطراف کارش بالا گرفته با شصت هزار سوار جرّار بر سَرِ استرآباد آمد و این ولایت را غارت کرد و به نهب اموال مردم پرداخت و از حدود استرآباد به دامغان و سمنان نیز دست‌اندازی می کرد، و ساحت جرجان و استرآباد و بسطام عرصه‌گاه تاراج و استیلای او می‌بود. هم در این سال شاه‌سلیمان فرمان مسطور در ذیل در حق حاکم سیستان صادر نمود:

سواد فرمان شاه سلیمان

آنکه چون رفعت و معالی پناه ملک فتحعلی ولد مرحوم ملک نصرت خان حاکم سابق سیستان عرض و استدعا نمود که وجوه ولایتی الکاء مزبور از قرار اضافه ده یازده بر ضبط ضابطان وجوه پنجاه‌یک دارالقرار قندهار به همه سالهٔ او مقرّر شود و از دفتر توجیه دیوان اعلی و سرخط تصدیق نموده را که مشارالیه حسب‌الرقم اشرف از ابتداء هفتماههٔ بارس‌ئیل در سلک آقایان عظام منتظم، و مبلغ چهل تومان مواجب در وجه او مقرّر شده و وجه مزبور را از تاریخ مذکور صاحب طلب و ملازمت مشارالیه برقرار است و از سرکار خاصّه تصدیق شده که وجوهانهٔ ولایتی سیستان و اوق[1] به ضبط ضابط وجوه پنجاه‌یک قندهار مقرّر است و عالیجاه حیدرخان ضابط سابق وجوه مزبور در تخاقوئیل سابق لغایت پیچین‌ئیل هرساله به مبلغ بیست و دو تومان براین موجب از قرار اجاره و رفعت و معالی پناه الیاس‌بیگ ضابط حال نیز در تخاقوئیل هرساله به دستور ابوابجمع نموده و نسخه‌جات سنوات بعد مشارالیه به دفتر نرسیده و عالیجاه ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی تجویز نموده بنابراین از ابتداء توشقان‌ئیل وجوه مزبور را حسب‌القبول مشارالیه عن اصل و اضافه براین موجب به همه سالهٔ مؤمی الیه مقرر فرمودیم ....

موافق معمول و ماخوذ سنوات بازیافت نموده زیاده یکدینار و یکمن بازیافت ننماید ضابط وجوه پنجاه‌یک دارالقرار قندهار حسب‌المسطور عمل نموده وجوه مزبور را به همه سالهٔ مشارالیه مقرّر دانسته اگر در نظر تفاوت داشته باشد و مؤمی الیه قبول ننماید خود ضبط نموده وجه همه ساله را به دست واصل مشارالیه سازد و الاّ از آن قرار به همه ساله مؤمی الیه گذارد، مستوفی سرکار خاصّه شریفه وجوه مزبوره را ابوابجمع مشارالیه و سال به سال موافق تصدیق دفتر وجه به همه ساله را به خرج مجری نماید و در عهده داند تحریراً فی شهر جمادی‌الثانیه ۱۰۸۶.

اروپا ــ (انگلیس) ــ بنیان کلیسای معروف به سنت‌پــل.

۱. کذا فی الاصل. معنی «اوق» معلوم نشد که چیست یا چه جائی است.

[سنهٔ ۱۰۸۷ هجری = سنهٔ ۱۶۷۶ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال شاه‌سلیمان کلبعلی خان شاملو را با عساکر فراوان مأمور دفع آدینه سلطان صاین خانی و ترکمانان همراه او نمود و کلبعلی خان متوجه استرآباد شد چون آدینه ترکمان از آمدن کلبعلی خان خبردار گردید طوایف متفرقه را که در هر صحرائی سکنی و خیمه داشتند جمع کرده بر لب رود گرگان مستعد مقاتله و محاربه گردید و خندقی وسیع و عمیق بر گرد سپاهیان حفر نموده در کمال اطمینان بنشست و مصمّم جدال گشت، کلبعلی خان سردار با همراهان خود وارد شهر استرآباد شده بُنه و آغروق خود را در شهر گذاشته با سواران و پیادگان از شهر بیرون آمد و از راه سیاه‌آب به حوالی گرگان‌رود رفت، آدینه سلطان با سواران ترکمان از چودروکوکلان و یموت یکباره آهنگ جنگ نمودند و چون عساکر قزلباش را نسبت به خود قلیل می‌دیدند بیباکانه مبادرت به قتال نمودند. کلبعلی خان شاملو نیز با سواران قاجار و افشار و گرایلی و استرآبادی و کتول و کبود جامه و تفنگچیان مازندرانی و عراقی از یک طرف صف کشیده با معاونت قلیچ‌خان حاکم استرآباد و جمشیدخان حاکم بسطام به کارزار پرداخت، جنگی سخت درگرفت و با آنکه چند تیر تراکمه به کلبعلی خان سردار زدند و از چند موضع مجروح شد پای ثبات را از محلّ جنگ پس نگذاشت و مردانه کوشید و لشکر را قوّت قلب می‌داد لهذا لشکریان یکمرتبه بر ترکمانان حمله نمودند، آدینه سلطان چون کار را زار دید خود را به عقب صفوف کشید و این حرکت او اسباب اختلال و فتور تراکمه گردید ناچار ترکمانان راه فرار پیش گرفتند و عساکر قزلباش آنها را تعاقب کردند در این اثنا سواری به آدینه رسیده او را بکشت و سرش را بریده نزد کلبعلی خان شاملو آورد امّا پس از غلبه وفتح وقتل بسیاری از تراکمه و نهب اموال ایشان کلبعلی خان سردار چون ده چوبهٔ تیر از ترکمانان خورده و خون بسیاری از وی رفته بدرود زندگانی گفت، پس از وصول خبر فتح به دربار شاه‌سلیمان این پادشاه بازماندگان کلبعلی خان را به اجری و عطایای لایقه مستمال و مرفّه نمود.

اروپـا ـ (لهستان) ـ ژان سُوبی‌یِسکی از شجاعان این مملکت به سلطنت

منتخب گردید. (روس) ــ فوت الکسی امپراطور روس و جلوس پسرش فِئودُر به‌جای او به سلطنت.

[سنهٔ ۱۰۸۸ هجری = سنهٔ ۱۶۷۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌سلیمان در کمال آسایش و فراغ‌بال به مهام ملکی و امور سلطنت اشتغال داشت. هم در این سال راجه سیوا در دریا و در خشکی استعداد و تهیّه جنگ از جهازات و لشکر آماده ساخت و از جملهٔ تهیه‌ای که حاضر نمود دوازده هزار اسب خاصّه بود.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ لوی چهاردهم پادشاه فرانسه خود بشخصه به جنگ فِلانْدر رفت و فتوحات کرد.

[سنهٔ ۱۰۸۹ هجری = سنهٔ ۱۶۷۸ مسیحی]

آسیا ــ پیش از این از خودسری خان احمد کرد اردلانی ذکری نموده و اشاره کردیم که پناه به دولت عثمانی برد پس از التجای او به دولت مشارالیها سلطان عثمانی سلیمان بابان را به حکومت کردستان مأمور کرد و او شهر سلیمانیه را ساخته به اسم خود منسوب نمود و در ایّام اشتغال شاه‌عبّاس ثانی به مهام ملکی و در اوان ارتحال او فرصتی به‌دست آورده کرکوک و موصل را تسخیر نمود و بر استقلال خود افزود، در این سال به‌واسطهٔ ازدیاد قوّتی که سلیمان بابان در عالم و حالت خود می‌دید داعیهٔ سلطنت در او پدیدار گردیده رأیت این دعوی را برافراشت و شاه‌سلیمان به خیال گوشمال او افتاد و برخی بنای شهر سلیمانیه را از وقایع این سال دانسته‌اند امّا ظاهراً این قول ضعیف است.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ فتوحات عساکر فرانسه در فِلانْدر و در سواحل رود رِن.

[سنهٔ ۱۰۹۰ هجری = سنهٔ ۱۶۷۹ مسیحی]

آسیا ــ به‌زعم و عقیدهٔ بعضی از مورّخین سلیمان بابان در این سال کرکوک و

موصل را مسخّر نمود و به خیال سلطنت و فرمانروائی افتاد و استبداد و استقلال او معروض شاه‌سلیمان گردیده به تهیّهٔ تدمیر او پرداخت.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ مزاوجت پادشاه اسپانیول با یکی از شاهزاده خانمهای فرانسه.

[سنهٔ ۱۰۹۱ هجری = سنهٔ ۱۶۸۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه‌سلیمان رستم‌خان سپهسالار را با لشکری جرّار مأمور دفع و تدمیر سلیمان بابان نمود و رستم خان به طرف شهرزور روانه شد. هم در این سال در بیست و سیّم ماه ذیحجّه به‌واسطهٔ بارانهای زیاد که در مکّه معظّمه باریده سیل این شهر شریف را خراب کرد و بیست و پنج نفر که پناه به خانه کعبه زادها اللّه تعالی شرفا برده بودند در همانجا هلاک شدند و خلق کثیری نیز در شهر مکّه بدرود زندگانی گفتند.

اروپا ــ (فرانسه) ــ به‌واسطهٔ فتوحات لوی چهاردهم پادشاه فرانسه بر القاب او پادشاه اعظم الحاق نمودند و آلزاس لُرَن فی الحقیقه در این سال جزء مملکت فرانسه شد. **(عثمانی)** ــ در این سال در اسلامبول شخص فقیری یک قطعه الماس بیست و چهار قیراطی در میان مزبله که در میان ادرنه‌قاپو بود پیدا کرد و به قیمت نازلی به شخص جواهری بفروخت، این مسئله معلوم و آشکارا گردیده آن قطعهٔ الماس را به حکم سلطان محمّد خان چهارم سلطان عثمانی گرفته ضبط خزینه نمودند (پوشیده نباشد که الماس مزبوره از جواهر نفیسه قیاصرهٔ بیزانس یعنی رومیّة‌الصّغری بوده و در اواخر سلطنت همان طبقه مفقود گردیده تا در این سال پیدا شد).

[سنهٔ ۱۰۹۲ هجری = سنهٔ ۱۶۸۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال رستم‌خان سپهسالار که شاه سلیمان او را مأمور دفع سلیمان بابان کرده بود و به شهرزور آمده زبان‌دانی نزد سلیمان بابان فرستاد و نصایح

مشفقانه پیغام داد که بلکه ترک خودسری و سرکشی نماید ولی نصایح رستمخان اصلاً ثمری نکرده و سلیمان بابان بهمان دعوی و داعیهٔ سلطنت بود بلکه روز بروز بر غرور و نخوت خود می افزود. هم در این سال راجه‌سیوا در کوه داهیری قلعهٔ محکم بنا کرد و عدّت و استعداد جنگی خود را زیاد نمود.

[سنهٔ ۱۰۹۳ هجری = سنهٔ ۱۶۸۱ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال رستم‌خان سپهسالار با قشونی که همراه داشت به طرف سنندج و اردلان رفت سلیمان بابان نیز متابعین خود را جمع کرده متوجّه برابری و منازعه با رستم‌خان سپهسالار گردید و جنگی سخت و صعب در میانه درگرفت آخرالامر اکراد مقهور و مغلوب، و سلیمان بابان مقتول و روانه دیار عدم گردید و فتنهٔ سلیمان بابان اول فتنه‌ای بود که در عهد سلطنت شاه سلیمان بپاشد.

اروپـا ــ (فرانسه) ــ دوکُمِنْ[۱] سردار فرانسه شهر الجزایر را به ضرب خمپاره خراب و منهدم نمود. **(روس) ــ** مصالحه فیمابین این دولت و دولت عثمانی.

[سنهٔ ۱۰۹٤ هجری = سنهٔ ۱۶۸۲ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه سلیمان با کمال فراغت به سلطنت و کامرانی اشتغال دارد. نیز در این سال عادلشاه فتح خان افغان را در مقابل راجه سیوا به مدافعه و صوبه‌داری مأمور نمود ولی فتح‌خان با راجه سازش کرد.

اروپـا ــ (انگلیس) ــ در این سال مغایرت و نقار فیمابین مهاجرین انگلیس که در ینگی‌دنیای شمالی بودند و دولت انگلیس درگرفت. طلوع ستارهٔ دنباله دار موسوم به هالی. **(فرانسه) ــ** اختلاف بزرگ مابین علمای دین و پادشاه فرانسه و ایجاد بعضی قانون مذهبی برخلاف رأی پاپ. سکنی گرفتن لوی چهاردهم پادشاه فرانسه در قصر ورسایل و خارج شدن کلیّةً از شهر پاریس. ترتیب و برقرار نمودن

۱. اصل آن دوکِن با املای Duquiesn ذیل وقایع سال ۱۰۹۵ دوکُین آمده است.

مدرسهٔ توپخانه. (روس) ــ مناصبی که به نجبا به‌واسطهٔ نسب داده می شد متروک و مقرّر شد که اعطای منصب به لیاقت و خدمت باشد. فوت فئودور دو یم پادشاه که اولادی نداشت که به‌جای او سلطنت کند لهذا دو برادر او که یکی ایوان و نوزده ساله و دیگری پطر و ده ساله بود سلطنت روس را فیمابین خود تقسیم می‌نمایند. اقتدار صوفی خواهر ایوان و پطر در مملکت. ترتیب دادن ایلخی دولتی در روس.

[سنهٔ ۱۰۹۵ هجری = سنهٔ ۱۶۸۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال سیدی سنبل حبشی و دو نفر دیگر از سازش فتح خان افغان با راجه سیوا و خیالات ایشان مطّلع شده فتح‌خان را گرفته مقیّد نمودند و عادلشاه بیجاپوری را از واقعه خبر دادند.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ شورش جمعی بر ضدّ پادشاه و حبس و قتل بسیاری از اعیان مملکت. **(فرانسه)** ــ دوکین سردار فرانسه در ثانی شهر الجزایر را به ضرب خمپاره خراب کرده اسرای فرانسه را نجات می دهد. فوت ماری تِرز ملکه فرانسه. وفات کو یو از وزرای معروف. منازعهٔ فرانسه با اسپانیول و اطریش. ابتیاع و تصرّف نمودن دولت فرانسه بندر پُنْدِشیری را در هندوستان. **(پرتوغال)** ــ فوت پادشاه و جلوس رسمی پیر دو یّم به تخت سلطنت این مملکت. **(سُوِدْ)** ــ تولّد شارل دوازدهم که از سلاطین شجاع متهوّر عالم محسوب می شود. **(عثمانی)** ــ لشکرکسی دولت عثمانی بر ضدّ اطریش و سرداری قرامصطفی صدراعظم و محاصره نمودن شهر و ینه را که سوبی‌یِسکی پادشاه لهستان عساکر عثمانی را از تصرّف این شهر مانع آمد و قرامصطفی در مراجعت در شهر بلگراد سربستان به حکم سلطان خفه شد.

[سنهٔ ۱۰۹۶ هجری = سنهٔ ۱۶۸۴ مسیحی]

آسیا ــ عادلشاه بیجاپوری برای سیدی سنبل حبشی و دو نفر معاضد او که خبر

سازش فتح خان افغان را با راجه سیوا به او داده بودند خلعت و انعام فرستاده و حکمرانی بندر سورت را نیز به آنها واگذار نمود.

اروپا ــ (اطریش) ــ جنگ قشون اطریش با عساکر عثمانی و فتوحات قشون اطریش. اتّفاق امپراطور روس و جمهوری ونیز و پادشاه لهستان با دولت اطریش بر ضدّ عثمانی. **(فرانسه)** ــ سفاین جنگی لوی چهاردهم شهر ژن را به ضرب گلوله خراب می کند و عساکر برّی فرانسه نیز شهر لوکسامبورغ را فتح و مسخّر می نمایند. ورود ایلچی از طرف دولت سیام به پاریس. فوت کُرنیلِ عالم معروف.

[سنهٔ ۱۰۹۷ هجری = سنهٔ ۱۶۸۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبدالعزیز خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان حکومت و سلطنت را به برادر خود سبحانقلی خان اوزبک واگذار کرده خود مصمّم و عازم زیارت مکّه معظمه‌زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً گردید و از ماوراء النهر به جانب ایران عزیمت نمود چون این خبر به شاه سلیمان رسید به حکّام خراسان فرمان صادر کرد که در همه منازل و عرض راه به شرایط تکریم و احترام پادشاه ماوراء النهر قیام و اقدام نمایند و او را معزّزاً به دارالسلطنه اصفهان رسانند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ ژاک دوئیم در سنّ پنجاه و دو سالگی به‌جای شارل دوئیم جلوس می کند. شورش کنت دارگیل در اِکُس که گرفتار و مقتول گردید. **(اطریش)** ــ فتوحات عساکر این دولت در خاک عثمانی. **(فرانسه)** ــ مزاوجت مخفی لوی چهاردهم با مادام دِمَنْتِنُنْ. **(روس)** ــ صوفی خواهر ایوان و پطر دوّم پادشاه ممالک روس رئیس دسته قشون موسوم به اِستِرْلیتس را مقتول می سازد و این دسته قشون بر ضدّ سلطنت برخاسته در صدد قتل دو برادر که پادشاه هستند می باشند و نجبای مملکت روس دو پادشاه را از شرّ شورش استرلیتس فارغ و مستخلص می نمایند.

[سنهٔ ۱۰۹۸ هجری = سنهٔ ۱۶۸۶ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال راجه سیوا سفاین جنگی برای تسخیر جزیره‌ای که در تصرّف سیّد سنبل حبشی بود تجهیز نموده جنگها فیمابین واقع شد و آخرالامر حبشیها غالب آمدند. هم در این سال اورنگ‌زیب عالمگیر شاه ابوالحسن قطب شاه والی کلکنده و دکن را مستأصل و مقهور نمود و دولت این طبقه زوال یافت. فسبحان الذی لایدوم الاملکه.

اروپـا ــ (آلمان) ــ دول آلمان بر ضدّ فرانسه با دولتین اسپانیول و سُوِدْ عهد مودّت می‌بندند. **(فرانسه)** ــ ایجاد مدرسهٔ سنت‌سیر برای تعلیم صبایای نجبای مملکت. فوت پرنس دِکُنْدِه از اقوام سلطنت و از سردارهای معروف. **(روس)** ــ عساکر روس در سمت قِرِمْ با قشون عثمانی جنگ می کنند و مقصود از این جنگ تصرّف بعضی سواحل دریای سیاه می‌باشد.

[سنهٔ ۱۰۹۹ هجری = سنهٔ ۱۶۸۷ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر به اصفهان ورود نمود و شاه سلیمان او را استقبال کرد و در عمارت چهل‌ستون منزل داد و جشنی عظیم برای تشریفات ورود این پادشاه و مهمانی او گرفتند و اسباب نشاط و تفرّج و شکار از هر جهت برای پادشاه ترکستان فراهم آوردند که خاطر او به عیش و شادی مشغول باشد.

اروپـا ــ (انگلیس) ــ پادشاه انگلیس فرستادهٔ پاپ را پذیرفته و آشکارا طریقهٔ کاتولیکی را اختیار می نماید. نِوْتُنْ (نیوتن) معروف فصول اصول هندسی خود را طبع می نماید. **(اطریش)** ــ جنگ سخت قشون اطریش با عساکر عثمانی و فتح اِشکلاوُنی. **(فرانسه)** ــ اتمام قصر ورسایل. **(روس)** ــ شکست قشون این دولت از خان قرم. **(عثمانی)** ــ به‌واسطهٔ شکست عساکر این دولت از قشون اطریش اهالی مملکت به سلطان محمّد خان‌چهارم و وزراء شوریده سلطان را از سطنت خلع

می کنند. جلوس سلطان سلیمان خان ثالث ابن سلطان ابراهیم خان برادر سلطان محمّدخان رابع در ماه محرّم این سال به سریر سلطنت عثمانی.

[سنهٔ ۱۱۰۰ هجری = سنهٔ ۱۶۸۸ مسیحی]

آسیا ــ وفات سیدی سنبل حبشی و برقرار شدن سیدی یاقوت خان به‌جای او و جنگ کردن سیدی یاقوت خان با راجه سیوا که چند فروند کشتی از او بگرفت و اهالی کشتیها را به قتل رسانید. تولد نادرشاه افشار. وفات کافی شاعر شیرازی.

اروپا ــ (انگلیس) ــ تولد ولیعهد دولت انگلیس. منازعه پادشاه هلاند با انگلیس که به این واسطه دولت فرانسه به هلاند اعلان جنگ نمود. ورود پادشاه هلاند به لندن و فرار پادشاه انگلیس به خاک فرانسه. **(اطریش) ــ** فتح بلگراد سربستان به‌دست قشون دولت اطریش. **(پروس) ــ** فوت فردریک گیلیوم دو یم پادشاه پروس و جلوس فردریک سیّم به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۰۱ هجری = سنهٔ ۱۶۸۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبدالعزیز خان چنگیزی پادشاه ترکستان و ماوراء‌النهر از اصفهان روانهٔ مکهٔ معظمه گردید و شاه‌سلیمان تهیّه و اسباب سفر شایانی برای او دید و فرامین به حکّام عرض راه ایران تا دریای عمّان نوشت که همه‌جا پادشاه ترکستان را چنانکه باید و شاید احترام کنند و تشریفات لایقه فراهم و بعمل آورند. هم در این سال اعتمادالدوله شیخ علیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان داعی حق را لبیک اجابت گفت و مآثر خیریّه این وزیر عالی همّت صایب‌الرأی را پیش ذکر کرده‌ایم. وزارت میرزا طاهر قزوینی متخلّص به وحید به‌جای شیخ علیخان و بعضی میرزا طاهر را تبریزی دانسته‌اند، بهرحال این وزیر از اصحاب فضل و افضال بوده و کلیّاتی مشحون به نظم و نثر ترکی و عربی و فارسی قریب به نود هزار بیت دارد امّا اشعار او به سبک اشعار هندیها و چندان پسندیده و مطبوع نیست بلکه اغلب مضامین آن موهون است.

اروپـا ــ (انگـلیس) ــ تفویض سلطنت انگلیس به پادشاه هلاند. **(فرانسه)** ــ ژاک دو یـم پادشـاه انـگـلیس که به خاک فرانسه پناه برده بود در قصر سنت‌ژرمن سکـنی می گیرد. لوی چهاردهم یک دسته کشتی جنگی به اختیار پادشاه انگلیس گذاشتـه که به طرف ارلند برود. اعلان جنگ فرانسه با انگلیس. **(اطریش)** ــ فتوحات عساکر عثمانی به سرداری مصطفی کُپرلی در خاک اطریش. **(روس)** ــ پطر در سنّ هـفـده سالـگی برادر خود ایوان را از سلطنت خلع کرده و خواهر خود صوفی را بی‌دخل به کار مملکت نموده خود مستقلاً به سلطنت می‌پردازد. معاهدهٔ دولت روس باچین.

[سنهٔ ۱۱۰۲ هجری = سنهٔ ۱۶۹۰ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال شاه‌سلیمان به عمارت و ساختن هشت‌بهشت اصفهان پرداخت و آن را تمام کرد.

اروپـا ــ (عـثمانی) ــ وفات سلطا سلیمان‌خان ثالث در ماه رمضان این سال در سنّ پنجاه سالـگی، جلوس سلطان احمدخان ثانی ابن سلطان ابراهیم خان برادر سلـطان سلـیمـان‌خـان به تخت سلطنت عثمانی نیز در ماه رمضان. **(انگلیس)** ــ ژاک دو یـم کـه در ارلند جنگ می کرد شکست خورد و فیمابین عساکر انگلیس و فرانسه در کـانـادا جـنـگ درگـرفت، انگلیس در کلکته تصرّفات سلطنتی نمود. **(روس)** ــ صاحب‌منصب‌های ملل خارجه را پطر در مملکت خود پذیرفته و قبول می نماید و خود مشغول تحصیل علوم جنگی و نظامی می باشد.

[سنهٔ ۱۱۰۳ هجری = سنهٔ ۱۶۹۱ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال یاقوت‌خان حبشی چندین قلعه از قلاع متصرّفی راجه سیوا را بگـرفت و بسـیاری از اهـالـی آن قـلاع را معدوم و نابود ساخت. هم در این سال شاه‌سلیمان کلبعلیخان نام از امرای قزلباش را با سیصد نفر به ایلچی گری به دربار سلـطان احـمدخان ثانی سلطان عثمانی مأمور کرد که تهنیت جلوس این پادشاه را

اظهار و تبلیغ نماید و هدایائی که برای سلطان عثمانی اهدا نمود از قرار ذیل است:

چند پارچه ظرف چینی بسیار ممتاز، یکدست آفتابه لگن چینی، بیست و هفت کمان، سی و یک توپ زری، بیست و هفت توپ مخمل، هیجده طاقه شال ایرانی، نه طاقه شال کشمیری، نه توپ اطلس، هیجده قالیچهٔ ایرانی، چهل و پنج نفر شتر، پانصد نافه مشک، پنجاه قطعه فادزهر، یک قبضه شمشیر مرصّع، یک سپر مرصّع، یک زنجیر فیل.

کلبعلیخان مزبور روانه اسلامبول شده تهنیت جلوس سلطان احمدخان را تبلیغ و هدایای مزبوره را تقدیم نمود.

اروپا ـ (انگلیس) ـ تمام مملکت ارلند در تحت سلطنت گیلیوم که به سلطنت انگلیس منتخب شده بود درمی‌آید. **(اطریش) ـ** جنگ سخت فیمابین عساکر اطریش و قشون عثمانی در حوالی بلگراد و کشته شدن مصطفی کُپُرلی صدراعظم عثمانی. **(فرانسه) ـ** فوت لُووُوا سردار معروف.

[سنهٔ ۱۱۰٤ هجری = سنهٔ ۱۶۹۲ مسیحی]

آسیا ـ در این سال نوّاب فتحعلیخان قاجار قوینلو جدّ بزرگوار سلاطین قاجار در استرآباد متولّد گردید. هم در این سال امرای اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه در جنگ راجه سیوا مقهور و مغلوب شدند.

اروپا ـ (انگلیس) ـ جنگهای متعدد فیمابین پادشاه تازهٔ انگلیس و عساکر فرانسه. **(روس) ـ** ابتدای ساختن کشتی در این مملکت که پطر در سمت دریای سفید خود کشتی‌رانی می کند و این ابتدای اجرای عمل کشتی‌رانی در روسیّه است.

[سنهٔ ۱۱۰۵ هجری = سنهٔ ۱۶۹۳ مسیحی]

آسیا ـ وفات شاه‌سلیمان صفوی که بیست و هشت سال و کسری در ایران به فراغت و کامرانی سلطنت کرد و نادراً غایله‌ای روی داد که اسباب تشتّت و تفرقه

خیال او گردد و شاه‌سلیمان را در اصفهان و غیره بعضی ابنیه و مآثر خیریّه از قبیل حمّام و رباطات و مساجد و غیره است. وفات میر محمّدهاشم متخلّص به هاشمی.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ امتداد جنگ مابین انگلیس و فرانسه. **(فرانسه)** ــ ایجاد نشان سنت‌لوئی در این دولت. **(سیسیل از ایطالیا)** ــ بروز زلزلهٔ سخت در این ناحیه که شصت شهر و قریه را منهدم و خراب نمود و پنجاه هزار نفر از آسیب آن هلاک و روانه دیار عدم شدند.

[سنهٔ ۱۱۰۶ هجری = سنهٔ ۱۶۹۴ مسیحی]

آسیا ــ پوشیده نباشد که شاه‌سلیمان را هفت پسر بوده، اکبر آنها سلطان حسین میرزا و اعقل سلطان مرتضی، و شاه‌سلیمان وصیّت کرده بود که اگرچه سلطان حسین بزرگتر است ولی سلطان مرتضی در قواعد ملک‌داری بصیر و برای سلطنت انسب می‌باشد و او را به سلطنت بردارند امّا امرا خاصّه شاهقلی ولد شیخ علیخان به سبب این‌که سلطان حسین میرزا شاهزادهٔ حلیم و محجوب بود برای مصلحت حال خود چشم از صلاح مملکت و دولت پوشیده او را در این سال به پادشاهی برداشتند و به صحبت علمای ظاهر تحریض کردند و خود به مقاصدی که داشتند اشتغال جستند و دولت صفویه که چندی در عالم وقوف بود یا بطور غیرمحسوس تنزّل می‌نمود یکباره رو به انحطاط نهاد و علایم و آثار زوال آن پدیدار گردید. هم در این سال شاه سلطان حسین گرگین خان معروف به شاه‌نواز خان را به حکومت قندهار مأمور کرده مشارالیه به محل حکمرانی خود رفت و این همان گرگین‌خان است که سوءسلوک او اسباب شکایت و هیجان افاغنه گردید و دولت صفویّه را به دست انقراض داد.

اروپا ــ **(عثمانی)** ــ وفات سلطان احمدخان ثانی در پنجاه و چهار سالگی در روز یکشنبه بیست و دو یم جمادی‌الآخری و مدّت سلطنت سلطان احمدخان سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز بوده است، جلوس سلطان مصطفی خان ثانی ابن سلطان محمّدخان رابع و این سلطان در مدت نه سال سلطنت خود محهوس بود

و در حبس به تحصیل علوم اشتغال داشت و امرا به رتق و فتق امور می‌پرداختند، گویند وقتی که لشکریان براو شوریدند امنای دولت صلاح در این دیدند که سلطان مصطفی خان برادر خود سلطان احمدخان را به قتل رساند تا لشکریان ناچار به سلطنت او تمکین کنند سلطان مصطفی خان گفت نزد من عزل بهتر از آن است که به قتل برادر خود اقدام نمایم و خود اول کسی بود که سلام سلطنت به سلطان احمدخان داد. **(انگلیس)** ــ ایجاد و تشکیل بانک در این مملکت. امتداد جنگ مابین انگلیس و فرانسه و خراب نمودن دیپ و هاوْر و دونکِرک بنادر فرانسه را به ضرب خمپاره. **(فرانسه)** ــ اتمام لغت آکادمی که در سنهٔ هزار و ششصد و سی و پنج عیسوی شروع شده بود.

افریقا ــ در این سال تونس جزو الجزایر می‌شود.

[سنهٔ ۱۱۰۷ هجری = سنهٔ ۱۶۹۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه سلطان حسین فرمان مسطور در ذیل را به علی سلطان زاخوری از حکّام گرجستان نوشت:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

امارت‌پناه علی سلطان حاکم زاخور ــ در این وقت رقم و خلاع امارت آن امارت‌پناه را مصحوب مرتضی‌قلی بیگ غلام خاصّه شریفه من عملهٔ عطّارخانه جهت آن امارت‌پناه ارسال فرمودیم به توجهّات پادشاهانه مستمال باشد.

هم در این سال سیدی یاقوت خان حبشی را زخمی زدند ولی کاری نیفتاد و مرتکبین این سوءقصد گرفتار گردیدند. هم در این سال مخلص خان از امرای اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هند درگذشت.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ امتداد جنگ مابین انگلیس و فرانسه و هلاند. **(فرانسه)** ــ فوت لافونتِن شاعر معروف. **(روس)** ــ پطر شهر آزوف را محاصره کرده ولی فایده‌ای براین محاصره مترتّب نمی‌شود.

[سنهٔ ۱۱۰۸ هجری = سنهٔ ۱۶۹۶ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال بعضی از امرای هنود برهان‌پور را که شهریست از بلاد هند محاصره کردند اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هند سرداری فرستاده امرای مزبوره را مقهور و منکوب نمودند. هم در این سال شاه سلطان‌حسین سفیری که برای تهنیت جلوس سلطان مصطفی‌خان ثانی سلطان عثمانی مأمور اسلامبول نموده بود مراجعت کرده هدایائی که سلطان عثمانی برای پادشاه ایران فرستاده از این قرار بود:

اسب عربی با یراق مرصّع و رکاب طلا و زین مکلّل به جواهر و غاشیه مرصّع به لعل، شمشیر مرصّع یک قبضه، دبّوس مرصّع یک قبضه، و این اوّل هدیهٔ معتبری بود که از جانب سلاطین عثمانی برای پادشاهان ایران فرستاده شد و پس از چندی محمّدبیگ که سابقاً وزیر امور خارجه عثمانی بود به سفارت به ایران آمد.

اروپـا ــ (انگلیس) ــ در این سال مجدّداً ژاک دوتیم سعی و کوشش نمود که بلکه دوباره مالک تاج و تخت انگلیس گردد. **(فرانسه)** ــ فوت مادام دِسِوین‌یه که انشاء فرانسه را در این مملکت تغییر داد (مثل اینکه در عهد خاقان خلدآشیان فتحعلی‌شاه طاب الله ثراه مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام سبک انشاء ایران را تغییر داد). **(لهستان)** ــ فوت سوبی‌یسکی پادشان لهستان. **(روس)** ــ پطر شهر آزوف را بطور غلبه فتح نمود. انکشاف شبه جزیرهٔ کامچاتکا (کامشاتکا) در انتهای شرقی مملکت سیبری.

[سنهٔ ۱۱۰۹ هجری = سنهٔ ۱۶۹۷ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال قلعهٔ ستاره که از قلاع مشهوره راجه‌سیوا و فرزندان او بود به تصرّف عساکر اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هند درآمد و رام‌راجای هندو درگذشته و صفحهٔ دکن مصفّی گردیده اورنگ‌زیب را شد.

اروپـا ــ (انگلیس) ــ امتداد جنگ مابین انگلیس و فرانسه و هلاند که در آخر این سال فرانسه با انگلیس مصالحه کرد و گیلیوم دُرانژ پادشاه هلاند را به سلطنت

انگلیس شناخت. (اطریش) ــ فتوحات عساکر این دولت بر ضدّ عثمانی. (فرانسه) ــ تألیف لغت مشرق‌زمین به‌واسطهٔ دِرْبلُو که در این لغت اسامی مشاهیر و معارف مشرق‌زمینی و کتب معتبرهٔ شرقیه و اسامی مصنّفین آن کتب ضبط است. (روس) ــ مسافرت پطر به فرنگ که از طرف لِیُونی به سُوِدْ و از آنجا به پروس و از پروس به هلاند رفت و در هلاند بشخصه در کارخانهٔ کشتی‌سازی کار کرد. (سُوِدْ) ــ فوت شارل یازدهم و جلوس شارل دوازدهم به‌جای او به سلطنت سُوِدْ.

[سنهٔ ۱۱۱۰ هجری = سنهٔ ۱۶۹۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه سلطان حسین با فراغت به کار سلطنت یعنی به صحبت علمای ظاهر مشغول بود و امرا به عیش و شادی و لهو و لعب و بی‌اعتنائی به امور دولتی و مصالح ملکی می گذرانیدند.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ در این سال هلاند و انگلیس و فرانسه با یکدیگر متفق شده مصمّم تقسیم مملکت اسپانیا هستند. (روس) ــ مسافرت پطر به لندن که در مملکت انگلیس چندین نفر صاحبمنصب و معلّم اجیر می‌نماید و در مراجعت از لندن به وینه می‌آید و به‌واسطهٔ شورش طایفهٔ اِستِرلیتس به عجله به مسکو برمی گردد و در ورود به مسکو این دسته قشون را که به این اسم موسوم‌اند تماماً به قتل می‌رساند. ابتدای حفر نهری که رودخانهٔ دُنْ و وُلْگا را بهم وصل می کند.

[سنهٔ ۱۱۱۱ هجری = سنهٔ ۱۶۹۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون افاغنهٔ قندهار از سوءسلوک گرگین‌خان حاکم قندهار به ستوه آمده بودند میرو یس رئیس طایفهٔ غلیجائی به وکالت افاغنهٔ قندهار رو به دربار شاه سلطان حسین نهاده که تظلّم نماید امّا چون شاه سلطان حسین اغلب اوقات در حرمخانه و خلوتخانه بود میرو یس نتوانست به خدمت شاه برسد و عرایض خود را معروض دارد لهذا تظلّمات افاغنهٔ قندهار را به وزرا و امرا اظهار کرد ولی از آنجا که اغلب امنای دولت شاه سلطان حسین از طایفهٔ گرجیّه بودند میرو یس در

هر مجلسی که سخن می گفت او را جوابهای خشن می دادند، میرو یس مدّتی در اصفهان بماند و از وضع دولت بدرستی مستحضر شد و دانست که دادرسی نخواهد یافت، لهذا به جانب مکّه معظّمه شتافت. هم در این سال اورنگ‌زیب پادشاه هندوستان قلعهٔ پرناله را متصرّف شد. وفات مرحوم ملاّمحمّد باقرمجلسی اعلی‌الله مقامه.

اروپا ــ دامپیِه که دور دنیا را سیاحت کرده است نووِل‌بِرتانی را که مملکت وسیعی است در ینگی‌دنیا انکشاف می نماید. **(دانمارک)** ــ فوت کریستیان پنجم پادشاه و جلوس پسرش فردریک چهارم به‌جای او به سلطنت. **(فرانسه)** ــ فوت راسین عالم معروف. طبع کتاب تِلِماک از مصنّفات فِنِلُن نو یسندهٔ مشهور و معروف. **(روس)** ــ پطر تقو یم روس را تغییر داده اول ژانو یه را مبدأ و ابتدای سال قرار می دهد.

[سنهٔ ۱۱۱۲ هجری = سنهٔ ۱۶۷۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال میرو یس افغان رئیس طایفهٔ غلیجائی از مکّه معظّمه مراجعت به اصفهان کرده کارها را خرابتر از سابق دید و فتورات دولت را به تحقیق فهمید و با کمال یأس و دلتنگی از اصفهان راه قندهار را پیش گرفت و افاغنه را از وضع دولت و سلطنت شاه سلطان حسین خبردار نمود. هم در این سال محمّدپاشا که از طرف سلطان مصطفی خان ثانی به ایلچیگری به دربار شاه سلطان حسین آمده بود بعد از چهار ماه توقف در اصفهان و سه مرتبه استدراک حضور پادشاه ایران روانهٔ اسلامبول شد و بعد از چندی در همین سال فرستاده‌ای از ایران ولی نه از جانب شاه سلطان حسین بلکه از جانب میرزا محمّد مؤمن‌خان، خان‌خانان وزیر شاه سلطان حسین وارد اسلامبول شد و نامهٔ وزیر ایران را به صدراعظم عثمانی تقدیم کرد و در این نامه وزیر ایران از صدراعظم عثمانی خواهش کرده بود که دولت عثمانی اجازه دهد مشاهد شریفهٔ کربلا و نجف را که رو به خرابی و انهدام نهاده بود دولت ایران مرمّت نماید، امّا فرستادهٔ وزیر ایران جواب مساعدی نشنیده مأیوساً بازگشت. هم در این سال سپاه اورنگ‌زیب عالمگیر قلعهٔ موسوم به کهیلنا را که

از قلاع مستحکمهٔ هندوستان بود به غلبه فتح و مسخّر نمودند.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ معاهدهٔ جدید فرانسه و انگلیس در تقسیم مملکت اسپانیا در حالتی که پادشاه اسپانیول حیات دارد و از آنجا که پادشاه اسپانیول اولاد و وارث مستقیمی ندارد که در اسپانیول سلطنت نماید دولتین مذکورتین مصمّم تملّک و تقسیم اسپانیول شده‌اند، بنابر این مقدّمه در اواسط این سال شارل دو یّم پادشاه اسپانیول فلیپ دانجو نوهٔ لوی چهاردهم پادشاه فرانسه را به ولیعهدی خود منتخب می‌نماید و بعد از دو سه ماه شارل دو یّم وفات کرده فلیپ پنجم نوهٔ پادشاه فرانسه به سلطنت اسپانیول برقرار می گردد.

[سنهٔ ۱۱۱۳ هجری = سنهٔ ۱۷۰۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عساکر اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هندوستان میلی تمام به گرفتن قندهار و زمین‌داور داشتند و میرویس غلیجائی رابه خاطر رسید که بر حاکم قندهار حمله برد اگر مغلوب شد با پادشاه هندوستان اتفاق کند و اگر غالب آمد خود و طایفهٔ او به حکومت قندهار و این نواحی پردازند لهذا با بزرگان طایفهٔ غلیجائی معاهده نموده آنها را با خود متفق ساخت و برگرگین خان حاکم قندهار خروج کرده او را بکشتند و میرویس خود به مسند حکمرانی قندهار نشست. هم در این سال سپاه اورنگ‌زیب عالمگیر حصار کندانا را فتح کردند. هم در این سال شاه سلطان حسین فرمان مسطور در ذیل را به اسم وزیر آذربایجان صادر نمود:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

حکم جهانمطاع شد ــ آنکه وزیر آذربایجان به شفقت شاهانه سرافراز گشته چون بر مضمون رقم اشرف مطّلع گردد از ابتداء هفتماههٔ نیلان‌ئیل مبلغ پانزده تومان تبریزی که به مواجب رفعت‌پناه طهمورث‌بیگ ولد عیسی ارسطاو سابق قراقلخان مقرّر است سال به سال از بابت وجوهات ضبطی خود مهم‌سازی رفعت‌پناه مشارالیه و قبض در ضمن تصدیق عالیجاه والی گرجستان کارتیل بازیافت نماید که از آن قرار به خرج مجری است و هرساله رقم مجدد طلب ندارد و

در عهده شناسد.

ربیع‌الاوّ ۱۱۱۳

ایضاً فرمان مسطور در ذیل را شاه سلطان حسین به علی سلطان زاخوری نوشته است:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

.... علی سلطان حاکم زاخور بداند که در این وقت عالیجاه شمخال عرض نموده بود که شصت هزار نفر اروس به هشت فرسخی ترخویه به طلب قراقائی که از ولایت مزبوره فرار نموده نزد قریم شمخال آمده و مشارالیه او را محافظت نموده آمده‌اند چون بر مضمون رقم اشرف مطّلع گردد خود با قشون مقرر خود و ایل خود مسلّح و مکمّل نزد عالیجاه مومی الیه حاضر گردد که هرگاه از جماعت مزبوره حرکتی رخ نماید حسب‌الصّلاح عالیجاه مشارالیه به خدمات و رفع و دفع خذلهٔ مزبوره اشتغال نماید. ۱۱۱۳

اروپا ــ (اسپانیول) ــ تمام دول فرنگ فلیپ پنجم پادشاه اسپانیول را شناختند غیر از دولت اطریش، و به این واسطه فیمابین فرانسه و اطریش جنگ درگرفت و این جنگ موسوم به جنگ حق وراثت اسپانیول می‌باشد که دولت اطریش نیز این ادّعا را داشت و با انگلیس و هلاند اتفاق نمود. **(انگلیس)** ــ گیلیوم پادشاه، آن اِستُوار خواهرزن خود را به ولیعهدی منتخب می‌نماید. فوت ژاک پادشاه مخلوع انگلیس در سنت‌ژرمن خاک فرانسه و لوی چهاردهم پادشاه فرانسه به پسر ژاک دو یّم خطاب سلطنت انگلیس را می‌دهد. **(پروس)** ــ فِردریک سیّم که تا این وقت لقب والیگری پروس را داشت خود را فردریک اوّل و پادشاه پروس خواند.

[سنهٔ ۱۱۱٤ هجری = سنهٔ ۱۷۰۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون شاه سلطان حسین مقتول شدن گرگین‌خان حاکم قندهار را شنید کیخسروخان برادرزادهٔ گرگین‌خان را به حکومت قندهار مأمور کرد و کیخسرو خان به محلّ مأموریّت خود شتافته قندهار را محاصره نمود.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ در باب سلطنت اسپانیول انگلیس و اطریش به فرانسه و اسپانیول اعلان جنگ می کنند و قشون فرانسه و اطریش در سمت ایطالیا جنگهای سخت می نمایند. **(انگلیس)** ــ فوت گیلیوم سیّم پادشاه انگلیس و هلاند و جلوس آن اِستْوار ملکه به سلطنت انگلیس. **(سُوِدْ)** ــ فتوحات شارل دوازدهم در لهستان. **(روس)** ــ ایجاد و ترتیب مدرسهٔ هندسه و نجوم و مریضخانهٔ بزرگ در شهر مسکو.

[سنهٔ ۱۱۱۵ هجری = سنهٔ ۱۷۰۳ مسیحی]

آسیـــا ــ در این سال کیخسرو خان برادرزادهٔ گرگین‌خان گرجی مشغول محاصرهٔ قندهار بود و عبدالله خان ولد حیات سلطان ابدالی از طوایف افغان با پسر خود اسدالله خان با کیخسروخان موافقت نموده والی ابدالی شد.

اروپا ــ **(عثمانی)** ــ در این سال ینگچریان شیخ‌الاسلام عثمانی را مقتول ساختند و سلطان مصطفی خان ثانی در حبس درگذشت و سلطان احمدخان ثالث ابن سلطان محمّدخان رابع را قشون ینگچری روز چهارشنبه نهم ربیع‌الاول به تخت سلطنت عثمانی جلوس دادند. **(روس)** ــ در این سال پطر شهر پطرزبورغ را بنا کرد و برای اینکه این شهر از تطاول اهالی سُوِدْ از طرف دریا محفوظ باشد قلعهٔ کُرنشتاد را در مصبّ رود نوا بساخت. **(فرانسه)** ــ فتوحات عساکر فرانسه در سواحل رِنْ.

[سنهٔ ۱۱۱۶ هجری = سنهٔ ۱۷۰٤ مسیحی]

آسیـــا ــ کیخسرو خان برادرزادهٔ گرگین‌خان گرجی پس از آنکه یکسال تقریباً قندهار را در بند محاصره داشت به دست افاغنه مقتول شد و شاه سلطان حسین محمد زمان خان را به حکمرانی و تسخیر این شهر مأمور و روانه کرد و محمد زمانخان هم کاری از پیش نبرده درگذشت.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ امیرال رُک سردار بحری انگلیس جبل‌الطارق را متصرّف گردید. **(فرانسه)** ــ فوت بُوسُوءِ عالم معروف. ترجمهٔ کتاب الف لیله از عربی به

فرانسه به توسط گالانْد.

[سنهٔ ۱۱۱۷ هجری = سنهٔ ۱۷۰۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه سلطان حسین مرتضی قلیخان نام از امرای قزلباش را به سفارت به دربار دولت عثمانی فرستاد که تهنیت جلوس سلطان احمدخان سیّم را تبلیغ نماید و ایلچی مشارالیه در ماه رمضان وارد اسلامبول گردید. هم در این سال میرویس در حکومت قندهار استقلال تمام یافت و مدّت هشت سال مستقلاً حکمرانی کرد. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاه سلطان حسین به فتحعلیخان حاکم سیستان نوشت:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

حکم جهانمطاع شد ــ آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه زیناً للایالة و الشوکة فتحعلیخان حاکم سیستان به شفقت بی‌غایت شاهانه سرافراز گشته بداند که در این وقت بنابر توجّه خاطر اشرف در بارهٔ آن ایالت و شوکت پناه خلاع فاخره به او عنایت و مرحمت و ارسال فرمودیم به توجّهات پادشاهانه مستمال و امیدوار باشد مقرّر آنکه سایر خلاع مزبور را به انعام ایشیک وکیل عالیجاه سپهسالار مقرّر دانسته رسانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر جمادی‌الثانیه ۱۱۱۷.

اروپا ــ **(اطریش)** ــ فوت لِئوپلد امپراطور اطریش و جلوس پسرش ژوزف اول به‌جای او. **(انگلیس)** ــ در این سال ششصد فروند کشتی انگلیس تجارت زغال سنگ می‌نمودند یعنی زغال سنگ از انگلیس به خارج حمل می کردند **(لهستان)** ــ جلوس استانیسلاس در ورشو.

[سنهٔ ۱۱۱۸ هجری = سنهٔ ۱۷۰۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عبداللّه‌خان ابدالی و پسرش اسداللّه خان به خیال تسخیر هرات

افتادند و اغتشاش در آن نواحی زیاد شد شاه سلطان حسین به جهت انتظام امور هرات و قندهار از اصفهان عزیمت قزوین نمود و به طهران آمده در اینجا متوقف گشت. هم در این سال اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه هند بعد از پنجاه و یکسال پادشاهی درگذشت و برخی وفات اورنگ‌زیب را داخل در حوادث سال بعد نوشته‌اند مورخین ایران اغلب سنّ اورنگ‌زیب را نودسال و مورّخین فرنگ صد سال می‌نویسند، در هرحال این پادشاه معمّر و مدّت متمادی با قدرت تمام به سلطنت مشغول بود و بعد از وفات او سلطنت گورکانیّه در هند مایل به ضعف و تنزّل گردید. جلوس بهادرشاه به جای اورنگ زیب.

اروپا ـ (پرتوغال) ـ فوت پیِر دو یّم پادشاه و جلوس ژان پنجم در سنّ هفده سالگی به جای او.

[سنهٔ ۱۱۱۹ هجری = سنهٔ ۱۷۰۷ مسیحی]

آسیا ـ استیلای اسدالله خان ابدالی بر هرات پس از جنگ با جعفرخان استاجلو و کشته شدن او که بعد از آن طایفهٔ ابدالی غوریان و بادغیس و فراه را نیز گرفتند و فتحعلی خان ترکمان از جانب شاه سلطان حسین به سرداری هرات مأمور شد و با اسدالله خان پسر عبدالله خان ابدالی در حدود کوسو به جنگ کرده مغلوب و مقتول شد.

اروپا ـ (فرانسه) ـ فتوحات عساکر فرانسه در سواحل رود رِنْ. فوت وُبان مهندس نظامی معروف. **(روس)** ـ پطر در خفا کاترین معشوقهٔ خود را به مزاوجت اختیار می کند.

[سنهٔ ۱۱۲۰ هجری = سنهٔ ۱۷۰۸ مسیحی]

آسیا ـ در این سال محمود غلیجائی ولد میرویس از شوکت اسدالله خان ابدالی خبر شده به ملاحظهٔ صلاح و صرفهٔ خود لشکر بر سَرِ او کشیده جنگی سخت با او نموده اسدالله خان به قتل رسید و محمود عریضه‌ای خدمت شاه سلطان حسین

فرستـاد و این امر را دولتخواهی به خرج داد، ساده‌لوحان دربار شاه سلطان حسین را بـاور آمـده شـمشیری مرصّع به جهت او فرستادند و حسینقلی خان لقب دادند و صوفی صافی ضمیر دولتخواه خواندند و حکومت قندهار را به او بخشیدند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ سفاین جنگی فرانسه که ژاک سیّم پسر ژاک دو یّم را به طرف اِکُس می‌بردند به‌واسطهٔ انقلابات دریا به مقصد نرسیدند همینقدر شد که بعد از زحمت زیاد به اِدِنبورگ وارد گردیدند. **(روس) ــ** شارل دوازدهم عساکر روس را از بـعضـی بـلاد لـهستـان خـارج کرده و مصمّم منازعه با ان دولت می گردد و شکست سختی از قزّاقها می خورد.

[سنهٔ ۱۱۲۱ هجری = سنهٔ ۱۷۰۹ مسیحی]

آسیــا ــ در ایـن سال محمود ولد میرویس افغان ملقّب به حسینقلی خان به بهانهٔ تـنبیه طایفهٔ ابدالی به جانب سیستان رفت و این ولایت را مسخّر نمود و این خبر به امنـای شاه سـلطـان حسـین رسـیـد لطفعلی خان بیگلر بیگی سپهسالار فارس عمّ فتحعلـی خـان وزیـر اعـظـم را مـأمور نمودند که فتنه محمود را رفع و دفع نماید، مـشـارالـیه بـا لـشکـری بـه طـرف مـحمود راند و شکست سختی خورده بسیاری از هـمـراهـان او مقتول و اموال ایشان منهوب افاغنه گشته لطفعلی خان ناچار به شیراز بـازگـشـت، در ایـن اثنا خبر شورش فارسی‌زبانان قندهار به محمود رسیده کرمان را غـارت نـمـود و بـه طـرف قـندهار راند. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاه سلطان حسین به اسم جعفرخان برادر فتحعلی خان حکمران سیستان صادر نمود:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

.... آنـکـه پـیوسـتـه مـنـظـور نـظر عدالت‌گستر و قرارداد خاطر معدلت‌پرور آنست که بندگان این آستان عرش توأمان و غلامان این عتبه آسمان‌سان روز به‌روز مورد مـراحـم بـیـش از پیش شـاهـنشاهی و آناً فآناً مظهر الطاف نامتناهی فرمائیم، مـصـداق ایـن سیاق صدق اتّساق حال نیکومآل ایالت و شوکت‌پناه حشمت دستگاه کـمـالاً لـلایـالـة و الـشوکة ملک جعفرخان برادر مرحوم ملک فتحعلی خان حاکم

سابق سیستان است لهذا شمّه‌ای از شفقت شاهانه و شَرَذمّه‌ای از مرحمت پادشاهانه شامل حال ایالت و شوکت‌پناه مشارالیه فرموده از ابتداء ده ماههٔ اودئیل ایالت‌پناه مشارالیه را به رتبهٔ ایالت الکای مزبور سرافراز و آنچه به هر جهت در ازای ایالت آنجا در وجه حاکم سابق آنجا مقرّر بود به دستورالعمل در وجه ایالت و شوکت‌پناه مشارالیه عنایت فرمودیم که چنانچه باید و شاید به امر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه‌ای فوت و فروگذاشت ننماید و در نظم و نسق الکای مزبور و آراستگی سپاه ظفر پناه و تنبیه و تأدیب دزد و قطّاع الطّریق و اجامره و اوباش و دفع و رفع معاندین مساعی جمیله به منصهٔ ظهور رساند و با رعایا بر وجه احسن سلوک نموده دعای خیر جهت ذات اقدس اعلی حاصل نماید. غازیان و کدخدایان و جمهور سکنه و متوطنین الکای مزبور مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود دانسته اطاعت و انقیاد او را واجب دانسته و در عهده شناسند. مستوفیان عظام رقم این عطیّه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبهٔ تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و.... لازمه مسوده نمایند. شهر ربیع الاول ۱۱۲۱

اروپا ــ در این سال در تمام فرنگ خاصّه در فرانسه و ایطالیا زمستان بسیار سختی شد به قسمی که زبانه‌های دریا که به منزلهٔ کوچه‌های شهر ونیز می‌باشد منجمد گردید و به‌واسطهٔ سردی زیاد قحطی در فرانسه درگرفت، به‌علاوه خزانهٔ این دولت غیرمعمور بود. **(انگلیس)** ــ ایجاد روزنامه دیلی کوران که هر روز به طبع می‌رسید. **(سُوِدْ)** ــ شارل دوازدهم شهر پُلْتاوا را محاصره کرد و در اثنای محاربه زخمی برداشت و در این جنگ که با لشکر روس می کرد نه هزار نفر از قشون و عساکر او تلف شد و ششهزار نفر دیگر از لشکریان او اسیر گردیدند و خود فراراً به خاک عثمانی پناه برد.

[سنهٔ ۱۱۲۲ هجری = سنهٔ ۱۷۱۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال رأی امنای دولت شاه سلطان حسین و فتحعلی خان وزیر اعظم براین قرار گرفت که لطفعلی خان بیگلربیگی فارس به خدمت شاه سلطان حسین آمده با پنجاه هزار نفر به جانب قندهار رود، بعد از آن شاه سلطان حسین

خود نیز با بیست هزار نفر حرکت کرده به دفع افاغنه و انتظام آن صفحات پردازد فرمانی نوشته شد و چاپاری آن فرمان را به طرف فارس برد، دراین ضمن امنای دولت فتحعلی خان وزیر را متّهم کردند که چون اعمام او در فارس و آذربایجان استقلالی دارند داعیهٔ سروری دارد لهذا شاه سلطان حسین فتحعلی خان وزیر اعظم را معزول و مکحول کرد و وزارت را به محمّدقلی خان قورچی باشی شاملو داد و این سانحه نیز مزید علّت پریشانی گردید و لشکرکشی برعهدهٔ تعویق ماند. از آن طرف محمود ولد میرویس که به قندهار رفته بود آن نواحی را منظّم ساخته به فکر تسخیر ایران افتاد و شنید که شاه سلطان حسین از طرف خراسان و هرات قصد قندهار دارد و به جمع‌آوری لشکر مشغول است. هم در این سال ملک محمود سیستانی که در تون اقامت داشت وقت را مناسب دیده مشهد مقدّس را متصرّف شد و در نهایت استقلال به حکمرانی پرداخت. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاه سلطان حسین به حسینخان بیگ برادر موسی خان و بیگلربیگی الکای شیروان نوشت:

سواد فرمان شاه سلطان حسین

.... حسینخان بیگ برادر موسی خان و بیگلربیگی الکای شیروان بداند که ارقام و احکام که علی سلطان حاکم زاخور از سلاطین سلف داشته و ارسال درگاه معلّی نموده بود به نظر آفتاب‌اثر رسید هرگاه مشارالیه چنین ارقام داشته چرا تا حال به نظر انور نرسانیده بود او را به توجّهات پادشاهانه مستمال و امیدوار ساخته روانهٔ آستان خلافت‌مکان نمایند. فی شعبان ۱۱۲۲.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ضعف حال دولت فرانسه. مجبور کردن دول فرنگ لوی چهاردهم را که با نوهٔ خود پادشاه اسپانیول جنگ کند. **(اسپانیول) ــ** فتوحات عساکر انگلیس در اسپانیول و فرار فلیپ پنجم پادشاه اسپانیول از شهر مادرید و مراجعت او دوباره به این پای‌تخت. **(عثمانی) ــ** به اغوای شارل دوازدهم که به خاک عثمانی پناه برده است دولت عثمانی اعلان جنگ به دولت روس می‌نماید.

[سنهٔ ۱۱۲۳ هجری = سنهٔ ۱۷۱۱ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال محمود افغان غلیجائی از راه سیستان به تسخیر کرمان و اصفهان عازم شد و با هشت هزار نفر افغان و بلوچ و هزاره حرکت کرد و از این طرف چون کار یورش خراسان معوّق ماند شاه سلطان حسین از طهران به اصفهان مراجعت نمود و گمان نداشت که محمود را آمدن به اصفهان میسّر باشد، در این اثناء شنید که محمود از راه سیستان و یزد بر سَرِ کرمان آمده است مقرّر فرمود رضاقلی خان ایشیک آقاسی شاملو به فارس رفته عساکر فارس را جمع کرده به کرمان رود و محمود را دفع کند رضاقلی خان در راه به راه شادی و نشاط رفت و از ساقیان سیم‌تن جام و ساغر می گرفت سرش گرم عیش و بادهٔ ناب بود که فرمان دررسید که سپاهی را که جمع کرده ابوابجمع سیّدعبدالله خان حویزه والی عربستان کند و خود به حضور آید رضاقلی خان که در دور خود جز مشتی مطرب و قوّال نداشت پس از هوشیاری عزم مراجعت کرد و چون خبر استیلای محمود بر کرمان مشهور شد علمای اصفهان بعضی ادعیّه فتحیّه تعویذ بازوی پادشاه کردند و محمدقلی خان وزیر اعظم لشکری فراوان مسلّح ساخت و اردوئی تجهیز نموده رستم‌خان قوللر آقاسی را با تیپ و توپ مأمور کرد و خود نیز به جهت اتمام خدمت حرکت نمود و این سپاه می‌خواستند در حوالی کرمان یا شهر بابک با لشکر افغان جنگ کنند غافل از اینکه دشمن امروز و فردا به یکمنزلی اصفهان می رسد.

اروپـا ــ (اطریش) ــ فوت امپراطور ژوزف پادشاه اطریش و جلوس برادرش آرشیدوک شارل که موسوم به شارل ششم گردید به‌جای او. **(اسپانیول)** ــ شکست عساکر اطریش در کاتالُن و آراگُن و در این اوان دولت انگلیس درصدد مصالحه با اسپانیول است. **(فرانسه)** ــ فوت ولیعهد این دولت. **(روس)** ــ کاترین که تا این وقت رسماً به امپراطریسی روس و زنی پطر شناخته نشده بود به این سمت شناخته شد و عساکر روس به طرف مُلداوی حرکت کردند و این قشون که به‌واسطهٔ قحطی و ناخوشی عدداً به هفده هزار نفر رسیده بودند در ساحل رود پُرُوتْ یکمرتبه به صد و پنجاه هزار نفر عساکر عثمانی دوچار شد و در اسیری پطر و کاترین به دست

قشون عثمانی حرفی نمی‌رفت اگر تدبیر کاترین در این محل به چارهٔ کار نمی‌پرداخت خلاصه این زن عاقله عقد جواهر خود را که بس گرانبها بود به بالتاچی صدراعظم عثمانی تعارف داد و کار به مصالحه گذشت و از این ورطه خلاص شدند.

[سنهٔ ۱۱۲٤ هجری = سنهٔ ۱۷۱۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال عساکر شاه سلطان حسین با محمود افغان در گلون‌آباد یکمنزلی اصفهان تلاقی کرده پس از تسویه صفوف اقدام به جنگ نمودند، لشکر شاه سلطان حسین شکست خورده برخی مقتول و باقی گریختند و معادل یکصد هزار تومان از اموال و اسباب این لشکر شکست خورده عاید محمود افغان شد و محمود به فرح‌آباد آمد و شاه سلطان حسین و امرا در شهر اصفهان حصاری شدند افاغنه همان توپهائی را که لشکر قزلباش در جلو آنها گذاشته و گریخته بودند بر باره و حصار شهر بسته بنیاد محاصره کردند، امنای دولت پادشاهی شب بیست و سیّم ماه رمضان این سال طهماسب میرزا ولد شاه سلطان حسین را به ولیعهدی منصوب کرده در همان شب با میرزا حسین اشتهاردی از شهر بیرون و روانه قزوین نمودند که مددی و معاونی به شاه برساند بعد از روانه شدن شاهزاده کار محاصره سخت‌تر شد ولی محمود چون تصوّر می کرد شاهزاده طهماسب میرزا که به طرف قزوین رفته امرای قزلباش دور او جمع می‌شوند و بلوای عام می‌شود لهذا به امنای دولت پیغام داد که دختری از سلسله صفویّه بمن دهید و قندهار را به من واگذارید من مراجعت می کنم امنا مسئول او را قبول نکرده لهذا او بر محصورین بیشتر سخت گرفت و به‌واسطهٔ کثرت جمعیت مردم شهر و قلّت آذوقه شعله قحط و غلا بالا گرفت آخرالامر از بیم آنکه مبادا محمود شهر را به غلبه بگیرد و قتل‌عام کند راضی شدند که با شاه به اردوی او روند و در این حال سال بسررسید. هم در این سال پادشاهی هندوستان به فرّخ‌سیر رسید.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ دول انگلیس و اطریش و اسپانیول و فرانسه و هلاند درصدد مصالحه می‌باشند. **(انگلیس)** ــ ایجاد دامغه که برای اعلانات و

روزنامه‌ها دولت وضع کرده مالیاتی بگرفت. **(فرانسه)** ــ فوت ولیعهد دیگر فرانسه و فوت پسر بزرگ ولیعهد که بعد از فوت این دو شاهزاده از نسل لوی چهاردهم که سلطنت می کرد از پسر و پسرزاده جز طفل رضیعی نماند. **(سویس)** ــ جنگ داخله مابین طایفهٔ کاتولیک و پرتستان.

[سنهٔ ۱۱۲۵ هجری = سنهٔ ۱۷۱۳ مسیحی]

آسیا ــ در اوّل این سال چون شاه سلطان حسین کار دولت و ملّت را نهایت آشفته دید ناچار صبح روز جمعه دوازدهم ماه محرم با جمعی از امرا از شهر اصفهان بیرون آمده به فرح‌آباد رفت و خود را از سلطنت خلع کرده تاج و تخت پادشاهی را به محمود افغان واگذاشت و محمود همان شب یکهزار نفر از افاغنه را بسرکردگی امان‌اللّه نامی به همراهی محمّدقلی حان صدراعظم به ضبط خزینه و اموال و بیوتات سلطنتی فرستاد و روز چهاردهم محرّم خود به شهر آمده در عمارت چهل‌ستون جلوس کرد و شاه سلطان حسین را از طرف خیابان چهارباغ به عمارت آیینه‌خانه مشهور به اندرون اشرف آورده جای دادند و هریک از امرا را محض استحکام کار خود به شغلی که داشتند تصدیق و مأمور نمود و آن ساده‌لوحان نیز این عمل را مبنی بر حقیقت دانستند و محمود جمعی از افاغنه را به قزوین به دفع شاه‌طهماسب ثانی روانه کرد، لشکر افغان چون نزدیک قزوین رسیدند شاه‌طهماسب به تبریز رفت و قزوینیها با افاغنه مدارا کرده آنها را به شهر راه دادند ولی افغانها همینکه در شهر قزوین منزل یافتند دست تطاول بازکردند ناچار اهالی قزوین به کشتن آنها اتفاق کرده آنها که داخل شهر بودند مقتول و برخی که در باغات خارج شهر اقامت داشتند گریخته نزد محمود آمدند، محمود دانست که قزلباش با افغان بسرنمی‌برد لهذا امرای قزلباش را به بهانهٔ سان حاضرنموده ایشان را که عدداً یکصد و چهارده تن بودند بکشت و اولاد صفویّه را که صغیراً کبیراً سی و یک نفر به شماره می‌آمدند نیز مقتول کرد، و سرداری به تصرّف و تسخیر شیراز فرستاده این شهر را نیز بعد از نه ماه محاصره بگرفت.

اروپا ــ **(اسپانیول)** ــ فلیپ پنجم در سلطنت اسپانیا و سایر متعلّقات خارجی

این مملکت مسلّط می گردد لیکن جبل الطّارق و جزایر مینُر از اسپانیا خارج شده به تصرّف انگلیس درمی آید. (سُوِدْ) ــ شارل دوازدهم که پناه به خاک عثمانی برده بود آسوده ننشسته مشغول تفتین است، سلطان عثمانی مجبوراً بطور عنف و حبس شارل دوازدهم را به طرف ادرنه می آورد. (عثمانی) ــ ابتدای طبع حروف ترکی. (ایطالیا) ــ انکشاف موضع شهر هرکولانُم که مواد محترقه کوه آتش فشان وِزُوْ در هزار و هفتصد سال قبل آن را پنهان و ناپدید کرده بود. (پروس) ــ فوت فردریک اول و جلوس پسرش فردریک گیلیوم اوّل به‌جای او. (ساوُوا) ــ و یکتُر آمِدِ والی ساوُوا تاج سلطنت سیسیل را بسرمی گذارد.

[سنهٔ ۱۱۲۶ هجری = سنهٔ ۱۷۱[illegible] مسیحی]

آسیا ــ در این سال محمود افغان مبتلا به ناخوشی صرع و سرسام گردیده و امراض او آخرالامر منتهی و منجر به جنون و دیوانگی گردید و به مرض فالج شدیدی مبتلا شد چنانکه حرکت برای او زیاده از حدّ دشوار گشت لهذا کارهای او شوریده شده از نظمی که داشت افتاد و نمی توانست به اجرای مقاصد و خیالات خود بپردازد.

[سنهٔ ۱۱۲۷ هجری = سنهٔ ۱۷۱٤ مسیحی]

آسیا ــ در دوازدهم شعبان این سال اشرف ابن عمّ محمود افغان پسرعمّ خود محمود را مقتول کرده تخت و تاج سلطنت ایران را تملّک نمود و مدّت عمر محمود افغان بیست و یکسال بوده است. وفاتِ ولیمحمّد خان مسرور بیگدلی. ولادت نوّاب محمّد حسنخان ابن نواب فتحعلی خان جدّ بزرگوار سلاطین قاجار ابدّالله تعالی ملکهم.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ برقرار کردن بعضی مالیاتهای تازه و شورش مردم به این واسطه. چون ملکه آنْ اولاد نداشت بنابر حکم پارلمنت پس از فوت ملکه مشارالیها ژرژ لوی والی هانُور به سلطنت انگلیس نایل خواهد شد. فوت ملکه انگلیس و جلوس ژرژ در سنّ پنجاه و چهار سالگی به‌جای او. **(اسپانیول)** ــ فوت ملکه و

مزاوجت پادشاه و اقتدار کامل البیرونی صدراعظم. **(روس)** ــ فتح فنلاند. ایجاد کارخانهٔ توپ‌ریزی در پطرزبورغ. تشکیل وزارت بحریّه در دولت روس. **(عثمانی)** ــ اعلان جنگ عثمانی به ونیز. فتوحات عساکر عثمانی در یونان و تصرّف قشون این دولت شهر ناپل را.

[سنهٔ ۱۱۲۸ هجری = سنهٔ ۱۷۱۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اشرف افغان شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان را مسخّر نمود به موجب مسطورات تواریخ فرنگ در این سال سفیر ایران به مملکت فرانسه ورود نمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت لوی چهاردهم در ورسایل و این پادشاه در هنگام وفات خود معادل چهارصد کرور پول ایران به ملّت فرانسه مقروض بود. جلوس لوی پانزدهم نبیرهٔ لوی چهاردهم در سنّ پنجسالگی به سلطنت فرانسه و تفویض نیابت سلطنت به یکی از بنی اعمام لوی پانزدهم که موسوم به فلیپ دوک دُارْلِئان بود. فوت فِنِلُنْ فاضل و نویسندهٔ معروف مصنّف کتاب تِلِماک و سایر مؤلّفات جلیله.

[سنهٔ ۱۱۲۹ هجری = سنهٔ ۱۷۱۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال احمدپاشا والی بغداد و پاشای وان و پاشای موصل از جانب سلطان احمدخان ثالث ابن سلطان محمدخان رابع سلطان عثمانی به بهانه خواستن شاه سلطان حسین مأمور جنگ با اشرف افغان شدند و به او این مطلب را اعلام نمودند. وفات آفرین شاعر اصفهانی.

اروپا ــ **(عثمانی)** ــ در این سال چهل هزار نفر عساکر عثمانی کُرپُو را محاصره می‌نمایند. پاپ و پادشاه پرتوغال بر ضدّ دولت عثمانی متّفق و متّحد می‌باشند. **(فرانسه)** ــ ایجاد بانک در این مملکت. **(روس)** ــ مسافرت دوّیم پطر به طرف فرنگ و کاترین امپراطریس روس در این سفر تا هلاند همراه پطر بود.

[سنهٔ ۱۱۳۰ هجری = سنهٔ ۱۷۱۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اشرف افغان به طرف گلپایگان حرکت کرد و از آنجا کس به اصفهان فرستاده شاه سلطان حسین را مقتول نموده سَرِ او را نزد اشرف آوردند و او آن سَر را تسلیم ایلچی عثمانی کرد و نعش شاه سلطان حسین را به قم برده در بقعهٔ حضرت معصومه سلام‌الله علیها دفن کردند. جلوس شاه سلطان حسین در یکهزار و صد و شش هجری و خلع او در هزار و صد و بیست و پنج بنابراین نوزده سال به پادشاهی برقرار بوده است.[1] مدرسهٔ چهارباغ اصفهان و عمارت فرح‌آباد را شاه سلطان حسین بساخت و عمارت چهل‌ستون اصفهان را تجدید نمود، پنج نفر وزارت شاه سلطان حسین را کرده‌اند: اوّل شاه‌قلی خان ولد شیخعلی خان زنگنه، دویّم محمّد مؤمن خان شاملو، سیّم میرزا طاهر وحید، چهارم فتحعلی خان داغستانی ولد القاص میرزا ابن ایلدرم خان شمخال که پدر او را شاه‌صفی به عنوان گروی گرفته صفی‌قلی خان نام نهاده و چنانکه پیش ذکر کردیم فتحعلی خان را شاه سلطان حسین کور کرد، بعد از او محمدقلی خان شاملو وزیر شد و گرفتار و مقتول افاغنه گردید. جنگ احمدپاشا با اشرف و مغلوب شدن اشرف و آخرالامر کار منجر به مصالحه شده به این وضع که خمسه و خلخال و کردستان و لرستان و خوزستان به دولت عثمانی واگذار شود و جوانب شرقی مملکت اشرف را باشد. فوت فرّخ‌سیر پادشاه هندوستان که مدّت سلطنتش شش سال و چهار ماه بود و جلوس محمّدشاه به سریر سلطنت هندوستان.

اروپا ــ نفاق مابین پادشاه اسپانیول و پادشاه فرانسه که بنی‌عمّ بودند.
(عثمانی) ــ شکست سخت عساکر عثمانی از قشون اطریش در سربستان.
(روس) ــ مسافرت پطر به فرانسه و مراجعت کردن به هلاند و رفتن او از راه برلن به پطرز بورغ.

۱. تقریباً تمام مورخین پایان سلطنت شاه سلطان حسین را سال ۱۱۳۵=۱۷۲۲ میلادی نوشته‌اند.

[سنهٔ ۱۱۳۱ هجری = سنهٔ ۱۷۱۸ مسیحی]

آسیا ــ چون خبر کشته شدن شاه سلطان حسین به شاهزاده طهماسب میرزا ابن شاه سلطان حسین که ولایت‌عهد داشت رسید در قزوین جلوس کرده و نامه به پطر پادشاه روس نوشته اسمعیل‌بیگ غلام را به دربار این دولت فرستاد و طلب امداد و اعانت از او نمود و قشون روس به عنوان و بهانهٔ امداد شاه‌طهماسب ثانی از راه دریا به گیلان آمدند و این ولایت را تصرّف کرده دربند و بادکوبه و سالیان را نیز متصرّف شدند. هم در این سال شاه طهماسب از قزوین به تبریز آمده و از آنجا که هر روز خبر اختلال کار بلاد به او می‌رسید از تبریز به جهت جمع‌آوری لشکر به گنجه و شیروان و قراباغ رفت و تقریباً سی هزار نفر دور او جمع شده از آن نواحی متوجّه اردبیل گردید. به عقیدهٔ بعضی از مورّخین در این سال عبداللّه‌پاشا حاکم وان با چهل هزار نفر عساکر عثمانی به طرف نخجوان و ایروان آمده شاه‌طهماسب شاه‌قلی خان مقدم و محمدقلی خان قوللر آقاسی را به دفع عساکر عثمانی مأمور کرده ایشان سپاه عبداللّه‌پاشا را شکست داده و دو هزار نفر از آنها را بکشتند.

اروپا ــ (عثمانی) ــ موافق عهد جدید که این دولت با دولت اطریش بسته سربی متعلق به دولت عثمانی می‌شود همچنین ایالت مِرُ در یونان از آنِ عثمانی خواهد بود. **(فرانسه)** ــ اوّل کتاب تراژدی وُلْتِرْ از طبع خارج می‌شود. **(روس)** ــ پطر پادشاه روس اَلِکْسی پسر خود را مقتول می‌سازد. ایجاد و تشکیل احتساب به جهت مملکت روس. شهر پطرز بورغ به وضع پاریس سنگ‌فرش شده و شبها کوچه‌ها را روشن می‌نمایند. **(سُوِدْ)** ــ شارل دوازدهم درصدد تصرّف نروژ است و در جنگ با عساکر نروژ زخم سختی برمی‌دارد.

[سنهٔ ۱۱۳۲ هجری = سنهٔ ۱۷۱۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال شاه طهماسب دو یّم با جمعیتی که داشت از راه طارم به طهران آمد و احمدخان تفنگچی آقاسی خود را به استرآباد نزد نواب فتحعلی خان قاجار بزرگ قاجار قوینلو فرستاد و استمداد نمود در این اثنا اشرف افغان به طهران

شتافته این شهر را محاصره کرد شاه طهماسب به مازندران رفت و نوّاب فتحعلی خان با سواران جرّار و جمعی قزلباش به معاونت شاه طهماسب متوجه ری گردیدند و در ابراهیم‌آباد با افاغنه جنگ درانداخته در حملهٔ اول صد سوار از افاغنه را نگونسار کرده ولی قزلباش ثبات نورزیدند و راه فرار پیش گرفتند، نواب فتحعلی خان نیز ناچار معاودت نمود. هم در این سال صفی میرزا نامی در صفحات بختیاری دعوی شاهزادگی و ادّعای سلطنت کرد و ایلات آن نواحی به معاونت و امداد او برخاستند و او مشغول جمع‌آوری اسباب پادشاهی شده بر شوشتر و کوهگیلویه و ایلات استیلا نمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ اعلان جنگ فرانسه و اسپانیول، نیز اعلان جنگ انگلیس به اسپانیول. **(سُوِدْ) ــ** فوت شارل دوازدهم و جلوس خواهرش اِلْنِر به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۳۳ هجری = سنهٔ ۱۷۲۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اسمعیل میرزا نام مجعول در ناحیهٔ گیلان به دعوی سلطنت برخاست و جنگ درگرفته فتنهٔ عظیمی بر پا شد و عساکر روس که به بهانهٔ امداد شاه‌طهماسب به گیلان آمده بودند به مملکت روس مراجعت کردند.

اروپا ــ (ساوُوا) ــ والی ساووا که به سطنت سیسیل برقرار شده بود سیسیل را به دولت اطریش واگذار نموده به سلطنت ساردِنْ منصوب می‌شود. **(فرانسه) ــ** لاو که مخترع و مبدع بانک بود به‌واسطهٔ کینه و عداوتی که مردم نسبت به او اظهار می‌نمودند فراراً از خاک فرانسه خارج می‌شود. بروز طاعون در مارسیل. تصرّف قشون فرانسه جزیرهٔ مُریس را که در دست هلاندیها بود و بعد از آنکه دولت مشارالیها این جزیره را متصرّف شد موسوم به جزیرهٔ فرانسه‌نمود. غرس درخت قهوه در مارتینیک. **(انگلیس) ــ** رواج بانک در این مملکت به تقلید فرانسه.

[سنهٔ ۱۱۳۴ هجری = سنهٔ ۱۷۲۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال زمانخان ولد اسداللّه خان سدوزائی به حکومت قندهار برقرار

گردید و هرات را نیز متصرّف شد و جمعی را کشته اقتداری بهمرسانید و صفی قلیخان به دفع او مأمور شده مقتول گردید و این فقره بر استقلال زمانخان افزود. هم در این سال شاه طهماسب ثانی مرتضی قلیخان نام را به ایلچی گری به اسلامبول به دربار سلطان احمدخان سلطان عثمانی فرستاد و مشارالیه در پنجم ربیع الاول با هدایا وارد اسلامبول گردید و صدراعظم عثمانی به او فهمانید که قانون عثمانی اینست که ایلچی هدایا را به شخصی که مأمور هدایا است بدهد و او به حضور سلطان برساند، خلاصه این ایلچی در شانزدهم جمادی الثانیه به حضور سلطان رفته و مرخّص شد که به ایران معاودت نماید و به عقیدهٔ بعضی از مورّخین فرنگ این آخرین ایلچی است که از جانب سلاطین صفویه به اسلامبول رفته است. هم در این سال زلزلهٔ شدیدی در تبریز شده تمام شهر را خراب کرد و دویست و پنجاه هزار نفر سکنهٔ این شهر تلف شدند.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در این سال به‌واسطهٔ انقلاباتی که در ایران روداده بود و افاغنه غلبه بر دولت صفویّه کرده دولت عثمانی به خیال تصرّف گرجستان و آذربایجان افتاد و از علمای اسلامبول چند فقره استفتا نمود که شرح آن از قرار ذیل است:

استفتای اوّل: اگر به اجازهٔ شخصی رافضی که اسم خود را سلطان گذاشته جمعی روافض با مسلمانان منازعه و جنگ کنند آیا خلاف تدیّن و مخالفت با امیرالمؤمنین و سلطان السلاطین شده یا نشده است؟

فتوی: بلی تکلیف مسلمین قلع و قمع طایفهٔ رافضیّه ملعونه است و هر نوع صلح با این روافض در حکم متارکه است و هر وقت مسلمانان صلاح دانسته و مهیّا شوند می‌توانند متارکه را برکنار گذاشته با آنها مبادرت به جنگ کنند و آنها را قلع و قمع نمایند.

استفتای دویّم: بلادی که در تصرّف اولاد شاه اسمعیل است و روافض در آن سکنی دارند باوجودیکه اهالی سبّ خلفای ثلاثه و امّ المؤمنین می‌نمایند و نسبت کفر به خلفا و نسبت بد به امّ المؤمنین می‌دهند و آیات قرآنی را به عقاید متصوّفه تأویل می‌نمایند و قتل اهل سنّت را واجب می‌دانند و مزاوجت با زنان

شوهردار را که به اسیری برده جایز می‌شمارند. آیا این بلاد در عداد بلاد کفّار معدود نمی‌شود؟

فتوی: این بلاد در عداد دیار حروب محسوبست و سکنهٔ آن را باید مثل کفّار دانست.

استفتای سیّم: نسبت به روافض ایران چه قسم باید سلوک کرد و نسبت با اهالی گرجستان چه باید نمود؟

فتوی: امّا روافض باید مردان آنها به ضرب شمشیر مقتول شوند و اطفال و نساء آنها اسیر گردند و اموال آنها مباح است و باید منهوب مسلمین شود و نسوان و اطفال آنها را باید اجباراً به دین اسلام دلالت نمود و با نسوان آنها قبل از آنکه داخل در طریقهٔ اهل تسنّن شوند مزاوجت جایز نیست. امّا نسبت به کفره (یعنی گرجیها و ارامنه) نسوان و اطفال آنها باید اسیر گردد و اموال آنها نیز مباح است و نسوان و اطفال آنها را می‌توان به دین اسلام دعوت نمود ولی با نسوان آنها نمی‌توان مزاوجت کرد ولو دین اسلام را قبول کنند.

روز بیست و دو یم ماه رجب در مجلسی که این فتاوی در حضور سلطان و امرای عثمانی قرائت می‌شد کمال افندی قاضی عسکر برخاسته گفت کسانی که روی به قبله و کعبه نماز می‌کنند جزو کفّار محسوب نمی‌شوند، چون این گفته برخلاف و منافی رأی و میل سلطان بود کمال افندی را به تِنِدُسْ به حبس فرستادند و در بین اینکه خبر غلبهٔ لشکر روس به قفقاز و سواحل بحرخزر شایع شد عساکر عثمانی وارد گرجستان شدند. به موجب مسطورات بعضی از تواریخ فرنگ در این سال عساکر عثمانی همدان را متصرّف شدند. **(فرانسه)** ــ مُنْتِسْکیُو فاضل معروف کتابی را که به منشآت ایرانی موسوم و در معنی حکمت و تمدّن است و از قول یکنفر ایرانی نقل می‌شود به طبع رسانید. **(روس)** ــ پطر ریاست مذهبی روس را مخصوص خود می‌نماید و تعیین کشیشها و علمای دین بعدها به حکم او خواهد شد. ایجاد کارخانهٔ آیینه‌سازی و ملیله‌سازی و ماهوت‌بافی و حریربافی در پطرزبورغ و پارچه‌های پنبه‌ای که در این شهر به عمل می‌آید به‌عینه مثل منسوجات کارخانه‌های هلاند است. هم در این سال اهالی ممالک روس جشن بزرگی در پطرزبورغ و سایر شهرهای روس گرفته لقب اعظمی و کبیری به پطر می‌دهند.

[سنهٔ ۱۱۳۵ هجری = سنهٔ ۱۷۲۲ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال زمانخان که در قندهار و هرات اقتداری بهمرسانیده لشکر به مشهد مقدّس کشیده چهار ماه این شهر را در بند محاصره داشت ولی عاقبت از فتح مشهد مقدّس مأیوس شده به هرات معاودت کرد و افاغنه بر او شوریدند و ذوالفقار خان پسرش را حاکم هرات نمودند.

اروپـا ــ **(اسپانیول و فرانسه)** ــ دختر پادشاه اسپانیول که چهار ساله است نامزد لوی پانزدهم پادشاه فرانسه می‌شود. **(روس)** ــ پطرکبیر حکمی صادر می‌نماید که به موجب آن حکم بعدها سلاطین روس حق تعیین ولیعهد و خلع ولیعهد را دارند. آمدن پطرکبیر با چهل و پنج هزار قشون به حاجی‌ترخان و فتوحات او در داغستان. **(عثمانی)** ــ در ششم ماه شوّال این سال درحالتی که سلطان در قصر سعدآباد بود خبر فتح تفلیس را به سلطان دادند و قصر سعدآباد و تمام اسلامبول را به این واسطه چراغان کردند.

[سنهٔ ۱۱۳۶ هجری = سنهٔ ۱۷۲۳ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال رحمن‌خان ولد عبدالله خان که پدرش در اوان زمان خان بقتل رسیده بود به خون‌خواهی پدر خود وارد هرات شده افاغنه به جهت دفع منازعه ذوالفقارخان را به جانب باخرز و رحمن‌خان را به طرف قندهار فرستاده و اللّهیار خان را از مولتان آورده و حاکم کردند.

اروپـا ــ **(فرانسه)** ــ در این سال لوی پانزدهم پادشاه فرانسه به سنّ بلوغ و رشد رسید و خود مباشر امر سلطنت گردید. هم در این سال دوک دُ اُرلئان نایب‌السلطنه درگذشت، نیز دُو بور صدراعظم وفات نمود.

[سنهٔ ۱۱۳۷ هجری = سنهٔ ۱۷۲۴ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال بعضی از افاغنه ذوالفقار خان را از باخرز آورده که به

حکمرانی برقرار نمایند مردم از اطاعت ذوالفقارخان و اللهیارخان هردو سر پیچیده ولی بعدها فراه را به ذوالفقارخان و هرات را به اللهیارخان واگذار کردند و آنها مدت شش سال حکمرانی نمودند.

اروپا ـ (اسپانیول) ـ فلیپ پنجم پادشاه اسپانیا در سنّ چهل و یک سالگی خود را از سلطنت معاف و خلع کرده لوی پسر خود را که هفده ساله است به سلطنت منصوب می‌سازد امّا این پادشاه جوان که تازه به تخت سلطنت جلوس کرده بعد از هشت ماه بدرود زندگانی گفته مجدّداً فلیپ پنجم متقلّد امور سلطنت می گردد. **(پروس)** ـ بنای عمارت در پُسْتْدَمْ. **(روس)** ـ پطرکبیر کاترین زوجهٔ خود را به ولایت‌عهد نصب می‌نماید. **(عثمانی)** ـ در این سال در بیست و ششم ماه ژوئْنْ به توسط صدراعظم عثمانی و نپلویف ایلچی روس عهدنامه فیمابین دولتین عثمانی و روس در اسلامبول برقرار و نوشته شد که حاوی شش فصل و یک خاتمه بود و به موجب این عهدنامه قرار دادند ممالک آباد و دایر ایران واقع در شمال و مغرب این مملکت از آنِ عثمانی باشد و سواحل بحرخزر تا استرآباد را روس متصرّف گردد به عبارت اخریٰ تبریز و همدان و کرمانشهان و شیروان و گنجه و ایروان و فی الحقیقه تمام آذربایجان و عراق عجم مخصوص عثمانی باشد و سواحل بحرخزر چنانکه ذکر شد تا استرآباد به تصرّف روس درآید و باقی بلاد ایران به شاه‌طهماسب ثانی مفوّض شود و تعیین خط سرحدّی در بلاد منقسمه مابین روس و عثمانی معلوم می کند که سرحداتی که از طرف مملکت عثمانی برای روس معیّن می‌شد سرحدات طبیعی نیستند و از همان وقت چون روس به خیال تصرّف بلاد عثمانی بود این سرحدات غیرطبیعی را برای عثمانی تعیین کرد و ایلچی فرانسه مارکی دِبوناک مابین دولتین عثمانی و روس در این عهدنامه میانجی بود و ژنرال رومانُزف سفیرکبیر فوق‌العادهٔ روس امضای این عهدنامه را از طرف پطرکبیر به اسلامبول آورد لکن سه روز بعد از ورود ژنرال مشارالیه پطرکبیر فوت شد و کاترین امپراطریس امضای سفارت ژنرال رومانزُف را نمود.

[سنهٔ ۱۱۳۸ هجری = سنهٔ ۱۷۲۵ مسیحی]

آسیا ـ در این سال شاه طهماسب ثانی در دامغان نواب فتحعلی خان قاجار را نیابت سلطنت و امیرالامرائی ایران داد و نظارت بیوتات پادشاهی را به حاجی یوسف از منسوبان نواب معظّم‌له تفویض نمود و عزیمت ارض اقدس کرد. هم در این سال اشرف افغان در بیست و یکم ماه رمضان عبدالعزیز خان نامی را که بدواً مکاری و در این اوان از امرای اشرف شده بود به سفارت به اسلامبول فرستاد و ایلچی مشارالیه چون در سال بعد وارد اسلامبول شده شرح سفارت او در ذیل سال هزار و صد و سی و نه نگاشته می‌شود.

اروپا ـ **(فرانسه)** ـ نقار مابین دولتین فرانسه و اسپانیول به جهت قبول نکردن پادشاه فرانسه دختر پادشاه اسپانیول را و مزاوجت پادشاه فرانسه با دختر پادشاه مخلوع لهستان. بنیان فراموش‌خانه در فرانسه. **(روس)** ـ فوت پطرکبیر در پطرزبورغ و جلوس کاترین اوّل زوجهٔ او به‌جای او و تزویج کردن دختر بزرگ خود رابه والی هُلْستَنْ. ایجاد مدرسهٔ علمی در پطرزبورغ. مراجعت بِهرُنگ که از طرف پطرکبیر مأمور بود به انتهای شمال آسیا برود و حدّ شمالی آسیا را از طرف قطب معیّن نموده و بوغاز برینگ که فاصل مابین ینگی دنیا و آسیا می‌باشد به اسم این شخص موسوم و معروف است.

[سنهٔ ۱۱۳۹ هجری = سنهٔ ۱۷۲۶ مسیحی]

آسیا ـ در این سال در بیست و یکم ماه جمادی‌الاولی عبدالعزیز خان ایلچی اشرف وارد اسلامبول شد و حامل سه نامه بود: یکی از اشرف که در این نامه استرداد ممالک ایران را که عثمانی به حیطهٔ تصرّف درآورده مطالبه می‌نمود، نامهٔ دویّم را صالح‌خان صدراعظم اشرف نوشته و از بابعالی طلب معاهدهٔ جدید در تعیین حدود می کرد، نامهٔ سیّم به امضای نوزده نفر از علمای افغان بود که به علمای اسلامبول نوشته بودند درحالتی که ما هر دو دولت تابع طریقهٔ سنّت و جماعت هستیم دیگر جنگ و منازعه از برای چیست و عبدالعزیز خان ایلچی

اشرف تسبیح مرواریدی از جانب صالح‌خان وزیر اشرف به ابراهیم‌پاشای صدراعظم عثمانی تقدیم کرد و نامهٔ اشرف به سلطان عثمانی از بابت استرداد همدان و کرمانشهان و اردلان و تفلیس و تبریز و گنجه و ایروان هم عجز بود و هم تهدید و این بیت را در عبارات تلفیق کرده که (خدا کشتی آنجا که خواهد برد الخ) منشی سلطان در جواب این عبارت شعری نوشت که مضمون آن این بود (خریّت و جاهلی را قسمت مردم افغان نموده‌اند) نیز مثل معروف البعرة تدلّ علی البعیر را در حقّ خود ایلچی گفتند، بالجمله کاغذی که به علمای اسلامبول علمای افغان نوشته بودند در مجلسی که در نهم جمادی‌الثانیه از علما و فضلا منعقد شد خواندند و مطرح نمودند و در این مجلس علمای مکّه و مدینه نیز حاضر شده بودند و خبری از سردار عثمانی که در همدان بود رسید و معلوم شد عساکر عثمانی که در همدان هستند مستعد شورش می باشند و می گویند در صورتی که اشرف از اهل سنّت و جماعت است جنگ کردن ما با او چه صورت دارد.

در هشتم ماه رجب این سال استفتائی که فتاوی آن نیز نوشته شده بود به امضای یکصد و شصت نفر از علما به حضور سلطان عثمانی فرستاده شد و این استفتا را سلطان نموده و از قرار شرح ذیل است:

استفتا: آیا در مذهب اسلام جایز است در یک عصر پیرو دو امام باشند؟

فتوی: در یک عصر دو امام نمی‌توانند امامت کنند مگر اینکه فیمابین حوزهٔ حکومت آنها دریای محیط حایل و فاصل باشد.

استفتا: بعد از آنکه مسلمین اجماع نمودند و امامت خود را به سلطان البرّین و خاقان البحرین و خادم الحرمین الشریفین و نتیجهٔ سلاطین کرام و ائمه عظام سلطان احمدخان سپردند اگر فلان شخص بدون حق و حساب محض ظلم به اصفهان و حوالی آن غلبه کرده و حالا داعیهٔ گرفتن سایر بلاد را بهمرساند و ادّعای امامت کند و بعضی از مسلمین او را به این سمت شناخته باشند و او ایلچی به دربار سلطان بفرستد و استرداد بلادی را طلب نماید که شمشیر برنده عساکر سلطان آن بلاد را از تصرّف روافض ایران مصفّی ساخته‌اند چه باید به او جواب داد؟

فتوی: فلان شخص یک نفر طاغی یاغی است که باید او را دفع کرد اگر بالطّوع و الرغبه قبول تبعیت ظلّ‌اللّه نمود بسیارخوب، و اگر در جهل جاهد بود این

آیه شریفهٔ قرآن حکمی است که در بارهٔ او نازل شده است: (و انّ طائفتان من المؤمنین اقتتلا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی) و در حدیث وارد است که اگر دو خلیفه در یک عصر دعوی خلافت کنند و بخواهند خلافت را منقسم به دو قسمت کنند یکی از آن دو ملعون و باید معدوم شود.

هم در این اوان کاغذی از شاه طهماسب ثانی به بابعالی رسید که تمام بلاد مفتوحه عثمانی را شاه‌طهماسب ملک طلق عثمانی می‌شناسد به شرط اینکه دولت عثمانی شاه طهماسب را به سلطنت بشناسد.

خلاصه چیزی نگذشت که به‌واسطهٔ بعضی شکستها که در ایران به قشون عثمانی وارد آمد عثمانی طالب مصالحه با اشرف شد و قرار مصالحه را براین دادند که کرمانشهان و همدان و سنندج و اردلان و نهاوند و خرّم‌آباد و لرستان و مکری و مراغه و خوی و زنجان و تبریز و گنجه و قراباغ و ایروان و تفلیس و نخجوان و شیروان و تمام گرجستان از آنِ عثمانی باشد و سلطانیه و ابهر و طارم را با توپهائی که از اشرف گرفته‌اند به او رد کنند و اسم اشرف در سکّه و خطبه باشد و حاج ایران هرسال به‌واسطهٔ امیرحاجی که اشرف تعیین می کند به مکّه معظّمه بروند، بالجمله سه ماه بعد از این مصالحه که سه سال و نیم بعد از معاهده روس و عثمانی در باب تقسیم ایران بود از طرف روس ژنرال رومانزف و از طرف عثمانی محمّد درویش آقا به جهت تعیین حدود بلاد متصرّفی ایران فرستاده شدند.

هم در این سال ندرقلی بیگ افشار حاکم ابیورد و نسا به خدمت شاه طهماسب آمده ملقّب به طهماسب قلیخان شد و منصب قورچی‌باشی یافت و مأمور جنگ ملک‌محمود سیستانی و تسخیر مشهد مقدّس گردید و در همین اوان ندرقلی بیگ وجود نواب فتحعلیخان را مایهٔ عدم پیشرفت کار خود دانسته و دیده چندان در پیش شاه‌طهماسب به اغوا و تحریک مبالغت نمود که شاه طهماسب راضی به قتل نواب معظم‌له گردیده شب سیزدهم شهر صفر در منزل خواجه ربیع ندرقلی بیگ به همداستانی شاه طهماسب و موافقت مهدیخان نام‌قاجار دوالو به‌طور خدعه و تزویر نواب غفران‌مآب فتحعلی خان طاب‌ثراه را شهید کرد و در خواجه ربیع مدفون شدند. هم در این سال ندرقلی بیگ مشهد مقدّس را مسخّر ساخت و ملک‌محمود سیستانی تاج و تختی را که برای خود ترتیب داده تارک و منزوی شد و شاه

طهماسب متوجّه هرات گردید.

اروپـا ـ (فـرانسه) ـ لقب و منصب صدارت در این مملکت محذوف می شود. طرد وُلْتِرْ از فرانسه و پناه بردن او به خاک انگلیس.

[سنهٔ ۱۱٤۰ هجری = سنهٔ ۱۷۲۷ مسیحی]

آسیـا ـ به موجب مسطورات بعضی از تواریخ فرنگ در این سال عهد مصالحه فیمابین اشرف افغان و دولت عثمانی منعقد شد. هم در این سال شاه طهماسب هرات و فراه و بادغیس را مصفّی ساخته به مشهد مقدّس مراجعت کرد. نیز در این سال صفی میرزا در شوشتر و بختیار مقتول گردید. وفات شاه گلشن شاعر دهلوی در هندوستان.

اروپـا ـ (عثمـانی) ـ در این سال جشن نوروز را که از اعیاد عجم بود دولت عثمانی در مملکت خود برقرار کرد و مقرّر نمودند در این وقت سال یعنی در موقع این عید از اطراف بلاد پیشکشی به دربار دولت عثمانی بفرستند و سردار ینگچری سلطان را مهمان و دعوت نماید و از اتفاق عید نوروز این سان در شانزدهم رجب بود و بعضی در بیست و هفتم رجب و برخی در دهم شعبان نوشته اند. زمره‌ای از مورخین این واقعه را داخل در وقایع سال قبل می نویسند. **(اسپانیول)** ـ کوشش بیهوده کردن اسپانیولیها به جهت تصرّف جبل الطارق. **(انگلیس)** ـ فوت ژرژ اوّل پادشاه و جلوس ژرژ دو یّم پسرش در سنّ چهل سالگی به‌جای او. **(روس)** ـ فوت کاترین امپراطریس و جلوس پطر دو یّم پسر الکسی نوادهٔ پطرکبیر در سن دوازده سالگی و اقتدار دُلْغورکی در این مملکت.

[سنهٔ ۱۱٤۱ هجری = سنهٔ ۱۷۲۸ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال شاه‌طهماسب ثانی از خراسان عزیمت طهران نمود و در لب آب موسوم به مهماندوست با لشکر اشرف افغان جنگی سخت کرده افاغنه منهزم و شاه‌طهماسب غالب و منصور گشت و به جانب خوار و ورامین راند، اشرف که در

بیـن راه سنـگری بر روی کوه بسته بود بار دیگر از جلو قشون قزلباش فرار نمود و شاه‌طهـمـاسـب بـه طـهـران آمد و ندرقلی بیگ ملقّب به طهماسب قلیخان از عقب لشکر افغان روان شد و در منزل مورچه‌خورت با اشرف جنگ کرده اشرف هزیمت یـافت و عزیـمـت شـیراز نمود. هم در این سال قبل از اینکه اشرف عزیمت شیراز نـمـاید به موجب معاهدهٔ منعقده مابین اشرف و سلطان عثمانی که ایلچی طرفین در مـمـلـکـت جـانـبـیـن بـه‌خوبی پذیرفته خواهد شد محمّد رشید قاضی حلب از طرف سـلـطـان بـه سـفـارت ایران مأمور شده در هشتم محرّم از اسلامبول حرکت کرد و به اصـفـهـان آمد و در اصفهان این ایلچی به‌خوبی پذیرفته نشد و اشرف غدغن سخت کـرده بـود کـه روز ورود ایـلـچـی بـه اصفهان زنها از خانه‌ها بیرون نیایند. خلاصه ایـلـچـی مزبور زیاده از نوزده روز در اصفهان نمانده معاودت کرد و از آنطرف دولت عـثـمانی نیز نسبت به محمّدخان شیرازی که از جانب اشرف به دربار عثمانی رفته بود بـی‌اعـتـنـائـی نـمـود و ابـراهیم‌پاشای صدراعظم عثمانی در ورود ایلچی کمال تـجـمّـل را بـه او نـشـان داده مـحـمّـد خان را بسیار خفیف کرد و در همان اوان که اُیـلـچـی اشـرف در اسلامبول پذیرفته می‌شد ندرقلی بیگ ملقّب به طهماسب قلیخان اشرف را از اصفهان به طرف شیراز دوانید.

اروپـا ــ (دانـمـارک) ــ حـرق شهر کُپَنْ‌هاک پای‌تخت دانمارک که خسارت زیـاد بـه مـردم وارد آمـده و کـتابخانهٔ این شهر که از کتابخانه‌های معروف معتبر بود طعمهٔ آتش گردید.

[سنهٔ ۱۱۴۲ هجری = سنهٔ ۱۷۲۹ مسیحی]

آسـیــا ــ در این سـال شاه طهماسب ثانی از طهران به اصفهان آمد. گویند وقتی کـه شـاه طـهـمـاسـب وارد اصـفـهـان شد مادر خود را دید با لباس مندرس کهنه‌ای مشغول جـاروب کـردن عـمـارت اشرف و ازالهٔ کثافات آنست، خلاصه به محض اینـکـه شاه طهماسب به اصفهان رسید به سریر سلطنت جلوس کرد و رضاقلی خان شاملو را بـه سفارت به دربار دولت عثمانی فرستاده استرداد بلادی را که در زمان فـتـرت عـثـمانی از ایران متصرّف شده مطالبه نمود و قبل از وصول و دریافت جواب

ایلچی مذکور صفی‌قلی خان ترکمن که در زمان شاه سلیمان مدّتی اعتمادالدوله و صدراعظم بود با قشونی مأمور به تسخیر تبریز کرد. هم در این سال طهماسب قلیخان (ندرقلی بیگ) از اصفهان به شیراز رفته در منزل زرقان با اشرف جنگ کرده براو غلبه نمود و اشرف راه فرار پیش گرفت و در عبور از پل فسا باز دوچار قشون قزلباش شد، در اینجا نیز مغلوب و منهزم گردید ناچار از سلطنت ایران مأیوس شده به جانب قندهار گریخت و برادر محمود ابراهیم نامی را بر سَرِ راه وی فرستاده او را بکشت. هم در این سال ندرقلی بیگ ملقّب به طهماسبقلی خان چون به شیراز رسید به عمارت بقعهٔ سید میر احمد بن امام موسی الکاظم علیه‌السّلام مشهور به شاه‌چراغ حکم کرد و مقبره خواجه شمس‌الدین محمّد حافظ را بنیاد نمود. نیز در این سال طهماسب قلیخان از شیراز به کوهگیلویه راند و روز نوروز در منزل باشت بود که حسنعلی بیگ معیّرالممالک از جانب شاه‌طهماسب نزد او آمده افسری مکلّل با سیصد دست خلعت در ازای فتح فارس به او تقدیم کرد بعد از آن طهماسبقلی خان به شوشتر و دزفول و از آنجا به بروجرد آمد و شاه طهماسب ایالت خراسان و قندهار و مازندران و یزد و کرمان را به او واگذار نمود. هم در این سال طهماسب قلیخان با عثمان پاشا که از جانب دولت عثمانی همدان را متصرّف بود جنگ کرده براو غالب آمد و تیمور پاشا حاکم وان و پسر سلیمان بابان با سی هزار لشکر به ملایر آمده شکستی فاحش یافته به بغداد گریختند و طهماسب قلیخان به طرف بغداد رفت و از آنجا به تبریز رانده عساکر عثمانی را هزیمت داد و ساوجبلاغ مکری و ده‌خارقان را مفتوح ساخت و به مراغه رفت و از آنجا باز به تبریز آمد و پس از غلبه بر سپاه عثمانی و اسیر کردن سه هزار نفر از آنها فاتح و منصور وارد تبریز گردید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ تولّد ولیعهد این دولت.

[سنهٔ ۱۱۴۳ هجری = سنهٔ ۱۷۳۰ مسیحی]

آسیـا ــ روز هشتم محرّم این سال در حالتی که رضاقلی خان شاملو ایلچی ایران با ابراهیم پاشای داماد صدراعظم در اسلامبول مشغول مذاکره بود خبر رسید که

صفی قلی خان را شاه طهماسب ثانی مأمور فتح تبریز کرده و او به حوالی تبریز رسیده به مجرّد استماع این خبر ایلچی ایران محبوس شد و روز هیجدهم محرّم ابراهیم پاشا به طرف ایران حرکت کرد طایفهٔ ینگچری و سایر دسته‌های قشون عثمانی که صف‌آرائی کرده و منتظر بیرون آمدن سلطان احمدخان سیّم بودند که بیرون آمده سان بدهند و روانه شوند مدّتی منتظر شدند و سلطان بیرون نیامد ابراهیم‌پاشای داماد متوحّش شده به قصر سلطنتی رفت و سلطان را عنفاً بیرون آوردند و این تعلّل سلطان را به فال نامیمون گرفتند و در همین ایّام به تواتر خبر به اسلامبول رسید که عساکر ایران همدان و تبریز و کرمانشهان را از تصرّف قشون عثمانی منتزع ساخته‌اند و شاه‌طهماسب بلاد مزبوره را متصرّف شده است. هم در این سال ندرقلی بیگ ملقّب به طهماسبقلی خان به خراسان و هرات رفته این نواحی را مصفّی نمود.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در پانزدهم ربیع‌الاول این سال در اسلامبول بر سلطان احمدخان سیّم شوریدند، سلطان زیاده از حدّ متوحّش شده یکنفر نزد شورشیان فرستاد و از سبب شورش استعلام نمود در جواب گفتند صدراعظم و وزیر داخله و وزیر بحریّه و مفتی اسلامبول به دین و دولت خاین‌اند اگر سلطان اشخاص مزبوره را به ما تسلیم می‌کند که هرچه بخواهیم با آنها بنمائیم دست از شورش برمی‌داریم سلطان وزیر داخله و وزیر بحریه را نزد شورشیان فرستاد و خواهش کرد که از قتل صدراعظم و مفتی درگذرند و به عزل آنها اکتفا کنند شورشیان گفتند اگر مفتی از این شهر مهاجرت کند کاری به او نداریم ولی تا ابراهیم پاشای صدراعظم را به قتل نرسانیم دست برنمی‌داریم، چون استمالت سلطان نایرهٔ شورشیان را منطفی نساخت و یاغیان دور عمارت سلطان را گرفتند سلطان از وحشت صدراعظم و وزیر داخله و وزیر بحریّه را هلاک کرد و اجساد ایشان را نزد یاغیان فرستاد مع‌ذلک یاغیان آرام نشده در خلع سلطان ابرام کردند سلطان راضی شد که از سلطنت خلع شود و جان خود و اولاد او محفوظ ماند بنابراین در همان شب سلطان احمدخان سیّم را از سلطنت خلع کردند و سلطان محمود پسر سلطان مصطفی خان دوّیم را که برادرزادهٔ سلطان احمدخان سیّم بود به تخت سلطنت

عثمانی به‌جای عمّ خود جلوس دادند و موسوم به سلطان محمود خان اوّل نمودند و اغلب از مورخین جلوس سلطان محمودخان را در شب دوشنبه نوزدهم ماه ربیع‌الاول این سال نوشته‌اند. **(روس)** ــ فوت پطر دو یّم در سنّ پانزده سالگی و جلوس آنْ ملکه دختر ایوان برادرزادهٔ پطرکبیر به‌جای او. **(دانمارک)** ــ فوت فردریک چهارم پادشاه و جلوس کریستیان ششم به‌جای او. **(فرانسه)** ــ اختراع تِرمُومتر یعنی میزان‌الحراره به‌واسطهٔ رِئومُورْ. **(ایطالیا)** ــ جزیرهٔ کُرْس که جزو ایالت ژنْ بود آغاز خودسری می کند. استعفای ویکتُر آمِدِ پادشاه ساردِن و جلوس پسرش شارل اِمانُولْ سیّم به‌جای او. **(پروس)** ــ پسر پادشاه که به سنّ هیجده سالگی است (فردریک کبیر) و ولیعهد می‌باشد به‌واسطهٔ میل کاملی که به صحبت فلاسفه دارد به خیال فرار به بلاد خارجه است لهذا به حکم پدر محبوس می گردد.

[سنهٔ ۱۱٤٤ هجری = سنهٔ ۱۷۳۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال اعیان دولت شاه طهماسب ثانی که با ندرقلی بیگ ملقّب به طهماسبقلی خان نفاق و مخالفت داشتند محرّک شاه طهماسب شدند که در غیاب طهماسبقلی خان با قشون عثمانی جنگ کند تا معلوم شود و بر مردم ثابت گردد که فتوحاتی که این اواخر میسّر شده به‌واسطهٔ رشادت قشون قزلباش است نه به جهت رشادت طهماسبقلی خان، و در همین اوان یعنی در ماه ربیع‌الاول این سال سلطان محمود خان اوّل سلطان عثمانی نیز از داخلهٔ مملکت و عمل شورشیان آسوده شده کار سلطنت را منظّم ساخت و به امور خارجه پرداخت یعنی مصمّم جنگ با ایران گردید و احمدپاشا حاکم بغداد و ابراهیم‌پاشا حاکم گنجه و رستم‌پاشا را با عساکر زیاد مأمور محاربه با لشکر شاه‌طهماسب کرد از این طرف سردارهای شاه‌طهماسب یعنی طهماسبقلی خان و علیمردان خان مابین ابهر و قزوین اردو زدند و خود شاه طهماسب با چهل هزار نفر و چند عرّاده توپ در حوالی همدان در سیزدهم ماه ربیع‌الثانی با عساکر عثمانی برابر شد و جنگ سختی درگرفت و برخلاف مأمول اعیان دولت شاه‌طهماسب لشکر قزلباش شکست خورده بسیاری از آنها مقتول گردیدند، شاه‌طهماسب با بقیّة‌السیف قشون او به کاشان گریختند و

شاه‌طهماسب به طهران آمده مصمّم فرستادن ایلچی به اسلامبول گردید و وصول خبر فتح عساکر عثمانی در اسلامبول مایهٔ حصول شعف زیاد شد. خلاصه اغلب شهرهائی را که طهماسبقلی خان (نادر) از عساکر عثمانی منتزع ساخته بود باز عساکر مزبوره متصرّف شدند و تبریز و ارومیه و مراغه را بگرفتند و در همین اوان قلعهٔ حویزه را که طایفه منتفج و بنی‌لام محاصره کرده بودند متصرّف شدند پس از این سوانح در نهم شعبان این سال عهد مصالحه فیمابین دولت عثمانی و شاه‌طهماسب ثانی منعقد شد و به موجب این عهدنامه از طرف آذربایجان رود ارس سرحد دولتین گردید و از طرف عراق درهٔ تنگ. و عهدنامهٔ مزبوره عبارت از هشت فصل بود: فصل اوّل در تعیین حدود، فصل دویّم در آزادی زوّار در اماکن مشرفه متصرّفی دولت عثمانی، فصل سیّم راجع به تجارت، فصل چهارم در تعیین قنسول ایران در اسلامبول و تعیین قنسول عثمانی در اصفهان، فصل پنجم در استقرار دوستی و مؤالفت مابین کوتوالان و سرحدداران طرفین، فصل ششم در آزادی سفرای دولتین در ممالک یکدیگر، فصل هفتم در باب غدغن سخت به سرحدداران طرفین که اسباب منازعه و مشاجره فراهم نیاورند، فصل هشتم در اینکه نسخ متعدّده از این عهدنامه نوشته شود و برای سرحدداران دولتین متعاهدتین بفرستند.

بعد از انعقاد این معاهده چون سلطان عثمانی راضی به واگذار کردن تبریز نبود از صدراعظم خود مکدّر شده در بیست و سیّم شعبان او را معزول و منصب صدارت را به علی‌پاشای حکیم‌زاده که حاکم تبریز بود مفوّض داشت و از این طرف طهماسبقلی خان (نادر) نیز مطلقاً راضی به این عهدنامه نبود و از حرکات شاه طهماسب مخصوصاً جنگی که در غیاب او با لشکر عثمانی کرد و مایهٔ خسارت کلّی گردید کمال دلتنگی و تغیّر را باطناً بهمرسانید و به خیال خلع شاه‌طهماسب افتاد. به عقیدهٔ بعضی مورّخین وقتی که شاه‌طهماسب با قشون عثمانی در حوالی همدان جنگ کرد طهماسبقلی خان در خراسان بود و بر سَرِ طایفهٔ افاغنهٔ ابدالی که بر هرات استیلا یافته بودند رفته و هرات را بگرفت و افاغنهٔ ابدالی را متفرّق ساخت و برادر خود ابراهیم خان را به فراه فرستاد و او نیز فراه را بگرفت و افاغنه به اعانت سیدال افغان به جانب قندهار رفتند و ابراهیم‌خان به خدمت طهماسبقلی خان بازگشت، در این اثنا خبر مصالحهٔ شاه‌طهماسب با

عثمانی به طهماسبقلی خان رسید عریضه‌ای به شاه‌طهماسب نوشته اظهار داشت که رضای این بنده نیز در مصالحه با عثمانی شرط است و من به این مصالحه راضی نیستم و به ضرب شمشیر عثمانی را مجبور به صلح و معاهده‌ای می‌نمایم که مقرون به صرفهٔ دولت ایران باشد. شاه طهماسب به طهماسبقلی خان نوشت که شما با عساکر خراسان به عراق آئید ما مقرّر می کنیم لشکر عراق نیز با شما موافقت کنند و مقصودی که دارید حاصل نمائید. بنابراین طهماسبقلی خان متوجّه عراق شد و شاه طهماسب حکم کرد محمّدعلی خان قوللر آقاسی حاکم فارس با لشکر عراق به قم رفته به اتفاق طهماسبقلی خان روانهٔ آذربایجان و مصمّم جنگ با عثمانی گردد و در این وقت شاه‌طهماسب به اصفهان آمده در این شهر اقامت داشت.

[سنهٔ ۱۱٤۵ هجری = سنهٔ ۱۷۳۲ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال چون طهماسبقلی خان به عراق رسید به‌واسطهٔ عریضه از شاه‌طهماسب استدعا کرد که در اصفهان به حضور شاه‌طهماسب آمده بعد از استدراک این شرف به خدمت و مأموریّت خود قیام نماید. شاه‌طهماسب برطبق میل طهماسبقلی خان او را اجازت داد و او با توپ و تیپ وارد هزارجریب اصفهان شد و به سلام شاه‌طهماسب آمد و شاه‌طهماسب را به بازدید خود و سان سپاه دعوت کرد و شاه‌طهماسب مسئول او را قبول نمود و اگرچه بعضی از نزدیکان شاه‌طهماسب که عاقل و دانا بودند از حرکات طهماسبقلی خان تفرّس خلاف می‌نمودند و با شاه‌طهماسب پیش از ورود طهماسبقلی خان به اصفهان در این باب مذاکره کرده و در این موقع رفتن شاه‌طهماسب را به منزل طهماسبقلی خان عمل صحیحی نمی‌دانستند امّا درمقابل تقدیر تحذیر ایشان بی‌ثمر گردید. روز پانزدهم ربیع‌الاول و به عقیدهٔ بعضی از مورخین روز پنجم این ماه شاه‌طهماسب با اعیان دولت و رجال و ارکان به منزل طهماسبقلی خان رفت طهماسبقلی خان آنچه لازمهٔ پذیرائی بود به عمل آورد و اعاظم امرای خراسان را معرّفی کرد و پیشکشهای لایق داد بعد استدعا نمود که شاه‌طهماسب شب را در آنجا بسر برد، شاه‌طهماسب با

چند تن از خواص در هزارجریب بماند و سایرین را مرخّص کرد مجلس عیش بساختند و شاه‌طهماسب به شرب مدام و عشرت مشغول و آخرالامر مست طافح گردید و به حرکات ناشایسته پرداخت طهماسبقلی خان آن حرکات را به امرای قزلباش و اعاظم خراسان نمود و گفت چنین شخصی چگونه می‌تواند متقلّد مهام دولت و امور سلطنت گردد؟ امرا و اعاظم که آن حرکات ناپسند بدیدند همگی برنجیدند و با طهماسبقلی خان در خلع شاه‌طهماسب همداستان گردیدند. علی الصباح شاه طهماسب را از سلطنت خلع کردند و اسم سلطنت را بر عباس میرزا طفل چهار روزهٔ او بگذاشتند و شاه طهماسب را از راه یزد به مشهد مقدّس فرستاده به رضاقلی خان پسر طهماسبقلی خان سپردند. خلاصه طهماسبقلی خان که نادرشاه باشد در ربیع‌الاول این سال به اسم نیابت سلطنت از جانب شاه‌عبّاس رضیع به سلطنت ایران نایل گردید و بلافاصله یکی از اسرای عثمانی را که موسوم به محمّدآقا و در اردوی نادری محبوس بود رها کرده به اسلامبول فرستاد و نامه به بابعالی نوشته مصحوب او ارسال داشت و این نامه فقط یک سطر و مضمون آن این بود که یا بلادی که از ایران به تصرّف عثمانی است واگذار کنید یا آماده جنگ باشید، پس از آن در بیست و هفتم ربیع‌الاول اردوی معتبری در گلپایگان زد و از گلپایگان به بختیاری و لرستان رفت و آن نواحی را امن نمود و از اینجا به حوالی کرمانشاه راند.

پوشیده نباشد که مورخین ایران خاصّه صاحب تاریخ جهانگشای نادری خلع کردن طهماسبقلی خان (نادرشاه) شاه طهماسب را از حوادث ماه ربیع‌الاول سال هزار و صد و چهل و چهار نوشته برخلاف تاریخ آل عثمان که به زبان فرانسه و مجلّدات عدیده است و سایر تواریخ فرنگ که این سانحه را از سوانح ماه ربیع‌الاوّل سال هزار و صد و چهل و پنج می‌نویسند امّا قراین خارجی دلیل صحّت قول مورخین ایرانست به هرحال صاحب جهانگشا گوید بعد از خلع شاه طهماسب و دادن اسم سلطنت را به عباس میرزا مقرّر شد که این شاهزاده و اهل حرم شاه طهماسب به قزوین رفته در آنجا متوقف باشند مقارن این حال خبر طغیان طایفهٔ بختیاری و مقتول شدن احمدخان حاکم ایشان به طهماسبقلی خان رسیده به بختیاری رفت و متمردین را تنبیه کرده حکومت بختیاری را به ابوالفتح خان ولد

قاسمخان داد و به کرمانشهان آمده از کرمانشهان به زهاب بر سَرِ احمدپاشای باج‌آلان که از جانب احمدپاشای والی بغداد حکومت زهاب داشت رفت و او را با بسیاری از معتبرین عثمانی زنده دستگیر کرد و بسیاری را نیز بکشت و در غرّه ماه رجب از زهاب حرکت کرد و از آنجا که استحکام قلعهٔ بغداد محقق و ظاهر بود که اگر طهماسبقلی خان مستقیماً به جانب بغداد رود احمدپاشا به قلعه‌داری خواهد پرداخت لهذا از راه قلعه علی‌بیگ عازم کرکوک شد که شاید احمدپاشا به این تقریب میدان را وسیع دیده به معرکهٔ جنگ قدم گذارد امّا این تدبیر مفید نیفتاد بنابراین دو هزار نفر را مأمور محاصره قلعهٔ کرکوک کرده خود به جانب داش کرپی راند و از راه قراتپه عازم بغداد گردید و در آن نواحی جنگهای سخت کرده کربلای مُعلّی و نجف اشرف و سرمن‌رای و سایر آن نواحی را عساکر نادری تصرّف کردند و برای احمدپاشا نماند مگر همان قلعهٔ بغداد.

نگارنده گوید سوانح مذکوره را تا اینجا صاحب جهانگشای نادری داخل در حوادث سال هزار و صد و چهل و چهار نوشته و به موجب همین تاریخ قشون طهماسبقلی خان در اوایل سال هزار و صد و چهل و پنج در حوالی بغداد جنگ سختی با عساکر عثمانی کرده دوازده هزار نفر از لشکر نادری مقتول و بقیّه مغلوب و مقهور گردیده طهماسبقلی خان (نادرشاه) با بقیه قشون خود به مندلیج آمد و از آنجا راه همدان را پیش گرفته در بیست و دوّیم ماه صفر این سال که سنهٔ هزار و صد و چهل و پنج باشد وارد همدان شد و احکام به حکام اطراف فرستاده قشون و تهیّه طلب نمود و چون واقعه شکست قشون نادری مشتهر و به اطراف منتشر گردید فتنه‌جویان در هر ناحیه سَر بلند کردند و تیمور پاشا حاکم وان نیز با دسته قشونی عازم تبریز شد و لطفعلی بیگ نایب تبریز از عهدهٔ حفظ قلعهٔ این شهر برنیامده به مراغه شتافت و از اینجا عزیمت خلخال نمود. هم در این سال در بیست و دوّیم ماه ربیع‌الثانی طهماسبقلی خان (نادرشاه) از همدان به عزم جنگ با عساکر عثمانی روانهٔ کرمانشهان شد و روز ورود به کرمانشهان شنید فولادپاشا والی ادرنه و چند نفر دیگر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از عساکر عثمانی از جانب عثمان‌پاشای سرعسکر که در قلعهٔ کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله هشت فرسخی زهاب آمده اقامت دارند و منتظرند که اگرموکب طهماسبقلی خان به

جانب تبریز رود ایشان به طرف کرمانشهان حرکت کنند و اگر متوجّه کرکوک و بغداد شود به مقابله پردازند طهماسبقلی خان به سرعت هرچه تمامتر بر سَرِ آنها رفته جمعی را بکشت و بقیّة السیف گریختند و اموال زیاد از ایشان قسمت قشون نادری شد بعد به سمت کرکوک رانده در آنجا نیز تاخت و تاز کردند و عثمان‌پاشای سرعسکر از مقابله تقاعد نمود لهذا طهماسبقلی خان به کنار آب دیاله مراجعت کرده که به تسخیر بغداد روانه شود و عثمان‌پاشای سرعسکر این مراجعت را دلیل ضعف حال دانسته ممش‌پاشا نامی را با دوازده هزار نفر از عقب اردوی نادری فرستاد و خود نیز از عقب ممش‌پاشا روانه شد و جنگ سختی فیمابین درگرفت، سرعسکر با ده هزار نفر تقریباً مقتول و سه هزار نفر اسیر گردیدند و به‌واسطهٔ این فتوحات تیمور پاشا که تبریز را متصرّف بود خایف گشته از این شهر برفت و لطفعلی بیگ نایب تبریز دو باره این شهر را متصرّف شد و به قراتپه که مقرّ اردوی نادری بود آمد و موکب نادری به سرمن‌رای به زیارت رفته از آنجا عازم بغداد گردید و در حوالی بغداد به اصرار احمدپاشا والی بغداد به موجب وکالتی که پاشای مشارالیه از جانب دولت عثمانی داشت فیمابین طهماسبقلی خان (نادرشاه) و دولت عثمانی عهد صلح منعقد شد و اسرای جانبین آزاد شدند و احمدپاشا فرامین به پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان و غیره در باب تخلیه قلاع نوشت و ارسال داشت و پس از زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السّلام و مشهدین نجف اشرف و کربلای معلّی طهماسبقلی خان از عراق عرب معاودت نمود و متوجّه تدمیر محمّدخان بلوچ حاکم کوهگیلویه که لوای خودسری برافراشته بود شد و در دربند شولستان جنگی با محمّدخان بلوچ کرده محمّدخان منهزم و به طرف لار و گرمسیرات فارس فرار کرد و حکم نادری صادر شد که طهماسبقلی خان جلایر مواد فتنه و فساد محمدخان بلوچ را قلع و قمع نماید و موکب طهماسبقلی خان (نادرشاه) به شیراز آمده.

اروپا ــ (اسپانیول) ــ در این سال که سنهٔ هزار و صد و چهل و پنج باشد شهر اوران که از بنادر الجزایر است به تصرّف عساکر اسپانیول درمی آید.

تذییل

مؤلّف گوید دولت سلاطین صفویه فی الحقیقه به خلع شدن شاه طهماسب ثانی منقرض گردید و زوال یافت اعمّ از اینکه این خلع به عقیدهٔ مورخین ایران در ماه ربیع‌الاول سال یکهزار و صد و چهل و چهار هجری باشد یا بزعم مورخین فرنگ در ربیع‌الاول سال هزار و صد و چهل و پنج هجری در هرحال یک دو سه سال اسم سلطنت بر عباس میرزای رضیع یا فطیم را نمی‌توان گفت مصداق و اثر خارجی بوده تا در جزو سنین سلطنت سلاطین صفویه نوشته شود خاصّه با آن شوکت و اقتداری که طهماسبقلی خان داشت و لشکرکشیها که می‌نمود پس شایسته اینست که از این به‌بعد ما طهماسبقلی خان را به اسم نادرشاه ذکر و مذکور سازیم و سلطنت را سلطنت نادری دانسته از این مفهوم محقق و معلوم اعراض و تغافل ننموده به رسم محققین از بعضی اغراض به راه اجتناب رویم چه عظم و شأن تاریخ درحقیقت‌نویسی و بی غرضی نگارنده است و از آنجا که عمدهٔ مقصود از مطالعهٔ کتب تواریخ و سیر درک عبرت و استدراک و ازدیاد بصیرت است پس نقاط مهمّه تاریخی که هرقدر مورّخ آنها را بسط دهد پسندیده و مستحسن است یکی نگارش اسباب اعلای لوای شوکت و جلال طبقات سلاطین و حکمرانان باتمکین روی زمین است دیگر شرح موجبات انتکاس اعلام قدرت و زوال و استیصال آنها. و بسیاری از مصنّفین در شرح اسباب انقراض بعضی از طوایف ملوک عالم رسایل مخصوصه نوشته‌اند تا اعمال سلف آیینه عبرت و اعتبار خلف گردد، گوش هوش بازکنند و دیدهٔ بصیرت را با قوّهٔ درایت انباز نمایند، احتراز از موجبات و بواعث وهن و فتور دولت و مملکت را از امور مهمّه و فرایض شمارند و قدم در راه سستی و غفلت نگذارند، مملکت‌داری و رعیّت‌پروری را کاری سرسری و بازیچه ندانند و در هر حال به اشاعهٔ عدل و انصاف کوشیده داد مظلوم از ظالم بستانند، کارهای بزرگ را به اختیار مردمان ناقابل و خُرْد نگذارند و بر اصلاح احوال و تصفیه مناهل و مشارب همّت گمارند تا از ضعف و زبونی مصون مانند و با قوّت و شوکت معاندین و مفسدین را از پیش رانند و بدانند که اختلال در کارهای داخله بهترین وسایل و اسباب تسلّط و استیلای خارجه است چنانکه

دولت سلاطین صفویه معتل و مختل نشده مگر بهمین علّت، و نظر به این نقطه مهمّه و اقتدا به سنّت سنیه مصنّفین محترم ما نیز سبب زوال و شرح انقراض دولت صفویه را در این محل از قول معتبرین ارباب دانش ذکر و درج می نمائیم تا مورث استبصار خاص و عام گردد:

تبصرة در انقراض دولت صفویّه

در عهد شاه سلطان حسین سیّاحی اروپائی به اصفهان آمده مدّت بیست و شش سال در اصفهان اقامت و توقّف نموده و با نظر دقّت و درایت اسباب زوال دولت صفویّه را دیده و شرحی در این باب به زبان لاتن نوشته آن شرح را ابراهیم نامی از ملازمان سلطان عثمانی به زبان ترکی ترجمه کرده و موسوم به عبرت‌نامه ساخته[۱] در اسلامبول به طبع رسانیدند. در زمان مرحوم مبرور نایب‌السلطنه رضوان جایگاه عباس میرزا طاب‌الله ثراه عبرت‌نامهٔ مزبوره را میرزا عبدالرزاق بیگ مورّخ از ملازمان آن حضرت به زبان فارسی ترجمه نموده و اینست آنچه آن سیّاح فرنگی در سبب زوال دولت صفویه می نویسد:

هرچند ظهور دولت و بروز مکنت در کار سلاطین جهان به تقدیر پادشاه قهّار و فضل خداوند جبّار است بقای دولت صفویّه از شاه اسمعیل تا شاه سلطان حسین مقدار دوازده مملکت در تصرّف داشتند: اوّل عراق عجم، دوّیم خوزستان، سیّم لرستان، چهارم فارس و کرمان، پنجم مکران، ششم سمنان، هفتم قندهار، هشتم زابلستان، نهم خراسان، دهم مازندران، یازدهم گیلان، دوازدهم آذربایجان، که عبارت از ایروان و شیروان و گرجستان و داغستان باشد.[۲]

در زمان شاه اسمعیل رسم ملوک‌الطوایف دایر بوده در هریک از اینها صاحب کاری مستقل بوده به قول سیّاح مسیحیّه همهٔ اینها سنّی سنوی و شاه

۱. نسخهٔ معتبری از این رساله به نام «بصیرت‌نامه» به ضمیمهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی ستاد آرتش شمارهٔ ٤ و ٥، سال هشتم، چاپ شده. این دو متن باهم مطابقه شد. اختلاف بقدری زیاد است که یادآوری در پاورقی ممکن نیست. تنها در مواردی که کلمه‌ای از قلم کاتب افتاده در علامت [ ] اضافه شد و اگر کلمه‌ای تحریف شده به نظر رسید صحیح آن از روی بصیرت‌نامه تحت عنوان «ب» در پاورقی یادآوری گردید.

اسمعیل رافضی تارک صحابه، و اینها بعد از تیمور تا زمان شاه اسمعیل خالی از کدورت و نفاق نبوده‌اند و می گوید چون مخالفتی باهم داشته‌اند شاه اسمعیل طلوع کرده در اندک زمان سنّیان سنوی را ذلیل و بعد از آن انساب اولاد ایشان را از روی زمین برداشت و شیوهٔ تشیّع و رفض ظاهر ساخت و اگر صاحب کاران سنّی اتّفاق می نمودند او را رخنه نمی دادند و به سبب نفاق بنای دولتشان خراب شد. و می گوید تا زمان شاه‌عبّاس پادشاهان در کار عزل و نصب و سایر امور خود مستقل بودند، بعد از او پادشاهان زبونِ تسلّط خدّام و چاکران شدند و دولتشان مشرف به انهدام شد. و دیگر از زمان شاه‌عبّاس بزرگ شرب شراب شایع گشت و از برای عوام و خواص رخصت بود و کسی اجتناب نمی نمود و ممنوع نمی شد صغیر و کبیر به عیش و عشرت مبتلا و به امور دولت خود نمی پرداختند حتی شاه سلطان حسین که به زهد و تقوی میلی تمام داشت در زمان اقتدار خود قدرت بر دفع و رفع این فساد نیافت و شرب خمر را مؤکّد به عقوبت عظیم غدغن کرد و در شهر اصفهان و محلّه جلفا شرابها بر زمین ریختند و خمها شکستند و خمخانه‌ها را دربستند غدغن گردید که سوای ملوک ارامنه به یکدیگر قطره‌ای شراب به کسی نفروشند تأکید اکید و تنبیه شدید به اقصی الغایة رسید و در آخر کار این قضیّه نتیجه داد که خلق صبر و تحمّل نیاورده صغار و کبار جمع شدند و مشورت کردند که از برای شراب خوردن از شاه اذن طلبند تا قدغن شکسته شود عاقبت والدهٔ شاه را برای اینکار واسطه کردند و او تمارض کرد و اطبّا را چیز بسیار داده تطمیع کردند که تجویز کنند که دوای این درد شرابست بالجمله شراب پیدا کرده و به یک دو قدح که نوشید مرض [مادر] پادشاه بحران کرد و به شاه پند مشفقانه دادند و در ضمن آن ابرام و الحاح نمودند که به طریقهٔ اسلاف می باید بود و می دوساله امروز برای رفع غم باید پیمود، و فردا را برای آمدن نشاط انبساط باید نمود. شاه به نحوی مبتلای شراب شد که بالکلیّه از تنظیم امور خود بازماند، به لذّات شهوانی مشغول شده خواننده‌ها و سازنده‌ها و رقّاص و مطرب در مجالس محفل‌آرا شدند، امور دولت خود را به رجال دولت سفارش نمود و زمام حکومت به دست رجال دولت افتاد و ظالم از مظلوم و حق از باطل تمیز نیافت و همه به هوای نفس خود هرچه خواستند کردند و گرد از وجود ملک و ملّت برآوردند و گویند شاه سلطان حسین در تمام عمر خود

لباس سرخ نپوشید و بنابر این عادت از امرا و سرداران هیچیک نمی پوشیدند، پادشاه روز غضب که می خواسته است کسی را بکشد سرخ می پوشیده و شاه سلطان حسین از روز جلوس تا روز [عزل] به قتل یک کس فرمان نداد، یکروز در باغچه تفنگ می انداخت مرغی را به تفنگ زد و به حال مرغک بسمل او را ندامت و پشیمانی دست داد و دو یست تومان [زر] از خزینهٔ خاصّه به فقراء تصدّق نمود. سیّاح گو ید که او پادشاهی کریم‌الطبع محبّ فقرا، حلیم و سلیم و صاحب جود و احسان بود و از برای پادشاهان سیف و احسان هردو ضرور است چون شاه از سیف و احسان غفلت کرد انقلاب به دولتش رسید و کار کشید به جائی که کشید.

دیگر از جمله اسباب زوال دولت

[و به سبب] این بود که طوایف عجم غایت اصرار در دعوی اسلام دارند و در جزوی از شعایر و فروض و سنن اهمال جایز نمی دانند و در اواخر ایّام سلطنت صفویّه برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیمه که سبب انتظام دولتست اهتمام نمی کردند و گواه این سخن است که در زمان شاه‌عبّاس ماضی بنا گذاشتند و غدغن کردند که باید زر نقد از ایران بیرون نرود و به‌جای زیارت حجّ به زیارت قبور ائمه علیهم‌السّلام و سایر مقابر روند و هرکس آرزوی زیارت کعبه داشت می بایست مبلغ خطیر به پادشاه پیشکش کند و اذن حاصل نماید و ضرری بیشتر از ضرر حجّ نبوده است به این سبب مستطیعان و ضعفاء و عجزهٔ اسلام روز و شب دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان خود می کردند.

دیگر باعث زوال دولت ایشان

بیشتر این جهت بوده است که کارگزاران امور پادشاهی و امنای دولت و وزرای حضرت دو فرقه شده بودند و بایکدیگر ضدیّت کامل داشتند کاری که این فرقه می ساخت پسندیدهٔ رأی آن جماعت نمی شد و بیشتر باعث اختلال دین و دولت، و ملک و ملّت همه این می شد، و در کار دولت عیبی و نقصی و خللی مثل نفاق کارگزاران دولت نیست و همه کارها معطل می ماند و انواع جور و تعدی و فساد در مملکت پدید آید که چارهٔ آن از ممتنعات باشد و در اندک وقتی دولت زایل

می گردد چنانکه دولت صفویّه شد و این کار را قیاس از ضعفای امّت باید کرد بالمثل، مرد بازاری در خانهٔ خود دو کدبانو داشته باشد که مطلب هریک خلاف رأی دیگری باشد کار مرد بازاری مختل شود و گذران امور خانه‌اش معوّق و معطّل می ماند. اگر فراغت خود را می خواهد بالضروره باید که آن دو کدبانو را یکی کند و آن یک نفر کدبانو باید نیز محبت قلبی و جان‌سوزی در کار صاحب‌خانه داشته باشد و الاّ آنهم به هوای نفس خود راه رود، صرفهٔ خود جوید و حریص و بیمروت باشد باز کار از پیش نمیرود و خانهٔ کدخدا از آن کدبانو بر باد خواهد رفت و هر کار [که] در دنیا از پیش رفته است از اتّفاق رفته است و هرکار که در عالم خراب شد از نفاق خراب شده است.

کیفیّت احوال افاغنه و ظهور دولت ایشان

نقل کرده‌اند که طوایف افغان در سواحل بحرخزر در حوالی شیروان و داغستان مسکن داشتند، یا خود در باب‌الابواب خارج داغستان در صحراها ییلاق و قشلاق می نمودند و طایفهٔ مجهول الاصل بوده‌اند [و] معلوم نبوده است از قوم بحرخزر یا از شعبه یا از طایفهٔ آنها باشند بهرتقدیر کار ایشان در آنحدود نهب و غارت بوده است. در زمان امیرتیمور گورکان اهالی آذربایجان از ایشان تشکی و تظلّم کرده آن پادشاه ذیجاه آن طایفه را از آنجا کوچانیده در صحرائی که واقع بود در مابین هند و قندهار ساکن و متمکّن گردانید و دست تعدّی ایشان را از آذربایجان به صد منزل دور کرد و در آنجا نیز عادت ایشان نهب و غارت بود. سیّاح[1] نوشته که در بعضی از کتب تواریخ دیده‌ام آنها را اغوانی الیانی می گفته‌اند و اغوانی غلط الیانی است[2] و از ارمنی بوده‌اند و حالا ناحیهٔ قراباغ متصل به شیروان جماعت ارمنی هستند که آنها را مناشری قندسارمی گویند و درطریقه ایشان سرکرده و رئیس را اغوان[3] گویند و به زبان ارمنی باش نوعی اغوان[4] را

۱. ب: مترجم گوید.
۲. ب: اغوالی را الیالی می گفته‌اند و اغوالی غلط الیالی است.
۳ و ٤. ب: اغوال.

گویند، در ولایت گنجه و ایروان و نواحی نخجوان و حدود گیلان مسکن دارند، سقناق[۱] ایشان را به این نام می‌خوانند و طایفهٔ ارامنه را که در جبال متمکن‌اند به این نام می‌خوانند و به این نام افتخار کرده ادعای افغان بودن می‌نمایند و می‌گویند لفظ قندسار قندهار بوده است و از کثرت استعمال قندسار شده و قندسار غلط قندهار باشد زیرا که قلعهٔ قندهار در بعضی کتب نوشته‌اند که از بناهای اسکندر بوده آن وقت که آن طایفه آنجا ساکن شده ارمنی بودند چون از وطن اصلی دور و مهجور ماندند رفته‌رفته با اهالی قند هار مخلوط شدند و اُلفت و مؤانست پیدا کرده همگی مسلمان شدند یعنی سنّی شدند و در طبع ایشان غارت و تاراج غلبه دارد و چون محلشان سرحدّ است همهٔ ایشان جنگ‌آور شده‌اند.

در بیان جنگ افاغنه

جنگ و قتال عادت معتاد افغانست و در میان ایشان سرکرده و ضابط بسیار باشد در وقت جنگ به ضابطه و نظام صفها می‌بندند و به زبان خودشان نسقچی و پهلوان دارند وقتیکه تمامی آنها گرم جنگ و کارزار می‌شوند سرکرده و ضابط ایشان به عقب آمده نظارهٔ لشکر و صفوف خود می‌کند کسی از دشمن نمی‌تواند روی بگرداند، نسقچی از عقب گذاشته‌اند که هرکه از جنگ برگردد بی‌امان به قتلش پردازند. سیّاح می‌گوید در محاصرهٔ اصفهان وقتی که افغان با عجم جنگ می‌کرد من نزدیک پل عبّاس‌آباد تماشای جنگ می‌کردم یکی از افاغنه را دیدم که دست راست او را افکنده بودند به عقب صف آمده محافظان صف و نسقچی و ضابطه به مظنّهٔ اینکه از جنگ گریخته است می‌خواستند او را بکشند دست افتادهٔ خود را نمود باز راضی به برگشتن او نشدند، گفتند ای نابکار اگر دست راست تو در کارزار افتاد می‌بایست با دست چپ جنگ بکنی و اگر دست چپ افتاد باید به دهن جنگ بکنی و آب دهن بر روی دشمن اندازی تا از خدای خود به مزد بزرگی برسی. این گفتند و او را به معرکه جنگ راندند. ضابطان جنگ مأذون نیستند کشتگان معرکه را دفن نمایند، باید که جسد ایشان

۱. ب: شفتیان.

در میدان افتاده باشد اگر شمشیر و خشب و کمان یا تفنگ و غیره [از] اسلحهٔ ایشان بر زمین افتد برای برداشتن آن به زمین نمی‌آیند از بسکه در روی اسب چابک می‌باشند از روی اسب خم شده از زمین برمی‌دارند. تفنگ‌اندازی نیز می‌دانستند، چون به اصفهان آمدند برهنه و عریان بودند چون به دستشان مال زیاد بسیار افتاد بقدر مقدور در لباس حرب و آلت جنگ مکمّل شدند و از کثرت مداومت در جنگ مهارتی کامل حاصل داشتند اگر در میدان صف می‌بستند به هیأت اجتماعی حمله می‌آوردند و اگر برمی گشتند یکجا باهم برمی گشتند و در گرفتن قلعه و محاصره وقوفی نداشتند بعضی قلعه‌ها را که به دست آوردند از بیرون آب آن را می‌بریدند و بسیار مطیع و منقاد سرکردهٔ خود بودند به حدی که پی کار و بار خود بودند، خودیکنفر دانا از جانب سرکردهٔ ایشان می‌آمد و می‌گفت باید در فلان ساعت در فلان جا جمعیّت نمائید که با شما کاری است فوراً کاری که در دست داشتندی دست از آن کشیدندی و به مکان معهود حاضر شدندی. هرشهر و بلد را که گرفتند اگر از اهالی آن شهر می‌دیدند که طبقی از جواهر و زر برسَر نهاده و می‌رود از لشکر و توابع ایشان یکنفر به خیال نمی‌گذرانید که ذرّه‌ای به او اذیت کنند در وقت جلوس محمود با اشرف نزاعشان شد لشکر دودسته شدند خواهان محمود و خواهان اشرف. به گوش محمود رسید که اهل اصفهان از ترس تاراج دکان خود را بسته‌اند منادیها گذاشت در بازارها جار زدند که مردم دکان خود را بازکنند و هرکس به کسب خود مشغول شود یک دکان بسته نشد همه برسَرِ دکانها به کسب و کار خود مشغول بودند. به بیع و شرای اسیر رغبت ندارند اسیر را تا مدّت معهود خدمت می‌فرمایند، و آزاد کردن گرفتار را می‌پسندند، و بسیار کسان را در جنگ گرفتار کردند و برای خود اولاد نمودند و به چشم فرزندی می‌نگریستند در اردوها و منازل ایشان بی‌نظامند، اگر لاشهٔ حیوانی باشد و بوی بد از آن آید متألّم نمی‌شوند، بلکه آن را متحمل می‌شوند، از اردو و منازل دور نمی‌کنند، انواع طعام را راغب نیستند و به خورش جزوی قانع‌اند و در اکثر سفرها که با محمود بودند با گندم برشته اوقات خود را می‌گذرانیدند در امورات توکّل دارند و تن‌پرور نیستند، و عادت به انواع ثیاب و اطعمه نکرده‌اند و رودهٔ گوسفند را پرآب کرده در کمر می‌پیچند و در وقت حاجت استعمال می‌کنند. نقل کرده‌اند که بعد از فتح

جلفا افغانی برای حاجت به خانهٔ ارمنی رفته بود یک ظرفی بزرگ مربّائی از ادویهٔ حارّه برای او آورده بود برای اکرام افغان در مقابل او با قاشق می گذارد و فغان از او خورده حظّ می کند و تمامی مربّا را خورده مطلقاً ضرری به وی نمی رسد و در خوردن طعام تکلّفات ندانند و سفره و سینی نشناسند و پنیر و سایر نان‌خورش هرچه باشد بر روی خاک گذارده می‌خورند بغیر از آب چیزی نمی‌خورند، لباسشان مشابه لباس هیچ ملّت نیست هیئتی عجیب دارند دامنها چون خرطوم از پیش آویخته از چپ و راست و برهنه، زیرجامه های پاچه فراخ پوشیده‌اند پوستی در پای خود کشیده با آن سوار می‌شوند اعلی و ادنی شالها و کرباسهای رنگ برنگ دارند که خود را از تاب آفتاب و اسلحهٔ [خود را] از باران نگاه می‌دارند و آن شال رنگارنگ را بر سَر می‌پیچند وسرهای آن را در پیش روی خود از پیش می‌آویزند. بعد از غلبه بر عجم طور قزلباش را فراگرفتند قبای زربفت گل‌دار را پوشیدند اما باز همان پاچه‌های[1] زیرجامه‌هایشان فراخ بود بهرجا که می‌رسند یا هر لباس که می‌پوشند در میان گرد و خاک حلقه‌زده می‌نشینند و زنهایشان بی‌نقاب در هر کوچه می‌خرامند و بسیار مقبول در میان آنها هست که چون آفتاب بی حجاب می‌روند و بدشکل و کریه‌المنظر نیز بسیار دارند که حاجت به نقاب ندارند و در گوشهای خود از بلور و بدنگ[2] گوشواره می‌کنند چنانکه بر گردن اسبان عجم پیش، از این می‌آویخته‌اند می‌آویزند. هرچه می‌پوشند از زیر پستانست همیشه پستانهای ایشان باز است و پوشیده نیست و در پای خود کفش عجم می‌پوشند اگر گل و باران باشد کفش خود را بیرون آورده که در میان گل و باران ضایع نشود و اگر پاهای ایشان گل‌آلود شود یا نجس یا مجروح باکی نیست اگر کسی پرسد که چرا چنین می‌کنید گویند اگر کفش ضایع شود باز کفش تازه باید خریداری کنیم امّا هرچه به پای ما رسد ضرر ندارد.

مسالک و مسافت از شهر اصفهان تا به قندهار

اصفهان که مقرّ حکومت پادشاهان ایرانست در وسط عراق عجم و در

۱. در متن: پارچه.　۲. ب: مدنگ.

غربی ممالک ایران واقع است و به مقتضای افق جغرافیا طولش هفتاد و هفت[۳] درجه است و قلعهٔ قندهار در جانب شرقی ایرانست زمین آن متصل به هندوستانست طولش صددرجه است مسافت در مابین بیست و سه درجه می‌شود، و از اصفهان تا قندهار دو راه است یکی معمور و آبادان و یکی بیابان که خالی از باد سموم نیست و از راه معمور کاروان نود روز می‌رود و چاپار در پنجاه روز[٤] و در راه معمورش شهر سجستان واقع است. پادشاهان عجم که در قزوین و طهران می‌نشسته‌اند و لشکر به قندهار می‌فرستاده‌اند از راه مشهد و هرات می‌رفته‌اند و این راه زیاد معمور بوده، قلعهٔ قندهار از بناهای اسکندر است پادشاه هندوستان به معماری مهندسان فرانسه تجدید آن کرده مستحکم نمود. مترجم گوید که قلعهٔ قندهار را نادرشاه خراب کرد و به‌جای آن شهری ساخت موسوم به نادرآباد و الحال افاغنه در آنجا باشند.

سبب استیلای پادشاهان صفویه به قلعهٔ قندهار

طوایف افغان را که امیرتیمور گورکان از[۵] طرف شیروان کوچانیده به قندهار آورد بعضی از آن طایفه به رسم ایلات در متنزّهات آنجا در کوچ و اقامت بودند و بعضی در خرم‌آباد و قلعهٔ قندهار سکنی و استراحت جسته و با والی هندوستان آشنا شده همواره در اطراف به دزدی و چپاول و تطاول و ایذای خلایق پرداخته با قوّت و ناتوانی[۶] گاه پادشاه هند را خدمت کرده و گاهی در سرحدات هند سرحد نگهدار بودند تا آمدن شاه عبّاس ماضی و استیلای او افساد آنها علاج‌پذیر نگردید و چون شاه عبّاس قلعهٔ قندهار را از پادشاه هند انتزاع نمود در تاریخ هزار و سی اختیار به دست شاه‌عبّاس افتاد و شاه مذکور استحکام به قلعهٔ قندهار داده توابع و لواحق آن را به درستی متصرّف شد و پادشاه هند صلح پایدار نموده سرداران با عرضه و امین و کارگزاران در قلعهٔ قندهار نصب و تعیین کرده

۳. ب: هفتاد و هشت.

٤. ب: چاپار بیست روزه.

۵. در متن: در.

۶. ب: توانائی.

سرداران مزبور [دست] تطاول افغان را از آن دیار کوتاه کرده به ضابطه و نظام تمام در قندهار فرمان‌روا، و افاغنه کماکان مطیع و منقاد و فرمان‌بردار آمدند و طوایف افغانی که تابع قندهارند دو فرقه بوده‌اند یکی هزاره که مذهب ایشان تشیّع بود و افاغنهٔ دیگر که در شمالی قندهار و اهالی آنجا بودند نزدیک به جماعت اوزبک سنّی مذهب و از سنّی به شیعه تطاول و دست‌اندازی واقع شده بارها تشکّی به پادشاهان صفویّه نمودند و ایشان اعتناء نکرده بالاخره افغان شیعه مطیع افغان سنّی گشته داخل سپاه محمود شدند و سنّیان را تابع و مطاوع[1] آمدند و در جنگها با او بودند.

بیان طغیان گرگین خان والی گرجستان به شاه سلطان حسین و انهزام او و اعتذار آوردن به شاه

در سنهٔ هزار و صد و چهارده گرگین خان والی گرجستان از اطاعت شاه روگردان، و شاه جاسوسان به‌سوی بزرگان آنجا روانه و ایشان را از متابعت گرگین خان تحذیر و انذار فرمود، گرگین خان را در دماغ فاسد نخوت و شرارت جایگیر بود عصیان خود را ظاهر ساخت، شاه از حرکات ناهنجار او آگاه و کلبعلیخان قاجار حاکم گنجه را با لشکر گران به تأدیب او مأمور و او بر سَرِ گرگین خان رفته هنگام تلاقی دو لشکر بزرگان تفلیس از یاری او متجافی و از جنگ پهلو تهی کرده در کنار ایستادند گرگین خان مغلوب گشته فراری و در کوهستانات[2] تفلیس متواری گردید و کلبعلی خان داخل تفلیس گشته بزرگان و رعایای آنجا را به انعام و احسان و سلوک و مدارا نوازش کرده خوش‌دل ساخت، گرگین‌خان از حرکات ناهموار خود نادم و برادرش در اصفهان در آستان شاه منصب دیوان‌بیگی داشت[3] گرگین خان به وساطت او به پادشاه پناه آورد و شمشیر در گردن از اعمال گذشته خود نادم و پشیمان و به شاه عذرخواه گردید، و شاه نیز از جرم او درگذشت و عفو فرمود، مقارن این حالات پادشاه هندوستان به هوس

۱. درمتن: مضارع.
۲. متن: کرماستان.
۳. ب: برادرزاده‌اش خسروخان در آستان شاه...

استرداد قندهار ایلچی به درگاه شاه سلطان حسین فرستاد و متمنی این مطلب بزرگ گردید وزراء و امراء شاه جمع آمدند و بعد از مصلحت و کنکاش ایلچی را به معاذیر نادلپذیر مأیوس و در فکر استحکام قلعهٔ قندهار و فرستادن سرداری نامدار به آن حدود افتادند. قرعهٔ این مشورت بنام گرگین‌خان برآمد و گفتند این کار چندین فواید دارد: اوّل آنکه سپاه گرجستان به همراه گرگین‌خان به قندهار می رود و گرجستان خالی از فتنه و فساد می گردد، ثانی آنکه گرگین‌خان آزادکردهٔ شاه است و همواره سعی خواهد کرد که خدمت نمایانی به عرصهٔ شهود رساند تا شاه از او خوش‌دل شود، ثالث آنکه گرگین خان سرداری است باعُرضه چون در قلعهٔ قندهار امکان و تمکین یابد پادشاه هند را بالکلیّه فکر قندهار از ضمیر زایل می گردد . و مترجم گوید[1] اگرچه امراء درگاه در این باب تدبیرات مقرون به صلاح کردند و این کار را نیک دانستند لیکن از این معنی غافل بودند که سرداری که سرحددار می باشد می باید عقل و تمیزش زیاده از امرای دیگر و مدار سلوکش دوچندان از سرداران صاحب‌هنر بیشتر باشد، گرگین‌خان که بی جهت از پادشاه یاغی می شود و آن‌قدر عقل و ادراک و تمیز ندارد که دولت و اقتدار خود را به عقل و تدبیر و تمیز خود نگاهدارد چگونه با گرجیان بی ایمان که چندی است مطیع امرش نبودند خود غافل و مست و گرجستان از طمع و بی‌فکری از دست او رفته سرحدّ قندهار کذائی را که افاغنه و هندوستان همسایه او است تواند نگاهداشت. القصه گرگین خان را سردار قندهار کردند و بالاخره از بی‌فکری و عدم تمیز و سیاست او مأیوس و از شاه روگردان شدند و از فرستادن سرداران و جنگ و جدال علاج‌پذیر نگشته عاقبت‌الامر کاررسید به آنجا که رسید و شاه سلطان حسین تخت و تاج را در اصفهان به محمود داد و بالاخره اشرف افغان شاه سلطان حسین را به وادی خاموشان فرستاد و دولت صفویّه منقرض شد. مگر گمان می کنی که اینکارها به عقل است و تدبیر. حاشا که چنین باشد بلکه منوط به قضا و قدر ملک عزیز قدیر است.

۱. ب: سیّاح گوید.

عنان کار نه دردست مصلحت بین است
عنان به‌دست قضا ده که مصلحت اینست

چنانکه انشاءالله به تفصیل معلوم گردد. بالجمله گرگین خان تدارک خود را دیده عازم قندهار و پسر برادرش خسروخان به‌جای او در حکومت قایم‌مقام گرجستان شد و خود روانه قندهار شده قلعهٔ آن را استحکام داد و به طوایف افغان نظام و انتظام بخشید و دست تعرّض آن جماعت را از همسایگان کوتاه گردانید و صدق و اخلاص خود را به ولی‌نعمت خود ظاهر نمود.

اتفاق در این ایّام
میرویس را تحویلدار تعیین کرده بود[۱]

و این میرویس در میان طوایف افغان بسیار عزیز و مکرم و افاغنه به او کمال اطاعت و اتفاق داشتند غروری بی‌نهایت پیدا کرده با اهالی هندوستان علاقه داشت، با مایه بسیار اندوختن مال و منال را سفرها می کرد و سودها دیده بود و ثروتی بی‌نهایت جمع کرده گرگین خان مطاوعت میرویس و بسیاری مال و دولت او را از حسد برنتافته و از شدت طمع به فکر اخذ اموال و هتک حرمت و اجلال او افتاد، او را به حضور خود طلبیده اکرام و استمالت و نوازش نمود و از خود مطمئن و خاطرجمع ساخت به بهانهٔ اینکه تو مردی مدبّر و عاقل و کارگزار هستی تو را به جهت تمشیت بعضی امور باید به اصفهان بفرستم و وعده‌های نیکو داد و ابواب امیدواری تمام بر روی او گشاد و او به سخن گرگین‌خان روانهٔ اصفهان و از عقب عریضه و مکاتیب به شاه و امنای دولت نوشت که وجود میرویس در این دیار باعث فتنه و شرارتست و دود عصیان و طغیان در روزنهٔ دماغ مکنون دارد باید به مجرّد ورود او را در آستانهٔ شاهی نگاهدارند، میرویس بعد از ورود به اصفهان او را محافظ و نگهبان تعیین کردند و او این معنی را دریافت، محزون و مکدّر خاطر گردید، مدّتی در این فکر و اندیشه بود، چون دید در آستان

۱. سطر جلی عنوان نیست ولیکن چون در نسخهٔ اصل چنین بود ما هم متابعت کردیم(مؤلّف)
در ب عنوان این است: «فرستادن گرگین خان میرویس افغان را به جانب اصفهان و سایر حالات».

شاهی امینان و کارگزاران دوفرقه شده‌اند و معادات و دشمنی کلّی در میان ایشان متداول است از این ملالت قدری تسلّی یافته که نقار[1] کارگزاران شاه بایکدیگر نشانهٔ زوال دولت است، مردی عاقل بود و نشیب و فراز خود را بسیار ملاحظه می‌نمود، اعتمادالدوله را دید، شالهای کشمیری گرانبها و پارچه‌های زری هندی خوش‌نما هدیه و پیشکش برد و در استرضای کسان او لازمهٔ انسانیّت بجاآورد و روز دیگر به خانهٔ دیوان‌بیگی که برادر گرگین‌خان بود رفته تحفه و هدایای لایقه گذرانید و بعد از چند روز باز به دیدن او رفت و از او تعظیم و تکریم یافته نزدیک خودش جای داد، پس از انقضای صحبت از میرو یس احوال سلوک گرگین‌خان برادر خود را پرسید، میرو یس بطور حکیمانه و تدبیر عاقلانه و نرمی و مداهنت زبان به ثنای گرگین خان گشود و گفت گرگین خان عاقل و مدبّر و صاحب رأی رزین و فکر دوربین است، رعیّت‌پرور و جسور و دلاور و شاه را بندهٔ صادق واصل[2] کامل و امروز که به امارت قندهار منصوبست پادشاه هند از قلعه نگهداری و کارگزاری و سطوت او طمع از قندهار بریده و آن دیار را فوق‌العاده معمور و آبادان دارد. دیوان‌بیگی از شنیدن این مقالات دیگر صبر و تحمّل نیاورده به حضار مجلس گفت برادر[3] من عجب احمقیست اگر چند هزار تومان به جهت چنین دوستی صرف می‌کرد میسّر نمی‌شد و برای خود دولتخواهی به این صداقت نمی‌یافت و اینگونه افراط در مدح و ثنای او می‌کند و آثار رضامندی او ظاهر می‌سازد و چنین شخصی را از خود مأیوس کرده خلاف مطلب را به شاه و امنای دولت عرض کرده است و مکتوبها به برادر[4] خود نوشت و او را سرزنشهای فراوان کرد که این چنین شخصی عاقل و خیرخواه را که تو را محبّ صادق است و دوست موافق که خانهٔ پادشاه را از مدح و ثنای تو پرمی‌کند رنجانیده و به شاه خلاف آن را عرض کرده‌ای. میرو یس بعد از دو روز دیگر به خانهٔ اعتمادالدوله رفت و به طریق ابتهال و تضرّع عاقلانه در برابر او ایستاد. اعتمادالدوله به او آغاز تکلّم نموده و گفت چند روز پیش از این که به خدمت ما آمدی شغل بسیار داشتم فرصت نشد که احوال

۱. ب: نفاق.

۲. ب: اصیل.

۳ و ٤. ب: عمو.

والی قندهار را استسفار نمایم چه خبر از آن طرف داری به ما بگو، میرویس مزوّر که عمروعاص از کمینه چاکرانش محسوب می شد تحقّق داشت و دانسته بود که امنای دولت شاه دوفرقهٔ متضاد شده‌اند و دربارهٔ یکدیگر نفاق و عداوت می ورزند، به اسلوب حکیمانه جواب دادن را مصلحت ندید بایستاد و نگاه کرد، اعتمادالدوله در تحقیق مطلب ابرام نمود، میرویس زبان فصاحت بل فضاحت[1] گشود و در خدمت قصوری نگذاشت و گفت اگر گرگین خان در دیار قندهار صاحب اختیار باشد فساد عظیم ظاهر خواهد شد، محقق و آشکار است که صبحگاه مست و شبانگاه در خمار، و گرجیان هریک به‌هوای نفس خود گرفتار، و حرص منال و مال که از مردم می گیرد روانه گرجستان می کند و برای خود خزینه و ثروت می سازد، و طغیان و فسادی که پیش در گرجستان کرده امروز باز آمادهٔ آن فریب[2] است و مترصد انگیختن شرر شرارت، لشکر و خزینه جمع آورده و با پادشاه هند درساخته است عنقریب فسادی می کند که چارهٔ آن ممکن نگردد، اعتمادالدوله گفت پادشاه داراحشمت، کافری، جاهلی، نادانی، نحس نجس ناجنس و سپاهش را که با خود هم‌مذهب است به مسلمانان والی ساخته و در سرحدّ چنان، و سدّ سدیدی بدینگونه، هرمان[3] بنیان نصب و تعیین فرموده، و تسلّی[4] زیاده ازحدّ داده، محض سوء تدبیر از طرز و طور عقل بدیع و بعید است، و حاصل این کار جز ندامت و مآل این امر جز ذهاب دولت نیست. اعتمادالدوله با دیوان‌بیگی بغض و معادات داشت این کلمات بگفت میرویس فوق‌العاده ممنون شد میرویس دل امناء درخانه را اوّل به‌دست آورده و در خدمت شاه مغاضب و معاند متفق‌اللفظ به صلاح و سداد و به تقوی و صدق او شهادت دادند و گفتند معادات گرگین خان در حق او محض عادات[5] فاسده است بنابراین پادشاه از جرایم او گذشته با او دل‌خوش کرد، میرویس از اینحال خوشحال گردید ولیکن دلش از اندوه خالی

۱. ب: فصاحت.
۲. ب: آن فرصت است.
۳. ب: جریان.
۴. ب: تسلّطی.
۵. ب: اغراض.

نبود.

رفتن میرویس به مکّه معظّمه و فتوی گرفتن[1]

میرویس مزور پانصد[2] روزه از شاه رخصت سفر حجاز گرفته روانه شد و در مکّه معظّمه و مدینهٔ مشرفه به علما و مجتهدین آنجا هدایا داده سَرانبان مسائل نزد ایشان باز کرده و چنین گفت که علماء اعلام در این باب چه می گویند؟ ما در ممالک ایران متّصل به هندوستان مسکن داریم و در اصل سنّی سنوی پاک‌اعتقادیم و جمعی از اقوام و عشایر به ما متعلق است، مدّتیست که از شاهان که از روافض و دشمن صحابهٔ می باشند به ما مسلّط شده‌اند و ما رعیت ایشان شده‌ایم، تعدی و بی‌حسابی به‌ما می کنند و در پیش چشم ما صحابهٔ سه‌گانه را از چهاریار لعن و سبّ می‌نمایند و دشنام آشکارا می‌دهند، و الحال حاکمی کافر و جاهل نادان و گرجی بی‌ایمان با لشکری که ایشان نیز گرجی و کافراند بر ما گماشته ما را به انواع بلا و مصیبت داشته و آنها را محافظ نامیده به ما تعیین کرده‌اند، به چندین امور خلاف شرع مرتکب می‌شوند، و جور و جفا می کنند، و دست به عرض و ناموس ما دراز دارند و به هیچگونه ترحّم و فتوت بر ما لازم[3] نمی‌آرند، و اولاد را به طریق غصب و سرقت از ما ربوده به گرجستان می‌فرستند و در آنجا می‌فروشند و زنان ما را روافض جبراً تزویج می کنند و اگر ما عاجزان را غیرت و دین دست دهد [آیا] شرعاً جایز است که شمشیر بر روی آنها بکشیم و هرکه از آنها را ببینیم بکشیم و یا صف‌بسته با ایشان مقاتله نمائیم؟ و اگر محاربه مجادله کنیم اطلاق لفظ و معنی جهاد بر ما صادق است و آیا مقتول ما در راه خدا شهید است؟ و در این صورت هرگاه غلبه از ما باشد مال روافض و عرض ایشان و خون ایشان و اسیرانشان را اگر بفروشیم بر ما حلال است؟ و چون مملکت ما به هندوستان اتّصال دارد اگر ما مملکت خود را به پادشاه هند بدهیم و از جنس خود به سنّی سنوی پناه بریم جایز است و مورد بحث شرعی نیستیم؟ فتوای آنرا به اقلام

۱. در ب این عنوان نیست.

۲. ب: بالضروره.

۳. ب: بر ما روا ندارند.

حقایق ارقام قلمی فرمایند. علما و مجتهدین سنّی در جواب مسائل شرعی او فتوی داده همه را بگرفت و در صندوق امیدواری خود محکم کرده از حج معاودت نموده به اصفهان آمد و چون علماء مکّه و مدینه بنحوی که مذکور شد خلق ایران را از زیارت حج غدغن کرده بودند که زر مسکوک از ایران به‌جای دیگر نرود و سالی مبلغی خطیر از اهالی روم و جماعت مکّه و مدینه از حجاج منتفع می‌شدند و راه انتفاع آنها بریده شده بود و از اینراه کینه و عداوت دیرینه از اهل ایران در دل شقاوت منزل داشتند فتوای بسیار مضبوطی نوشته دادند. میرویس به‌اصفهان [آمده] به امناء و امراء در خانه و دوستان و رفقا و شاه هدایا و سوغاتهای نیکو داد و دلهای همه را صید کرد و در میان رجال دولت معتبر شد و به حسن حالت عاقلانه و رفتار خردمندانه شهرت کرد، شاه به او محبّت بسیار بهمرسانید [و] داخل شور و مصلحت ملکی گردید. اتفاقاً در آنروزها ایلچی از مسقو که عبارت از ایلچی روس باشد عازم ایران می گردید و خبر او به شاه رسید که از شما اذن دخول و ورود به ایران می‌خواهد. رجال دولت از رسانندهٔ این خبر تحقیق کردند که این ایلچی کیست و از مردم کجا است و نام او چیست؟ گفت نام او اسرائیل و اصلش از مردم قپان قراباغ و ارمنی الاصل و مولدش در محال قپان بوده. رجال دولت از شنیدن این سخن مختل‌الدّماغ گشته [که] ارمنی و از رعیّت ما و از جانب چارویس ایلچی شده بیاید و حرمت یابد و در مجلس شاه بنشیند؟! این لایق رعایا بالخصوص از ارامنهٔ ما را مناسب و معقول نمی نماید باید رخصت آمدن به او داده نشود و پادشاه روس اگر ایلچی می‌فرستد از جنس دیگر و آدمی دیگر بفرستد. در آنوقت ایلچی دیگر از جانب فرانسه آمده در شهر اصفهان متوقّف بود نامشی موسی. نزد او آدم فرستادند از او تحقیق احوال ایلچی روس کردند او در جواب نوشت که او را اسرائیل گویند و اصلش ارمنی است و از قبیلهٔ مجار به فرنگستان افتاده و در میان لشکر فرانسه مدتی قهوه‌چی گری کرده و بعد او را چکچی نوشتند و در سفرهای بسیار بعیده به نمسه رفته و در قلعهٔ ازدق روس او را ضابطی بیوکباشی گری داده و [او] به آرزوی وطن اصلی ارحام خود از جار نمسه به جار مسقو یعنی پادشاه روس شفاعت انگیخته و واسطه انداخته التماس تعیین شدن به ایلچی گری خواسته، پادشاه روس او را به اسم ایلچی گری روانهٔ این حدود کرده، چون در آن وقت در میان فرانسه و نمسه

قال[1] و جدال واقع بود و ایلچی مرقوم از شفاعت پادشاه نمسه بیاید به ایلچی گری به ایران منافی طبع آمده به مقتضای وظیفه ایلچیان ایلچی فرانسهٔ مرقوم معامله به عداوت نمود و نوشت که اسرائیل مز بور قابلیت نشستن خدمت پادشاه ندارد و او یکی از ارامنه دنی الاصل است.

و ارامنه غریبه قراباغی[2]

که طریقه سر[3] داشتند یعنی بزرگی، به مردم خبر دادند که از کاملان ما استخراج و خبر داده‌اند و معلوم شده است که در کتاب ما نوشته است که در این سالها در زمین ایران از جنس ارامنه پادشاهی خواهد کرد که به این زمینها غالب خواهد شد و داخل این مملکت گشته وضع قدیم دولت ارامنه عود خواهد کرد، و به اعتقاد این حکایت ارامنه چشم انتظار در راه داشتند و چون این معنی غریب بود به شاه عرض کردند که ایلچی مرقوم از جانب پادشاه روس نزدیک به شیروان نزدیک بحرخزر به جائی که نیاراباد[4] نام داشت آمده تااینکه به شهر شماخی بیاید. سیصد نفر از ارامنه به او ملحق شد و با حشمت و وقار عظیم او را آوردند و در شهر شماخی پانصد نفر ارمنی بر سرش جمع شده ایلچی از راه حیله کاری و جلب منفعت با ارامنه که نزد او بودند گفت که من از نسل پادشاه ارامنه‌ام و در میان آنها این مدّعای عظیم شهرت یافت، گفتند آنچه در کتابهای ما نوشته ظاهر خواهد شد این همان پادشاه خواهد شد و این به دعوی ولایت آمده است و غیرت و حمایت[5] این برما لازم است. ایلچی فرانسه خبردار گشته شاه را دریافت و به عرض رسانید و گفت تدارک این کار باید کرد و الاّ فتنه عظیم شود. از این حکایت پادشاه به اندیشه افتاد و اعتمادالدوله را طلبیده با او مشورت کرد که

۱. ب: قتال.
۲. ایضاً عنوان نیست و مطابق اصل است (مؤلّف).
۳. ب: سیر.
۴. ب: نیازاباد.
۵. ب: حمیّت.

اسرائیل بیاید یا باز رخصت مراجعت به مسقو به او داده شود، او نیز با امنا و کبراء مشورت کرد بعضی ورود و بعضی مراجعت را صلاح دانستند عاقبت در حلّ این عقده درماندند.

میرویس را طلبیده در این باب مشورت کردند [۱]

اوّل خفض جناح نموده احتقار اظهار کرد و از اینجانب ابرام و اصرار رفت بالضّروره به عرض رسانید که به عقل ناقص این بنده چنین می‌رسد که اگر اسرائیل به اینجا بیاید فتنه حادث نمی‌شود و در اینجا به محافظ و نگهبان گذاشتن و به زهر دادن چاره او می‌توان و اگر او با عادت[۲] مراجعت داده شود گاه باشد که چارمسقو که پادشاه روس است به تن تحمل این عار نیارد و به غیرت افتد فتنه عظیم و غوغای بزرگ حادث شود خصوص که گرگین پیش از این از شاه یاغی شده بود. ارامنهٔ ایروان بسیار است و جماعت گرجستان هم از ارامنه‌اند و رزمی‌خان برادر گرگین‌خان بالفعل نزد پادشاه روس است او را دست‌آویز کرده به گرجستان فرستد و طوایف گرجیان بر سَرِ او جمعیت کنند و پادشاه روس خود بنفسه حرکت کنند و به مفاد[۳] ــ الکفر ملّة واحدة ــ سایر ارامنه نیز به او ملحق شوند تدارک این فساد عظیم بسیار مشکل گردد و در میان ارامنهٔ اطراف نیز تجار بسیاراند و به خزینه و مرد مدد پادشاه روس کنند و رفع این غایله ممکن نگردد. گرگین خان در قندهار خبر یابد و افاغنه را بر سَرِ خود جمع آورد و به ایشان خزینه و مال دهد و به پادشاه هند متّفق گردد و بندهٔ شما از آن دیار رانده شده‌ام دیگر کسی اطفای نایرهٔ افساد نتواند کرد. القصّه میرویس در میان تقریر صواب‌دید عرض‌حال خود را نیز چنانکه باید و شاید می‌گوید سخنی و در میانش می‌گوید به عرض شاه رسانید و گفت این بنده چنین صلاح می‌داند که ایلچی را رخصت ورود ارزانی دارید. امنا و امرا تقریرات او را به شاه یکان‌یکان عرض کردند و رأی او را پسندیدند و به قندهار

۱. عنوان نیست و مطابق نسخهٔ اصل است (مؤلّف).

۲. ب: اگر به او اجازهٔ مراجعت داده شود.

۳. در متن: معاذ.

مرخّص فرموده اعتمادالدّوله کاغذ داد که اگر گرگین‌خان با تو بدرفتاری کند به دربار شهریاری عرض کنی و دیوان‌بیگی سفارش به برادر خود نوشت که میرویس منظور نظر پادشاه است به او محبّت و مهربانی بجای آور. پادشاه میرویس را به قندهار فرستاد. القصه میرویس از زندان غم چون تیری از شست برجسته خود را به قندهار رسانید و ایلچی روس را به درگاه طلبیدند و پس از چندی او را مقضی المرام روانهٔ مملکت روس کردند. و میرویس چون به قندهار رسید افاغنه را بر سَرِ خود جمع آورده و گرگین خان در انعام و اکرام او اهتمام نمود. بعد از آمد و رفت و دید و بازدید آشنایان و عشایر و قبایل و وجوه ناس واصدقای قدیم نزد او آمد و شد کرده و با ایشان صحبتهای محرمانه داشت، بزرگان قبایل بلوچ نزد او آمده در اتفاق ثابت‌القدم و سر و جان در راه او نهادند و همگی افاغنه و بلوچ قرآن در میان آورده قسم یاد نمودند. به این مضمون مکتوبی هم از اعتمادالدوله ابراز کرده گفت: همیشه در پیش نظرها نهاده مضمون آن از برکنید و فرصت غنیمت دانسته ظلم و جور روافض را یاد آورید و افعال شیعه و تعدیاتی که به آنها کرده‌اند تعداد نمائید و غیرت اسلام در خاطر افکنید. پس میرویس بنای فساد نهاده جمعی از افاغنه را برانگیخت آمده به گرگین خان شکایت کردند که جماعت بلوچ آمده اوبه و مواشی ما را غارت کردند گرگین‌خان نیز درصدد تنبیه برآمده با گرجیان سوار شد و میرویس در خفیه بلوچ را خبر کرد که آمده با گرگین‌خان و گرجیان آمادهٔ کارزار باشند. چون گرگین خان بیرون رفت افغان دوشق شده ایستاده بودند و او غافل در میدان ایستاده افغان سواره به سلام او آمدند، چون ایستادند بحر ذخار [انتقام] افاغنه به جوش آمده مانند سیل به طرف گرجیان انحدار یافتند. گرگین‌خان فرعون‌آسا در میانه غرقهٔ طوفان بلا شده یکنفر از گرجیان بیرون نرفت که خبر به قندهار رساند. چون مقصود ایشان حاصل شد میرویس ایشان را جمع آورده مصلحت کرد و پند داد و موعظه نمود که در ملّت[1] خود ثابت‌قدم باشند و افاغنه او را دعا کردند و میرویس به ایشان گفت که اکنون معلوم شما باشد که فرمان اعتمادالدوله در باب گرگین خان اصل نداشت و ساخته[2] بود و این کاری

۱. ب: نیّت. ۲. ب: ساختگی.

[که] شد و از غیرت دین‌داری ناشی گردید من مجبور و مضطر شدم که این کار را کردم ـ مضی مامضی ـ حالا باید یکدل و یکجهت باشیم و جان و مال و عرض خود را در راه دین محمّدی(ص) بگذاریم چون به پادشاه عجم عصیان ظاهر کردیم و یاغی شدیم لامحاله در قید اخذ انتقام برمی‌آید و تدارک لشکر می کند و اگر العیاذ باللّه بر ما غالب گردد همهٔ ما را از شمشیر می گذراند، اهل و عیال ما را اسیر می کند، افاغنه چون این کلمات شنیدند از اقدام به این کار پشیمان شدند و گفتند پادشاه عجم صاحب دولت و در جنب آنها چند طایفه رعیّت ما چگونه با پاشاه مقدور[1] طاقت و مقاومت داریم و از پنجهٔ قهر آنها خلاصی توانیم یافت. میرویس دانا و عاقل بود در برابر آنها خواندن گرفت که ـ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن اللّه ـ بعضی اطمینان یافته برخی را تشویش و خلجان در خاطرها ماند و تعهد کرد که با پادشاه[2] روگردان نمی شویم و سردار گرگین‌خان دست تعدّی بر مال و رجال و عیال ما دراز کرده و صحلبهٔ پیغمبر را روبروی ما دشنام داد. این فتاوی علمای حجاز است که برای شما گرفته آورده‌ام و پیش از این هم فتاوی علمای ماوراءالنهر را گرفته در دست دارم. چون افاغنه فتاوی را مشاهده کردند ایشان را غیرت دست داد و دل به قتال و جهاد نهادند و میرویس با افاغنه سوار شده غفلة داخل قندهار شده و داروغه و ضابطان و گرجیان گرگین‌خان را گرفته به قتل آورد و برج و بارهٔ قلعه را به کسان خود مستحکم کرده و با افاغنه نشسته مشورت نمود و به پادشاه هند متوسّل شده و به رفقای هندوستانی و پادشاه هند و بزرگان هند مکتوبات و عریضه نوشت و از کار و کردار خود خبر داد و درخواست نمود که هرگاه از طرف پادشاه ایران بر سَرِ ایشان لشکر آید و از مدافعه عاجز شوند و مدد از پادشاه هند در کار افتد مهما امکن مدد نمایند و اگر به هیچ حال طاقت مقاومت نیاورند جمیع طوایف افغان کوچیده و به هندوستان روآورند. پادشاه هند از مطلب آنها آگاه گشته فرستادهٔ آنها را مقضی المرام بازگردانید. میرویس در حکومت قندهار استقلال‌تمام یافته عرایض حیله‌آمیز به پادشاه و

۱. ب: «مقدور» ندارد.
۲. ب: ما از پادشاه.

اعتمادالدوله در قلم آورد به این مضمون که افاغنه از بدسلوکی گرگین‌خان به تنگ آمده او را با گرجیان به قتل رسانیدند و مرا کشان کشان برده به قندهار نشانیدند و عصیان و طغیان ظاهر ساختند اکنون اگر پادشاه درصدد انتقام برآید لشکر افغان بر سَر پاست‌گاه باشد که از دل و جان به مقابله و مقاتله اقدام نمایند خدانکرده ظفر یابند یا عاجز شده ملک قندهار را به پادشاه هندوستان سپارند آن زمان چارهٔ این کار دشوار خواهد بود این بنده چنین صلاح می‌داند که فرستادن لشکر را مدّتی موقوف نمایند تا این بنده که از ارادت کیشانست آتش طغیان افاغنه را به آب تسکین فرونشانم. چون عریضهٔ میرویس به پادشاه رسید بروز عصیان و طغیانش روزبه‌روز زیاد گردید. پادشاه لشکر فرستادن را با امرا مشورت کرده بعضی فرستادن را مناسب و بعضی نامناسب دیدند بالاخره رأیها به این قرار گرفت که خسروخان برادرزادهٔ گرگین‌خان را سردار قندهار نمایند و به لشکر معتبر گرجستان شانزده هزار نفر سپاه قزلباش به سرداری عباسقلی بیگ نام تعیین و به جهت مصارف خسروخان و سپاه قزلباش دو یست هزار تومان[1] از مسکوک و شصت هزار تومان به جهت اخراجات لشکر گرجستان تسلیم عباسقلی بیگ نمودند و او را به همه ناظر و سردار کردند و در سنهٔ هزار و صد و بیست و چهار از راه مشهد مقدّس روانهٔ قندهار شدند.

امّا چون میرویس شیطان صورت از آمدن خسروخان سردار

و سپاه قزلباش آگاه گشته زراعت قندهار را درو کرده آذوقهٔ وافر به قلعه جمع نمود و زراعت راههائی که لشکر قزلباش عبور می‌کردند همه را سوخته و لشکر مستعد در سربندها و مکان صعب گذاشته خود با جمعی پیاده و سواره در قلعهٔ قندهار نشست و نقش قلعه‌داری بر صفحهٔ ضمیر عداوت تخمیر بست. خسروخان با تأنّی تمام و به بسیاری کباب و شراب عشرت کنان در فصل پائیز به قندهار رسید و راهها سوخته و آذوقه و علوفه نایاب دید. چون فصل زمستان در پیش بود سپاه قزلباش را احوال دیگرگون شده نه رأی ماندن و نه پای رفتن ــ مبادا کار

۱. ب: زرمسکوک.

کس زینگونه مشکل ــ قزلباش بالضرورة از سَرِ قندهار کوچ کردند و خسروخان ششهزار نفر سپاه گرجستان برگرفته عقب اردو را پیش انداخت و عباسقلی بیگ از اردو جدا شده به قلعهٔ قندهار رفت. میرویس فی الحال سوارهٔ سپاه خود را جمع آورده هشتصد نفر شتر گرد کرد و زنبورک و توپ برآنها بار کرده و از عقب سپاه قزلباش جسته آنها راه فرار پیش گرفتند باقی طعمهٔ شمشیر و اساس و تدارک اردو بالکلیّه به تصرّف میرویس ابلیس نظیر درآمده افاغنه از پی پانصد نفر گرجی افتادند گرجیان معاینه مرگ خود را در آیینه شمشیر صیقلی دیده متّفقاً به افغان حمله کردند و افغان دودسته شده کوچه دادند گرجیان راه فرار دیده به اتفاق رو براه نهادند و افاغنه ایشان را تعاقب نکرده برگشتند و غنایم اردو را جمع کرده به نعمت و دولت عظیم پیوستند بعد از آن میرویس خذلان‌مآل تا هفت سال زنده و هر سال سپاهی از قزلباش بر سَرِ او رفته مغلوب می شدند.

میرویس هفت سال حکومت قندهار کرد

و به بستر مرض افتاد و بمردن دل نهاد و افاغنه از مشاهدهٔ فوت او پریشان خاطر شدند و افاغنه را وصیّت می کرد که اولاً امور شما را به حقتعالی سپردم که باید در جهاد دشمنان بذل جهد را بعمل آورید و ثانیاً در هرحال همّت خود را بلند دارید و جمله باهم متّفق باشید به روافض سَر فرود نیاورید و در دفع مضرّت آنها جهد کنید و اهل عجم از خلاف و نفاق خالی نیستند و دولتشان مشرف به انهدام است و به کثرت و حشمت کاذبهٔ ایشان وحشت و دهشت طاری خواهد شد و شما به اتفاق ملّت[۱] و اتّحاد درون در حرکت باشید که متوکّلاً علی الله برآنها غالب و اصفاهان را خواهید گرفت. این کلمات بگفت و به دارالبوار پیوست. بعد از او میرعبدالله برادرش را به‌جای او نشانیدند و او به جنگ و جدال راغب نبود و راحت حضر را به مشقّت سفر ترجیح می داد افاغنه را جمع نموده و مشورت کرد و صلح با قزلباش را اصلح دید و باز نمود که با قزلباش مصالحه کنیم و کسی از اینها را در میان خود نگذاریم و مال دیوان را هرسال خود جمع کرده به خزانهٔ پادشاهی تسلیم

۱. ب: قلب.

کنیم و به فراغت نشینیم. افاغنه را از ادای این کلمات خوش نیامده در دلشان محبّت او به عداوت بدل و نفرتشان ظاهر شد، گفتند به هزار حیله و تدبیر گریبان ما از دست روافض خلاص شده است چگونه به صلح راضی شویم و دوباره اختیار خود را به دست قزلباش دهیم و دین و عرض و جان خود را در معرض تلف آوریم این بگفتند و دل بر جهاد نهادند و میرعبدالله دل بعضی از امراء افغان را به‌دست آورده به صلح راضی کرد و مکتوبی متضمّن این مطلب نوشته به‌تنهائی نزد پادشاه فرستاد.

میرویس سه پسر داشت بزرگترش میرمحمود بود

[محمود] در وفات پدرش هیجده ساله بود و او در تحت میرعبدالله عموی خود بود و میرویس از همه بیشتر محبّت به محمود داشت و در جنگها همراه پدر بود و به برادرش هنگام وفات سفارش او را کرده بود و او به صلح راضی نبود، مکتوبی که به عجم می‌نوشت به دست او افتاده روزی شمشیری در دست گرفته وقتی که میرعبدالله در خواب بود بر سَرِ او رفته عموی خود را بکشت و نیز کسانی را که با او به صلح عجم راضی بودند گرفته به قتل رسانید و فریضهٔ جهاد را مطابق آیات قرآنی به جماعت افاغنه خواندن گرفت و بعد از آن گفت عمم میرعبدالله به قوم خود خیانت کرد و چند روز ما را حت داشتیم می‌خواست باز ما را به دست روافض دهد و مکتوب او را که به شاه نوشته بود به افاغنه خواند. افاغنه او را دوست می‌داشتند و او را به‌جای پدر نشانیدند و او به‌فکر نظام لشکر افتاد و افغان حصاری را که شیعه بودند تابع افغان سنّی کرد.

احوال صفی قلیخان و فرزندش خانلرخان

[پس] اعیان حضرت شاه، صفی قلیخان را به سرداری قندهار مناسب دیدند و او مدّتی حکومت اصفهان کرده بود و از رجال دولت و کارآزموده و دانا بود و در آستانهٔ شاهی ابنای دولت دو فرقه شده بودند و به سبب اختلاف ایشان صفی قلیخان معزول شده گوشه‌نشین بود این دفعه تکلیف سرداری به او کردند ابا نمود. و شاه از برای او خلعت و تاج مرصّع فرستاد و رقم سرداری نوشته بر روی

آنها گذاشتند باز قبول نکرد و از قبول آن اجتناب کرده گفت سرداران پیش از عهدهٔ اینکار برنیامدند، از این جهت بود که در کار خود اقتدار و اختیار نداشتند کسی تا بحال به سردار ناظر تعیین نکرده و سپاه باید از سردار خوف و بیم داشته باشند تا جنگ کنند مدام که سردار میان خوف و رجاست از او کاری نخواهد شد و بدتر از همه در آستان [شاه] نفاق میان امنای دولت است انتقام از دشمن صورت نه‌بندد و در این صورت فتح و ظفر سردار یکسانست و من از عهدهٔ این خدمت نتوانم برآمد باز قرعهٔ مشورت انداختند و صفی‌قلی خان را اسباب این کار یافتند، او باز راضی نشد حیله بکار آوردند و او پسری داشت در سنّ هیجده[۱] سالگی مقبول و متناسب الاعضاء از جانب شاه خلعت و تاج مرصّع و منشور سرداری به او دادند و آن جوان در قبول کردن آن مسارعت کرده و به پای پدر افتاد و به هزار رجا و الحاح پدر را راضی ساخت و او از محبّتی که به پسر داشت مهمّ سرداری را خود قبول نمود و شانزده هزار نفر سپاه از قزلباش و پسر هیجده[۲] ساله بیرون آمده راه قندهار پیش گرفت افغان حصاری خبر ورود قزلباش را به محمود رسانیده میرمحمود توقف نکرده به امداد ایشان لشکر تعیین کرد و صفی قلیخان مانند روح از ابدان از پسر خود جدا نمی‌شد و در آن روز آن جوان کبک‌رفتار با سیصد نفر چابک‌سوار به شکار رفته بود اتّفاقاً غلامان سپاه افاغنه دسته‌شده جو یای شکار بودند و به او برخورده جنگ در پیوست و آن جوان ناکام در دست غلامان افغان ناچیز گشت باقی غلامان بر مثال پروانه در شعلهٔ شمع از آتش شمشیر غلامان سپاه افغان در آتش هلاک سوخته گشتند این خبر به پدرش رسیده مدهوش و لایعقل بیفتاد و از کمال غضب و تهوّر سخنان[۳] اختیار و تمالک از دستش رفت و در آن وقت میراسدالله با سپاه وافر به مدد افغانها پیوستند و صفها بستند و در مقدمهٔ لشکر صفی قلیخان حمله‌آور شدن همان، و کشته شدن همان، لشکر قزلباش منهزم و مقتول و قلیلی از ایشان از معرکه جسته به شاه پیوستند افاغنه اردوی ایشان را تصرّف نموده شاد و مسرور شدند.

۱ و ۲. ب: هفده سالگی: هفده ساله.

۳. ب: عنان.

مأموریت سردار لطفعلی خان لگزی
ازخویشان فتحعلی خان اعتمادالدوله به جزیرهٔ بحرین

این خبر موحش به سمع عجم رسیده مکدّر خاطر گشته و دامن راحت و آسایش افشاندند و از تدبیر و چارهٔ کار فروماندند. مجلس مشاوره گستردند و گفتند اگر ترک افغان کنیم دیگر آن جماعت ما را ترک نخواهند کرد و اگر به دفع ایشان اقدام کنیم سرها به باد خواهد رفت و پادشاهی و دولت و اقبال تطرق دشمنان بدسگال بی ایمان خواهد شد، باز چنین صلاح دانستند که سرعسکری مدبّر و عاقل تعیین نمایند، لطفعلی خان خویش اعتمادالدوله لگزی را مناسب اینکار دیدند و به ساختگی کار می کرد[1] که از جانب بحرین فریادچی آمده تظلم نمود که چند سال پیش از این از جانب امام مسقط جزیرهٔ بحرین را گرفته ضبط کردند و اکنون دست تعدّی به بندرعبّاسی گشاده‌اند. خان مزبور این سفر را بی غایلهٔ تردید به قندهار گزیده بعضی مناسب ندانسته بالاخره به سمت بحرین سفری شد. چون تدارک و آذوقه به جزیره خواستند کشید کشتی نداشتند. از دولت پرتوغال به اجرت سفینه خواستند و آن مبلغی خطیر می شد و قریب پنجاه‌هزار از لشکر قزلباش به بندرعبّاس رسیدند و در ساحل بحر آرمیدند قپودان دولت پرتوغال کشتیها را آورده و در کنار دریا صف کشیدند و اجرت آن را خواستند لفطعلی خان فکر کرده گفت این قدر وجه به دولت پرتوغال دادن برای اجرت کشتی صلاح دولت شاه نیست و بحرین به این قدر وجه نمی ارزد و این را به مهمّی از این واجب‌تر صرف باید کرد و همین وجه را اگر به امام مسقط دهیم بحرین را به ما پس خواهد داد اصلح صلح است قپودان پورتوغال چون دید که وجه نمی‌رسد کشتیها را برگردانید و سایر قزلباش بی نیل مقصود برگشتند.

در این اثنا محمود به کرمان آمد

و قلعه را محاصره کرده بگرفت و مقصود قزلباشیه این بود که بعد از فتح

۱. ب: ساختگی کار می کردند که...

بحرین تدارک کرمان کنند. لطفعلی خان چون خبر کرمان شنید به آن طرف متوجّه گردید و سپاه قزلباش بسیار بود از گرد راه با افاغنه برآو یختند و سلک جمعیّت آن ناکسان از هم ریختند و کرمان را گرفتند و محمود فرار کرده به قندهار رفت. لطفعلی خان به امنای دولت عرض کرده از برای سپاه علوفه و ذخیره طلب نمود. فتح کرمان و شکست افغان خلاف رأی بعضی از امنای دولت بود، تأخیر کردند و اهمال و اغفال نمودند و گفتند غنایمی که از امیرمحمود گرفته به عوض سیورسات و علوفه می‌شود و بر اتلاف گنج پرداختن و خزینهٔ شاه را خالی ساختن خلاف رو یهٔ حزم است با این کیفیت وحال، لطفعلی خان حالی از کرمان تا به شیراز نقد و جنس رجال دولت را به سپاهیان حواله کرده و ذخیره آنها را به سپاه توجیه کرده و هرچه شتر و حیوانات داشتند گرفته بر عظمای لشکر که به آنها خلاف و عداوت می ورزیدند بخشید و قسمت کرد و لشکر را برداشته متوجه شیراز شد رجال دولت این حرکات را در اصفهان از لطفعلی خان شنیده بغض و کین و عداوتشان زیاده شد و نزد شاه از او شکایت کردند که به طرفی که مأمور بود نرفته ولایت را خراب کنان به شیراز رفته است چون لطفعلی خان افغان را شکست داده بود شاه التفاتی به سخنان آنها نکرده گفت هر گناهی که کرده باشد بخشیدم

ذکر احوال فتحعلی خان اعتمادالدّوله لگزی و تزو یرات رجال دولت در حق او

چون شاه بدگوئی لطفعلی خان را از دشمنان او نشنید شعلهٔ عداوت ایشان از درون سینه سر به گردون کشید بایکدیگر نشستند و در دفع دشمنان خود مشاورت در پیوستند گفتند لطفعلی خان که منسوب اعتمادالدوله است این دفعه اگر یکبار به افغان ظفر یابد دل شاه بالکلّیه به او میل خواهد کرد و تقرّب بیشتر خواهد یافت و کار ما مشکل خواهد شد. شاه در بلدهٔ طهران بود ملاّباشی و حکیمباشی در محلّ مرغوب به خدمت شاه رفته مندیلهای خود را برداشتند و بر زمین زدند و فریاد درگرفتند که فتحعلی خان اعتمادالدوله به بزرگان اکرادی که در طرف عثمانیه قرار دارند کاغذی نوشته باین مضمون: نظر به عهد و پیمانی که با شما داریم و منتظر فرصت می باشیم سه هزار مرد سوار برداشته روانهٔ طهران شو ید و در

شب علی الغفله به سرای پادشاه ریخته شاه را در خواب غفلت تمام کنید کاغذ را به شاه دادند از مطالعه آن شاه مبهوت و متحیّر بماند از سَرِ ساده‌دلی دریافت نکرد که این عمل از سَر حیله و تزویر است ندانست که چه کند و چه گوید، آنها بازار حیله را رواج داده گفتند دیدی که اعتمادالدّوله که محلّ اعتماد شاه است جسارت و به این مرتبه خیانت کرده لطفعلی خان با سپاه به شیراز آمده از آنجا به اصفهان آمده آنجا را ضبط خواهد کرد، هرگاه به‌زودی آدم تعیین کرده که او را گرفته بیاورد اهمّ مهمّات خواهد بود و در کاغذ اعتمادالدوله مُهر او مشاهده و معلوم است شاه دقّت فرماید و مُهر او را ملاحظه کند داند که بی‌شبهه مُهر او است. از این سخن پادشاه قورچی‌باشی را احضار نمود و فرمان داد که سَرِ بریدهٔ اعتمادالدوله را به حضور آورد. ملاّباشی و حکیمباشی از روی نیاز عرض کردند که سرش بریده نشود لیکن به کندن چشمش اکتفا رود هرگاه کشته شود این قدر مال و منال و جواهرش ضایع گردد. هرچند شاه می‌خواست اعتمادالدوله را محبوس و یا او را به حضور طلبد و سخن پرسد آن دو مزوّر بی‌دین مانع شدند و نگذاشتند امّا دو جهان‌بین او را از خانه بیرون آوردند و دل از کار او فارغ ساختند شاه رفته‌رفته از ظهور این حالت غریب غرقهٔ بحر تفکّر و اندوه شد گاه از نار غضب و تهوّر خود می‌سوخت و گاهی به خاطرش خطور می‌کرد که این حکم به خطا بود و پشیمان می‌شد که از چنین مرد صادق‌القول که سالها اطوار او تجربه شده امکان ندارد که چنین خیانت سرزند به ملاحظهٔ این احوال مکدّر حال بود از غصّه و اندوه اکل و شرب و خواب را ترک نموده شب را بسر برد و در این فکر عجب در تفکّر ماند و عاقبت از تعجیل کردن خود پشیمان گشت ملاباشی و حکیمباشی را احضار کرد و گفت شما مرا در این راه به خطا راندید و به این حکم بازداشتید و می‌خواهم که حقیقت این کار برمن معلوم شود غدغن فرمود که جرّاح رفته به چشم اعتمادالدوله مرهم گذارد و پرستاری نماید در این اثنا رقم به حاکم شیراز نوشتند که لطفعلی خان را گرفته روانه نماید و او لطفعلی خان را از اردو به خانهٔ خود مهمان طلبیده چون مجلس خالی از اغیار شد فرمان شاه را درآورده به دستش داد لطفعلی خان دو دست خود را بر روی یکدیگر گذاشته سمعنا و اطعنا گفته به امر شاه تسلیم شد و او را بند کرده به اصفهان بردند و در آنجا محبوس نمودند پادشاه فرمان داد که

اعتمادالدوله را باوجود دشمنان به حضور طلبیده مرافعه نمایند و از دو طرف سخن پرسند که هرکه هرچه دیده و فهمیده بالمواجهه به یکدیگر گویند و گناه یکدیگر را ثابت کنند بالاخره بعد از گفتگوی بسیار و جواب معاذیر ناموجه هرچه حقوق از شاه بود اظهار نمود و شاه ساکت شده بدقت گوش می داد به حقیقت حال آگاه گشته او را ندامت و پشیمانی دست داد. صداقت و خلوص اعتمادالدوله به خاطرش آمده از دیده‌های شاه اشک مانند باران جاری شد چه فایده داشت چشمهای آن بیچاره کنده شده بود و دلش از طرف دشمنان به انواع اندوه آکنده. چون شاه را رقت دست داد از دیوان برخاسته متوجه حرم شد. سیاح نوشته است که فی الواقع در دولت شاه سلطان حسین چون اومرد کامل و صاحب‌رأی و تدبیر نیامده بود چون او را به این روز مبتلا کردند آشکارا شد که از تقدیر یزدان آفتاب دولت ایشان قریب به غروب شده است و شاه سلطان حسین بیچاره یقین داشت که اعتمادالدوله که به نان و نمک او پرورده شده بود گرفتار شرر خدام خذلان انجام شد و او را معلوم شد که دعوی و نزاع ایشان محض اغراض دنیوی و بهتان و فساد و حقد و حسد بوده در نظر گرفت که جزای آنها را در کنار آنها نهد و می‌خواست که اعتمادالدوله را با عدم بینائی مراعات کند و در امور استقلال دهد باز دشمنان قوی الاتفاق ملاباشی و حکیمباشی پرنفاق به جهت ابطال مراد شاه همین اسناد[1] ابراز نموده مقصود شاه را لغو و باطل نمودند و نه جزای دشمنان از شاه به عمل آمد و نه اعتمادالدوله به مقام و منصب خود رسید و نه او را گذاشتند در ولایت خودش مسکن اختیار کند او را به شیراز راندند و حبس نظر کرده کسی را نگذاشتند در پیش او تردد کند و برای اخراجاتش روزی پنجاه تومان قرارداد کردند. چون میرمحمود افغان به اصفهان آمد قزلباشیه از برای اینکه اعتمادالدوله به دست محمود نیفتد او را زهر دادند و دو داماد او میرزا رستم و میرزا محمد قلیخان را که از نوکران مقبول الاطوار بودند به مال و جان امان یافتند و از باقی منسوبان اعتمادالدوله مال و منصب را گرفته در گوشهٔ عزلت انزوا دادند.

۱. ب: براهین و اسناد.

امّا احوال لطفعلی خان

وقتی که در اصفهان محبوس بود علیل المزاج شد و شاه طبیب به مداوای او تعیین کرد و صحّت یافت آنقدر نگذشت که افغان اصفهان را محاصره کرده به او تکلیف کردند که بیرون آمده با افغان جنگ کند بهانه آورده قبول نکرد چون اصفهان به دست افغان افتاد محمود تصوّر کرد که لطفعلی خان از شاه و رجال دولت رنجیده به من خدمت خواهد کرد و او را مهربانی کرد و عزّت داد. مع هذا میل به قزلباشیه نموده به جانب شاه طهماسب فرار کرد چند نفر از قزلباشیّه برای تحویل اخلاص به افاغنه خذلان مناص و اظهار خدمت و بندگی و ارادت به محمود افغان او را در اصفهان گرفته نزد محمود آوردند و او امان نداده فی الحال فرمود جسد او را چهار پاره کردند و هر پاره آنرا به راهی آو یختند و دو پسر او نزد شاه طهماسب بودند و خدمت او می کردند و بالجمله احوال مملکت پریشان و لشکر پراکنده و جماعت لگزیّه از اضمحلال اعتمادالدوله که از ایشان بود جمعیّت کرده بر سَرِ شکّی و شماخی رفته به غارات و تاراج دست برآورده شیروان را ضبط کردند و رجال دولت چارهٔ ایشان را در قوّت و قدرت نبود محمود افغان نیز پریشانی قزلباشیه را دریافته معتمد دولت ایشان را مستأصل دیده افاغنه را جمع کرده سفر اصفهان را مصمّم گردید.

بیان ظهور علامات سماویّه و ارضیّه

در سنهٔ هزار و صد و سی و چهار چنان زلزله در تبریز شد که نود هزار کس از شهر و حوالی آن بدرود جهان خراب گفته و [در اصفهان] نوعی هوا تیره و تار شد که روشنی آفتاب را کس نمی دید و حال آنکه در تابستان کسی در اصفهان ندیده بود و افق اصفهان مانند دریای خون سرخ شده هر روز برمی افروخت و شاه سلطان حسین از طهران به اصفهان آمد تا وقتی که شاه وارد اصفهان شد اطراف شاه ابری سرخ مانند آتش پاره احاطه کرده بود، منجّمان از این علامت حکم کردند که خون در اصفهان مانند سیل جاری خواهد شد و فی الحقیقه چنین شد که حکم کردند.

عزیمت محمود افغان به سمت کرمان

محمود به تدارک سفر اصفهان در زمستان به کرمان آمده آنجا را محاصره کرده بگرفت و افاغنه را در آنجا گذاشته کرمان را استحکام دادند و آنجا را ملجأ و مفرّ[1] خود قرار دادند از کرمان تا اصفهان بیست و پنج منزل بود در زمان[2] ممکن نبود که سپاه قزلباش در یکجا جمع توانند شد و از لشکرکشی کردن نیز به تنگ آمده بودند.

عزیمت محمود از کرمان به اصفهان

از خبر عزیمت محمود رعب عظیم در دل شاه و رجال دولت افتاده حاکم حویزه را با پنج هزار سوار روانهٔ کرمان و محمود افغان عازم اصفهان بود لشکر قزلباش صولت افاغنه را دریافته[3] راه اصفهان پیش گرفتند. شاه و امرا و رجال دولت و رجاله لشکر عظیم[4] در اضطراب افتادند دست و دلشان از کار رفته به قید انتظام کار عسکر و لشکر نیفتادند وقتیکه کار از کار گذشته بود رجال دولت رخت بروز هشته[5] و در عرض ده روز جبّه خانه قدیم را بیرون ریخته و لنگر خزینهٔ[6] سیم و زر را از هم گسیخته، جمعیتی از قزلباش مهیّا گشته و خُرد و کلان اصفهان برانگیخته بیرون آمدند و در چهار فرسخی اصفهان در جائی که آنجا را قریهٔ گل‌آباد[7] گویند اردو کرده، در آن سفر اعتمادالدولهٔ جدید و خان حویزه قریب به پنجاه هزار جمعیّت کرده بودند و غرور کثرت لشکر در دل راه داده منتظر ورود افغان شدند و در میان اردو به یکدیگر می گفتند مشتی رجّاله افغان کون برهنه از

۱. ب: مقرّ.
۲. ب: در آن زمان.
۳. ب: برنتافته.
۴. ب: رجالهٔ عسکر و لشکر عظیم.
۵. ب: رخت بر در هشته.
۶. ب: رشته خزینهٔ.
۷. ب: گلون آباد.

قندهار مسافت بعیده را طی کرده، همه خود و اسباب کهنه شده[1] و اسب خسته شده و ما همه تازه‌زور، و به جان پیل دمان و شیر ژیان افکنده، چه احتمال دارد که یک نفر افغان از دست ما خلاص شود یکی در میان ایشان انشاءالله به زبان نمی‌آورد و از خواص[2] تقدیر و حول و قوهٔ الهی هیچ بر زبان نمی‌راندند. خان حویزه می گفت محمود را زنده گرفته کشان‌کشان به جانب شاه خود می‌آورم اگر خواهد به قندهار گریزد نتواند و اگر خواهد به روم گریزد عربی سواران ما به تعاقبش پردازند و دستگیرش سازند و او را به هیچگونه خلاصی از دست ما ممکن نیست. بدینگونه لاف و گزاف [و] بادپیمائی می نمودند.

آمدن محمود به اصفهان و جنگ گل‌آباد [3] و شکست سپاه قزلباشیّه

لشکر افغان بعد از دو روز وارد شده یکفرسخ راه دور از اردوی قزلباش افتادند، سپاه قزلباش برای جنگ مشاوره کرده بالاخره قرار به جنگ روبرو دادند و صفها راست کرده در برابر یکدیگر ایستادند. رستم‌خان قوللر آقاسی که مردی شجاع و بهادر بود با چهارصد نفر از غلامان گرجی و باقی عملهٔ درخانه و علیمردان خان با پانصد نفر هرکدام در طرفی، سایر سرکردگان و امیران حمله برده نیران قتال در اشتعال آمده سپاه قزلباش پای جلادت افشرده و یکطرف صف افاغنه مضمحل و کسان خان حویزه لشکر افغان را غارت کردند و قدری از نقود محمود ربودند و او مضطرب شده به قید فرار افتاد و نزد سرداران یمین و شمال نصرالله خان و امان‌اللّه خان شتافته، از آیات قرآن و احادیث نبوی(ص) [که] در جهاد [وارد است] خوانده و معنی آنها را بیان کرده پند و نصیحت در اقدام و اقحام[4] به‌جای آورد و آنها قید ثبات و دوام بر پای سمند بادپیمای خود نهادند و در میدان

۱. ب: و هیمهٔ خودشان و اسباب کهنه شده.
۲. ب: و از خواست و تقدیر.
۳. ب: گلون آباد.
٤. ب: اهتمام.

ایستادند و سکونی در دل یافته پای دوام و ثبات افشردند. اتّفاقاً معتمدالدوله[۱] در قلب ایستاده بود افغان بر آنها حمله کردند، بازار کارزار گرم شد، سپاه قزلباش را پای قرار از جا رفته، آفتاب ظفر در نقاب ادبار نهفته، گریزان و تفنگچیانی که در پیش صف کشیده بودند فرار کردند [و] علامت انکسار در سپاه قزلباش پدید گشته رستم‌خان قوللر آقاسی با غلامان روگردان، و افاغنه به تعاقب او مشغول شدند، خان حویزه نیز با اسب تازی نژاد خود مهمیز فرار تیز کرده [پشت] بر افاغنه تکاورانگیز شد، و در اول جنگ توپچی‌باشی لشکر اسلام هلاک شده بود و توپچیان بی‌سرکرده مانده دستشان از کار رفت. افاغنه از این حالات جرأت و جسارت یافته دلیر گشتند لشکر اسلام مغلوب امّا باز به حرکة‌المذبوح پرداخته رستم‌خان قوللر آقاسی با پسر خود مقتول و، علیمردان خان مجروح و برادرش بی‌روح شد محلّ[۲] نشان خان گرجیان را تعاقب کرده جمله را مجروح و بی‌نشان ساخت.

ضبط کردن افاغنه اردوی قزلباش را

لشکر اسلام از میدان جنگ برگشته به اردو آمدند و افاغنه به اردو آغالیدند، بیست و پنج عراده توپ و اسباب و اثقال بی‌نهایت و بیست و پنج هزار تومان زر مسکوک گرفته به اردوی خود نقل کردند. بعد از وقوع این حالات افاغنه به فکر گرفتن اصفهان افتادند و خبر شکست لشکر اسلام به اصفهان رسید و معلوم است که چه شورش و جزع و فزع در جهان آشکار کردند. افاغنه چند روز برآسوده و غلامان سپاه خود را به راهها فرستاده حزم و احتیاط را مرعی داشتند و از برای سدّ طرق اعدادیده به آنها گذاشتند.

مشورت افاغنه برای مراجعت به کرمان

افاغنه اشراف و اعیان قوم خود را جمع آورده برای مراجعت به کرمان

۱. ب: اعتماد الدوله.
۲. ب: محمد نشان خان.

مشاجره و مکالمه نمودند بعضی گفتند که هرچه از غنایم بعد از فتح قزلباشیه به‌دست آوردیم برداشته روانه کرمان شویم ما را حصنی حصین باید که آنجا را استحکام دهیم که خزینه و سایر احمال و اثقال و اسباب خود را در آن محکمهٔ محکم بنیان نهیم و ذخیره جمع کنیم. و از آنجا لشکرهای خود را به اطراف تعیین نمائیم که کار ما به سهولت بگذرد، افاغنه این رأی را بنا نهادند، نه هزار سوار انتخاب کرده روانه اصفهان [کردند] و هرچه بُنه و آغروق برداشته روانه کرمان و نه هزار عقب‌دار آنها شده هرچه برگرفته بودند روانهٔ کرمان نمودند.

ارسال خان حویزه برای تجسّس حال افاغنه

افاغنه تا هشت روز خود را به قزلباش ننمودند و قزلباشیه از این حال متحیّر شده عاقبت خان حویزه را تعیین کردند که در شبی تاریک بیرون رفته تا به میدان جنگ شتابد و تفحص از احوال افاغنه نماید. چون به اردوی افاغنه رسیدند ایشان را در کمال آرامی و اطمینان دیدند، و شاه و سپاه در عرض هشت روز به تدارک و استحکام شهر افتاده گفتند اصفهان را مضبوط می کنیم وافاغنه، جلفا و سایر امکنه را غارت کرده برمی گردند و مراجعت می کنند و اضطرارشان[1] اندکی تسکین یافت.

ارسال مکتوب از جانب خان حویزه برای مصالحهٔ افغان

شاه خان حویزه را نزد خود طلبیده مقرّر کرد که از جانب خود به محمود نویسد یعنی بی‌خبر از شاه و امرا، و به قاصدی معتبر داده روانه نماید و او نوشته بود که من به‌واسطهٔ مذهب تسنّن با شما متّحد و خیرخواه می‌باشم هرگاه شما غنایم خود را گرفته متوجّه و روانهٔ ولایت خود شوید انسب و اولی می‌نماید چه همیشه فتح و ظفر یار و مددکار نخواهد بود گاه باشد که لشکرها به شاه قزلباش پیوندند و کار بر شما مشکل گردد و من شاه و رجال دولت را اغفال می‌نمایم که به تعاقب نپردازند و دفع شما را وجههٔ همّت نسازند و اگر به مصالحه راضی شوید

۱. ب: اضطراب.

ولایت قندهار را به تیول ابدی شما می گیرم و از شاه زر هدیه گرفته به شما می دهم، و انجاح مطالب شما را متعهد می شوم. افاغنه متوجّه کرمان بودند، پس از وصول نامهٔ خان حو یزه محمود امرا و اعیان خود را جمع کرده به آواز بلند مکتوب را در میان ایشان خواندند، و در میان [خود] مشورت کرده بعضی تصدیق، و برخی [انکار، و از این مکتوب] تضعیف حال قزلباشیه تعیین[۱] کردند و گفتند این فتح و ظفر از یاری و مددکاری پروردگار به ما داده،[۲] معاودت به وطن مناسب نیست. همـاندم عاقله پسر محمود[۳] در میان جمع گفت که دولت قزلباشیه عبارت است از دولت و شهرت کاذبه، و ایشان را رحمتی کاذب نیست[۴] اندر دل. و همیشه مترصد فرصت و مرتکب کذب و حیله باشند و در عهد و پیمان برایشان اعتماد نخواهد بود. اگر راست می گو یند و این جماعت حصاری و بلوچ که با ما جمعیت کرده‌اند متفرّق کردن اینها مقصود نیست شاه سلطان حسین دختر خود را با تدارک و جهاز به ما بدهد و از قندهار و توابع آن دست کشیده به ما واگذارد. بعد از آن امینان در میان افتاده حدّ و سدّ مملکت را تعیین کنند تا تدارک[۵] نزاع و جدال کرده با دوست ایشان دوست و با دشمن ایشان دشمن باشیم. اگر صلح می جوئید طریقهٔ صلح اینست. جواب به خان حو یزه رسید شاه و امرا و سپاه غریق بحر تفکّر شدند و بالاخره گفتند رجال و اعیان شاه را جمله ممکن می شود[۶] لیکن دختر دادن در میان پادشاهان شایع می شود و ما را ذرّه‌ای اعتبار در میان ملوک اطراف نخواهد بود و مردن از این زندگانی بهتر است. ما همه غیرت می کنیم و لشکر از اطراف به مدد ما می آیند. برای استحکام شهر خندقها می کَنیم و اهالی فرح‌آباد را به شهر می‌آوریم، و سپاه بسیار داریم همّت بر دفع دشمن*می گماریم، و مدّتی خود را محافظت می کنیم، ذخیرهٔ افاغنه تمام می شود ناچار معاودت می نمایند. در جواب

۱. ب: یقین.
۲. ب: به ما رسید.
۳. ب: عاقلهٔ امیرمحمود.
۴. ب: ایشان را رحمت و شفقتی نیست.
۵. ب: تاترک.
۶. ب: رجال و اعیان شاه گفتند جملهٔ این ها ممکن است.

افاغنه نوشتند که مطالب شما که نوشتید همه امکان دارد که صورت پذیرد امّا دختر دادن شیعه به سنّی ممکن نیست، و شاه به رعیّت خود دختر دادن صلاح نمی‌بیند. جواب یأس به افاغنه رسید به غیرت آمده اتفاق کردند و چند روزی مکث نمودند و هر روز لشکر فرستاده اطراف اصفهان را غارت می کردند.

بیان احوال فرح‌آباد

قزلباشیه فرح‌آباد را تخلیه نموده پنج عراده توپ در آنجا نصب کردند و او محلّه‌ای بود در خارج اصفهان. دیواری متین و خندقی بعیدالغور داشت. در میانش باغات و حیاض جنّت مثال بود. افاغنه از اردوی خود حرکت کرده به فرح‌آباد درآمدند و سپاه در اطراف آن گذاشته به فکر آذوقه و تدارک افتادند.

بیان احوال جلفا

و آنجا محلّهٔ ارامنه بود شهری در پهلوی اصفهان واقع شده بود، و نهری از زاینده‌رود در آنجا روان بود، قزلباشیّه به ارامنه فرمان داده که مسلّح شده که به اصفهان آیند[1] و در محافظت سرای پادشاه مشغول شوند. به این حیله ارامنه را بیرون آورده اسلحه و اسباب ایشان را گرفته همان شب افاغنه یورش به جلفا بردند و ایشان نیز قدم ثبات ورزیده مدد از شاه خواستند، نه برای ایشان مدد رسید و نه اسلحه برای ایشان بازدادند. ارامنه ناامید شده جلفا را به افاغنه تسلیم نمودند و افاغنه آنجا را ضبط کرده پنجاه دختر و پسر با لباس از ارامنه گرفته به لشکر خود تقسیم نمودند و هفتاد هزار تومان از ایشان می‌خواستند، ارامنه بایکدیگر مشورت کرده گفتند شاید کار افغان دوامی نداشته باشد و در آخر به مخاطره و بازخواست پادشاه عجم گرفتار شویم به اتفاق جواب دادند که مال ما در اصفهانست، در این حال جمع و تحصیل آن اشکال دارد بعد از فتح اصفهان ادا خواهد شد و با هزار نیاز و تضرّع حجّتی دادند.

۱. ب: که صبح طالع نشده به اصفهان آئید.

اشتغال افاغنه به محاصرهٔ اصفهان

افاغنه صبحی زود به خانهٔ اغنیا و متموّلین ارامنه رفتند و اموال و اسباب ایشان را غارت کردند امّا بر فقرا و کلیسای ایشان متعرّض نشدند [و یک نفر آدم نکشتند] و ده روز از عید نوروز گذشته از طرف جلفا به محاصرهٔ اصفهان پرداختند و [چون] در میان نهر زاینده‌رود واقع بود عبور از آن نتوانستند نمود با شتران زنبورک توپها را آورده و بر او گذاشته[۱] جنگ کردند و چند روز جنگ مانند بازی کودکان و لعب بی‌مایه[۲] بود و در میانه توپ و تفنگ انداخته می‌شد و چندان آدم برطرف نشد.

انهزام افاغنه در هجوم به جسر شیراز

روزی افاغنه برای اخذ جسر شیراز یورش بردند، سپاه بسیار از قزلباش آمده به دفع افاغنه کوشش نهایت کردند ضبط جسر میسّر نشد و جمعی از افاغنه در میان کشته شدند و بقیّة‌السیف برگشته دست از جنگ کشیدند و روزی چند به استراحت پرداختند و روزی دسته به دسته شده به ضبط جسر اقدام نمودند و تخته و پنجره و در، سپر خود ساخته جسر شیراز را به تصرّف آوردند و شروع به گذشتن از آب نمودند و قزلباش به جهت محافظت جسر دوازده عراده توپ به دست آورده یکی از توپچیان که اصل بود[۳] هجوم افاغنه را دیده توپها را از ساچمه و سنگ‌ریزه پر کرده به جماعت افاغنه انداختند اکثری از ایشان تلف و باقی از جنگ روگردان شده و متوجّه فرح‌آباد شدند. از طرف قزلباش احمدآقا از قوللر آقاسیان که شجاع و جسور و دلاور بود به سرکردگی محافظان جسر مأمور بود افاغنه را تعاقب کرده جنگی دلیرانه کرد و بسیاری از یکه‌سواران و شجاعان گزیدهٔ افغان را تلف کرد و پیغام به شاه فرستاد که اگر از عقب به امداد پردازند تلافی جنگ فرح‌آباد[۴] از

۱. ب: روی بروی شهر گذاشتند و جنگ کردند.
۲. ب: لعب بیمایگان.
۳. ب: یک نفر توبچی که اصلش از فرانسه بود.
۴. ب: گلون آباد.

افغـان خـواهیـم نمود، احمدآقا چون از امداد مأیوس شد برگشته به محافظت جسر پرداخت.

رغبت کردن افاغنه به مصالحه با قزلباشیّه

سرکردگـان و تـجربه‌اندوزان محمود مشاورت کرده به توسّط ارامنه ارادهٔ صلـح با قزلباشیّه نمودند. ارامنه مسامحه در صلح کردند و با خود گفتند که اگر در میان صلح واقع شود افاغنه هفتاد هزار تومان را که ما تمسّک داده‌ایم از ما خواهند خواست و بعد از رفتن افاغنه قزلباشیه به انواع بهانه‌ها ما را مؤاخذ خواهند نمود، اصلح آنست که ما بکار قزلباشیه پردازیم و اگر از خارج مددی رسد و افاغنه مغلوب شوند به اتفاق قزلباشیه به دفع آنها پردازیم، و به تقریب خدمت احتمال دارد که قزلباش از ما رنجد[1] و هفتاد هزار تومان در کیسهٔ ما بماند.

پیام از جانب خان حویزه به افاغنه و رغبت افاغنه در صلح

افاغنه در خوف و اضطراب تمام افتاده اختلال و اختلاف عظیم در میان ایشان روی داده پریشان‌حال شدند، در این حال شب قاصدخان حویزه به میان ایشان رفته پیغام گذرانید که من از شما می‌باشم عنقریب مراد حاصل خواهد شد و اصفهان به دست خواهد افتاد. چرا باید خوف و اضطراب به خود راه دهید، افاغنه از این پیغام خوشحال گشته مژدهٔ سلامتی شنیدند و باعث برآن [این] بود که خان حویزه سنّی مذهب بود اگرچه از اخلاص کیشان شاه بود امّا از [اعتمادالدوله جدید و] سایر رجال دولت کدورتی در دل داشت. می گفتند که قزلباش فتحعلی‌خان لگزی را به تهمت تسنّن کور کرده‌اند و هر روز از خزانهٔ شاه پنجاه تومان به خان حویزه می‌دادند و امیّد داشتند که از خارج مدد به اصفهان خواهد رسید و به این تقریب به صلح راضی نبودند و افاغنه از پیغام خان حویزه به احوال قزلباش اطّلاع تمام یافته دوماه پای در دامن استراحت کشیده یورش نیاوردند و حرکت نکردند و در برابر اصفهان نشستند و به

۱. ب: نرنجد.

اطراف و جوانب آدم تعیین نموده آذوقه جمع کردند.

رفتن خان حویزه از جانب شاه برای مصالحه

افاغنه روز بروز قوت می گرفتند و شاه خان حویزه را برای صلح نزد افاغنه فرستاد و او نزد ایشان رفته و با ایشان دوستی و آشنائی پیدا کرد و صرف همّت در مصالحه ننمود [بلکه محمود را اطمینان داد] و در ماه سیّم از محاصره افغان هجوم آوردند و جسر عباس‌آباد را متصرّف شدند و گرجیان که محافظ آنجا بودند بعضی را به قتل رسانیده و برخی فرار کرده به اصفهان رفتند و افاغنه سپاه به طرف اصفهان گذرانیدند.

آمدن قزلباش به امداد و انهزام علیمردان خان

چون خبر محاصرهٔ اصفهان به این شدّت به گوش اهالی اطراف و اکناف رسید خوف و هراس و وحشت و دهشت بر دلهای قزلباشیه راه یافته بعد از ضبط جسر عبّاس‌آباد باز سپاه قزلباشیه به مدد اصفهانیان می‌آمدند و دوآزده دفعه جنگ اتّفاق افتاد و در اکثر شکست با قزلباشیّه بود و در میان از همه بیشتر برادر علیمردان خان می‌خواست آذوقه به اصفهان رساند و علیمردان خان در همه[1] کارآزموده‌تر و داناتر بود و ذخیرهٔ بسیار تدارک کرده با پنج هزار نفر قزلباش [و ذخیرهٔ بسیار] متوجّه اصفهان شدند، و افاغنه خبردار شده به جنگ پرداختند و علیمردان خان را منهزم ساختند و آذوقه را متصرّف شدند. و جمعی از قزلباشیّه در میانه تلف و سردار کوچ نموده فرار نمود و امید خلق اصفهان از علیمردان خان و برادرش بریده گردید جمله محزون و متحیّر شدند.

محاربه اهالی بنی اصفهان با افاغنه و اخذ ذخیره از دست ایشان

وقتی که افاغنه آذوقهٔ قزلباش را ضبط نموده به مقام خود می بردند جمعی

۱. ب: از همه.

را بر سَرِ آذوقه [محافظ] گذاشته بودند که به اردوی خود برسانند و در یک فرسخی اصفهان جائی که آن را بنی‌اصفهان گویند خوش آب و هوا و دهات اطراف آنجا خود را به بنی اصفهان کشیده خلقی را در آن قصبه جمع نمودند و اطراف آن خندقی عمیق داشت قزلباشیه که در آن قصبه جمع بودند بیرون آمده سَرِ راه بر افاغنه گرفتند [آذوقه را از دست ایشان پس گرفتند] و از افاغنه قتل بسیار نمودند. میرمحمود از شنیدن این خبر عظیم اندوهناک شد و خلقی کثیر بر گرد خود جمع کرده متوجّه جنگ بنی اصفهانیان شد. قزلباشیّه بیرون آمدند و با افاغنه محاربه نمودند و شکست به محمود دادند و از افاغنه نیز بسیار کشته شد [و جمعی کثیر اسیر گردیدند. محمود از این واقعه به غایت دلتنگ شد] چه اسرای افاغنه که به دست اهالی بنی اصفهان افتاد اکثر از خویشان محمود بودند. محمود عجالتاً به اصفهان نزد شاه ایلچی فرستاده پیغام داد که شاه به قزلباشیهٔ بنی اصفهان رقم فرستد و تأکید کند که اسرای افاغنه را نکشند و ایشان را خوب نگاه دارند تا افاغنه نیز همان معامله با قزلباشیه مرعی دارند. شاه حسب‌الاستدعای او عمل نمود و میرزا راقی کس خود[1] را به بنی اصفهان فرستاد و در حین وصول آنجا همهٔ اسرای افغان را به قتل رسانیده بودند و بر احدی ابقا نکرده بودند و در میان مقتولین برادر کوچک محمود و پسرعمّ و پسرخاله و چند نفر بزرگان و معارف و سرشناس ایشان بودند و رافع به اردوی افاغنه برگشته[2] از کیفیّت آنها تقریر نمود افغانیّه را دریای انتقام به جوش آمده با یکدیگر نشستند و قرآن در میان آورده به اتّفاق یکدیگر قسم خوردند و هرچه اسیر قزلباشیّه بود به قتل آوردند.

استمداد پادشاه از دختان خان گرجی[3]

شاه دعوت‌نامه و هدیه برای دختان فرستاده و انتقام خسروخان را به یاد او انداخت و او را ترغیب به امداد نمود. دختان نوشت که عهد کرده‌ام که به دشمنان

۱. ب: و میرزا اسحق نام از کسان خود را.
۲. ب: و فرستادهٔ شاه به اردوی افاغنه برگشته.
۳. ب: وحشیان خان (شاید در اصل وختان بوده است).

شاه قزلباش شمشیر نکشم. شاه و اهالی اصفهان از این سخن دلگیر گشته باب امید امداد را بالکلّیه مسدود دیدند.

احوال شاهزاده طهماسب میرزا

امرای قزلباشیه صلاح دیدند که طهماسب میرزا را برای چارهٔ کار از اصفهان بیرون فرستند. هشت نفر سوار گزیده از طایفهٔ قاجاریه همراه کرده در دل شب تار از میان سپاه افغان بیرون رفتند. اگرچه او اهتمامی در امر لشکر داشت اما خلق چندان میل و رغبت به امداد نداشتند. به خوانین کرمانشاهان و لرستان و شیراز و ایلات و سپاهی که در جوار آنها بود فرامین نوشتند و به طوایف اکرادی که در جوار مملکت روم بودند اعلام نمودند. اکراد جواب دادند که ما همسایه ولایت روم واقع شده‌ایم اگر ما ولایت خود را خالی گذاریم از رومیّه به ما غارت و آسیب خواهد رسید و جماعت لگزیه و داغستانات گفتند که ما بخود مشغولیم نه به امداد اصفهان می رویم و نه تابع طهماسب میرزا می شویم. طهماسب میرزا به قزوین آمده و سی هزار لشکر جمع آورده به سودای مدد اصفهان و یاری پدر والاگهر افتاد. مقرّبان حضرت و رجال دولتش گفتند که چون خلق ایران در روزگار ناهموار اختلال و اختلاف یافته‌اند و از شداید حرب و قتال نفرت و دهشت دارند خصوصاً که شهر اصفهان گرداب بلاست و عقلا را اجتناب از آن مهلکه رواست. شاه طهماسب از خیال امداد مانده مردم را تأخیر و تعویق بود[1] می گفتند تا لشکر زیاده جمع کنیم و آذوقه و تدارک بیشتر سازیم و افاغنه به شهر اصفهان دست‌رس نخواهند داشت و علم مراجعت خواهند افراشت و ما در عقب ایشان افتاده اسباب و اموال ایشان را به سهولت می گیریم و به شاه طهماسب می گفتند اگر ما با این لشکر رفتیم به اصفهان و به افاغنه غالب شدیم همان شاه و رجال دولت خواهند بود و ما را مثل سلیمان میرزا و صفی میرزا حبس خواهند کرد.

۱. ب: مراد امرا تأخیر و تعویق بود.

احوال صفی میرزا و سلیمان میرزا

چنان بود که هریک از آنها را ده روز بر تخت نشانیده بعد معزول و محبوس کردند و باز حکومت به شاه سلطان حسین مقرّر شد.

تأمّل کردن شاه طهماسب در قزوین به تحریک رجال دولت

دخت یکی از خوانین را به جهت شاه طهماسب عقد کرده بزم عروسی آراستند و در شبی که آتشبازی و شلّیک وزفاف او بود فردای همان روز اقلیم[1] اصفهان به محمود افغان مشاهده و معاین اهل زمان شد، آری:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

و امرای شاه از فرستادن لشکر قاجار مصحوب شاه طهماسب پشیمان و نادم شدند و دانستند که شاه طهماسب و امرای او در قید امداد شاه نیستند خلایق به سودای فرار از اصفهان افتاده قحط غلبه کرده اختیار و اقتدار جنگشان نماند آشکارا از اصفهان بیرون می رفتند و افاغنه با ایشان کاری نداشتند.

بیان وقایع غریبه از شدت محاصره و جمعیّت مردم به دولت خانه

قحط و غلا در اصفهان اشتداد یافته اهالی به پریشان‌حالی افتادند. یک روز شاه از دولتخانه خود بیرون آمده گفت غلامان من شما را مقصود چیست؟ جملگی به صدای بلند آواز برآورده گفتند که شاه از رعیّت خود بیخبر است و ما از قحط و گرسنگی مشرف به هلاکت رسیده درد ما دواپذیر نیست. شاه از سرای خود بیرون آمده به میان ما آید و ما به هیئت اجتماع بر لشکر افاغنه حمله بریم اگر به شمشیر دشمنان کشته شویم بهتر که در میان شهر اصفهان از گرسنگی هلاک شویم. اینها را می گفتند و به های‌های گریه می کردند. شاه در قید نوازش آنها افتاده تدارک کار ایشان را به خان حویزه محوّل فرمود و خلق رو به خان حویزه آورده گفتند که در پیش

۱. ب: تسلیم.

باش و ما از عقب تا به جنگ افغان مبادرت نمائیم و بر اعدا شبیخون زنیم و الحاح از حدّ گذرانیده و او به دفع الوقت انداخته گفت چهار پنج روز صبر کنید شاه طهماسب لشکر آورده از بیرون و درون به دفع افاغنه پردازیم و خان حو یزه بزرگان ایشان را پیش خود آورده می گفت که از شاه طهماسب به ما مکتوب رسیده انشاء الله غلبه خواهیم کرد. آن روز به زور ایشان را از سَرِخود دورکرد و روز دیگر بهانه آورد که امروز روز سختی است.[۱]

هجوم کردن مردم به سرای پادشاه

مردم جمعیّت کرده به سرای پادشاه آمدند و فریاد برآوردند که خان حو یزه ارادهٔ جنگ ندارد درهای دولتخانه هم بسته بود درها را سنگ باران کردند و خواجه سرایان حرم بیرون آمدند و گفتند شما را مطلب چیست گفتند شاه ما بیرون آید تا ما در رکاب او جنگ کنیم و جان خود را فدای او نمائیم. فریاد و افغان برآوردند و اشک ریختند کسی به سخنان ایشان التفات نکرده شاه دیگر خود را به مردم ننمود و خلق از بیچارگی و گرسنگی تاب نیاورده فریاد و فغان درگرفتند. خواجه گان حرم اسلحه برداشتند در تو پها ساچمه کرده به مردم خالی کردند و چند کس در میانه هلاک شد و خلایق از شاه مأیوس گشته دسته به دسته از شهر بیرون می رفتند.

بیان احوال احمدآقای غلام

احمدآقای مومی الیه مردی دلیر و شجاع توابین[۲] او را گرسنگی دریافته روی به وی نهادند و او خلاصی از دست ایشان ممکن ندیده هجوم آورده مطبخ شاه را غارت کردند. شاه از احمدآقا بازخواست کرد این چه حرکت بود عرض کرد یکشب خادمان و خواجه گان حرم گرسنه بمانند تا بدانند که بر سَرِ مردم از گرسنگی چه می آید از این سخن ملزم شده رفق و مدارا شایسته دید. در این اثنا خبر به احمدآقا رسید که سپاهی با آذوقه در بیرون آمده در جائی از محلّ اصفهان اقامت نموده و خندق

۱. ب: امروز روز نحسی است و ساعت جنگ ندارد.
۲. ب: تابعین او را.

کننده که خود را از افاغنه محافظت نمایند و خود را به شهر اصفهان رسانند. احمدآقا خان حویزه را یافته با جمعی کثیر از طرف باغچه حرم بیرون رفتند و جنگ در پیوست و توابین[۱] احمدآقا در میانه مقتول و خان حویزه امداد و اعانت ننمود احمدآقا فرار کرده به اصفهان آمده شاه به او عتاب کرده که چرا از صوابدید خان حویزه بیرون رفتی و جمعی را به کشتن دادی؟ احمدآقا عرض کرد که خان حویزه دشمن است اگر بامن اتفاق می نمود شکست روی نمی داد و کار بر مراد بود چون شاه دوست و دشمن خود را نمی شناسد من با خدای خود عهد کردم که اگر شاه را افاغنه از تخت به زیر آورند و او را به زمین کشند بنده از جای خود حرکت نکنم و به امداد و اعانت اقدام ننمایم اول اراده‌ام این بود که به خاکپای شاه جان خود را نثار کنم. این بگفت و بیرون آمد و از غیرت و مردانگی شب زهر خورده خود را هلاک کرد.

بیان احوال قحط در شهر اصفهان

بعد از سه ماه محاصره در شهر اصفهان در بازار و چهارسوق نان و گوشت قلیلی یافت می شد بعد از آن گوشت خر و استر فروخته می شد، و قیمت بارگیری در اصفهان به دوازده تومان رسید، بعد از چند روز بیست و پنج تومان می خریدند و آن‌قدر نکشید که حماری را پنجاه تومان می خریدند، بعد از آنهم پیدا نشد. بنای خوردن سگ و گربه نهادند. سیّاح گوید که روزی از خانهٔ ایلچی فرانسه بیرون آمدم و به خانهٔ بالیوز انگلیس می رفتم در پیش سرای او زنی می دیدم که گربه‌ای را گرفته بود می خواست که گربه را ذبح کند و گربه به او آویخت دست او را زخم کرده بود و فریاد می کشید من به زن اعانت کرده گربه را ذبح نمودم، و در عرض چهار ماه مردم بنای خوردن انسان کرده پنج نفر قصّاب به این امر مشغول بودند آنها را گرفته سَرِ ایشان را به سنگ کوفته و مردهٔ تازه را می دیدم که ران آنها را بریده می خوردند. و اهالی شهر اصفهان را عادت نبود که آذوقهٔ سالیانه در خانه جمع نمایند و همه از بازار نان و گوشت می خریدند و فکر محاصره به خاطر نمی آوردند و از اطراف نیز آوردن متعسّر شد و به فکر قلعه‌داری نیفتادند که مردمان را از شهر بیرون کنند و تدارک آذوقه نمایند

۱. ب: تابعین.

و می گفتند هنگامه ایست دو سه روزه می گذرد آخر کار به‌جائی رسید و بطوری سخت شد که پوست درختان را به وزن دارچینی می فروختند و در هاون کرده می کوفتند و چهار وقیه از آن ده تومان قیمت داشت و پوست کفش کهنه و چاروق را جمع کرده می جوشانیدند و آب آن را می خوردند. مردم در کوچه و گذرها افتاده جان شیرین می دادند و دختران باکره و زنان بی صاحب که آفتاب بر سرِ ایشان نمی تافت لعل و زر و زیور خود را داده فریاد و فغان می کردند و پاره‌ای نان می طلبیدند و مانند گر به خود را بر زمین می کشیدند و فریاد می کردند و جان می دادند و کسی پروای دفن مردگان نداشت و شهر ایشان از لاشه پر شد. مردی از میرزایان شاه سلطان حسین مشاهدهٔ این حالات کرده هرچه داشت صرف عیال خودْ نمود چیزی در بساطش نماند و دل بر هلاک اهل و اولاد خویش نهاد هرچه از مالش باقیمانده بود سه وقیه طعام مهیّا کرد اهل بیت و اولاد و اقوام خود را جمع کرده گفت ای نورِ دیدگان، این طعام آخر ماست می خواهم که شما در کوچه و بازار نیفتاده و جان به خواری نداده باشید و طعامی غیر از این برای ما نیست پس میرزای مزبور زهری در طعام کرده بخوردند و درِ خانهٔ خود بسته بمردند. سیّاح گوید اغرب غرایب اینست که کوری دیدم گدائی می کرد بعد از چند سال از قحط همان گدای کور را دیدم که نمرده بود و باز گدائی می کرد ایلچیان ملوک نصاری پیش از وقت تدارک خود را از مأکولات در خانهٔ خود مهیّا نموده و آخر محاصره درهای خود را بستند و در خانهٔ خود فارغ البال نشستند.

عدد مقتولان از شمشیر و
هلاک شدگان از قحط در شهر اصفهان

شهر اصفهان از کثرت دریای بی‌پایان بود. از قزلباش که در جنگ کشته شده بودند بیست هزار نفر تخمین کردند و هلاک‌شدگان از قحطی از حساب و شمار بیرون بود، بعضی تدقیق و تخمین کرده صدهزار نفر گفتند واللّٰه اعلم.

تسلیم نمودن شاه سلطان حسین تاج و تخت شاهی را
به محمود افغان و ضبط شهر اصفهان

احوالات پریشان‌حالی اصفهان نقیراً و قطمیراً به گوش محمود رسید و یورش

را رضا نداد که مبادا افاغنه شکست بردارند [تا] بعد از فتح خزاین و اموال اصفهان به باد غارت و تاراج رود و در آن روز در سرای شاه از مأکولات و مشروبات چیزی نماند و از درون و خارج بکلّی یأس دست داد و شاه از خواب غفلت بیدار شد و بدحالی خود را دانست و لباس فاخر[۱] خود را بیرون آورده لباس یأس و ماتم پوشید و در اندرون می گردید و خادم و ندیم و متعلّقان آنها بایکدیگر می گریستند و وداع می کردند و از سرای بیرون آمد و در میدان و اسواق خلق را می دید که از قحط هلاک شده‌اند و بر روی هم افتاده رحم و شفقتش در هیجان آمد مثال ابر بهاری از دیده اشک می ریخت و به آواز بلند می گریست و به ندیم و خادم متوجّه شده بنای وداع نمودن کردند و گاه با عتاب و خطاب به این کلمات آغاز می کرد که ای صادقان من و ای به محبتم گرفتارشدگان. ای عاقلان[۲] من که در این بحر بلا افتاده‌اید و در آتش غیرتم سوختید و در این قضای مبرم جز رضا چاره و به جز تسلیم علاج نیست بنای دولت خود را به دست خود خراب کردیم و شکر نعمت حق را به‌جای نیاوردیم از نفاق و شقاق دشمنان خود را بیدار کردیم از سوءتدبیر هرچه داشتیم به دشمن سپردیم قضای ازل به جهت فعل ناشایسته تخت ایران را بر ما لایق ندید و سزای ما را داده، تقدیر خدا تغییر بنده کرد امّا چون ارادت علیّه به این تعلّق گرفت برویم و جملگی به شاه جدید سر فرود آوریم. در شهر می گردید و به صوت بلند می گفت الوداع ای تخت شاهی الوداع الوداع ـ ای ملک ایران الوداع الوداع ـ ای تاج دارا الوداع ـ شاه و اهل شهر اصفهان همه الوداع گفتند سپاه به نوعی گریستند که آه و نالهٔ ایشان به افلاک رسید و افاغنه که در جلفا بودند صدای ایشان را آشکارا می شنیدند و آن روز تا شام می گردیدند و می گریستند. و شام شاه و سپاه و مردم به خانه‌های خود رفته و در سرای شاهی جمع شده به دادن شهر اتفاق کردند. فردای آن روز شاه سلطان حسین چند نفر از معتمدان را به مکالمه نزد محمود فرستاد و دختر خود را تجهیز کرده داد[۳] معتمدان مکالمه کرده شروط و قیود ایراد کردند و محمود قبول کرد و نزد شاه برگشتند و

۱. ب: لباس پادشاهی.
۲. ب: ای غلامان من.
۳. ب: دختر خود را تجهیز کرده به معتمدان سپرد.

برای آوردن شاه نزد محمود اسبها و یدک[ها] انتخاب کردند و محمود چند نفر از رجال دولت را فرستاد و اسبهائی که شاه فرستاده بود سوار شده به عادت اهل ایران صفها بستند و تیپها ترتیب دادند و به طرف محمود[۱] روبراه شدند و باقی رجال خود را آماده و حاضر قدوم شاه را مترقب شدند و از برای شاه خانه آراستند و مسندی انداختند و روی مسند سوزنی انداخته و بر پشت پشتی و متّکا نهاده و محمودشاه را زیاده از حیاط دیوانخانه استقبال نکرد و با رجال دولت خود بر سر پا ایستاده و با شاه در دیوانخانه یکدیگر را دیده به همدیگر سلام دادند و شاه محمود را در بغل گرفت و دو چشم او را بوسه داد و از بغلش دستمال جیقه خود را درآورده بر سر محمود زد، بعد از چند کلام گفتگو شاه او را گفت تقدیر ازل تاج و تخت ایران را از من گرفته به شما لایق دید و مبارکباد گفت، شاه به رجال دولت خود و محمود نگاه کرد و گفت تا این زمان در ممالک ایران من شاه بودم و الحال تاج و ملک و تخت همه را به تصرّف میرمحمود دادم و من امروز به تحت حکم او آمدم بعد از این شاه من و شما این است. پس اهل و عیال و اولاد و رعیّت و رجال دولت خود را به محمود سپرد و سفارشها کرد و اجرای حکم شرع را اهتمامها نمود و محمود او را به خانه دعوت کرد و جای به شاه نمود و شاه بر مسند نشست و شیخی از افاغنه آمده یکدست بر سر محمود و یکدست بر سرِ شاه نهاده دعا خواند و تاج و تخت ایران را به محمود مبارکباد گفتند و رجال عجم آمده سر فرود آوردند و رانش بوسیدند[۲] و بیعت کردند، بعد از آن خانان و ضابطان و اعیان افغان آمده دامن بوسیده و مبارکباد گفتند. دولت صفویّه تقریباً دویست و بیست سال کشید و امروز در شاه سلطان حسین تمام شد و تاج شاهی بر سَرِ محمود گذاشت.

ضبط شهر اصفهان و رفتن محمود به دولتخانه و جلوس او بر تخت شاهی

امان‌اللّه خان از جانب محمود مأمور شده او را به ضبط دولتخانهٔ شاهی

۱. ب: به طرف شهر.
۲. ب: دامنش را بوسیدند.

فرستادند و نصرالله خان را با قدری سپاه به جانب قزوین روانه کردند شهر اصفهان ضبط شد و به دروازه‌ها آدم گذاشتند و در پاکیزه کردن کوچه‌ها از مرده‌ها آدمها تعیین کردند. لاشه‌ها را دفن کردند و مهما امکن روایح قبیحه را ازاله نمودند، و شاه را در خانهٔ دیگر فرود آوردند. روز [سوّم] شاه و محمود سوار شده رو به اصفهان نهادند محمود امر کرد که شاه را از باغچه‌ای که در او کشتگان قزلباش ریخته بودند در جنگ ببرند و آنها را ببیند، و منادی ندا داد که از قزلباشیه کسی داخل صفوف افاغنه نشود و به هیچگونه خود را ننمایند و بالیوزان فرنگ به استقبال مبادرت نمودند و برای محمود پای‌اندازها از اقمشهٔ گرانبها انداختند و به طمطراق تمام داخل دولتخانه شد خواجه‌سرایان حرم و ندیمان شاه همگی آمده سَر فرود آوردند و در مقام خدمت ایستاده رجال دولت و خوانین و کارگزاران شاهی همگی سر فرود آوردند و در مقام خدمت ایستاده و رجال دولت آمده بیعت کردند. و محمود امر کرد که هرچه آذوقه در اردوی خود مهیّا کرده بودند به اصفهان کشیدند و همان روز چهار وقیه آرد به دو قروش بیع و شری شد و به قدر کفاف نان و گوشت پیدا آمد و از اهالی اصفهان از گریختگان بر سَرِ املاک و خانه‌های خود آمدند و محمود به رسم قزلباش ضیافت [کرد و] خوانین قزلباشیه و اهل بیعت[1] [و ارباب] استشارهٔ شاه سلطان حسین و کسانی که در خفیه خیانت به شاه کرده بودند در مهمانخانه از تیغ بیدریغ احسان گذرانید و کسانیکه با محمود پیمان داشتند و امان داده بود به قتل رسانید مگر خان حویزه را که حبس مؤبّد نمود و پسرعمّ او که در بیرون نزد محمود بود به حکومت [حویزه] سربلند ساخت و به رجالی که به شاه خلوص و ارادت ورزیده بودند خطاب کرد که اگر به من هم اخلاص و ارادت بکار آورید شما را نوازش و محبت خواهم کرد و معتمدالدوله که از قدیم اجداد او به صفویّه خدمت کرده بودند باز به خدمت خود مقرّر شد و عرض کرد که در هر خدمت کمال ارادت به ظهور خواهم رسانید به شرط آنکه به من تکلیف جنگ شاه طهماسب ننمائید که من نمک‌پروردهٔ دولت این دودمانم. از این سخن محمود را بسیار خوش آمد و گفت من تو را از وکالت عزل نخواهم کرد و

۱. ب: اهل بیت.

به رجال قزلباشیه اظهار ملاطفت و نوازش کرد و به جهت تعدیل و تسویه در منازعات شرعیه و دعوی حقوق عباد [شخصی را] از جماعت افاغنه منصب دیوان‌بیگی به او تفویض کرد و او مردی کامل و زاهد و متقی و رشید و عالم و عاقل و دانندهٔ قواعد شرعیّه شریعت بود، مردم چنان از دیانت و پاکدامنی او مسرور و خوشحال شدند که زمان گذشتهٔ خود را که باعث زوال دولتشان بود و افسوس بی‌نهایت بخوردند فراموش کردند.

احوال جمع خزینه

به حکم محمود خزینه را ضبط کردند و از هرچیز با قیمت فراوان بود مگر زر نقد بسیار کم بود و از هریک از رجال قزلباش مبلغی زر نقد خواست و خواهی‌نخواهی گرفته در خزانه ریخت و از جلفای اصفهان و غیر ایشان حتی از ملکهای نصاری و ایلچیان فرنگ به بهانه‌ای مبلغی وافر گرفت و از رجال دولت خود نیز به چنین دستور زر و اموال بسیار استرداد کرد و طوایف سپاه افغان از غنیمت مال و اموال متموّل شدند و بخشش به خوانین و حکام بلوک و ولایات کم داشت و سپاه را سیورسات و علوفه می‌داد.

ارسال سپاه به قزوین و کیفیّت حالات آنها

بعد از فتح اصفهان امان‌اللّه خان را با هشتهزار سوار از افاغنه به تسخیر قزوین نامزد کرد و به اهالی آنجا رقم نوشت که به ورود سردار شهر را تسلیم کنند و اگر شاه طهماسب و کسان او تجاوز از حدود بنمایند بی‌تأخیر، شما و اهل و عیال شما را عرضهٔ شمشیر و تدمیر خواهم کرد و اموال شما به غارت و تاراج خواهد رفت و اگر از در طاعت و انقیاد درآئید از ضرر سپاه افاغنه بالکلّیه محروس خواهید بود و از جانب شاه مکتوبات به همین مضمون نوشته شد و ارسال گردید. امان‌اللّه خان با لشکر روان و به ورود قزوین شاه طهماسب راه تبریز پیش گرفت و شهر قزوین را خالی و اهالی شهر را تسلیم کردند و به قدم انقیاد پیش آمدند و اهل قزوین تدارک مهمانی پیش گرفتند و سپاه افاغنه به خانهٔ ایشان فرود آمده امان‌اللّه خان را اکرام بیکران نمودند و پیشکشها دادند. جماعت افاغنه قناعت

نکرده به طمع خام افتادند و مخالفت امر محمود نموده، عاقبت قزوینیان طاقت نیاورده خفیّه مشورت کردند و در شهر قزوین تخمیناً صدهزار قزلباش بود، بعد از هشت نه روز هرکس به مهمان خود آو یخته چهار هزار افغان[1] به قتل آورده قتلی بینهایت کردند امان‌الله خان در میان مجروح گشته با هزار نفر سوار چابک‌سوار افغان خود را از میان بیرون افکنده به اصفهان پیوست.

بیان قتل عظیم در اصفهان

اهالی اصفهان هرکه بود از شنیدن این حکایت جان‌گداز قطع طمع از حیات نموده دانستند که بعد از این برای خلق اطمینان نخواهد بود همانذم محمود قاعدهٔ ضیافت پیش گرفت بقیّة‌السیوف و القحط را از رجال دولت و اعیان و اهل منصب و کار از پیر و جوان به ضیافت دعوت کرده سه هزار نفر قزلباش در مهمانی حاضر و مانند گوسفند تیغ را بی‌قصّاب ناظر شدند[2] [و] تمامت طعمهٔ شمشیر شدند حتی میرزا رستم که دوازده ساله بود یکی از بزرگان و معارف افغان او را اولاد خود کرده بود در آن مجلس بود هرچه افاغنه شفاعت او کردند به‌جائی نرسید و طعمه شمشیر آبدار گردید و لاشهٔ قزلباش را در میدان پیش سرای پادشاه بر روی هم ریختند و به آن نیز قناعت نکرده به خانهٔ قزلباش رفتند و اولاد آنها را که دستشان حربه می گرفت به قتل آوردند و در اندرون شاه دو یست نفر از خانه‌زادگان و گرجی زادگان بودند رخصت دادند که به هرطرف که خواهند روند، چون از شهر بیرون، رفتند از عقب افاغنه تعیین شد و ایشان را در هرجا که یافتند به قتل آوردند چهار پنج روز افاغنه در شهر گردش می کردند و هرکه را از قزلباشیّه می‌یافتند می کشتند و از رجال قزلباش بیست و پنج نفر بگذاشتند و به اعتمادالدوله [تغییر] سلوک داده هفتاد هزار تومان از او گرفتند و اموال و اشیاء مقتولین را در حیطهٔ ضبط آوردند و اعتمادشان به یکی از قزلباشیه نماند.

۱. ب: هفت هزار.
۲. ب: و مانند گوسفند تیغ بی دریغ قصاب را ناظر آمدند.

تعیین حدود و مراتب میان افغان و غیره

بعد ازاین حال، محمود برای افغان مراتب بزرگ نهاده منادی ندا کرد که در مملکت ایران خاصه در شهر اصفهان طوایف مختلف من‌بعد با افاغنه جز مراسم تکریم و احترام جایز دانند و در هر محل که با افغان دوچار شوند بپای خیزند و در پیش آنها بایستند و در راهها که سوار چهار پایان باشند بزیر آیند و دست‌بسته پیش ایشان بایستند و اجناس ناس در هر صنفی مرتبهٔ خود بدانند. اوّل اعلی و اقدم باشند افاغنه ــ دو یم جماعت درگزینی که از سنّیانند ــ سیّم ارامنه و نصاری ــ چهارم مُلتانیان که ارامنه آیند[1] ــ پنجم آتش‌پرستان ــ ششم یهود ــ هفتم جماعت رافضی که از همهٔ ایشان ادنی، و بی‌مرتبه‌ترین و احقرترین طوایفند. مقارن این حالات تنگی و گرانی در اصفهان پدید آمد و نصرالله خان را با سه هزار نفر تعیین کرد که در مملکتی که اطاعت دارند گشت و گذار نماید و از هرجا [که باشد] آذوقه به اصفهان نقل کند هرکس تمرّد نماید او را قتل نماید و مالش را تاراج کنند. نصرالله خان به جانب همدان متوجّه شد و اهالی چند بلاد و قری اطاعت کرده آذوقه به اصفهان روان کردند و آنها که تمرّد کرده کشته اموالشان به غارت رفت و درست به کار خود نظام نداده بود که به درگزین رسید و آن نزدیک همدان شهریست، به استقبال نصرالله خان بیرون آمدند و لوازم خدمت را تقدیم کردند و اهالی آنجا سنّی مذهب و در زمان شاه‌عبّاس [بزرگ] از حوالی موصل جلای وطن کرده به همدان آمده بودند و در درگزین توطّن اختیار نموده و نصرالله خان چند روز در آنجا مکث کرده ششهزار سپاه از آنجا بیرون آورده با افاغنه نه هزار کس به حوالی همدان به غارت و تاراج شد و مطیع را محبّت کرده مخالف را طعمهٔ عذاب چشانید و از حیوانات آذوقه بسیار گرفته به پنجاه هزار شتر بار کرده به اصفهان فرستاد و در عرض هشتاد روز این خدمت را به انجام رسانید، بعد از چند روز سپاه تعیین شد و از درگزین صدهزار نفر بی‌آذوقه[2] کوچانیده به اصفهان آوردند و در

۱. ب: ملتانیان که از هندیانند.

۲. ب: با آذوقه.

خانه‌های بی‌صاحب جای دادند و به آنها املاک و اقطاع مشخص کردند و اینقدر در اصفهان از خلایق کم شد و هیچ وجود و عدمشان معلوم نشد و اکثر از خانه‌های شهر خالی بود و از افاغنه مردم بسیار نیز تلف شده بودند و به‌جای افغان از اهالی درگزین به دروازه‌ها محافظ و کشیکچی گذاشتند و کسان معتمد به قندهار فرستاده و از کوچ و بُنهٔ افغان کوچانیده به سی هزار شتر بار کرده به اصفهان آوردند. مادر محمود را با هزار شتر از افاغنه به اصفهان رسانیدند. و به سپاه افاغنه یک حبّه و دینار نمی‌داد، هرگه مواجب می‌خواستند می گفت بروید فلان شهر را تسخیر کنید و هرچه در آنجا بیابید غارت نمائید و این مواجب شما است چون سپاه محمود زیادتی گرفت و اندکی از طرف خصمان اطمینان حاصل کرد خواست که افاغنه را مشغول کند و از طرف شاه طهماسب به سبب بی‌رغبتی مردم خاطرجمع بود. زبردست خان را با جمعی سپاه از افاغنه به تسخیر بلاد مأمور نمود و به‌او به طرف گز که قصبه‌ایست در سه فرسخی اصفهان متوجّه گشته و در آنجا قزلباشیه بسیار جمعیت کرده و اطراف آنرا خندقی عمیق کنده بودند و به ذخیره و تدارک استحکام داده افاغنه یورش به آنجا آوردند و کاری نساختند و هم قصبه بنی اصفهان را که در آنجا نیز قزلباشیه جمع بودند محاصره کردند و جنگهای عظیم نمودند و ظفر نیافتند عاقبت از آتش‌پرستان آورده زیر حصار نقب زدند و رخنه پیدا کردند و یورش بردند و در حین ظفر رعایا و قزلباشیه امان طلبیدند زبردست‌خان ایشان را امان داده هرچه در قصبه بود از آذوقه و غیره ضبط و به اصفهان فرستادند و محمود را امان او خوش نیامد گفت بعد از این تهمتی زنند و قزلباشیه را قتل نمایند. قزلباش از این حالت خبردار شده هرچه افاغنه می کردند متحمّل بودند. در این اثنا لطفعلی خان از اصفهان فرار و به بنی اصفهان داخل شد او را گرفته بند کردند و به محمود سپردند به این تقریب آتش غضب افاغنه سکون و خمود یافت.

فرستادن لشکر برای فتح شیراز

نصرالله خان با سه هزار سوار افغان و ششهزار درگزینی را به تسخیر شیراز فرستادند و اهالی قصبات سَرِ راه را به اطاعت آوردند واصل نصرالله خان از طایفه کعب هندوستان و در میان عجم بزرگ شده و به دلاوری و بهادری و شجاعت

شهرت یافته و در میان افاغنه بختی گشاده داشت و او را ایلدرم‌خان می گفتند و در بیرون اصفهان هروقت که افاغنه از قزلباش شکست می‌یافت او به امداد افاغنه مبادرت کرده قزلباش را شکست می‌داد و در هیچ جنگ مغلوب نشده بود. افاغنه معتقد او، و قزلباش از او عظیم ترسناک بودند، و در این سفر او را غروری بی‌نهایت دست داده گمان می کرد که به ورود قلعهٔ شیراز را تسلیم خواهند کرد برعکس نتیجه داد. نصرالله خان از غایت تهوّر به شهر یورش آورد و در پیش روی سپاه ایستاده بود گلولهٔ تفنگ به او رسید و هلاک گردید. افاغنه از مشاهدهٔ هلاک سردار واپس مانده و دست از محاصره بازداشتند. این خبر به محمود رسید و متأسّف گردید و به‌جای او زبردست‌خان را به سرداری شیراز گزید و او جنگهای نمایان کرد و ظفر نیافت چرا که خان شیراز مردی عاقل و مدبّر بود و به سواحل بحر فارس فرستاده از جانب عرب فارس به حاجی عبدالباقی خان نام زر فرستاده از او لشکر و امداد طلبید و خان شیراز و اهالی آنجا به این امید هشت ماه شیراز را نگاه داشتند و افاغنه بسیار در میانه تلف شد. یکروز وقت عصر عبدالباقی خان با ششهزار عرب و قدری از سپاه قزلباش با ذخیره بسیار به امداد شیرازیان آمد افاغنه خبردار شدند و در میانه جنگی عظیم در پیوست و سپاه قزلباش بسیارش طعمه شمشیر و عبدالباقی خان با دویست نفر عرب در میدان ماند و او مردی جسور و غیور بود و روی از جنگ برنتافت تا آنکه کشته شد. زبردست‌خان ذخیرهٔ آنها را به اردو حمل و نقل نمود و افاغنه را وسعت و فراخی حاصل و همه غنی شدند و زبردست‌خان به اهالی شیراز امان داده یکروز ناگاه یورش برد و شیراز را گرفت و از قتل غدغن کرد و از تاراج و یغما غدغن نکرد چون شهر ضبط شد دیدند که چند نفر از گرسنگی هلاک شده بودند و سوداگری در خانه چندان گندم داشت که مجموع خلق شیراز را چند ماه کفایت می‌نمود. زبردست‌خان از بازرگان بازخواست کرد و او را حبس نمود و گفت چرا این گندم را به فقرا انفاق نکردی تا مردم از گرسنگی هلاک شدند و چهارصد نفر افغان به بندرعبّاسی تعیین کرد و آنها خود را به جزیرهٔ هرمز کشیدند و افاغنه در آنجا کاری نساخته مراجعت کردند و در راه به آنها بیماری رسیده از همهٔ آنها پنجاه نفر مراجعت نمودند.

سرداری فریدون میرزا از جانب شاه طهماسب

شاه طهماسب گاه در قزوین و گاه در طهران اقامت می کرد و مهما امکن از تدارک سپاه خالی نبود. از استماع آمدن عبدالباقی خان در مقدمهٔ شیراز فریدون خان را با بیست هزار قزلباش روانه گلپایگان نمود و سفارش کرد که در آن حدود خانه‌های دیگر هست که به افغان اطاعت نکرده‌اند سپاه جمع آورده به جنگ افغان پردازند بلکه خود را به اصفهان اندازد. فریدون خان به گلپایگان رفته سرهای ارامنه را بریده به جای سرهای افاغنه به شاه طهماسب فرستاد. دراین اثنا خبر عبدالباقی خان رسید که در عزم و همّت فریدون خان و شاه طهماسب فتوری واقع گردیده و محمود از اصفهان حرکت کرد و فریدون خان بر پشته برآمده ملاحظه شدّت و طیش افاغنه نمود پای به وادی فرار گذاشت و محمود بسر شهر گلپایگان آمده و در اطراف خندقی عمیق بود و در برابر خندق دیواری سدید و محکم کشیده و جماعت افاغنه فیلی معلم داشتند که به دیواری رخنه می افکند، دیوار را به فیل خراب کرده از آنجا یورش بردند و نیز گلپایگان را هم گرفتند و قزلباش آنجا را به قتل آوردند و در جوار شهر مزبور قلعه چه ها بود که در آنها ذخیره گذاشته بودند یورش بردند و قزلباش امان خواستند محمود از جان و دل ایشان را امان داد و حصار را ضبط کردند و این وقایع در عرض سه ساعت اتفاق افتاد.

اطاعت اهالی کاشان

اهل کاشان چون چنین دیدند از در اطاعت درآمدند و تسلیم شدند و به محمود ایلچی فرستادند به قید و قیود او نیز قبول کرده از اصفهان به کاشان رفته آنجا را ضبط نموده برگشت و در اصفهان آمد و سه روز و سه شب شیلیک ها کردند و شادیها نمودند بعد از این محمود به سودای این مطلب افتاده که از اصفهان به سمتی حرکت کند اقامت را بعزیمت بدل کرد و به جائی نرفت. واقعهٔ امان‌الله خان ـ و او از جماعت افاغنه نبود و در اوایل حکومت محمود از کابل به قندهار آمد و به محمود انتساب یافت و در مقام کدخدائی مردی عاقل کامل جنگ دیده و کار آزموده بود و بسیار مدّبر شده بود و باعث قدوم محمود در اصفهان و غلبه برقزلباش او

شده بود و شرط او با محمود این بود که از سفر قزلباشیه هرچه به دست آید بآن[۱] صفت قسمت نمایند روزی با امان‌الله خان در یکجا نشسته بود امان‌الله‌خان تذکار صحبت‌های گذشته می‌نمود و در این بین گفت که خدای متعال به مثل ما عاجزان امور عظیمه که به خاطر ما خطور نمی کرد و قابلیت ما نبود محض لطف عنایت فرمود و ابواب فتح و تسخیر برروی روزگار ما گشود و شکر و نشر آن نعمت عظمی برما بندگان در حال واجبست باید مراسم عدل و انصاف را جاری نمائیم و در اوّل امور عهد و میثاقی را که در میان بوده وفا به عهد خود نمائیم و از املاک و اموال هرچه به دست ما آمده نصف آن به‌من تسلیم نمائی، محمود از شنیدن این کلمات دود از دماغ او برخاست و آثار انکسار قلب ظاهر کرد و ملول گردید و گفت به اینقدر مال که تو را به دست افتاد کفایت نمی کنی، با من به سودای ملک و مال افتاده‌ای؟ مِن‌بعد از این دعوی را فراموش کن و مجلس برهم خورد و امان‌الله خان به‌خانهٔ‌خود رفت و به محمود پیغام فرستاد که چون تو به عهد خود وفا نکردی منهم مِن‌بعد تو را خدمت نکنم و از قبیلهٔ تو نیستم و تابع شاه هندوستانم و حکم تو برمن جاری نیست، سپاه خود را برداشته روانهٔ ولایت هندوستان می شویم این گفت و سوار شد و دوهزار کس از سپاه با او به راه افتادند محمود از حرکت او اغماض عین نمود ملتفت نمی گردید و بعد از سه روز دیگر به فکر این افتاد که به جانب شاه طهماسب رود محمود از شنیدن این خبر به وحشت عظیم افتاد و با ده هزار سوار افاغنه به عقب او رفت چون به امان‌الله‌خان رسید مجیرخان بلوچ به قصد دشمنی به امان‌الله خان حمله نمود، محمود او را منع نمود و خود به وضع دوستان امان‌الله خان را ملاقات نمود او را در آغوش گرفت روی یکدیگر بوسه دادند قدری از سپاه دور و جدا شده خلوت کردند و محمود به سخنان نیازمندانه پرداخته و گفت با من چنین معامله مکن و مرا با خاک یکسان مگردان التماس‌ها کرد و دل او را به دست آورد و باز در میانشان عهد و میثاق رسمی تجدید شد و سپاه او را داخل سپاه خود کرده کسان امین تعیین کرد که با او بوده او را به اصفهان رسانند و امان‌الله خان را [در اصفهان] قایم مقام خود گردانید و

۱. ب: بالمناصفه.

خود با سپاهی بسیار به عزم تسخیر لرستان و کوهگیلو یه و بختیاری روان گردید، چون به بلاد بختیاری رسید طایفهٔ بختیاری حاضر و آماده بودند علی الغفله برسپاه محمود ریختند و کسان بسیار از او قتل کرده به محمود غیرت دست داده به نواحی کوهگیلو یه به جهت اخذ انتقام رفت اتفاقاً شبی برفی عظیم بارید محمود از آنجای حرکت و بجای دیگر نتوانست رفت و از هرطرف برف راه را بسته بود اطراف و اکناف محمود را احاطه کردند تا سه ماه شدت برف و سرما طول یافته بهرطرف تاختند راه به جائی نتوانستند برد مانند اسباط بنی اسرائیل در آن تیه بی دلیل ذلیل و سرگردان ماندند بعد از سه ماه برف ها آب شد و نهرها طغیان نمود و قزلباشیه جسرها بریدند ناچار گذشتن از آب خواستند سپاه و اموال بسیار در میانه تلف شد و امکان سلامتی در خود ندیدند بالاخره قاسم‌خان بختیاری که از جانب محمود التفات و اکرام یافته بود خفیه نزد او آدم فرستاد دلیل و رهبر محمود شدند از آن همه سپاه سه هزار نفر سپاه برهنه و عریان به اصفهان رسیدند پنهانی در شب داخل شدند و افاغنه از محمود دلگیر و روگردان عازم بلاد و اوطان خود شدند آتش فتنه اشتعال یافت محمود بقدر مقدور به خوشحالی سپاه خود بخشش کرد و در ایّام پائیز به سبب ضعف به جائی حرکت نکرد و در اصفهان بود بعد از آن قدری سپاه از قندهار و سبزوار و هند آمد و قدری از درگزینی لشکر گرفته محمود قدری قوت و قدرت گرفت و شاه طهماسب می‌خواست که به اصفهان آید چون سر عسکران دولت عثمانیه به جانب آذربایجان حرکت کرده بودند شاه طهماسب به امداد اهل تبریز رفت.

عزیمت محمود به تأدیب اهل گز

در این اثنا از قندهار قریب دو هزار کوچ می‌آمد اهالی گز آنها را ضبط کردند و چند نفر از افاغنه کشتند محمود ارادهٔ تنبیه آنها نموده جمعیت کلی از قزلباشیه به آنجا پیوست و قلعهٔ گز را به آذوقه و اسباب استحکام دادند طایفهٔ کعب که در قلعهٔ گز بودند میلی به افاغنه داشتند نزد محمود آدم فرستادند و گفتند از فلان طرف بیائید که ما طایفه فلان دروازه را بدست شما می‌دهیم وقتی که محمود وارد شد قزلباشیه از خیانت کعب آگاه گردیده آنها را بکشتند و دفعه به دفعه از

قلعه بیرون آمدند و با افاغنه جنگ در پیوستند و سرگرفته و زنده دستگیر کردند بالاخره در بیرون به بلای قحط گرفتار ناچار از تسخیر شهر مأیوس شده به اصفهان بازگشتند و قزلباش از پی آنها افتاده جنگی مردانه کرده افاغنه منهزم و جمعی در میانه تلف شدند محمود با بقیة‌السّیف داخل اصفهان شد.

ظهور دیوانگی محمود

محمود بعد از این دو واقعه به فکر و اندیشه افتاد و بی‌حضور گردید و در بدنش ضعف عارض و به خوف و واهمه افتاده و اکل و شرب و خواب و راحت را ترک کرد و عقلش خفیف شده به وهم و وسوسهٔ خود تابع شد و اثر جنون بروی ظاهر گردید او را به مشایخ افاغنه سپردند چهل روز در چلّه نشسته به اسم اعظم مداومت نمود وقتی که بیرون آمد جنونش برعقلش غالب آمد و به در و دیوار سلام [می داد] و بیهوده و بیمعنی عتاب و خطاب به آشنایان می کرد و از پیش شیخ خود جدا نمی‌شد و خدّام این حالت را نشان کشف و کرامت می گفتند و در پوشیدن علّت جنونش سعی ها می کردند چهل روز نیز بدین منوال بود گاهی عاقل و گاهی دیوانه و مدت انزوا نیز بسر آمد روز بروز مرض او اشتداد یافت.

روزی محمود در دیوانخانه می گردید آتش تهوّرش اشتعال یافته امر کرد که پسران و برادران و سایر اقربا و اولاد ذکور شاه سلطان‌حسین را که در دولتخانه بودند جمع کرده دست و پای ایشان را با کمربند ایشان بسته بیاورند افاغنه امتثال کرده صدو پنجاه و نه نفر از اولاد شاه عبّاس که پیر بودند و از عهد شاه سلیمان میل در چشمانشان کشیده شده در قید بند آورده کشان در دیوانخانه به حضور محمود آوردند امر کرد که از اوّل تا آخر آنها را گردن بزنند جلاّدان بی ایمان دویدند لله‌های آنها و خواجه سرایان حرم و سایر خدمتگذاران گریبان خود را چاک کرده می گریستند شاه سلطان‌حسین دردمند از همه فریاد و فغان بیشتر می کرد لنگ ، لنگان، افتان و خیزان به جهت فریاد رسی نزد محمود آمده عهد و میثاق قدیم را بیاد آورد و برای خلاصی نور دیدگان خود به صوت حزین فریاد برآورده به پای محمود افتاد و جبین مذلت برخاک نهاد التماسش به اجابت نرسیده

ناگاه دو نفر اولاد کوچک شاه را از پدر خود رانیده[1] و او را فریادرس طلبیده فایده نبخشید و شاه روی خود را برروی اولاد گذاشت آن بی گناهان چون گوسفند و برّه و قصّاب ناله و فریاد می کردند، شاه می گفت مرا بکش و این معصومان را نکش و روی برزمین سوده و بسیار عجز و زاری کرد و عاقبت در دل سخت محمود قدری تأثیر کرده به شاه سلطان‌حسین رو کرد که بتو بخشیدم گفت چه فایده که در این هنگامه قیامت اثر زهرهٔ آن بی گناهان چاک شد هردو وفات یافتند.

اشتداد جنون محمود

جنون محمود اشتداد یافت احیاناً به ضرب و قتل نزدیکان فرمان می‌داد، گاه مانند مستان فریاد و افغان می کرد. ندما و همراهان را ترس عارض شده از پیش او می گریختند. دیوانگی او به جائی رسید که از ضبط و ربطش عاجز شده درها به رویش بستند و از بیرون محافظت می کردند. چندروز نخورد و نیاشامید و نخفت بیتاب و طاقت شده‌صاحب‌فراش گردیدهرچندمعالجه کردندمفیدنیفتاد مأیوس و نومید گشته زر بسیار از خزینه بیرون آورده صدقه دادند و رنجیدگان را دل به دست آوردند. به کشیشان ارامنهٔ جلفا هزار تومان و به ایلچی فرنگ هزار تومان داده از اینگونه رعایتها کرده روز به روز مرض شدید می‌شد و ورمی در شکمش پیدا شد و به دندان گوشت دست خود را پاره می کرد و فریاد برمی‌آورد و بعد از چند روز زخمها در بدنش پیدا شده مانند غربال پوست بدنش بنای گندیدن و ریختن کرد طبیبان و جرّاحان از علاجش درماندند و بدنش متعفّن و بد ریح گردید.

فرستادن سیّد علیخان را به جانب قزوین و انهزام او

طوایف افغان از حیات محمود مأیوس شده و شاه طهماسب جمعیت در قزوین داشت بزرگان افاغنه چنان صلاح دانستند که سیّد علیخان با هشت هزار نفر به احتیاط کار شاه طهماسب روانه گردد [و شاه طهماسب] به کارآمدی اهالی تبریز لشکر جمع آورده بودند، از شنیدن ورود سپاه افاغنه علی الغفله با افاغنه جنگ

۱. ب: ناگاه دو نفر اولاد کوچک شاه آواز پدر شنیده او را فریادرس طلبیدند.

در پیوستند و افاغنه شکست خورده تا اصفهان عنان باز نکشیدند.

جلوس اشرف به جای محمود و قتل کردن او

افاغنه خواستند که برادر بزرگ محمود را از قندهار بیاورند چون زمستان بود و راه دور مناسب ندانستند. اشرف سلطان پسر میرعبدالله خان را که عم زادهٔ محمود بود برجای محمود نشانیدند و چون پدر اشرف را محمود کشته بود با افاغنه خطاب کرد که تا به قصاص خون پدرم محمود کشته نشود قدم برتخت سلطنت نخواهم گذاشت پس افاغنه سر محمود را در رختخواب بریده در برابر او گذاشتند و اشرف برجای محمود نشسته او را مبارک‌باد گفتند و ندما و خدّام او را که قریب به پانصد نفر بودند به قتل رسانیدند.

حلیهٔ محمود

میانه بالا، گندم‌گون، کوچک چشم، و چشمهای او دایم در حرکت بود. عبوس چهره و قبیح‌المنظر، سرخ ریش و کوتاه گردن به حدّیکه سرش به بدنش چسبیده بود، بسیار ضابط و حکمش جاری، در حق دشمنان جبّار و قهار بود و افاغنه را ترسانیده با خود به اطاعت درآورده بود بحدّیکه در شدّت جنگ با او مخالفت نمی‌توانستند کرد اگرچه جود و کرمی نداشت امّا از مال غنیمت سپاه خود را گران بار می‌کرد و در پیش روی سپاه خود می‌افتاد و در حصول مطالب خویش اصرار داشت، کم می‌خوابید و اکثر اوقات بیدار بود به عزّت نفس و تن‌پروری راغب بود و هرچه از طعام حاضر بود می‌خورد و در هرجا بود می‌خوابید در یک پیرهن در باران می‌رفت و در آن‌حال به اعداء هجوم می‌کرد و در سواری چابک بود و با غلامان سپاه می‌گشت و آنها را جستجو می‌نمود و در قصاص و تقدیر[1] و تأدیب کسی پیشش شفاعت نمی‌توانست بکند و التماس کسی را قبول نمی‌نمود و حکم شرعی به نفاذ می‌پیوست و به عیش و عشرت و شرب راغب نبود بعد از نکاح دختر شاه سلطان‌حسین به جاریه و غیر آن رغبت ننمود گفتند از او پسری داشت در

۱. ب: تعزیر.

جلوس اشرف کشتند و بعضی گفتند که چشمش رامیل کشیدند ولیکن حقیقت او معلوم نشد. برادر محمود در قندهار به جای او نشسته بود و او درویش نهاد بود و سودای سلطنت نداشت و در اطراف و اکناف قندهار سپاهی که بکار بیاید نمانده بود که جمع کرده به اصفهان بیاید و جای برادر خود طلب کند اگرچه از هندوستان می‌توانست لیکن درویشی در طبیعت او غلبه کرده و در جمع نقد و خزینه هوسی نداشت و جای برادر نمی‌خواست.

مقدار عسکر افاغنه

در عدد او اگر چه اختلال است محمود که اوّل به اصفهان آمد تخمین مردان کاردیده پانزده هزار گفتند. سیّاح گوید که به تخمین من نزدیک به چهل هزار بود و زیاده نبود زیرا که هرکس که اقدام به محاصرهٔ اصفهان کند کمتر از چهل هزار نمی‌تواند آورد، بعد از تسخیر اصفهان امرا و اعیان خود را محمود جمع‌آوری کرده تفتیش از عدد لشکر خود کرد سوای کشتگان و زخم داران در دوازده جنگ اصفهان تدقیق و تفحص نمود بیست هزار سپاه موجود بود. سیّاح گوید که با عبدالله آقای ایشیک آقاسی محمود آشنائی داشتم و بسرای او می‌رفتم روزی از او پرسیدم گفت روزی که ارادهٔ اصفهان کردیم نود هزار کس تدارک دیدیم، چند منزل که آمدیم هشت هزار نفر از عجزه و بیکاره جدا شده و خسته و صاحب آزار، قریب به دو هزار نفر که مجموع ده هزار نفر باشند برگشتند و در هنگام محاصره اصفهان افاغنه کاردیده چهار[1] هزار و افغان حصاری هشت هزار و چهار هزار از سپاه بلوچ داشتیم و باقی از کعب و هندوستان بودند.

احوال اشرف

اشرف با محمود از قندهار بیرون آمده و مردی جنگ دیده بود و محمود او را خانی داده و دسته‌ای از سپاه ابوابجمع او کرده بود و در بعضی جای‌ها تعیین می‌نمود. عاقل و صاحب رأی و شجاع و مدبّر و خیرخواه مردم و متواضع و بسیار

۱. ب: چهارده هزار.

مهربان بود از آن سبب نیز سپاه به او میلی داشتند و در محلّ گل‌آباد[1] طالب صلح بود و در دماغ محمود پادشاهی عجم افتاده اشرف چون به رغبت صلح اظهار کرد محمود از او دلگیر شده اشرف از این حال آگاه گشت از خوف و تحاشی خالی نبود و در محاصرهٔ اصفهان که در سرای شاهی آذوقه نبود اشرف اطّلاع حاصل کرده شبی برای شاه هزار من آذوقه فرستاده مکتوبی نوشت و از شاه خزینه طلب نمود که به سپاه تابع خود دهد و او از بیرون و شاه از اندرون هجوم آورده بکار محمود رخنه افکند. شاه به سخنان او اعتماد نکرده به این کار رضا نداد. محمود از این قضیّه آگاه شد و به خاطرش راه یافت آشکارا نکرده و بعد از چند روز اشرف را به حضور طلبیده از او بازخواست نمود که چرا آذوقه به شاه سلطان حسین فرستادی؟ او را عتاب و خطاب کرده به زندان فرستاد و در زندان نیز احترامش می کرد، چه محمود آبروی دولت و ظفر از حسن‌تدبیر اشرف و امان‌اللّه خان و شیخ افاغنه داشت. اشرف در حال پادشاهی اظهار رفق و ملایمت و تواضع و عدالت نمود و به اطراف و اکناف آدمها فرستاده نوشته‌ها نوشت که من‌بعد کسانیکه تابع ما باشند باید در عهد امان و آسایش باشند و بالکلّیه باید از لشکر افاغنه درامان باشند که من‌بعد ملک ایران بدست هرکس افتاد آباد باشد نه خراب. اشرف نزد شاه رفته در تسلّی خاطر او اهتمام تمام کرد و می گفت مرا مثل پسرعمم محمود غدار و جبّار و بیوفا و بیرحم تصوّر مکن و بکاری که رفته و قضائی که گذشته صبر پیش گیر تا خداوند اجر جزیل عطا کند، و نعش اولادهای شاه را به وضع های افاغنه به احترام تمام به قم فرستاد و در آنجا دفن کردند.

تجربه اشرف شاه سلطان حسین را

یکروز به طریق زیارت به خدمت شاه آمد و در اثنای صحبت خود به شاه گفت باز به تخت پادشاهی خود رجوع کن. شاه گفت اگر من لیاقت داشتم حقتعالی تخت و تاج را از من نمی گرفت چون تقدیر ازل ترا لایق دید به تو عنایت فرمود مبارک باشد تا جهان باقیست تو بر تخت پادشاهی باقی باشی من‌بعد سودای

۱. ب: گلون آباد.

تخت و تاج و هوای حکومت از صفحهٔ دل شسته‌ام و باقی عمر را گوشه گیری می‌خواهم به دعای دولت تو اشتغال نمایم و تلخی فراق فرزندان من تا روز آخر از دل من بدرنخواهد رفت تو نیز معامله بر قهر و جفا برمن لایق مبین. از این سخنان شاه اشرف را رحم آمد و ماهی دو یست تومان برای شاه اخراجات قرار داد و شاه به تعمیر سراهای شاهی مشغول شد و از این راه اشرف محظوظ شده و روزی با اشرف ملاقات کرده تزو یج دختر خود را به او تکلیف کرد، اشرف از این حال بسیار شادمان و به اطراف و اکناف ارقام فرستاد که از جانب ما من‌بعد قزلباشیه درامان و به حرب و قتال بیهوده نفس خود را تلف ندارید که برودت و عداوت به الفت و موافقت بدل شد.

فرستادن ایلچی به جانب شاه طهماسب

اشرف بعد از آنکه مکتوبات استمالت آمیزبه قزلباشیهٔ اطراف نوشت خواست که دل شاه طهماسب را به‌دست آورد بنای فرستادن ایلچی را گذاشت و تدارک بسیار از اسبان و یدک و زین و یراق طلا دیده نامه‌ای بدین مضمون نوشت باید که من‌بعد کدورت از میانه رفع شود و به اتفاق نظامی به ممالک ایران دهیم و کفرهٔ مسقو حالیا فرصت کرده به چند جا استیلا یافته‌اند و دولت عثمانی طمع به ایران کرده این درد را دوا باید کرد، هرگاه به آمد و رفت ایلچی منتظر باشیم کار از کار می گذرد انسب و اصلح آنست که در میان طهران و قم هرکدام با جمعیتی آمده یکدیگر را ملاقات کنیم و بنای عهد و میثاق درست گذاریم. شاه طهماسب طریقهٔ احتیاط را ملاحظه نکرده حاضر و آمادهٔ این مصلحت شد از این جهت که پیش از این دو سه دفعه کاغذهای دلفریب به شاه طهماسب نوشته بود و او را فریب داده یکبار در وقت فتح اصفهان و یکبار در وقتی که محمود اشرف را به زندان فرستاده بود اشرف کاغذها نوشته که تو با جمعیت خود برای استخلاص من از مازندران به اصفهان متوجّه باش که من امرای افغان فلان و فلان را دیده‌ام تا کار محمود را تمام کنیم بعد از آن من تو را فرمان‌بردار خواهم، مؤکدبه تأکیدات ایمن نموده در این امر بیست و پنج نفر امرای قزلباشی را که زنده گذاشته بودند کاغذی به شاه طهماسب نوشتند که به حیله و تزو یراشرف فریفته مشو و سخنانی که در

زندان نوشته بود امروز اعتباری ندارد. کاغذ را به قاصد داده به لباس مبدّل فرستادند و از اتفاق سیّدعلیخان که از قزلباشیّه شکست خورده بود قاصد را در راه گرفته کاغذ قزلباشیه را به حیله آورده به دست اشرف داد اشرف کتمان آن امر کرده بعد از چند روز به فرح آباد حرکت کرده بیست و پنج نفر از قزلباشیه را طلب نموده همه را از تیغ بی دریغ گذرانید و در عرض دو ساعت با بیست هزار نفر سوار روانه شد که شاه طهماسب را بگیرد. در این وقت ایلچی اشرف نزد او وارد شده اکرام و اعزاز یافت و از همهٔ این کار غافل به تدارک ملاقات اشرف افتاد و اصلانخان را با قدری سپاه عجالتاً فرستاده تا در میان قم و طهران جای ملاقات تعیین نمایند اصلانخان از قزوین بیرون آمده به طرف قم می رفت در راه دید که افاغنه با جمعیّت بسیار می آیند حیله و غدر اشرف را یافته عنان برتافت و نزد شاه طهماسب آمده او را خبر کرد و رجال دولت او جمع شده بنای جنگ با افاغنه نهادند تمامی سوار گشتند و از شهر بیرون آمدند ولیکن سپاه قاجاریه یکجا جمع شدند و عرض کردند که ما هم در برابر شاه فدا می شویم و انشاءالله تعالی بر همه غلبه خواهیم کرد اما مِن بعد باید که اعتمادالدوله از طایفه قاجاریه باشد نه از طایفهٔ دیگر. شاه طهماسب راضی شد طوایف قزلباشیه خبردار شده جمع شدند و در میانه نفاق عظیم واقع شده شاه طهماسب با این سپاه منافق جنگ با دشمن را صلاح ندیده راه مازندران پیش گرفت و اصلانخان با افاغنه جنگ کرده شکست یافت و از عقب شاه طهماسب روانهٔ مازندران گردید.

اهتمام اشرف به جمع خزینه

چون اشرف شاه طهماسب را به مازندران گریزانید چندی در اصفهان مکث کرده به سودای جمع مال و خزینه افتاد و از خوانین افاغنه گرفته قتل کرد و مالهای ایشان را گرفت و از سایر رجال منال گرفته به زندان افکند و مالی که محمود در مرض موت به اهالی جلفا و ایلچی فرنگ داده بود باز پس گرفت و امان‌الله خان را محمود اعتمادالدوله کرده بود طمع امان‌الله خان غالب بود و در یک هفته از طایفهٔ قزلباشیه نود هزار تومان گرفته بود اشرف از این حالت خبردار شد او را احضار کرده یکروز و یکشب از پا آویخت و هرچه داشت همه را مالک

و بعد از آن کسی از حیات و ممات او خبردار نشد و شیخ محمود را گرفته حبس کرد و هرچه در این مدت زر و جواهر جمع کرده بگرفت و قدری مال به رسم هدیه به او داده او را با چند نفر روانهٔ کابل کرد و این شیخ همشیره‌زادهٔ امان‌الله خان بود و از کابل آمده منسوب به محمود شده بود و در امور عظیمه همراه بود و امان‌الله خان آبروی سپاه افغان بود و افاغنه کرامات و خوارق عادت به شیخ نسبت می دادند و در جنگ با اهالی قزلباش پیش روی افاغنه می ایستاد و بر روی آنها دعا می خواند و بعد از آن شروع به جنگ می کردند و غالب می شدند و چون نزد محمود می آمد او را استقبال می کرد و دستش را بوسه می داد و او مردی شیرین‌زبان و بامزه و حلیم و سلیم بوده در میان جنگ متعرض محمّدخان بلوچ و سیّدعلیخان نشده و زبردست‌خان از او متضرّر نگردید، برادرکوچک اشرف در روز جلوس فرار کرده اشرف او را گرفته میل در چشمش کشید و مادر محمود را احضار کرده از او بازخواست نمود که چون محمود مرا حبس کرد چرا از من غمخواری و صاحب‌داری ننمودی و عتاب و خطاب کرده سه روز او را در زیرزمینی که نعش شاهزادگان بود حبس نمود و بعد از آن بیرون آورده به خانه‌اش فرستاد و دختر شاه سلطان حسین را تزویج کرده خانه‌ای در جوار حرم محمود تعیین نمود و در آنجا سکنی کرد. سیّاح گوید بعد از آن نقل که چون من از سیاحت بسیار و تحمّل غربت بیشمار دلگیر گشته بودم وقتی که اشرف محمّدخان را به ایلچیگری روم فرستاد به موافقت او روانهٔ اسلامبول شدم والسّلام.

شیخ عبدالنبّی منشی بهبهانی نیز کتابی مختصر موسوم به تاریخ افغانی [دایر] بر استیلای افاغنه بر بلاد ایران نوشته و مخصوصاً در ورود محمود افغان به ظاهر بهبهان و محاصرهٔ او این بلد را، و مدافعه کردن اهالی شهر شرحی داده چون کلیّهٔ مطالب آن کتاب را سوای شرح متعلقهٔ به بهبهان ما نگاشته‌ایم این شرح را نیز محض تتمیم فواید می نگاریم و هوهذا[1].

۱. نسخه‌ای است مغلوط که متأسفانه نسخهٔ دیگری در دست نبود ناچار به رونویسی و نقطه گذاری اکتفاء شد. بعضی از عبارات به سبب تحریف بی معناست اما نه به آن اندازه که به مقصود و مفهوم لطمه‌ای وارد شود.

بیان محاصرهٔ بهبهان و وقایع حادثهٔ آن

بر منتظران بدایع آثار و مستمعان سوانح و اخبار ظاهر و یقین خواهد بود که: متحصّنین خطّهٔ عبودیت که حصن حصین دین مبین به دستیاری ولای ائمه معصومین، سیّما امام المتقین، و قاتل المشرکین، طالب کلّ طالب، و غالب کلّ غالب، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) متین و محکم، و از یورش جنود نامحمود مخالف مردود، و تسخیر و تصرّف شوایب نفاق و جحود مسلّم داشته امتثال ــ و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل اللّه ــ را بر ذمّت عبودیت واجب و متحتم شناخته، و نقود جان را در راه دین مبین نثار ساخته، همواره صحایف آمال و منشار احوالشان به طغرای غرّای ــ و لا تحسبّن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاء عند ربّهم یرزقون ــ موشّح و مزیّن و به دیباچهٔ کریمهٔ ــ و لئن قتلتم فی سبیل اللّه او متُّم لمغفرة من اللّه و رحمةٌ خیر ممّا یجمعون ــ مرقوم و معنون خواهد بود ــ ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء ــ ماصدق این مقال، حقیقت حال سکنهٔ خیریت مآل بهبهان نصرت اشتمال است که: در سنهٔ ست و ثلثین و مائه بعد الالف مطابق توشقان ئیل روز چهارشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی که اوّل ربیع گل نگون افغانی، و ثانی شام ظلام چهار موجهٔ بحر حیرانی، و یوم نحس مستمر را تالی بود علی الصّباح که تیغ آتش وش خورشید را از غلاف شب کشیده بر روی سپهر آبگونی نهاده:

چو زد بر سر کوه خورشید تیغ   چو یاقوت شد روی گیتی سفید

سپاه خذلان نشان افغان از قریه بکان چون بلای ناگهان و پیل دمان حرکت و از قریه مزبور تا بهبهان که دو فرسخ بود از قراولان و چرخچی و صفوف سپاه و صنوف حشرات و دواب چون سلسله موج، فوج فوج بهم پیوسته، مانند زروهٔ عصفور و گلهٔ زنبور جوقه جوقه پهن گشته در حوالی چاشتگاه چون شاهین گرسنه به توپ رس قلعه رسیده، در لحظه توپ اشتهای تصرّف آنجا را بست، و تا گلو به تمنّا نشست امّا مهمان نخورد آنچه بره پندارد همانا میزبان اجل آن قوم دغل را به طریق مستعجل به وعدگاه مقتل طلبیده و بغرنج رنج، و کوفتهٔ گلوله بماحضری برابر چیده، انگروه مغرور در دور بلدهٔ مزبور چون قمر در هاله محصور و هنگامه شورنشور

و نمونهٔ ـ یوم تَذْهَلُ کلُّ مرضِعةٍ عَمّا اَرْضَعَتْ[۱] ـ سمت ظهور یافت اهل حصار در برابر آن قوم غدّار پای ثبات چون سدّ سکندر استوار، و علم کاو یانی گاووش، و کارزار را در نظر آن ضحاک شعار نمودار ساختند. چون در نظر خلاف بیّن این گروه بی دین ـ کانما اغشیت ابصارهم قطعا من اللیل مظلما ـ بلدهٔ مزبوره حقیر و بی کشمکش دار و گیر عرصه تسخیری می دیدند از مرکب نخوت و غرور پیاده نگردیده به تقاضای بار حرام توشکی که در بطون مطون داشتند یا یار ایستاده می خواستند اناس وار به دستیاری ماماچه بازیچهٔ سفری خود را در دامان حصار بگذارند و این بار ننگ و عار حرامزادگی در قماطهٔ محوطه بلدهٔ مزبوره فروه آورند. آن گروه یغمائی در عالم خودنمائی مشغول صف آرائی، و محمود در شش و پنج بازی هر لحظه نرد خیال محال می باخت و به منصوبهٔ تدبیر مهرهٔ تسخیر راازششدر خلاص می ساخت و ان شاه شطرنج دستگاه صحرا را چون عرصهٔ شطرنج از سوار و پیاده درهم چید و خود در قلب تیپ رخ، به رخ فیل بند، در خانهٔ زین مانند فرزین مات گردید اولابدرِ پیشرو درآمده محمّدنشان وزیر اعظم خود را با چند نفر به استمالت و دلالت فرستاده که شاید به مقالید وعد و عید فتح الباب نماید. آن رسول مسیلمه اصول، به درِ دروازه آمده موسیقار پیام و گفتار را ابراز و زبان غمازی را باز، و بنای ترکتازی و شد مقام‌بازی را آغاز. دمی در مخالف نوای سازش مؤالف راست می نمود و گاهی دوگاه خوف و رجاء درحوالی کلام می سرود. از نقرات فقرات گفتارش مخالفت ظاهر، و ثقیل و خفیف زیر و بم قول و تقریرش بالطبع متنافر. بقدر سه ساعت نجومی صغیر و کبیر افغانی در گوشهٔ دروازه چون آهنگ خارج از آوازه، گوش بر زنگ زنگولهٔ اجازه ایستاده و بزرگ و کوچک شهری در اوج حصار حسینی وار در مقام زابل تأمّل نشسته و از هرطرف راه و رخنه به خدّین نیرنگ، و فسان را به سرمهٔ خاکریز مستحکم بسته.

چو مژگان خوبان دوصف رزم‌ساز یکی در نشیب و یکی در فراز

آهسته‌آهسته از جانبین ضرب و نطق گفتگو کوک، و بالاخره عمل صحّت مصالحه بکار قیامت مکابره مسلوک، و بعد از آزمایش سیف و سنان بیان، و

۱. سورهٔ ۲۲ (سورة الحج) آیهٔ ۲ که ناقص نقل شده است.

استعمال ضرب فریاد و افغان، از ضرب مضراب تکرار گفتار تار، چهارتارِ تذکار گسیخت و از فرط ناخنک دلخراش گفت و شنود، رابطهٔ طنبور منظور را از هم بپخت. عاقب صورت سازش که در دستی حجاز مجاز بود از دایرهٔ حقیقت خارج و زمز[مهٔ] مدارائی که در پردهٔ بیات مماشات مندرج بود از سرحدّ عراق وفاق تجاوز نمود و فغان و افغان بلند، و غوغای گیر و دار اوج گرفت و مخالفین در بردن کدخدایان و کلانتر مصِر، و ایشان در بیرون رفتن منکر، و در این اخیر همگی متفکّر، خصوصاً سلالة السادات العظام و نجیبة النجباء الکرام شهریار عالیمقام میرزا حبیب‌اللّه کلانتر را که عقل قاصر، و شعور فاتر، و خیال متحیّر، و جان شیرین، و افغان کافر، و کاری که به عقل برنیاید دیوانگی در او بباید را مکنون خاطر، و بنا را بر جواب گذاشت و از مردم شهر فریاد ــ زدیم بر صف رندان هرآنچه باداباد ــ برخط ست شر باشران ناخنک چنگ را به جنگ آشنا[1]، و معرکهٔ بزم به رزم مبدّل و مهیا. آن قوم بی اندازه متهوّرانه به اندازِ دست‌اندازِ دروازه آمد. اهــل حصار منصوروار در مقام جواب و اشتلم درآمده توپ رعدآشام به هواداری زبان شعله فام را از کام بام برج انتقام فرار، و دورانداز نفس، درازکردن سرِکسی از حصار استظهار بگفتار ــ گلوله تا که بود باب سینهٔ اعداست ــ دراز. و نسیمِ:

هوا مخالف و همدم سگ و مصاحب سنگ

به‌جای نالهٔ مطرب صدای توپ و تفنگ

به اهتزاز آمد، و صدای هوش‌ربای چنگ جنگ در کرهٔ مینارنگ پیچیده، و حوصله از شیر و زهره در بر نهنگ در قعر بیشه و فرهنگ طلبید. غلغلهٔ ولولهٔ زلزله در سلسلهٔ فوج موج، و دمدمهٔ خرخشه بر سطح اوج، و از نوا و نفیر و جوش و خروش گوش فلک ازرق‌پوس گردید، و هنگام شورنشور یوم ینفخ فی الصور شد. بدبدید:

معرکهٔ رزم چنان گرم شد کز تف آن قرص زمین نزم شد

از ضرب ریختک گلوله و سنگ، آن مقام‌بازان بی درنگ، تصنیف بشکن‌بشکن بیش، و ساز روانی قرار و همدم خویش ساخته، یکی از قدراندازانِ راست‌نشان، محمدنشان را نشان، و نگین‌خانه زانویش به خر مهرهٔ گلوله

۱. مفهوم عبارت روشن نشد.

ته‌نشان‌دان بی‌نشان، نشان به این نشان خود را به محمود خذلان نشان رسانیده قضیه را خاطرنشان نمود. آن مردود از رسیدن این گزند، و استشمامِ این صحبت و بوی گند بر دماغش خورده عرق حمیّت و نخوت شیطانیش در طیش، و به مضمون ـ ولآتینّهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم ـ حکم به یورش آن قوم ضال در عین زوال به اقتداء آن عین ضلال، اذان حیّ علی الیورش، و اقامهٔ الجرئة خیر من الجبن را گفته مقارن تسخیر حصار ومافیها به تکبیرة الاحرام، و سعی فی خرابها قیام، و به قرآآت ـ و جعلوا اعزّة اهلها اذلّة ـ اقدام نمودند. به اشارهٔ تیغ زبان سپاه روسیاه خود را دو پاره نموده نصفی را به سمت شمال حصار مأمور و نصفی با خود به جانب جنوب عبور نمود.

مقالات در ذکر یورش افاغنه به جانب قنوات

اوّلاً آن قوم بدخصال کاصحاب الشمال، تیپ آراسته و تیغها آخته و در برابر دروازه آمده، چون به درِ دروازه زدن تیغشان نمی برید از محاذی آن قدری منحرف، و به یک برج فاصله از دروازه چون قدری از حصار کوتاه راه و رخنه داشت متوقف و به یکدفعه چون برق خاطف جنبش یورش نموده به ضرب مهمیز خارخارانگیز، اسبان را از جا برانگیخته سریعتر از مدّ بصر، و رونده‌تر از صرصر، به یک بار جیقه‌زنان کصوت الحمار تا پای حصار جلوریز و به تحریک صرصر نخوت و طغیان، چون برگ‌ریزان خزان از نهال مراکب فروریختند، و اسبها را در دور خود سیبه، و دست به شمشیر و نیزه و تیشه مانند خار در دامن حصار درآویختند. مردم شهر در عین توکل بر دور بروج چون مژه درحوالی دیده صف بسته و در کف حصار دست به دست مانند اصابع بهم پیوسته از آنجا که دامن جرأت را به لوث جبن و بددلی نیالوده و ننگ فرار و رو از دشمن تافتن را به تأسّی کلام معجز نظام صاحب ذوالفقار علیه صلوات الله الملک الغفار که ـ الموت خیرٌ للفتی من الهرب ـ اختیار ننموده به استظهار کریمهٔ ـ ربّنا افرغ علینا صبراً و ثبّت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین ـ پای ثبات را محکم و استوار و دست اعتصام را به حبل المتین عنایت قادر مختار و دامن حمایت کرارِ غیرفرار زده همگی یکدل و

یکجان چون شیر غرّان به آن گروه بی ایمان حمله آورده دست به گریبان شده،

دو لشکر چو بر یکدیگر ریختند تو گوئی قیامت برانگیختند

در آن روز روز ــ یوماً عبوساً قمطریرا ــ جلوه نموده و مشد به شدت ــ یوماً کان شره مستطیراً ــ بود. خشت دیوار صدمهٔ گیرودار قالب تهی، و اجزای بروج نوالهٔ چینهٔ کلنگ پرخاش گردید. برج از تلاش و تراش نیزه و تیشه به صورت غربال خاک بر سَرِ خود می ریخت، و حصار از سرکوب سنگ و کلوخ پامال حوادث و به رنگ غبار می ریخت.

غبار زمین کله برماه بست نفس را درون گلو راه بست

همانا در این قضیّه اجتماع.نقیضین صادق، دور به تطبیق متباینین موافق آمده، به این معنی که برج که مادهٔ افتراق بود لگدکوب معرکه هیجا و غبارآسا مرتفع گشت، و حصار که به میانداری پایدار بود از صدمه کاوکاو گیرودار به زمین تقاعد فرورفت، و فئتین متضادین بهم پیوست. این زاو یه گزین دیار خاکساری، و رمد دیدهٔ غبار ملال و فکار حصاری، عبدالنبی منشی اصفهانی که به مصداق ــ و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم ــ را نطاق و فاق و بندگی ساخته و حبل المتین کریمهٔ ــ کانّهم بنیان مرصوص ــ را ربقهٔ رقیّت عبودیت و ایستادگی ساخته بر سَرِ بام دروازهٔ بندیه حاضر و زد و خورد طرفین را ناظر بود. عرصه را تنگ و کارد را بر استخوان دیده و مضطرب گردیده، به الهام ملهم غیبی بر سَرِ توپخانه که متّصل بود دو یده، و توپچی را که در کار خود او هم متحیّر گردیده، و توپ از شدّت برودت سکون و عدم حرکت متحجّر افتاده، او را به حرارت عتاب سرگرم انداختن توپ نموده، خود نیز معاونت و توپ را به سمت آن جماعت غدّار سوار و به تسخین تیز داروی چاشنی جلادت مردانگی، و معجون سمقونیای ناری مبادرت، فی الفور شعله شراره نار غریبی محرک و بانایرهٔ حمد حرارت غریزی مجتمع گردیده مزاج آتشین نهاد توپ ممتزج و متأثر و به نحوی سرگرم آتش فشانی گردید که:

شود رعد اگر دَم کش ساز آن خورد بَم که زیر است آواز آن

در لحظه جنود ابخره و دود از سینهٔ خزینه، حلقه حلقه در کرهٔ هوا صعود، و سطح غبرا و صفحه، نمونهٔ ــ ینفخ فی الصور کیوم الموعود ــ گشت سپهسالار صدای رعد آوا از مکمنِ دامنِ صف شکنش خروج و به افواج قاهرهٔ امواج هوا پیوست، و به

دروازه اوتات آن طغاة یورش انداخته، به منطوق ــ تصیبهم بماصنعوا ــ قارعهٔ بروج صماخ آن ملاعین را که صلب‌تر از صماخ بود درهم شکست و حصار اعصاب را به صد صیحه و حمله قراع صداع ساخت. با شغولهٔ رؤوس منحوسشان مسخر سام انتقام، و مقام زکام ازدحام گردید. بغتتاً سردار عقل از سر، و هزارهٔ زهره از برآن گروه پرشَرّ و شور پریده و دریده، و چون قشون بی سر ــ بل هم الابتر ــ مضطرب و متحیّر مانده، و از اطراف و جهات دیگر خود غیرت و هواداری از نهاد قوی بنیاد توپ و تفنگ برخاست و به کوه امو پیوست، و سحاب عذاب بر رؤوس منحوس انگروه ناصواب بست، و نمونهٔ ــ و امطرنا علیهم حجارة اوکصیّب من السماء فیه ظلماتٌ و رعد و برق ــ ظاهر گشت و نزول ریزش سنگ و کلوخ از تراکم ازدحام غمام هجوم و اهتمام خاصّ و عام ــ ترمیهم بحجارةٍ من سجّیل[1] ــ بر فرق[2] آن مخاذیل به وقوع پیوست و قامت استقامتشان را ــ کهشیم تَذْرُوهُ الرياح[3] ــ درهم می‌شکست هرسنگ که از باره و فصیل بر سَرِ آن مخاذیل آمد خشتی در قالب لحد و هر قطعه زمین خندق به جهت آن کشتگان بر حق قبری بود فراخور جسد. منطوق کریمهٔ ــ لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم ــ بر ایشان صادق و مصدوقهٔ ــ و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ــ برآن خَذَله مطابق آمد. سلاح اجل آن زره‌پوشان مکمّل را به مقتضای ــ و بدلّناهم جلوداً ــ در سلخ خندق از پوست کشیده، و قبای شکاری و پیشوا ذال خونین را به قطع حیاتشان بریده، و به تُکمهٔ گلولهٔ چپ و راست پیش سینه مقطع نموده، به حکم ــ خذوه فغلوه ثم الجحیم صلّوه ــ به صوب دارِ بوار روانه گردیده، بقیة‌السّیف ان گروه غدّار به ندای ــ یا اهل البغی و الاشرار، فاستبشروه بالذلة و الانکسار ــ خبردار، وشعارِ ــ یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصّواعق حذر الموت ــ اختیار ــ کحمر مستنفره فرّت من قسورة ــ راه فرار پیش گرفته پیاده یک تیر پرتاب خود را دور از حصار پرتاب نموده اسبان صاحب‌مرده سراسیمه در پای حصار مانده مردم شهر آنچه را از پیش بردن به اندرون

۱. در متن: «کره منهم بحجارة...» با مراجعهٔ به قرآن مجید سورهٔ ۱۰۵ آیهٔ ۴ تصحیح شد.

۲. متن: برقرق.

۳. نویسنده ناظر بر آیهٔ شریفهٔ (سورة الکهف) سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۴۵ بوده که قسمتی از آن این است: «فَاصبَحَ هشیماً تَذْرُوهُ الرياح» در متن «تزروه» بود.

کشیده، تتمهٔ صحرائی و به تصرّف آن جماعت تباهی درآمد.

بیان یورش افغان به سمت میدان واقعه در محلّهٔ بهبهان

در این بین نیز از آن جانب که محمود ابرهه نموده نمود، خود متوجّه تسخیر گردیده یک ضلع حصار را در نظر کوتاه‌بین چون فطرت خود پست دیده آنجا را مدنظر و آن گروه محمودی اثر ــ کاصحاب الفیل ــ خرطوم نیّت را به تخریب کعبه دلهای مستمند بلند و رشته پوسیدهٔ اندیشه‌خام را به تصعید کنگرهٔ حصار بر سَرِ دست تطاول کمند ساخته، آن قوم خونخوار بی‌تأمّل و مدار، یک بار تا پای حصار یورش آورده، چند عدد نردبان چوب ترتیب و در پای برج توپ‌خانه رسانیده اولاً سه نفر چون شعله جوّاله که در چوب درگیرد، یا دود که از شعله برخیزد، از نردبان فواره‌سان از آب آسانتر، و از شرر جهنده‌تر، بالا جسته یکی از مستحفظین را کشته و برج را متصرّف و مضمون:

اقبال خصم هرچه بلندی کند رواست
فواره چون بلند جهد سرنگون شود

به وصف الحال ایشان مناسب و متّصف آمد. همانا از ارتقا از نردبان ترّقیِ معکوس، و بحران مرض طغیان بود که چراغ حیات را در کالبد تن روشن، و جان شیرین را به پای مردی اجل معلق بر لب حصار بدن آورده بودند. بعد از تصرّف بروج دو نفر از دلاوران حصار به استمداد صاحب ذوالفقار دست به قائمهٔ شمشیر آبدار، و بر سَرِ آن قوم نابکار که در برج قرار داشتند تاختند به یکدم آن دو نفر به آن سه نفر که چهار و مر پنج نفر در گیرودار، و شش جهت از هفت لشکر چشم را هشت، به انتظار گشاده عاقبت آن پنج نفر به ضربِ دو بر سه، شش جهت را از لوث آن سه چهار بار به یکبار خالی و از اوج برج هریک به طریقی به حضیض نگونساری افتادند یکی را چنان بر فرق زدند که برق تیغ ازینه پاییهٔ پائینش ساطع، و دیگری را بر کتف چنان نواختند که از سُلّم زندگی پرتاب وبرکنف بئس المآب ــ کلّ شئ یرجع الی اصله ــ راجع و ثالث را به دستور از نردبان هستی به مسقط الجحیم نیستی واصل، و بالجمله همگی از پلهٔ وجود همخوابهٔ مغاک عدم و با معذّبین جهنم همدم شدند، و از طرف دیگر به کمک آن نامدار، مردم حصار آن قوم خونخوار را به باد گلوله گرفته آن فئهٔ نافرجام از پای حصار

روی به انهزام ناکام، در گام اول در رکاب محمود احول مراجعت و ملحق شدند. چون از دو جانب ابواب نصرت بر روی آن فرق مکسور مفتوح نشد ازجای خود متحرک و مرفوع در رجعت را نصب العین و باهم مضمون، و عاقبت کارشان منجر به مصدوقهٔ ـ الم ترکیف فعل ربّک باصحاب الفیل ـ سمت حصول، و اختتام کارشان به خاتمهٔ ـ فجعلهم کعصف مأکول ـ موصول، و یکدیگر را به ملامت ـ فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون ـ معمول داشته حاصل کلام آن روز و صبح تا هنگامی که سپاه شب سیاه از کمینگاه دیجور فتور در عرصهٔ ظهور جلوه کرد زور آورد عساکر نهاری روی به انهزام غروب نهاد. دواب آن ملاعین در زیر بار و خود در کار پیکار بودند. تا آنکه تاریکی شب مشعله‌دار آن تیره‌روزگاران شده بقعهٔ موسوم به قوشخانه که در آن حوالی بود زاغ صفت منزلگاه و به قول مشهور پیشخانه را به قوشخانه فرستادند. امّا از حال آنها ـ مسلمان مشنوا کافر مبیناد ـ که چادر هریک چون سیاه خیمهٔ ماتم‌سرا بر پا، و کشتگان عزیز که در خاک مذلّت افتاده بودند هریک مضمون ـ یالیتنی کنت ترابا ـ گو یان و دامن زخم مجروحان به تذکار:

کاش پایم قلم شدی زنهار   تا درین ورطه نامدی بگذار

نوحه‌سرا و شور واو یلا و افغان در مجامع افغان بود، در همان شب جمعی از ارامنه و غیره سنگین‌دل فرهاد مماثل را به نقّابی مأمور و در سمت جنوب حصار شروع به امر مز بور نمودند.

اظهار گذرانیدن شب اوّل
که از دهشت بر طرفین ثانی شب اوّل قبر می‌نمود

شب که رافع قواعد قلعه وجود، و حصن‌آفرین شهر بند عالم شهود، و حصار قدرت آثارِ ـ و السماء ذات البروج ـ به چراغانِ ـ انّا زیّنا السّماء الدّنیا بزینة الکواکب ـ زینت امنیّت بخشید، و دو زبانه غضب و شهب سخط ـ حفظا من کلّ شیطانٍ مارد ـ در زبانه کشید آن قوم خذلان آیات در وادی ـ کظلمات فی بحر لُجّی یغشیه موجٌ من فوقه سحابٌ ظلماتٌ ـ بصورت ممات در پلاس نکبات بیات شدند و مردم شهر ـ جنّة الواقیة ـ حمایت جناب احدیت، سپر امنیّت، و حصار توکّل، خطهٔ استراحت ساخته، تمامی را روی نیاز به درگاه بی‌نیاز و زبان

سؤال به جناب قاضی الحاجات باز بود. و دغدغه ـ اللیل حبلی ـ ا ووسوسهٔ ـ شب آبستن است تا چه زاید صباح ــ در خاطرها خطور می نمود. تا علی الصّباح که همای همایون فال زرین بال، از سبزآشیان خضرانشان در طیران، و روی زمین را که مانند بواطن افغان مظلم بود نورافشان نمود، مردم شهر بازماندگان را وداع و با دلی پر از خون و جگر پر از سوز از افغان. از خانه ها بیرون رفته در وطن کسوت غربت پوشیدند، و در عین حیات ملبّس به کفن گردیدند. و قطع نظر از نسب ابوت و بنوت ــ کیوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت ــ نمودند و هریک بقدر القوه به مال و رجال در تهیّهٔ اسباب مدافعه مشغول شدند، و آن خذله چون مار زخم خورده زهر مکافات را در دم دنباله بسته و مانند صیّاد اجل در کمین دام انتقام نشسته و در تدارک اسباب و ادوات یورش دوباره و تدارکات لازمه می پرداختند. و اهالی حصار هر روز که مرتع نشین نارین قلعهٔ چهارم از باشغولهٔ افق جلوهٔ ظهور می نمود، و سپاه تباه روسیاه افاغنه شب را به طعن نیزهٔ خطی و تیر دورانداز، شعاعی از دور حصار گردون می ربود در خیال دفع و رفع حیل و جدل آن قوم دغل مشغول، و هر شام مردم شهر هلال آسا عارج معارج بروج آسمان سیّما به نگاهبانی دور افق حصار طلوع و انگشت نما، و تا صبح در قفسات بروج کبوترسان یاهوگویان، و عندلیب وار در شاخسار کنگرات حصار به ذکر یاالله رطب اللّسان بودند.

گفتار در سنوح امطار در بین گیرودار

در بین تنازع طرفین و اشتعال نوایر مقاتلهٔ فئتین، جملهٔ معترضه از مقتضیات عالم کون و فساد و انقلاب ماهیات عرصه ایجاد عنصری ناری به هوائی و هوائی به ماء منهمر منقلب، و شرر به قطره مبدّل و ماصدق ــ انا ارسلنا الریاح فتسیر سحابا ــ حاصل به هوای جهانگیری، و خرگاه بوم ابری بطانه آبی را فی جوّ السّماء علی رؤس الاشهاد بر پا، و طنطنهٔ کوس صاعقه و کوکبهٔ پرشکوه بارقه از ثری تا به ثریّا بلندآوا، و غمام بحرآشام دست استیلا از آستین سیلان در ازوگره از طرّه افواج امواج طوفان بازنمود. سه شبانه روز یورش ریزش بارش به سرحد طوفان رسید و بی آب و اغراق آثار ــ و فجّرنا الارض عیونا ــ و نمونهٔ ــ و فارالتّنور ــ علاوهٔ فتور گردید.

هردم زمانه داغ دگر بر جگر نهد
آن داغ به نگشته که داغ دگر نهد

از ضرب بم یم نم امطار، کنگره دستار از سَرِ حصار فروریخت و به مضمون مصرع آبدار ــ شکست افتد به دیواری که نم در خویشتن دزدد ــ رابطهٔ استحکام حصار از هم گسیخت سکون زورق و سکّان در لای اضطراب نشست و سفینهٔ آرام، و طمأنینهٔ سکنه درهم شکست، و مضمون ــ گل نم‌دیده را آبی کفاف است ــ مناسب مقام آمد که از یکطرف افتادن دیوار حصار و مردم به ساختن آن در کار، و از طرف دیگر محافظت و پاس از دست‌برد آن قوم غدّار که نه شب آسایش و نه روز ایشان را قرار بود تا آنکه به فضل مالک‌الملک حقیقی از مهب عنایت غیبی شرطه کریمهٔ ــ یا ارض ابلعی ماء ک و یاسماء اقلعی ــ وزید و کشتی متحصنین به ساحل نجات و جبال خلاصی ــ و استوت علی الجودی ــ رسید و منطوقه ــ و قیل بُعداً لقوم الظالمین ــ شامل و بماصدق حال شیعیان:

چه غم دیوار امت راکه دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحران راکه باشد نوح کشتیبان

منکشف و حاصل گردید و خورشید جهانتاب به مقراض اشعه رشتهٔ ارتباط بخارات منقطع، و برقع اختفا را از خدّ نورانی مرتفع، و جهان کدر را بر روز روشن به شادمانی ساطع گردانید. معلوم شد که این باران محض لطف ملک منّان در بارهٔ متحصنان و کمال قهر و سخط بر افاغنه خذلان نشان بود. چه آن ملاعنه در صحرا اتراق و مانند قره باتلاق تا سینه در باتلاق، و چون خز تا گوش در گل نفاق مانده بسیاری از دواب و آدم ایشان برطرف، و همخوابهٔ عدم و تلف شدند. بعد از چند روز قسمی مشتمل بر استمالت و مشعر به وعد و وعید مصحوب احدی ارسال داشتند بعد از ملاحظه به مقتضای حال جوابی یکفیه نوش و نیش، و قوتش از ضعف بیش، به قلم این شکسته‌دل ریش آمده که سپاه اندیشه یکسر مو رخنه در حصن حصین تنیش نتوانست نمود، عساکر ایراد انگشت تصرّف و تسخیر در ارکان حصار تذکارش بند نمی‌توانست کرد ارسال شد.[۱] در نظر آن گروه مکروه هر

۱. معنای عبارات روشن است و آن اینکه: در پاسخ آنها نامه‌ای ارسال شد که نیش آن بیش از

کلمه‌اش یلی بود شجاعت‌پژوه، و هر فقره‌اش صنفی می نمود باشکوه، آثار شجاعت از طمطراق سیاق عباراتش پیدا و مضمون توکّل مشحونش متضمّن ــ و ایّدناه بجنود لم تروها ــ دیگر جوابی از ایشان نرسیده چند روز به تغافل مشغول اما به تقریب آمد و رفت در مقام خدعه و گول بودند، و تمام اوقات به تهیّه اسباب و با نخلهای بلند، نردبانهای عوج‌مانند می ساختند و اکثر روزها به یورش و جنگهای جزوی درانداخته بی دشت قتلی از ایشان به سلامت برنمی گشتند.

ذکر یورش ثانی

از آنجا که آن ملعون روز چهارشنبه را بر خود میمون، و بر آن مردود تأثیرش چون نیّت وارون بود، در روز چهارشنبه پنجم شهر جمادی‌الاولی که باز چرخ مکمل طرح جنگ و جدل تازه درانداخت و ذرّات آشوب را در عرصهٔ کون و فساد گماشت آن گروه بیحیا اسباب و آلات یورش را مهیّا، و غلغله حرکت و ولوله چنگ جنگ در اردوی نکبت رنگ آن مردود افتاد، و صدای کوس و کرنا و صیحهٔ اسب و قارقار شتر برخاست. مردم شهر از ارادهٔ ان غدار خبردار، و تمامی برلب حصار به انتظار گیرودار درآمده به معاینه مشاهده می شد که جنود آن مردود چون دود که از زبله به‌وجود آید در معسکران مطرود در جوش و خروش، و قریب چهار پنج هزار شتر که همراه داشت گله‌وار زنبورک و توپخانه و نقّاره‌خانه و نردبان و تخته‌پل بار و تتمه بر استران سوار و به قطار افتادند بعد از آن خود با ششهزار سوار و پیاده بسیار با سایر دواب متعاقب یکدیگر صف‌صف آراسته، و مانند دنبالهٔ عقرب غدّه‌غدّه بهم پیوسته در صحرا مانند ریگ روان، و سیاهی سپاه تباه روسیاه در برابر حصار چندین برابر حضّار در نظر امعان آمده، محمود خود با صفی آراسته با خودهای صیقلی و ملبّس به زره‌های مکمّلی و چهارآئینهٔ شوشتری که در نظر اعتبار باموج سیماب برابری می نمود. در وسط سپاه چون خال سیاه به تأنّی و آرام تمام در خرام بود. اولا شتران با بعضی سوار به مقدمة الجیش پای جرأت را پیش گذاشتند تا

نوش، و قوت آن بیش از ضعف و آثار شجاعت از طمطراق الفاظ آن پیدا و چنین و چنان بود. اما معنی بعضی از کلمات آن که قطعاً تحریف شده است مانند یکفیه ــ تنیش روشن نشد.

به توپ‌رس قلعه آمده متوقف و صدا از هیچ طرف برنمی‌خاست، گویا ضمیمهٔ نیّت آنها چنان بود که اوّلاً مردم شهر مبادرت به جنگ نمایند بعد از آن یورش بی‌درنگ دراندازند همانا نیّت طرفین در توارد و تبادر بوده و از اطراف حصار از صغار و کبار هر صنفی به طریقی مهیّا و سرگرم کارزار و هرضلعی بووش مستعد و آماده گیرودار بودند.

دلیران ستادند پاکرده سخت ستادن درآموخت ز ایشان درخت

جوانان تیزچنگال در بروج اسدمثال به عزم قتال بهم پیوسته چون حلقه زره و تیر آه اطفال شهب تمثال، به رسم جدال در کمانخانهٔ پیران بزه به قصد سینهٔ آن گروه بزه در زه، و توپ سینه‌چاک نالهٔ دردمندان سوزناک در نارین قلعه قلوب پرعقده و گره:

قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسنت،مه گفت زه

بقدر یکساعت نجومی در برابر چون اجل مواجهه ایستاده و هر ذی‌حیات در آن معرکه صورت ممات مرگ خود را معاینه دیده تا اینکه شاطری از جلو محمود چون دود قطران جدا و قطره‌زنان رو به ما آمده الْفغان نمود که شاه می‌فرماید شما مطیعید یا عاصی؟ چون به مقتضای حال و مآل ملاحظه شد دم خر را بوسیدن مقرون به صلاح بود جواب داده که ما را عصیان و جنگی نیست امّا اگر شاه را اراده باشد جنگ و ستیز:

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سَرِ شمشیر تیز

شاطر به اخبار این مضمون مراجعت کرد و بعد از یک لمحه کلبعلی نام هزاره سواره با شاطر دوباره در پای باره آمد زبان به استمالت و دلالت گشاده که بنابر اطفای این حرارت و تشفی خاطر شاه ولایت یک دو نفر از کدخدایان بهبهان را همراه من روانه و این فتنه را کوتاه نمائید. چون مرتبه خوف و رعب از جانب جناب الهی به مصدوقهٔ ــ و قذف فی قلوبهم الرعب ــ بر سَرِ آن سپاه و غازیان روسیاه آنها مستولی شده بود که همگی کدخدا می‌خواستند، بنابر کدخدائی دو نفر کدخدا را به صورت کدخدا آراسته به اتّفاق کلبعلی بیگ مزبور روانه نموده به مجرّد رسیدن آنها در رکاب محمود که همانا کدخدا می‌جست و تصمیم اراده‌اش به افسون دمیدن پفِ کاسه‌گری و مشعله کوکبه‌اش به دامن زدنی بند بود همان ساعت عنان عزیمت را از سمت حصار منحرف و به صوب منزل ادبار منعطف ساخت و سه

ساعتی همان شب کلبعلی بیگ مذکور با کدخدایان مسفور مخلع و به درِ دروازه آمده درِ صلح زدند آنها را به اندرون راه داده رقمی در کمال خاطرجمعی و مواثیق و دلجوئی آوردند و چند روز دیگر ظاهراً در مدارا و باطناً از حرکات و سکنات استنباط غدر و غبار می‌شد.

ذکر نقّابی آن جماعت دولابی

بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است
پای‌بوس سیل از پا افکند دیوار را
چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده
مکرها در پرده دارد آب زیر کاه را

به این معنی که ظاهراً با صلح و صفا و باطناً در کار خدعه و غیا بودند که نقّابان از روز اول تا حال در نقب‌زنی اشتغال و با نیشترِکلنگ رگ و ریشهٔ زمین را قیفال می‌زدند. بعد از رسانیدن نقب را به قرب حصار در نفس‌کش نقب دود و بخار چون باطن آنقوم غدار نمودار، در چاره‌جوئی کار مشغول و بنا بر این شد که خندق را به آب رسانند تا رفع این آتش فتنه شود چندین نفر بیل‌دار چابک کار که از ضرب بیل پیل غبرا و سنگ خارا را خیارآسا می‌شکافتند از محاذات نقب به کار خندق قیام نمودند هرچند زمین را بریدند به گرد آب نرسیدند. گو یا آب سیماب‌وار از لرزه و دهشت گیرودار از تحت الثری به زیر آب رفته بود. عقلا را چارهٔ دیگر به خاطر رسیده که آب به نقب آنها انداخته شود، هرچند آب روان نبود چند گاوچاه در لحظه در میان حصار دایر و ناودان بر سَرِ خندق انداخته و از آن طرف خندق جمعی از جرایدانداز آن خذله بر سَرِ نقب مستحفظ بودند، دو نفر از سَرگذشته که تختهٔ جان‌سپاری را بر سَرِ اجل زده تخته‌های در را بر سَر سپر ساخته و از آن طرف خندق گذشته تا به سوراخ نقب که سی چهل ذرع شاه بیشتر نمانده جدول به جهت ممرّ آب شکافته مراجعت نمودند و آب را به سوراخ مار انداختند و نقّابان در زیرزمین چون عالم آب از عالم بالا خبری نداشتند و طریق ــ یخرجونهم من الظلمات الی النور ــ می‌پنداشتند دفعةً خانهٔ خود را در آب و از رهگذر سیلاب حادثه خراب دیدند، در همان‌دم از همان راه که آمده بودند به زیر آب زدند و از

نقب هم مرادی نیافتند. از آنجا که محمود عاقبت نامحمود به جهات متنوعه در تسخیر بلدهٔ مزبوره هرچند پای افشرد سَرِ پرشورش بر دیوار یأس خورد به مراقبه رزم و مکاشفهٔ معمّا دانست که دخل در رباعی ارکان این چاردیوار که به نکته‌های سربسته خمپاره و مضمونهای پیچیده گلوله بسته شده مشکل و دماغ‌سوزی در حلّ معمای این حصار که به عمل تحلیل و تسهیل گشودنی نیست باطل است به مضمون:

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش

بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

وجهه همّت نکبت نهمت به صوب مراجعت معطوف و بنا را بر رحلت گذاشته بی‌نیل مقصود منکوب و مخذول حرکت، و مکان خود را که پر از جیفهٔ نابود، و گنده‌تر از مزبله یهود بود به طریق ــ یخربون بیوتهم بایدیهم ــ آتش کشیده دود سیاه در کرهٔ هوا صعود و صحرا را به مرتبه‌ای متعفّن نمود که ماصدق:

قدم نامبارک محمود گر به دریا رسد برآرد دود

جلوه نموده بود و فرس عزیمت را به صوب فارس معطوف نمود. منادی غیبی به بدرقهٔ ــ فقطع دابرالقوم الذین ظلموا و الحمدللّه ربّ العالمین ــ باختتام مآل حال آن خذلان خصال خواند ــ الحمدللّه الذی اذهب عناالحزن ان ربّنا لغفور شکور ــ بعد از این فتح نمایان مرحوم بیجن‌خان به بهبهان مراجعت و حقیقت مراتب این فتح را معروض واقفان درگاه دارا دربان نموده از مقرّ سلطنت و مرحمت وجه هوائی بهبهان را به انعام و پیشکش و مژده لق بلدهٔ مزبوره به تخفیف و تصدق فرق فرقدسای مبارک مقرّر، و رقم عنایت شیم این عطیه را شرف ورود ارزانی و ساحت‌اندوز آمال و امانی گردید. قاطبهٔ سکنه و اهالی آنجا بعد از شکرگزاری جناب باری که فیضان زلال نوال از سحاب افضال مکرمش انعامیست هوائی و مژده‌لق ــ فرحین بما اتیهم اللّه من فضله ــ بر خلاصهٔ بندگان بخششی است خدائی جلّ شأنه و علا. از روی خلوص عقیدت در مظان استجابت به دعاگوئی دوام دولت ابدمدت و بقای سلطنت دوران عدت مواظبت داشته و دارند. انشاءاللّه تعالی سایهٔ چتر آفتاب‌پرور و آفتاب دولت سایه گسترش تا آفتاب و سایه متعاقبند. تابنده باد و عزمات فلک سرعتش مطالب کلیّه را پاینده باد.

تذکار در خاتمهٔ گفتار

بر مستبعدان معرکهٔ قتال و جدال، و مستبصران انجمن قیل و قال، حقیقتِ حال و صدق این مقال غیرمحجوب و مستور، و بر از باب خبرت و شعور از شاهراه معقول و طرق منقول معلوم و مشهود خواهد بود که شروح مسطوره خالی از لاف و اغراق است چه این سالک طریق درویشی عبدالنبی منشی من اوله الی آخره حاضر و شاهد بود، و به دلیل انّی و لمّی مبرهن و بدیهی است که محمود مردود به آن نخوت و غرور طغیانی که جبلاً مفطور داشت باوجود استعداد و کثرت لشکر و عدّت حشم و حشر که از کجا به کجا را به چه کیفیت تسخیر نموده در عین عنفوان قوت، و بروز شوکت، به اینهمه طی مسافت به عزم تسخیر این ولایت حرکت و بعد از ورود و محاصرهٔ بهبهان با حصاری در کمال حقارت و جمعی رعیّت بی‌بضاعت به عون جناب احدیّت به مضمون:

به‌جائیکه تقدیر زورآور است توانـاتری ناتوانا تراست

برابری، و به عاقبت به این کیفیت آن مردود را شکست داده باشند که باعث کسر شوکت و جرأت و جلال و زوال و استیصال آن بدخصال شده که دیگر کمر نبست تا بر درِ خود نشست به مقتضای ــ این مشت گل آخر چه‌قدر حوصله دارد ــ خالی از غرابتی نیست ــ ذلک فضل‌اللّه علینا ــ هرگاه جمعی رعیت از باب حمیّت مصدر این فعل مجرّد از مزیدفیه غیرسالم از علّت معاونت سپاه که نعوذباللّه بود شوند، بر دیده وران منصف و خبرت کیشان به‌خوبی متّصف، حقوق این خدمت و قدر این جان‌فشانی معلوم و از رهگذر این سوانح چه خرابیها و خسارت و اخراجات که به بلدهٔ مزبوره رسید و مردم در صرف مال و بذل جان از دل و جان کوشیده همانا دنیا و مافیهای خود را به علاوهٔ جان‌فشانیها به حصول نیکنامی در راه دین و دولت ابد انتما داده‌اند ــ ز سودای کریمان هیچکس نقصان نمی‌بیند.

[سنهٔ ۱۱٤٦ هجری = سنهٔ ۱۷۳۳ مسیحی]

آسیــا ــ در این سال نادرشاه در شیراز پس از تنسیق امور مملکت فارس که

طهماسبقلی خان جلایر را مأمور انجام و اتمام کار محمّدخان بلوچ و همدستان او نمود، و میرزاتقی شیرازی را که تا آن وقت به استیفای فارس برقرار بود منصب نیابت این ولایت داد در چهاردهم ماه ذیقعده از شیراز روانه اصفهان گردید و در منزل آسپاس خبر تولّد شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا را که در یکشنبه دوازدهم ماه شوّال این سال از بطن فاطمه سلطان دختر شاه سلطان حسین متولّد شده بشنید و در بیست و پنجم ذیقعده وارد اصفهان گردید و عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از جانب صدراعظم این دولت با نامه به دربار نادری آمده بود باریافته و مضمون نامهٔ وزیر اعظم عثمانی این بود که عبداللّه‌پاشای کوپراغلی از دربار عثمانی به سرداری مأمور و در صلح و جنگ مأذون و متوقّف دیاربکر است. از طرف نادرشاه معتمدی نیز بدان محلّ رفته به مذاکره پردازند و اموری که مقرون به صلاح دولتین باشد طیّ شود و مطالب به انجام رسد، و مقصود امنای دولت عثمانی از این مماطله در قطع کار مصالحه این بود که ملاحظه کنند اگر پیشرفت درستی در کار نادرشاه دیدند اقدام به صلح نمایند و الاّ فلا. خلاصه نادرشاه یک نفر را به همراهی عبدالکریم افندی از راه بغداد نزد عبداللّه‌پاشا فرستاد و پیغام داد مقصود ما ولایت آن طرف آب ارس است اگر تصرّف دادند فبها و الاّ ما خود متوجّه آن ساحت شده بنای کار را می گذاریم. هم در این سال بنابر اینکه پیش از این کارگزاران دولت روس گیلانات را خالی کرده و در باب تخلیه دربند و بادکوبه و قلعهٔ ایروان مهلت خواسته بودند سفیری از جانب دولت روس در اصفهان به دربار نادرشاه آمده مقرّر شد که همه‌جا سفیر مشارالیه با اردوی نادری باشد.

اروپا ـ **(لهستان)** ـ جلوس آستانیسلاس به سلطنت لِهْ. **(فرانسه)** ـ درگرفتن جنگ مابین فرانسه و اطریش.

[سنهٔ ۱۱۴۷ هجری = سنهٔ ۱۷۳۴ مسیحی]

آسیا ـ در دوازدهم محرّم این سال نادرشاه به عزم تسخیر شیروان از اصفهان حرکت کرده به طرف همدان راند و در عرض راه خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمّدخان بلوچ به او رسید، و محمّدخان را که مقیداً به اصفهان آورده بودند به

حکم نادرشاه مکحول و بعد از دو سه روز کوری درگذشت. و نادرشاه در سیزدهم صفر از همدان متوجّه سنندج شد و از آنجا عازم مراغه و کوچ بر کوچ روانه مغان گردید و از مغان به اردبیل آمد و در اینجا به تحقیق پیوست که سرخای لگزی که از جانب دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را دارد مضایقه از واگذاشتن این نواحی می نماید. لهذا مصمّم فتح شیروان گردید، و در بیست و پنجم ربیع‌الاول به کنار رود کُر رسید و سرخای به قلل جبال فرار نمود. نادرشاه در بیست و نهم ماه مزبور وارد شماخی گشت و ایالت این مملکت را به محمّدقلی خان سعدلو حاکم اردبیل داد و طهماسبقلی خان سردار فارس که از کار محمّدخان بلوچ فراغت حاصل نموده بود به موجب امر نادری با بعضی خوانین به چاپاری به شماخی آمد و مقرّر شد که طهماسبقلی خان با دوازده هزار نفر متوجّه دفع سرخای که در قبله جمعیّتی فراهم نموده بود شود و پس از انجام این مهمّ از راه فارس و سیستان روانه هرات گردد و سرداری و سپهداری قندهار او را باشد. و موکب نادری متوجّه قموق که در پانزده منزلی شماخی و انتهای داغستانست شد و بعد از چند جنگ این حدود به تصرّف عساکر نادرشاه درآمد و سرخای با معدودی به دیار چرکس گریخت. پس از غلبهٔ نادرشاه بر داغستان خاص، فولادخان ولد عادل گرایخان شمخال بزرگ داغستان به خدمت نادرشاه آمده مخلع و به منصب شمخال برقرار گشت و تعهّد خدمت نمود (یعنی حکومت داغستان یافت) و موکب نادرشاه معاودت به قبله کرد و طهماسبقلی خان چون کار سرخای به انجام رسیده بود به نحو مقرّر روانه هرات گردید. و نادرشاه از قبله عزم تسخیر گنجه نمود، و در ماه جمادی‌الآخری این شهر را محاصره کرد و در اثنای محاصرهٔ گنجه جمعی را به سرداری صفی‌خان بغایری روانه تفلیس و به محاصرهٔ این شهر مأمور ساخت، و گنجه در بند محاصره بود که سال بسررسید. هم در این سال جمعی از رؤسای لگزیه جاروتله که متعهّد خدمت شده بودند چون تقاعد از تعهّد خود کرده بودند به امر نادرشاه تنبیه شدند و جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان بودند چون از عرض راه فرار کرده در کوهستان بختیاری اظهار سرکشی می‌نمودند مقهور عساکر نادری گشتند. نیز در این سال فرمان مسطور در ذیل را نادرشاه در باب تعیین فرمانفرمای جدید در گرجستان و فرستادن قشون به جهت محاصرهٔ تفلیس صادر

نموده است.

صورت فرمان نادرشاه

بعون اللّه تعالی فرمان عالی شد آنکه: عمدة الاعاظم المسیحیّه و زبدة الاماثل العیسویّه ــ کتله کوز ــ به توجّهات خاطر عالی مستمال بوده بداند که در این ولا عالیجاه اسلمش خان را به سرداری گرجستان و تسخیر قلعهٔ تفلیس و تنبیه مخالفان تعیین و با عساکر نصرت‌نشان روانه فرمودیم. می باید که آن عمدة الاعاظم العیسویّه نیز جمعیت خود را حسب‌الواقع منعقد و مستعد ساخته نزد عالیجاه مشارالیه حاضر گشته حسب‌الصلاح عالیجاه مزبور به خدمت قیام و در تقدیم امور مرجوعه نهایت اهتمام نموده حسن اخلاص و یکجهتی و یکرنگی خود را به درگاه وکلاء عالی ظاهر سازد که انشاءاللّه تعالی مورد اشفاق بیکران و مشمول عواطف بی‌پایان خواهد شد و مطالب و مستدعیات خود را از روی امیدواری عرض نماید تحریراً فی شهر جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۱۴۷

هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را نادرشاه به اسم خلیفهٔ گرجستان در باب تنبیه اهالی جاروتله و تسخیر قلعهٔ تفلیس صادر نموده:

صورت فرمان نادرشاه

بعون‌اللّه تعالی فرمان عالی صادر شد آنکه: رفعت و معالی پناه عمدة المسیحیّه ــ کتله کوز ــ به عواطف بیکران عالی مستظهر و مستمال بوده بداند که عریضه‌ای که در این وقت در خصوص اخلاص و خدمتگزاری خود قلمی و انفاذ خدمت عالی نموده بود به نظر خیریّت منظر والا رسیده مضامین آن معروض رأی حقانیّت اقتضا گردید. در این وقت عالیجاهان علیقلی خان حاکم مراغه و سرکردهٔ کلّ و مصطفی خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و محمدقلی خان بیگلربیگی ایروان را که در سَرجسر بودند مقرّر فرمودیم که با موازی دوازده هزار کس از آب گذشته در سَرِراه چنانکه عالیقدر نجف سلطان قراچورلو را د ر باب تنبیه و تأدیب جماعت جاروتله کمک و اعانتی ضرور باشد به منصّه ظهور رسانیده از آنجا نزد عالیجاه

اسملش خان سردار تفلیس و گرجستان آمده ملحق به یکدیگر، و انشاءالله تعالی قلعهٔ تفلیس را به خاک یکسان و مخالفان را تنبیه و گوشمال دهند در هر مواد خاطر خود را جمع داشته در مراسم خدمتگزاری ساعی بوده مطالبی که داشته باشد عرض نماید و در عهده شناسد تحریراً فی ۲۹ رجب سنهٔ ۱۱٤۷.

سجع مهر این فرمان این شعر است:

لافتی الاّ علی لاسیف الاّ ذوالفقار

نادر عصرم ز لطف حق غلام هشت و چار

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت مارشال و یلار سردار بزرگ فرانسه در اثنای جنگ با اطریش در سنّ هشتاد و سه سالگی و فتوحات عساکر فرانسه در ایطالیا بر ضدّ اطریش. **(اسپانیول)** ــ حرق سخت در پای‌تخت اسپانیا. **(لهستان)** ــ به تقویت روس فردریک اگُوست به سلطنت لهٔ جلوس می‌نماید و اِسْتانیسْلاس در شهر دانزیک محصور عساکر روس می‌گردد.

[سنهٔ ۱۱٤۸ هجری = سنهٔ ۱۷۳۵ مسیحی]

آسیا ــ انعقاد عهد مصالحه فیمابین نادرشاه و دولت روس به واگذار کردن دولت روس ولایت دربند و بادکوبه و آن نواحی را. تغییر دادن محل شهر شماخی را به امر نادرشاه که این بلد را در چهار فرسخی شهر قدیم در محلّی موسوم به آقسو بساختند تا تسخیر آن آسان نباشد. نهضت موکب نادری به جانب قارص به عزم جنگ با عبدالله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعهٔ ایروان، در حالتی که عبدالله پاشای سرعسکر صد و بیست هزار سوار همراه داشت و نادرشاه پانزده هزار سوار، و در این جنگ توپخانهٔ عثمانی به تصرّف عساکر نادری درآمده عبدالله پاشا مقهور و مقتول گردید، و پس از این فتح تمام آذربایجان نادرشاه را مصفّی گردید و لشکر او قلاع گنجه و تفلیس و ایروان را بگرفتند و نادرشاه ازحوالی قارص متوجه تفلیس گشت و در بیست و نهم ماه جمادی‌الاولی وارد تفلیس شده بعد از بیست روز عزیمت دربند نموده و بعد ازآنکه در عرض راه به تنبیه طایفه جاروتله و اهالی آن نواحی که به راه استبداد رفته بودند پرداخت در پنجم ماه رجب به

سمت شمالی در بند نزول کرد و مسموع او گردید که ایلدارخان شمخال جدید، و اوسمی سرخای از لگزیه جمعیتی فراهم نموده که بر سرخاص فولادخان شمخال (حکمران داغستان) روند لهذا اردوی نادری متوجّه تدمیر آنها شد و آن جمعیّت متفرق شدند. پس از انتظام این صفحات موکب نادرشاه از راه شیروان به صحرای مغان آمد و به موجب احکام نادری جمیع حکّام و رؤساء و قضاة و علما و اشراف و اعیان در صحرای مغان حاضر شدند و نادرشاه به آن جمع اظهار داشت که من چندین سال کوشش کرده بلاد ایران را از تصرّف افغان و عثمانی و روس منتزع ساختم، شاه طهماسب ثانی و پسرش عباس میرزا هر دو زنده‌اند اکنون هرکس را می‌خواهید به سلطنت ایران اختیار کنید. همگی متفق‌القول گفتند ایران چون به شمشیر و بازوی نادری مصفّی گردیده سلطنت آن حق نادرشاه است. پس از آنکه ابتدا انکار می‌نمود آخر قبول تخت و تاج کرده به شرط اینکه اختلافات مذهبی فیمابین طایفهٔ سنّی و شیعه رفع و مبدّل به ایتلاف شود به این معنی که: فرقهٔ شیعه در فروعات پیرو حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام و در اصول با اهل تسنّن متّحد باشند و دین اسلام فرعاً منشعب به پنج شعبه باشد: حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، جعفری، جماعت قبول این تکلیف کردند و نادرشاه رسماً به سلطنت ایران برقرار گردید و به جماعت اظهار داشت که چون شما تکلیف مرا قبول کردید منهم ایلچی نزد اعلیحضرت سلطان عثمانی که خادم حرمین شریفین است.و با ما در مقام دوستی می‌باشد فرستاده به شرط قبول پنج مطلب با اعلیحضرت معظم‌له صلح می‌کنیم که رفع اختلاف صوری از میان امّت مرحومه بشود و پنج مطلبی که اظهار داشت از این قرار بود: مطلب اوّل: چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقهٔ تقلید امام جعفر صادق علیه‌السّلام را قبول کردید قضاة و علما و افندیان عثمانی اذعان به صحّت طریقهٔ شما کنند و آن را خامس مذاهب اربعه شمارند ــ مطلب دوّیم: چون در کعبهٔ معظّمه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلّق دارد این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده به آئین جعفری نماز گزارند ــ مطلب سیّم: اینکه هر ساله از طرف ایران امیرحاج معیّن شود و بطور امیرحاج مصر و شام حجّاج ایران را معززاً به کعبهٔ مقصود رسانیده از دولت عثمانی با امیر حاج ایران همان‌طور سلوک کنند که با امیرحاج مصر و شام می‌نمایند ــ مطلب چهارم

اسرای هردو مملکت نزد هرکس بوده باشد آزاد شود و بیع و شری بر ایشان روا نباشد ــ مطلب پنجم: وکیلی از دولتین در پای‌تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل دهند ــ خلاصه روز پنجشنبه بیست و چهار شوّال این سال نادرشاه تاج‌گذاری کرد و میرزا قوام‌الدین محمّد قزوینی الخیرُ فیماوقع را تاریخ جلوس نادر یافت و بعضی لاخیر فیماوقع گفتند. و پس از جلوس ایالت خراسان را به رضاقلی میرزا تفویض و پیشکاری او را به طهماسبقلی خان داد و مقرّر کرد لشکری به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که سَر از ربقهٔ اطاعت پیچیده بود روانه شود، و سپهسالاری و اختیار کلّ ممالک آذربایجان را به ظهیرالدوله ابراهیم خان برادر خود مفوّض داشت و ایالت هرات برعهدهٔ باباخان چاپوشلو، و ایالت فارس به میرزا محمّدتقی شیرازی، و ایالت شیروان را با خطاب خانی و امیرالامرائی به مهدی‌بیگ خراسانی یوزباشی زنبورکچی عنایت کرد. و عبدالباقی خان زنگنه را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد که جلوس نادرشاه را اعلام کند و مطالب سابق‌الذکر را خواهش نماید. بعد از آن رضاقلی میرزا و ابراهیم خان ظهیرالدوله به محلّ حکمرانی خود رفتند و سایر حکّام و بزرگان که در صحرای مغان حاضر شده بودند رخصت انصراف یافتند. هم در این سال نادرشاه ایلچی به دربار دولت روس فرستاده جلوس خود را رسماً اعلام نمود و روز دو یّم ذیحجّه موکب نادرشاه از صحرای مغان به عزم تسخیر قندهار حرکت کرده به قزوین آمد.

اروپا ــ (فرانسه) ــ انعقاد مصالحه فیمابین اطریش و فرانسه که در این عهد مصالحه دولت اطریش حق تصرف ایالت لُرَنْ را برای فرانسه تصدیق می‌نماید. **(ایطالیا)** ــ جزیرهٔ کُرْس بکلّی از ایطالیا خارج و مفروز شده در این جزیره اعلان جمهوری می‌شود و پااولینا و دو نفر دیگر به ریاست جمهوری برقرار شده در مکاتبات لقب نوّاب والا به آنها می‌دهند.

[سنهٔ ۱۱٤۹ هجری = سنهٔ ۱۷۳٦ مسیحی]

آسیا ــ در ربیع‌الآخر این سال عبدالباقی خان زنگنه ایلچی نادرشاه وارد اسلامبول شد و در مجالس متعدده مشارالیه با وزرای عثمانی گفتگو کرد و تفصیل آن

مجالس از قرار ذیل است:

مجلس اوّل در بیست و دویّم ربیع‌الآخر بود. در این مجلس اوّل مطالب نادرشاه را ذکر و تفکیک نموده آنچه راجع به دولت و پلیتیک بود علیحده نوشتند، و آنچه متعلّق به مذهب جداگانه. آنها که پلیتیکی بود از قبیل مبادلهٔ اسرا و تعیین سفرا در پای‌تخت طرفین فی‌الجمله قبول شد و آنها که مذهبی بود از قبیل شناختن مذهب جعفری و تعیین امیرحاج برای حجّاج ایران از جانب نادرشاه به عهدهٔ تعویق افتاد. در مجلس دویّم که در بیست و پنجم ربیع‌الآخر بود ایلچی ایران اینطور بیان کرد که قصد حقیقی نادرشاه ترک و جرح مذهب شیعه می‌باشد اگر دولت عثمانی مطالب نادرشاه را قبول کند طریقهٔ تسنّن را نادرشاه در تمام ایران رواج خواهد داد. بواسطهٔ این حرف مأمورین عثمانی قبول تعیین امیرحاج را که نادرشاه بنماید کردند که از راه احسا و نجف به طرف حجاز روانه شود. مجلس سیّم که در بیست و هفتم ربیع‌الآخر منعقد شد ایلچی ایران در بدو مجلس شکایت کرد که مطالب من بطوریکه شأن پادشاهی بزرگ مثل نادرشاه اقتضا می کند از طرف دولت عثمانی معجّلاً جواب داده نمی‌شود و مثل آورد که معتصم خلیفه با روم جنگ نکرد مگر به جهت اسیری زن بیوه‌ای و چگونه نادرشاه تمکین خواهد کرد که چندین هزار اسیر ایرانی در خاک عثمانی هستند. مجلس چهارم که در بیست و نهم ربیع‌الثانی بود باز در مسئلهٔ اسرا گفتگو شد. مجلس پنجم که در روز اوّل جمادی‌الاولی منعقد شد مأمورین عثمانی که عبارت از وزرای دولت و رؤسای دین بودند بالصّراحه جواب به ایلچی نادرشاه دادند که قبول کردن مذهب جعفری مثل مذاهب اربعه اهل سنّت بدعت در دین است و وجهاً من‌الوجوه سلطان قبول نمی‌کند. در مجلس ششم که یازدهم جمادی‌الاولی بود ایلچی ایران به بعضی فصول عهدنامه تن درداد و شرط کرد که این عهدنامه بموقع اجرا نرسد تا وقتی که نادرشاه امضاء کند. بنابراین از طرف سلطان عثمانی مصطفی‌پاشا و عبدالله خلیل افندی مفتی مأمور سفارت ایران شدند و در یازدهم جمادی‌الآخره سفیر ایران عزم معاودت کرد و از جمله هدایائی که سلطان برای نادرشاه فرستاد قرآنی بود به خط عثمان بن عفّان و سلطان که خط نسخ را خوش می‌نوشت، چند سطر از آیات قرآنی و چند فقره حدیث به خط خود برای نادرشاه نوشت چنانکه: آیهٔ اوّل آیهٔ

شریفهٔ ــ انّ الارض للّه یورثها من یشاء ــ بود و آیهٔ دو یّم ــ و جعلناکم سلطانا مبینا ــ و آیهٔ سیّم ــ تعزّ من تشاء و تهدی من تشاء ــ و آیهٔ چهارم ــ هو الذی جعلکم خلیفة فی الارض ــ و آیهٔ پنجم ــ فضّل اللّه المجاهدین علی القاعدین ــ و فقرهٔ ششم حدیث ــ المؤمنین للمؤمنین کالبینان یشدّ بعضهم بعضا ــ و فقرهٔ هفتم حدیث ــ علیکم بالجماعة فان القصیة یا کلها الذئب ــ فقرهٔ هشتم ــ بایّهم اقتدیتم اهتدیتم ــ فقرهٔ نهم آیهٔ شریفهٔ ــ یا ایّها الذین آمنوا کونوا انصاراللّه ــ فقرهٔ دهم ــ و کونوا عباداللّه یداً وحیداً ــ فقرهٔ یازدهم ــ بلدة طیبة و ربّ غفور ــ فقره دوازدهم ــ انّا جعلناک للناس اماما ــ فقره سیزدهم ــ و القیت علیک محبّة منّی ــ فقره چهاردهم ــ انّ الارض یورثها عباد الصّالحون ــ فقرهٔ پانزدهم ــ انّما المؤمنون اخوة.

خلاصه در ذیل عهدنامه نوشته شده بود که حدود ایران همان حدودی است که در عهد سلطان مرادخان رابع تعیین شده. هم‌چنین در فصل ذیل قید کرده بودند که نادرشاه حق مکاتبهٔ مستقیم با سلطان دارد ولی صدراعظم ایران با سلطان حق مکاتبات ندارد، امّا از اینجانب مکاتبات سلطان و صدراعظم عثمانی مستقیماً با نادرشاه خواهد بود. نیز مقرّر شد که بین الطرفین لعن و سبّ[۲] متروک باشد چه از طرف عثمانی نسبت به ایران، چه از طرف ایران نسبت به عثمانی. و دولت

۱. به نظر می رسد امپراطور در نگاشتن آیات و احادیث به حافظهٔ خود اعتماد کرده است. البته قصد او نشان دادن خط زیبای خود و زدن کنایه‌هائی به نادرشاه و شیعیان بوده است مثلاً آیهٔ «تعزّ من تشاء و تهدی من تشاء» تلفیقی است از سورهٔ ۳ آیهٔ ۲٦ و سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۵۵ ــ و یا حدیث «المؤمنین للمؤمنین کالبنیان یشد بعضهم بعضاً» در صحیح بخاری کتاب صلوة باب ۸۸ به این صورت دیده شد «ان المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً...» یا حدیث «علیکم بالجماعة فان القصیة یأکلها الذئب» در سنن ابوداود کتاب الصلوة باب ٤٦ به این صورت آمده: «فعلیک بالجماعة فانما یا کل الذئب القاصیة» و در سنن نسائی باب ٤۸ آمده «فعلیکم بالجماعة....». حدیث «بایّهم اقتدیتم اهتدیتم» با اینکه در میان علمای اهل سنّت شهرت بسیار دارد و بر سَر این حدیث بین علمای سنّی و شیعه مشاجرات قلمی زیادی صورت گرفته است متأسفانه متن آن را در کتب سته و موطأمالک و مسند احمد بن حنبل و دار می نیافتم. صورت دیگری از آن در شرح فارسی شهاب الاخبار ص ۱۵۷ به این صورت دیده شد [ابوهریره] مثلُ اصحابی مَثَلُ النجوم من اقتدی بشیئی منها اهتدی» به هرحال در این باب باید تحقیقی جداگانه و مستقل صورت گیرد.

۲. در متن صبّ.

عثمانی ملّت ایران را به طریق اهل سنّت و جماعت بشناسد و خلفای اربعه و عشرهٔ مبشّره طرف اتکال جانبین باشند و ملّت ایران معاهدهٔ تحت‌الشجره را قبول کنند. و بجز حق گمرک در سرحدّات طرفین چیزی از امتعه و اجناس جانبین نگیرند. و زوّار ایران که به کربلا و نجف و بغداد می‌روند اگر مال‌التجاره همراه نداشته باشند به هیچوجه حق عبور گرفته نشود. و مقصّرین طرفین که به خاک یکدیگر پناه می‌برند مسترد شوند. و در آخر این قرارنامه نوشته شده بود: من بدّله بعد ماسمعه فانّما اثمه علی الّذین یبدّلونه.

هم در این سال که سال هزار و صد و چهل و نه باشد بحرین را عساکر نادرشاه تصرّف کردند و موکب نادری از قزوین به عزم تدمیر علیمراد بختیاری که دم از استبداد می‌زد به کوهستان بختیاری آمد و علیمراد را معدوم و بختیاری تبعهٔ او را مطیع ساخت، و در نهم جمادی‌الآخره به اصفهان آمد و اسلمش خان بیگلربیگی سابق تفلیس را به سرداری بلوچستان و تأدیب سرکشان آن سامان معیّن کرد و در هفدهم ماه رجب از راه ابرقوه و کرمان و بیابان گرگ متوجّه تسخیر قندهار شد و در هیجدهم ماه شوّال به ظاهر قلعهٔ کرشک فرود آمد و این قلعه را محاصره کرده قلعه‌گیان از درِ استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند. نادرشاه از اینجا کلبعلی خان افشار را به سرداری هزاره‌جات و زمین‌داور مأمور و جمعی از لشکریان را نیز به تسخیر قلهٔ بُسْت تعیین نمود، و در بیست و یکم شوّال از آب هیرمند عبور کرده و پس از طیّ مسافت به مکانی موسوم به سرخه‌شیر درحوالی قندهار آمد و شهر نادرآباد را بساخت و به محاصرهٔ قندهار مشغول شد. هم در این سال رضاقلی میرزا شاه طهماسب ثانی را مقتول نمود.

اروپا ـ (اطریش) ـ مزاوجت ماری‌ترِز دختر امپراطور با دوک فرانسوای اوّل والی تسکان از نجبای مملکت. فوت پرنس اُوژِنْ از سردارهای بزرگ اطریش. **(جزیرهٔ کُرس)** ـ این جزیره خود را از حالت جمهوری خارج کرده تِئودُر نامی را که از اهالی آلمان است به سلطنت اختیار می کنند. **(روس)** ـ عساکر روس شهر آزوف را به غلبه از تصرّف عثمانی منتزع می نماید.

[سنهٔ ۱۱۵۰ هجری = سنهٔ ۱۷۳۷ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال عساکر نادری بلوچستان را مصفّی ساختند و شهر قندهار را بعد از دوازده ماه محاصره نادرشاه بگرفت و ولایت اندخود و شبرغان به تصرّف رضاقلی میرزا درآمده بعد از آن شهر بلخ را نیز متصرّف شد و از آب آمو یه عبور کرده متوجّه بخارا گردید. ابوالفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس والی خوارزم استمداد نموده مصمّم دفع رضاقلی میرزا گشت و با آنکه لشکر رضاقلی میرزا دوازده هزار نفر و قشون ابوالفیض خان پنجاه هزار نفر بود رضاقلی میرزا غالب آمده ابوالفیض خان مغلوب و خوارزمیان بدون تلاش راه هزیمت پیش گرفتند. بعد از آن نادرشاه فرمان به رضاقلی میرزا نوشت که متعرّض ابوالفیض خان که از سلسلهٔ چنگیزی است نشده از فتح بخارا صرف‌نظر نماید و منشوری به ابوالفیض خان ارسال داشته که به بخارا معاودت کند. و رضاقلی میرزا به موجب امر نادرشاه عمل کرده به بلخ بازگشت و به استحکام زمین‌داور پرداخت. هم در این سال بعد از فتح قندهار نادرشاه فتحنامه مصحوب صفی یاربیگ افشار یساول برای ابراهیم خان ظهیرالدوله حکمران آذربایجان فرستاد. نیز در این سال رضاقلی میرزا عباس میرزای صفوی را مقتول نمود.

اروپـا ــ (انـگـلیس) ــ نقار در خانوادهٔ سلطنت و طرد ولیعهد از خاک انگلیس.
(روس) ــ شهر اکزاکُف در ساحل دریای سیاه که در تحت سلطنت عثمانی بود به تصرّف عساکر روس درآمد.

[سنهٔ ۱۱۵۱ هجری = سنهٔ ۱۷۳۸ مسیحی]

آسیا ــ در اواخر سال گذشته عبدالباقی خان زنگنه که به سفارت عثمانی رفته بود مراجعت کرده به همراهی سفرای عثمانی از راه بغداد به اصفهان آمد و از سمت کرمان به قندهار شتافته روز نوزدهم ماه محرّم این سال در نادرآباد به حضور نادرشاه رفتند و هدایای سلطان را تقدیم کردند و تفصیلی که اتّفاق افتاده بود و ما پیش به ذکر آن پرداختیم به عرض نادرشاه رسانیدند و مصطفی پاشا سفیر عثمانی و افندیان

پذیرفته شده بعد از اعطای عطایا چون تخمیس مذهب و تعیین رکن که به معاذیر شرعیّه از جانب دولت عثمانی قبول نشده رکن اعظم مصالحه بود نادرشاه برای این مذاکره علیمردان خان بیگلر بیگی لرستان فیلی را به سفارت دربار عثمانی تعیین و به همراهی مصطفی پاشا و افندیان در غرّهٔ شهر صفر روانه دربار عثمانی نمود و موکب نادری به طرف کابل و غزنین رفته این ولایات را مسخّر کرد و غور و آن نواحی را نصرالله میرزا متصرّف شد و رضاقلی میرزا به حضور نادرشاه آمده نیابت سلطنت یافت و روانهٔ ایران گردید و از آنجا که از جانب محمّدشاه بابری پادشاه هندوستان خلاف عهد نسبت به نادرشاه به ظهور رسیده بود و ایلچی نادرشاه را یکسال نگاهداشته، موکب نادرشاه عزیمت هندوستان نموده به پیشاور آمد و در این شهر خبر رسید که ابراهیم خان ظهیرالدّوله برادر نادرشاه که به تأدیب جماعت لگزیه جاروتله که در البرزکوه سکنی دارند رفته مقتول گردیده نادرشاه امیراصلان خان قرقلو را به ایالت آذربایجان و صفی خان بغایری را که سردار گرجستان بود به سرداری آذربایجان منصوب نمود و از پیشاور پیشتر رانده از آب اتک و رود پنجاب عبور نموده و بعضی عساکر هندی که در جلو راه بودند منهزم شدند و لاهور به تصرّف عساکر نادری درآمد و زکریاخان ناظم صوبهٔ لاهور پیشکشی گذرانیده در سلک منقادان منسلک گشت و فخرالدّوله ناظم صوبهٔ کشمیر که مردم صوبه کشمیر از حکومت او ابا کرده و او در لاهور می بود از جانب نادرشاه به ایالت آن مملکت برقرار گشت و ناصرخان صوبه‌دار که از جمله گرفتاران و در اردوی نادرشاه بود مجدّداً به صوبه‌داری کابل و پیشاور منصوب شد و در لاهور به تحقیق پیوست که محمّدشاه هندی مشغول جمع‌آوری لشکر و تهیّه جنگ است، لهذا نادرشاه از لاهور انتهاض نموده به سر هند رسید و در اینجا معلوم شد که محمّد شاه با سیصد هزار نفر، و دو هزار زنجیر فیل جنگی، و سه هزار عرّاده توپ، وارد محلّ موسوم به کرنال بیست و پنج فرسخی شاه‌جهان‌آباد گشته است، نادرشاه مقابله و مقاتله لشکر هندی را پیشنهاد ساخته با آنکه سعادت‌خان برهان‌الملک که صوبه‌دار مملکت و معظم امرای هندوستان بود با سی چهل هزار نفر به عزم امداد به اردوی محمّدشاه پیوست چون جنگ در میان لشکر نادرشاه و عساکر هند درگرفت هندیان مغلوب و منهزم شدند و اردوی محمّدشاه محصور گردیده کار بر او تنگ

شد، ناچار افسر پادشاهی را از سر برگرفته با خوانین و امرا متوجّه خرگاه نادری گشت و نادرشاه شاهزاده نصرالله میرزا را تا خارج اردو به استقبال آن پادشاه ذیجاه فرستاد و هنگام ورود، خود نادرشاه تا بیرون خیمه آمده دست محمّدشاه را بگرفت و با خود در یک مسند نشانید و ملاطفت نمود، بعد از آن به دهلی که مشهور به شاه‌جهان‌آباد است رفتند و در اینجا محمّدشاه مجلسی ترتیب داده نادرشاه را مهمانی کرد و تشریفات و هدایا قرار داد و بعد از انقضای مجلس نادرشاه گفت موافق عهدی که از روز اوّل مقرّر شده سلطنت هندوستان باز تعلّق به محمّدشاه دارد و به دست خود تاج سلطنت را به سرِ محمّدشاه گذاشت و محمّدشاه به شکرانهٔ این عنایت تمام خزاین سلطنتی را به نادرشاه واگذار کرد و دختر محمّدشاه در سلک ازدواج شاهزاده نصرالله میرزا درآمد و نادرشاه پس از پنجاه و هفت روز توقّف در دهلی عزیمت ترکستان نمود و حکم به آماده کردن سفاین جنگی در ساحل رود آمو به داد و ابوالفیض خان حکمران ترکستان مضطرب شده نامه معذرت با هدایا به دربار نادرشاه فرستاد و در مراجعت موکب نادرشاه در افغانستان و سند بعضی نظم و نسقها داد و سفرا با هدایا از غنایم هندوستان به دربار دولتین عثمانی و روس فرستاد که از جمله چهارده زنجیر فیل برای پادشاه روس و چهارده زنجیر فیل برای سلطان عثمانی ارسال داشت.

اروپا ــ (هلاند) ــ فوت طبیب مشهور موسوم به بوزهاو. **(جزیرهٔ کُرس)** ــ خلع تِئودُرْ پادشاه و فرار او.

[سنهٔ ۱۱۵۲ هجری - سنهٔ ۱۷۳۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نادرشاه بعد از انجام کار هند و نظام مهمّات سند معاودت به ایران نموده به نادرآباد رفت و مصمّم تسخیر توران گشت و بعضی از عساکر خود را که در سفر هندوستان رنج و مشقّت کشیده بودند از خدمات سفر ترکستان معاف داشت و جمعی را مأمور تدمیر لگزیّه جاروتله که قاتلین ابراهیم خان ظهیرالدّوله برادر نادرشاه بودند کرد، پس از آن به هرات آمد و شاهرخ‌میرزا و امامقلی میرزا و علیقلی خان ولد ابراهیم‌خان به حضور نادرشاه آمدند ودراین هنگام تخت مرصّع و

خیمه‌ای از جواهر که مدّت یکسال به ترتیب دادن و ساختن آن مشغول بودند تمام شده خیمه را بر پا و تخت را نصب کردند و موسوم به تخت و بارگاه نادری نمودند و چند روز به عشرت پرداختند، بعدها نادرشاه ایالت هرات را به شاهرخ میرزا تفویض کرده عازم ترکستان شد و وارد بلخ گردید و حکم کرد هزار و صد فروند کشتی که در این محل حاضر شده بود همه را از غلّه و ذخیره مملو ساخته و توپخانه را نیز نقل کرده به اردو پیوستند و به واسطهٔ سفاینی که نجّاران ساخته بودند از آب جیحون عبور کرده وارد چهار فرسخی بخارا شدند. ابوالفیض خان پادشاه ترکستان که مقاومت و جدال با نادرشاه را فوق قوّت و امکان خود می دید به قدم انقیاد و اطاعت به اردوی نادری آمده به حضور نادرشاه نایل و رخصت جلوس یافت و مورد اعزاز و اکرام گشته به خلاع فاخره مخلّع گردید. نادرشاه افسر پادشاهی ترکستان را بدو بخشیده مجدّداً به حکمرانی این مملکت برقرار آمد و یکی از صبایای او داخل در حرم نادرشاه شد، صبیهٔ دیگر از او را در حبالهٔ نکاح علیقلی خان برادرزادهٔ نادرشاه درآوردند و بیست هزار سوار از تراکمه و طوایف اوزبک بخارا و سمرقند در سلک عساکر نادرشاه منسلک گردیدند.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در این سال عساکر روس ورود به ژاسّی پای‌تخت ملداوی نمودند. معاهدهٔ عثمانی با اطریش که سرحدّ دولتین به موجب این عهدنامه دو رودخانهٔ دانوب و ساو خواهد شد. دولت روس شهر آزوف و اکزاکُف را به عثمانی مسترد می سازد.

[سنهٔ ۱۱۵۳ هجری = سنهٔ ۱۷۴۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نادرشاه به عزم تسخیر خوارزم و تأدیب ایلبارس والی این مملکت که در غیاب موکب نادری به صفحات خراسان دست اندازی نموده بود با یک هزار و صد فروند کشتی که برای سفر خوارزم تجهیز شده بود از روی آب آمو یه روانهٔ حدود خوارزم شد و به حوالی هزاراسب آمد. چون ایلبارس در قلعهٔ هزاراسب متحصّن گشته و گرفتن این قلعه کاری نهایت سخت بود نادرشاه به طرف خیوه که دارالملک خوارزم است راند چون یکمنزل از هزاراسب دور شد ایلبارس از

قلعه بیرون آمده از کنار آمو به عازم آن سمت شد و دسته قشونی از طوایف یموت و تکّه و غیرها از تراکمه دوچار عساکر نادری گردیده بسیاری از ایشان مقتول و برخی فرار نموده به ایلبارس پیوستند و ایلبارس عاجلاً خود را به قلعهٔ خانقاه که یکی از قلاع خمسهٔ خوارزم و مابین هزاراسب و خیوه واقع است رسانید، نادرشاه این قلعه را به قهر و غلبه گرفته ایلبارس را که در مقام خلاف پای افشرده بود حکم به قتل داد و والیگری خوارزم را به طاهرخان نوادهٔ ولیمحمد خان چنگیزی که از بنی اعمام سلاطین توران بود داد، پس از آن ابوالخیر خان والی قزّاق که با فوجی از قزّاقیه و اوزبکیهٔ آرال به قلعهٔ خیوه به امداد ایلبارس آمده بود عریضه‌ای مشعر بر اظهار اطاعت به دربار نادرشاه فرستاده ولی خود به جانب قزّاق گریخت و نادرشاه به ظاهر خیوه آمده این شهر را احاطه نموده اهالی جز تسلیم چاره ندیده از درِ استیمان درآمدند و تسلیم شدند، نادرشاه دوازده هزار اسیر ایرانی و بعضی اسرای روس را که گرفتار دست طایفهٔ اوزبکیّه بودند مستخلص ساخت و مقرّر شد اسرای ایرانی به خیوه‌آباد که به حکم نادرشاه در چهار فرسخی ابیورد ساخته شده بود رفته مسکن گیرند. پس از تنسیق امور خوارزم موکب نادری مراجعت به‌مروکرد، نیازمحمّد خان والی بلخ با حاکم اندخود و اعیان آن مملکت در مرو مرخّص شده نادرشاه به کلات و از کلات به مشهد مقدّس آمده قندیل مرصّع مینا و قفل طلای مکلّل به جواهر که نذر روضهٔ مقدّسهٔ رضویّه و ساخته بود پیشکش ضریح منوّر نمود. هم در این سال نظم امور خراسان را نادرشاه به نصرالله میرزا مفوّض داشت. نیز در این سال سفرا با هدایا از جانب محمّدشاه هندی و ابوالفیض خان پادشاه ترکستان به دربار نادرشاه آمدند، و در اواخر این سال به جهت تدمیر لگزیّهٔ داغستان که به قتل ابراهیم خان ظهیرالدوله مبادرت کرده بودند موکب نادرشاه از راه خبوشان و استرآباد و مازندران عازم داغستان گردید. غلا در اغلب بلاد خراسان به سبب کثرت آمد و شد عساکر نادری در این ولایات.

اروپا ــ (اطریش) ــ فوت شارل ششم امپراطور و جلوس ماری‌تِرِز دختر او به‌جای او. **(پروس)** ــ فوت فردریک گیلیوم و جلوس فردریک دوتِم (فردریک کبیر) به‌جای او. **(روس)** ــ فوت امپراطریس آنْ و جلوس ایوان ششم که طفل

دوماهه بود به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۵۴ هجری = سنهٔ ۱۷۴۰ مسیحی]

آسیا ــ در این سال موکب نادرشاه که متوجّه داغستان بود به‌واسطهٔ فقدان ذخیره و علیق به عسرت و تأنّی طی مسافت کرده و چند روزی به‌جهت‌آسایش دواب در سمت شمالی رود گرگان اقامت نمود و در اینجا از مأمورین و سرکردگان که به تدمیر لگزیّه جاروتله مشغول بودند عریضه رسیده معلوم شد که استیلائی در آن حدود بهمرسانیده. از اتفاقات غریبهٔ اینسال آنکه در ایّامی که نادرشاه از جنگل مازندران به عزم سفر داغستان حرکت می کرد در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر شخصی در پشت درخت کمین کرده تفنگی به طرف نادرشاه خالی کرد گلولهٔ تفنگ زیر بازوی راست نادرشاه را به قدر یک انگشت خراشیده بر شست دست چپ آمده از آنجا به گردن اسب خور دو اسب بسَر غلطید، نادرشاه را آسیبی از این گلوله نرسید و مرتکب هم با تفحّص زیاد به‌دست نیامده مگر بعد از چندی که معلوم شد نیک‌قدم نام غلام دلاور تایمنی به اغوای آقامیرزا ولد دلاور که در اردوی نادرشاه بوده اقدام به این عمل کرده، آقامیرزا سیاست شد و نیکقدم را کور کردند و نادرشاه به طهران آمده عمل نیکقدم را به اشارهٔ رضاقلی میرزا دانسته او را کور نمود و از راه آذربایجان روانهٔ داغستان شد. خلاصه پس از ورود موکب نادری به داغستان سرکردگان طوایف لگزیّه که در شوامخ جبال البرز و اماکن صعب‌المسالک داغستان مأوی داشتند به اردوی نادری آمده اظهار انقیاد و اطاعت نمودند و در غرّه جمادی‌الثانیه قموق که‌منتهای‌داغستانست‌مضرب‌خیام نادرشاه گردید، و در اینجا خبر رسید که بعضی از اشرار اوزبکیّه و طایفهٔ آرال که در سمت شمال خوارزم متّصل به قزّاق سکنی دارند با نورعلی ولد ابوالخیر خان والی قزّاق اتّفاق کرده قلعهٔ خیوه را محاصره نموده طاهرخان والی خوارزم را با جمعی از اکابر این ولایت کشته و نورعلی متقلّد والی گری خوارزم شده است. نادرشاه نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج مأمور تدمیر اشرار خوارزم و استرداد این ناحیه نمود و موکب نادرشاه به تأدیب سرکشان آوار که در منتهای داغستان مسکن داشتند پرداخت و پس از تنسیق بعضی اماکن در پنجم شعبان به دربند آمده

در چهاردهم این ماه متوجّه محال قراقیطاق گشت و از دربند تا حدّ ولایت شمخال همه‌جا به فاصلهٔ دو فرسخ و سه فرسخ قلعجات محکم ترتیب داده جمعی را مأمور کرد که تمامی آن محال را متصرّف شده هرجا لگزیّه را به چنگ آرند گوشمال دهند و در دهم رمضان عطف عنان کرده در دشت کافری سه فرسخی دربند که جای پرآب و علفی است برای قشلاق اختیار شد. هم در این سال نظیف افندی و سیف افندی از جانب دولت عثمانی به دربار نادرشاه آمده نامهٔ سلطان عثمانی را که مبنی بر اعتذار از قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیده و نادرشاه پیغامی که در جواب داد ظاهراً اظهار اتّحاد و باطناً تهدید به تخطّی و ورود به مملکت عثمانی بود و در همین وقت حکم کرد در تمام ممالک و بلاد محکومه از پیشاور تا دربند هرکس به سبّ[1] و رفض خلفا پردازد اورا سیاست کنند.

اروپا ــ (اطریش) ــ پادشاه تازهٔ پروس با ماری‌ترِز امپراطریس اطریش مشغول جنگ می‌باشد. اعانت نمودن فرانسه پادشاه باویر را که او نیز بر ضد دولت اطریش است. پادشاه پروس ایالت سیلیزی را متصرّف می‌شود. **(روس)** ــ خلع شدن ایوان ششم از سلطنت روس و جلوس الیزابت دختر دویّم پطرکبیر به سلطنت این مملکت. اعلان جنگ سُوِدْ با روس.

[سنهٔ ۱۱۵۵ هجری = سنهٔ ۱۷۴۲ مسیحی]

آسیــا ــ در این سال نادرشاه بر سَرِ اشرار طبرسران رفته قتل و نهب زیاد نمود و تمامی اهالی داغستان را منقاد ساخت، بعد از آن به قصد و خیال جنگ با عثمانی که تکلیف او را در قبول مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظّمه نپذیرفته بودند متوجّه مغان شد. هم در این سال نادرشاه معماران برای ساختن ابنیهٔ عالیه در کلات معیّن نمود و پس از بنای ابنیهٔ رفیعه در کلات خزانه و نقود و جواهر نادری را به آنجا نقل کردند. هم در این سال نصرالله میرزا که مأمور تدمیر اشرار خوارزم بود چون به مرو رسید خوارزمیان به قدم اعتذار به خدمت او آمده استدعای عفو

۱. درمتن بصب.

کردند نصراللّه میرزا در خدمت نادرشاه شفاعت کرده نادرشاه آنها را عفو نمود و برطبق مسئول خوارزمیان ابوالمحمّد و لد ایلبارس به والیگری خوارزم منصوب و برقرار گردید. هم در این سال در هفتم ماه محرّم حضرت شاه شهید سعید آقا محمّد شاه ابن نواب محمّد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار در استرآباد در خانهٔ سیّد مفید استرآبادی متولّد گردیدند، و بعضی تولّد نواب معظّم‌له را در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان سال قبل نوشته‌اند ولی قول اوّلی اقوی و اصحّ است. وفات نشاء تبریزی شاعر. هم در این سال نادرشاه فرمان مسطور در ذیل را در باب تعیین خلیفهٔ جدید در گرجستان صادر نموده است.

صورت فرمان نادرشاه

بعون اللّه تعالی فرمان همایون شد آنکه: چون در این وقت عالیجاه طهمورث خان والی کاخت و تمامی کشیشان و تاوادان و ازناوران کارتیل و کاخت به عرض مقدس رسانیدند که کتله‌کوز سابق وفات یافته و به موجب وصیّت او استدعای کتله‌کوزی به اسم عمدة القسّیسین و اسوة الرهبانیین نیکولوز نمودند لهذا بنحو استدعا از ابتدای نه ماهه هذه السنه ایت‌ئیل کتله‌کوزی گرجستانات مزبور را به دستوری که با کتله‌کوز سابق بود به عمدة القسیسین مؤمی الیه عنایت و مرحمت و موازی یکهزار نادری در وجه او مکرمت فرمودیم که به لوازم امر مزبور قیام و اقدام و به دعای دولت لایزال اشتغال نماید. کشیشان و تاوادان و ازناوران محال گرجستان مشارالیه را کتله‌کوز خود دانسته لوازم امر مزبور را به دستور کتله‌کوز سابق مختص او شمارند عالیجاه بیگلربیگی و عمّال گرجستانات مزبور حسب‌المسطور مقرّر دانسته لوازم اعانت و احترام به تقدیم رسانند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی صورت رقم اقدس را در دفاتر خلود ثبت نمایند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۱۵۵.

سجع مهر نادرشاه این شعر است:

نگین دولت و دین رفته بود چون ازجا
بنام نادر ایران قرار داد خدا.

اروپا ــ (اطریش) ــ فتوحات پادشاه پروس در خاک اطریش. مصالحه مابین اطریش و پروس که در این مصالحه ایالات سیلیزی و گِلاتْس را اطریش به پروس وامی گذارد. **(انگلیس)** ــ ترقیّات پیت که یکی از رجال معظّم انگلیس خواهد شد در این مملکت. **(روس)** ــ امپراطور روس دوک دِهُلْستَن را به ولیعهدی خود برقرار و منصوب ساخت و دوک دِهُلْستَن موسوم به شارل پیر و خواهرزادهٔ او بود.

[سنهٔ ۱۱۵۶ هجری = سنهٔ ۱۷۴۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نادرشاه بعد از آنکه جشن نوروز فروگذار گشت از جسر جواد عبور کرده به صحرای مغان آمد و شاهزاده نصرالله میرزا که در ارض اقدس توقّف داشت با شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا متوجّه خدمت نادرشاه شدند و ایلچی پادشاه هندوستان با هدایا به همراهی شاهزادگان به دربار نادرشاه آمدند و نادرشاه چون مصمّم جنگ با عثمانی بود توپخانه‌ای که همراه داشت روانهٔ کرمانشهان نمود و احمدپاشا والی بغداد پیشکشی فرستاده اطاعت کرد. نادرشاه جمعی را به ضبط حلّه و نجف اشرف و کربلای معلّی و سرّمن‌رای و توابع بغداد فرستاد و دسته قشونی به تسخیر بصره مأمور کرد و خود به شهرزور آمده کردستان عثمانی را مفتوح ساخت و کرکوک و موصل به تصرّف عساکر نادری درآمد و نادرشاه به نجف اشرف رفته گنبد مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را طلا نمود و پنجاه هزار تومان به مصرف مخارج این کار رسانید و گوهرشاد مادر نصرالله میرزا وامامقلی میرزا صدهزار روپیه در این محل خرج کرد و نادرشاه به موجب مذاکرهٔ کارگذاران دولت عثمانی به مقدّمات مصالحه پرداخته در توفیق مذاهب تشیّع و تسنّن مساعی وافره نمود و وثیقه‌ای که موجب این توفیق بود نوشته شد بعدها نادرشاه به شهروان رفت و نصرالله میرزا را مأمور تنبیه مفسدین دربند نمود. هم در این سال تقی‌خان بیگلربیگی فارس به راه عصیان رفته نادرشاه جمعی را مأمور کرده او را بگرفتند و آلت رجولیّت او را بریدند و یک چشم او را کور کردند و اولاد و برادرانش را که در اصفهان بودند بکشتند و شیراز در این فتنه دوچار نهب و غارت گردید. هم در این سال موکب نادرشاه عزیمت آذربایجان نمود و در ماهی دشت خبر استبداد

نواب محمّدحسنخان و شورش استرآباد به او رسید و این فقره سبب شد که نادرشاه راضی به مصالحهٔ با عثمانی گردید و جمعی را مأمور استرآباد نمود. هم در این سال چون طایفهٔ یموت مصدر شرارت شده بودند علیقلی خان برادرزادهٔ نادرشاه به سپهسالاری خوارزم مأمور و روانهٔ خراسان شد که تهیّهٔ خود را دیده سال دیگر به عزم تنبیه یموت روانهٔ خوارزم شود. وفات شمیم شیرازی.

[سنهٔ ۱۱۵۷ هجری = سنهٔ ۱۷٤٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چون احمدپاشای جمال اوغلی سرعسکر دولت عثمانی در قارص از محمّدعلی نام رفسنجانی مشهور به صفی‌میرزا تقویت می کرد بلکه بالصّراحه به نادرشاه نوشته که من از مقدّمات صلح خبری ندارم و مأمورم که صفی‌میرزا را برده در ایران به سریر سلطنت متمکّن گردانم بنابراین موکب نادرشاه متوجّه قارص شد و در بین راه خبر گرفتاری سام میرزا که در سنوات قبل در حدود آذربایجان ادّعای پسری شاه سلطان حسین نموده و ابراهیم خان او را گرفته بینی او را بریده رها نموده بود، و در سال گذشته آلت دست و اسباب فتنهٔ اشرار داغستان شده به نادرشاه رسید و مقرّر نمود که یک چشم او را نیز کور کنند و با چندتن از اسرای عثمانی نزد احمدپاشای سرعسکر به قارص و اخسقه فرستند که سام میرزا نیز مانند صفی میرزا نزد سرعسکر باشد بعد از آن اردوی نادری به ظاهر قارص نزول کرد و در بین راه نصرالله میرزا نیز به اردو پیوسته بود سرعسکر مهیّای محار به و مدافعه شده هر روز جنگ درگرفته جمعی کثیر از لشکر عثمانی کشته و دستگیر می‌شدند و از اینطرف عساکر نادرشاه در اطراف قارص قلعه‌جات و سنگرهای محکم بستند و مدّتی قارص در بند محاصره بود، سرعسکر کار را سخت دیده پیشکشی به خدمت نادرشاه فرستاد و متعهد شد که مقاصد نادرشاه را در دربار عثمانی مقرون به قبول و حصول سازد و از آنجا که فصل زمستان نزدیک شده و سرمای قارص متحمّل‌شدنی نبود و غلّه و آذوقه نیز در جانب آخسقه و آخ کلک به عکس اینجا وفور داشت نادرشاه در دو یم رمضان به جانب آر په‌چائی نهضت کرده و از آنجا متوجه آخسقه وآخ کلک شد، و آخرالامر در بردع قشلاق نموده در بیست و

دو یم ذیقعده به جهت تدمیر اشرار داغستان متوجه این ساحت گشت و از جسر جواد عبور نموده و در ششم ذیحجه از دربند گذشته لشکر را چهار دسته کرد و از چار جانب به نهب مشغول شدند، پس از سه چهار روز تاخت و تاز رؤسای داغستان به خدمت نادرشاه آمده استدعای عفو کردند و موکب نادری به دربند بازگشته پس از انتظام امور این ولایت از راه طبرسران عزیمت بردع نمود. هم در این سال مسموع نادرشاه شد که سفاین تجارتی دولتین روس و انگلیس در مسکو و پطرزبورغ اقامت دارند و بطور شراکت از بحرخزر به جانب ایران و از ایران به طرف ماوراءالنهر و تاتارستان تجارت و مسافرت می‌نمایند، نادرشاه دو نفر از صاحبمنصبان کشتی انگلیس را به دادن مبلغی گزاف داخل در خدمت خود کرده و آن دو نفر التون و وروف نام داشتند. التون قبول مذهب اسلام کرده به جمال‌بیگ موسوم شد و از جانب نادرشاه دریابیگی گردید و به محمّدخان افشار اوبهی حکم صادر شد که در مشهدسَر، بندر مازندران به دستورالعمل جمال‌بیگ کشتیها ساخته شود و در بحرخزر بکار افتد. هم در این سال حجاب شاعر اصفهانی درگذشت. هم در این سال فرمان مسطور در ذیل را نادرشاه به اسم خلیفهٔ گرجستان آنتوان صادر نمود:

صورت فرمان نادرشاه

بعون‌اللّه تعالی فرمان همایون شد آنکه: چون در این وقت عالیجاه عمدة‌الولاة العظام طهمورث خان والی گرجستان کارتیل به عرض عاکفان سدّهٔ سنیهٔ اعلی رسانیده که کتله‌کوز طایفه گرجیّه فوت و طایفهٔ مزبوره اجماع کرده عمدة الرهبانیّین و اسوة القسیّسین اندون (آنتوان) را که خواهرزادهٔ عالیجاه مشارالیه و در طریقهٔ گرجیّه در معرفت به مذهب و مسلک حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه‌السّلام نسبت به اقران خود تفضیلی داشته قبول، و محضری نیز به خطّ گرجیّه مشتمل بر رضای از اندون مذکور فرستاده بودند، بنابر آن نظر به عرض عالیجاه مشارالیه و رضانامچهٔ مرقومه از ابتدای شش ماهه هذه السنه سیچقان‌ئیل کتله‌کوزی طایفهٔ مذکوره را به عمدة الرهبانیین مسطور مرحمت و عنایت و موازی یکهزار نادری مواجب که در حق کتله‌کوز سابق مقرّر بود در وجه او شفقت فرمودیم که هرسال از

ضابط و عمال آنجا بازیافت و صرف معیشت خود نموده چنانچه باید و شاید و از هوش و کمال او برآید موافق رویّه طریقهٔ خود عمل و در هر باب رضاجوئی خالق و خلایق را منظور داشته نوعی نماید که دعای خیر جهت ذات اقدس و وجود مقدّس اعلی حاصل گردد. عموم تاوادان و کشیشان و بزرگان و رعایا وسکنهٔ گرجیّه گرجستان عمدة القسیّسین مسطور را کتله‌کوز بالاستقلال دانسته امور مختص به شغل مذکور را بی‌مداخله و مساهمت، مخصوص و متعلّق او دانند مستوفیان عظام و کرام دیوان اعلی رقم مطاع را در سررشتجات تعلیقه ثبت نمایند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۱۵۷.

اروپا ـ (فرانسه) ـ در این سال عساکر فرانسه به بلژیک که در تصرّف اطریش بود ورود می‌نماید و قشون اطریش به طرف آلزاس فرانسه می‌آیند. پادشاه پروس که با فرانسه متّحد بود مملکت بُهِمْ را که جزو اطریش بود متصرّف می‌شود. لوی پانزدهم پادشاه فرانسه که به قصد کمک پروس به شهر مِتْس آمده در اینجا پنجاه روز ناخوش شده بعد از ناخوشی اهالی فرانسه لوی پانزدهم را پادشاه عزیز لقب می‌دهند.

[سنهٔ ۱۱۵۸ هجری = سنهٔ ۱۷۴۵ مسیحی]

آسیا ـ در این سال نادرشاه از حدود شکّی عازم ایروان شد و در مرادتپّه دوفرسنگی ایروان بایکن محمّدپاشا سرعسکر عثمانی که صد و پنجاه هزار سوار و چهل هزار پیاده ینگچری همراه داشت جنگ سختی کرده جمعی کثیر از قشون عثمانی مقتول و اسیر شدند و سرعسکر در سنگر خود محصور گشته در همانجا درگذشت و بعد از فوت او سپاه عثمانی فرار کرده تمام اسباب آنها به تصرّف عساکر نادری درآمد و دوازده هزار کس راه دیار عدم گرفتند و پنج هزار نفر از پاشایان و غیره زنده گرفتار گشتند، مجروحین روانهٔ قارص شده و چهار هزار نفر مأمور طهران و جمعی به طرف تبریز رفتند. هم در این سال سفیری از جانب پادشاه ختن به دربار نادرشاه آمده هدایای لایقه تقدیم نمود و جواب و تحف نیکو یافت و نادرشاه از همدان به اصفهان آمده از اینجا عازم ارض اقدس گشت.

اروپـا ـ اتّحاد اطریش و انگلیس و لهستان و هلاند بر ضدّ فرانسه. منازعهٔ فرانسه در اکثر نقـاط سرحدّیه بادول متّحدهٔ مزبوره. پادشاه پروس با پادشاه فرانسه متّحد است. ماری‌تِرِز امپراطریس اطریش به شوهر خود فرانسوا لقب امپراطوری می‌دهد. **(انگلیس) ـ** یکی از شاهزادگان خانوادهٔ قدیم انگلیس در سمت اِکُسْ رأیت شورش برافراشته تا ده فرسخی لندن می‌تازد.

[سنهٔ ۱۱۵۹ هجری = سنهٔ ۱۷۴۶ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال در بیست و پنجم ربیع‌الاول نادرشاه از مشهد مقدّس متوجّه کلات شد و کرورهای نقدوجواهر و نفایسی که به مرور در اینجا جمع شده بود بازدید کرد و از کلات به عزم عراق انتهاض نمود و بعد از ورود به محال ری در ساوجبلاغ خیام اقامت بر پا داشت و با سفیر خان ختا و ختن قرار حدود ختا و ختن و توران را داد و نظیف افندی سفیر عثمانی که سابقاً در داغستان به دربار نادرشاه آمده بود مجدّداً به چاپاری با نامهٔ سلطان به این دربار آمده و در ساوجبلاغ درک حضور نادرشاه نمود و وثیقهٔ مجملی که به مهر امنای دولت عثمانی ممهور بود به نظر نادرشاه رسانیده رخصت انصراف یافت. و بعد از ورود او به دربار عثمانی احمد افندی کرپلی به سفارت مأمور و با هدایا به ایران آمد. مورخین فرنگ می‌نویسند در این سال ایلچی نادرشاه که از راه بغداد به دربار عثمانی مأمور بود حرکت کرده از عجایب اتّفاقات اینکه چهار پنج هزار نفر همراه ایلچی بودند که از دیاربکر به رقّه و حلب و اناطولی به طرف اسلامبول راه می‌پیمودند از طرف دولت عثمانی دفتر امینی (یعنی امین دفتر) موسوم به خلیل افندی به مهمانداری ایلچی نادرشاه مأمور شده بود و دستورالعمل به او داده بودند که در اوقات سواری و حرکت مهماندار در طرف یمین ایلچی مشی نماید. ایلچی راضی به این مسئله نشده در منزل اوّل نقار فیمابین ایلچی و مهماندار حاصل شد و هریک به راهی به اسلامبول رفتند و مشروب و مأکولی که در راه به اقسام و انواع مختلف برای ایلچی ترتیب داده شده بود متروک ماند و ایلچی به هیچ چیز التفات نکرد و غذا را به نان و ماست گذرانید و در بیست و سیّم ذیحجّه این سال وارد اسلامبول گردید و

لدی‌الورود او را به منزل صدراعظم عثمانی بردند و بنا بر رسم معمول عثمانی از جانب صدراعظم خلعت از برای ایلچی آوردند و ایلچی آن خلعت را نپوشید گفت باید از جانب سلطان خلعت داده شود و بقیه حالات این ایلچی چون مطابق مسطورات تواریخ فرنگ داخل در سوانح سال بعد است در همان‌جا ثبت خواهیم نمود. هم در این سال نادرشاه از راه یزد عازم خراسان شد. نیز در این سال شعلهٔ اصفهانی شاعر درگذشت.

اروپا ــ (انگلیس) ــ جنگهای بسیار سخت انگلیس با شاهزاده‌ای که ادّعای سلطنت داشت و فرار شاهزادهٔ مدّعی به خاک فرانسه. تصرّف کردن عساکر فرانسه مدرس از متصرّفات انگلیس را. **(فرانسه)** ــ ورود لوی پانزدهم مظفّر و منصور به شهر بُرُوگسِلْ و بندر آنوِرس که در تصرّف اطریش بود. **(دانمارک)** ــ فوت کریستیان ششم پادشاه و جلوس فردریک پنجم به‌جای او. **(اسپانیول)** ــ فوت فلیپ پنجم پادشاه و جلوس فردیناند ششم پسرش به‌جای او. معدوم شدن شهر لیما پای‌تخت پرو از متصرّفات اسپانیول در ینگی دنیای جنوبی به‌واسطهٔ زلزله.

[سنهٔ ۱۱٦۰ هجری = سنهٔ ۱۷٤۷ مسیحی]

آسیا ــ به موجب مسطورات تواریخ فرنگ در دوازدهم محرّم اینسال ایلچی نادرشاه در اسلامبول به حضور سلطان محمود خان سلطان عثمانی رفت، در این روز تمام تجمّلات سلطنتی عثمانی را حاضر و ظاهر کرده بودند و سلطان کمال وقار و عظم را به خرج ایلچی نادرشاه داد و تمام قشون ینگچری در در بار حضور داشت، چاووش‌باشی قبل از طلوع آفتاب مأمور شد که ایلچی را به عمارت سلطنتی آرد اوّل طلوع آفتاب که ایلچی وارد سرای سلطنتی گشت ده هزار نفر ینگچری که حاضر بودند مشغول خوردن غذا شدند و چون ایلچی نادرشاه برخلاف سفرای سابق قبای کوتاهی پوشیده و کلاه مخروطی که عمّامهٔ سبز مطرز به زر به روی آن بسته بود بر سر داشت محلّ تمسخر مردم گردید. از قرار معلوم چون نادرشاه می‌خواست معلوم کند که شرف مرد به آرایش ظاهر نیست بلکه به هنر است و خیال داشت زینتهائی که امرای ایران به خود می‌بستند متروک سازد به ایلچی حکم کرده بود

ملبّس به این لباس شود و زینتی به‌خود نه‌بندد. خلاصه وقتی که ایلچی به حضور سلطان رفت زیاد مشوش شد و جز این دو کلمه (پادشاه من) حرفی نتوانست بزند. هدایائی که این ایلچی حامل بود از این قرار است: (جیقهٔ طلای مینا شده مکلّل به صد و پنج قطعه الماس کوچک که دوازده الماس بزرگ را احاطه کرده بود و این صد و هفده قطعه الماس بر روی هم چهل و شش مثقال و شش قیراط وزن داشت. بعلاوه این جیقه به ده قطعه لعل و سی و دو قطعه زمرد مرصّع شده بود قیمت جیقه صد و پنجاه هزار تومان پول ایران و از جواهری بود که نادرشاه از هند آورد)، (خنجری دسته طلا که غلاف آن از مخمل قرمز و بر روی مخمل گلهای مرصّع مروارید داشت و تقریباً چهل و سه هزار و چهارصد و شصت و چهار تومان پول ایران قیمت آن بود)، (شمشیری که روی تیغهٔ آن با طلا لاحول و لاقوّة الاّ باللّه نقش[۹] کرده بودند و دسته شمشیر پولاد جوهری بود، امّا بند و تهِ غلاف آن را به لعل و زمرّد و الماس مرصّع کرده بودند و شصت هزار تومان قیمت داشت)، (هیکل گردن تمام مرصّع که به اصطلاح آن وقت ایران آنرا پَرْدِلِه می گفتند)، (انگشتری الماس طولانی که قیمت آن بیست و هفت هزار و دو یست و شصت تومان بود)، (انگشتری لعل کبود مدوّر و چند حلقه انگشتری دیگر که از جمله یک انگشتری زمرّد بود که روی آن اللّه‌اکبر نقش کرده بودند)، (حقّه مثمّن طلا که صد و پنجاه مثقال وزن آن بود)، (قوطی ملیله که چهار مروارید بزرگ روی آن نصب نموده بودند)، (پنجاه و هفت طاقه شال کشمیری). و قیمت تمام هدایای مزبوره دو یست و هشتاد و ششهزار و دو یست و سی تومان بود، بعلاوه چند زنجیر فیل و هیچ سفیری به این جمعیت و با چنین هدایای وافره نفیسه و تجمّل و جلال به اسلامبول نیامده بود. خلاصه؛ این ایلچی باز مأموریّت داشت که خواهش کند که حتماً مذهب جعفری را دولت عثمانی با مذاهب اربعهٔ اهل تسنّن مرادف داند. در مجالس عدیده این گفتگو شد و اگرچه امنای دولت عثمانی جرأت نکردند که بالصّراحه خواهش نادرشاه را ردّ کنند امّا جوابهای مجمل دادند، و منیف افندی که در سلک علما بود و منصب مالیّهٔ تذکره‌چی داشت با نظیف مصطفی افندی مأمور به سفارت ایران شدند و چون خواهش نادرشاه بعمل نیامد و سلطان یقین داشت که نادرشاه ساکت نمی‌شود قشون زیادی به طرف اناطولی فرستاد و نادرشاه از

مأموریت سفرای عثمانی زیاده از حد برآشفت، و جهت اوّلاً این بود که مأمورین عثمانی به شأن مأمورین او که به اسلامبول فرستاده بود نبودند، ثانیاً مذهب جعفری را دولت عثمانی بر وفق خواهش نادرشاه مجاز و قبول ندانسته، ثالثاً اجازه به پادشاه ایران داده نشده بود که جامه‌ای برای کعبه معظّمه بفرستد. هم در این اوان از جانب احمدپاشای حاکم بغداد که متّهم به دوستی نادرشاه بود عریضه‌ای به دربار سلطان رسید که نظرعلی خان و میرزاصفی ملقّب به غیرمشهور به بغداد آمده‌اند و از طرف نادرشاه اعلان جنگ کرده این خبر اسباب وحشت غریبی در اسلامبول شده علی پاشای حاکم دیاربکر مأمور به سپهسالاری عساکر عثمانی و مأمور به جنگ با ایران شد و نادرشاه حرکت کرده اطراف بغداد را غارت نمود و انتشار این خبر در اطراف بلاد عثمانی مورث هرج و مرج غریبی شد، انتهی.

نگارنده گوید در صحّت حوادث مذکوره که در تواریخ فرنگ مسطور است تأمّلی نداریم جز اینکه آن سوانح برخی متعلق به سال هزار و صد و پنجاه و نه و بعضی باید از اتّفاقات سال هزار و صد و پنجاه و هشت باشد چه در میان کتب تواریخ،تاریخ جهانگشای نادری به صحّت معروف و معیّن است که نگارندهٔ آن خود ناظر آن حوادث بوده، بعلاوه خود در سنهٔ هزار و صد و شصت چنانکه در جهانگشا مسطور است با مصطفی خان چاپوشلو مأمور به سفارت و رفتن به دربار عثمانی شده و در این سفارت نادرشاه با آنکه علمای ماوراءالنّهر و عراق عرب که از فرقهٔ سنّی بودند پیش مذهب جعفری را به صحّت شناخته بودند و تصدیق نوشته بواسطهٔ ابرام عثمانی در عدم قبول ترک این خواهش نموده دیگر اصراری در این کار نداشت چنانکه عین عبارت جهانگشا اینست:

سابقاً سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفّل امر سلطنت مقدّمات رکن کعبهٔ معظّمه و غیره [از] مطالب که مذکور شد از اعلیحضرت پادشاه اسلام‌پناه روم خواهشمند و بر ذمت همّت آسمان پیوند لازم ساخته بودند که مطالب مزبور[1] را به دوستی التیام و یا به شمشیر خون‌آشام که فاصل هر امریست در هر صورت فیصل دهند[2] و چند سال[3] گریبان این مطلب در دست گفتگو می بود و از

۱. جهانگشا، تصحیح انوار ص ٤١٤: مطالب مزبوره را.
۲. جهانگشا: فیصل و انجام دهند.
۳. جهانگشا: وچون چند سال.

کشاکش ارّه آمد و رفت ایلچیان نخل دعوی و بید خلاف انقطاع نیافت و هر مرتبه که رایات فیروزی آیات جاه و جلال به عزم انجام مطالب معهوده به جانب مملکت روم پرچم گشا می گردید در ایران فتوری حادث می شد که موجب فسخ عزیمت آن جناب می گردید تااینک، بعد از قضیهٔ یکن محمّدپاشا آن حضرت از سَرِ مطالب معهوده گذشته[۱] نکول فرمودند و به دولت عثمانی به توسط چاپار این مراتب را اعلام نموده پادشاه سکندرجاه روم این معنی را مغتنم دانسته[۲] نظیف افندی را که سابقاً در داغستان به درگاه معلّی آمده بوده[۳] مجدّداً به چاپاری برای بنای تحریر صلحنامه و تعیین شروط سائله[٤] روانهٔ خدمت اقدس نموده، در حینی که[۵] ساوجبلاغ مضرب خیام عزّ و شأن بود با نامهٔ قیصری وارد اردوی همایون[٦] و از جانب پادشاه سکندرجاه وثیقهٔ مجملی به مهر امنای دولت به او داده شده بود پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند. بعد از ورود او به دربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کریلی را که در قارص از جانب سرعسکر به خدمت اقدس آمده بود پایهٔ وزارت داده به سفارت مأمور و با هدایا و نفایس بسیار روانهٔ ایران و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان چاپوشلو و کاتب حروف را به سفارت تعیین و تخت طلای میناکار به لألی غلطان[۷] که حاصل عمّان را در جیب و دامان داشت و خیمهٔ زربفت که با خیمهٔ زرنگار سپهر برابری می نمود و دو زنجیر فیل رقاص از تحایف و غرایب هندوستان[۸] برای پادشاه والاجاه با نامهٔ دوستانه[۹] ارسال داشته در دهم محرّم‌الحرام سال هزار و صد و شصت هجری که موکب

۱. جهانگشا: در گذشته.
۲. جهانگشا: مغتنم شمرده.
۳. جهانگشا: نامه‌ای به دربار معلّی آورده بود.
٤. جهانگشا: شروط مصالحه.
۵. جهانگشا: مومی الیه در حینی که.
٦. جهانگشا: وارد اردوی همایون گشت.
۷. جهانگشا: و با تخت طلای میناکاری مرصع به لآلی غلطان.
۸. جهانگشا: که از تحایف و غرایب هندوستان بود.
۹. جهانگشا: با نامهٔ دوستانه و صلحنامه.

همایون از اصفهان حرکت می کرد کمترین را با مصطفی خان روانه ساخته موکب والا مجدّداً از راه یزد و کرمان عطف عنان به جانب خراسان نمودند.

صورت صلحنامه که از این طرف مرقوم شده

بسم اللّه الرّحمن الرحیم:[۱] الحمدللّه الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین، و اجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین، و اصلح بمصالحتهم ما افسد من امور المسلمین، و اذهب غیظ قلوبهم تشفی صدور قوم مؤمنین، و نزع مافی صدورهم من غلّ و حقود و امرهم بابقاء العهود کماورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، و صلّی اللّه علی محمّد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه و لا سیّما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدّین غایة المجهود ــ امّا بعد: چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند بنابر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سبّ[۲] و رفض در میان اهالی ایران علانیه شیوع و معادات فیمابین روم و ایران به این تقریب ظهور و وقوع داشت، نواب همایون ما که از سلطنت تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از انگروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه ترک سبّ[۳] و رفض نموده و در هر باب مقلد طریقهٔ امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام گردند به حصول مسئول و وصول مأمول نایل خواهند گردید. ایشان نیز حکم اقدس را قبول و از حالات سابقه نکول کردند. چون اعلیحضرت قدرقدرت، اعظم سلاطین جهان، و افخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصر الاسلام و المسلمین، قامع الکفار و المشرکین، خاقان البرین و قاآن البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، برادر جهان داور گردون

۱. متن صلحنامه ظاهراً از روی تاریخ جهانگشا نقل شده اما اختلاف بین این متن و متنی که در جهانگشا به‌تصحیح آقای عبدالله انوار آمده بقدری زیاد است که یادآوری همهٔ آنها در ذیل صفحه میسّر نیست. با مقایسهٔ این دو متن می‌توان متنی نزدیک به اصل تهیه کرد (رجوع شود به جهانگشای مذکور ص ۴۱۵).

۲ و ۳. متن: صب.

بارگاه، پادشاه اسلام‌پناه ظلّ‌اللّه، السّلطان الغازی سلطان محمود خان مدّاللّه ظلال خلافته علی رؤس اهل الاسلام، خلیفهٔ اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند برای مزید اُلفت فیمابین الحضرتین و رفع غایله شور و شین از میان فریقین، نواب همایون ما مطالب خمسه را که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه سکندر جاه مأمول و بعد از تکرار آمد و شد سفرای طرفین آن حضرت سه ماده را به تلقی قبول و دو ماده را به معاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه موکول ساخته خواهشمند ترک آن دو گردیدند اگرچه نواب همایون ما که به نسایم محبّت غنچه‌گشای ازهار این مطلب گشتیم سوای رفع تناقض و دفع تناقص، و اراحهٔ عباد و ازاحهٔ عناد منظور نداشتیم لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان‌مقام و حفظ ناموس انام تکالیف معهوده را متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته این نوید آرام‌بخش را به خدیوفلک رخش اعلام نمودیم. امّا چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنهٔ سابقه به سلاطین ترکمان تعلّق داشت که به سبب اختلاف‌انگیزی شاه اسمعیل به دولت علّیه عثمانیه انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع پادشاه اسلام‌پناه شاق و مخالف رسم‌وفاق نباشدیکی ازآن‌دو مملکت به رسم عطیّه از آن حضرت به حوزهٔ ممالک محروسهٔ این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راه برادری در ردّ و قبول آن مختار ساخته بودیم، و درنامهٔ همایون که از آن دولت والامصحوب افتخار الاماجد نظیف افندی عزّ وصول بخشید اندراج یافته بود اگرچه نظر به مآثر مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریّه در امتناع سبّ[۱] و رفض به ظهور پیوسته دولتین علیتین را متّحد می دانیم لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلّق برآنست که به نحوی. که دو مادهٔ سابقه منفسخ شد از این مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض و اغضاء و مصالحهٔ ایام خدیوخلد مرابع، سلطان مرادخان رابع ممدود و ممضی شود تا دوستی در میانهٔ دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلاً بعد نسلٍ در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار بماند و از آنجا که پادشاه اسلام‌پناه وعدهٔ اینگونه دوستی ممدود و حبل محبّت را به عقود مواثیق مسدود فرمودند ما نیز مراعات سنن مودّت را بر ذمّه خود واجب ساخته و

۱. متن: صب

رضاجوئی خاطر آن حضرت و آرامش بلاد را اهمّ مطالب و اعظم مآرب شمرده بعد از وصول نامهٔ مسکیة الختامه مأمول ثانی آن خدیو اسلام را به حسن ارتضی مقرون و معتمدی برای بنای امر مصالحه مأمور ساختیم فیمابین معتمدان دولتین امر صلح به یک اساس و شرطی و سه ماده و تذییل برین نهج قرار یافته استحکام پذیرفت.

اساس ــ صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان مرادخان واقع شده فیمابین دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرّر بوده به همان دستور استقرار داشته خلل و تغییر در ارکان آن راه نیابد.

شرط ــ من‌بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده آنچه لایق شأن طرفین و مقرون صلاح دولتین باشد معمول و آن اموری که مهیّج هیچ کدورت و منافی مصالحهٔ صالحه و مسالمهٔ سالمه باشد از طرفین اجتناب ورزند انشاءالله المتعال این دوستی و مسالمت و یگانگی و محبّت فیمابین دو دولت عظمی و احفاد این دو خانوادهٔ کبری مادام اللیالی و الایّام الی یوم القیام قایم و برقرار بوده باشد.

مادّهٔ اولیٰ ــ حجّاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت‌الله الحرام باشند ولاة و حکّام سرراه، ایشان را محلّ به محلّ سالمین و آمنین به یکدیگر رسانیده صیانت مال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

مادّهٔ ثانیه ــ از برای تأکید مودّت و توثیق محبّت در سه سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

مادّهٔ ثالثه ــ اسرای طرفین مرخّص و بیع و شرا روا نبوده هریک که خواهند به وطن خود روند ممانعت ایشان نشود.

تذییل ــ حکّام سرحدّات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز نمایند و سوای آن اهالی ایران از سبّ[1] و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب آن نگردند من‌بعد که به کعبهٔ معظّمه و مدینهٔ مشرفه و باقی ممالک آمد و شد کنند از طرف روم به دستور حجّاج آن مملکت و سایر بلاد اسلامیّه به ایشان سلوک شده از ایشان در رومیّه و سایر وجوه خلاف شرع گرفته نشود. و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد حکّام و مباشرین بغداد باج

۱. متن: صبّ.

خرج مالی حسابی از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود از این طرف نیز با تجّار و اهالی رومیّه به همین منوال عمل و آنچه بعدالیوم از اهل ایران به روم و از روم به ایران آیند حمایت نشده به وکلاء دولتین تسلیم شود ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود مشروطه همیشه بین‌الدّولتین و اعقاب و اخلاف مؤید و برقرار و مخلّد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق به ظهور نرسد از این طرف خلل و نقص به قواعد آن نیابد ــ فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بماعاهدَ علیه فسیئوتیه اجراً عظیماً و حرّر ذُلک فی شهر محرّم الحرام سنه الف و مائه و ستّین من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف السّلام و التحیّه.

هم در این سال که سنهٔ هزار و صد و شصت هجری باشد نادرشاه جشن نوروز را در خارج شهر کرمان گرفته از آنجا عازم مشهد مقدّس شد و نصرالله میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهر و نفایس سلطنتی را از بین راه به کلات فرستاد و خود وارد ارض اقدس گردید.

ذکر اسباب زوال دولت نادرشاه و کشته شدن او

چند چیز خیالات نادرشاه را دیگرگون ساخت و حرکات او را از نظم طبیعی خارج کرد و بیرحمانه مصدر بعضی اعمال گشت تا خود را به کشتن داد. یکی کور کردن رضاقلی میرزا که فرزند ارشد و ولیعهد او بود. دیگر تیرانداختن نیکقدم نام غلام به او که پیش ذکر کردیم. دیگر شورش اهل فارس و بنادر عموماً و سازش آنها با تقی‌خان شیرازی که از پایهٔ میرابی به ایالت کلّ فارس و عمّان نایل شده بود و چون این شورش در موقعی بود که نادرشاه می‌خواست تا اسلامبول عنان نکشد و شورش عایق مرام او شد بسیار از این راه آشفته مزاج شد. دیگر کشتن اهالی شیروان حیدرخان افشار حاکم خودرا بود که بعد از قتل او محمّد ولد سرخای لگزیّه را با سام میرزا نام که مجملی از احوال او پیش ذکر شد به سلطنت برداشتند. دیگر استبداد تمام طایفهٔ قاجار استرآباد. خلاصه این جمله سبب شد که

نادرشاه ابواب بی‌مروّتی گشود، از عمّال و غیره به ضرب چوب پول می گرفتند و به فقرا آلاف حواله می کردند،و هرکس انکار از ادای وجه می کرد به راه عدم‌روانه می‌شد. بی گناهان به ضرب شکنجه به گناه معترف می گشتند و برخی را گوش و بینی قطع و بعضی را کور می کردند و این تشدّد و سختیها اطفای شعله غضب نادری را نکرده چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش‌جهان بسوختند و بعد از حرکت از اصفهان گماشتگان نادری به هر ولایت که می رسیدند جمعی را به آتش ظلم می‌سوختند. در این اثنا اهالی سیستان سَر از اطاعت باز زده با علیقلی خان برادرزادهٔ نادر همدست شدند. طهماسبقلی خان جلایر سردار کابل مأمور تنبیه آن جماعت شده بعد از آن عمّال این ولایت را پای حساب آورده آنها صدهزار تومان به اسم علیقلی خان و پنجاه هزار تومان به اسم طهماسبقلی خان قلم دادند و محصّلان به تحصیل این وجه مأمور گشتند و علیقلی خان و طهماسبقلی خان چون می‌دانستند که حرف حسابی به خرج نمی‌رود و جز دادن وجه چاره نیست در مخالفت اتّفاق کردند، امّا طهماسبقلی خان به‌زودی پشیمان شده به نصیحت علیقلی خان پرداخت و علیقلی خان که طهماسبقلی خان را با خود متّفق ندید او را مسموم کرد و رأیت استبداد برافراشت و داعیهٔ خود را به اطراف منتشر ساخت و جمعی که از حرکات نادرشاه رنجیده بودند دور او را گرفتند و از آنجمله اکراد خبوشان بودند که ایلخیان خاصّه را که در قورق رادکان بود تاخت کردند و نادرشاه بعد از ورود به ارض اقدس مصمّم تنبیه ایشان گردید و در شب یکشنبه پانزدهم جمادی‌الاخرای این سال که سنهٔ هزار و صد و شصت باشد در منزل فتح‌آباد خبوشان محمّدبیگ قاجار ایروانی و موسیٰ بیگ افشار و قوجه‌بیگ افشار ارومی به اشارهٔ علیقلی خان و تمهید صالح خان افشار و اتفاق با جمعی از همیشه کشیکان نیمشب داخل سراپرده گشته سَرِ نادرشاه را از بدن جدا ساختند صبح که این خبر منتشر شد اردو بهم برآمد، طوایف افغان و اوزبک به اتّفاق احمدخان ابدالی که هواخواهان دولت نادری بودند با افشاریّه به جدال برخاسته بعد از آنکه ایشان را از پیش برداشته پس‌نشاندند اردو را غارت کرده روانهٔ قندهار شدند. افشاریه حقیقت حال را به علیقلی خان که از سیستان به هرات آمده بود اظهار کردند، علیقلی خان عاجلاً به مشهد مقدّس آمد سهراب غلام خود را با طایفهٔ بختیاری و جمعی دیگر بر

سرِ کلات فرستاد. از اتّفاق مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی به خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می‌آوردند و غافل شده آن نردبان در آن مکان مانده بود، مأمورین به‌واسطهٔ آن نردبان داخل کلات شده آن قلعهٔ خداآفرین را متصرّف شدند. نصرالله میرزا و برادرش هریک بر اسبی سوار شده به جانب مرو فرار کردند، ولی آنها در بین راه دستگیر شده رضاقلی میرزا و شانزده نفر از اولاد نادر در کلات به راه عدم رفتند و نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را به ارض اقدس آوردند، و علیقلی خان نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را بکشت و شاهرخ میرزا را که چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد حبس نموده خبر قتل اورا منتشر ساخت، و مقصود او این بود که اگر در سلطنت مستقل شد شاهرخ میرزا را نیز به قتل رساند و اگر مردم از اولاد نادرشاه خواسته باشند شاهرخ میرزا زنده باشد که هم پسر نادرشاه است و هم از طرف مادر از دودمان صفویه. پس از این سوانح علیقلی خان در بیست و هفتم جمادی الثانیه این سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را علیشاه و عادلشاه نامید و خطبه و سکّه را به اسم خود نمود، و پانزده کرور تومان وجه نقد که آن وقت در کلات موجود بود با سایر نفایس و جواهر و اثواب و غیره از کلات به مشهد مقدّس حمل کرده دست اسراف و تبذیر بازنموده سیمپاشی کرد. حسینعلی بیگ معیّرالممالک و سهراب غلام را ناظم امور سلطنت خود قرار داد و خود به عیش پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر و از سایر برادرها بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار عراق کرده به اصفهان فرستاد و در این اوان تمام ایلاتی که نادرشاه از اطراف کوچانیده به خراسان آورده بود کوچ کرده به اوطان خود رفتند. علیشاه بعد از آنکه سرکردهٔ خبوشان رفته آنها را مطیع ساخت به سبب غلای خراسان یا به جهت دفع نواب محمد حسنخان قاجار به مازندران آمده هفت ماه در این ولایت بماند. هم در این سال احمدخان ابدالی که بعد از قتل نادرشاه به جانب قندهار می‌رفت در راه خزانهٔ نادری را غارت کرده داعیهٔ پادشاهی و سلطنت قندهار را بهمرسانید و خود را احمدشاه خوانده به تسخیر کابل و هرات و هندوستان پرداخت.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در این سال چون خبر کشته شدن نادرشاه به اسلامبول

رسید جشن بزرگی گرفتند و عبدالکریم‌خان کرمانشهانی که از جانب علیشاه برادرزادهٔ نادرشاه به سفارت عثمانی مأمور بود وارد اسلامبول شده وقعی به او نگذاشتند.

[سنهٔ ۱۱۶۱ هجری = سنهٔ ۱۷۴۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال ابراهیم خان برادر علیشاه ملقّب به عادلشاه که در اصفهان بود افاغنه و اوزبکیّه و جمعی از رؤساء و سران را که در نزد او بودند به بذل اموال با خود متّفق ساخت و به خیال سلطنت افتاد و امیراصلان خان قرقلوی افشار که از جانب نادرشاه مأمور سرداری آذربایجان بود و به بَعضی جهات از علیشاه متوهّم، ابراهیم خان با او از درِ ملاطفت درآمده او را با خود متّحد کرد و پرده از روی داعیهٔ خود برداشت و لشکری به کرمانشهان فرستاده در آن نواحی استیلایافتند، و ابراهیم خان از اصفهان عزیمت آذربایجان نمود، علیشاه از این معنی اندیشه‌ناک گشته از مازندران به عزم تنبیه برادر حرکت کرد، ابراهیم خان امیراصلان خان را از آذربایجان احضار کرده و فیمابین زنجان و سلطانیه علیشاه و ابراهیم خان تلاقی نموده و فوجی از لشکریان علیشاه از او روگردان شده به ابراهیم خان پیوستند و بقیّهٔ قشون علیشاه شکست یافته متفرق شدند. علیشاه با سه نفر از برادران خود و معدودی از خواص به طهران گریخت، ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران دستگیر کرد و علیشاه به حکم ابراهیم خان کور شد. امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با سپاه خود روانهٔ تبریز و ابراهیم خان روانهٔ آذربایجان گردید و چون امیر اصلانخان در آن سمت اختیار کاملی بهمرسانید دعوی بزرگی و لاف استبداد زد و خود را اصلانشاه خواند و به وضع سلطنت حرکت می کرد و در این اوان فرمان مسطور در ذیل را در باب استقلال آنتوان خلیفهٔ گرجستان امیراصلان خان نوشته است:

صورت فرمان امیراصلان خان

فرمان عالی شد آنکه: بنابر توجّه خاطر فیض مظاهر وکلای عالی دربارهٔ

عمدة الرّهبانیین القسّیسین العظام اندون (آنتوان) از ابتدای هذه السنهٔ میمونهٔ لوی‌ئیل مشارالیه را به رتبهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند منصب کتله‌کوزی گرجستان کارتیل و کاخت سرافراز و مبلغ پنجاه تومان تبریزی مواجب سالیانه در وجه او معیّن و مقرّر فرمودیم که هرساله از عمّال خجسته اعمال الکای مزبور بازیافت و صرف معیشت خود نموده به لوازم امر مزبور و مراسم آن قیام و اقدام داشته حسن اخلاص و عقیدتمندی خود را به منصّهٔ ظهور رساندر هبانان و تاوادان و ازناوران و اهالی و اعیان و متوطّنین الکای گرجستان کارتیل و کاخت عمدة الرّهبانیین اندون مزبور را کتله‌کوز بالاستقلال و الانفراد خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نرفته در عهده شناسند تحریراً فی ربیع الثانی سنهٔ ۱۱۶۱.

امّا این استبداد و شاهی امیراصلان خان طولی نکشید ابراهیم خان از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه امیراصلان خان را شکست داد و او به کوهستان قراجه‌داغ گریخت و در آنجا او را دستگیر کرده نزد ابراهیم‌خان آوردند و ابراهیم خان او را با ساروخان برادرش مقتول نمود. بعد از این مقدّمات ابراهیم خان اقتدار کلّی بهمرسانید و لشکرش به یکصد و بیست هزار رسید و حسین بیگ برادر خود را سردار خراسان کرده با دو سه هزار نفر از سران به خراسان فرستاد و شهرت داد که پادشاهی به ارث و استحقاق از شاهرخ میرزا است به سمت عراق توجه کرده جلوس کند. اهالی خراسان بعد از ورود حسین‌بیگ به خراسان چون گفتار ابراهیم خان را مبنی بر حیله دیدند جواب دادند که آمدن شاهرخ میرزا به عراق لزومی ندارد در خراسان جلوس واقع خواهد شد، اگر ابراهیم خان صادق است طریق موافقت سپرد. پس همگی همداستان شده شاهرخ میرزا را از ارک بیرون آوردند. شاهرخ میرزا از قبول سلطنت تحاشی داشت خوانین در روضهٔ رضویّه(ع) جمعیت نموده عهد و پیمان را به قسم مؤکّد ساخته دست بیعت دادند لهذا شاهرخ میرزا در نهم شوّال این سال در ارض اقدس جلوس نمود و ــ سلطان اعظم ــ تایخ جلوسش گردید و ابراهیم خان بعد از استماع این خبر به مخالفت برخاسته در هفدهم ذیحجه این سال اسم پادشاهی بر خود گذاشت و سکّه به اسم خود زد.

اروپا ــ امتداد جنگ و منازعه مابین فرانسه و اطریش. آمدن عساکر روس به کمک اطریش تا به سواحل رن و سرحدّات فرانسه. (هلاند) ــ جزیرهٔ بُرْنئو را قشون هلاند متصرّف می‌شود. (عثمانی) ــ در سیّم جمادی‌الاولی این سال عبدالکریم خان ایلچی علیشاه برادرزادهٔ نادرشاه در اسلامبول به حضور سلطان رفت، مهر علیشاه که نامهٔ مکتوبه به سلطان ممهور به او بود سجع آن (بندهٔ شاه ولایت علی) و سجع مهر میرزا ابراهیم صدراعظم و اعتمادالدولهٔ او این شعر بود:

از عنایات کردگار کریم دارد امید رحمت ابراهیم

[سنهٔ ۱۱۶۲ هجری = سنهٔ ۱۷۴۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال ابراهیم خان که خود را ابراهیم شاه خوانده جمیع املاک کلیسائی را به آنتوان خلیفه گرجستان واگذار نمود، بعد از آن خلعتی به جهت او فرستاد و فرمان مسطور در ذیل را به اسم او بنوشت:

الملک لله تعالی ــ فرمان همایون شدآنکه: عمدة الاعاظم و القسّیسین و زبدة الافاخم و العیسیّین اندون (آنتوان) کتله کوز به صنوف عواطف بیکران خاقانی درجهٔ امتیاز و اختصاص یافته بداند که چون حسن اخلاص‌مندی او بر پیشگاه خاطر خیریّت مآثر اقدس ظاهر گردیده و کمال شفقت به آن عمدة العیسویّه داریم از فرط شفقت و مرحمت در این وقت یک ثوب خلعت و بالاپوش به جهت او فرستادیم که خلعت و بالاپوش مزبور را زیب بر و دوش افتخار و اعتبار خود ساخته از روی امیدواری و ارادت به خدمات مقرّره و دعاگوئی ذات بابرکات اقدس اشتغال نموده مطالبی که داشته باشد در مقام عرض درآورده به انجام مقرون دانسته و در عهده شناسد تحریراً فی شهر صفر سنهٔ ۱۱۶۲.

هم در این سال ابراهیم خان به عزم جنگ با شاهرخ میرزا و رفتن به خراسان از آذربایجان حرکت کرد و بُنه و آغروق را با علیشاه کور که مقیّداً همراه داشت به قم فرستاد بعد از ورود به منزل سرخهٔ سمنان عساکر او بعضی نزد شاهرخ میرزا و برخی به اوطان خود رفتند ناچار ابراهیم شاه با طایفهٔ افغان که با او موافقت داشتند به قم آمد مستحفظین قم در برویش بستند، او افاغنه را به نهب شهر قم

فرمان داد و آنها خرابی زیاد در قم کردند آخرالامر ابراهیم شاه به دست هواخواهان شاهرخ میرزا گرفتار شده به امر شاهرخ میرزا او را کور کردند و در راه خراسان از حلیهٔ زندگانی نیز عاطل گردید و علیشاه کور را نیز شاهرخ میرزا از قم به مشهد خواسته در آنجا او را مقتول نمود. هم در این سال نواب رضاقلی خان بن نواب محمّد حسنخان قاجار متولد گردید، و مولی شاعر اصفهانی وفات یافت.

اروپا ــ (فرانسه) ــ امتداد جنگ فیمابین فرانسه و اطریش. عهد دوستی مابین دولتین مزبورتین و در این مصالحه با کمال جدّ و جهدی که قشون فرانسه نمود فایدهٔ آنرا پروس برده اِکْسلاشاپل این دولت را شد. ایجاد کارخانهٔ چینی سازی در فرانسه.

[سنهٔ ۱۱۶۳ هجری = سنهٔ ۱۷٤۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال فرمان مسطور در ذیل را شاهرخ میرزا به اسم خلیفهٔ گرجستان نوشت:

سواد فرمان شاهرخ میرزا

بعون‌اللّه تعالی ــ فرمان همایون شد آنکه: عمدة القسّیسین و قدوة الاعاظم المسیحیّه کتله‌کوز گرجستان به شفقت شاهانه و مرحمت خسروانه سرافراز گشته بداند که در این وقت عمدة الولاة الکرام و خلف السلاطین العظام طهمورث خان والی گرجستان را به رتبهٔ سپهسالاری مملکت عراق و آذربایجان سرافراز فرموده‌ایم و آن قدوة العیسویّه اباً عن جدٍّ دولتخواه این آستان خلافت نشان بوده و می‌باشد باید که در هر باب به دعای دوام دولت ابد پیوند مشغول بوده عنایات شاهانه را شامل حال و کافل آمال خود دانسته مطالب و مدّعیاتی که داشته باشد عرض نموده به عزّ انجاح مقرون داند و در عهده شناسد تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۱۶۳.

هم در این سال بعد از مراجعت شاهرخ میرزا از سمنان به مشهد مقدّس

امرا او را از سلطنت معزول و مکحول کردند و میرزا سیّد محمّد متولی مشهد را که دخترزادهٔ شاه سلیمان صفوی بود شاه سلیمان ثانی لقب داده به سلطنت برداشتند و پس از چهل روز او را نیز خلع و مکفوف البصر کرده بازشاهرخ میرزای کور را پادشاه خواندند.

اروپا ــ (انگلیس و فرانسه) ــ کدورت فیمابین دولتین فرانسه و انگلیس به جهت عدم تعیین حدود متصرّفات این دو دولت در ینگی دنیای شمالی. بُوفُن کتابی را که در علم طبیعی تصنیف کرده به طبع می رساند.

[سنهٔ ۱۱٦٤ هجری = سنهٔ ۱۷۵۰ مسیحی]

آسیا ــ پوشیده نباشد که ایناق خان و بوداقخان دو برادر بودند در میان طایفهٔ زند، ایناق خان برادر بزرگتر را دو پسر بود کریم‌خان و محمّد صادق‌خان،و اگرچه سلسلهٔ زندیّه همگی صاحب شمشیر بودند کریم‌خان را در این صفت اختصاصی بود، چون نادرشاه مقتول شد سلسلهٔ زندیّه به اتّفاق کریمخان و محمّد صادق‌خان به عراق آمدند علیشاه برادرزادهٔ نادرشاه فوجی به تعاقب آنها مأمور کرد ولی نتوانستند آسیبی به این طایفه رسانند و پری از اعمال ملایر محلّ اقامت این طایفه شد، و چون کریمخان بزرگتر از محمد صادق‌خان بود ریاست سلسله یافت و بعضی ایلات و ایماقات حوالی به خدمتش شتافتند. چون ابراهیم شاه استیلائی بهمرسانید خلعتی برای کریمخان فرستاده نظم ایلات عراق و این نواحی رابه کریمخان مفوّض داشت. در این سال که سنهٔ هزار و صد و شصت و چهار هجری باشد چون حکومت اصفهان از جانب شاهرخ میرزا به ابوالفتح خان بختیاری مفوّض بود و علیمردان خان که نیز یکی از بزرگان بختیاری بود و حسد به ابوالفتح خان می برد انتظار آشوبی می کشید. همینکه امور سلطنت را مختل دید لشکری از تفنگچیان بختیاری و جاپلقی و خوانساری جمع کرده به اصفهان راند و از ابوالفتح خان شکست خورد لابد به کریمخان زند پیوسته بدومتوسّل شد و کمک خواست، کریمخان با علیمردان خان و سلسلهٔ زندیّه رو به اصفهان نهادند و بر ابوالفتح خان غلبه کردند و ابوالفتح خان نیز یکی از متابعان کریمخان شد و کریمخان با

علیمردان خان و ابوالفتح خان مشورت کرده قرار دادند یکی از دخترزاده‌های شاه سلطان حسین را به سلطنت بردارند و هریک از این سه نفر به یکی از مهام دولت مشغول و متقلّد گردند و میرزا ابوتراب ولد میرزا مرتضی صدر را که دخترزادهٔ شاه سلطان حسین بود به تخت سلطنت نشانده شاه‌اسمعیل نام دادند و تشریفات به عمل آوردند و رقم سرداری به اسم کریمخان نوشته شد و کریمخان از اصفهان متوجّه قلمرو علیشکر شد و محمّد علیخان تکلّو را که از جانب شاهرخ میرزا در این محل سرداری داشت منهزم کرد و اموال زیاد به دست آورد و از اینجا به کردستان رفته حسنعلی خان کُرد اردلانی را مقهور و داخل در متابعان خود نمود و علیمردان خان که نیابت سلطنت شاه اسمعیل داشت به فکر تدمیر صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت افتاده ابوالفتح خان را که با او هم‌عهد بود مقتول و متوجّه فارس شده صالح‌خان را منهزم ساخت و صالح خان به متابعت راضی شده فارس محکوم علیمردان خان شد و در این مملکت به اجحاف پرداخت، و چون کریمخان شنید علیمردان خان نقض عهد کرده و ابوالفتح خان را تلف نموده برآشفت و دانست اعتمادی به عهد علیمردان خان نیست و به خیال قلع و هلاک او افتاد و به جمعیت لشکر فرمان داده عزیمت اصفهان نمود و سلیمان خان قتلوی افشار که در صحرای قهیز از لشکر زند منهزم شده و در قلعه‌ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت متوقّف و دارای هفت هشت هزار جمعیّت بود از قصد کریمخان مطلع گشت و خواهش نمود که با او همراه و در تدمیر علیمردان خان معاون کریمخان باشد و کریمخان این مسئول را قبول نمود و به اصفهان آمده حاجی باباخان بختیاری را که از جانب علیمردان خان حکومت اصفهان می کرد فراری ساخت و محمّد صادقخان برادر خود را به بیگلربیگی گری اصفهان منصوب نمود و در اینجا سال بسررسید. هم در این سال نواب محمّد حسنخان قاجار بر بعضی بلاد ایران استیلا یافت و نواب حسینقلی خان بن نواب محمّد حسنخان در این سال متولّد گردید.

اروپا ــ (فرانسه) ــ فوت مارشال دساکس از سردارهای معروف. **(پرتوغال)** ــ فوت ژان پنجم پادشاه و جلوس ژوزِف پسر او به‌جای او

[سنهٔ ۱۱۶۵ هجری = سنهٔ ۱۷۵۱ مسیحی]

آسیا ــ در این سال علیمردان خان بختیاری چون شنید کریمخان زند به قصد تدمیر او به اصفهان آمده از راه کوهستان به بختیاری و کنار آب کُرَن آمد و کریمخان نیز بدین ساحت شتافته عساکر او را مقهور و مغلوب نمود و میرزا ابوتراب ملقّب به شاه اسمعیل که با علیمردان خان بود به کریمخان پیوست و علیمردان خان راه فرار پیش گرفت و کریمخان به اصفهان آمد. سلیمان خان افشار قتلو که اعور بود و یک چشم او را نادرشاه کور کرده چشم دیگر او را کریمخان کور نمود و دربارهٔ سلیمان خان قرقلو و یکدو نفر از اعوان او نیز همین عمل را معمول داشت و پس از نظم این صفحات ارادهٔ مازندران را نمود چون به قزوین رسید نواب محمّدحسن خان قاجار که بر استرآباد و مازندران و گیلان استیلا داشتند و در این وقت در گیلان بودند عزیمت مازندران کردند کریمخان به گیلان رفته و از آنجا به مازندران شتافت و در خارج قلعهٔ استرآباد با سپاه نواب معظم له به جنگ پرداخت و پس از زد و خورد خلل در لشکر کریمخان پدیداروعلایم ضعف و انکسار نمودار گشت و میرزا ابوتراب ملقّب به شاه‌اسمعیل رو از کریمخان برتافته به نوّاب محمّدحسن خان پناه برد و به قلعهٔ استرآباد رفت شیخعلی خان نیز که یکی از رؤسای زندیه و منسوب کریمخان بود به جانب کتل مشهور به نعل‌شکن رفت و جماعت یموت از جوانب هجوم آورده شروع به نهب و اسر بقیّهٔ لشکر نموده ناچار کریمخان فرار را بر قرار اختیار کرد و به طهران آمده از اینجا به اصفهان شتافت.

اروپا ــ **(انگلیس)** ــ فوت ولیعهد این دولت. **(هلاند)** ــ فوت گیلیوم چهارم و جلوس پسرش گیلیوم پنجم که سه ساله بود به‌جای او. **(سُوِدْ)** ــ فوت فردریک اوّل پادشاه و جلوس آدُلف فردریک به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۶۶ هجری = سنهٔ ۱۷۵۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال علیمردان خان بختیاری لشکری جمع‌آوری کرده به کرمانشهان راند و مردی مجهول‌النسب که ادّعای پسری شاه سلطان حسین می کرد

و خود را شاه سلطان حسین ثانی می خواند در بغداد به داعیهٔ سلطنت ایران برخاست و میرزا مهدی خان منشی مؤلّف تاریخ جهانگشای نادری که از سفارت اسلامبول مراجعت به بغداد نموده بود مؤیّد قول اوگشته و او را از بغداد به کرمانشهان آورد و علیمردان خان شاه سلطان حسین ثانی مجعول را آلت دست خود قرار داد کریمخان با سپاهی متوجّه کرمانشهان شده در صحرای کرمانشهان علیمردان خان را شکست داد و شاه مجعول در این جنگ کشته شد امّا علیمردان خان چون از آزادخان افغان غلیجائی که با جمعی افاغنه بر قلعهٔ ارومی استیلا یافته و در آنجا سکنی داشت استمداد نموده بود آزادخان بعد از آنکه علیمردان خان شکست خورده بود با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره به کرمانشهان نزدیک شد ولی بعد از استماع خبر شکست علیمردانخان خواست مراجعت کند کریمخان از راه غرور سَرِراه بر او گرفت، آزادخان مصمّم جنگ شده لشکر کریمخان را منهزم کرد، کریمخان راه اصفهان پیش گرفت و از این راه به فارس رفت، آزادخان به ملایر آمده اهل و عیال کریمخان را بعد از محاصره و تصرّف پری محبوساً به قلعهٔ ارومی فرستاد و خود به اصفهان آمده آغاز سلطنت نمود. کریمخان از فارس به قصد محاربهٔ آزادخان به اصفهان معاودت کرده به قصبهٔ قمشه که نُه فرسخی اصفهانست آمدآزادخان‌با لشکر زیاد به استقبال کریمخان شتافت و از او شکست خورد و اسکندرخان برادر امّی کریمخان در حینی که لشکر آزادخان را تعاقب می کرد مقتول شد لهذا کریمخان دست از جنگ کشیده متوجّه چهارمحال و از آنجا به بعضی توابع کوهگیلو یه مرور کرد و به خرّم‌آباد آمد و در این ناحیه جمعی از ایلات توابع کرمانشهان و پشتکوه و صیمره و غیره دور او جمع شدند و از اتّفاقات آنکه چند نفر از رؤسای زندیه را که آزادخان در پری با عیال کریمخان اسیر کرده به قلعهٔ ارومی روانه نمود و علمخان افغان با هزار سوار مستحفظ ایشان بود در یکی از منازل به تدبیری زنان زندیه خود را به مردان رسانیدند و قید و بند آنها را شکسته و بازکردند و یک قبضه شمشیر و طپانچه که پنهانی با خود داشتند به آنها دادند دو نفر از ایشان آن دو سلاح را برداشته رو به طرف علم‌خان روان شدند و در وقتی که تازه از خواب بیدار شده و از خیمه خود بیرون آمده بود او را بکشتند، پس از کشته شدن علمخان همراهان او متفرق گردیده برخی مقتول و

بعضی فرار نمودند رؤسای زندیه اسباب و اموال علم‌خان و همراهان او را متصرّف شده با اهل و عیال کریمخان به سمت عراق روکرده در بروجرد به کریمخان پیوستند، و آزادخان افغان برادرزادهٔ خود عبداللّه خان را با لشکری به طرف خرّم‌آباد به جنگ کریمخان فرستاده در این محار به کریمخان ظفر یافت. وفات داعی تفرشی و راهب اصفهانی از شعرا.

اروپا ــ (انگلیس) ــ اختراع پاراُتِزْ به توسّط فرانکْلَن و پاراُتِزْ اسبابیست که به واسطهٔ آن می‌توان عمارات و ابنیه را از صدمه و آسیب برق محفوظ داشت.
(فرانسه) ــ فوت دوک دُ ارلئان از بنی اعمام سلطنت.

[سنهٔ ۱۱۶۷ هجری = سنهٔ ۱۷۵۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال آزادخان لشکری تجهیز کرده با فتحعلی خان افشار و جمعی از سرکردگان اوزبک و افغان به مقاتلهٔ کریمخان روانه نمود و در موضعی موسوم به دوآب از توابع سیلاخور تلاقی فئتین شد کریمخان تاب مقاومت نیاورده با اهل و عیال از نواحی بروجرد جنگ و گریزکنان خود را به جبال کوهگیلویه رسانید و از توابع فهلیان عبور کرده به کازرون آمد و محمّدخان زند در این فرار از همراهی کریمخان به راه مخالفت رفته به نواحی کرمانشهان و از اینجا به جبال بختیاری و اردوی علیمردان خان رفت و یکروز که در پهلوی علیمردان خان نشسته صحبت می‌کردند محمّدخان با خنجری علیمردان خان را بکشت و به سلامت از میان آن جماعت بیرون رفته در کرمانشهان رخت اقامت انداخت. هم در این سال آزادخان افغان به عزم جنگ کریمخان از اصفهان به شیراز آمد و از شیراز به طرف خشت رانده در اینجا از لشکر کریمخان شکست خورده با حال پریشان به شیراز برگشت و راه اصفهان پیش گرفت، کریمخان به شیراز آمده این شهر را از صالح‌خان بیات که از جانب آزادخان به حکومت شیراز می‌پرداخت منتزع ساخت و صالح‌خان به ضرب چوب‌دستی کشته شد. هم در این سال نواب محمّدحسن خان قاجار که بعد از شکست کریم خان به اشرف آمده بودند محمّد ولیخان قاجار دولو را به استمالت اهالی لاریجان و مازندران که با کریمخان موافقت کرده بودند فرستادند، محمّد

ولیخان مقهور و محبوس شده و مقیم خان ساروی را به حکومت برداشتند، نواب محمّدحسن خان از اشرف به بارفروش آمده جنگ در پیوست، مقیم خان مقتول و کدخدایان مازندران گریخته بالاخره از دَرِ ندامت و اطاعت درآمده قبول ملازمت کردند. وفات طبیب شاعر اصفهانی.

اروپا ــ (عثمانی) ــ در پانزدهم ماه ذیقعدهٔ این سال زلزلهٔ عظیمی در اسلامبول شد و گنبد مسجد ایاصوفیه و گنبد مسجد سلطان محمّد خان شکاف و شکست برداشت.

[سنهٔ ۱۱۶۸ هجری = سنهٔ ۱۷۵٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نصیرخان لاری در ولایت لار رأیت استبداد برافراشت و کریمخان از شیراز متوجه دفع او شد و نصیرخان اظهار انقیاد کرده کریمخان به جهت گرمی هوا از لار به شیراز معاودت نمود. هم در این سال آزادخان افغان که از یکطرف لوای نواب محمّدحسنخان را در مازندران رو به اعتلا می دید و از یکطرف کریمخان زند از شیراز به خیال تسخیر اصفهان او را تهدید می نمود صلاح خود را به رفتن آذربایجان دید و از اصفهان حرکت کرد و کریمخان از شیراز به اصفهان آمد و در این شهر چریک گرمسیری و تفنگچیان فارسی که در ملازمت او بودند چند روزی طغیان کردند و هنوز شعلهٔ فتنهٔ آنها درست منطفی نشده بود که خبر رسید نواب محمّدحسن خان قاجار با لشکر جرّار از مازندران متوجّه عراق می باشند و به توابع فراهان رسیده اند، کریمخان شیخعلی خان زند را به مقابلهٔ نواب معظم له فرستاد و محمّدخان زند را نیز از عقب به امداد او روان کرد و در محلّ موسوم به سنجان از توابع کزّاز تلاقی فئتین شده لشکر کریمخان شکست خورد و محمّد خان زند دستگیر شد مغلولاً او را به مازندران فرستادند و نواب محمّد حسن خان متوجّه اصفهان گردیدند. کریمخان موکب نواب معظم له را استقبال کرده در قریهٔ جلون آباد از توابع قهاب چهار فرسنگی اصفهان تلاقی فئتین شده کریمخان شکست خورده راه شیراز پیش گرفت و نواب محمّد حسن خان وارد اصفهان شده این ولایت را متصرّف گشتند، و محمّد حسین خان قاجار دولّو

را به حکومت اصفهان مأمور نمودند. هم در این سال احمدشاه افغان که بر کابل و قندهار و بعضی بلاد هندوستان استیلا یافته بود و ارادهٔ تسخیر ایران داشت مشهد مقدّس را محاصره کرده و شاه‌پسند خان افغان را سردار و با پانزده هزار سوار روانهٔ صفحات خراسان و گرگان و استرآباد ساخت عباسقلی خان و ابراهیم خان بغایری و عیسی خان کُرد و علیخان قلیجی و سایر خوانین خراسان رو به دربار نواب محمّدحسن خان قاجار نهادند و با ایل وحشم وارد استرآباد شدند و پیشکشهای شایسته گذرانیدند و از جمله پیشکشها دو قطعه الماس بود که یکی از آنها هشت مثقال وزن داشت و آن را کوه‌نور می‌نامیدند و دیگری شش مثقال و موسوم به تاج‌ماه بود و نواب معظم‌له محمد ولیخان قاجار یوخاری‌باش و حسینخان برادر او را با جمعی به مدافعهٔ افاغنه مأمور فرمودند و ایشان افاغنه را مقهور و منهزم کردند و این جمله قبل از جنگ با کریمخان بود چنانکه باز قبل از جنگ مزبور نواب محمّدحسن خان با لشکری از راه ساحل دریای خزر به گیلان تشریف‌فرما شده بر حاجی جمال فومنی غلبه نموده و حکومت گیلان را دیگرباره به او عنایت کردند، و از اینجا به قزوین رفته این شهر را متصرّف شدند و از راه طالقان و تنکابن به مازندران آمده حکومت این ولایت را به محمّدخان قاجار قوانلو داده آنگاه عزم عراق فرمودند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ در متصرّفات انگلیس و فرانسه در ینگی‌دنیای شمالی شروع به منازعه و مغایرت می‌شود. **(دانمارک)** ــ ایجاد محلّی مخصوص برای آبله‌کوبی در این مملکت و اوّل امتحانی که شد این بود که آبلهٔ زوجهٔ صدراعظم را کوبیدند. **(فرانسه)** ــ تولّد لوی شانزدهم که بعدها پادشاه خواهد شد. **(عثمانی)** ــ وفات سلطان محمود خان اوّل در بیست و هشتم ماه صفر و جلوس سلطان عثمان خان ثالث برادر سلطان محمود خان به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۶۹ هجری = سنهٔ ۱۷۵۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال موکب نواب محمّدحسن خان متوجّه تسخیر فارس گردیده در عرض راه معروض داشتند که آزادخان افغان عزم تسخیر گیلان کرده و افاغنه در

اردو بنیاد نفاق نهاده با آزادخان یکدل شدند. نواب معظم‌له حفظ آن نواحی را اهمّ دانسته عنان عزیمت منعطف و از راه سیاه‌کوه و مرنجاب به خوار ری آمده به مازندران رفتند و به اشرف نزول فرموده به اجتماع عساکر پرداختند، آزادخان به اصفهان رفته از آنجا متوجّه مازندران شد چون به فیروزکوه رسید محمّدخان قاجار قوانلو به سدّ راه او مأمور شد و نواب معظّم‌له در علی‌آباد رأیت نصرت برافراشته منتظر آزادخان بودند، آزادخان صلاح خود را درآمدن به مازندران ندیده از راه ساوجبلاغ به قزوین و از آنجا به رشت رفت و بر قرا و الکای گیلان تسلّطی یافت و امیرگونه خان افشار حاکم رشت از او منهزم شد و نواب محمّد حسنخان که به آمل آمده بودند پس از یک دو ماه توقّف تشریف‌فرمای گیلان شدند و آزادخان فرار کرد نواب معظم‌له به قصد غلبه بر ارومی و آذربایجان از رشت به قزل‌آغاج مغان آمدند. هم در این سال مصطفی قلیخان بن نواب محمّد حسنخان قاجار برادر صلبی و بطنی نواب مرتضی قلیخان از همشیرهٔ حسینخان قاجار دولو متولد شد و نواب علیقلی خان فرزند دیگر نواب محمّدحسن خان از مادر دیگر قدم به عرصهٔ عالم نهاد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ تبعهٔ این دولت در ینگی‌دنیای شمالی با تبعهٔ فرانسه که سمت مجاورت دارند در جنگ می‌باشند و مابین فرانسه و انگلیس اعلان جنگ می‌شود. **(فرانسه)** ــ فوت مُنتیسکیو از فضلای معروف. **(ایطالیا)** ــ موضع شهر پمپئی که از شهرهای قدیم ایطالیا است و تا چند سال قبل زیر مواد محترقهٔ کوه آتش‌فشان وزُوُوْ مختفی بود و چند سال قبل چنانکه مذکور شد منکشف گردید در این سال مکشوف و پدیدار گشت. **(پرتوغال)** ــ در لیز بُنْ پای‌تخت پرتوغال زلزلهٔ سختی شده اغلب ابنیه خراب و پانزده هزار نفر تلف می‌شوند.

[سنهٔ ۱۱۷۰ هجری = سنهٔ ۱۷۵۶ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان شیخعلی خان زند را مأمور تسخیر اصفهان کرد و خود از شیراز عازم تصرّف کوهگیلویه شد و بهبهان را محاصره نمود و پس از فتح این ولایت به شیراز بازگشت. هم در این سال نواب محمّدحسن خان از مغان به

ظاهر ارومی آمده این بلد را که محکمهٔ آزادخان و مأمن افاغنه و یوسفخان هوتکی بود احاطه فرمودند و یوسفخان هوتکی چون تاب مقاومت نواب معظّم‌له را نداشت محصور گردیده منتظر آزادخان که در فراهان و آن نواحی بود شد. آزادخان چون شنید عساکر نواب محمّدحسن خان قلعهٔ ارومی را محاصره کرده‌اند از راه توابع گروس و مکری به طرف ارومی آمد، نواب محمّدحسن خان آزادخان را در شش فرسنگی ارومی شکست دادند و جمعی از همراهان آزادخان به موکب نواب معظّم‌له پیوستند و آزادخان فراراً به میان اکراد یزیدی و بلباس رفت، نواب محمّدحسن خان پس از این فتح به ارومی بازگشتند و فتحعلی خان افشار و سایر سرکردگان به ملازمت آن حضرت شتافتند و یوسفخان هوتکی از درِ استیمان درآمده در جرگهٔ ملازمان نواب معظّم‌له منسلک گشت بعد از آن نواب محمّدحسن خان از جماعت افغان یکدسته سوار ملتزم رکاب خود ساخته بقیّهٔ سپاهی را که در ارومی بودند به سرکردگی یوسفخان هوتکی مأمور مازندران و مأمور به توطّن آن سامان نمودند و از آنجا متوجّه اعمال قراباغ گشته بر سَرِ قلعهٔ شوشی که در تصرّف پناه‌خان جوانشیر بود رفتند، و چون مقتضیات فتح این قلعه موجود نبود مراجعت کرده با فتحعلی خان افشار و شهبازخان دنبلی و غیرهم متوجّه عراق گردیدند چون به کاشان نزول اجلال کردند شیخعلی خان زند که در اصفهان بود به شیراز گریخت و نواب محمّدحسن‌خان تشریف‌فرمای اصفهان شدند و مقارن این ایّام آتش غلا در اصفهان شعله‌ور گشت و بعد از آنکه هشت ماه موکب نواب محمّدحسنخان در اصفهان اقامت نمود قصد تسخیر فارس فرمود. هم در این سال احمدشاه ابدالی افغان پس از غلبهٔ بر احمدشاه بن محمّدشاه بابری هندی دو کرور زر و جواهر از او بگرفت و خواهر احمدشاه هندی را در سلک ازدواج تیمور ولد خود درآورده به کابل معاودت کرد و عالمگیر نام از بنی اعمام احمدشاه هندی پسرعمّ خود احمدشاه را مسموم نمود و مدّت ملک احمدشاه هندی هفت سال بود. هم در این سال والی کلکته به واسطهٔ دوستی با فرانسه انگلیسها را از این شهر بیرون می کند.

اروپا ــ ابتدای جنگ موسوم به جنگ هفت ساله فیمابین آلمان و انگلیس و اطریش و فرانسه و پروس. جنگ بحری مابین فرانسه و انگلیس. اتحاد انگلیس و

پروس و اتحاد فرانسه و اطریش. منازعات بسیار سخت عساکر فرانسه و انگلیس در ینگی دنیا.

[سنهٔ ۱۱۷۱ هجری = سنهٔ ۱۷۵۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نواب محمّدحسن خان قاجار حسینخان قاجار دولو را به ایالت اصفهان منصوب فرموده رأیت تسخیر فارس برافراشت و از راه آباده عبور و از تلّ بیضا گذار و در یکفرسنگی شیراز در چنار راهدار نزول نمود، نصیرخان لاری با جمعی از تفنگچیان لاری و گرمسیری در خارج شیراز به معسکر نواب معظم‌له پیوست کریمخان چهل روز محصور بود پس از چهل روز به علّت قلّت آذوقه و نفاق افاغنه، اختلاف و اختلال حال عارض گردیده در شبی تیره جماعت افغان از نواب محمّدحسن خان روگردان و رو به کریمخان آوردند و مردم اردو به واهمه و همهمه افتاده متفرّق شدند، نواب معظم‌له به اصرار محمد ولیخان قاجار از حوالی شیراز حرکت و به اصفهان معاودت نمودند، چون به باغ قوشخانهٔ اصفهان رسیدند حسینخان دولو که از اعاظم قاجاریه یوخاری‌باش و از جانب نواب معظم‌له حکومت اصفهان داشت به مازندران رفته نواب محمّدحسن خان نیز بیدرنگ راه مازندران پیش گرفتند. صفرعلی آقای قاجار قوانلو این معنی را به محمّدخان قاجار بیگلربیگی مازندران اعلام کرد محمّدخان یوسفخان هوتکی افغان را با سایر سرکردگان افغان گرفته مقیّد نمود سایر افاغنه از این واقعه خبردار گردیده بایکدیگر اتّفاق نموده سنگری بستند و در آن نشستند، حسینخان قاجار دولو حاکم اصفهان به فیروزکوه رسید که به یوسفخان هوتکی پیوندد و کمر مخالفت نواب محمّدحسن خان را ببندد، محمّدخان قاجار قوانلو یوسفخان را با سرکردگان افغان بکشت و حسینخان قاجار از ورود به مازندران فسخ عزیمت نمود و از راه هزار جریب به استرآباد رفته قلعه را تصرّف کرد محمّدخان قاجار قوانلو جمعی دیگر از افاغنه را مقتول نمود نواب محمّدحسن خان به طهران رسیدند و شهباز خان دنبلی و فتحعلی خان افشار ارومی از التزام رکاب آن حضرت به راه تخلّف رفته روانهٔ آذربایجان گردیدند و ابراهیم‌خان بغایری نیز به جانب دامغان شد ناچار نواب معظم‌له به

مازندران و علی آباد توجّه فرمودند و محمّدخان قاجار قوانلو بیگلر بیگی مازندران با ششهزار نفر مازندرانی و قاجار و اکراد به رکاب والا پیوست و به شهر ساری تشریف‌فرما شده از آنجا متوجّه استرآباد گردیدند حسینخان دولّو به دامغان فرار نمود و با ابراهیم خان بغایری درخلاف متفق شد. نواب محمّدحسن خان عزیمت استرآباد کرده از آنجا به محاصرهٔ دامغان روانه شدند. هم در این سال کریمخان زند از فارس عزیمت طهران نمود و حرکت کریمخان از باغ دلگشای شیراز در بازدهم محرّم سال بعد اتّفاق افتاد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ صدارت و یلیّم پیت. امتداد جنگ هفت ساله فیمابین آلمان و انگلیس و اطریش و فرانسه. بهار از بلاد هند با بیست کرور رعیّت به تصرّف انگلیس درمی‌آید و قشون متّحدهٔ پروس و انگلیس با عساکر فرانسه در جنگ و جدال می‌باشند. فتوحات عساکر فرانسه در سواحل رن و آلمان. اتّحاد روس با اطریش. **(فرانسه) ــ** دمَیَن نام که درصدد قتل پادشاه برآمده دستگیر گشته مقتول می‌شود. **(روس) ــ** به‌واسطهٔ قحطی که در سُوِدْ بروز کرده بود از خاک روس حبوبات زیاد به آنجا نقل می‌شود. **(عثمانی) ــ** وفات سلطان عثمان‌خان سیّم و جلوس سلطان مصطفی خان ثالث به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۷۲ هجری = سنهٔ ۱۷۵۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان زند شیخعلی خان زند را به تعاقب نواب محمّدحسن خان قاجار فرستاده شیخعلی خان وارد فیروزکوه شد و نواب معظم‌له دست از محاصرهٔ دامغان کشیده عزم امداد محمّدخان بیگلر بیگی مازندران فرمودند و دوازده فرسنگ راه را به یک رکضت طی کرده از فولادمحلّه هزارجریب به ساری وارد شدند بعضی این سرعت را حمل به فرار کرده لهذا جمعی از همراهی رکاب والا بازمانده متفرّق گشتند در ورود به ساری تراکمه ملتزم رکاب نیز دست به یغما گشودند، نواب معظم‌له ناچار با جمعی از اعیان اشاقه‌باش و فوجی از خاصان و غلامان خود لوای عزیمت به استرآباد افراختند شیخعلیخان زند بی‌تشویش راه ساری پیش گرفت و حسینخان دولو از دامغان به مازندران آمده به شیخعلی خان

پیوست. محمّدسواد کوهی نیز با جمعی از کوهستانیان مازندران نزد شیخعلی خان آمده لقب خانی و حکمرانی یافت، نواب محمّدحسن خان از استرآباد جمعیتی فراهم کرده به طرف اشرف رانده در خارج شهر به سمت ساری سنگری متین بسته به لوازم جنگ پرداختند. شیخعلی خان نیز از ساری بیرون آمده در برابر سنگر ساخت و جنگ درگرفت و چند روز نایرهٔ جدال اشتعال داشت و از طرفین افتتاحی روی ننمود شیخعلیخان زند صلاح در عزیمت استرآباد دیده از راه غیرمعهود و کنار دریا روانه استرآباد شد. نواب محمّدحسن خان به مدافعهٔ او از راه خیابان نهضت فرموده به کلباد رفتند، و چون در میانهٔ دو لشکر بیش از یک فرسخ مسافت نبود به جهت تعیین جا و تحصیل آذوقه هردو سپاه در حوالی اردو به یکدیگر رسیدند و جنگ در پیوست و جمعی کشته شدند، نواب محمّدحسن خان به جانب استرآباد شدند و شیخعلی خان در کلباد و اشرف توقّف کرد، چون نواب معظّم‌له به استرآباد رسیدند نجفعلی خان و ولیخان کُرد شادلو را احضار کردند و آن دو با دوازده هزار سوار رسیدند. نیز سبزعلی خان ولد محمّد علیخان شام بیاتی را که محمّدعلیخان قاتل والد او بود و به‌واسطهٔ تقرّب محمّد ولیخان دوری گزیده در دشت می گشت طلبیده التفات فرمودند و سبزعلی خان را به قتل محمّدولی خان اجازه دادند و صادقخان و محمّدولی خان یوخاری‌باش مقتول شدند آنگاه نواب محمّدحسن خان با هیجده هزار پیاده و سوار به جنگ شیخعلی خان زند ایلغار و به صحرای قوروق اشرف رفته جنگ سختی کردند سواران اکراد فرار نمودند و نواب معظّم‌له با پیادگان و قلیلی سوار پای ثبات افشرده آخرالامر در لشکر آن حضرت فتوری روی نموده به عزم استرآباد مراجعت فرمودند در عرض راه اسب آن بزرگوار به گل و لای فروشد و سبزعلی نام کُرد استرآبادی از ملازمان قدیم آن حضرت که ملازم شیخعلی خان زند شده بود و محمّدعلی آقای دولّو برادر حسینخان با ده سوار رسیده پس از آنکه یکدو سوار به ضرب شمشیر آن بزرگوار وداع جان گفتند آن حضرت را شهید نمودند و به جانب شیخعلی خان زند شتافتند. شهادت آن شهریار فرخنده آثار در نیمهٔ جمادی‌الثانیه این سال بود، عمر مبارکش چهل و پنج سال و مدت حکمرانی نُه سال، و نواب مهدیقلی خان در این سال بعد از شهادت پدر بزرگوار متولّد گردید. امّا نواب کامیاب آقامحمّد خان خلف ارشد نواب محمّدحسن خان طاب‌ثراه که با

حسینقلی برادر والاگهر خود و سایر اولاد و احفاد نواب محمدحسن خان به استرآباد آمده بودند به اتّفاق محمّدخان قونلو به میان طایفهٔ یموت رفتند. شیخعلی خان زند سردار کریمخان که در کلباد بود به استرآباد رفت و ده روز بماند و کریمخان حکومت استرآباد را به محمّدخان قاجار دولّو داد و نادرخان زند را سردار نمود و شیخعلی خان را به طهران احضار کرد و مازندران و استرآباد به تصرف کریمخان درآمد و محمّدخان سوادکوهی حکومت مازندران یافت و کریمخان در شمیران ییلاق طهران اقامت کرد و بعد از ملایمت هوا به شهر آمد و بعضی عمارات بساخت و بقیّهٔ افاغنه که در این نواحی مانده بودند حکم به قتل آنها داد و شاهرخ خان افشار حاکم کرمان نیز به قتل آمد و خدامراد خان که از جانب کریمخان مأمور به آنحدود بود مقارن حال دررسیده کرمان را تصرّف نمود.

اروپا ــ امتداد جنگ هفت ساله فیمابین آلمان و انگلیس و اطریش و فرانسه و پروس. جنگ سخت فرانسه با انگلیس در شِربورک بندر فرانسه و در بریتانی. ژنرال فِرمِر سردار روس که با فرانسه متحد بود شهر کنیس‌برگ از بلاد پروس را مفتوح می‌سازد. شکست و انهزام فردریک کبیر درمقابلی با قشون اطریش. فتوحات عساکر انگلیس در سرحدات فرانسه در افریقا. **(ایطالیا)** ــ فوت بنوای چهاردهم پاپ و جلوس کلمان سیزدهم به پاپی.

[سنهٔ ۱۱۷۳ هجری = سنهٔ ۱۷۵۹ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان وکیل هیبت‌اللّه خان ولد مسیح‌خان را به حکومت کوهگیلو یه مأمور کرد و او در آن ولایت مقتول گردید و موکب کریمخان از طهران متوجه چمن سلطانیه شد و از بغداد و کردستان تحف و هدایا برای او آوردند و هنگامیکه در زنجان و سلطانیه بود حکم کرد در طهران سرای سلطنتی بنا نمودند. وفات وامی شاعر همدانی.

اروپا ــ امتداد جنگ هفت ساله. فتوحات عساکر انگلیس در کانادا از ینگی‌دنیای شمالی با عساکر فرانسه. منازعهٔ قشون روس با سپاه پروس و نزدیک

شدن عساکر روس به برلن و شکست قشون پروس. **(اسپانیول)** ــ فوت فردیناند ششم پادشاه و چون این پادشاه اولاد نداشت دُنْ کارلُس برادرش به‌جای او جلوس کرد. **(پرتوغال)** ــ مصمّم شدن جمعی به‌قتل پادشاه.

[سنهٔ ۱۱۷۴ هجری = سنهٔ ۱۷۶۰ مسیحی]

آسیـــا ــ در این سال نواب آقامحمّد خان ولد اکبر نواب محمّد حسنخان طاب‌ثراه با برادر صلبی و بطنی خویش نواب حسینقلی خان قاجار به دشت قبچاق رفته و در یورت مرادخان جعفربائی معزّز و مکرّم می‌زیستند. هم در این سال فتحعلی خان افشار که در ورود به طهران از التزام رکاب نواب محمّدحسن خان کناره گرفته به جانب آذربایجان رفته بود و در قلعهٔ ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف و اقطار را دور خود جمع کرده و بنای خودسری گذاشته قصد تسخیر و تصرّف مراغه نمود. و در ظرف این سال کریمخان وکیل در طهران به تنسیق امور این ولایت و ولایات عراق و توابع آن اشتغال داشت.

اروپا ــ امتداد جنگ هفت ساله. منازعهٔ سخت انگلیس و فرانسه در هندوستان و ینگی‌دنیا و فتوحات لشکر انگلیس در ینگی‌دنیا مسخّر کردن انگلیس تمام متصرّفات فرانسه را در این اقلیم. شکست قشون پروس از عساکر فرانسه و روس و اطریش. ورود عساکر روس به برلن پای‌تخت پروس. **(انگلیس)** ــ فوت ژرژ دویم پادشاه و جلوس ژرژ سیّم نوادهٔ او به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۷۵ هجری = سنهٔ ۱۷۶۱ مسیحی]

آسیـــا ــ در این سال نواب آقامحمد خان بن نواب محمّدحسن خان غفران‌مآب با هزار سوار ترکمان و قاجار به تاراج بعضی از قرای استرآباد حرکت فرمود و پس از تاراج در مراجعت به محمّدحسن خان دولو حاکم استرآباد خبر رسید او با فوجی از سواران و پیادگان راه مراجعت را بر نواب معظم‌له مسدود نمود و شروع به مقاتله و معارضه کرد، محمّدخان قاجار خالوی آقامحمّدخان گرفتار گردید و محمّدامین آقای

بهم خورده شکست یافتند و در این وقت کریمخان ملتفت شد که بعضی از دسته‌های لشکر او متفرّق شده و بُنه را حرکت داده‌اند نگاه‌بانی و حراست قشون را برعهدهٔ شیخعلی خان موکول داشت و خود با سه چهار نفر جلودار به طرف بُنه راند که به حفظ آن کوشد، در راه به سپاه فتحعلی خان که بسیاری از بُنه را غارت کرده برمی گشتند و از شکست فتحعلی خان بی‌خبر بودند برخورد جمعی از آنها را بکشت و شب را در محل بُنه بسر برد و چاپاران و قاصدان به طلب نادرخان و هزیمت‌یافتگان فرستاد و مراجعت به اردو نمود و مراغه و خوی وسلماس و پرشر و سایر آن نواحی را مصفّی کرد و امرا و رؤسای آذربایجان از قبیل کاظم‌خان قراجه‌داغی و شهبازخان دنبلی و احمدبیگ برادر او و پناه‌خان جوانشیر مطیع او شدند و ارومی را که فتحعلی خان به قلعهٔ آن پناه برده بود محاصره نمود و کار محصورین به سختی و فقدان آذوقه کشید، آخرالامر فتحعلی خان که ابواب چاره را مسدود می‌دید به اصطبل کریمخان آمده بست نشست و کریمخان او را امان داده ارومی را متصرّف شد و قبل از ظهور این فتح ابراهیم‌خان بغایری و مطلب‌خان کربالی و شهبازخان بککی و چند نفر دیگر درِ خفا با فتحعلی خان سازش کرده و قرار داده بودند که کریمخان را به یک گلولهٔ تفنگ از پا درآرند مطلب ایشان افشا و به حکم کریمخان مقتول شدند و شیخعلی خان زند که چیزی به مُهر خود به ولایات حواله داده بود و محصّل به تحصیل آن گماشته به حکم کریمخان کور شد و برادرش نظرعلی خان که چندی قبل به حکومت گیلان برقرار گردیده از نظر افتاد. هدایت‌الله خان به حکومت گیلان رفت و نظرعلیخان را مقیّداً نزد کریمخان فرستاد، امّا شیخعلی خان بعد از دو سه روز حبس مستخلص شده کریمخان تیولات برای او قرار داد و نظرعلیخان نیز از قید خلاص، و مرجع خدمات گردید و سبزعلیخان زند که مأمور ایالت سرحدات فیلی و عربستان بود چون خبر بی‌لطفی کریمخان به شیخعلی خان منتشر گردید به دست شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب بود کشته شد. پوشیده نباشد که سفر ثانی کریمخان را به آذربایجان و محاصره کردن او ارومیّه را در تاریخ مخصوص زندیه از وقایع سال هزار و صد و هفتاد و پنج نوشته ولی سایر مورخین این سوانح را از حوادث سال هزار و صد و هفتاد و شش نوشته‌اند و ظاهراً قول سایر مورخین اصحّ باشد زیرا که فقط محاصره

ارومی نُه ماه طول کشید و با سایر ایام و شهور سفر اول و دو یَم چون این مدت را ضم کنند خیلی بیشتر از یکسال می‌شود واللّه اعلم.

اروپا ــ (فرانسه) ــ بقیّهٔ جنگ هفت ساله. اَسْرِ کشتیهای فرانسه به دست سفاین انگلیس در هندوستان. تصرّف نمودن انگلیس بعضی از جزایر متعلقه به فرانسه را. جنگ بحری سخت انگلیس با فرانسه در سواحل فرانسه. اتّحاد فرانسه با اسپانیول و ناپل و سیسیل. دوک دِشُووازُنْ وزارت خارجه و وزارت جنگ را متقلّد است. ایجاد وزارت زراعت و فلاحت در فرانسه. **(انگلیس)** ــ استعفای و یلیّم پیت صدراعظم جدید. **(ایطالیا)** ــ کلمان سیزدهم پاپ رُمْ بندر سیوی تاو یک‌شیا را می‌سازد. **(پرتوغال)** ــ ایجاد مدرسهٔ دولتی که صد نفر از اطفال نجبا در آن تحصیل نمایند.

[سنهٔ ۱۱۷۶ هجری = سنهٔ ۱۷۶۲ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان آزادخان افغان را که در تفلیس نزد ارکلی خان والی آنجا بود بخواست و ارکلی خان او را نزد کریمخان فرستاد و کریمخان با او به وجه مدارا و اکرام حرکت کرد. هم در این سال زکیخان زند بنی‌عمّ کریمخان که چندی قبل از کریمخان رنجیده به اصفهان رفته بود و کریمخان به استمالت او فرستاده و سرداری الکای عراق را به او داده با علی محمد خان ولد محمّدخان همشیره‌زادهٔ کریمخان همدست گشته رأیت مخالفت برافراشتند و در اصفهان به طغیان و سرکشی پرداختند، لهذا کریمخان وکیل از آذربایجان متوجّه اصفهان شد و خوانین آذربایجان را کلاً بکوچانید و قبل از وصول کریمخان به اصفهان زکیخان اهل و عیال کریمخان و نسوان اشخاصی را که در رکاب کریمخان بودند جمع کرده روانه کوهسار بختیاری کرد و خود نیز از عقب روان شد و از کوهسار زردکوه گذشته از راه مال‌امیر متوجه توابع شوشتر گردید و در صحرائی موسوم به سردشت بار نزول افکندند، کریمخان وکیل وارد اصفهان شده نظرعلیخان زند را با جمعی به تعاقب زکیخان مأمور کرد آنها چون به زکیخان رسیدند زکیخان به عربستان فرار کرد و اهل و عیال کریمخان و نسوان مردم را که با خود برده بود

نظرعلیخان با خود به اصفهان معاودت داد. هم در این سال ترابخان چکنی و میرزا عقیل دبیر و مستوفی اصفهانی به حکم کریمخان در اصفهان کشته شدند و تقی درّانی از اهالی کوهستان کرمان با جمعی از اشرار متفق شده خدامراد خان حاکم کرمان را بکشت و بر شهر کرمان مسلّط شد، کریمخان محمّدامین خان گروسی و امیرگونه خان افشار را با لشکر مأمور کرمان کرد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ اعلان جنگ به اسپانیول به بهانهٔ اتحاد با فرانسه، و پرتوغال چون با انگلیس متّحد بود عساکر اسپانیول به مملکت پرتوغال حمله می‌برند. تصرّفات انگلیس در جزایر و اراضی هندوستان و ینگی دنیای متعلق به فرانسه و اسپانیول. دولت انگلیس به‌واسطهٔ کمی پول و امتداد مدّت جنگ طالب صلح است. انعقاد عهد صلح مابین انگلیس و فرانسه در فُونْتَنْ‌بُلو از قصرهای سلطنتی فرانسه که در این مصالحه کانادا و سایر متصرّفات عمده که فرانسه در ینگی دنیا داشت واگذار به انگلیس می‌شود. **(روس) ــ** فوت آلیزابِت امپراطریس و جلوس پیر(پطر) سیّم برادرزادهٔ امپراطریس به سلطنت روس. مصالحه مابین روس و پروس. بعد از هفت ماه سلطنت پیر سیّم از سلطنت استعفا کرده و بعد از نُه روز فوت شده پادشاهی روس به کاترین دویّم زوجهٔ او مفوّض می‌شود.

[سنهٔ ۱۱۷۷ هجری = سنهٔ ۱۷۶۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان وکیل به طهران آمده به اغوای محمّدحسین خان قاجار دولّو بسطام خان زند را با هزار سوار مأمور نظم استرآباد و دامغان و آوردن نواب آقامحمّدخان و برادران عظیم الشأن آن حضرت نمود و نواب معظّم‌له با نواب حسینقلیخان ملّقب به جهان‌سوز شاه و رضاقلی خان و جعفرقلی خان و علیقلی خان و عباسقلی خان و مهدیقلی خان و محمّدخان قوانلو خالوی آن حضرت و محمّدامین آقا و رضاخان و عیسی خان و موسی خان و سلیمان خان اخوان محمّدخان بن اسکندر خان و سایر عشایر و تمامی خوانین جز همشیره محمّدحسین خان دوالو و دو زادهٔ آزادهٔ او مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان که در استرآباد بماندند باقی روانهٔ طهران شدند، و کریمخان شرایط تعظیم و تکریم را نسبت به ایشان مرعی

داشت و عباسقلی خان بن نواب محمّدحسن خان طاب ثراه که هفت ساله بود در طهران رحلت نموده نعش او را در جوار رأس شریف والد ماجدش در حضرت عبدالعظیم دفن کردند و محمّدحسین خان قاجار دولّو حاکم استرآباد به ناخوشی طاعون درگذشت و برادرش محمّدحسن خان به‌جای او حاکم شد و کریمخان نواب آقامحمّدخان و نواب حسینقلی خان و تنی چند از سلسلهٔ علیّه را قرار داد در شیراز معزّزاً با او باشند و برادران دیگر با اهل و عیال در قزوین سکنی گیرند.

اروپا ــ عهد مصالحه فیمابین انگلیس و فرانسه و اسپانیول در پرتوغال. نیز عهد مصالحه دیگر در ساکس فیمابین امپراطریس اطریش و پادشاه پروس و لهستان که ایندو عهدنامه جنگ هفت ساله را ختم و به انتها رسانید و فایدهٔ این جنگ هفت ساله را برّاً پروس و بحراً انگلیس برد.

[سنهٔ ۱۱۷۸ هجری = سنهٔ ۱۷۶٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان وکیل عزیمت اصفهان نمود و از اصفهان به قصد تأدیب طوایف بختیاری و تنسیق لرستان فیلی به چارمحال آمد و جمیع طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ بختیاری را کوچانیده هفت لنگ را در توابع قم و چهارلنگ را در بلوک فسا سکنی داد و سه هزار نفر از جوانان این طوایف را اسلحه داده داخل قشون کرد. به عقیدهٔ بعضی مورّخین عیال کریمخان را که زکیخان به طرف شوشتر برده بود در این سال نظرعلی خان بازآورد. هم در این سال فتحعلی خان افشار ارومی به امر کریمخان مقتول و جسدش را به بقعهٔ شاه رضای قمشه برده به خاک سپردند و کریمخان از جاپلق به سیلاخور رفته مریض شد. هم در این سال نظرعلی خان زند مأمور جنگ با زکیخان شده زکیخان مغلوب و اضطراراً به اصطبل کریمخان آمده کریمخان او را معفو داشت. هم در این سال در وقتی که کریمخان در سیلاخور اقامت داشت محمّدآقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشا والی بغداد به اردوی کریمخان آمده نامه‌ای از عمر پاشا به نظر او رسانید مبنی براینکه شیخ سلیمان بنی کعب از جمله اعراب بادیه‌نشین خاک عثمانی مدتیست به محال دورق آمده و از هیچیک از دولتین ایران و عثمانی اطاعتی نمی‌نماید و به

داشت و عباسقلی خان بن نواب محمّدحسن خان طاب ثراه که هفت ساله بود در طهران رحلت نموده نعش او را در جوار رأس شریف والد ماجدش در حضرت عبدالعظیم دفن کردند و محمّدحسین خان قاجار دولّو حاکم استرآباد به ناخوشی طاعون درگذشت و برادرش محمّدحسن خان به‌جای او حاکم شد و کریمخان نواب آقامحمّدخان و نواب حسینقلی خان و تنی چند از سلسلهٔ علیّه را قرار داد در شیراز معزّزاً با او باشند و برادران دیگر با اهل و عیال در قزوین سکنی گیرند.

اروپا ــ عهد مصالحه فیمابین انگلیس و فرانسه و اسپانیول در پرتوغال. نیز عهد مصالحه دیگر در ساکس فیمابین امپراطریس اطریش و پادشاه پروس و لهستان که ایندو عهدنامه جنگ هفت ساله را ختم و به انتها رسانید و فایدهٔ این جنگ هفت ساله را برّاً پروس و بحراً انگلیس برد.

[سنهٔ ۱۱۷۸ هجری = سنهٔ ۱۷٦٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال کریمخان وکیل عزیمت اصفهان نمود و از اصفهان به قصد تأدیب طوایف بختیاری و تنسیق لرستان فیلی به چارمحال آمد و جمیع طوایف هفت‌لنگ و چهارلنگ بختیاری را کوچانیده هفت لنگ را در توابع قم و چهارلنگ را در بلوک فسا سکنی داد و سه هزار نفر از جوانان این طوایف را اسلحه داده داخل قشون کرد. به عقیدهٔ بعضی مورّخین عیال کریمخان را که زکیخان به طرف شوشتر برده بود در این سال نظرعلی خان بازآورد. هم در این سال فتحعلی خان افشار ارومی به امر کریمخان مقتول و جسدش را به بقعهٔ شاه رضای قمشه برده به خاک سپردند و کریمخان از جاپلق به سیلاخور رفته مریض شد. هم در این سال نظرعلی خان زند مأمور جنگ با زکیخان شده زکیخان مغلوب و اضطراراً به اصطبل کریمخان آمده کریمخان او را معفو داشت. هم در این سال در وقتی که کریمخان در سیلاخور اقامت داشت محمّدآقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشا والی بغداد به اردوی کریمخان آمده نامه‌ای از عمر پاشا به نظر او رسانید مبنی براینکه شیخ سلیمان بنی کعب از جمله اعراب بادیه‌نشین خاک عثمانی مدتیست به محال دورق آمده و از هیچیک از دولتین ایران و عثمانی اطاعتی نمی‌نماید و به

متردّدین دریا و اهالی بصره دست‌اندازی می کند اگر قشون کریمخان به دفع او متوجّه شود از این طرف هم لوازم همراهی و انجام این مهمّ به عمل می آید، کریمخان فرستادهٔ مزبور را پذیرفته و مسئول عمر پاشا را به قبول مقرون داشت، فرستاده مراجعت و کریمخان به طرف لرستان حرکت کرد و این ولایت و خوزستان و عربستان را مفتوح و مصفّی نموده از راه کوهگیلویه به جانب شیراز راند و به این شهر آمد.

اروپا ــ (آلمان) ــ ایجاد تقویم آلماناک در شهر گُتا که هنوز این تقویم برقرار و مشهور به آلماناک گُتا می باشد. **(انگلیس) ــ** مسافرت بیرُنْ در دور دنیا. **(فرانسه) ــ** ایجاد مدرسهٔ بیطاری. طبع کتاب نجوم لالاند منجم. **(لهستان) ــ** جلوس آستانیسلاس اگوست به سلطنت.

[سنهٔ ۱۱۷۹ هجری = سنهٔ ۱۷۶۵ مسیحی]

آسیا ــ دراین سال کریمخان وکیل درنهایت استقلال به‌عیش وشادی مشغول حکمرانی بود و بعضی از ابنیه و عمارات شیراز را که موسوم و مشهور به عمارات وکیل است طرح‌ریزی نمود و چون نصیرخان لاری دم از خودسری می زد کریمخان وکیل برادر خود محمّدصادق خان معروف به استظهارالدوله را به تدمیر او روانه ساخت و محمّدصادق خان بر نصیر خان غلبه کرده لار به تصرّف کریمخان درآمد. و نظرعلی خان را نیز مأمور دفع و تنبیه تقی درّانی که در کرمان لوای شورش و شرارت افراشته بود نموده، نظرعلی خان بعد از کشمکش بسیار تقی درّانی را مقهور نموده به شیراز آورد و به حکم کریمخان تقی مقتول و کرمان از شرّ او ایمن شد و زکیخان به سواحل و بنادر فارس رفته آن حدود را منظّم ساخت.

اروپا ــ (اطریش) ــ فوت امپراطور فرانسوا شوهر ماری‌ترز ملکه. **(انگلیس) ــ** لرد گلیو که به حکومت متصرفات انگلیس در هندوستان مأمور بود ایالت بهار را متصرّف می شود. **(فرانسه) ــ** منع کردن دولت دفن اموات را در قبرستانهای داخل در شهرها. فوت ولیعهد این دولت. **(عثمانی) ــ** قتل مصطفی پاشای صدراعظم به

حکم سلطان.

[سنهٔ ۱۱۸۰ هجری = سنهٔ ۱۷۶۶ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال امیر مهنّای دغابی ولد امیر ناصر از مشایخ بندر ریگ که حندی بود در روی دریا تسلّطی بهمرسانیده و جزیرهٔ خارک را از تصرّف ولندیز منتزع ساخته به هرطرف دست‌اندازی می کرد و کریمخان وکیل در باب گرفتاری او احکام به شهبندر بندرعبّاسی و بوشهر و کنگان و غیره نوشته بود زکیخان زند او را دستگیر و مقتول ساخت و از شآمت او جمعی از اهل کنگان گرفتار نهب و اسر گشتند. هم در این سال احمدخان ابدالی افغان که در هندوستان و کابل و قندهار و آن حدود بیست سال پادشاهی کرده درگذشت و تیمورشاه پسرش که داماد احمدشاه ابن محمّدشاه هندی بابری بود به‌جای پدر به سلطنت رسید. وفات آقامحمّد متخلّص به عاشق شاعر معروف اصفهانی.

اروپا ـ (انگلیس) ـ پیت ملقب به کنت دِکاتام شده به صدارت منصوب می‌شود. شورش سخت در لندن و در اغلب بلاد انگلیس به‌واسطهٔ قحطی. **(دانمارک)** ـ فوت فردریک پنجم پادشاه و جلوس کریستیان هفتم به‌جای او. **(اسپانیول)** ـ کوچه‌های شهر مادرید پای‌تخت به‌واسطهٔ فانوسهای شیشه روشن می‌شود. فوت مادر پادشاه در سنّ هفتاد و چهار سالگی. **(فرانسه)** ـ مسافرت بوکَنْ‌ویل در دور دنیا. **(عثمانی)** ـ خروج علی‌بیگ نامی در مصر بر ضدّ عثمانی.

[سنهٔ ۱۱۸۱ هجری = سنهٔ ۱۷۶۷ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال ذوالفقار خان افشار خمسه که کریمخان وکیل در حین مراجعت از آذربایجان او را به حکومت خمسه منصوب و برقرار کرده بود بنای سرکشی را گذاشت، کریمخان او را احضار به شیراز کرده خود تقاعد و تخلف نمود و مادر او به شیراز آمده بعضی عذرها به جهت نیامدن او اظهار کرد بعد از آن

بار دیگر از او آثار خودسری و داعیهٔ سروری به ظهور رسید علیمرادخان و علیمحمد خان زند از جانب کریمخان از دو راه مأمور به خمسه و تدمیر او شدند علیمحمّد خان زودتر رسید و در نواحی خمسه تلاقی فریقین شده ذوالفقار خان مغلوب گردید و او را نزد کریمخان آوردند، کریمخان از تقصیر او درگذشته بعد از چندی باز او را حاکم خمسه نمود.

اروپا ــ (فرانسه) ــ ایجاد دارالتنزیل در پاریس.

[سنهٔ ۱۱۸۲ هجری = سنهٔ ۱۷۶۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال به‌واسطهٔ عدم استقلال حسنخان دولو در استرآباد کریمخان به مشاورهٔ نواب آقا محمّدخان نواب حسینقلی خان قاجار ملقّب به جهانسوز شاه را که برادر کهتر نواب آقامحمد خان و در نزد کریمخان معزّز بود به حکومت دامغان فرستاد و در بیستم ماه شوال این سال از شیراز حرکت کرده به دامغان آمد و استقلالی یافت و از نجبای سلسلهٔ عزّالدین لوی قاجار دختری در حبالهٔ نکاح خود درآورده به تهیّه بزرگی و سروری پرداخت و دو یست سوار مکمّل و مسلّح از طایفهٔ خود و غیره حاضر و مستعد ساخت و بعد از شش سال مهاجرت هواخواهان این سلسلهٔ جلیله دور نواب معظم‌له جمع آمدند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ شورش در ینگی دنیای شمالی بر ضدّ انگلیس. انکشاف جزیرهٔ اُتایتی در محیط کبیر به توسط وِلیس. مسافرت کوک ملاّح انگلیس به قصد سیاحت دور دنیا. **(اسپانیول) ــ** موافق تعداد نفوسی که در این مملکت شده هیجده کرور و صد و هشتاد هزارنفرجمعیت اسپانیا می باشد. **(فرانسه) ــ** تصرّف قطعی و حتمی فرانسه جزیرهٔ کُرسیکا را. فوت ملکهٔ فرانسه. بروز قحط و غلا در این مملکت و پادشاه و وزرا به جهت جلب منفعت به احتکار غلّه می‌پردازند. ترقی و رواج علم در این مملکت. **(روس) ــ** اعلان جنگ روس به عثمانی.

[سنهٔ ۱۱۸۳ هجری = سنهٔ ۱۷۶۹ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال نواب حسینقلی خان مشهور به جهانسوزشاه به جهت سابقهٔ کدورت با طایفهٔ قاجار دولّو به دفع فتحعلی خان و جان محمّدخان دولو که در قلعهٔ نمکه سکونت داشتند پرداختند و پس از مقاتله کار به محاصره انجامیده جانمحمّد و فتحعلی خان از حفرهٔ قلعه‌نمکه فرارنموده و قلعه را نواب حسینقلی خان متصرّف شدند و قلعه‌گیان مقتول و مجروح گردیدند و بعد از سفک دماء و نهب اموال به حکم آن حضرت قلعه سوخته و و یران و منهدم شد فتحعلی خان و جان‌محمد خان به استرآباد گریخته سادات و علما را شفیع خود قرار دادند و بیست هزار تومان متقبل شده و ادای وجه مزبور را نمودند. به عقیدهٔ بعضی از مورخین ولادت اعلیحضرت خاقان فتحعلی شاه ابن نواب حسینقلی خان در این سال در دامغان بوده است چنانکه در تاریخ ملک‌آرا ثبت است اما نواب والا معتمدالدوله حاجی فرهاد میرزا ولادت اعلیحضرت خاقان معظّم‌له انارالله برهانه را در جام‌جم در سال هزار و صد و هشتاد و پنج ثبت کرده‌اند.

اروپـا ـ **(انگلیس)** ـ ابتدای ترقیات فکْسْ که از معارف انگلیس خواهد شد. ایجاد چرخ بخار در این مملکت. **(فرانسه)** ـ تولّد ناپلیون اوّل در کُرس، و ولادت شاتوبریان نویسندهٔ معروف، و سولُت و وَلَنگْتُن سردار انگلیس، و هُنْبُتْ عالِم. **(ایطالیا)** ـ فوت کِلِمان سیزدهم پاپ و برقرار شدن کلمان چهاردهم به پاپی. **(روس)** ـ تصرّف و منتزع کردن روس شهر آزوف را از عثمانی. ورود عساکر روس به افلاق‌بغدان. **(عثمانی)** ـ تولّد محمّدعلی پاشای مصر.

[سنهٔ ۱۱۸٤ هجری = سنهٔ ۱۷۷۰ مسیحی]

آسیـا ـ در این سال حسنخان دولّو حاکم استرآباد چون از نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه متوّهم شده بود از حکومت استعفا نموده با متعلقین خود به بلوک انزان که مسکن مرتضی‌قلی خان همشیره‌زادهٔ او و برادر نواب حسینقلی خان بود رفت و در قریهٔ نوکنده که از قرای زرخریدی نواب محمّدحسن خان طاب‌ثراه بود متمکن

گردیده و اهالی استرآباد مقدم نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه را به این شهر مستدعی شدند. حضرت معظّم‌له قبول نفرمودند ولی متوجه فندرسک و کبودجامه شدند و اعیان و اشراف قاجار و تراکمه به ملازمت آن حضرت نایل گردیدند و کمال خان افغان با سران قبیله که در آن ازمنه متوطن آن امکنه بودند به خدمت نواب معظّم‌له شتافتند و اللّه‌ویردی خان گرایلی حاکم جاجرم اظهار هواخواهی و ارادت کرده هزار نفر سوار یموت و کوکلان و غیرهم به رکاب آن حضرت فرستاده و در رامیان بیوتات بساختند و به دامغان آمدند و فوجی از جنگجویان از راه رادکان بر سَرِ حسنخان دولّو مأمور شدند، حسنخان خبر شده به مازندران رفت و کیفیت را به عرض کریمخان وکیل رسانید چون عریضهٔ او به کریمخان رسید زکیخان زند را با خان ابدال خان کُرد جهان‌بگلو و سه هزار سوار از اکراد و الوار برای استقلال حسنخان دولّو به استعجال فرستاد. نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه چون از ورود سردار به مازندران مستحضر شده با تمامی خدم و حشم به رامیان رفته و پس از آن بنابر مصلحت وقت متوجه دشت گشتند. زکیخان چندانکه در استقلال حسنخان دولّو اهتمام کرد مشارالیه از خوف نواب حسینقلی خان قبول حکومت ننمود آخرالامر حکومت استرآباد برعهدهٔ میرزا علیخان دولّو موکول شد و حسنخان دولّو به جهت حفظ و صیانت اهل و عیال خود به حکومت هزارجریب و تمکّن در قلعهٔ اکرکای راضی شد و در آنجا سکنی گرفت، زکیخان از راه دامغان به محال چارده کلاته رفته از راه تعدّی سیورسات و راتبه طلب نمود اسمعیل کمال جدّ مرحوم رضاقلی خان امیرالشعراء مؤلّف کتاب روضة‌الصفای ناصری و سایر مؤلّفات مفیده با رؤسای چارده کلاته تن به تعدّیات زکیخان درندادند و به قلعهٔ خود رفتند. زکیخان چون آنها را خیرخواه نواب حسینقلی خان می‌دانست به جدال پرداخت و برآنها غالب آمده اسمعیل کمال و چهل نفر از رؤسای چارده کلاته را بکشت و قلعهٔ ایشان را منهدم ساخت و مردم قلعه را به اسیری به شیراز برد اما کریمخان این حرکت او را پسند نکرده زکیخان را مغضوب و اسرا را مرخّص نمود.

اروپا ـ (فرانسه) ـ مزاوجت ولیعهد این دولت با ماری آنتوانت دختر امپراطریس اطریش. عزل شوازُل وزیر اعظم. **(روس)** ـ سفاین جنگی روس در

حوالی ازمیر کشتیهای جنگی عثمانی را آتش می زنند.

[سنهٔ ۱۱۸۵ هجری = سنهٔ ۱۷۷۱ مسیحی]

آسیـا ــ در این سال بعد از مراجعت زکیخان از مازندران و آن صفحات نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه از دشت مراجعت فرمودند حسنخان دولّو که در قلعهٔ اکرکای تمکّن داشت به تدارک تحصّن پرداخته اطراف و اکناف خود را به جزایرچیان هزارجریبی مضبوط نمود و نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه به خونخواهی والد بزرگوار خود نواب محمّدحسنخان طاب ثراه به تسخیر قلعه و تدمیر قلعه‌گیان فرمان داد و جنگی سخت در پیوست، حصاریان ناچار شده در قلعه را بازکردند حسنخان دولّو با شمشیر کشیده از قلعه بیرون آمده بر مردم حمله کرد که صفی را شکافته از میانه به‌دررود در این اثنا به گلولهٔ تفنگ از اسب درغلطیده سرش را از بدن جدا کردند. محمّدعلی آقا و قاسم آقا نیز از حصار با تیغ آخته بیرون شدند، محمّدعلی آقا که از جملهٔ قاتلین حضرت آقا محمّدحسن خان بود به ضرب گلوله از پای درآمد و قاسم آقا فرار کرده به طرف عراق رفت. نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه بعد از قتل و غارت به دامغان معاودت فرمودند. هم در این سال در شب پنجشنبه هیجدهم شوال به روایت اصحّ دو ساعت و نیم از غروب آفتاب گذشته اعلیحضرت خاقان فتحعلی شاه قاجار متولّد شدند. وفات درویش عبدالمجید طالقانی شکسته‌نویس، و عذری بیگدلی.

اروپا ــ **(اطریش)** ــ عساکر اطریش و پروس متفقاً به لهستان ورود می کنند. بروز طاعون در عساکر این دو دولت که از عثمانی به آنها سرایت کرده بود. **(سُوِدْ)** ــ فوت پادشاه و جلوس گوستاو سیّم به‌جای او به سلطنت.

[سنهٔ ۱۱۸۶ هجری = سنهٔ ۱۷۷۲ مسیحی]

آسیـا ــ فغان علیخان از طایفهٔ یوخاری‌باش قاجار که از همراهان حضرت محمّدحسن خان طاب ثراه بود و در هنگامهٔ استرآباد از رکاب نوّاب حسینقلی خان

جهانسوز شاه تخلّف ورزید و بعدها چند قریه از قرای بلدهٔ استرآباد را به زور و زر گرفت و در یکفرسخی استرآباد متوقّف شده به تاخت و تاراج می‌پرداخت، در این سال نواب حسینقلی خان جهانسوز شاه با جمعی از ملتزمین رکاب به حوالی قلعه او رفته متفقین آن حضرت فغان علیخان را در جامهٔ خواب بکشتند و قلعهٔ او به تصرّف نواب معظّم‌له درآمده اموالش به غارت رفت و عیالش را به رامیان آوردند و الله‌قلیخان پسرش نیز اسیر و مقتول شد. هم در این سال محمّدخان سوادکوهی حاکم مازندران که سابقهٔ خدمت کریمخان زند داشت و در مدّت چهارده سال تسلّط و استقلالی در مازندران بهمرسانیده از غلبه و استیلای نواب جهانسوز شاه خایف شده به شیراز نزد کریمخان وکیل رفت و به سعایت پرداخت، کریمخان او را با هزار سوار از زندیه و الوار به سرکردگی برزالله خان زند و با ابوابجمعی پنج هزار نفر چریک مازندرانی و زنبورکخانه و نقاره‌خانه مأمور به منازعه و مجادلهٔ نواب جهانسوز شاه نمود و مشارالیه با سپاهی موفور به ساری آمده عزیمت استرآباد کرد. نواب جهانسوز شاه به جانب دشت ترکمان توجّه فرمود و محمّدخان در جرّکلباد حیران بماند، نواب جهانسوز شاه کمال خان و پاینده خان افغان را با جمعی از یموت در خفا به حوالی محمّدخان فرستادند و خود با پانصد نفر از غلامان خاصّ ظاهراً به عزم دامغان حرکت کردند و در نیمهٔ راه به کیوسر هزارجریب عطف عنان نمودند و صبحگاهی به قصد تسخیر بلدهٔ ساری نهضت‌فرما گشته در یکروز سه روز راه را طی و شبانگاه قلعهٔ آن شهر را محاصره فرمودند و نردبانها به دیوار و سور شهر گذاشته جمعی به فراز قلعه برآمدند و نوّاب جهانسوز شاه با معدودی به دروازهٔ چل شتافته مستحفظ دروازه را بگشود و لشکریان بر در و دیوار قلعه تاختند جمعی را مقتول و علی اصغر برادرزادهٔ محمّدخان سوادکوهی را اسیر کردند، محمّدخان مطلع شده به طرف ساری روانه گشت، طوایف افاغنه و تراکمه از کمین بیرون آمده او را تعاقب کردند، مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان نیز به آنها ملحق شده اطراف محمّدخان را گرفتند و او را مقهور و دستگیر ساخته به خدمت نواب جهانسوز شاه بردند و نواب معظّم‌له به بارفروش توجّه فرموده پس از اخذ مال محمّدخان را مقتول کردند مهدیخان پسر محمّدخان فرار کرده به شیراز نزد کریمخان رفت و قصّه را اظهار داشت.

اروپـا ــ (انگـلیس) ــ مسافرت کوک به قطب شمال و انکشاف نمودن نوول کالِدُنی را. ایجاد روزنامه مورنگ‌پُست. **(لهستان)** ــ عهد مخفی مابین روس و پروس و اطریش در تقسیم لهستان. **(اسپانیول)** ــ ضرّابخانهٔ دولت منحصر بفرد و در پای‌تخت خواهد بود و در مسکوکات صورت پادشاه نقش می‌شود.

[سنهٔ ۱۱۸۷ هجری = سنهٔ ۱۷۷۳ مسیحی]

آسیا ــ در این سال حضرت آقا محمّد خان بعد از استحضار از کار نواب جهانسوز شاه از کریمخان خجل و متوهم شده به ادای بعضی معاذیرپرداختند، کریمخان فی‌الجمله شاکر شد ولی در باطن رنجیده‌خاطر گردیده مهدیخان پسر محمّدخان سوادکوهی را به‌جای پدر به حکومت مازندران منصوب کرد و علیمحمّد خان زند را با پنج هزار سوار به نظم مازندران و معارضهٔ نواب جهانسوز شاه مأمور نمود و حضرت آقا محمّد خان نوشته‌ای به برادر والاگهر نوشته ایشان را نصیحت و به مدارا امر فرمودند، علیمحمّد خان زند به مازندران رفته مهدیخان را مستقبل نمود و به جانب استرآباد راند نواب جهانسوز شاه در سَرمحلّهٔ انزان در منزل برادران جلالت نشان توقف داشتند که علیمحمد خان به استرآباد رسید، نواب جهانسوز شاه ارادهٔ مقابلهٔ با آن سپاه را به خاطر گذرانیده ولی نصیحت و پندنامهٔ حضرت آقامحمّد خان به ایشان رسیده آن اراده را عایق گشت لهذا با کوکبهٔ اجلال و خدم و عیال به زورقهائی که حاضر داشتند نشسته از راه آب به دشت قبچاق توجّه فرمودند میرزا علیخان دولو که حاکم استرآباد بود علیمحمّدخان زند را استقبال کرده بعد از ورود به شهر استرآباد خدمت‌ها نمود و هدیه‌ها آورد بعد از چندی علیمحمّدخان به جانب کریمخان رفت و نواب جهانسوز شاه به رامیان راجمع فرمودند و مرتضی قلی‌خان باعیال خود به آنـزان توجّه نمود. هم در این سال محمود آقای قیاقلوی قاجار که با سلسله جلیله سلطان سعید شهید همیشه در مقام نفاق بود و در ایّام فرصت طریق کید می‌پیمود بعضی از کسان او مقتول و خود به دست ملازمان نواب جهانسوز شاه اسیر گردید.

اروپا ــ (انگلیس) ــ تعیین فرمانفرما از طرف دولت انگلیس به هند که در کلکته اقامت خواهد کرد. ابتدای شورش در ینگی دنیای شمالی بر ضدّ انگلیس. **(لهستان)** ــ تقسیم لهستان فیمابین روس و اطریش و پروس. **(ایطالیا)** ــ فوت شارل اِمانُوِل و جلوس پسرش و یکتُر آمِدِ دو یَم به‌جای او. **(روس)** ــ شکست عساکر روس از عثمانی در سواحل رود دانوب. انقلاب در مسکو و در اغلب از بلاد ممالک روس به‌واسطهٔ شخصی که خود را موسوم به پیر سیّم ساخته و داعیهٔ سلطنت دارد.

[سنهٔ ۱۱۸۸ هجری = سنهٔ ۱۷۷٤ مسیحی]

آسیا ــ در این سال نواب جهانسوز شاه در فصل تابستان به صفحات علی بلاغ و ساور و رادکان رفتند و مرتضی‌قلی خان و مصطفی‌قلی خان نیز به خدمت نواب معظّم آمدند و امام‌وردی آقای یوخاری باش که ارادتی به این سلسلهٔ جلیله نداشت مقتول شد، و بزرگان طایفهٔ کتول که با قاجار دولّو دوستی داشتند و به خدمت نواب جهانسوز شاه راغب نبودند قلاع آنها به نهب رفت و نقدعلی خان و آقامهدی و آقابرخوردار رؤسای ایشان اسیر و مقتول گشتند و بیست هزار از مراعی و مواشی ایشان منهوب شد و نواب جهانسوز شاه قریهٔ سیاه‌تلو از مضافات استرآباد را که مأمن مهدی آقابرادر حسینخان دولّو بود با هزار سوار محاصره فرمودند و پس از جنگهای سخت آنجا را به تصرّف درآوردند و مهدی‌آقا با جمعی از دولّو عرصهٔ شمشیر انتقام شدند و اموال قلعه به غارت رفت برادران حسینخان رضاخان و رفیع‌خان از نواحی استرآباد فرار کرده به عراق رفتند و عیال خود را در ورامین گذاشته راه فارس پیش گرفتند.

اروپا ــ (انگلیس) ــ شورش سخت ینگی دنیای شمالی بر ضد دولت انگلیس. انکشاف اکسیژن که یکی از اجزای هوا میباشد. **(فرانسه)** ــ فوت لوی پانزدهم پادشاه و جلوس نواده‌اش لوی شانزدهم در سنّ بیست سالگی. **(ایطالیا)** ــ فوت کلمان چهاردهم و جلوس پی ششم پاپ. **(روس)** ــ مصالحهٔ این دولت با عثمانی

که در این مصالحه سفاین روس حق کشتی‌رانی در دریای سیاه دارند.
(عثمانی) ــ فوت سلطان مصطفی خان سیّم و جلوس برادرش سلطان عبدالحمید خان به‌جای او.

[سنهٔ ۱۱۸۹ هجری = سنهٔ ۱۷۷۵ مسیحی]

آسیا ــ در این سال مهدیخان بن محمّد خان سوادکوهی به مظاهرت جان‌محمّد خان با هفتصد سوار و دو هزار تفنگچی به ایالت مازندران می‌پرداخت و ادّعای خونخواهی پدر خود از نواب جهانسوز شاه می‌نمود، نواب معظّم‌له شبی با هفتصد نفر از ساری به بارفروش رفته مهدیخان را در جامهٔ خواب اسیر کرده تنبیه فرمودند و تفنگچیان بلوچ را از آن ولایت کوچ داده آنها از راه فیروزکوه روانه شدند و در عرض راه به بقایای سپاه نواب جهانسوز شاه برخورده دست‌اندازی خواستند کنند نواب معظّم‌له محمّدحسین بیگ بلوچ را نزد جان‌محمّد خان فرستاده که در ترک این حرکات بکوشد، او اظهار جنون کرده، نواب جهانسوز شاه فوراً با معدودی بر سر آنها تا خته مبادرت به جنگ کردند، جمعی مقتول و اسیر و جان‌محمدخان را کمان به گردن انداخته دستگیر ساخته پس از عجز و الحاح مرخّص و روانه شیراز فرمودند و مهدی‌خان را باخود آوردند و آخر او نیز به شفاعت جمعی رهائی یافت جان‌محمدخان به شیراز رفته مراتب را اظهار داشت، کریمخان با حضرت آقامحمدخان و سایر سران قاجار خشونت آغاز نهاد و حکم کرد تمام علایق قاجاریّه از قزوین به شیراز نقل شود و زکیخان زند را با لشکر زیادی از شیراز روانه مازندران نمود و نواب جهانسوزشاه را از حکومت دامغان و غیره معزول داشت، زکیخان روانه شد و حضرت آقامحمّدخان دلتنگ بماندند و پس از مشاورت با امرای قاجار به بقعهٔ امامزاده میراحمدبن موسی الکاظم علیه‌السّلام رفتند کریمخان به زیارت رفته ایشان را مطمئن ساخته بیرون آورده استمالت کرد و کلفت طرفین به الفت مبدّل شد. زکیخان زند بعد از ورود به مازندران بنای افساد را گذاشته الله و یردیخان گرایلی نواب جهانسوزشاه را به جاجرم برده از جنگ جوئی ناصح و مانع آمد و مرتضی‌قلی خان به گرگان رفت و تعدّی زکیخان در استراباد از حدّ گذشت

پس از آن میرزاعلیخان را مستقل کرده از راه هزارجریب روانه دامغان گشت و کاظمخان سورتی هزار جریبی را که از ارادت کیشان نواب جهانسوزشاه بود مقیّد نمود همچنین حاجی زکیخان دودانگه‌ای را که در محاصرهٔ ساری یاری سپاه نواب معظم‌له نموده بود بگرفت و به عقیدهٔ بعضی قضیّه چارده کلاته در اینسال بود و کریمخان به سبب سوء اعمال زکیخان او را در ورود به شیراز در کمال خفت به شهر داخل کرد. بعد از این واقعه الله و یردیخان حاکم جاجرم از غلبهٔ ترکمانیه کوکلان به نواب جهانسوزشاه توسل جست، آنحضرت با سپاهی سه روزه راه را در یک شبانه‌روز طی کرده برسر آنها تاختند و جنگ درانداختند پس از کوشش و کشش برکوکلان غالب شده دو یست نفر مقتول و جمعی اسیر و مغلول گشتند، اللّهیارخان قلیچی حاکم سبزوار که از متفقیّن نواب جهانسوزشاه بود برحسب اشاره در اثنای قتل و غارت در رسید و از آن غنایم نصیبی وافر یافت پس از یک هفته نواب جهانسوزشاه به رامیان معاودت فرمودند و اللّهیارخان نیز به‌سبزوار شتافت نواب جهانسوز شاه در این اوان به‌اصرار واظهار حضرت آقامحمدخان فرزند بزرگوار خود فتحعلیخان ملقب به‌باخان (فتحعلی شاه) را به‌شیراز مأمور نموده نامه‌ای به مدارا با بعضی هدایا نزد کریمخان وکیل فرستادند و چند تن از بزرگان به امر وکیل آن حضرت را پذیره شدند و کریمخان با ایشان اظهار ملاطفت و ابوّت نمود و به حرم خود برده به‌ملاقات عمه حضرت آقامحمدخان و نواب حسینقلی‌خان که در ازدواج وکیل بودند رسانید و غالباً در اندرون وکیل با ابوالفتح خان فرزند وکیل معاشِر و در هنگام غذا در سفرهٔ وکیل حاضِر بودند پس از دو ماه دامغان به تیول ابدی نواب جهانبانی مقرر شد و با جواب نامه معاودت نموده به قزوین آمده اعمام و اقارب را دیدن کردند و از آنجا نزد پدر والاگهر رفتند. هم در این سال در وقتی که نواب جهانسوز شاه در صحاری سرخ دشت نزول فرموده بودند هنگام شب آرتق نامی از معاندین طایفهٔ کوکلانی که در خفا با دشمنان نواب معظّم‌له معاهده داشت آنحضرت را شهید نمود و نعش ایشان را به‌استرآباد بردند و در جنب مزار والد بزرگوارشان دفن کردند و نواب جهانبانی با معدودی از هواخواهان رو به‌جاجرم نهادند— نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا در جام جم نوشته‌اند در سال هزار و صد و هشتاد و هشت در حوالی فندرسک سه نفر از طایفهٔ ایکدِر یموت از طوایف

ترکمان به تحریک کریمخان نواب حسینقلی خان را شهید کردند. نیز نواب معظم له دامت افاضته می نویسند در تاریخ میرزا فضل الله شیرازی متخلص به خاوری شهادت نواب حسینقلی خان در بیستم صفر سال هزار و صد و نود و یک ثبت شده و در تاریخ محمّدی که ملاّمحمّد ساروی نوشته در دوازدهم صفر سال هزار و صد و نود و دو می نویسد، و ما تاریخ شهادت را از تاریخ زندیه نقل کرده‌ایم و اعتبار این قول در نزد من زیادتر است انتهی ــ رضاقلیخان لله‌باشی صاحب تاریخ روضة الصفای ناصری و مصنفات دیگر که شهادت نواب حسینقلی خان را داخل در حوادث سال هزار و صد و هشتاد و نه هجری نوشته گوید: نواب مرتضی قلیخان مایهٔ این عمل را از میرزاعلیخان دولّو حاکم استرآباد دانستند، به استرآباد رفته در مجلس صحبت اشاره کرده یکی از چاکران ایشان میرزاعلیخان را بکشت ــ عمر شریف نواب جهانسوز شاه بیست و شش سال بوده است ــ وفات میرزا طوفان شاعر مازندرانی در نجف اشرف.

اروپا ــ (انگلیس) ــ جنگ سخت فیمابین شورشهای ینگی دنیای شمالی و عساکر انگلیس ــ واشنگتن به‌سرداری عساکر یاغی برضد انگلیس منصوب میشود ــ فتح بنارس در هند. **(فرانسه)** ــ شورش در پاریس به‌واسطه قلّت نان.

[سنهٔ ۱۱۹۰ هجری = سنهٔ ۱۷۷۶ مسیحی]

آسیا ــ کریمخان وکیل که‌سابقاً زکیخان زندرا مأمورنظم بنادرعمّان و انضباط امر مسقط نموده بود چون زکیخان بعد از فتح مسقط طمع در دختر شیخ عبدالله عرب از طایفهٔ بنی معین که حاکم جزیره هرموز بود کرده شیخ مذکور او را فریفته به‌جانب جزیرهٔ هرموز خواند و در روی دریا زورق او را از همراهان جدا کرده به‌جزیره برده او را محبوس نمود کریمخان ناچار یک پسر شیخ عبدالله را که به‌رسم گروی در شیرازی نگاهداشته بود روانه هرموز نمود شیخ عبدالله نیز زکیخان را مرخص کرده به‌شیراز فرستاد. هم در این سال محمدپاشا برادرسلیمان پاشای بابان که سابقاً به‌کریمخان اظهار اخلاصی می نمود به‌این جهت معزول و عمر پاشا والی بغداد محمودپاشا برادر او را حاکم بابان نمود محمدپاشا به‌کریمخان عرض حال کرده وکیل علیمرادخان را با سپاهی جرّار به‌مقاتلهٔ باعثمانی مأمور ساخت و لشکر

کریمخان شکست یافته فرار نمودند و علیمرادخان گرفتار شد اما پس از گرفتاری او را مرخص کردند و او نزد وکیل آمد، وکیل نظر علیخان را مأمور جنگ عثمانی نمود و عمرپاشا به‌معذرت پرداخت اما در این اوان جمعی از اهالی ایران در عتبات عالیات به‌مرض طاعون درگذشتند و عثمان پاشا به‌تصرّف اموال آنها امر کرد کریمخان مستحضَر شده به‌ردّ اموال مزبور فرمان صادر نمود، عمر پاشا قبول نکرد. لهذا کریمخان صادقخان را بر سَر بصره فرستاد و او وارد حویزه شده و از آنجا به‌کنار شطّ العرب راند و به‌ساختن زنجیر جسر پرداخت و شیخ عبدالله منتفج به‌حمایت اهل بصره مستعد مدافعه شد و وکیل دولت فرانسه که در بصره متوقف بود با چند فروند کشتی به ممانعت صادقخان از عبور پرداخت و جنگ درگرفت و صادقخان بعد از غلبه بر لشکر بصره و شکست آنها از جسر عبور کرد و هشتم صفر به‌خارج بصره نزول نمود و سلیمان آقای حاکم بصره که از جانب عمر پاشا والی بغداد در بصره حکومت داشت محصور گردید و صادقخان وقتها در حوالی بصره بماند تا در سال هزار و صد و نود و دو مفتوح شد.

اروپا ــ (انگلیس) ــ اِدْوارْد جِنز طبیب، علم و فن آبله‌کوبی را انکشاف می‌نماید ــ بقیه شورش اهالی امریکای شمالی برضدانگلیس، و متصرّفات انگلیس درینگی دنیای شمالی از این به بعد خود را آزاد دانسته و موسوم به اتائونی می‌شوند (فرانسه) به‌حکم پادشاه فرانسه سخره و بیگاری یعنی کارکردن مجّانی موقوف می‌شود.

[سنهٔ ۱۱۹۱ هجری = سنهٔ ۱۷۷۷ مسیحی]

آسیا ــ در این سال محمد دهی افندی از جانب سلطان عبدالحمیدخان سلطان عثمانی به‌رسالت نزد وکیل آمده خواهش کرد که لشکر کریمخان از بصره مراجعت کند ولی کریمخان قبول این خواهش ننمود. هم در این سال امام مسقط با دوازده هزار عرب از خوارج وغیره به‌حمایت و امداد اهالی بصره آمدند و قریب

سه ماه با سپاه صادقخان زد و خورد کردند و آخرالامر شکست خورده مراجعت نمودند ــ وفات میرزا نصیر طبیب اصفهانی، و صهبای شاعر قمی.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ ایجاد مُن دِ پیتیه یعنی دار الاستقراض فقرا. **(پرتوغال)** ــ فوت ژزف اوّل پادشاه و جلوس دخترش ماری به‌جای او. **(روس)** ــ عساکر روس قِرِمْ را از عثمانی منتزع می‌سازد.

[سنهٔ ۱۱۹۲ هجری = سنهٔ ۱۷۷۸ مسیحی]

آسیا ــ در این سال چنانکه پیش اشاره نمودیم صادقخان بصره را بگرفت و حاکم بصره همراه صادق خان روانهٔ شیراز شد و صادق خان همشیره‌زادهٔ خود را که علیمحمّد خان نام داشت به حکومت بصره گذاشت، اعراب دور و نزدیک بصره بعد از رفتن صادق خان چندی با علیمحمد خان مماشات کرده آخرالامر با یکدیگر معاهده نموده طغیان کردنداعراب منتفج به مقابله و مقاتله پرداختند و آب بر صحرای معسکر انداختند لشکر علیمحمّد خان به گل و لای فروشده اعراب جمعی را به قتل رسانیدندو علیمحمّد خان نیز کشته شد و بعضی فرار را بر قرار اختیار کردند. علی همّت خان برادر کهتر علیمحمد خان و محمدحسین خان بهبهانی بصره را نگهداری نموده و بقایای لشکر را پرستاری کرده آدمی نزد کریم خان روانه نمودند و او را از واقعه اطّلاع دادند. هم در این سال سفیری از دولت روس نزد کریم خان آمده بعد از اظهار اتّحاد خواهشمند شد که کریم خان با دولت عثمانی اقدام به محاربه نماید کریم خان قبول کرد ولی اجل امان نداد.

اروپا ــ **(فرانسه)** ــ فرانکلَنْ که از جانب اتائونی ینگی دنیا به‌سفارت فرانسه آمده بود پذیرفته شده معاهده دوستی و تجارتی با فرانسه بسته و دولت فرانسه اعلان جنگ به‌انگلیس نمود و ژنرال لافائِتِ صاحبمنصب فرانسه به‌امداد اهالی اتائونی

رفت ــ ایجاد مدرسه در فرانسه بجهت کرها و گنگ ها، فوت وُلْتِرْ وفوت رُسُو از علمای معروف.

[سنهٔ ۱۱۹۳ هجری = سنهٔ ۱۷۷۹ مسیحی]

آسیــا ــ در این سال کریمخان زند که سالها به مرض سل مبتلا بود واقعهٔ بصره و قتل علیمحمدخان نیز او را نهایت مهموم کرده و بر مرض او افزود مع ذلک به تهیهٔ لشکر فرستادن به‌بصره پرداخت و به‌حکام اطراف فرمان داد که هر یک بقدر مقدور قشون حاضِر کنند و برادر خود صادقخان را که ملقّب به استظهارالدوله بود به‌سرداری بصره نامزد کرد و سردار مز بور منزل بمنزل رفته وارد ساحت بصره شد و به‌انتظام امور آن ساحت اشتغال جست. در این ضمن قولنجی شدید عارض کریمخان زند گردید، عمهٔ حضرت آقامحمدخان برادرزاده را از ناخوشی وکیل اعلام کرد و حضرت آقامحمدخان به‌عزم شکار از شهر شیراز بیرون رفتند روز سیزدهم صفر این سال که به شهر برگشتند دروازه را بسته دیدند و معلوم شد که کریمخان درگذشته است و زندیه از تفریق کلمه‌ای که در میان خود داشتند به‌خیال آن حضرت نیفتادند، حضرت آقامحمدخان از همانجا با دو سه نفر دو اسبه تا طهران تاختند و درکاشان خزینهٔ کریمخان را که از رشت می آوردند و پانزده هزار تومان نقد و جنس می شد تصرّف کردند و روز هفدهم صفر وارد ورامین شدند ودر آنجا سران قاجاریه و خوانین ایلات در حوزهٔ اطاعت آن حضرت درآمده به‌مازندران رفتند. مدت حکمرانی کریمخان سی و سال هشت ماه و سه روز بود و به‌واسطهٔ اختلاف امرای زند سه روز نعش وی برجا ماند بازار و مسجد و کاروانسرا و حمّام و سایر ابنیهٔ وکیل در شیراز به‌متانت و استحکام معروفست.

اروپـا ــ (اطریش) ــ منازعه‌ای که فیمابین اطریش و پروس واقع شده بود به‌مصالحه انجامید **(انگلیس) ــ** کوک بحر پیمای معروف در جزایر ساندو یج به‌دست اهالی وحشی مقتول می گردد **(روس) ــ** ملاقات سلاطین روس و اطریش به‌جهت اتحاد برضدّ پروس **(ایطالیا) ــ** کوه آتش‌فشان و زُوُوْ طغیان و آتش‌فشانی

کرده مواد محترقه ازو خارج گشتهٔ شهر اتو یانه را نابود می سازد.

امریکا ــ (اتائونی) ــ اسپانیول و هلاند به اتائونی ینگی دنیا کمک می نمایند.

ملحقات

وقایع سال سی و پنجم سلطنت و تاجداری اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران خلدالله تعالی ملکه و سلطانه از دوشنبه بیستم ماه ربیع‌الثّانی سنهٔ یکهزار و دویست و نود و هشت هجری تا بیست و نهم ربیع‌الثانی سنهٔ یکهزار و دویست و نود و نه مطابق ئیلان‌ئیل ترکی

وقایع بقیّهٔ ماه ربیع‌الثانی

روز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع‌الثانی که به محاسبهٔ زیج محمّدشاه هندی بعد از گذشتن هشت ساعت و هفده دقیقه و چهل و هشت ثانیه از طلوع آفتاب و به حساب زیج جدید فرنگی که این زمان در پاریس بسته پس از هشت ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب به نقطهٔ اعتدال ربیعی رسیده از برج حوت به حمل تحویل کرد حسب‌الرّسم مراسم جشن عید و سال نو در پیشگاه حضور همایون و در دربار معدلتمدار دولت روزافزون معمول افتاد. به قدر دو هزار نفر نوکر سوارهٔ جدید از عراقی و آذربایجانی به امر همایونی جناب جلالتمآب امیرنظام علاءالدوله گرفته و مرتّب داشته به اسم غلام منصور موسوم و در این ایّام به‌توسط میرزا احمدخان پیشخدمت خاصّه و سرتیپ اول ولد جناب امیرنظام از سان حضور همایون گذشته و مقرّر گشت تا ده هزار نفر به همین اسم و وضع و هیئت نوکر سواره گرفته شود. عبدالحسین خان ولد مرحوم خانباباخان سردار به نشان و حمایل سرتیپی اول نایل گردید. در سمنان طفلی متولد شد که چهار چشم و دو دهن و دو شاخ داشت و باقی اعضایش درست بود و پس از تولّد بمرد.

وقایع ماه جمادی الاولی

تلگرافی مجدّد از جناب معین الملک سفیر کبیر دولت علیّه مقیم اسلامبول مبنی بر وعدهٔ صریح اعلیحضرت سلطان، تبعید شیخ عبیدالله و پسر او را از سرحد کردستان و احضار به اسلامبول رسید. اردوی نظامی مرکب از پنج فوج و یکهزار سواره و دوازده عرّاده توپ که ده عرّاده از آن از توپهای جدید اختراعی نواب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی و مثل توپهای خوب فرنگستان بود و نواب اشرف معظّم له به ریاست امیرزاده ناصرالدوله سرتیپ. اوّل تجهیز نموده و در میدانٔ اسب دوانی از سان حضور مبارک گذرانده علاوه بر اردوهای سابق روانهٔ آذربایجان داشتند. حکومت و فرمانفرمائی مملکت فارس از ابتدای این سال مزید حکومت ایالات و ولایات اصفهان و یزد و عراق و بروجرد و عربستان و لرستان، خوانسار و گلپایگان و به کف کفایت نواب اشرف والا شاهنشاهزاده ظلّ السّلطان ادام الله اقباله العالی تفویض گردید و برحسب استدعای خود نواب اشرف معظّم له نیابت این ایالت به نواب والا جلال الدوله فرزند ارشد ایشان و کارگزاری امور آن مملکت به جناب میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان مرجوع شد و نواب والا جلال الدوله به یکثوب سرداری ترمه شمسه مرصّع از ملابس خاصّه و جناب صاحبدیوان به یکثوب جبّه ترمه دور مفتول دوز شمسه مرصّع از ملابس خاصّه مخلّع شدند. میرزا محمّدخان امین خلوت و تفنگدار باشی ولد مرحوم میرزا هاشمخان امین الدوله به خطاب جلیل جنابی مخاطب و نایل آمد. جناب سپهسالار اعظم از طرف شخص همایون سلطنت و دربار دولت علیّه برای تعزیت قتل امپراطور الکساندر دو یّم و تهنیت جلوس اعلیحضرت امپراطور الکساندر سیّم بر تخت سلطنت روسیّه به سفارت دربار آن دولت مأمور و با هدایای لایقه برای اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس از قبیل شمشیر مرصّع مکلّل به جواهر گرانبها و بعضی جواهر آلات و نفایس دیگر روانه گردید و خود سپهسالار اعظم به یکثوب سرداری مفتول دوز شمسه مرصّع ممتاز مخلّع گردید و اجزای ملتزمهٔ سفارت (امیرزاده وجیه الله میرزا سرتیپ اول)، (عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ اوّل)، (میرزا رضاخان مترجم سرتیپ دو یّم)، (میرزا حسنخان سرتیپ و منشی اسرار) بودند.

وزارت علوم حسب اللّیاقه و بالمناسبه به جناب علیقلی خان مخبرالدوله مرحمت شد. صنیع الدوله به خطاب نبیل جنابی مخاطب و سرافراز آمد و دستخط همایون از قرار شرح ذیل شرف صدور یافت.

سواد دستخط مبارک

خدمات دولتی که به صنیع الدّوله رجوع شده آنطور که منظور نظر همایون ماست کاملاً از عهده برآمده و خاطر اقدس ما را از حسن چاکری و دولتخواهی مشعوف داشته و دارد همچنین در نشر علوم و تألیفات خود خدمت بزرگی کرده است محض بروز مرحمتی در حق او و به امتیاز و خطاب جنابی بین الاماثل و الاقران او را مفتخر و سرافراز فرمودیم که بیشتر از پیشتر در شرایط خدمتگزاری و نشر علوم قیام واقدام نماید مقرّر آنکه عموم چاکران در باری معزی الیه را به این خطاب مخاطب و سرافراز دارند بتاریخ دهم جمادی الاولی ئیلان ئیل ۱۲۹۸.

میرزا هدایت الله مستوفی پسر مرحوم میرزا محمّدتقی لسان الملک بعد از فوت پدر به لقب لسان الملکی نایل و به اتمام تاریخ ناسخ التواریخ مأمور شد. محمّدحسن خان پیشخدمت مخصوص حضور به حکومت ولایت کاشان مأمور و به یکثوب سرداری ترمه ایرانی حاشیه‌دار مخلّع گردید. عمل تذکره وارد و صادر ممالک محروسه که از قدیم مقرّر و معمول بود به توسط وزارت جلیله خارجه مستحکم و منضبط و به موجب یک کتابچه دستورالعمل کافی مبیّن و منتشر شد. نواب اشرف والا ظلّ السّلطان ادام الله اقباله العالی با تشریف خاصّه سلطنت از حضور همایون و دربار سپهر اقتدار مرخّص شده به اصفهان که مقرّ حکومت و فرمانفرمائی ایشانست معاودت فرمودند. فرار اشرار طایفهٔ احمدوند چلبی از حدود خاک کرمانشهان به حدود خاک عثمانی و عراق عرب به‌واسطهٔ حرکت اردوی نظامی حاجی شهاب الملک حکمران کرمانشاهان به طرف سرحد.

وقایع ماه جمادی الاخری

یک قبضه عصای مرصّع از درجهٔ اول محض مزید تکریم و اعزاز جناب

مستطاب حجة‌الاسلام آقای حاجی ملاّعلی سلّمه الله تعالی از طرف قرین الشرف ملوکانه اهدا شد. جناب میرزا کاظم خان نظام‌الملک بعد از فوت میرزا موسی وزیر لشکر برحسب انتخاب نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی به وزارت لشکر که از مشاغل موروثی اجدادی جناب معزی‌الیه بود سرافراز و به یکثوب جبّه ترمه شمسه مرصّع مخلّع گردید. نامهٔ مودت ختامه اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیّه الکساندر سیّم مبنی بر اعلام حادثه حزن‌انگیز اعلیحضرت امپراطور مرحوم و جلوس خودشان به تخت امپراطوری به اعلیحضرت همایون کل ممالک محروسه به توسط جناب مسیو زیناو یوف وزیر مختار دولت روس مقیم دربار دولت علّیه به حضور همایون موصول گشت. مهدیقلی خان امیرآخور به یک قبضه شمشیر مرصّع از درجهٔ سوم مفتخر گردید. یک قطعه انفیه‌دان مکلّل به الماس که روی آن مزیّن به تمثال همایون بود در حق کنت دومنت فرت رئیس کل ادارهٔ نظمیّه و پلیس دارالخلافه به علامت مرحمت مخصوص اعطا شد. فضل‌الله خان شاطرباشی به لقب بشیرالملکی ملقب و سرافراز گشت. روز دوشنبه بیست و چهارم در دربار اعظم که نواب اشرف والا ولیعهد جاوید مهد دولت علّیه و نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقبالهما العالی و جمیع وزراء و وکلای عظام دولت احضار و حاضر شده بودند دستخط همایون اعلیحضرت اقدس شهریاری دام سلطانه در ترتیب جدید و انتظام ادارهٔ دولت از قرار شرح ذیل قرائت و گوشزد اولیای دولت شد.

سواد دستخط مبارک

حکم و دستورالعمل جدیدی است که برای وضع کار و امور دولتی مرقوم می‌فرمائیم که در مجلس قرائت شود: (اوّلاً): چنانکه همیشه خود فی‌نفسه مشغول کلّ امور دولت بودیم حال هم خواهیم بود و دقیقه‌ای از هیچ امری از جزئی و کلّی مهمل و متروک نخواهیم گذاشت. (ثانیاً): چون در دربار اعظم باید شخصی که به منزلهٔ گوش و چشم ما باشد همه روزه حاضر باشد و واسطه میان ما و تمام طبقات مردم باشد عرایض و مستدعیات مردم به توسط او به حضور برسد فرمایشاتی

که در هر مواد باشد به توسط ایشان به موقع اجرا گذاشته شود و طرف شور و مشورت ما باشد جناب آقا را منتخب می‌فرمائیم که علاوهٔ وزارت مالیه که دارند خدمات مذکوره را هم با کمال صداقت به عمل آورند. (ثالثاً): وزراونوکرهائی که هریک شغل معیّن و ادارهٔ مخصوص دارند کماکان برقرار و هریک در کار و شغل خود مسئول هستند در کمال شدت. (رابعاً): کلّ وزرا و نوکرهائی که سابقاً به موجب احکام متعدّده در مجلس دربار اعظم مکلّف به بعضی تکالیف و مسئولیتها بودند موقوف می‌فرمائیم، احکام و قراردادهای سابقه موقوف و منسوخ است. (خامساً): برعهدهٔ همهٔ وزرا و نوکرها که همه از مجرّبین و خاصّان حضور ما هستند واجب و لازم است که در دولتخواهی و نمک‌خوراگی آنچه از نیک و بد امور دولت را بدانند و بفهمند به توسط جناب آقا به عرض برسانند و همه روزه در دربار اعظم حاضر شده در همه اقسام امور دولتی کمک و امداد به جناب ایشان کنند و ذرّه‌ای از دولتخواهی خود را مخفی و مستور ندارند. (سادساً): همهٔ طبقات نوکر باید همه روزه در مجلس دربار اعظم حاضر بشوند و هرکس را فرمایشی باشد از آنجا احضار به حضور شود. ۲۴ جمادی‌الثانیه ئیلان ئیل ۱۲۹۸.

جناب کیناز تروبسکوی که از طرف دولت بهیّه روس رسماً برای اِنهای امر سلطنت بالوراثهٔ اعلیحضرت امپراطور الکساندر سیّم و تشیید مبانی دوستی بین‌الدولتین به سمت سفارت با نامه مودّت علامه مأمور دربار دولت علیّه بود روز بیست و سیّم همین ماه با کمال احترام و تشریفات معمولهٔ دولتی وارد و شرفیاب حضور همایون شده و منزل این سفارت عظمی در باغ دولتی نگارستان به مهمانداری جناب صنیع‌الدوله و مدّت اقامت در دارالخلافه تا روز دوشنبه هشتم رجب بود و هنگام معاودت درباره جناب معزی‌الیه و همراهان او از طرف دولت علیّه بذل امتیازات و نشان و حمایل شد (جناب کیناز تروبسکوی نشان تمثال همایون مکلّل به الماس ــ قطعه)، (پولکونیک پطر کلوشن نشان شیر و خورشید ستاره‌دار از درجهٔ دو یم)، (قورنت مهدیقلی خان کیناز اوتسمیف نشان شیر و خورشید گردنبند از درجهٔ سیّم)، (سوتنیک کیناز پطرو بازمسکی نشان شیر و خورشید گردنبند از درجهٔ سیّم)، (مترجم الکساندر غوسف نشان شیر و خورشید سینه

از درجهٔ چهارم)، (به سایر همراهان نشان شیر و خورشید از درجهٔ پنجم) و بعضی را که نازل‌تر بودند مدال طلا و نقره التفات شد. جناب سلیمان‌پاشا مأمور مخصوص دولت علیّـه عثمانی هم که از طرف اعلیحضرت سلطان با نامه مودّت ختامه برای ازدیاد مراسم دوستی و اِنهای بعضی مقاصد دولتی به اتفاق نواب والا حاجی حسام‌السلطنه روانهٔ دربار دولت علّیه ایران بود روز بیست و چهارم همین ماه با احترامات و تشریفات شایسته دولتی وارد و روز بیست و ششم به حضور همایون ملوکانه نایل و ششم رجب رخصت معاودت حاصل شد و خود معزی‌الیه و همراهانش به امتیازات و نشانهای مفصله ذیل از طرف دولت علیه اختصاص یافتند: (جناب سلیمان پاشا نشان شیر و خورشید از درجهٔ اوّل خارجه با حمایل سبز مخصوص آن)، (آصف بیگ پسر معزی‌الیه نشان درجهٔ سیّم خارجه)، (مصطفی بیگ نشان درجهٔ پنجم ایضاً) منزل جناب سلیمان پاشا در باغ دولتی لاله‌زار و مهماندار نیز جناب صنیع‌الدوله بود. ساعدالدوله سرتیپ اوّل به حکومت استرآباد مأمور و به سرداری ترمه خلعت ملوکانه مخلّع و مباهی گردید. میرزا اسدالله شارژدافر دولت علیّه مقیم پطرزبورغ به وزیر مختاری و اقامت همان دربار اختصاص یافت. امیرزاده سلطان محمد میرزا ولد نواب عضدالدوله به نشان و حمایل سرتیپی دو یّم و منصب ژنرال آجودانی خاصّه حضور مبارک نایل گردید. میرزا محمّدتقی لشکرنویس پسر مرحوم میرزا مصطفی وکیل لشکر به لقب وکیل لشکری و تقلّد مشاغل پدر و خلعت همایون امتیاز یافت.

وقایع ماه رجب المرجب

نظر به وفور کفایت نواب اشرف والا ظلّ السلطان حکمران اصفهان و فارس و یزد و عربستان و لرستان و عراق وبروجرد و غیرها ادام‌الله اقباله العالی حکومت ایالت کرمانشهان و سرحدداری عراقین نیز به نواب اشرف معظّم‌له تفویض شد. محض مزید توقیر و احترام جناب حجة‌الاسلام آقا سید صادق سلمه‌الله تعالی یک حلقه انگشتری الماس بریلیان از طرف ملوکانه برای ایشان اهدا شد. میرزا احمدخان مستشار سفارت دولت علیّه مقیم پاریس به نشان و حمایل سرتیپی دو یّم ممتاز گردید. منع القاب دولتی در حق عموم چاکران مگر به تحقیق و لیاقت او و

تصدیق جناب اجل آقا و جمیع وزرای دربار اعظم.

اعلان دولتی

در فقرهٔ القاب دولتی که بعضی اوقات برحسب اتّفاق یا استدعا و بعضی وسایط و غیره التفات می‌شد و می‌شود در تحت یک قاعدهٔ صحیحی نبود و در روزنامه‌های نمره‌جات سابقه هم یک دو سه دفعه در فقرهٔ القاب بعضی شروحات نوشته شده است حال در این اعلان جدید وضع و قانون دادن القاب را صریحاً اعلان می‌فرمائیم که بعد از این از هیچگونه تخلّف و تغییری ناگزیر خواهد بود و اعلان سابق روزنامه‌جات باطل خواهد بود. از این تاریخ به بعد به هیچ وزیر و شاهزاده و غیر آن لقب داده نخواهد شد مگر آنکه در دربار اعظم در حضور جناب اجل آقا وزیر اول و اقلاً ده نفر دیگر از رجال بزرگ دولت حالت و صفت و قابلیت و استعداد آن شخص که باید صاحب لقب بشود مطرح گفتگو گردد در صورتیکه وزیر اوّل و سایر رجال دولت تصدیق نموده و صحّه بگذارند که این شخص سزاوار و لایق و مستوجب فلان لقب هست شرحی نوشته تصدیق خواهند نمود و همه آن نوشته را مُهر کرده به نظر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه می‌رسد آن وقت التفات خواهد شد و الاّ فلا. و هرگز بغیر از این نحو قانون به وسایط دیگر لقب به احدی داده نخواهد شد.

جناب سپهسالار اعظم بعد از مراجعت از سفارت روس به فرمانفرمائی مملکت خراسان و سیستان به علاوه امر تولیت آستانهٔ مقدسه حضرت رضا علیه‌السّلام منصوب و به یک قبضه شمشیر مرصّع از درجهٔ اوّل مباهی و روانهٔ خراسان شدند. نواب والا عضدالدّوله و جناب حاجی خازن‌الملک و امیرزاده وجیه‌اللّه میرزا سیف‌الملک و صارم‌الملک عزیزاللّه خان سرتیپ شاهیسون و محمّدتقی خان امین نظام و حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر و میرزا نصراللّه خان نایب‌الوزاره هم درمعیّت جناب سپهسالار اعظم مأمور و روانه شدند. یک ثوب سرداری ترمه به نواب والا عضدالدّوله و یک قبضه سرعصای مرصّع به جناب حاجی خازن‌الملک نیز اعطا و مرحمت شد. معاودت نواب والا حاجی معتمدالدّوله از فارس که پنج سال مستقلاً به فرمانفرمائی آن مملکت منصوب بودند و ورود به

دارالخلافه و تشرّف به حضور همایون شهریاری دام ملکه.

وقایع ماه شعبان المعظّم

منع اعطای القاب و مناصب و نشان و حمایل و امتیازات نظامی مگر به تحقیق لیاقت کامل و تصدیق شخص نواب اشرف والا امیرکبیر وزیر جنگ و جناب وزیر لشکر و بیست نفر از امرای عسکریه که همه باید تصدیق‌نامه را مهر و امضا نمایند چنانکه در نمرهٔ سابق این روزنامه برای دادن القاب غیرنظامی قانونی موافق حکم اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه نوشته شد حال هم در دادن مناصب و القاب نظامی و نشان و حمایل در ادارهٔ عسکریه قانون مختصری نوشته می‌شود که من‌بعد هر لقب و درجات منصب و نشان و سایر امتیازات که به صاحب‌منصبان بزرگ و کوچک الی تابین در قشون باید التفات شود در مجلس نظامی که مرکّب از بیست نفر از امرای عسکریه و جناب وزیر لشکر و چند نفر از لشکرنویسان معتبر باشد مطرح گفتگو باید بشود و قابلیت و استعداد و خدمت آن شخص که باید دارای یکی از امتیازات بشود سنجیده خواهد شد و به لیاقت آن شخص درجهٔ امتیاز را متفقاً به عرض برسانند و همهٔ اعضای مجلس مهرکرده به توسط نواب اشرف والا نایب‌السّلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی به عرض خواهند رسانید و بعد از دیدن تصدیق اهل مجلس حکم آن امتیاز به صحه خواهدرسید. فوت آقامیر محمّدحسین در اصفهان که از اجلّهٔ علماء و آقایان محترم سلسله امام جمعه و خود نیز چندی به منصب امام جمعگی منصوب بودند. جناب آقاسید آقای پیشنماز ارومیّه به توسط جناب جلالتمآب امیرنظام علاءالدّوله به شیخ‌الاسلامی ارومیّه منصوب شد. مدرسهٔ موسوم به مدرسهٔ همایونی که در اصفهان به امر نواب اشرف والا ظلّ‌السّلطان به مصارف گزاف بنا شده در این اوقات به اتمام رسیده و دایر شد.

وقایع ماه رمضان المبارک

اتمام عمارت اندرونی سلطنتی شهرستانک با کمال شکوه و خوبی و اعطای یکثوب سرداری ترمه کشمیری از ملابس خاصّه به جناب معتمدالملک وزیر

مخصوص و وزیر بنائی و برقراری یکصد تومان اضافه مواجب در حق حاجی ابوالحسن رئیس معماران. قتل حمزه آقای بلباس منکور و سوار آقا و خضرآقا و علی آقا که از معتبرین اقوام حمزه آقا و همه سرخیل اشرار اکراد و خائنان دولت بودند در ساوجبلاغ به حسن تدبیر و اهتمام جناب حسنعلی خان وزیر فواید. میرزا اسمعیل ولد جناب امین السّلطان که از جانب جناب معزی الیه ریاست خزانهٔ عامره دارد به منصب پیشخدمتی حضور مبارک و یکثوب سرداری خلعت همایون سرافراز شد. بروز و شدّت ناخوشی قی و اسهال در حدود کرمان و تخفیف یافتن.

وقایع ماه شوال المکرّم

نواب عبدالله میرزا که از جانب نواب اشرف والا ظلّ السلطان ادام الله اقباله العالی به حکومت کرمانشاهان منصوب و حسن خدمت معزی الیه به تصدیق شاهنشاهزاده معظّم له منصوص شد امیرزاده معزی الیه را به لقب حشمة الدوله ملقّب و سرافراز داشتند. نواب ابوالفتح میرزا حکمران ایالت کردستان ولد نواب والا حاجی حسام السلطنه به لقب مؤیدالدوله ملقّب و مباهی آمد. نواب انوشیروان میرزا بیگلربیگی شهر تبریز ملقّب و ممتاز به لقب ضیاء الدّوله شد. فوج مخبران و فوج پنجم شقاقی علاوه بر فوج بهادران و فوج ششم اقبال قراول مخصوص سپرده به محمدباقر خان شجاع السّلطنه سرتیپ اوّل و خلعت همایونی نیز در حق معزی الیه اعطا گردید.

وقایع ماه ذی القعده الحرام

تأیید و تأکید ملوکانه در احد[1] و استیفا و ادای حقوق و مواجب اهل نظام و قشون ظفرنمون به موجب دستخط مبارک خطاب به نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السّلطنه وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی شرف صدور یافت.

۱. کذا در متن. قطعاً در اصل «آحاد» بوده است.

سواد دستخط مبارک

نایب السلطنه ــ اعظم و اهمّ شغل شما در امور قشون اینست که مواجب و جیرهٔ تمام نفرات عسکریّه را از صاحبمنصبان کلّ و جزو، الی آحاد و افراد سرباز و تابین، همه ساله به وقت و موقع برسانید که به هیچوجه تأخیر در این عمل عمده رو ندهد و اگر در این باب قصوری بکنید یقیناً مسئول خواهید بود و اگر احیاناً از سنوات گذشته حقوق نوکر چیزی باقیمانده باشد رسیدگی کامل نموده آن حقوق را تمام و کمال برسانید. شوال ۹۸.

استحکام و استقرار وزارت وظایف به جناب امین الملک به موجب دستخط همایون.

سواد دستخط مبارک

جناب آقا ــ چون وزارت وظایف ارثاً و استحقاقاً به امین الملک می رسد لهذا بازهم مجدداً می نویسیم که این شغل را با لوازم آن به امین الملک واگذار کرده دیگران مداخله نکنند و نظم این کار را از او باید خواست.

فوت مصطفی قلیخان قراگوزلو ملقب به اعتمادالسّلطنه امیرتومان که از چاکران قابل قدیمی و مصدر خدمات عمده شده و در پایان عمر به حکومت ارومی منصوب بود و به مرض حصبه[1] در آنجا درگذشت. افتتاح روشنی چراغ گاز در شهر دارالخلافهٔ طهران که مدّتی بود به عملیّات آن مشغول بودند و در عصر پنجشنبه یازدهم جشن افتتاح و اشتعال گاز در ارک مبارک واقع شد. جناب صنیع الدّوله به یکثوب سرداری ترمه کشمیری از ملابس خاصّه مخلّع گردید. نصراللّه خان نصرالملک سرتیپ اول به اعطای نشان و حمایل امیرتومانی سربلند آمد. حسام الملک نیز به نشان و حمایل امیرتومانی مفتخر گردید. میرزا احمدخان پیشخدمت مخصوص پسر جناب جلالتمآب امیرنظام علاءالدوله چون در گرفتن و نگاهداری سوارهٔ غلامان منصور منتهای حسن خدمت به‌جای آورده بود در موقع سان

۱. در متن حسبه.

دادن غلامان مزبور به نشان و حمایل سرتیپی اوّل نایل گردید.

وقایع ماه ذیحجّة الحرام

ترتیب و تقسیم ایام هفته برای رسیدگی ذات همایون ملوکانه به مشاغل و مهام ادارات دولتی از قرار ترتیب ذیل: (روز شنبه دیوان مظالم عدلیه)، (یکشنبه وزارت جنگ و سایر ادارات حضرت والا نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ)، (دوشنبه تعطیل است)، (سه‌شنبه وزارت داخله و ادارات جناب اجل آقا و محاسبات دفتری و فرامین و بروات و اسناد خرج و مطالب جناب امین السّلطان و امین‌السلطنه و معتمدالحرم و عرایض جناب صنیع‌الدوله)، (چهارشنبه مطالب وزارت خارجه و وزارت علوم از بابت تلگراف و مدرسه و مریضخانه و معادن و غیره و مطالب جناب امین‌الملک از بابت وظایف و پستخانه و مطالب جناب معتمدالملک از بابت وزارت بنّائی و جناب امین خلوت از بابت عمله خلوت و تفنگداران خاصّه و مطالب معیّرالممالک)، (پنجشنبه مخصوص احضار وزرا و شاهزادگان و رجال دولت و فرمایشات شفاهی)، (جمعه تعطیل است). یک قبضه شمشیر مرصّع مکلّل به جواهر گرانبها از شمشیرهای خاصّه سلطنتی به جهت نواب اشرف والا ظلّ السّلطان حکمران اصفهان و فارس و یزد و عربستان و لرستان و کرمانشهان و کردستان و عراق و غیرها ادام‌اللّه اقباله العالی اعطا و به توسّط جعفرقلی خان پیشخدمت حضور، ارسالِ اصفهان شد. یکثوب سرداری ترمه نظامی که علامت نشان مرصّع در سردوشهای آن داشت و از خلاع خاصّهٔ ملوکانه بود به افتخار جناب جلالتمآب امیرنظام علاء الدّوله مرحمت و ایصال آذربایجان فرمودند. حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم والی مملکت خراسان روز بیست و یکم این ماه در مشهد مقدّس به مرض دردپا و سوءمزاج در سنّ پنجاه و هفت سالگی دعوت حق را لبّیک اجابت گفت.

وقایع ماه محرّم الحرام سنهٔ ۱۲۹۹

نواب والا شاهزاده رکن‌الدوله که مسبوق به ولایت مملکت خراسان و سیستان بودند و رعایای آن مملکت هم کمال رضایت را از سلوک ایشان داشتند

بعد از فوت سپهسالار اعظم دوباره به حکومت خراسان و سیستان به علاوهٔ اختیار امر تولیت منصوب و مأمور و به خلعت تن‌پوش مبارک مخلّع شدند و دستخط مبارک شرف صدور یافت.

سواد دستخط جهانمطاع مبارک

چون از طرز رفتار و سلوک و رعیت‌داری و نظم سرحدیّه که رکن‌الدوله در حکومت سابق خود در خراسان و سیستان معمول داشته بود کمال رضامندی را داشتیم مجدّداً او را کمافی السابق مأمور به حکومت خراسان و سیستان و غیره فرمودیم که با نهایت امیدواری از الطاف ما مشغول نظم مهام آن مملکت باشند و بطوریکه فرمایش شده است نظم و رعیّت‌داری خود را از سابق هم بهتر به جلوهٔ ظهور برساند.

حاشیهٔ دستخط مبارک را نیز به مضمون مسطور در ذیل موشح فرمودند:

اختیار تولیت حضرت امام ثامن علیه‌السّلام را هم به رکن‌الدوله مرحمت فرمودیم که هرطور صلاح بداند معمول دارد. نظر به انتظام اصطبل خاصّه مهدیقلی خان امیرآخور را به اعطای یکثوب سرداری ترمه از ملابس خاصّه سلطنتی مفتخر فرمودند. عبدالله خان قوللر آقاسی باشی ولد جناب جلالتمآب امیرنظام علاءالدوله را به منصب کشیکچی باشیگیری و خلعت مهرطلعت همایون مباهی داشتند. مأموریت حاجی میرزا عبدالغفار نجم‌الملک معلم کل علوم ریاضی و دیگر مهندسین برای برآورد مخارج بستن سدّ اهواز به امر دولت. اعطای یک قبضه شمشیر مرصّع بسیار ممتاز از شمشیرهای خاصّه سلطنتی دربارهٔ نواب اشرف والا نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی محض کمال انتظام وزارت جنگ و دستخط جهانمطاع شرف صدور یافت.

سواد دستخط همایون

چون از خدمات نایب‌السلطنه در امور قشونی و سایر ادارات سپرده به او راضی هستیم خواستیم علامتی از رضایت و التفات مخصوص خودمان در حق او ظاهر نمائیم لهذا یک قبضه شمشیر مرصّع از شمشیرهای خاصّه التفات فرمودیم که

موجب دلگرمی نایب‌السلطنه شده بیشتر از پیشتر مشغول انتظام خدمات مرجوعه به خود باشد فی ۹۹ ئیلان‌ئیل.

دکتر طولوزان حکیمباشی حضور همایون به اقتضای وفور علم و دانش به خطاب جنابی مخاطب و سرافراز و دستخط جهانمطاع مبارک صادر شد.

سواد دستخط مبارک

دکتر طولوزان حکیمباشی بیست و چهار سال است در دولت ایران مشغول خدمت و همیشه اوقات سفراً و حضراً مواظب خدمت شخص ما بوده و خاطر همایون ما را از حسن خدمات خود خرسند داشته است. در این اوقات لازم دیدیم محض بروز مرحمتی مخصوص در بارهٔ آن دولتخواه او را به خطاب جنابی سرافراز فرمائیم مقرّر آنکه عموم چاکران دربار همایون ما دکتر طولوزان را دارای این امتیاز دانسته توقیر و احترام او را مرعی دارند. محرّم ۱۲۹۹.

نشان مجیدی از طرف دولت علّیه عثمانی برای اشخاص مفصّلهٔ ذیل اعطا و ارسال گردید: (کنت دومنت فرت، رئیس پلیس دارالخلافه، نشان درجهٔ سیّم مجیدی)، (عباسقلی خان سرتیپ و مترجم، درجهٔ چهارم مجیدی)، (میرزا علیمحمد خان سرهنگ منشی و ناظم دارالطباعهٔ دولتی و عبدالحسین خان سرهنگ مستشار ادارهٔ پلیس نشان درجهٔ پنجم مجیدی).

وقایع ماه صفر المظفّر

تأیید و تقویت دیوانخانه عدلیه عظمی به موجب دستخط اکید همایونی.

سواد دستخط همایون

جناب آقا ــ عمدهٔ نظم دیوانخانه وگذشتن عرض عارضین اینست که دیوانخانهٔ اعظم کمال تسلّط و اقتدار را داشته باشد و از جمله تسلّط دیوانخانه اینست که هرکس را بلااستثنا احضار به دیوانخانه می کنند باید فوراً بدون هیچ عذری حاضر شوند حتی اگر شما را هم احضار کنند باید حاضر شوید تا چه رسد به دیگران و از هر اداره باشد و از هر جرگه و مناصب باشد باید حاضر شوند فلان

کس عذر نیاورد که من در ادارهٔ فلان آقا و فلان شخص هستم نمی‌آیم یعنی چه؟! بسیار غلط است حکم سختی الآن به معزّالدوله بدهید و در روزنامه اعلان و نشر نمایند که هرکس از هر طبقه باشد به دیوانخانه احضار شود تقاعد نماید تنبیه و سیاست خواهد شد. ۹۹

اعطای یک حلقه انگشتری الماس بریلیان بسیار ممتاز در موقع عید مولود همایونی و عرض قشون در حق نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌اللّه اقباله العالی. محمّد ابراهیم خان وزیر دارالخلافه به خطاب جنابی مخاطب و مباهی گردید. میرزا کاظم ملک الاطباء حکیمباشی حضور همایون به اعطای یک قطعه نشان تمثال همایون مکلّل به الماس مفتخر شد. وزارت گمرک به اقتضای حسن ادارهٔ جناب امین السلطان باز کماکان به خود ایشان استقرار و اختصاص یافت. امین حضور به محصّلی محاسبات و نظم و ترتیب امور دفترخانه مبارکه استیفا که مسبوق به آن بود منصوب گردیده به یکثوب سرداری ترمه تن‌پوش مخلّع شد. جناب صنیع‌الدوله برحسب ارادهٔ علیّه و دستخط همایونی جزو وزرا و اعضای مجلس شورای کبرای دولتی شد.

سواد دستخط همایون

صنیع‌الدوله که از تربیت‌یافتگان این عهد همایون و علاوه بر استعداد فطری و معلومات خارجی همیشه در حضور ما واقف امور و مطلع به مهام دولت است و در هر موقع صدق و غیرت او را آزموده هوشمندی و فطانت او را معاینه فرموده‌ایم به صدور این دستخط مبارک مقرّر می‌فرمائیم که بعد از این در سلک وزراء و اعضای دارالشورای دولتی برقرار و در مرجوعات به مجلس نتایج معلومات و اطلاعات خود را مرئی و مشهود دارد مقرّر آنکه امین‌الملک صنیع‌الدوله را از اعضاء مجلس شورای دربار همایون دانسته در مواقع تشکیل مجلس او را اخبار نماید. فی شهر صفرالمظفر ئیلان‌ئیل ۱۲۹۹.

باغ و عمارت و قصر دوشان‌تپه و باغ‌وحش آنجا مستقیماً و مستقلاً به امیرزاده سلطان حسین میرزا پیشخدمت حضور واگذار و یکثوب سرداری ترمه خلعت همایونی دربارهٔ معزی‌الیه مرحمت گردید. شاهزاده سام میرزا شمس‌الشعراء به

یکثوب جبّه ترمه خلعت همایونی مخلّع شد. میرزا عباسخان سرتیپ مهندس مخصوص حضور همایون به یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجهٔ دو یّم خارجه امتیاز یافت. میرزا رضاقلی خان ایروانی گماشتهٔ نواب اشرف والا ظلّ السلطان به لقب سراج الملکی و منصب استیفا از درجهٔ سیّم سرافراز شد. میرزا علیرضا مستوفی به یکثوب جبّه ترمه حاشیه‌دار مخلّع گردید. میرزا حسنخان ولد مرحوم میرزا مصطفی وکیل لشکر به منصب لشکرنویسی نایل آمد. حاجی میرزا حسین مميّز به یکثوب جبّه ترمه ایرانی سربلند شد. میرزا محمّدحسین ادیب ملقّب به فروغی منشی روزنامه در صلهٔ مدیحهٔ مولود همایون به یک طاقه شال ترمه مخلّع گردید.

وقایع ماه ربیع‌الاول

بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری خلدالله ملکه یکهزار تومان از وجوه صرف جیب مبارک به رسم اعانت برای بازماندگان و ایتام محروقین تماشاخانه وینه موسوم به رینگ اعطا فرمودند. به امیرزاده وجیه‌الله میرزا سیف‌الملک مقرّر گردید هزار نفر سوار جدید از بیگ‌زاده‌ها و خانزاده‌های معتبر گرفته با سلاح و لباس ممتاز از سان حضور مبارک گذرانده و ابوابجمع خود معزی‌الیه و موسوم به سوار ناصری باشند. حاجی مصطفی قلیخان میرشکار به یکثوب کلجهٔ بطانه سنجاب مخلّع گردید. جناب میرزا حسن ثانی فرزند جناب اجل آقا وزیر اعظم داخله و مالیه به منصب جلیل و شغل نبیل مستوفی الممالکی که منصب و شغل موروثی آباء و اجداد ایشان بود با جمیع مواجب و مرسومات این منصب نایل و به یکثوب جبّه ترمه دوره مفتول دوز شمسهٔ مرصّع مخلّع گردیدند. نواب اشرف والا ظلّ السّلطان حکمران ممالک و ولایات فارس و اصفهان و یزد و عراق و عربستان و لرستان و کرمانشاهان و غیرها ادام‌الله اقباله العالی به رسم همه سال برای شرفیابی حضور همایون از مقرّ حکومت موقتاً احضار به دربار همایون و هشتم ربیع‌الاول وارد دارالخلافه و فوراً شرفیاب حضور همایون و مورد مرحمت کامل شدند.

اعلان دولتی در باب مسکوکات

از آنجا که ارادهٔ قدسیّه و رأی بیضا ضیای بندگان اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاه صاحبقران خلّد اللّه ملکه تعلّق گرفت مسکوکات تمام ممالک محروسهٔ ایران از طلا و نقره به وزن و عیار مخصوصی باشد و بطوری سکّه شود که قلب و پست عیار را کسی نتواند سکّه نماید و رفع اغتشاش و تقلّب از مسکوکات ایران کلّیةً بشود، در سنهٔ مسعودهٔ توشقان‌ئیل سعادت دلیل چون این خدمت و انجام این مهم معظم را به عهدهٔ کفایت و حسن کفالت جناب امین‌السّلطان مفوض و موکول فرمودند از یمن توجّهات بلانهایت اقدس خسروانه که همواره شامل حال جناب معزی‌الیه است ضرّابخانه مبارکه دولت مفتوح و اشرفی جدیدالضّرب که هر عددی پانزده نخود وزن و در هر یکصد مثقال ده مثقال عیار در یکتومان سکه و رواج باشد و قران جدیدالضرب عددی یکمثقال و در یکصد مثقال ده مثقال عیار دارد سکه شود چون در بدایت افتتاح ضرابخانه مبارکه اسباب و چرخ سکّه بقدر مایحتاج موجود نبود بطور صعوبت و اشکال از دو چرخ سکّه روزی دوازده هزار عدد زیاده سکّه و اخراج نمی‌شد از فرط توجّهات کامله در عرض این مدت سه دستگاه دیگر چرخ سکّه در ضرابخانه مبارکه حاضر و موجود و سایر اسباب بقدر لزوم و ضرورت از چرخهای اسباب‌سازی وغیره تهیّه و حاضره شده وجهاً من‌الوجوه نقص و قصوری در اسباب و مایحتاج ضرابخانه دولت نیست چنانکه اگر بخواهند اتّصالاً پول از هر قبیل سکّه نمایند ممکن و در نهایت سهولت و اگر در اسباب نقصی بهم رساند عمله‌جات و اجزاء ضرابخانه بطوری مهارت و بصیرت بهمرسانیده‌اند که خودشان فوراً در مقام مرمّت و اصلاح برآمده با کمال استعداد می‌توانند روزی یکصد هزار عدد پول اشرفی و قران و غیره سکّه نمایند در عرض این سه سال هرقدر ممکن بود قرانهای قدیم را آب نموده قران جدیدالضّرب سکّه کرده چنانکه بندگان اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی دام ملکه در هذه السنهٔ ئیلان‌ئیل هم برای اظهار اطمینان کاملی که از صحّت وزن و عیار و خوبی طرح سکّه‌های جدید حاصل فرموده بودند و هم محض سرمشق و تشویق عموم اهل مملکت از متمولین و تجار و کسبه و رعیت تمام وجوهات خزانهٔ ذخیرهٔ مخصوص

که سوای خزانهٔ معاملات و داد و ستدی دولتی و مخصوص سلطنت و در عمارت دولتی واقع و در هر سال مبلغی که بعد از وضع مخارج دولتی وخریداری اسلحه و غیره از وجوهات مالیاتی و گمرک و قیمت جنس و غیره زیاد می ماند و در این خزینه مخصوص ذخیره دولتی می شود بیرون آورده تسلیم ضرابخانه مبارکه شده از وضع مختلف پولهای سفید را تبدیل و مسکوک به وضع قران و دوقرانی فرموده‌اند و حالا پولهای طلا را از اشرفی و غیره در ضرّابخانهٔ مبارکه تبدیل به سکّهٔ وضع جدید می نمایند و با این اهتمامات دولت بازْ همه روزه از ولایات داخلهٔ ایران به توسط حکّام و تجّار شکایت دارند که قرانهای قدیم را به سبب اختلاف و اغتشاش عیار برنمی دارند و اسباب زحمت زیاد شده علی هذا برحسب امر قدر قدر مبارک مقرّر است که به تمام ولایات محروسهٔ ایران اعلان شود که بطور حکم باید اشرفی و قرانهای قدیم تماماً آب و ضرب جدید شود که در جمیع ممالک محروسه غیر از سکّه جدید نباشد و به موجب این اعلان از این تاریخ الی ششماه از سنهٔ آتیه گذشته هرکس هرقدر اشرفی و قران قدیم داشته باشد به توسّط تجّار و امانت و غیره به دارالخلافهٔ باهره در سرای دولت به حجرهٔ حاجی محمّدحسن امین دارالضرب برساند و به فاصلهٔ ده روز عوض اشرفی و قران جدیدالضّرب بدون کسر و نقص بگیرد چنانچه اهمال و کوتاهی نماید بعد از گذشتن مدت مسطوره خزانه مبارکه دیگر اشرفی و قرانهای قدیم را در عوض پول رواج قبول نخواهد کرد و به قیمت جنس گرفته می شود.

مسکوکات ضرب جدید از این قرار است:

طلا

(ده تومانی)، (دو تومانی)، (یکتومانی)، (پنجهزاری)، (دوهزاری).

نقره

(پنجهزاری)، (دوهزاری)، (یکهزاری)، (ده شاهی)، (پنجشاهی)، (شاهی سفید).

پول سیاه

(صددیناری)، (یکشاهی)، (نیمشاهی).

مدالهای دولت از طلا و نقره و مس که به مصارف امتیازات دولتی می‌رسد تمام در ضرّابخانهٔ مبارکه ضرب و اخراج می‌شود. بندگان اعلیحضرت اقدس همایون صاحبقرانی خلّدالله ملکه یکروز به جهت تشویق اهالی مدرسهٔ دارالفنون تشریف‌فرمای مدرسه شده جناب مخبرالدّوله وزیر علوم بعضی کتب و نقشه‌جاتی که در این اوقات در مدرسه تألیف و ترجمه و بعضی از آنها هم منطبع شده بود از قرار ذیل از لحاظ نظر همایون گذراندند: کتبی که تألیف و طبع شده است: (کتاب جغرافیا تألیف حاج نجم‌الملک)، (نقشهٔ جغرافیائی عمل میرزا رضاخان و میرزا محمود خان مهندس)، (کتاب شیمی مصوّر تألیف میرزا کاظم معلّم طبیعی)، (کتاب علم امراض تألیف میرزا علی دکتر)، (کتاب تشریح مصوّر تألیف ایضاً)، (کتاب فیزیولوژی تألیف میرزا محمّد دکتر رئیس مریضخانه)، (کتاب دیالگ فرانسه تألیف میرزاعلی اکبرخان نقّاشباشی)، کتب و نقشه‌های خطی: (کتاب جنگ مشرق زمین ترجمهٔ میرزا کاظم معلّم طبیعی)، (کتاب لغت جیبی فرانسه و فارسی ترجمهٔ میرزا کاظم معلّم طبیعی و میرزا علی اکبر خان نقاشباشی)، (نمونه‌ای از تذکرة‌اللغات فرانسه ترجمهٔ میرزا کاظم)، (کتاب موسیقی و تناسبات تألیف مسیو لمر معلّم موزیک و ترجمهٔ میرزا علی اکبرخان نقاشباشی)، (نقشه‌های مختلف عمل میرزا رضاخان و میرزامحمود خان)، (تمثال همایون عمل نقاشی و باسمهٔ میرزاعبّاس). ورود مسیودبالوا‌وزیر مختار دولت فخیمهٔ جمهوری فرانسه مأمور به اقامت دربار دولت علیّه به دارالخلافهٔ باهره با تشریفات لازمهٔ دولتی و شرفیاب شدن به حضور مبارک. میرزا محمّد صدیق‌الملک رئیس دفتر وزارت جلیلهٔ خارجه به یکثوب جبّه ترمه حاشیه‌دار مخلّع گردید. امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم عمادالدوله به منصب ژنرال آجودانی حضور مبارک سرافراز گردید. از طرف دولت جمهوری فرانسه به جهت اشْخاص مفصلّه ذیل نشان علی‌حسب درجاتهم داده شد: (صدیق‌الملک میرزا محمّد رئیس دفتر وزارت خارجه نشان کوماندرو درجه سیّم لژیون دُنُور)، (میرزا مصطفی خان نایب‌الوزاره

اوفیسیه از درجه چهارم)، (میرزا عبدالله خان سرتیپ مستشار الوزاره اوفیسیه از درجه چهارم)، (میرزا مهدیخان حامل پیغامات وزارت خارجه به سفارت‌خانه‌ها اوفیسیه از درجه پنجم)، (میرزا نصرالله خان منشی و میرزا شکرالله نامه‌نگار اوفیسیه از درجهٔ پنجم). فوت آقامحمّد ابراهیم نوّاب بدایع‌نگار دولت علیّه در نیمه این ماه به مرض سکته.

وقایع ماه ربیع‌الثّانی

نوّاب اشرف والا ظلّ‌السّلطان فرمانفرما و حکمران اصفهان و فارس و یزد و عربستان و لرستان و کردستان و کرمانشهان و عراق وغیرها ادام‌الله اقباله العالی لباسی از برای سرباز تحت ریاست خودشان تعبیه فرمودند که اصل لباس زمستانی از جنس نمد کرکی بسیار لطیف و بادوام مثل ماهوت خوب و از اقمشهٔ داخلهٔ مملکت، و کلاه از جنس پوست به وضع کلاه‌خود که جلو آنرا برنج گرفته و علامت سربازی از همین فلز برآن نصب کرده و نیز لباسی تابستانی از پارچهٔ ریسمانی که شبیه به کتان و از منسوجات اصفهان و سایر ولایات داخله و دوام و ملایمت او نیز زیاد است تعبیه و در کمال خوشوضعی ترتیب داده روز تشریف‌فرمائی بندگان اعلیحضرت همایون شهریاری ایدالله جُنده به منزل نواب اشرف معظّم‌له از نظر مبارک گذشته و مطبوع افتاده مقرّر فرمودند مروراً برای کلّیه قشون ظفرنمون دولت علیّه از همین جنس و نوع لباس ترتیب داده شود. حکومت ایالت کردستان ایران و کلّیّه افواج و قشون ولایات محکومهٔ نواب اشرف والا ظلّ‌السّلطان دام اقباله العالی را با تمام مهمّات عسکریه و لوازم حربیه آن به کف کفایت و اداره و ریاست خود نواب اشرف معظّم‌له واگذار و ضمیمهٔ حکومت سایر ولایات و ممالک محکومهٔ ایشان فرمودند. نظر به کمال توجه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون صاحبقرانی دام ملکه به ادارهٔ قشون و انتظام این وزارت معظّمه که اعظم و اهمّ از جمیع ادارات و مهام دولتی است دستخط مبارک ذیل را برای مزید اقتدار و اختیار نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی و انحصار جمیع شعبات این وزارت جلیله به ادارهٔ شخص خود نواب معظّم‌له صادر رو مرحمت فرمودند.

سواد دستخط همایون

نایب السلطنه ــ اگرچه بعد از سپهسالار مرحوم که امور قشونی راجع به شما شد هنوز چندان وقتی نگذشته که آنطوریکه منظور نظر است منظم شود لیکن منظور ما اینست که امور قشون و توپخانه و قورخانه و سواره و پیاده خیلی زودتر از آن که منتظر هستیم ترقی کامل حاصل نماید لهذا لازم شد این دستخط را بنویسیم، چون حالا آخر سال ئیلان‌ئیل و نزدیک به سنهٔ آتیهٔ یونت‌ئیل است باید قرارهای بسیار مضبوط نافع در امور قشونی از هر جهت انشاءالله از ابتدای سنهٔ آتیه و مابعدها بدهد و با کمال قدرت و تسلّط در هر جزئی از اجزای قشونی دقتهای کامل نماید به موجب همین دستخط اختیار و اقتدار کامل به شما مرحمت می‌فرمائیم که فوراً مشغول تنظیمات بشود و امور راجعه به قشون را به غیر از آن فرزند احدی نباید بعرض برساند و از طرف ما هم مستقیماً به خود شما احکام صادر خواهد شد لاغیر و از سنهٔ آتیه و مابعدها خود آن فرزند مسئول رساندن جیره و مواجب و حقوق تمام نفرات قشون است جزای هر صاحبمنصب و آحاد و افراد قشون که خلاف قانون و ناخدمتی بکند به اختیار آن فرزند است و همچنین هرکسی سزاوار مرحمت و التفات است به عرض و استدعای شما مرحمت خواهد شد.

نواب امیرزاده مؤیّدالدّوله ولد نواب والا حاجی حسام‌السّلطنه از ولایت کردستان به حکومت ولایت خمسه منصوب و روانه شد. محمّدحسن خان پیشخدمت حاکم کاشان به یکثوب سرداری ترمه ایرانی خلعت همایونی که ارسال کاشان فرمودند مفتخر گردید. نواب اشرف والا ظل‌السّلطان ادام‌الله اقباله العالی جناب ناصرالملک محمودخان را که از وزراء وچاکران بزرگ مجرّب دولت است برای حکومت ایالتین کرمانشهان و کردستان انتخاب و از خاکپای همایون اجازت حاصل و امر به تدارک و حرکت به صوب ایالتین مزبورتین فرمودند. فوج مسعود طهران برحسب استدعای نواب اشرف والا شاهنشاهزاده نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی کمافی‌السّابق به امیرزاده سیف‌الملک وجیه‌الله میرزا سرتیپ اوّل ابوابجمع شد. محمّدحسین خان پیشخدمت خاصّه و امیرآخور اصطبل توپخانه

مبارکه به یکثوب سرداری ترمه ایرانی مخلّع گردید.

وقایع عمده‌ای که در ظرف این یکسال یعنی از بیست و یکم ماه مارس سنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و یک مسیحی الی بیست و یکم ماه مارس هزار و هشتصد و هشتاد و دو اتفاق افتاده است

بیست و یکم ماه مارس تا آخر مارس

(مطابق بیستم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۹۸ تا سلخ همین ماه)

(انگلیس) ــ انعقاد مصالحه مابین این دولت و طایفه نور که در جنوب افریقا سکنی دارند، و در این عهدنامه انگلیس آزادی تام و تمام جمهوری ترانسوال را می‌شناسد. **(دانمارک)** ــ فوت پرنس کارلین زوجهٔ ولیعهد سابق. **(افلاق بغدان)** ــ اهالی این مملکت والی خود را پادشاه و مملکت خود را دولت و سلطنت اعلان داشتند.

ماه آوریل

(مطابق غرّه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۲۹۹ تا غرّه جمادی‌الاخری)

(انگلیس) ــ در پانزدهم این ماه لرد بیکنسفیلد شخص معروف صدراعظم سابق انگلیس وفات می‌کند. عساکر انگلیس قندهار را در افغانستان تخلیه می‌کنند. **(ایطالیا)** ــ در مجلس پارلمنت گفتگوهای بسیار سخت بر ضدّ دولت می‌نمایند که چرا در مسئلهٔ تونس دولت ایطالیا سکوت کرده اقدام به جنگی بر ضدّ فرانسه نمی‌کند. **(اطریش)** ــ مراجعت ولیعهد به وینه بعد از مسافرت در مشرق زمین. آمدن والی بلغارستان به وینه. فوت ژنرال بِنِدِک. عهد تجارتی با سربستان. **(روس)** ــ تحقیق در اعمال قاتلین امپراطور مرحوم، روساکف و چهار نفر از همدستان او که قتل امپراطور مرحوم را سبب بودند به دار آویخته شدند. **(عثمانی)** ــ جزیرهٔ شیو(کیو) (سقّز) به‌واسطهٔ زلزله تماماً زیر و زبر شد. دول فرنگ مابین دولتین عثمانی و یونان میانجی شده تعیین حدود طرفین را می‌کنند و دولت عثمانی را در این مسئله مجبور می‌نمایند. درویش‌پاشا سردار عثمانی با یاغیهای آلبانی تصادف کرده چهار هزار نفر از آنها را مقتول می‌نماید. **(فرانسه)** ــ

طایفهٔ کرومیر از طوایف اعراب تونس در سرحد الجزایر با قشون فرانسه در جنگ اند، دولت فرانسه تهیّه قشونی دیده عساکر زیادی به سرحدّات تونس مأمور می کند و از آن طرف والی تونس را دولت فرانسه متّهم می نماید که با طایفهٔ کرومیر همدست و شریکست و عساکر فرانسه جزیرهٔ تابارکا را از تونس متصرّف می شود. دولت عثمانی حق سلطنت خود را در تونس اظهار می کند و یادداشتی در این باب به وزارت خارجه فرانسه می فرستد. **(ینگی دنیا)** ــ طغیان رودخانه ها در این اقلیم که اسباب خرابی ابنیه و هلاک بسیاری از نفوس محترمه می گردد. **(یونان)** ــ منازعه مابین یونان و عثمانی قریب به ظهور است سفرای دول خارجه که در یونان هستند این دولت را مانع از جنگ با عثمانی هستند.

ماه مه

(مطابق دو یّم جمادی الاخری سنهٔ ۱۲۹۸ تا دو یّم رجب)

(اطریش) ــ پادشاه و ملکه بلژیک با پرنس استفانی صبیّه خود که نامزد نواب ولیعهد اطریش است وارد وینه می شوند و در دهم این ماه عروسی و زفاف نواب ولیعهد و شاهزاده خانم بلژیک اتفاق می افتد. **(افلاق بغدان)** ــ در بیست و دو یّم این ماه پادشاه و زوجه اش تاج سلطنت افلاق بغدان را بسَر می گذارند. **(روس)** ــ در شهر کیو طایفهٔ بنی اسرائیل را به قتل می رسانند. فوت پرنس دألدنبورک. **(ینگی دنیا)** ــ انعقاد عهد تجارتی و دوستی فیمابین اتائونی ینگی دنیا و چین.

ماه ژوُنْ

(مطابق سیّم رجب سنهٔ ۱۲۹۸ تا سیّم شعبان)

(انگلیس) ــ سی هزار نفر از عساکر انگلیس به ارلند می روند که رفع اغتشاش آنجا را نموده این ایالت را منظم نمایند. **(افغانستان)** ــ در پانزدهم این ماه جنگ سخت مابین عبدالرحمن خان و سردار ایوبخان در حوالی قندهار درمی گیرد. **(روس)** ــ استعفای ژنرال میلوتین از وزارت جنگ. **(عثمانی)** ــ استنطاق مدحت پاشا و سایر اعاظم که متّهم به قتل سلطان عبدالعزیز خان بودند و

مدحت‌پاشا و هشت نفر از همدستهای او را حکم به قتل و دو نفر را به حبس مؤبد فرستادند. **(فرانسه)** ــ وزیر جنگ سه کرور تومان دیگر از برای امداد قشون کشی در تونس می طلبد.

ماه ژو یه

(مطابق چهارم شعبان سنهٔ ۱۲۹۸ تا چهارم رمضان)

(انگلیس) ــ کالاکو پادشاه جزایر سن‌دو یج وارد اِرلند می شود. **(افغانستان)** ــ در بیست و هشتم این ماه سردار ایوبخان غلبه بر قشون عبدالرحمن خان کرده سی عرّاده توپ از عبدالرحمن خان گرفته شهر قندهار را متصرّف می شود. **(تونس)** ــ عساکر فرانسه شهر صفاقس را گلوله‌باران می کنند. **(روس)** ــ یانقین بسیار سخت در مسکو. نواب گران‌دوک قسطنطنین از ریاست شورای دولتی و از وزارت بحریّه معزول می شود. **(عثمانی)** ــ تمام سفرائی که در عثمانی هستند به بابعالی شکایت خودشان را در باب حکم قتل مدحت‌پاشا اظهار می کنند و به توسّط سفرا اعلیحضرت سلطان از قتل مدحت‌پاشا و سایرین گذشته حکم به حبس ابدی او می نماید. **(فرانسه)** ــ زلزله در شهر لیون. **(ینگی دنیا)** ــ در دو یَم این ماه کیتُو نام طپانچه به طرف مسیو گارفی ئِلد رئیس جمهوری اتائونی خالی می کند و زخم مهلکی به او وارد آمده اطباء از معالجه مأیوس می شوند.

ماه او

(مطابق پنجم رمضان سنهٔ ۱۲۹۸ تا پنجم شوال

(آلمان) ــ اعلیحضرت امپراطور آلمان و اعلیحضرت امپراطور اطریش در شهر گُشْتَنْ ملاقات می نمایند. **(اطریش)** ــ پادشاه جزایر سن‌دو یچ به و ینه می رود. **(افغانستان)** ــ عساکر سردار ایّوبخان از او روگردان شده به طرف عبدالرحمن خان می روند. **(تونس)** ــ جنگ سخت در حمامه مابین دوازده هزار نفر عرب و قشون فرانسه. **(روس)** ــ اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس به سمت مکّاره سفر می کنند. اعلیحضرت پادشاه و ملکهٔ دانمارک به جهت ملاقات صبیّهٔ خود که امپراطریس روس است به پطرز بورغ می آیند. **(مصر)** ــ

بروز اغتشاش جزئی در این مملکت. **(یونان)** ــ عساکر یونان به قصد تصرّف نقاطی که از دولت عثمانی به آنها واگذار شده حرکت کرده به سرحد می روند و تمام نقاطی که عثمانی می بایست موافق عهدنامه به یونان واگذار و تسلیم نماید نمود.

ماه سپتامبر

(مطابق ششم شوّال سنهٔ ۱۲۹۸ تا پنجم ذیقعده)

(اسپانیا) ــ افتتاح مجلس شوریٰ. **(آلمان)** ــ ملاقات اعلیحضرت امپراطور آلمان و اعلیحضرت امپراطور روس در دانزیک. **(افغانستان)** ــ عبدالرحمن خان به طرف قندهار حرکت کرده سردار ایّوبخان از قندهار به جلو او بیرون می آید. در بیست و دو یم این ماه سردار ایّوبخان شکست سختی از امیر عبدالرحمن خان خورده به طرف هرات می رود و توپها و آغروق او به دست امیر عبدالرحمن خان می افتد. **(عثمانی)** ــ اصطبل سلطانی تماماً محترق می شود. **(مصر)** ــ شورش قشون مصر بر ضدّ خدیو و محاصره نمودن آنها قصر خدیو را. **(ینگی دنیا)** ــ مسیو گارفی نیلْد رئیس جمهوری اتائونی از صدمهٔ گلولهٔ طپانچه وفات می کند. **(یونان)** ــ بروز مطبقهٔ وبائی د ر این مملکت با نهایت شدّت.

ماه اکتبر

(مطابق ششم ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۲۹۸ تا هفتم ذیحجه)

(انگلیس) ــ شور و انقلاب سخت در ارلند. **(اطریش)** ــ فوت بارُنْ هیمرلی وزیر امور خارجه بطور فجأة. اعلیحضرت پادشاه ایطالیا و ملکه به جهت ملاقات اعلیحضرت امپراطور اطریش به وینه می آیند. **(اسپانیا)** ــ ملاقات سلاطین اسپانیا و پرتوغال. **(تونس)** ــ فتوحات عساکر فرانسه در این مملکت. **(جزیرهٔ ژاوه)** ــ بروز وبای سخت در این جزیره. **(روس)** ــ اعلیحضرت امپراطور روس قصر کچینا را برای سکنای خود منتخب می سازند. **(عثمانی)** ــ شورش طوایف اعراب در حجاز. زلزلهٔ سخت در سانجنی که بسیاری از مردم تلف شدند. **(فرانسه)** ــ فوت رُچلد صرّاف معروف. فتح قیروان از شهرهای تونس به دست

عساکر فرانسه. **(مارُک)** ــ بروز طاعون در این مملکت. **(مصر)** ــ خدیو مصر درصدد تشکیل مجلس وکلاست. **(مکزیک)** ــ طوفان سختی که در این مملکت شده باعث خرابی چندین هزار خانه و هلاکت چندین هزار نفس می شود. **(ینگی دنیا)** ــ در ششم این ماه جشن بزرگی در این مملکت در موقع سال صدم آزادی حتمی اتائونی از تبعیّت و تصرّف انگلیس می گیرند. بعد از فوت مسیو گارفی ئلد ارتور به ریاست جمهوری برقرار می گردد. یانقین بسیار سخت در شهر نو یُرک.

ماه نوامبر

(مطابق هشتم ذیحجه سنهٔ ۱۲۹۸ تا هشتم محرّم سنهٔ ۱۲۹۹)

(اطریش) ــ کنت کالنُکی به وزارت امور خارجه منصوب می شود. **(پرو)** ــ رئیس جمهور این مملکت و وزیر امور خارجهٔ او را عساکر شیلی محبوس کرده به مملکت خود می فرستد. **(روس)** ــ جمعی که قصد قتل امپراطور را داشتند و به واسطهٔ دینامیت می خواستند عمارت سلطنتی را خراب کنند گرفتار شدند و عجب اینست که بعد از استنطاق مقصرین معلوم شد که رئیس پلیس پطرز بورغ (رئیس ادارهٔ نظمیّه و امنیّه پطرز بورغ) با مقصّرین همدست و شریک بوده است. **سویس)** ــ کوه سن گُنار که سالها مشغول سوراخ کردن آن بودند سوراخ شده و راه آهن از این سوراخ عبور می کند. **(عثمانی)** ــ بروز وبا در مکّه معظّمه و جدّه. **(فرانسه)** ــ هانری بریسُن به ریاست مجلس وکلای پارلمنت برقرار می گردد، وزرای فرانسه معزول و مسیوگامبتا به صدارت منصوب و مأمور به تشکیل وزارتخانه هاست.

ماه دسامبر

(مطابق نهم محرم سنهٔ ۱۲۹۹ تا نهم صفر)

(اطریش) ــ مابین اطریش و افلاق بغدان و سروی کدورت است. انگلیس میان اطریش و افلاق بغدان میانجی است. در هشتم این ماه حرق در تماشاخانه رینگ در وینه زیاده از هزار نفر را تلف نمود. **(انگلیس)** ــ شورش سخت در اِرلند و سوزانیدن یاغیها اکثر ابنیهٔ دولتی را. **(افلاق بغدان)** ــ اعلیحضرت پادشاه افلاق بغدان از اعلیحضرت امپراطور اطریش ترضیه می خواهد.

(تونس) ــ شرقفسه به تصرف عساکر فرانسه در می آید. **(روس)** ــ پانزده نفر از نیهیلیستها خود را به لباس قشونی ملبّس نموده خواستند به عمارت سلطنتی ورود کنند و اعلیحضرت امپراطور را به قتل رسانند آنها را گرفته حبس نمودند، یکنفر ژنرال و چند نفر صاحبمنصب که متهم به نیهیلیستی هستند محبوس شدند. شهر کُرنشتاد بندر نظامی روس را نیهیلیستها آتش می زنند. **(عثمانی)** ــ شورش سخت در سودان. بروز زلزلهٔ شدید در اناطولی. **(مصر)** ــ بروز وبا در مصر. تجدید شورش اهالی قشون بر ضدّ خدیو.

ماه ژانویه

(مطابق دهم صفر سنهٔ ۱۲۹۹ تا یازدهم ربیع الاول)

(اطریش) ــ بروز شورش در ایالت هرسک و بسنی و شکست دادن یاغیان عساکر اطریش را. سخت شدن شورش ایالتین مزبورتین. **(آلمان)** ــ به جهت دوستی این دولت با دولت عثمانی ژنرال راذریویل حامل نشان از طرف اعلیحضرت امپراطور آلمان برای اعلیحضرت سلطان عثمانی شد. **(انگلیس)** ــ به‌واسطهٔ توجیهی که اعیان پیش خود نمودند معادل مبلغ شش کرور تومان پول ایران وجه نقد حاضر کرده بطور وجه الاعانه برای یهود یهائی که در مملکت روس طرف صدمه شده بودند می فرستند. **(پرتوغال)** ــ جمعی از خدمهٔ عمارت سلطنتی به تهمت اینکه درصدد مسموم کردن اعلیحضرت پادشاه هستند محبوس می شوند. اعلیحضرت پادشاه اسپانیول و ملکه وارد لیز بُن پای‌تخت پرتوغال می گردند. **(تونس)** ــ طیب بیگ برادر محمّدصادق‌بیگ والی تونس به حکم والی محبوس می شود. **(سویس)** ــ در اوّل این ماه افتتاح رسمی معبر سَنْ‌گُتار شد. **(شیلی)** ــ عهد مصالحه مابین شیلی و بُلیوی. **(فرانسه)** ــ مسیو گامبتا صدراعظم و وزرای دایرهٔ او معزول شدند و فریسینه به صدارت منصوب شد.

ماه فوریه

(مطابق دوازدهم ربیع الاول سنهٔ ۱۲۹۹ تا نهم ربیع الثانی)

(اطریش) ــ عساکر این دولت از یاغیهای هرسک و بسنی شکستهای

سخت می‌خورند. یاغیهای هرسک مایل به اصلاح هستند. **(انگلیس)** ـ در ارلند شورش بر ضدّ دولت رو به تزاید است و هر روز چند قتل نفس روی می‌دهد. **(اسپانیول)** ـ مطبعه‌ها چند روز بسته شدند به قسمی که در تمام مملکت اسپانیا در این چند روز نشر روزنامه نشد. **(روس)** ـ ژنرال اسکُبلف سردار روس که در پاریس است خطبه بر ضدّ دولت آلمان می‌خواند و این خطبه به آلمان خیلی مؤثر می‌شود و اسباب تغیّر زیاد در آلمان و اطریش بر ضدّ روس می‌گردد. انکشاف حال جمعی از نیهیلیستها که مصمّم قتل اعلیحضرت امپراطور هستند. **(عثمانی)** ـ شورش اعراب در یمن بر ضدّ دولت عثمانی. ابتیاع کردن دولت عثمانی اسلحه زیادی از آمریک.

ماه مارس از اول الی بیستم

(مطابق دهم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۹۹ تا بیست و نهم همین ماه)

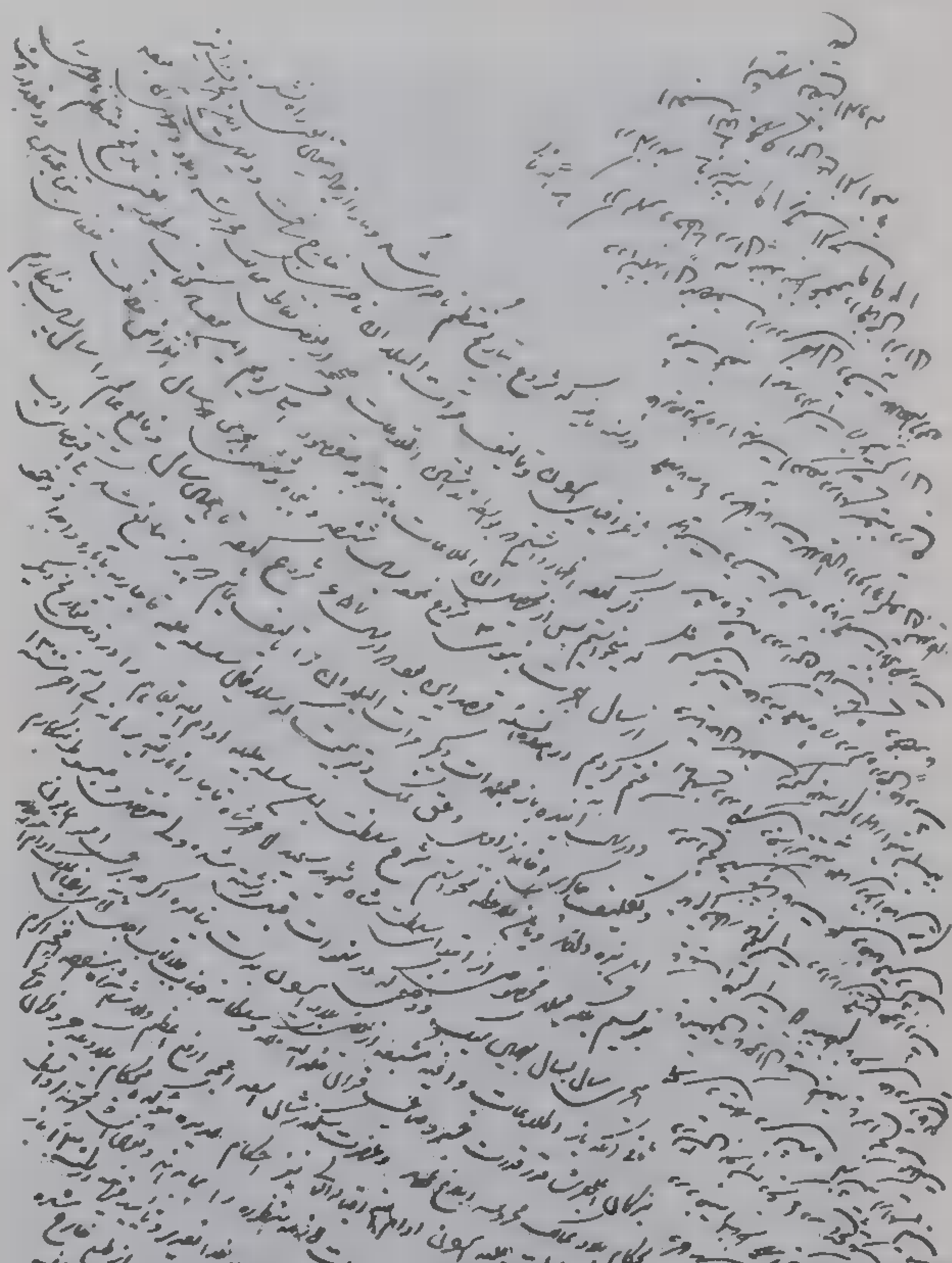
(انگلیس) ـ دیوانه‌ای به طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان طپانچه‌ای خالی می‌کند بدون اینکه گلوله به اعلیحضرت معظّم‌لها بخورد. **(آلمان)** ـ اعلیحضرت امپراطور از پلّه زمین خورده زانویشان مجروح می‌شود. **(روس)** ـ حکم به قتل پانزده نفر از نیهیلیستها صادر می‌شود. هشتصد نفر از اشخاصی که سوءظنّ در حقّ آنها داشتند از مسکو دوانده شدند. تماشاخانهٔ لیوادیا را آتش خراب می‌کند. **(سربی)** ـ این ایالت خود را سلطنت و والی خود را پادشاه می‌خواند. **(ینگی دنیا)** ـ در ناحیهٔ کستاریکا زلزله هشت شهر را خراب کرده چندین هزار نفر تلف شدند.

بعون اللّه تعالی و حسن توفیقه تمام شد
جلد دوّیم کتاب منتظم ناصری از
مؤلّفات جناب صنیع‌الدّوله محمّدحسن
خان دامت افاضته فی سه‌شنبه ۱۹ رجب
المرجّب سنهٔ ۱۲۹۹

در سنهٔ ماضیه که شروع به تاریخ منتظم ناصری شد و ما را از جادهٔ معیّن یعنی راه نشر ژغرافیای ایران و تألیف مرآت البلدان ناصری خارج ساخت و دلیل این انحراف را نیز ذکر کرده اظهار داشتم که به‌واسطهٔ نداشتن اطلاعات صحیحه از بعضی نقاط ممالک محروسه و بلاد و قرای آن بود که می‌خواستیم پس از تحصیل آن اطلاعات باز متوجه به مقصود اصلی گردیم. این بود که کتاب مسطور یعنی تاریخ منتظم ناصری را از سال هجرت نبوی(ص) شروع نموده به سال ششصد و پنجاه و شش هجری که سال انقراض خلافت خلفای بنی‌عباس در بغداد است ختم کردیم. در هذه السنه قصد این بود که از سال ۶۵۷ شروع کرده تا همین سال وقایع عالم را سال به سال بنگاریم و در سال آینده باز مجلدات دیگر مرآت البلدان را تألیف نمائیم. دو چیز مانع شد، یکی اقتضای ادب و تکلیف چاکری و خانه‌زادی و حق نمک و تربیت که سلاطین سلسلهٔ علیّهٔ قاجاریه به آباء و اجداد، و خود این بنده دارند و به این ملاحظه نخواستم شرح سلطنت این سلسلهٔ جلیله ادام‌اللّه بقاهم را در ذیل تواریخ دیگر بنویسم. بلکه مجلّد مخصوص از ابتدای سلطنت شاه شهید سعید آقا محمدشاه قاجار انارالله برهانه الی آخر سنهٔ ۱۳۰۰ هجری سال به سال به همین سبک و وضعی که در سنوات قبل نوشته شده ولی مفصّل و مبسوط بنگارم. ثانی آنکه، باز اطلاعات وافیهٔ مُشبعه از بعضی بلاد ایران به‌دست نیامده. اگرچه برحسب امر همایون بندگان اعلیحضرت قدرقدرت خسرو صاحب‌قران خلّداللّه ملکه و سلطانه، جناب جلالت‌مآب اجل آقای امین‌الملک ادام‌اللّه اجلاله، به حکام بلاد ممالک محروسه ابلاغ نمودند، و حضرت سکندرشان، اسعد امجد ارفع اعظم والا، شاهنشاه‌زادهٔ افخم اکرم معظم، ظل‌السلطان دولت علیّهٔ ایران ادام‌اللّه اقباله العالی نیز احکام عدیدهٔ مؤکّده به حکام بلادی که جزو فرمان‌فرمائی خودشان است صادر فرموده‌اند که اطلاعات لازمهٔ منظوره را به ما بدهند، و یقین است به جهت اواسط این سنه آن اطلاعات به ما

خواهد رسید. و انشاءالله اگر خدا و سایهٔ خدا تقدیر و تأیید فرمایند در سنهٔ ۱۳۰۱ باز داخل در جادهٔ اولیهٔ خود خواهیم شد. این جلد ثانی منتظم که الحال از طبع خارج شده با نهایت سربلندی می‌تواند ادّعا کند که به زبان فارسی بلکه به عربی و فرانسه کتابی به این جامعی و به این ترتیب تا به حال تألیف نشده است.

کتب فارسی و عربی و فرانسهٔ معتبر که به وضع منتظم ناصری تألیف شده از قبیل تاریخ یافعی از مؤلّفات عبدالله ابن اسعد و کامل التواریخ ابن اثیر و منتظم ابن جوزی و تاریخ ابوالفداء و روضة المناظر محمّد ابن شحنه و تاریخ الفی به فارسی و کورونولوژی دریس به فرانسه و غیرها، در هیچ یک تطبیق سنوات هجری و میلادی نشده. گذشته از این، کتب مسطوره یا متعلّق به احوال یک طبقه یا سوانح یک مملکت یا یک اقلیم است. امّا منتظم ناصری حاوی وقایع تمام اقطار عالم است و دارای جمیع حوادث و سوانح حتی انکشافات علمی و صناعتی و کشف اماکن و اراضی و جزایری که علمای ژغرافیای قدیم و سیّاحان سلف، رسم بلکه اسم آنها را نمی‌دانستند. پس نیست حادثهٔ عمده‌ای که در کرهٔ ارض حادث شده باشد و در این کتاب نباشد و مخصوصاً نهایت دقت شده و با زحمت زیاد صورت عهدنامه‌ها و مکاتبات سلاطین و امراء ایران به سلاطین خارجه و غیره را به‌دست آورده در این سفینه درج و ثبت نموده. امیدوار است که نکته‌گیران و دانشمندان منصف از روی کمال دقت ملاحظه فرموده اگر سهو و خطائی در آن بینند به نظر عفو و اغماض از آن درگذرند ــ فی سه‌شنبه ۱۹ رجب المرجب ۱۲۹۹ ــ العبد الفانی، محمد حسن ابن علی المراغه‌ای، الشهیر به صنیع الدوله.



تقویم هذه السنة میمونة یونت ئیل ترکی مطابق هزار و دویست و نود و نه هجری سنة ۱۲۹۹

روز				جمادی الاولی			روز				جمادی الثانی			روز				رجب المرجب		
سه‌شنبه	غره	۱	۲۱ مارت	جلالی فروردین ماه	[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	غره	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	جمعه	غره	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	۲	۲	۲۲		۲		پنجشنبه	۲	[illegible]	[illegible]	جلالی [illegible] اول ثور	[illegible]	[illegible]	شنبه	۲	۱	[illegible]	خرداد ماه جلالی	[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	۳	۳	۲۳		۳		جمعه	۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	۳	۲	[illegible]	اول جوزا	[illegible]	
جمعه	۴	۴	۲۴		۴		شنبه	۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		دوشنبه	۴	۳	[illegible]	دیماه قدیم	[illegible]	[illegible]
شنبه	۵	۵	۲۵		۵	۲۷	یکشنبه	۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	۵	۴	[illegible]		[illegible]	[illegible]
یکشنبه	۶	۶	۲۶	[illegible]	۶		دوشنبه	۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۶	۵	[illegible]		[illegible]	
دوشنبه	۷	۷	۲۷		۷		سه‌شنبه	۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	۷	۶	[illegible]		[illegible]	
سه‌شنبه	۸	۸	۲۸	[illegible]	۵	۲۷	چهارشنبه	۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	۸	۷	[illegible]	آغاز گرما	[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	۹	۹	۲۹		۱۰	۲۹	پنجشنبه	۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	۹	۸	[illegible]		[illegible]	
پنجشنبه	۱۰	[illegible]	۳۰	[illegible]	۱۱		جمعه	۱۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	۱۰	۹	[illegible]		[illegible]	[illegible]
جمعه	۱۱	۱۱	۳۱		۱۲		شنبه	۱۱	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	۱۱	۱۰	[illegible]		[illegible]	[illegible]
شنبه	۱۲	۱۲	۱	[illegible]	۱۳		یکشنبه	۱۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	۱۲	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یکشنبه	۱۳	۱۳	۲				دوشنبه	۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible] قرانسه	[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۱۳	۱۲	[illegible]		[illegible]	
دوشنبه	۱۴	۱۴	۳		۱۵	۲۹	سه‌شنبه	۱۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]		پنجشنبه	۱۴	۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
سه‌شنبه	۱۵	۱۵	۴	ولادت [illegible]	۱۵	۲۹	چهارشنبه	۱۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	۱۵	۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	۱۶	۱۶	۵		۱۶		پنجشنبه	۱۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	شنبه	۱۶	۱۵	[illegible]			[illegible]
پنجشنبه	۱۷	۱۷	۶		[illegible]	۲۹	جمعه	۱۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	۱۷	۱۶	[illegible]		[illegible]	
جمعه	۱۸	۱۸	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شنبه	۱۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	۱۸	۱۷	[illegible]		[illegible]	
شنبه	۱۹	۱۹	۸		[illegible]		یکشنبه	۱۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	۱۹	۱۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]
یکشنبه	۲۰	۲۰	۹		[illegible]		دوشنبه	۲۰	[illegible]	[illegible]	ولادت [illegible]	[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۲۰	۱۹	[illegible]		[illegible]	
دوشنبه	۲۱	۲۱	۱۰		[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	۲۱	[illegible]	[illegible]		[illegible]		پنجشنبه	۲۱	۲۰	[illegible]		[illegible]	
سه‌شنبه	۲۲	۲۲	۱۱		[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۲۲	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	۲۲	۲۱	[illegible]			
چهارشنبه	۲۳	۲۳	۱۲		[illegible]		پنجشنبه	۲۳	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	۲۳	۲۲	[illegible]		[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	۲۴	۲۴	۱۳	[illegible]	[illegible]		جمعه	۲۴	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	۲۴	۲۳	[illegible]		[illegible]	
جمعه	۲۵	۲۵	۱۴		[illegible]		شنبه	۲۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوشنبه	۲۵	۲۴	[illegible]			
شنبه	۲۶	۲۶	۱۵		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	۲۶	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	۲۶	۲۵	[illegible]	[illegible]		[illegible]
یکشنبه	۲۷	۲۷	۱۶		[illegible]	[illegible]	دوشنبه	۲۷	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۲۷	۲۶	[illegible]	یوم البعث		[illegible]
دوشنبه	۲۸	۲۸	۱۷	[illegible]	[illegible]		سه‌شنبه	۲۸	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	۲۸	۲۷	[illegible]		[illegible]	
سه‌شنبه	۲۹	۲۹	۱۸		[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	۲۹	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	۲۹	۲۸	[illegible]		[illegible]	[illegible]
							پنجشنبه	۳۰	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	شنبه	۳۰	۲۹	[illegible]		[illegible]	[illegible]

	شعبان المعظم	رمضان المبارک	شوال المکرم
1	[illegible]	[illegible]	[illegible]
2	[illegible] جلالی	[illegible]	[illegible]
3	[illegible]	مرداد ماه جلالی	شهریور ماه جلالی
4	بهمن ماه قدیم	[illegible]	[illegible]
5	اول سرطان	اسفند ماه قدیم	فروردین ماه قدیم
6	[illegible]	[illegible]	[illegible]
7	[illegible]	اول اسد	[illegible]
8	[illegible]	[illegible]	اول سنبله
9	[illegible]	[illegible]	[illegible]
10	اقتران عطارد	[illegible]	[illegible]
11	[illegible]	[illegible]	[illegible]
12	[illegible]	[illegible]	[illegible]
13	[illegible]	[illegible]	[illegible]
14	[illegible]	[illegible]	[illegible]
15	[illegible]	[illegible]	[illegible]
16	[illegible]	[illegible]	[illegible]
17	[illegible]	[illegible]	[illegible]
18	[illegible]	[illegible]	[illegible]
19	[illegible]	[illegible]	[illegible]
20	[illegible]	[illegible]	[illegible]
21	[illegible]	[illegible]	[illegible]
22	[illegible]	[illegible]	[illegible]
23	[illegible]	[illegible]	[illegible]
24	[illegible]	[illegible]	[illegible]
25	[illegible]	[illegible]	[illegible]
26	[illegible]	[illegible]	[illegible]
27	[illegible]	[illegible]	[illegible]
28	[illegible]	[illegible]	[illegible]
29	[illegible]	[illegible]	[illegible]
30	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذیقعده الحرام	[illegible]	[illegible]	الایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذیحجه الحرام	[illegible]	[illegible]	الایام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	محرم الحرام	[illegible]	[illegible]
جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تشرین الآخر رومی و ... ماه قدیم	[illegible]	[illegible]
شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مهر ماه جلالی	[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آبان ماه جلالی	[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آذر ماه جلالی	[illegible]	[illegible]
سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	خرداد ماه قدیم	[illegible]	[illegible]	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تیر ماه قدیم	[illegible]	
چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول میزان	[illegible]		دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول عقرب عید اضحی	[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اول قوس عاشورا	[illegible]	
دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]				پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اکتبر ماه فرانسه	[illegible]		سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نوامبر ماه فرانسه	[illegible]		پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دسمبر ماه فرانسه	[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یوم المباهله	[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] الفصلین	[illegible]	
سه‌شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
چهارشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]			
پنجشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	
جمعه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کانون الاول رومی [illegible] ماه فرس	[illegible]		یکشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	دوشنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
شنبه	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]														

جمادی الاولی	ربیع الثانی	ربیع الاول	صفر المظفر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابانماه قدیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شب یلدا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اربعین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله تعالی برهانهم						
السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمدحسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن در قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمیٰ

السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصرالدین شاه** صاحبقران بن محمّد شاه بن ولیعهد عبّاس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمّد حسن شاه بن سلطان فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمّد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلدالله ملکه و دولته.

تولّد همایون

شب سه‌شنبه ششم صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دو یست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه.

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دو یست و شصت و چهار در دارالسلطنهٔ تبریز.

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دارالخلافهٔ ناصری

در شب شنبه بیست و دو یم شهر ذیقعدة الحرام سنهٔ هزار و دو یست و شصت و چهار که الحال سی و پنجسال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی می فرمایند.

ابناء سلطنت

نوّاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد دولت جاو ید مهد مظفّرالدین میرزا ادام الله اقباله العالی.

تولّد روز جمعه چهاردهم شهر

جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دو یست و شصت و نه من الهجرة المقدّسة.

نواب اشرف والا ظلّ السّلطان دولت علیّه سلطان مسعود میرزا ادام اللّه اقباله العالی.

تولّد یوم بیستم شهر صفر المظفّر سنهٔ یکهزار و دو یست و شصت و شش من الهجرة.

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ دولت علیّه کامران میرزا ادام اللّه اقباله العالی.

تولّد روز نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام سنهٔ یکهزار و دو یست و هفتاد و دو من الهجرة.

نواب اشرف والا نصرة الدّین میرزا.

تولّد روز دوشنبه سیزدهم جمادی الثانیه سنهٔ ۱۲۹۹

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمّدعلی میرزا.

تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۸۹.

نواب والا ملک منصور میرزا.

نواب والا ابوالفتح میرزا.

اولاد نواب اشرف والا ظلّ السّلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولّد در سنهٔ ۱۲۸۵

نواب والا سلطان محمود میرزا تولد در سنهٔ ۱۲۹۹

اولاد جلال الدّوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیهٔ عالیه فخرالملوک تولّد در سنهٔ ۱۲۶۳

نواب علیهٔ عالیه عصمة الدوله تولّد در سنهٔ ۱۲۷۲

نواب علیهٔ عالیه افسرالدوله تولّد در سنهٔ ۱۲۷۵

نواب علیهٔ عالیه والیه تولّد در سنهٔ ۱۲۷۵

نواب علیهٔ عالیه ضیاء السلطنة تولّد در سنهٔ ۱۲۷۲

نواب علیهٔ عالیه افتخارالدوله تولّد در سنهٔ ۱۲۷۳

نواب علیهٔ عالیه تومان آغا تولّد در سنهٔ ۱۲۷۸

نواب علیهٔ عالیه توران آغا تولّد در سنهٔ ۱۲۷۹
نواب علیهٔ عالیه ایران الملوک تولّد در سنهٔ ۱۲۹۸
نواب علیهٔ عالیه اخترالدوله تولّد در سنهٔ ۱۲۹۸

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا ــ نواب والا عزّالدوله عبدالصّمد میرزا ــ نواب والا رکن الدوله محمّدتقی میرزا.

اخوات سلطنت

نواب علیّه عالیه عزّةالدوله ــ نواب علیّه عزیزالدوله ــ نواب علیّه عفت الدوله.

اعمام سلطنت

نواب والا معزالدوله بهرام میرزا ــ نواب والا بهمن میرزا ــ نواب والا حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا ــ نواب والا حاجی حسام السلطنه سلطانمراد میرزا ــ نواب والا معین الدوله احمد میرزا ــ نواب والا نصرةالدوله فرمانفرما.

اولاد خاقان مغفور

نواب محمّد امین میرزا ــ نواب عضدالدوله سلطان احمد میرزا ــ نواب محمد هادی میرزا ــ نواب امان اللّه میرزا ــ نواب جهانسوز میرزا امیرتومان ــ نواب نیّرالدوله پرو یز میرزا.

اولاد محمّدعلی میرزای مرحوم

نواب حشمة السلطنه بدیع الملک میرزا نبیرهٔ مرحوم محمّدعلی میرزا

سایر امیرزادگان کرام

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظلّ السلطان ــ نواب مؤیّدالدوله ابوالفتح میرزا ــ نواب حشمة الدوله عبداللّه میرزا ــ احتشام الدوله سلطان او یس میرزا ــ حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا ــ عمیدالدوله کیومرث میرزا ــ ناصرالدوله سلطان حمید میرزا ــ احتشام السلطنه ابراهیم میرزا ــ اسمعیل میرزا ــ شعاع السلطنه ذبیح اللّه میرزا ــ حاجی ابوالنصر میرزا ولد حاجی حسام السلطنه ــ انوشیروان میرزا ضیاء الدوله ــ سهام الملک مهدیقلی میرزا ــ حاجی سلیمان میرزا ــ سلطان محمد میرزا آجودان حضور مبارک ــ سیف الملک وجیه اللّه میرزا ــ امیرزاده سلطانحسین میرزا ولد

نیّرالدوله ــ اسحق میرزا ــ محمّد حسین میرزا ولد مرحوم محسن میرزا امیرآخور ــ مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عمادالدوله ــ سلطانمحمّد میرزا ولد مرحوم ایضاً ــ حاجی محمّد طاهر میرزا نایب الایاله ــ اکبر میرزا ــ حاجی فریدون میرزا ــ محمّدحسن میرزا پیشخدمت، ولد مرحوم اعتضاد السلطنه ــ محمّد حسن میرزا ولد مرحوم اسداللّه میرزا ــ حاجی محمّد حسین میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا ــ حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم ایضاً ــ محمّدعلی میرزا ولد مرحوم خسرو میرزا ــ نورالدهر میرزا ــ سام میرزا شمس الشعراء ــ کامران میرزا ــ حاجی محمّد مهدی میرزا ولد مرحوم مؤیدالدوله ــ محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضاً ــ محمّدباقر میرزا ــ داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله ــ احمد میرزا ــ عالمشاه میرزا ــ سلطان محمود میرزا ولد نواب بهمن میرزا ــ محمدعلی میرزا ولد ایضاً ــ نصراللّه میرزا ولد حاجی سیف الدوله ــ سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم عمادالدوله ــ اسداللّه میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزا ــ محمد صادق میرزا ــ جمشید میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا بهاء الدوله ــ شاه‌مراد میرزا ولد مرحوم حاجی عباسقلی میرزا.

خوانین و آقایان قاجار

به ایلخانیگری جناب جلالتمآب عضدالملک خوانسالار و خازن مُهرِ مهرآثار.

امراء و رؤساء
طایفهٔ قوانلو

امیرزادگان و غیره که در جزو طایفه و خوانین قاجار منظوراند: ادریس میرزا ــ محمد شریف میرزا ــ محمد صادق میرزا ــ حبیب اللّه میرزا ــ احمد میرزا ــ اکبر میرزا ــ حاجی سیف اللّه میرزا ــ محمد رضی خان ــ حیدر خان ــ محمدتقی خان ــ حسنخان ــ اکبرخان.

بنی اعمام

محمد رحیمخان رئیس ــ غلام حسینخان ــ حاجی شکراللّه خان ــ محمّد اسمعیل خان ــ محمد ابراهیم خان.

حاجی مهدیقلی خانی

حسینقلیخان سرتیپ ــ نجفقلی خان رئیس ــ نجفقلیخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان ــ حیدر قلیخان قاضی ــ علیخان سرهنگ ــ محمد قلیخان مشرف ــ محمد ناصرخان.

قزل اياغ

محمد حسینخان رئیس ــ نوراللّه خان ــ نصراللّه خان ــ رفیعخان ــ غلامحسین خان ــ احمدخان ــ محمد صادقخان ــ احمدخان.

طايفهٔ دولّو

حاجی محمّد حسینخان رئیس ــ حاجی محمّد تقی خان ــ حاجی قلیخان ــ حاجی حسین خان ــ محمد علیخان ــ محمد صادقخان.

طايفهٔ عزّالدّین لو

آقاخان رئیس ــ محمد جعفر خان ــ محمد ولیخان ــ محمد قاسمخان ــ حبیب اللّه خان ــ محمد تقیخان ــ محمدرضا خان.

طايفهٔ شامبیاتی

حاجی محمد رحیمخان رئیس ــ محمد حسینخان ــ محمد قاسمخان ــ اللهو بردیخان ــ امام قلیخان ــ محمد حسنخان ــ اللهقلیخان ــ محسن خان.

طايفهٔ سپانلو
حاجی مشهدی

محمد تقیخان رئیس ــ محمد رحیمخان ــ اسداللّه خان ــ حسینقلیخان ــ محمد طاهرخان ــ میرزا باقرخان

شاه بوداغلو

محمود خان رئیس ــ حاجی محمد زمانخان ــ علیمحمد خان ــ احمدخان.

طايفهٔ قایخلو و غیره

محمّد صادقخان قایخلو ــ محمدرضا خان قایخلو ــ محمد قلیخان رئیس خزینه دارلو ــ بهرامخان رئیس کهنه لو ــ محمد خان رئیس کرلو.

سایر یساولان

فرج اللّه خان تحویلدار ـ امیرخان یساولباشی ـ سایر یساولان پنج نفر

سایر خوانین

دویست و پنجاه و شش نفر

ادارهٔ دولت

ارکان و اعضای فخام مجلس دربار اعظم و دارالشّورای کبرای دولتی از شاهنشاهزادگان عظام و شاهزادگان و وزراء کرام و غیرهم

نواب اشرف والا ظلّ السلطان فرمانفرمای ممالک و ایالات فارس و اصفهان و عربستان و لرستان و عراق و کرمانشاهان و کردستان و یزد و غیرها ادام اللّه اقباله العالی.

نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه وزیر جنگ و حکمران دارالخلافهٔ طهران و گیلان و مازندران و استرآباد وغیرها ادام اللّه اقباله العالی

نواب والا نصرة الدوله فرمانفرما

جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه مؤتمن الملک

جناب امین الملک مدیر دارالشورای کبری و وزیر وظایف وغیره.

جناب نصیرالدوله

جناب صاحبدیوان وزیر نظام مأمور فارس

جناب ناصرالملک مأمور کرمانشاهان و کردستان

جناب میرزا علی قایم‌مقام

جناب حاجی میرزا عباسقلی

جناب اجلّ آقا وزیر اعظم داخله و مالیه نــواب والا حــاجــی حسام السّلطنه نــواب والا حــاجــی معتمدالدوله

جنـاب جلالتمآب امیرنظام علاء الدوله وزیر دربار اعظم مأمور مملکت آذربایجان جنـاب مشیرالدّوله وزیر عدلیه اعظم جنـاب عضدالملک خوانسالار و خازن مُهر مهرآثار و ایلخانی ایل جلیل قاجار

جنـاب وزیر دفتر میرزا هدایت اللّه جناب مخبرالدوله وزیر علوم و معادن و غیره جنـاب امین السلطان وزیر خزانه و گمرک و غیره

جنـاب معاون الملک وزیر رسایل جنـاب امین لشکر میرزا قهرمان جناب صنیع الدوله

میرزا هاشمخان منشی مجلس دربار اعظم

وزارت جلیله جنگ

نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه وزیر جنگ و رئیس کلّ قشون ظفرنمون از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره و پیاده‌نظام و خارج نظام ــ جناب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر ــ امیرالامراء العظام اللّهیارخان امیرتومان آجودانباشی کلّ

ارباب قلم دفتر لشکر
ملتزمین رکاب مبارک و غیره
لشکرنویسان

جناب میرزا قهرمان امین لشکر ــ میرزا محمّد تقی وکیل لشکر ــ میرزا شفیع ــ میرزا یوسف ــ میرزا سیّد محمد ــ میرزا علی ولد مرحوم حکیمباشی ــ میرزا علی داماد معین الملک ــ میرزا

حبیب اللّه ــ میرزا علی ولد جناب وزیر دفتر ــ میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر ــ میرزا زینل ــ میرزا محمدعلی توپخانه ــ میرزا زین العابدین ــ میرزا محمدعلی ــ میرزا رفیعخان ــ حاجی میرزا اشرف خمسه ــ میرزا عبدالحمید ــ میرزا مهدی نوری ــ میرزا ابوالقاسم ــ میرزا عبداللّه خان ــ میرزا حبیب اللّه خان ــ میرزا حسینعلی ــ میرزا اشرف ــ میرزا حسینعلی گروسی ــ میرزا رضا ــ میرزا محمدقلی ــ میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر ــ میرزا نصراللّه ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس ــ میرزا مقیم ــ میرزا علی اصغر ــ میرزا عبدالحسین ــ میرزا حبیب اللّه نوری ــ میرزا ابوالقاسم تفرشی ــ میرزا اسداللّه ــ میرزا مهدی ــ میرزا محمّدحسین مازندرانی مأمور قزوین ــ میرزا علینقی کردستان ــ میرزا محمد حسین.

سررشته‌داران دفتر لشکر و غیره

دفتر لشکر از بابت سررشته‌داران و محررین

میرزا ابوالقاسم ــ میرزا محسن ــ میرزا نبی ــ میرزا حسین ــ میرزا سید محمدعلی ــ میرزا امامقلی ــ میرزا آقا مأمور خمسه ــ میرزااحمد ــ میرزا هادی ــ میرزا اسمعیل کتابچه‌نویس ــ میرزا محمّدعلی نوری ــ میرزا ابوتراب ــ میرزا عبدالکریم ــ میرزا علینقی ــ میرزا بزرگ ــ میرزا عنایت ــ میرزا طاهر مأمور عربستان ــ میرزا سیّدباقر مأمور عراق ــ میرزا اسحق ــ میرزا صادق ــ میرزا ابوالقاسم ــ میرزا حسنخان ــ میرزا هدایت طهرانی ــ میرزا هدایت روزنامه‌نویس ــ میرزا سیّدحسین ــ میرزا زمان کردستانی ــ میرزا نوراللّه ــ میرزا اسمعیل ــ میرزا جعفر نوری ــ میرزا محمدتقی ــ میرزا سیّد ابراهیم ــ میرزا عبدالحسین ــ میرزا سیّد احمد ــ میرزا محمّد ــ میرزا سیّد محمدعلی ــ میرزا شفیع ــ میرزا اسمعیل علی آبادی ــ میرزا رجب ایضاً ــ حاجی میرزا محمّد ــ میرزا سیّد یوسف ــ حاجی میرزا کاظم ــ میرزا ابراهیم ــ میرزا عبدالحسین ــ میرزا ولیقلی قورخانه

سررشته‌داران توپخانه و قورخانه

توپخانه و اصطبل

میرزا محمّدعلی علوی ــ میرزا اسداللّه

ـ میرزا علی اکبر سررشته دار
اصطبل: میرزا نصرالله ـ میرزا اسمعیل ـ میرزا عباس سررشته دار.

قورخانه

میرزا رضاقلی ـ میرزا اسدالله ـ میرزا آقا ـ میرزا نصرالله پسر مرحوم میرزا شکرالله لشکرنویس ـ میرزا حسن ـ میرزا آقاجان ـ میرزا اشرف

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

مهاجر

میرزا لطفعلی سررشته دار

مخزن

میرزا سید حسین سررشته دار

منشیان

میرزا محمّد خان منشی باشی مخصوص ـ میرزا کلبعلی ـ میرزا عبدالکریم ـ میرزا مهدی ـ میرزا ابوالحسن ـ میرزا عبدالرحیم ـ میرزا داود ـ میرزا عبدالحسین ـ میرزا محمدعلی نزد جناب صاحب دیوان ـ میرزا علیخان ـ میرزا احمد ـ میرزا محمود ـ میرزا علیرضا

عزب باشی و عزبان دفتر لشکر

میرزا محمّدعلی عزب باشی ـ میرزا علی اکبر ـ میرزا اسمعیل ـ میرزا اسمعیل ایضاً ـ میرزا جعفر ـ میرزا حسن ـ میرزا علی اصغر ایضاً ـ میرزا جعفر ـ میرزا حسین.

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

میرزا محمودخان ـ میرزا محمّدتقی لشکرنویس باشی آذربایجان ـ میرزا سیدعلی ـ میرزا غلامعلی ناظم لشکر ـ میرزا سیدمرتضی ـ میرزا علی آشتیانی ـ حاجی میرزا کاظم خان ـ میرزا علیرضا ـ میرزا علی اشرف ـ حاجی میرزا محسن ـ میرزا احمد ـ میرزا محمد ـ میرزا احمد آشتیانی

سررشته داران

میرزا رحیم ـ میرزا عبدالعلی ـ میرزا علی ـ میرزا قربانعلی ـ میرزا محمد ـ میرزا ابراهیم ولد حاجی میرزا

یوسف ـ میرزا حسین ـ میرزا تقی ـ میرزا اسکندر

منشیان

میرزا محمّد خان ـ میرزا سیّد رضا ـ میرزا احمد ـ میرزا اسمعیل

خراسان

ارض اقدس

میرزا اسمعیل لشکرنویس باشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف ـ میرزا رضا

فارس

میرزا لطفعلی خان لشکرنویس باشی فارس ـ میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان

میرزا محمّدعلی لشکرنویس ـ میرزا محمّد سررشته دار

عربستان

میرزا طاهر لشکرنویس

عراق

میرزا سیّد باقر لشکرنویس

مازندران

میرزا فرج الله خان لشکرنویس

استرآباد

میرزا غلام‌حسین لشکرنویس

سمنان

میرزا احمد سررشته دار دفتر لشکر

کرمان

میرزا محمّدعلی لشکرنویس ـ میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سیّدعلی لشکرنویس

همدان

میرزا محمد لشکرنویس

اطباء و جراحان نظام

عالیجناب میرزا سیّد رضی حکیمباشی ـ عالیجناب میرزا سید محمّد

حکیمباشی توپخانه ـ عالیجناب میرزا سیّدعلی نایب حکیمباشی ـ میرزا رضاقلی جرّاح باشی

اطبّاء و جرّاحان حاضر رکاب و مأمور ولایات شصت و پنج نفر

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب جهانسوز میرزا ـ جناب ناصرالملک ـ جناب وزیر فوائد ـ جناب حاجی محسنخان معین الملک سفیرکبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول ـ امیرالامراء العظام مصطفی خان ـ امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار ـ عمدة الامراء العظام میرعلمخان حشمة الملک

سرتیپان اوّل

سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند:

احتشام الدوله ـ انوشیروان میرزا ـ ضیاء الدوله ـ وجیه الله میرزا ـ سیف الملک ـ حاجی بهاء الدوله ـ حشمة السلطنه ـ عبدالله میرزا حشمة الدوله ـ شهاب الدوله ـ جناب اعتضاد الملک ـ سهام الدوله ـ نصرالملک ـ عبدالحسین خان ولد مرحوم سردار ـ صارم الدوله ـ ساری اصلان ـ جناب محمد خان والی ـ حاجی جابرخان ـ نصرة الملک ـ مصطفی قلیخان جهان بیگلو ـ علیخان مشیرالوزاره ـ شجاع الملک ـ میرزا یوسفخان مستشار ـ حسینقلی خان افشار برادر ساری اصلان ـ جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم وینه ـ عطاء الله خان ـ محمد حسینخان فراش باشی نواب اشرف والا نایب السلطنه ـ سلطان محمد میرزا ژنرال حضور همایون ـ سلطان ابراهیم میرزا ژنرال آجودان حضور مبارک.

سرتیپان دو تم

سوای آنهائیکه جزو افواج و سواره نوشته شده اند: عبدالعلی میرزا نایب الایاله ـ عالمشاه میرزا ـ میرزا عبدالله خان ـ مستشار الوزاره خارجه ـ محمدعلی میرزا ـ حسینقلیخان والی پشتکوه ـ جمشیدخان ـ حاجی آغا جوهر معتمدالحرم ـ عبدالله خان ولد مرحوم اعتماد السلطنه

سرتیپان سیّم

سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند: محمود میرزا ولد نواب والا بهمن میرزا ــ داراب میرزا ــ سلیمان میرزا ــ کامران میرزا ــ مرتضی قلی میرزا ژنرال آجودان حضور همایون ــ محمد علیخان اردلباشی نواب اشرف والا نایب السلطنه ــ حسینقلی خان سرتیپ سابق خواجه وند ــ مهدی قلیخان دنبلی ــ حاجی هادی خان جهان بیگلو ــ محمد علیخان نظمیّه ــ محمد علیخان ژنرال آجودان مخصوص ــ امامقلی خان ماکوئی ــ ابوطالبخان ــ علینقی خان سرتیپ خارج از فوج ایلات ــ میرزا کریمخان فیروزکوهی ــ محمد صادقخان قراباغی ــ میرزا علیخان افشار ــ علیخان کمره ای ــ حیدرقلیخان هراتی ــ عباسقلی خان ایضاً عباسقلی خان پشتکوهی ــ رضا قلیخان عرب ــ محمد کاظم خان پسر شهاب الدّوله ــ قاسم خان مراغه ای ــ مهدیخان قاجار ــ حاجی اسماعیل ــ پاشا خان ماکوئی ــ باقرخان افشار ــ سیف الله خان لاریجانی ــ میرزا نصراللّه خان مهندس ــ محمد نظرخان قاجار ــ محمود خان گیلانی ــ محمد میرزا.

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضا خان ولد مرحوم امین نظام ــ عبدالعلی خان ولد مرحوم ایضاً ــ علی اکبر خان کنگرلو ــ مرتضی قلیخان سمنانی ــ نصرالله خان دماوندی ــ آقاخان خلف مرحوم سلیمان خان امیرتومان ــ میرزا سیّد علی اصغر عسکرخان شقاقی ــ علیرضا خان خلف مرحوم صمصام الدوله ــ حاجی محمد علیخان زند ــ آقا سیّد میرزای کاشانی ــ موسی خان نواده مستشارالدوله ــ محمد تقیخان ــ محمود خان سرهنگ سابق فوج حشمة ــ نجفقلی خان قزوینی ــ محمد حسنخان ولد امیرتومان ــ باباخان گرجی ــ میرزا آقای کاشانی ــ حسینخان پسر آجودانباشی ــ حاجی علیخان ولد مرحوم اکبرخان سرتیپ ــ حیدرخان پسر حاجی سعدالدوله ــ میرزا بزرگ خان پسر میرزا علی قایم مقام ــ محمد حسینخان ولد محمّدخان امیرتومان ــ علیخان ولد مرحوم نظام الدوله ــ کلبعلیخان نوادهٔ

مرحوم نظام‌الدوله ـ حاجی محمد حسنخان زند ـ آغا حسن خواجه ـ آقا محمد خان ـ غلامرضا خان ولد مرحوم زین‌العابدین خان ـ رحمت‌الله خان شقاقی ـ محمود خان کرکری ـ علیقلی خان جوانشیر ـ علیخان شقاقی ـ محسن خان ولد شیخعلی خان ـ آقاخان ماکوئی ـ آقا لرخان ولد قاسم خان سرتیپ ـ جعفر خان ـ حاجی فضلعلی خان ـ عبدالله خان شیروانی ـ کاظمخان شقاقی ـ اسدالله خان ماکوئی ـ علینقی خان ـ علی اکبر خان برادر مشارالیه ـ زین‌العابدین خان ـ احمدخان ـ جعفرخان سرهنگ سابق فوج تخته‌قاپو ـ ابوالحسن خان ـ محمد خان یزدی ـ امان‌الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی ـ فرج‌الله خان ایضاً ـ حسینقلی خان سرهنگ سابق فوج پنجم‌شقاقی ـ مهدیخان افشار ـ عبدالعلی خان ـ حسنعلی خان هراتی ـ حسنعلی خان ولد مرحوم فضلعلی خان ـ ابراهیم خان لاریجانی ـ خانباباخان لاریجانی ـ حسنخان افشار اسدآبادی ـ رضاخان گودرزی ـ پاشا خان خمسه‌ای ـ محمد حسنخان دو یرن ـ علیقلی خان کمرهٔ ـ آقاجان خان ـ علینقی خان گروسی ـ غلامرضا خان مافی ـ علیقلی خان ولد مرحوم حاجی بهاء الملک ـ حسینقلی خان ولد ایضاً ـ مرتضی قلیخان ولد ایضاً ـ جعفر قلیخان ـ سلیمانخان ـ اسدالله خان پسر مرحوم حاجی سعدالدوله ـ بیوکخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان ـ فتح‌الله خان قراگوزلو ـ فتحعلی خان درجزینی ـ حسنخان نوادهٔ جناب صاحبدیوان

نایبان آجودانباشی

جلال الدین میرزا ـ مصطفی خان قاجار ـ علیرضا میرزا ـ عزیزالله میرزا ـ قزل ارسلان میرزا ـ احمد میرزا خلف مرحوم تیمور میرزا ـ احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا ـ ارسلان میرزا ـ امیر اصلان میرزا ـ سلطان مجید میرزا ـ میرزا بزرگخان ـ اسدالله خان ـ مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهر خان ـ نصیرخان قزوینی ـ میرزاعلی ـ اسدالله خان دنبلی ـ حسینقلی خان افشار ـ میرزا مسعود خان ولد مرحوم سیف الملک ـ حسنخان افشار ـ میرزا یوسفخان ـ

میرزا مسعود خان فیروزکوهی ــ حسینخان نوری ــ غلامحسینخان ــ رحمت الله خان نوادهٔ مرحوم سیف الملک ــ رستمخان گرجی ــ سلطان احمد میرزا ــ علی اکبر خان نوادهٔ مرحوم فضلعلیخان ــ یشموتخان ــ هادیخان زرندی ــ حسینخان خلف مرحوم جارچی باشی ــ میرزا عبدالله خان نائینی ــ کیناز میرزا یوسفخان ــ محمّدآقا ــ مصطفی قلیخان ولد مرحوم صمصام الدوله ــ حسنخان ولد نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه ــ محمد علیخان ولد امیرالامراء ــ غلامرضا خان یزدی ــ قهرمانخان ــ سیّد حسنخان فیروزکوهی ــ سید حسینخان ایضاً ــ حسنخان ولد مرحوم علی قلیخان ــ میرزا عیسی خان ولد مرحوم عبدالرّسول خان ــ عبدالکریمخان ــ خانباباخان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله ــ محمّد صادقخان قراباغی ــ بیوکخان افشار ــ مهدی خان ایضاً ــ محمد علیخان ولدهاشمخان ــ سیف الله خان ولد ایضاً ــ میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع الملک ــ نجفقلی خان ــ عبدالعلی خان افشار ــ جلال الدین میرزا ولد مرحوم عمادالدوله ــ میرزا حسنخان ــ امیرخان ــ محمدخان قاجار ــ آقا لرخان پسر جبرئیل خان مسیحی ــ علی اکبر خان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ ــ اسکندر خان ــ رحمت الله خان ــ حسینخان ولد شکرالله خان ــ علی بیگ افشار ــ محمد علیخان ولد عبدالرزاقخان سرتیپ ــ ابوالفتح خان ولد حیدرعلی خان ــ محمود آقای مأمور خراسان ــ اسمعیل خان بسطامی ــ مرتضی قلیخان کمره ای ــ رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک ــ مصطفی قلیخان قاجار ــ محمّد علیخان کرندی ــ غلامحسین خان ولد محمدعلی خان سقزی ــ قاسمخان ملایری ــ محمد حسینخان ــ علیخان ــ یار محمّدخان ــ میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی ــ غلام حسین میرزا ــ اسدالله خان تفرشی ــ صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک ــ تقیخان کرمانی ــ حاجی حبیب الله خان کرمانشاهانی ــ عبّاسقلی خان ــ حسین آقای افشار نزد جناب امیرنظام ــ حسین آقا ولد علی بیگ افشار

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان ـ یوسفخان ـ حسن رضا خان کرمانی ـ اسکندر خان پسر جبرئیل خان ـ قهرمان بیک ـ احمد بیک ولد علیرضا خان ـ حسین بیک ولد ایضاً ـ رضا قلیخان باغمیشه ـ حسین بیک قراباغی ـ حسین بیک مرندی ـ حسینخان مرندی ـ محسن بیک گرگری ـ اسمعیل خان بادکوبه ای ـ اسمعیل بیک ـ علیخان مرندی ـ عباسقلی آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا ـ جعفرقلی بیک مرندی ـ محمد یوسفخان هراتی ـ عزیز محمدخان ایضاً ـ جعفر قلیخان هراتی ـ محمدخان ـ نصرالله خان فومنی ـ رجب خان گودرزی ـ حسینقلی خان خمسه ای ـ شکرالله خان ایضاً ـ عبدالغفارخان قزوینی ـ اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان ـ عباسعلی بیک خلف مرحوم جعفرقلی بیک ـ محمد باقر قراجه داغی ـ اسمعیل خان.

معلّمین

معلمین ایرانی

عبدالحسین میرزا ـ محمد آقای جدید الاسلام ـ کریمخان ـ میرزا عبدالوهاب ـ علیخان قاجار ـ محمد علیخان ـ مصطفی بیک ـ میرزا شکرالله ـ میرزا محمّدعلی

معلمین فرنگی

معلمین قدیم

مسیو بهلر سرتیپ اوّل ـ اندرنی صاحب ـ مسیو لمر موزیکانچی باشی ـ مسیو اسشی ـ مسیو انجیله طبّالباشی

معلمینی که تازه آمده اند

صاحب منصب

مسیو اِشمُلاک سلطان سوارهٔ نظام ـ مسیو دُبرُوشْنِک سلطان توپخانه ـ مسیو گار پسار سلطان پیاده نظام ـ مسیو دُودِل نایب اول شاسر

سوزا فیسیّه

دکومُنیکی سواره ـ کُلِاِر توپچی ـ پری بی شاسر ـ پاتِرنُشتِزْ شاسر ـ مُتْ پیاده نظام

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار ــ محمدحسن میرزا ــ حاجی محمد میرزا

مترجمین

عباسقلی خان سرتیپ و مترجم ــ میرزا محمّدعلی

توپخانهٔ مبارکه

سرتیپان

اللّهو یردیخان سرتیپ اول ــ آقا رضاخان ژنرال آجودان مخصوص حضور همایون، مدیر ادارهٔ کلّ توپها و قپسّها و خمپاره‌ها و لوازم آن ــ حاجی غلامرضا خان شهاب الملک ــ حاجی غلامحسین خان سرتیپ اول ــ میرزا اسمعیل خان آجودانباشی توپخانه ــ صفرعلی خان سرتیپ بهارلو ــ حاجی شکورخان سرتیپ فوج دو یّم تبریزی و اردبیلی ــ تقیخان سرتیپ فوج پنجم خوئی ــ جلیل خان سرتیپ فوج هفتم شقاقی ــ میرزا فتح الله خان سرتیپ فوج هشتم خلخالی ــ محمّد صادقخان امین نظام سرتیپ فوج مخبران مقدّم ــ حاجی عبدالحسین خان سرتیپ ــ اصلانخان سرتیپ

سرهنگان

محمدتقی خان سرهنگ فوج بهادران بهارلو ــ حاجی محمد خان سرهنگ فوج بهادران بهارلو ــ صادقخان سرهنگ فوج بهادران افشار ــ عبدالرحیم خان سرهنگ فوج اول افشار ــ نعمت‌الله خان سرهنگ فوج چهارم مرندی ــ محمود خان سرهنگ فوج پنجم خوئی ــ بیوکخان سرهنگ فوج مخبران مقدّم ــ میرزا شفیعخان سرهنگ فوج قزوین ــ میرزا زین‌العابدین خان اردبیلی ــ حاجی باقرخان سرهنگ افشار بکشلو ــ میرزا محمدخان سرهنگ کرمانشاهانی ــ حسینقلی خان سرهنگ ایضاً ــ میرزا ابراهیمخان سرهنگ ولد مرحوم آجودانباشی ــ علیرضا خان سرهنگ فوج سیّم گروسی ــ مصطفی قلیخان ــ رستمخان سرهنگ سیلاخوری ــ میرزا محمّدخان سرهنگ پسر ملک الاطباء

نایبان آجودانباشی

احمدخان ــ میرزا نجاب الله ایضاً ــ بیوکخان نایب دو یم آجودانباشی ــ حسنعلی خان نایب سیّم آجودانباشی

یاوران اوّل

محمد صادقخان جزو قراولان انبار ــ خسرو خان افشار ــ حبیب الله خان ایضاً ــ اسدالله میرزا یاور فوج ارونقی ــ حیدر قلیخان ارونقی ــ محمّدرضا بیک مرندی ــ اللهویردی بیک لک ــ پاشاخان خلخالی ــ خلیل الله میرزای خمسه ای ــ صادقخان قزوینی ــ غلامحسین خان قزوینی ــ عبدالباقی خان ایضاً ــ حسینخان نهاوندی ــ مظفرخان گروسی ــ فرج الله خان کرمانشاهانی ــ ابوالقاسم خان تبریزی جزو قراولان انبار ــ محمدعلی میرزا ــ رضاخان.

یاوران دوّیم

قنبر بیک بهارلو ــ میرزا رحیمخان تبریزی ــ حسینخان ارونقی ــ سیّدولی بیک مرندی ــ حسین بیک خوئی ــ محمد صادق بیک ایضاً ــ بیوکخان شقاقی ــ اسمعیل خان خمسه ای ــ صادقخان مقدم ــ کریم بیک مقدم ــ شیخعلی بیک خمسه ای ــ عبدالله بیک گروسی ــ عباس میرزای بسطامی ــ جهانشاه میرزای سیلاخوری ــ ابوالفتح خان ایضاً ــ حاجی فرج بیک خرقانی ــ محمدآقا ایضاً ــ میرزا رضاقلی جزو قراولان انبار ــ حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان انبار ــ نادر میرزا جزو قراولان انبار ــ محمد طاهر میرزا ایضاً ــ آقابیک ارونقی جزو قراولان انبار.

یاوران سیّم

میرزا صالح خان ــ میرزا حسینخان ــ جهانگیر خان ــ فتحعلی خان خوئی ــ علی عسکر آقابیک لک ــ میرزا حسینخان قزوینی ــ ذوالفقار خان همدانی ــ برزوخان همدانی ــ حسن رضا خان کرمانی ــ میرزا مهدیخان ــ سلیمانخان خرقانی ــ میرزا رضاقلی.

ادارهٔ کلّ توپها وقپّسها و خمپاره‌ها و لوازم آن

بریاست آقارضا خان ژنرال آجودان مخصوص حضور همایون سیصد و بیست

و چهار نفر.

اجزای حاضر رکاب مبارک

از صاحبمنصب و توپچیان و تحویلداران و قراولان و اصناف توپخانه و غیره: حاجی باقرخان سرهنگ با فوج افشار بکشلو ــ محمد علیمیرزا یاور اول ــ سیف الدین میرزا سلطان ــ میرزا محمدعلی علوی سررشته دار ــ میرزا سیدتقی ایضاً ــ میرزا علیخان نایب. نایب نفر ــ بیکزاده نفر ــ وکیل و سرجوقه سه نفر ــ مباشر نفر.

سایر اجزای کارخانه جات توپخانه

آقا غلامحسین رئیس کارخانه جات ــ میرزا عبدالله نویسنده ــ میرزا رضا تحویلدار ــ نجّار باشی و حدّادباشی و غیره پنجنفر ــ فوج افشار بکشلو و سرای داران انبارها و اصناف و غیرهم دو یست و هیجده نفر.

مامورین

بجهت تحویلداری توپخانه های سرحدات و ولایات هشتاد و شش نفر.

آذربایجان

هفت نفر

شهر تبریز

حسینخان یاور

خوی و اروُمی

و اردبیل وساوجبلاغ ولاهیجان و قُطُر

شش نفر

سایر ولایات

هفتاد و نه نفر

اصفهان

میرزا مهدیخان یاور

شیراز

بندر بوشهر

عربستان

عباسقلی سلطان

کرمان

عبدالعلی خان سلطان

خراسان وسرحدات

میرزا هاشم سررشته‌دار

قاین وسیستان

فریدون بیک نایب اول

کرمانشاهان

میرزا آقا سررشته‌دار

کردستان

لطف‌الله سلطان

استرآباد

میرزا محمّدعلی آجودان سلطان

بسطام

علی کرم بیک وکیل

میان کاله

عباس میرزا یاور

بروجرد

هادیخان نایب

لرستان

محمودبیک وکیل

یزد

محمّد بیک وکیل

انزلی ورشت

زنجان

اسمعیل بیک سرجوقه

سایر

از توپچیان وغیرهم که همراه صاحبمنصبان و مخصوص تحویلداری توپها هستند بیست نفر.

قورخانهٔ مبارکه

عمدة الامراء العظام جهانگیرخان آجودانباشی سرتیپ اول و رئیس قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

زین‌العابدین خان سرهنگ ــ غلامحسین خان سرهنگ ــ باقرخان سرهنگ ــ میرزا محسن سرهنگ ــ عبدالله خان سرهنگ ــ عباسقلی خان

سرهنگ پسر میرزا علی اکبر خان ــ اسمعیل خان سرهنگ ــ حکیم بیکمز حکیمباشی توپخانه و قورخانه

یاوران

بیست و پنج نفر

زنبورکخانه

نصراللّه خان سرتیپ ــ عبدالحسین خان سرهنگ ــ محمدعلی بیک یاور اوّل ــ اسمعیل خان یاور دو یم.

موزیکانچیان

صاحبمنصبان

شکراللّه خان سرهنگ موزیکانچی باشی ــ محمد حسنخان سرهنگ نوادهٔ مرحوم خانباباخان سردار کل ــ صفرعلی خان یاور ــ غلامحسین بیک یاور.

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارنگه و رودباری

دسته

لورائی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان زنبورکخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

افواج قاهره

تومان اوّل

فوج بهادران

شجاع السلطنه سرتیپ اوّل ــ ابراهیم خان سرهنگ

فوج اوّل خاصه

حاجی حسام الدوله سرتیپ اوّل ــ حاجی نقدعلیخان سرهنگ

فوج دویّم خاصّه

ابوابجمعی حاجی حسام الدوله ــ بسرهنگی حاجی میرزا علیخان

فوج دویّم نصرت
رحیم خان سرتیپ ــ احمدخان سرهنگ

فوج مظفّر مراغه
عبدالحسین خان سرتیپ ــ فرج خان سرهنگ

فوج چهارم تبریزی
آقاخان سرتیپ ــ جعفرخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات
ابوابجمعی حاجی حسام‌الدوله ــ بسرهنگی رحیمدل خان

فوج ششم اقبال
ابوابجمعی شجاع السلطنه ــ بسرهنگی یوسفخان

فوج هفتم افشار
ابوابجمعی اردشیر خان سرتیپ ــ خسروخان سرهنگ

فوج هشتم افشار
ابوابجمعی لطفعلی خان سرتیپ

فوج مخبران
بسرهنگی رضاخان

تومان دویّم

فوج بهادران خوئی
شیخعلی خان سرتیپ ــ ابوالحسن خان سرهنگ افشار

فوج اوّل ایضاً
ابوابجمعی آقاخان سرتیپ ــ بسرهنگی علیخان سرهنگ

فوج سیّم مراغه
ابوابجمعی فتح‌الله سرتیپ

فوج تخته قاپو
بسرهنگی قلیخان

فوج پنجم شقاقی
ابوابجمعی شجاع السلطنه ــ بسرهنگی مرتضی قلی آقا

فوج ششم شقاقی
ابوابجمعی شجاع السلطنه ــ محمد باقرخان سرتیپ

فوج هفتم خلخالی
میرزا علیخان سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی
بهلول پاشا خان سرتیپ ــ محمد پاشا خان سرهنگ

تومان سیّم

فوج قهرمانیّه
حسنعلی خان ژنرال آجودان ــ علیخان سرهنگ

فوج امیریّه
احمدخان سرتیپ ــ لطفعلی خان سرهنگ

فوج اردبیل و مشکین
ابوابجمعی میرزا زکیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی
ابوابجمعی حسنعلی خان ژنرال ــ بسرهنگی خلیل خان

فوج گروس
ابوابجمعی جناب وزیر فواید ــ بسرهنگی خسرو خان

فوج جدید افشار
ابوابجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار

فوج چهارم جدید مراغه
ابوابجمعی عبدالحسین خان ــ بسرهنگی صادقخان

فوج ششم قراگوزلو
ابوابجمعی حاجی حسام‌الملک ــ بسرهنگی فضل‌الله خان

فوج منصور قراگوزلو
حسام‌الملک سرتیپ اول ــ علی اکبر خان سرهنگ

فوج مخبران
ابوابجمعی جناب ناصرالملک ــ بسرهنگی مهدیخان

تومان چهارم

فوج بهادران فراهان
ناصرالدوله سرتیپ اول ــ محمد طاهر خان سرهنگ

فوج اول طهران
ابوابجمعی وجیه الله میرزا سیف الملک

فوج دو یم خلج ساوه
سیف السلطنه سرتیپ اول

فوج سیلاخوری
بسرهنگی رضاخان سرهنگ

فوج هفتم سواد کوه
ابوابجمعی جناب امین السلطان ــ
بسرتیپی صاحبجمع ولد ایشان

فوج مخبران کزازی
صمصام الملک سرتیپ اول ــ
حاجی ذوالفقار خان سرهنگ

تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابوابجمعی اسحق خان سرتیپ

فوج دو یم ملایری
ابوابجمعی عسکرخان سرتیپ

فوج سیّم لاریجانی
ابوابجمعی خانباباخان سرتیپ ــ
بسرهنگی ابراهیم خان

فوج چهارم کمره
بسرهنگی رحمت الله خان سرهنگ

فوج پنجم گلپایگان
بسرهنگی مخمد باقر خان سرهنگ

فوج ششم قدیم خمسه
ابوابجمعی مظفّرالدوله

فوج هفتم جدید خمسه
ابوابجمعی علینقی خان سرتیپ

فوج مخبران بیات زرندی
جمعی محمد حسنخان سرتیپ ــ
بسرهنگی اسدالله خان سرهنگ

تومان ششم
فوج بهادران اخلاص افشار
ابوابجمعی صاحب اختیار ــ
خانباباخان سرتیپ ــ علیخان سرهنگ

فوج اول قدیم قزوین
نصرالملک سرتیپ اول ـ هدایت‌الله خان سرهنگ

فوج دویّم جدید ایضاً
جمعی نصرالملک ـ بسرهنگی مصطفی خان

فوج سیّم افشار بکشلو

ابوابجمعی اللهیارخان آجودانباشی ـ بسرهنگی حاجی اسدالله خان

فوج چهارم فریدنی
بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

فوج ششم چهارمحالی
بسرهنگی ابوالقاسم خان

فوج هفتم عرب و عجم
ابوابجمعی حاجی بهاء الدوله ـ عباسقلی خان سرهنگ

فوج مخبران فیروزکوهی
ابوابجمعی اسمعیل خان سرتیپ

تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقی خان سرتیپ ـ محمدحسین خان سرهنگ

فوج دویّم نهاوندی
بسرهنگی علی اکبر خان

فوج سیّم بندپی
بسرهنگی مصطفی خان سرهنگ

فوج ششم خرقانی
ابوابجمعی آجودانباشی ـ بسرهنگی علیمحمد خان

فوج هفتم قدیم کرمانی
بسرهنگی تقیخان

فوج هشتم شوکت کرمانی
بسرهنگی سلیمان خان گرمسیری

فوج نهم جدید گرمسیری کرمان
ابوابجمعی ابراهیمخان سرتیپ

فوج مخبران درجزینی

ابوابجمعی سیف السلطنه ــ بسرهنگی احمدخان

تومان هشتم

فوج بهادران کوران قلعه زنجیری

بسرهنگی حسینخان سرهنگ

فوج اوّل کرندی

علیمراد خان سرتیپ ــ نصرالله خان سرهنگ

فوج سیّم کلهر

مهدیخان یاور اول

فوج چهارم زنگنه

ظهیرالملک سرتیپ دو یّم

فوج مخبران کردستان

جمعی محمد علیخان سرتیپ

تومان نهم

فوج بهادران فدوی

ابوابجمعی عبدالله خان سرتیپ

فوج پشتکوهی لرستان

ابوابجمعی باقرخان سرهنگ

فوج ششم سه‌دهی

حاجی میرزا عبدالوهاب خان سرتیپ ــ نواب جلاله الدوله سرهنگ

فوج مخبران ترشیزی

بسرتیپی مهدیخان

تومان دهم

فوج بهادران قرائی

ابوابجمعی عباسعلی خان سرهنگ

فوج اوّل قائینی

ابوابجمعی حشمة الملک ــ بسرهنگی حاجی پرویز خان

فوج جدید ایضاً

جمعی حشمة الملک ــ بسرهنگی میرزا اسمعیل خان

فوج سیّم تنکابن

ساعدالدوله سرتیپ اوّل ــ ولیخان سرتیپ سیّم

فوج مخصوص نواب اشرف
والا نایب السلطنه

بسرهنگی میرزا عبدالکریم خان

فوج مهندس ملایری

بسرهنگی ذوالفقار خان

سواره
آذربایجانی

دسته

افشار صاینقلعه: بسرکردگی عباسقلی خان

دسته

افشار ارومی: ابوابجمعی عبدالحسین خان سرتیپ اوّل ــ بسرهنگی باقرخان

دسته

اردبیل و مشکین: جمعی باقرخان سرکرده ــ علیقلیخان سرکرده

دسته

چهاردولی: نوروز خان سرتیپ ــ حسینقلی خان سرهنگ

دسته

چلبیانلو: محمود خان سرکرده ــ رحیمخان سرکرده

دسته

خوئی: عباسعلی بیک ــ امین بیک

دسته

شقاقی: جمعی محمدخان

دسته

شاطرانلو: جمعی علیخان سرکرده

دسته

اینانلو: جمعی حسنعلی خان یوز باشی

دسته

قراپاپاق: جمعی نجفقلی خان سرتیپ

دسته

حاجی علیلو: بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ: جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران: جمعی غفارخان سرکرده

دسته

قراسوران درشق و آستارا: جمعی امین الوزاره

دسته

قراسوران راه مرند: جمعی لطف‌الله خان

دسته

یکانی: جمعی اسفندیار خان

دسته

کلیبری: بسرکردگی محمدباقر خان

دسته

ماکوئی: بسرکردگی نصرالله خان

دسته

مقدم: جمعی محمد صادقخان سرهنگ

دسته

مکری: بسرهنگی حاجی آقابیک

دسته

قوجه بیگلو: ابوابجمعی حسینقلی خان سرکرده

سوارهٔ مهاجر

ابوابجمعی عبدالقادر خان

شجاع الملک

شجاع الملک سرتیپ اول ــ حسنخان سرتیپ قبه ــ اسکندر خان سرهنگ ــ کریمخان سرهنگ ــ علیمحمّد خان سرهنگ ایروانی ــ فرج الله خان ــ نجفقلی خان ــ علیخان ولد عبدالله خان ــ نعمة الله بیک ــ صمدآقا ــ محمدخان یاور ایرنلو ــ حاجی خان یاور ایرنلو ــ خلیل خان ایرنلو ــ شیخعلی خان شکی ــ محمدخان ولد لطفعلی خان ــ غلامحسین خان ــ علی اکبر آقا ــ عباس آقا ولد غفارخان

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایت خان ــ میر زین العابدین خان ــ علیقلی خان ــ حسینخان ــ ابراهیم آقای سرهنگ ــ اسکندرخان ــ سلیمان خان

خراسانی

ارض اقدس

جماعت هزاره

یوسف خان سرتیپ ــ اسمعیل خان سرهنگ

جماعت تیموری

جمعی علیمرادخان سرتیپ

جماعت مروی

جمعی عطاء الله خان

جماعت درجزینی

جمعی بهادرخان بیگلر بیگی

جماعت جمشیدی

جمعی ذوالفقار خان

جماعت باخرزی وجامی

علیرضا خان قراولباشی ــ حسینخان سرکرده ــ محمدرضا خان سرکرده ــ گلزار خان سرکرده

جماعت همّت آبادی

جمعی نادرقلی بیک

جماعت قرائی

جمعی محمدخان سرکرده

جماعت سبزواری

دسته: محمدرضا خان ـ دسته: امان‌الله خان ـ دسته: سعادتقلی خان ـ دسته: عباسقلی خان

جماعت نیشابوری و جزایرچی

ابوابجمعی باقرخان

غلامان مشهدی

جمعی خسرو میرزا

غلامان سبزواری

جمعی میرزا فضل‌الله خان

جماعت افشار

جمعی مرتضی قلیخان

ساکنین سرخس

دسته: باباخان ـ دسته: محمد امین خان

جماعت سالارآباد

جمعی محمد مرکان

جماعت دزدبگیر

دسته: حسینخان نیشابوری ـ دسته: رمضان بیک ـ دسته: غلامرضا خان هراتی

جماعت بجنوردی

جمعی یارمحمد خان ایلخانی

جماعت قوچانی

جمعی امیر حسینخان شجاع الدوله

جماعت مردوزانی

جمعی محمد جعفرخان

جماعت دزدابی

جمعی ملاعلی عرب

جماعت سرجامی

جمعی حسینخان و حسنخان

جماعت چولابی و ماروشک

جمعی سلیمان آقا

جماعت عنایت آبادی

جمعی صید محمدخان

جماعت سیستانی

جمعی گل محمد خان

جماعت هراتی

میرزا مسعودخان سرکرده ـ محمد حسنخان سرکرده

جماعت عرب

جمعی باباخان سرکرده

جماعت خوافی

جمعی لطفعلی خان

جماعت بیزکی

جمعی فتح‌الله خان سرکرده

جماعت میامی

جمعی حاجی آزادخان سرکرده

جماعت پشتکوهی

جمعی سعادتقلی خان سرکرده

جماعت خورده ایماق

دسته: یارمحمد خان ــ دسته: حیدرخان

جماعت اردلان

جمعی محمدخان سرکرده

جماعت ترشیزی

جمعی محمد حسین خان

جماعت قائینی

جمعی علی اکبرخان سرکرده

استرآبادی و غیره

استرآبادی

دسته

غلامان استرآبادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

گلدی خان ریش سفید طایفهٔ جعفر بای

دسته

ایل گلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای

دسته

قوشیه خان آتابای

دسته

امیرخان آقا آتابای

دسته

ایضاً نظر ریش سفید طایفهٔ آتابای

دسته

قلیچ خان سرهنگ جعفر بای

نردینی

جمعی افراسیاب خان سرکرده

گودرزی و بسطامی

ابوابجمعی علیمحمد خان سرهنگ ــ محمد علیخان نایب سرکرده

کرمانی

از بابت سوارهٔ افشار بسرکردگی میرزا محمود

مازندرانی

میرزا علیخان سرتیپ اول ولد مرحوم صدراعظم ــ میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو ــ فتح الله خان ایضاً ــ صفی خان ایضاً ــ موسی خان جهان‌بیگلو ــ اسدالله خان ایضاً ــ محمدخان ایضاً ــ حسینخان گرایلی

ـ ذوالفقار خان ایضاً ـ حسنخان اوصانلوـ محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب امین السلطان ـ علی اکبر خان سرهنگ ـ یزدان قلیخان سرکرده ـ نعمة الله خان ـ حسن خان ـ فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوابجمعی فضل الله خان ـ بسرکردگی جعفرخان

عراقی

جماعت زرّین کمر

ابوابجمعی ساری اصلان ـ علیقلی خان یوز باشی ـ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب امین السلطان ـ جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی اسفندیار خان سرتیپ

جماعت عرب اردستان

مصطفی قلیخان سرتیپ ـ میرزا حسینخان سرکرده ـ میرزا حسنخان ایضاً

جماعت افشار اسدآبادی

ابوابجمعی صاحب اختیارـ بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه‌ای

جمعی ذوالفقار خان سرتیپ

جماعت شاهسون ایناتلو

عزیزالله خان صارم الملک سرتیپ دو یم ـ حاجی لطف الله خان سرتیپ سیّم

جماعت شاهسون بغدادی

جمعی شیخعلی خان سرهنگ ـ امیرعلیخان سرکرده ـ اکبرخان سرکرده

جماعت شاهسون دو یرن

ابوابجمعی جناب امین السلطان ـ غلامعلی خان سرهنگ ـ محمد حسینخان ایضاً ـ غلامرضا خان سرکرده ـ ولی محمد خان ایضاً

جماعت شاهسون قورت بیگلو

ابوابجمعی حسینقلی خان سرتیپ ولد مرحوم حسینقلی خان

جماعت باجلان

ابوابجمعی احمدخان سرهنگ

جماعت خرقانی

ابوابجمعی اللهیار خان آجودانباشی کل

جماعت بیرانوند

جمعی حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوابجمعی جناب امین السلطان ــ بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان

جماعت قراچورلوی خوار

ابوابجمعی جناب امین السلطان ــ بسرکردگی عزیز محمدخان

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرهنگ

جماعت کردبچه

جمعی نصرالله خان سرتیپ ــ بسرکردگی خانباباخان

جماعت هداوند

ابوابجمعی جناب امین السلطان ــ بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسواری

جمعی نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه

جماعت ایلات قزوین

ابوابجمعی نصرالملک

جماعت افشار بکشلو

ابوابجمعی آجودانباشی ــ بسرهنگی کاظمخان

جماعت چگینی

جمعی نصرالملک ــ بسرهنگی صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی

بسرهنگی کریمخان

جماعت کلیائی

بسرکردگی جلال الدین میرزا

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردگی سید خسروخان

جماعت نانکلی شهریار

جمعی حسینقلی خان

جماعت یاراحمدی

بسرهنگی حاجی احمدخان سرهنگ

جماعت سنجابی

جمعی فرج اللهخان سرکرده

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکرده

جماعت بختیاری

داراب خان سرکرده

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسنخان سرهنگ

پیادهٔ

خراسانی

شمخالچیان

ابوابجمعی حیدرقلیخان سرتیپ

جزایرچیان سرخسی

غلام محمد خان سرکرده ــ فتح الله

سلطان ــ رستم سلطان ــ یوسف بیک

استرآبادی

دستهٔ فندرسکی

جمعی میرزا علینقی خان سرتیپ

دستهٔ کتول

جمعی علیمحمد خان سرکرده

دستهٔ مقصودلو

جمعی عبدالله خان سرکرده

دستهٔ استرآباد رُستاقی

جمعی فتحعلی خان ایضاً

دستهٔ بالا شاهکوئی

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دستهٔ پائین شاهکوئی

جمعی محمدعلی خان سرکرده

دستهٔ سدن رستاقی

جمعی محمدقلی خان سرکرده

دستهٔ انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دستهٔ تمسکنی

جمعی محمد قاسم خان سرکرده

دستهٔ ساوری

دسته: جمعی جعفر قلیخان ــ دسته: جمعی حاجی آقارضا

دستهٔ لیوابی وسیل سپر

جمعی اسدالله خان سرکرده

دستهٔ بلوچ

علی اکبر بیک

دسته جات گیلانی

دستهٔ سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکرده

سوار گرگانرودی

ابوابجمعی نصرةالله خان سرتیپ اول

سوار اسالمی

ابوابجمعی نصرةالله خان سرتیپ ــ بسرهنگی اللهیارخان

دستهٔ انزانی

جمعی جبّار قلیخان سرکرده

دستهٔ شفتی

جمعی نعمت‌الله خان ایضاً

مازندرانی

جماعت کلبادی وغیره

جمعی میرزا محمد خان سرتیپ ــ لطفعلی خان سرکرده ــ محمّد مهدیخان سرکردهٔ طایفهٔ عمرانلو ــ جماعت طالش بسرکردگی علی اکبر خان ــ یخکشی بسرکردگی علی اکبر خان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلی خان

کرمان

سرکرده ندارد

عراق از بابت پیادهٔ بلوچ

جمعی شیخ محمد خان سرهنگ

ادارهٔ افواج طرح اطریشی و سواره طرح قزاق

افواج طرح اطریشی

از بابت صاحبمنصبان که برقرار هستند

رژیمان اوّل

از بابت پیاده نظام

رژیمان دوتم

از بابت پیاده نظام

شابسوی

که عبارت از فوج مخبران باشد

ژبی

که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپهای ته‌پر اطریشی

فوج

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

ادارهٔ قزاقیّه

فوج اوّل

بسرتیپی حسنخان سرتیپ

فوج دوتم

بسرتیپی کریمخان سرتیپ

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره و توپخانه و غیره

یک‌صد و پنجاه هزار نفر

ذخیره

پنجاه هزار نفر

دارالخلافه طهران

اجزاء حکومت جلیله دارالخلافه

جناب محمد ابراهیم خان وزیر دارالخلافه

اجزای مجلس حکومت

زکیخان ــ شیرمحمد خان ــ میرزا حسن

منشی و سررشته‌دار

میرزا جعفر تفرشی منشی ــ میرزا حسین قزوینی ایضاً ــ میرزا هادی گرکانی سررشته‌دار ــ میرزا شفیع تفرشی سررشته‌دار

نواب و مباشرین محال دارالخلافه

میرزا سیّدعلی نایب ورامین ــ میرزا علیمحمد نایب ساوجبلاغ و شهریار ــ حاجی ابوطالب نایب غار و فشافویه و امین وظایف

علماء اعلام دارالخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه ــ جناب صدرالعلماء ــ جناب حاجی ملاّعلی ــ جناب آقا سیّد صادق ــ جناب آقامیرزا صالح عرب ــ جناب آقا میرزا حسن آشتیانی ــ جناب حاجی آقا محمّد ــ جناب آقا جمال الدین مجتهد بروجردی ــ جناب آقا میرزا عبدالرحیم نهاوندی ــ جناب ملا محمدتقی مجتهد کاشانی ــ جناب آقا سیّد عبدالله ــ جناب آقا شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبدالحسین ــ جناب شیخ الاسلام دارالخلافه ــ جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمّد ــ جناب آقا سیّد مصطفی پسر مرحوم حاجی سیدحسین ــ جناب حاجی ملا آقابزرگ ــ جناب حاجی سیدجعفر ــ جناب شیخ محمّدحسن استرآبادی ــ جناب آقا شیخ موسی.

اعیان و امراء و خوانین و معارف دارالخلافه

از ارباب مناصب دولتی و غیرهم سوای آنهائیکه در دوایر دولتی هستند:

نواب والا اللهقلی میرزا ایلخانی ــ میرزا محمّد خان نظام العلماء ــ اعتمادالدوله ــ حیدر قلیخان ولد مرحوم آصف الدوله ــ آقا سردار ولد مرحوم سپهدار ــ عین الملوک ــ میرزا حسینخان معتمدالملک ولد جناب مشیرالدوله ــ امیرزاده محمّد میرزا ولد جناب اعتضادالدّوله ــ عبّاس میرزا ولد ایضاً ــ فتحعلیخان ولد ایضاً ــ محمود خان ملک الشعراء ــ حکیم الهی ولد

مرحوم حکیم الهی ــ سلیمان خان ولد مرحوم حاجب الدوله ــ اسمعیل خان بشیرالدوله ــ میرزا محمد خان ــ غلامحسین خان ــ حسینقلی خان ولد مرحوم اعتمادالدوله ــ حاجی محمد حسنخان ــ محمود خان ــ محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی ــ محمد حسنخان ولد ایضاً ــ حاجی محمد حسینخان ولد ایضاً ــ حاجی محمد ولیخان ــ عباس علیخان ولد مرحوم بیگلر بیگی ــ هادیخان ولد ایضاً ــ محمدخان ــ محمد جعفر خان ــ حسینخان ــ هدایت‌الله خان ــ علی اکبر خان ــ نجفقلی خان ــ محمّدباقر خان ــ امان‌الله خان

وزارت تجارت

در ادارهٔ نوّاب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السّلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقباله العالی.

رؤسا و اعضای مجلس محترم تجارت و معارف تجّار دارالخلافه

امیرزاده نصرالله میرزا نایب الوزارهٔ تجارت ــ حاجی محمد کاظم ملک‌التّجار ممالک محروسه ــ حاجی میرزا احمد رئیس التّجار، ناظم امور تجارت ــ میرزا محمّدحسین کاتب السّلطان ــ حاجی میرتقی آقا تاجر تبریزی ــ حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ــ حاجی علی اکبر تاجر شیرازی ــ آقامحمّد ابراهیم ارباب ــ آقا محمد امین ارباب تاجر طهرانی ــ آقا عبدالباقی ارباب تاجر طهرانی ــ حاجی محمّد حسن امین دارالضرب تاجر اصفهانی ــ حاجی علی اکبر تاجر دهدشتی ــ حاجی محمد ابراهیم ارباب تاجر طهرانی ــ حاجی ملاّحسن تاجر طهرانی ــ حاجی محمّدحسین تاجر تبریزی ــ حاجی محمدحسین تاجر کاشانی ــ حاجی میر محمّدآقا تاجر تبریزی ــ آقا میرزا محمّدعلی تاجر شیرازی ــ حاجی علی تاجر یزدی

ادارهٔ جلیلهٔ پلیس دارالخلافه و احتساب

کنت دومنت فرت سرتیپ و رئیس کل ادارات پلیس و احتساب ــ عبّاسقلی خان سرتیپ نایب کلّ ادارهٔ پولیس آجودان حضرت والا امیرکبیر وزیر

جنگ ــ میرزا سیّد مهدی مستشار رئیس اطاق دعاوی و جنایات ــ میرزا سیّد یوسف سرهنگ و مستشار و رئیس محلّهٔ سنگلج ــ میرزا ابوتراب خان سرهنگ نایب اول و مترجم و منشی ــ میرزا محمد حسین مستشار رئیس محلّه دولت ــ سلطان قلیخان صفوی مستشار اداره ــ حسنخان داروغهٔ بازار ــ عبّاسقلی خان کدخدای محلهٔ عودلاجان ــ میرزا سید احمد رئیس محلّهٔ بازار ــ میرزا سیّدمحمّد نایب کلّ محلّهٔ سنگلج ــ احمد میرزا صاحبمنصب ادارهٔ مأمور خدمت حضرت والا امیرکبیر وزیر جنگ ــ میرزا عبدالرّحیم خان کلانتر اداره قاضی اطاق محاکمات ــ طاطاوس خان مسیحی دفتردار و تحویلدار ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه ــ قهرمان میرزا صاحب‌منصب رئیس پیشخدمتهای اداره ــ یحیی میرزا صاحبمنصب ــ میرزا محمّد علیخان منشی روزنامه‌جات ــ میرزا ضیاء الدین صاحبمنصب ــ حاجی میرزا محمّدعلی نایب کلّ محلهٔ عودلاجان ــ هاشمخان صاحبمنصب مأمور خدمت حضرت والا امیرکبیر وزیر جنگ ــ میرزا تقی صاحبمنصب مأمور خدمت حضرت والا امیرکبیر وزیر جنگ ــ میرزا حسنخان و میرزا بابا رؤسای مجلس ــ میرزا ربیع نویسندهٔ استنطاقات

صاحبمنصبان و اجزای احتسابیّه

میرزا علی اشرفخان سرهنگ مهندس کل احتساب ــ نایب قلی نایب کلّ خیابانهای دولتی ــ سایر نایبهای محلاّت شهر دارالخلافه چهار نفر

اسامی کارگذاران و عمله‌جات مخصوص دربخانه

نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه وزیر جنگ ادام‌اللّه اقباله العالی ــ جناب حاجی ملاباشی ــ محمّد حسینخان پیشخدمت حضور همایون فراشباشی حضرت والا ــ میرزا علی دکتر معتمد الاطباء طبیب حضور همایون و حکیمباشی نواب اشرف والا ــ امیرزاده حاجی نصراللّه میرزا امیرآخور ــ امیرزاده جمشید میرزا صاحبجمع ــ عبداللّه خان تفنگدار باشی ــ اسمعیل خان کشیکچی باشی ــ میرزا عباسعلی خان

رئیس خلوت ـ عباسقلی خان سرتیپ مترجم ـ میرزا علی مستوفی ـ اکبرخان ناظر ـ میرزا محمد منشی باشی کاتب السّلطان ـ میرزا ابوالقاسم خان منشی مخصوص ـ میرزا هادی مستوفی ـ میرزا محمد خان پیشخدمت ـ هدایت خان شاطر باشی

ادارات متعلّقه‌به جناب مستطاب اجلّ

آقا میرزا یوسف وزیر اعظم داخله و مالیّه

وزارت دفتر استیفا ـ وزارت عدلیهٔ عظمی ـ وزارت رسائل ـ بیوتات سلطنتی ـ انتظامات دربخانه ـ وزارت علوم ـ وزارت تلگراف ـ سؤال و جواب حکّام

ادارهٔ خاصّه جناب مستطاب اجلّ آقا

جناب معاون الملک ـ حاجی میرزا رضا منشی مخصوص ـ میرزا حسن منشی مخصوص.

اجزاء و منشیان رسایل دولتی بوزارت جناب معاون الملک

میرزا مهدی گیلانی ـ حاجی میرزا عبدالله ـ میرزا حسن گیلانی ـ میرزا رضای تویسرکانی ـ میرزا تقی خان فراهانی ـ میرزا ابراهیم گیلانی ـ میرزاعلی ـ میرزا قاسم

وزارت دفتر استیفا

جناب میرزا حسن مستوفی الممالک ـ جناب معاون الملک ـ جناب میرزا علی قایم‌مقام ـ امین حضور محصّل بقایا و ناظم دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و پیشخدمت مخصوص حضور همایون ـ حاجی میرزا نصرالله منشی الممالک ـ جناب میرزا محمود وزیر سابق دارالخلافه ـ میرزا عیسی وزیر سابق دارالخلافه ـ حاجی میرزا شفیع ـ جناب ضیاء الملک ـ حاجی علاء الملک ـ میرزا محمّد علیخان ـ میرزا عبدالله خان نوری ـ میرزا حسین ولد جناب وزیر دفتر ـ میرزا حسن

وزیر درب حرم جلالت ــ میرزا اسدالله ــ میرزا سیّد کاظم مستوفی اصطبل ــ میرزا محمّد ولی ــ لسان الملک میرزا هدایت الله ــ میرزا داود وقایع نگار ــ میرزا ابراهیم ــ میرزا ذوالفقار خان ــ میرزا رضا ولد مرحوم معین الملک ــ حاجی میرزا حسینقلی خان ــ میرزا سیّداحمد ــ میرزا سیّد محمّد ــ میرزا محمدحسین ولد مرحوم وقایع نگار ــ میرزا سیّد کاظم مستوفی سابق صندوقخانه ــ میرزا مسیح ــ میرزا علی اکبر ــ میرزا سیدابراهیم ــ حاجی میرزا سیدحسین ــ میرزا رضاقلی ــ میرزا ربیع ــ میرزا شفیعخان گرکانی ــ میرزا اسدالله خان نوری ــ میرزا علیرضا ــ میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا زمان ــ میرزا عبدالله آشتیانی ــ میرزا عبدالوهّاب خان ولد جناب نظّام الملک ــ میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله ــ میرزا زین العابدین خان ــ میرزا علیمحمد خان ــ حاجی میرزا محمّد پسر حاجی میرزا نصرالله ــ میرزا محمدحسین ولد مرحوم میرزا محمد ــ سراج الملک میرزا ــ رضا قلیخان ــ میرزا اسحق ــ میرزا نصرالله فراهانی ــ میرزا زکی نوری ــ میرزا محمود ولد مرحوم صاحبدیوان ــ میرزا سیّد رضی ــ میرزا محمّد طاهر ــ میرزا کاظم خان لله باشی ــ میرزا حسن ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر ــ میرزا عبدالرحیم خلخالی ــ میرزا محمد ولد مرحوم میرزا هادی ــ میرزا رضای البرز ــ میرزا سیّد محسن ــ میرزا رضای تویسرکانی ــ میرزا علی ــ میرزا محمد ولد حاجی میرزا عبّاسقلی ــ میرزا عبدالعلی ــ میرزا حسن پسر میرزا ابراهیم ــ میرزا حسینقلی خان پسر مرحوم میرزا نظرعلی ــ میرزا علی ولد مرحوم وکیل لشکر ــ میرزا شکرالله پسر نصیرالملک ــ میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا رضا مهندس باشی ــ میرزا جعفر ــ میرزا محمود خان نوادهٔ مرحوم قایم مقام ــ میرزا خانلر مازندرانی ــ میرزا سیّد محمّد پسر مرحوم حاجی میرزا محمد حسین ــ عزب باشی دفتر استیفا

مأمورین

جناب صاحبدیوان وزیر نظام مأمور بکارگذاری مملکت فارس ــ جناب حاجی مشیرالملک مقیم فارس

ــ جناب حاجی مستشارالملک پیشکار مملکت خراسان ــ صدیق الدوله مأمور آذر بایجان ــ میرزا حسینخان ولد جناب صاحبدیوان مأمور فارس ــ میرزا محمّد مستوفی نظام مأمور بحکومت ابوشهر ــ مؤیدالملک میرزا احمدخان متوقف فارس ــ احتساب الملک مأمور بحکومت ملایر و تویسرکان و نهاوند ــ میرزا باقر مأمور بحکومت شاهرود و بسطام ــ میرزا محمّدحسین خمسه ای پیشکار خمسه ــ بیان الملک میرزا رضا مأمور فارس ــ میرزا ابوالقاسم خان نوری مأمور آذر بایجان ــ میرزا عبدالکریم ولد مرحوم نایب متوقف گیلان

وزارت عدیله عظمیٰ

جناب جلالتمآب مشیرالدّوله یحیی خان وزیر عدلیّه اعظم

اعضای مجلس وزارت عدلیهٔ عظمی

میرزا یوسفخان مستشار الوزاره ــ حکیم الممالک صدر دیوانخانه ــ اعتمادالملک ــ حاجی حسینخان ولد مرحوم عمیدالملک ــ حاجی میرزا علی رئیس ــ فتح الله خان ناظم دیوانخانه ــ میرزا عبدالحسین منشی باشی ــ میرزا علی مستوفی دیوانخانه

مجلس مخصوص تحقیق

حاجی میرزا حسینخان گرانمایه رئیس ــ میرزا محمدحسین منشی ــ میرزا حسن منشی شیرازی

منشیان دیوانخانهٔ عدلیّه

میرزا اسمعیل منشی ــ میرزا ابوالقاسم ایضاً ــ میرزا ابراهیم خان ــ میرزا محمّدعلی ــ میرزا زین العابدین ــ حاجی میرزا زین العابدین ــ میرزا سیّد مهدی

مجلس دیوان مظالم

حاجی رحیمخان قاجار رئیس مجلس ــ میرزا موسی خان گیلانی مأمور بندر ابوشهر ــ میرزا باقر منشی ــ میرزا حسن منشی گیلانی ــ میرزا رضا منشی ــ میرزا محمدعلی منشی ــ میرزا محمود منشی

ثبّات و کتابچه‌نویس

میرزا عبدالغنی منشی و کتابچه‌نویس

ـ میرزا عبدالکریم عریضه‌نگار ـ میرزا سیّد احمد ثبات ـ میرزا اسدالله ایضاً

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب امین خلوت رئیس عملهٔ خلوت همایونی و تفنگدار باشی ـ حکیم‌الممالک پیشخدمت‌باشی سلام و محصّل اتمام و انجام احکام و اعمال دیوانخانهٔ مبارکهٔ عدلیّهٔ عظمی ـ غلامحسین خان خازن رکیب‌خانهٔ مبارکه ـ امیرزاده سلطان حسین میرزا مدیر باغات و عمارات دوشان‌تپه ـ میرزا تقی خان منشی حضور همایون و نایل کل وزارت وظایف.

سایر

ادیب‌الملک ـ محمّد حسنخان محقّق ـ جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله ـ محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ـ میرزا احمد خان سرتیپ اوّل سواران مهدیّه و منصور ـ غلامحسین خان ولد مرحوم امین‌الدوله ـ محمد ابراهیم خان ولد مرحوم امین‌الدوله ـ نورمحمد خان امین دیوان ـ آقارضا ناظم خلوت ـ میرزا عبدالله خان ـ جبّارخان ـ آقاعلی خان امیر صرّه ـ آقا میرزا محمّد گروسی ـ حاجی حبیب‌الله خان ـ محمد حسنخان ـ آقا سیّد عبدالکریم خان ـ حسینخان محلاّتی ـ امیرزاده آقا مسیح ـ اکبرخان پسر محمّد خان ـ امیرزاده تیمور میرزا

صندوقخانه و رختدارخانه

امین السّلطنه صندوقدار و جامه‌دار خاصّه و خازن مخزن تدارکات عسکریّهٔ دولت علیّه

اطبّاء خاصّه

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی ـ ملک الاطباء میرزا کاظم ـ شیخ الاطباء میرزا حسینعلی ـ معتمد الاطباء میرزا علی دکتر و حکیمباشی حضرت والا امیرکبیر نایب السلطنه وزیر جنگ ـ میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانهٔ مبارکه ـ میرزا سید رضی حکیمباشی نظام ـ میرزا زین العابدین کاشانی ـ میرزا نصرالله تنکابنی ـ میرزا لقمان ولد ملک الاطباء ـ میرزا

سیدعلی ــ حاجی میرزا حبیب‌الله تنکابنی ــ میرزا اسدالله کاشانی ــ مسیو هیدنه دندان‌ساز

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار عمله خلوت همایونی ــ محمد صادقخان فراشخلوت ــ آقا سیّد ابوالقاسم ــ آقا سلیمان ده‌باشی خلوت ــ آقا سیّد محمد ــ آقا صادق ــ میرزا هدایت

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی باشی ــ آقا جبّار قهوه‌چی

تفنگداران خاصّه

بریاست جناب میرزا محمد خان امین خلوت ــ رضا قلیخان ــ محمّد زمان خان ــ رستمخان ــ مصطفی قلیخان ــ آقاخان ــ فرج خان ــ میرزا باقر خان ــ علی اکبر خان ــ قهرمانخان ــ حیدرخان ــ محمد کریمخان ــ حسنخان پسیان ــ اسدالله خان ــ اسمعیل خان ــ محمد خان گرجی ــ نصرالله خان نوری ــ رضاخان ــ نادر بیک ــ میرزا ابوالفتح خان ــ حاجی تقی خان ــ حاجی عیسی خان

خواجه سرایان

معتمدالحرم حاجی آغا جوهر خواجه‌باشی و سرتیپ آغا محراب ــ حاجی سرور خان ــ حاجی آغا فیروز ــ آغا حسن ــ حاجی غلامعلی ــ آغا سیّد اسمعیل ــ آغا بهرام ــ آغا فتح‌الله ــ آغا نوری ــ آغافرج

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب مؤتمن الملک وزیر امور خارجه

اجزاء وزارتخارجه و سفراء و مأمورین داخله و خارجه

ملتزمین رکاب

جناب محمد حسن خان صنیع الدّوله مقدم السّفراء

ادارهٔ صدیق الملک

رئیس کلّ دفاتر وزارتخارجه

که واسطهٔ رجوع کل اداره‌ها و اجزاء با جناب جلالتمآب وزیر دولخارجه است

ــ میرزا سلیمان خان نایب اول وزارت خارجه ــ میرزا مصطفی خان نایب اول وزارت خارجه ــ میرزا جواد خان نایب اوّل وزارت خارجه متصدی امور تجارتی ــ محمّد طاهر میرزا نایب وزارت خارجه ــ نجفقلی خان پسر مرحوم حاجی محمد باقر خان بیگلر بیگی ــ حاجی حسین قلیخان پسر مرحوم صدراعظم ــ میرزا عبدالوهّاب خان نایب وزارت خارجه پسر مرحوم میرزا محمد علیخان ــ حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارتخارجه ــ میرزا عبدالرّحیم خوشنویس راقم عنوان نامه جات ــ میرزا عباسقلی خان منشی مخصوص و مدیر انتظامات دفتریه پسر مرحوم لسان الملک ــ میرزا محمود خان منشی رموز ــ میرزا محمد حسین سررشته دار و مستوفی وزارت خارجه ــ میرزا محمّدعلی عزب باشی ــ میرزا علی اکبر عزب دفتر

ادارهٔ منشأت و تحریرات راجعه

بسفارتخانه ها

ادارهٔ پیغامات جناب جلالتمآب وزیر دول خارجه

بسفراء دول متحابه مقیمین طهران و متصدی تحریرات خاصه ــ میرزا مهدیخان نایب وزارت خارجه ــ میرزا مسیح منشی

ادارهٔ دفترخانهٔ مخصوص وزارت خارجه

میرزا محبعلی خان ناظم دفترخانه مدیر ــ میرزا رضی خان دفتردار ــ میرزا محمد حسین خان دفتردار ــ میرزا جهانگیر پسر ناظم میرزا ابوالقاسم آقامحمد

ادارهٔ تحریرات راجع بسفارت انگلیس

میرزا مهدیخان نایب وزارت خارجه ــ میرزا عبدالمطلب منشی

ادارهٔ رجوعات و محاکمات فیمابین تبعهٔ دولتین

ایران و عثمانی و تحریرات راجع بسفارت اطریش و فرانسه ــ میرزا عبدالله خان سرتیپ مستشار الوزاره مدیر

ـ میرزا اسدالله منشی ـ میرزا آقا منشی ـ میرزا عبدالوهاب خرقانی

ادارهٔ نوشتجات راجع بسفارت عثمانی

میرزا شکرالله نامه‌نگار مدیر ـ میرزا مهدیخان پسر مرحوم وکیل لشکر منشی ـ حاجی میرزا رضاخان منشی

ادارهٔ تحریرات راجعه بسفارت روس

میرزا نصرالله خان منشی مخصوص مدیر ـ میرزا حسینخان پسر میرزا مهدی پیشخدمت ـ میرزا حسنخان پسر مرحوم میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره ـ میرزا ابوالقاسم

ادارهٔ تحریرات راجعه بکارگذاریهای خارجه ولایات

میرزا محمد قلیخان منشی مدیر ـ میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا اسمعیل خان ـ میرزا علی ایضاً پسر مرحوم میرزا اسمعیل خان

ادارهٔ پیغامات مجالس وزراء عظام وتحریرات داخله وغیره

حاجی میرزا محمّدعلی ـ میرزا محمود

ادارهٔ مخابرات تلگرافیّه

میرزا علیخان منشی اسرار ـ میرزا علینقی ـ میرزا حسنخان

طبقات صاحبمنصبان وغیره

طبقه اول

حاجی میرزا زمانخان مستشار الوزاره ـ میرزا یوسفخان مستشار الوزاره ـ معین الوزاره ـ میرزا جوادخان سرتیپ ـ حاجی میرزا صادقخان ـ اسمعیل خان قاجار نوادهٔ آصف الدوله مرحوم نایب الحکومه مازندران ـ میرزا خانلر خان مأمور مغان ـ میرزا عیسی خان سرهنگ ـ حاجی نجفقلی آقا ـ میرزا غلامحسین ـ میرزا ابوالقاسم خان ـ میرزا محمود خان مأمور سابق بحر العجم ـ علی پاشا خان پسر مرحوم میرزا شفیعخان قراباغی مأمور سابق لندن ـ حاجی میرزا مهدیخان ـ میرزا محمد علیخان ـ حبیب الله خان پسر حاجی میرزا زمانخان ـ حسینخان پسر

مرحوم اللّهیار خان قرائی ــ میرزا حسینخان پسر میرزا محمود خان

طبقهٔ دویّم

احمد علیخان سرهنگ ــ حاجی شاه محمّد خان ــ محمّد حسنخان غلام پیشخدمت ــ اسمعیل خان ریش سفید فرّاشان وزارت خارجه ــ نور محمّد خان ــ حاجی محمّد خان تحویلدار ــ میرزا رفیع ــ جواد بیک ــ محمد حسینخان ــ آقامهدی

کاغذدار و قلمدان دار
وزارت خارجه

فیروزخان ــ میرزا محمّدعلی

مترجمین

میرزا رضا خان سرتیپ مترجم ــ حاجی میرزا مهدیخان مترجم ترکی ــ میرزا مهدیخان مترجم و معمار مخصوص ــ میرزا غلامحسین مترجم روس ــ میرزا محمّدعلی مترجم

مهندسین

میرزا عباسخان سرتیپ و مهندس ــ میرزا عبدالرحیم خان مهندس ــ حاجی عباسقلی خان سرهنگ ــ میرزا علی اشرفخان سرهنگ مهندس ــ اسداللّه خان مهندس ــ میرزا حسین نقاش

اطبّاء

میرزا ابوالقاسم حکیمباشی ــ میرزا عبدالوهاب طبیب ــ میرزا عبداللّه طبیب ــ حکیم بکمز

آجودانها

محمد خان آجودان ــ میرزا حسینخان نایب آجودانباشی ــ محمد خسین خان آجودان

سفراء و مأمورین داخله و خارجه
سفارتخانهٔ اسلامبول
و سایر خاک دولت عثمانی
سفارتخانهٔ اسلامبول

جناب حاجی میرزا محسنخان معین الملک امیرتومان سفیرکبیر ــ میرزا جواد خان مستشار ــ حاجی محمد صادقخان کار پرداز سابق شام ــ میرزا رضاخان نایب ترجمان اول سفارت ــ حاجی نجفعلی خان ژنرال قونسول ــ میرزا آقا نایب و منشی اول

ــ دکتر پامادوکا حکیم سفارت ــ حاجی آقا خان ترجمان ضبطیّه ــ چورجکی ترجمان تجارت ــ یوسف بیک ترجمان سفارت پسر مرحوم اسدآقا ــ مسیو بارونستی قانون‌دان سفارت

بغداد

میرزا محمود خان کار پرداز اول ــ میرزا طهماسبقلی نایب اول ــ حسن افندی کاتب ترکی ــ حاجی میرزا ابوالقاسم ترجمان

بصره

حاجی محمد رضا خان کار پرداز

اماکن مشرّفه

کربلای مُعلّی

میرزا هادیخان نایب ــ میرزا اسمعیل ترجمان ــ میرزا محمد کاتب ترکی

نجف اشرف

میرزا عبدالوهّاب خان نایب

کاظمین

کریم بیک

سامره

محمد جعفر بیک

دیوانیه

نایب شریف ــ مشهدی کاظم امین السفراء در دارالخلافه

کار پردازان

مصــر

میرزا احمد خان کار پرداز ــ رعنا افندی مترجم ــ یعقوب افندی دفتردار

ارزنة الرّوم

میرزا حسنخان کار پرداز ــ میرزا محمد حسین نایب و منشی

طرابُزان

حاجی میرزا حسینخان کار پرداز ــ علی بیک مترجم

شام

حاجی میرزا حسن کار پرداز

وان

میرزا آقاخان کار پرداز

سایر قونسولها و وکلاء در خاک عراق عرب و غیره

مسیّب: نصرالله بیک ــ عمّاره: علی بیک ــ خانقین: محمد اسمعیل بیک ــ مندلیج: میرزا ابوطالب ــ سموات: حسین بیک ــ قزل رباط و شهروان: شیرخان بیک ــ یعقوبیّه: یوسفخان ــ حلّه: حاجی عبّاسقلی ــ سلیمانیّه: عباس آقا ــ کرکوک: حسن بیک ــ کوت الاماره: ناصر بیک ــ قصرشیرین: حسنخان ــ ازمیر: محمدخان قونسول ــ حلب: میرزا شکرالله قونسول ــ جدّه: میرزا حسن قونسول ــ بیت المقدّس: میرزا هادی ــ بهروت: اسکندر بیک ــ دیار بکر. میرزا حسین ــ صیدا: حاجی علی افندی ــ فلیبه: حاجی اللّهویردی ــ طرابلس شام: جرجیس افندی ــ سویس: تقاویس ــ اسکندرون: خواجه حنا ــ بروسا: احمد آقا ــ انطاکیه: موسی بیک ــ عکّه: احمد افندی ــ آدنه: میرزا عیسی ــ سیواس: حسن آقا ــ انگوری: آقا سیّدعلی ــ صامسوم: محمدآقا ــ بالکیه : حاجی علی ــ روسچق: میرزا معصوم قونسول ــ اماسیّه: حسن آقا وکیل ــ صور: حسین افندی

دولت انگلیس

سفارتخانهٔ لندن

جناب میرزا ملکم خان ناظم الملک وزیر مختار ــ میرزا میکائیل خان نایب ــ میرزا علی نایب و منشی ــ مستر لنچ ژنرال قونسول

کار پرداز خانهٔ بمبئی

میرزا فضل الله خان کار پرداز ــ میرزا سیّدعلی منشی ــ مترجم

دولت روس

سفارتخانهٔ پطرز بورغ

جناب میرزا اسدالله خان وزیر مختار ــ میرزا علینقی نایب و منشی مخصوص ــ حکیم سفارت ــ مترجم

سفارتخانهٔ پاریس

جناب نظرآقا وزیر مختار ــ میرزا احمدخان مستشار ــ مسیو کاردالو کار پرداز در بردو ــ مسیو دویل در مارسیل ــ مسیو دولامار کار پرداز در شهر روال ــ حکیم سفارت ــ مسیو

هرمال وکیل

سفارتخانهٔ نمسه

جناب نریمانخان وزیر مختار ــ میرزا حسنخان نایب اول ــ ارتاکی بیک وابسته بسفارت

قفقازیه

کار پرداز خانهٔ تفلیس

میرزا محمود خان کار پرداز اوّل ــ میرزا معصوم خان نایب ــ میرزا رضا خان نایب و مترجم ــ میرزا محمد منشی و دفتردار

بادکوبه

میرزا عبدالحیم خان قونسول

ایروان

جبّار خان ویس قونسول ــ میرزا محمّد خان منشی

کارپرداز خانهٔ حاجی ترخان

میرزا احمد خان سرتیپ کار پرداز ــ میرزا موسی منشی ــ مترجم

مأمورین داخله

تبریز

جناب میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک ــ حاجی میرزا صادقخان نایب اوّل ــ قلیخان سرتیپ مهماندار سفراء و مستشار ــ حاجی میرزا معصوم نایب و منشی اول ــ میرزا مهدیخان سرهنگ نایب اول ــ میرزا حسنخان سرهنگ نایب و مهماندار ــ میرزا حسنخان سرهنگ و نایب ــ ساطور خان سرهنگ و مترجم اول ــ میرزا رحیم یاور کارگذاری ــ میرزا محمد آجودان ــ میرزا محمد دفتردار ــ عباسقلی خان امین الوزاره رئیس امنای تذکرهٔ آذر بایجان ــ میرزا محمد حسین منشی و نایب ــ میرزا هاشمخان

ارض اقدس

میرزا معصوم خان سرتیپ کارگذار ــ میرزا حسینخان منشی و نایب

کرمانشاهان

میرزا هادیخان کارگذار ــ میرزا تقیخان نایب

کردستان

سلیمانخان کارگذار ــ عبدالله بیک نایب ــ علی بیک منشی

گیلان

حاجی میرزا سید رضی کارگذار ــ میرزا حبیب الله امین تذکره ــ میرزا عبدالرسول نایب و منشی اول ــ میرزا نجم الدین منشی

استرآباد

میرزا جوادخان کارگذار ــ حاجی میرزا طاهر نایب و منشی ــ میرزا علینقی خان سرهنگ وقایع نگار بندرجز

مازندران

میرزا مهدیخان کارگذار ــ میرزا ابوالحسن نایب

فارس

محمّد تقیخان سرتیپ کارگذار

بندرعبّاس

حاجی میرزا عبدالله خان کارگذار ــ حاجی میرزا محمد علی نایب

بوشهر

حاجی میرزا عبدالله خان کارگذار

اصفهان

محمد جعفرخان کارگذار ــ اسمعیل خان نایب

یزد و کرمان

ملاّ کیخسرو کلانتر طایفهٔ زردشتی یزد و کرمان

سفراء دول متحابه
وصاحبمنصبان مقیمین
دردربارهمایون وسایر
سفارت دولت عثمانی
درطهران

جناب فخری بیک افندی سفیرکبیر ــ اسمعیل بیک افندی نایب اول ــ مسیو سرکیس نایب دو تم ــ میرزا حسنخان شوکت منشی اوّل ــ دکتر ارنوحکیم حافظ الصحّة

سایر ولایات

تبریز

علی بهجت بیک افندی باش شهبندر ــ

میرزا حاجی آقا منشی ــ منصورآقا وکیل شهبندر ارومیّه ــ عبدالاحد آقا وکیل شهبندر ساوجبلاغ

کرمانشاهان

محمد رفیق بیک شهبندر ــ حاجی ملاّ احمد منشی

کردستان

آقا سیّد جابر عرب وکیل شهبندر ــ میرزا بشیر منشی

شیراز

حاجی سیّد ابراهیم وکیل شهبندر ــ میرزا سیّد محمد منشی

همدان

حاجی محمّد سعید وکیل شهبندر ــ آقا محمّد حسین منشی

سفارت دولت روس در طهران

جناب مسیو زیناو یف ایلچی مخصوص و وزیر مختار ــ مسیو ارکیر پولو نایب اول ــ مسیو غریغرویج مترجم اول ــ مسیو فلیپیسوف مترجم دو یّم ــ مسیو پاحیطونوف آتشه ــ مسیو اکُنایتوف آتشه ــ پرنس وابیژا آتشه ــ مسیو کور بنیسکی حکیمباشی ــ میرزا علی اکبر منشی اول ــ میرزا ابوالقاسم خان منشی دو یّم

سایر ولایات

تبریز

مسیو پطرف ژنرال قونسول ــ مسیو شْولژفسکی نایب ــ میرزا عبدالکریم منشی اول ــ میرزا علی اشرفخان منشی دو یّم

رشت

مسیو ولاصوف کفیل امور قونسولگری ــ میرزا عبدالله منشی

استرآباد

مسیو کاخانوافسکی ــ مسیو نپافی وین نایب ــ میرزا محمود منشی

ارض اقدس

میرزا عبدالکریم بیک

صاحبمنصبان نظام روسی

کلنل دومان توویچ رئیس صاحبمنصبان نظام ــ کابیتن کوکارنکو ــ کابیتن

ماکودکین ــ کابیتن او برزدف

سفارتخانهٔ آستریه
وصاحبمنصبان نظامی درطهران
سفارتخانه

جناب مسیو لکونت شارل زالوسکی وزیر مختار و ایلچی مخصوص ــ مسیوژل دُشِیفِر نایب

صاحبمنصبان نظامی

ژنرال قستقر خان سرتیپ مهندسباشی ــ ماژور بارون ستوداک ــ مسیو اسمُلاک کابیتن ــ مسیو گایسلر کابیتن ــ مسیو دُپِرُشِنْک کابیتن ــ بارون دُویدِل لیتنان ــ مسیو دُکومُونیکی متعلق بسواره نظام ــ مسیو کُهْلِر متعلق به توپخانه ــ مسیو پری بی ــ مسیو مُتْ ــ مسیو پاتِرنُشْتِر، که این سه تعلق به پیاده نظام و مخبران دارند ــ سوزافیسیه پنجنفر ــ کابیتن توپخانه وافتر(؟) ــ مشاقان

سفارت دولت انگلیس
در طهران

جناب رانلد طامسن وزیر مختار و ایلچی مخصوص و قونسول ژنرال ــ دالتر رینگ مستشار اوّل ــ ولیم هکرد مستشار دو یم ــ دیکسن صاحب السنهٔ شرقی ــ ارثرلارکم صاحب ــ اسکندرفین ویس قونسول ــ هنری جرجیل دفتردار ــ سرجوسف دیکسن طبیب ــ میرزا آقاجان منشی اول مترجم ــ میرزا زین العابدین منشی دو یم ــ میرزا شیخعلی منشی سیّم ــ حاجی میرزا حسن منشی چهارم

سایر ولایات
تبریز

دیلیم جارج آبت قونسول ژنرال

گیلان ومازندران واسترآباد

کلنل لوَتْ

بوشهر

کلنل راس بالیوز وقونسول ژنرال ــ کپتان مکور نایب اوّل ــ منشی دونفر ــ کاتب دو نفر

مشهد مقدّس

میرزا عباسخان

اصفهان

مستر آقانور

شیراز

حید علیخان وکیل موقتی

همدان

آقا سید حسین

کرمانشاهان

حاجی آقا حسن

سفارت دولت فرانسه در طهران

جناب مسیو دُبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص ــ مسیو سوحارت نایب اوّل ــ مسیو لِرُ مترجم اوّل ــ مسیو کولومب شانسلیسه دفتردار سفارت ــ میرزا ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه ژنرال قونسول ــ مسیو اودی برشانسلیه ــ میرزا حسن منشی

هولاند و رومانی

شوالیه لشار شارل کیون ژنرال قونسول دولتین هولاند و رومانی

وزارت دربار اعظم

جناب جلالتمآب امیرنظام علاء الدوله وزیر دربار اعظم

کشیکخانهٔ مبارکه

عبدالله خان کشیکچی باشی ــ میرزا محمدتقی وکیل لشکر مباشر کل محاسبات کشیکخانه مبارکه ــ میرزا احمد سررشته دار کل وزارت دربار ــ میرزا رضا سررشته دار مأمور آذربایجان

غلام پیشخدمتان

حسینعلی خان غلام پیشخدمتباشی

غلام پیشخدمت

درجه اول چهارده نفر ــ درجه دوّیم بیست و چهار نفر ــ درجه سیّم بیست و هفت نفر ــ درجه چهارم هشتاد و شش نفر

یوز باشیان

محمودخان پسر جناب امیرنظام ــ رستمخان قاجار ــ عباسقلی خان

گرجی ــ عبدالله خان ــ حیدرقلی خان مافی ــ محمدقلی خان بیات ــ هاشمخان زند ــ کلبعلی خان قبه ای ــ عزت الله خان مافی ــ باباخان سیل سپر ــ علی اصغر خان کنگرلو ــ محمدحسن خان قزوینی ــ طهماسبقلی خان آذر بایجانی مأمور آذر بایجان ــ سعدالله خان ایضاً مأمور آذر بایجان ــ محمد اسمعیل خان ایضاً مامور آذر بایجان

فراشخانه وسرایدارخانه و نسقچی خانه مبارکه

محمد حسن خان حاجب الدوله فراشباشی ونسقچی باشی

فراشخانه

نایبان

درجه اوّل سیزده نفر: حسینقلی خان ــ آقا شیر محمد ــ آقا محمد جعفر ــ ابوالقاسم خان ــ میرزا علی اکبر مشرف ــ میرزا سیّد جعفر ــ جعفر خان بیک قراداغی ــ محمدتقی بیک ابری ــ میرزا ابراهیم ــ محمدتقی بیک شمیرانی ــ آقا علی اکبر ــ محمد ابراهیم خان ــ رحیمخان

درجه دوّیم نوزده نفر: میرزا محمدتقی ــ میرزا عباسقلی ــ آقارضا قلی ــ میرزا حبیب الله ــ میرزا عبدالحمید ــ میرزا اسدالله ــ میرزا محمّد ــ آقا رجب ــ آقا مهدی ــ میرزا عباس ــ مهدیخان ــ احمدآقا ــ کربلائی کاظم ــ مشهدی عبدالله ــ محمد مهدی بیک ــ میرزا آقا ــ میرزاجبار ــ خیام باشی ــ محمد حسین بیک چراغچی باشی

درجه سیّم سیزده نفر

قاپوچیان

محمد آقا قاپوچی باشی ــ احمدخان نایب ایضاً ــ سایر دونفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

محمد ابراهیم خان سرایدار باشی ــ حسنعلی خان نایب ولد سرایدار باشی ــ رضاخان نایب ولد ایضاً ــ آقا یوسف نایب ــ آقا نجف ایضاً ــ سایر نایبان چهار نفر

نسقخانهٔ مبارکه

نایبان نسقچی باشی

عباسخان قاجار ــ هادیخان قاجار ــ یوسفخان قاجار ــ محمد زمانخان قاجار ــ ابوالقاسمخان قاجار ــ میرزا آقا

تبریزی ـ میرزا حسین مشرف ـ خانباباخان سر بندی ـ علی اصغر بیک قزوینی ـ میرزا محمود نوری ـ محمدرضا خان قزوینی ـ یحیی بیک طهرانی

غلامان مهدیّه و منصور

میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و رئیس غلامان مهدیّه و منصور

یوز باشیان مهدیّه

محمود خان خلف مرحوم سپهدار ـ رحمت الله خان قورت بیگلو ـ حاجی حسینخان قاجار ـ میرزا تقیخان مأمور آذر بایجان ـ فتح الله خان بیات

غلامان منصور

از بابت یوز باشی و سرکرده بیست و سه نفر

عراقی

پانزده نفر: نواب فریدون میرزا ـ عباسقلی خان سرهنگ ولد حاجی صمصام الملک ـ زین العابدین خان سرهنگ ولد حسام الملک ـ محبعلی خان خلج ساوه مأمور آذر بایجان ـ حاجی محمد ولیخان سیل سپر ـ خیرالله خان مافی ـ اسمعیل خان شاملو ـ آقاسی خان شاملو ـ میرزا رضا قلیخان ـ اسکندر خان خلج ساوه ـ میرزا موسی خان ملایری ـ شعبانعلی آقا قاجار قزوین ـ علیمراد خان تکلو ـ ولیخان قاجار قزوین ـ اسدخان کاکاوند

آذر بایجانی وغیره

هشت نفر: لطفعلی خان گروسی ـ حسینخان قراجه داغی ـ ابراهیم آقا قراجه داغی ـ امان الله خان دو یرن ـ علیخان قراجه داغی ـ محمد حسنخان دوزی ـ حاجی حسینخان ارونقی ـ زین العابدین خان مشکینی

ادارهٔ دارالنّظارهٔ مبارکه
وادارهٔ مقدسهٔ
مُهرمِهرآثارهمایون

بریاست جناب جلالتمآب عضدالملک خوانسالار و خازن مهر مهرآثار

اجزای دارالنّظارهٔ مبارکه

محمد قلیخان پیشخدمت حضور نایب

النظاره ــ میرزا علینقی منشی باشی ــ میرزا علی اکبر مشرف ــ میرزا صادق سررشته‌دار ــ میرزا علی اکبر شربت‌دار ولد مرحوم حاجی قاسم ناظم البکاء ــ آقا محمد حسن چورکچی باشی ــ استاد زین العابدین آشپز باشی ــ حاجی نصرالله طبّاخ خاصه دو تیم

ادارهٔ مقدّسه
مهر مهرآثار همایون

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهرآثار همایون ــ محمد کریم بیک حامل مهر مبارک سفراً و حضراً ــ قراول و مستحفظ شش نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

بریاست امرالامراء علیخان قاجار ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

محمد خان قور یساولباشی ــ محمد امین خان نواده مرحوم حاجی ظهیرالدوله ــ محمد حسنخان ــ امان الله خان قاجار ــ مصطفی قلیخان قاجار ــ جعفر قلیخان پسر مرحوم نورمحمد خان سرتیپ ــ اسدالله خان قاجار ــ عبدالحسین خان قاجار ــ ابوالفتح خان قاجار ــ محمد علیخان دنبلی برادر مرحوم شهباز خان ــ مهدی قلیخان ولد مرحوم میرزا فضل الله خان ــ غلامحسین خان کاشی ــ حاجی حسینخان بروجردی ــ محمد خان نوائی ــ سلیمان خان خدابنده‌لو ــ حاجی عبدالله آقای قاجار ــ میرزا حسینقلی سررشته‌دار ایشیکخانه مبارکه

ادارات خاصّهٔ جناب جلالتمآب امین الملک

مدیر و مرتّب دارالشّورای کبریٰ و واسطهٔ عرایض و صدور احکام

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب امین الملک وزیر وظایف و اوقاف ــ میرزا تقیخان منشی حضور همایون و رئیس ادارهٔ وظایف و اوقاف ــ آقا سید مصطفی حسام السادات نایب الوزاره ــ میرزا مهدی

منشی باشی ـ میرزا نصرالله سررشته‌دار کل ـ میرزا سیّد حسین معین ـ میرزا محمد سررشته‌دار ـ میرزا محمدعلی منشی ـ میرزا محمد حسین منشی و دفتردار

ادارهٔ پستخانهٔ مبارکه

به وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء پستخانهٔ دارالخلافهٔ طهران

میرزا رحیم رئیس ادارهٔ رسایل خاصه و کل پستخانه های ممالک محروسه ـ مسیو نیکلا نایب اوّل و دفتردار و منشی مکاتبات خارجه ـ میرزا محمّد علیخان مستشار نایب اول و رئیس اطاق مرکزیه ـ میرزا ابراهیم سررشته‌دار و محاسبه‌نویس کلّ ـ میرزا مطلّب نقاشباشی تحویلدار کل پستخانه ها ـ میرزا محمدعلی السیکُر ـ میرزا هادی تحویلدار امانات ـ میرزا اسدالله منشی باشی ـ میرزا حسینقلی منشی اول ـ میرزا علی منشی دو یّم ـ میرزا ابوتراب دفتردار استاتستیک ـ میرزا ابراهیم گیرندهٔ نوشته جات ـ میرزا اسدالله تحویلدار امانات خارجه ـ میرزا علی معین ایضاً ـ میرزا مهدی و میرزا آقا معین، میرزا هادی تحویلدار امانات ـ میرزا ابراهیم ممیّز دوران نوشتجات اطاق ـ میرزا علی دفتردار ملتمسه امانات و سفارشی ـ میرزا علی معین و میرزا ابراهیم، جداکنندهٔ نوشتجات و امانات ـ میرزا اوانس دفتردار ملتمسه امانات و نوشتجات سفارشی ـ میرزا ادریس و مسیو نیکلاء مورکین معین ایضاً و مترجم زبان روسی و فرانسه ـ اسمعیل خان که در خیابان پاکت نوشتجات خارجه و غیره میگیرد ـ نادعلیخان غلام‌باشی ـ محمد خان نایب اول ایضاً ـ طهماسب بیک یساول ـ غلامان کل ولایات که حمله بسته مینمایند سوای آذربایجان هشتاد نفر ـ فراشان پستخانه مرکزیه ده نفر

خط آذربایجان

آذربایجان

پستخانهٔ مرکزیه تبریز

میرزا حسن سرهنگ و رئیس ـ میرزا حاجی آقا تحویلدار خارجه ـ میرزا سیّد کاظم تحویلدار ـ میرزا رضا سررشته‌دار ـ میرزا مهدی محرّر ـ

منشی دو نفر ــ مسیو امانوئل ــ غلامان شانزده نفر ــ فراش پنجنفر

پستخانه‌های ولایات جزو آذربایجان

میانج

مباشر نفر ــ فراش نفر

ساوجبلاغ

مباشر نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

ارومیه

مباشر نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

خوی

مباشر نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

مراغه

مباشر نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

اردبیل

مباشر نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

سلماس

مباشر نفر ــ فراش نفر

جلفا

امانوئل مباشر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

قزوین

میرزا زین‌الدّین رئیس ــ میرزا شفیع نویسنده ــ فراش دو نفر

زنجان

میرزا محمدعلی رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش دو نفر

رشت و انزلی

میرزا محمدعلی رئیس ــ نویسنده نفر ــ میرزا جبار تحویلدار ــ فراش دو نفر ــ رئیس پستخانهٔ انزلی نفر ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

خط فارس

قم

میرزا نصراللّه رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

سلطان آباد

میرزا نصراللّه رئیس ــ نویسنده نفر ــ

فراش نفر

کاشان

میرزا هاشم رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس ــ میرزا نصرالله نویسنده ــ فراش دو نفر

جلفای اصفهان

یوسفخان رئیس ــ محرّر نفر ــ فراش نفر

آباده

میرزا جعفر رئیس ــ فراش نفر

شیراز

نظرعلیخان رئیس ــ میرزا باقر نویسنده ــ فراش دو نفر ــ قاصد شش نفر

بندربوشهر

میرزا زیتون رئیس ــ میرزا حسن نویسنده ــ فراش دو نفر ــ قاصد شش نفر

کازرون

مباشر نفر ــ فراش نفر

خط یزد و کرمان

نائین

میرزا محمد حسین رئیس ــ فراش نفر

یزد

میرزا ابوالقاسم رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش دو نفر ــ قاصد سه نفر

کرمان

میرزا علیرضا رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

رفسنجان

مباشر نفر ــ فراش نفر

خط خانقین

نوبران

مباشر نفر ــ فراش نفر

همدان

میرزا یحیی رئیس ــ میرزا محمد نویسنده ــ فراش دو نفر

تویسرکان

میرزا احمد مباشر ــ فراش نفر

کنگاور

میرزا محمد مباشر ــ فراش نفر

کرمانشاهان

حاجی میرزا ابراهیم رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش دو نفر

خانقین

میرزا محمود مباشر ــ فراش دو نفر

خط خراسان

سمنان

میرزا عباس رئیس ــ فراش دو نفر

شاهرود و بسطام

میرزا سید نصرالله رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

سبزوار

میرزا اسمعیل رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

نیشابور

میرزا محمّد حسین رئیس ــ فراش نفر

ارض اقدس

میرزا علیخان رئیس ــ میرزا حسن نویسنده ــ فراش چهار نفر

مازندران

آمل

میرزا حسن رئیس ــ فراش نفر

بارفروش

حیدرخان رئیس ــ فراش نفر

ساری

حسینخان رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

استرآباد

میرزا ادریس رئیس ــ نویسنده نفر ــ فراش نفر

خط کردستان

دولت‌آباد

اسدالله خان رئیس ــ نویسنده نفر ــ

فراش نفر

نهاوند

میرزا فتح‌الله رئیس ـ فراش نفر

بروجرد

میرزا عبدالغنی رئیس ـ فراش نفر

بیجار گروس

میرزا فرج‌الله رئیس ـ فراش نفر

سنندج کردستان

ابوالقاسم خان رئیس ـ نویسنده نفر ـ فراش نفر

نوّاب چاپارخانه ها

از طهران به قزوین

آقا باقر مدیر راه شوسه دولتی

از قزوین الی زنجان

مشهدی سردار نایب

از قزوین الی رشت

عموجان ـ ابوالقاسم ـ میرزا باقر ـ قندعلی بیک

از زنجان الی آذربایجان

حاجی میرزا اصغر ـ حاجی سیدعلی ـ علی اکبر بیک

از طهران الی قم

غلامعلی بیک

از قم الی اصفهان

صفرعلیخان

از اصفهان الی شیراز

حیدر بیک ـ امیرقلی بیک

نایب یزد و کرمان

فرج‌الله خان

نایب همدان و کردستان

تقیخان

نایب کرمانشاهان

علی اصغر بیک

نُوّاب خراسان

جبّار خان و غیره

راه مازندران

طهماسب بیک

استرآباد

میرزا اوانس

وزارت علوم و غیره

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون

رؤساء و صاحبمنصبان

جعفر قلیخان سرتیپ اوّل با حمایل سبز رئیس مدرسه ـ محمد حسینخان سرتیپ دو یّم ناظم مدرسه ـ میرزا اسداللّه خان نایب اول وزارت علوم ـ محمدتقی میرزا سرتیپ سیّم آجودان مدرسه ـ میرزا محمّد حسین رئیس الکتاب احکام‌نویس ـ میرزا محمدتقی سررشته‌دار مدرسه ـ اسداللّه خان کتابدار ـ محمدحسین میرزا روزنامه‌نویس

ریاضی و منجم‌باشی و صاحب درجه سرتیپی دو یّم باحمایل ونشان ـ میرزا ابوالقاسم حکیمباشی معلم طب ایرانی ـ میرزا کاظم معلّم حکمت طبیعی و شیمی دارای نشان درجه سیّم شیر و خورشید و نشان طلای علمی ـ میرزا علی دکتر معتمد الاطباء معلم طبّ فرنگی درجه سرتیپی دو یّم با حمایل و نشان ـ میرزا محمد دکتر معلّم طب فرنگی درجه سرتیپی سیّم ـ میرزا اسداللّه معلم فارسی و عربی و پیشنماز مدرسه ـ محمد حسن میرزا سرهنگ ـ مهدیقلی خان پسر جناب مخبرالدوله معلم زبان آلمانی و مترجم علوم پیاده نظام

معلّمین

ایرانی

حاجی نجم‌الملک معلّم کلّ علوم

فرنگی

مسیو ریشار خان معلم زبان فرانسه

درجه دو یّم سرتیپی ــ مسیو پروسکی خان معلم زبان فرانسه، درجه دو یّم سرتیپی ــ مستر طلر معلم زبان انگلیسی و دارای نشان درجه سیّم شیر و خورشید ــ مسیو لمر معلم موزیک دارای نشان سیّم شیر و خورشید و نشان طلای علمی ــ مادروس خان معلم زبان روسی سرهنگ و دارای نشان درجه چهارم شیر و خورشید ــ مسیو وُت معلّم پیاده نظام

مهندسین فارغ التحصیل

سلیمانخان سرهنگ ولد حکیم داود خان ــ سلیمان قلیخان ولد حاجی محمد جعفر خان دارای حمایل و نشان سرهنگی ــ عباسقلی خان ولد حاجی نجفقلی خان دارای نشان درجهٔ چهارم شیر و خورشید ــ احمد خان قاجار دارای حمایل و نشان سرهنگی ــ علیخان ولد ملک الشعراء دارای نشان درجهٔ چهارم شیر و خورشید ــ احمد خان ولد ایضاً دارای نشان درجهٔ چهارم شیر و خورشید ــ محمد حسین میرزا دارای نشان درجه چهارم شیر و خورشید ــ حسنخان ولد باقرخان دارای نشان طلای علمی ــ حسینقلی خان قاجار دارای نشان درجهٔ چهارم شیر و خورشید ــ زین العابدین میرزا مأمور خراسان

اطبّاء

میرزا علی اکبر خان دارای حمایل و نشان سرهنگی ــ میرزا ابراهیم دارای نشان و حمایل سرهنگی ــ میرزا عبداللّه دارای نشان طلای علمی ــ میرزا ابوالحسن خان دارای نشان طلای علمی ــ میرزا حسن ولد میرزا ابوالحسن دارای نشان طلای علمی ــ میرزا سید مهدی دارای نشان طلای علمی ــ محمد جعفر میرزا ولد ملک آرا ــ میرزا مؤمن ولد میرزا محمود مأمور کردستان ــ محمد باقر خان ولد محمد حسین خان دارای نشان طلای علمی ــ رضاخان ولد ایضاً دارای نشان طلای علمی ــ میرزا مصطفی ولد میرزا احمد مأمور خرم آباد ــ میرزا محسن ولد میرزا بیک مأمور کردستان ــ میرزا شیخ محمّد ــ میرزا علی اکبر شیرازی ــ حیدرمیرزای شاهرخشاهی ــ میرزا محمد ولد میرزا محمد حسین ــ میرزا خلیل ولد میرزا علی ــ میرزا یوسف ولد میرزا محمود ــ میرزا ابوالقاسم

خلفاء

ده نفر: سلیمانخان ولد خداداد خان ــ آقاخان ولد شیرزاد میرزا ــ میرزا احمد ولد میرزا حسن ــ مهدیخان ولد ملک الشعراء ــ مهدیقلی خان ولد جناب مخبرالدوله مترجم علم پیاده نظام ــ حاجی خان ولد اسکندر خان ــ امان‌اللّه خان ولد اسداللّه خان ــ میرزا جعفر خان نقاش ــ میرزا مسعود خان نقاش ــ ملاّ صادق

شاگردان

دو یست و شصت و دو نفر: مهندسین ده نفر ــ توپخانه بیست نفر ــ پیاده نظام چهل و هفت نفر ــ اطباء چهل و پنجنفر ــ موزیک بیست و پنج نفر ــ نقّاش هشت نفر ــ ریاضی خوان چهل و شش نفر ــ فارسی و عربی بیست و یک نفر ــ مجانی چهل نفر

سایر خدّام

از ناظر و نایب و مؤذّن و فرّاش و غیره و غیره بیست نفر

اطباء و اجزاء مجلس مرکزی حافظ الصحّة دارالخلافهٔ باهره و مأمورین ولایات دارالخلافه

جناب مخبرالدّوله وزیر علوم ــ جعفر قلیخان سرتیپ اوّل و رئیس مدرسهٔ دارالفنون

اطبّای فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص ــ دیکسن صاحب حکیمباشی سفارت انگلیس ــ دکتر ارنو مأمور حافظ الصحّة عثمانی ــ دکتر بکمز

اطبّای ایرانی

ملک الاطباء حکیمباشی حضور همایون ــ آقا میرزا سید رضی حکیمباشی نظام ــ میرزا ابوالقاسم حکیمباشی و معلم مدرسه ــ میرزا سیدعلی حکیم حضور ــ میرزا علی دکتر حکیم حضور معتمدالاطبّاء و حکیمباشی نواب اشرف والا نایب السلطنه وزیر جنگ ــ حاجی میرزا حبیب اللّه حکیم حضور ــ میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه ــ میرزا

زین العابدین حکیم حضور ــ شیخ الاطباء حکیم حضور ــ میرزا نصرالله حکیم حضور ــ میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی ــ میرزا عبدالکریم ــ میرزا علی اکبر خان ــ حسن خان طبیب ــ ابراهیم میرزا طبیب قزاق ــ میرزا نصرت رئیس آبله کوبی طهران ــ میرزا عبدالله طبیب ــ میرزا عبدالکریم منشی باشی ــ میرزا محمدتقی سررشته دار ــ محمد حسین میرزا روزنامه نویس

مأمورین ولایات

تبریز: میرزا عبدالعلی حکیمباشی
خمسه: میرزا رضا
ارض اقدس: محمد حسنخان
مازندران: میرزا محمد
تنکابن: میرزا شیخ محمّد
اصفهان: میرزا موسی ناظم الاطباء
همدان: میرزا حسن
لرستان: میرزا مصطفی
عربستان: میرزا سیّد حسین
کرمان: میرزا عبدالرّضا
کرمانشاهان: میرزا اسمعیل
کردستان: میرزا مؤمن
ساوجبلاغ: میرزا خلیل
شیراز: میرزا حسام الدین
رشت: میرزا سیّد جعفر حکیمباشی
سمنان: میرزا کریم
بسطام: میرزا صالح
سبزوار: میرزا اسمعیل
کاشان: میرزا عبدالجواد
قم: میرزا حسن
یزد: میرزا مرتضی
بروجرد: میرزا ارسطو
ساوه: آقاعلی
بوشهر: سیّد عبدالرّضا
عراق: میرزا محمدحسین

اجزاء مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی

میرزا محمد دکتر رئیس مریضخانه ــ حسنخان حکیم و دواساز ــ میرزا نصرت طبیب حافظ الصحّة طهران و طبیب مخصوص مدرسهٔ دارالفنون و طبیب مریضخانه ــ میرزا زین العابدین ولد فخرالاطباء ــ عباسقلی خان مشرف مریضخانه ــ شیخ ابوالقاسم مؤذن مریضخانه ــ میرزا فرهاد دواساز ــ آقا سیّد ابوتراب حکیم مقیم روز و شب مریضخانه ــ میرزا قوام حکیم ــ میرزا ابراهیم حکیم ــ محمد حسین تحویلدار اسباب مریضخانه ــ میرزا احمد ناظر

مریضخانه ـ شیر محمد آقا طبّاخ ـ پرستار هفت نفر ـ سایر عمله جات پانزده نفر

اجزاء مدرسهٔ دولتی تبریز

امیرزاده محمّد حسن میرزا رئیس مدرسه و رئیس تلگراف ـ آقاخان سرهنگ ناظم و معلم زبان فرانسه ـ محمد جعفر خان معلّم علم طب ـ محمد میرزا معلم علم هندسه ـ محمد حسن میرزا معلم پیاده نظام ـ نجفقلی خان معلم توپخانه ـ میرزا ابراهیم سررشته دار ـ میرزا عباسقلی ناظر ـ معلم فارسی یکنفر ـ ده باشی و فراش چهار نفر ـ عمله کارخانه دو نفر ـ متعلّمین داخل و خارج چهل نفر

ادارهٔ تلگرافیه ممالک محروسه

به وزارت جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم: چهارصد و نود و هشت نفر

دارالخلافه باهره و حضرت عبدالعظیم(ع)

ارباب مناصب داخله

حسینقلی خان سرتیپ رئیس کل ـ میرزا حیدرعلیخان سرتیپ ـ آقاخان سرهنگ ـ نصرالله خان سرتیپ تلگرافچی باغ همایونی ـ مرتضی قلیخان سرهنگ تحویلدار ـ رضاخان سرهنگ ـ محمودخان سرهنگ رشتی ـ میرزا موسی خان سرهنگ ـ خدادادخان سرهنگ ـ تلگرافچی بیست و نه نفر

ارباب قلم

میرزا سلیمخان سررشته دار کل ـ میرزا عبدالوهّاب منشی باشی ـ منشی پانزده نفر ـ محرّر شش نفر

دفتردار خارجه و غیرها

مسیوشارل سرتیپ دفتردار ـ خلیل میرزا

سایر

سوار مستحفظ نه نفر ـ پیاده دو نفر ـ فراش ده نفر ـ پیشخدمت و فراشخلوت پنج نفر ـ قهوه چی نفر

سایر ولایات

خط فارس

قم

محمد مهدی میرزا رئیس ـ تلگرافچی نفر ـ میرزا نفر ـ فراش نفر

کاشان

عیسی خان سرهنگ رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ میرزا نفر ــ فراش دو نفر

اصفهان

میرزا ابوالقاسم خان سرتیپ رئیس ــ تلگرافچی پنج نفر ــ میرزا و تحویلدار چهار نفر ــ فراش چهار نفر ــ غلام نفر

آباده

تلگرافچی نفر ــ فراش نفر

شیراز

علی اصغر خان سرهنگ رئیس ــ تلگرافچی سه نفر ــ میرزا و محرّر سه نفر ــ فراش پنج نفر

کازرون

تلگرافچی نفر ــ فراش نفر

بوشهر

میرزا حبیب الله رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ فراش دو نفر

قهپایه

تلگرافچی نفر ــ فراش نفر ــ غلام نفر

نائین

تلگرافچی نفر ــ فراش نفر ــ غلام دو نفر

کرمانشاه

تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

عقدا

تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

انار

تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

یزد

محمد جعفر میرزا رئیس ــ تلگرافچی دو نفر ــ میرزا نفر ــ فراش دو نفر ــ غلام دو نفر

بهرام آباد

تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

کرمان

عباسعلی خان سرهنگ رئیس ــ

تلگرافچی دو نفر ـ میرزا نفر ـ فراش سه نفر ـ غلام دو نفر

خط آذربایجان و گیلان

قزوین

محمد مهدی میرزا رئیس ـ تلگرافچی سه نفر ـ میرزا نفر ـ غلام دو نفر ـ فراش سه نفر

زنجان

میرزا مهدیخان رئیس ـ تلگرافچی نفر ـ فراش سه نفر

میانج

تلگرافچی نفر ـ فراش نفر

تبریز

محمدحسن میرزا رئیس ـ تلگرافچی هشت نفر ـ میرزا دو نفر ـ فراش پنج نفر ـ غلام دو نفر

خوی

تلگرافچی نفر ـ غلام نفر ـ فراش دو نفر

جلفا

تلگرافچی نفر ـ فراش نفر

مرند

تلگرافچی نفر ـ غلام نفر ـ فراش نفر

کوگان

تلگرافچی نفر ـ غلام دو نفر ـ فراش نفر

مراغه

تلگرافچی نفر ـ غلام دو نفر ـ فراش نفر

میاندوآب

تلگرافچی نفر ـ غلام دو نفر ـ فراش نفر

ساوجبلاغ

تلگرافچی نفر ـ غلام نفر ـ فراش نفر

منجیل

تلگرافچی نفر ـ غلام چهار نفر ـ فراش نفر

رشت

ابوالفتح میرزا سرهنگ رئیس ـ تلگرافچی سه نفر ـ میرزا نفر ـ فراش

سه نفر ــ سواره و پیاده پنج نفر

انزلی
تلگرافچی نفر ــ پیاده دو نفر

ارومی
مسیو شیندلر مشغول کشیدن سیم ارومی ــ میرزا شکرالله تلگرافچی

خط خانقین
خان‌آباد
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

نوبران
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

زرم
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

همدان
نصرالله خان سرهنگ رئیس ــ تلگرافچی هفت نفر ــ میرزا نفر ــ فراش پنج نفر ــ غلام پنج نفر

کنگاور
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش و کشیکچی دو نفر

کرمانشاهان
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس ــ میرزا حسین سرهنگ ــ تلگرافچی داخله چهار نفر ــ تلگرافچی خارجه دو نفر ــ میرزا نفر ــ غلام چهار نفر ــ فراش سه نفر

قصر
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

سرپل
تلگرافچی نفر ــ غلام نفر

قروه
تلگرافچی نفر ــ غلام سه نفر ــ فراش نفر

کردستان
میرزا اسمعیل خان رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ میرزا نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش دو نفر

کرلد
عبدالحسین خان سرهنگ ــ تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر

بیجار
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش دو نفر

ملایر
میرزا حسین سرهنگ رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ میرزا نفر ــ غلام سه نفر ــ فراش نفر

نهاوند
تلگرافچی نفر ــ میرزا نفر ــ غلام نفر ــ فراش دو نفر

بروجرد
میرزا عبدالوهاب خان رئیس ــ تلگرافچی دو نفر ــ میرزا نفر ــ غلام سه نفر ــ فراش دو نفر

عراق
محمدرضا میرزا رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ میرزا نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

رازان
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

خرّم‌آباد
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش دو نفر

دزفول
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

شوشتر
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

خط خراسان ومازندران

ایوان کیف
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

خوار
تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش نفر

سمنان

حاجی باباخان رئیس ــ تلگرافچی نفر ــ فراش نفرــ غلام چهار نفر

فیروزکوه

تلگرافچی نفرــ غلام و پیاده دو نفر

دامغان

تلگرافچی نفرــ غلام سه نفرــ فراش نفر

شاهرود

حبیب میرزا رئیس ــ تلگرافچی دو نفر ــ غلام پنج نفرــ فراش دو نفر

میامی

تلگرافچی نفرــ غلام سه نفرــ فراش نفر

میاندشت

تلگرافچی نفرــ غلام چهار نفرــ فراش نفر

عباس‌آباد

تلگرافچی نفرــ غلام چهار نفرــ فراش نفر

مزینان

تلگرافچی نفرــ غلام چهار نفرــ فراش نفر

سبزوار

میرزا محمدعلی سرهنگ رئیس ــ تلگرافچی نفرــ غلام چهار نفرــ فراش دو نفر

نیشابور

محمد حسین میرزا رئیس ــ تلگرافچی نفرــ غلام چهار نفرــ فراش نفر

مشهد مقدّس

میرزا فضل‌الله خان سرتیپ رئیس ــ تلگرافچی سه نفرــ میرزا و محرّر دو نفرــ غلام دو نفرــ فراش پنج نفر

تـاش

تلگرافچی نفرــ غلام دو نفر

استرآباد

جلیل میرزا رئیس ــ تلگرافچی نفرــ غلام پنج نفرــ فراش دو نفر

دو نفر

ساری

جعفرخان رئیس ــ تلگرافچی دو نفر ــ غلام هفت نفر ــ فراش دو نفر

اشرف

تلگرافچی نفر ــ غلام سه نفر ــ فراش نفر

مشهدسر

تلگرافچی نفر ــ غلام نفر ــ فراش نفر

بارفروش

تلگرافچی نفر ــ غلام دو نفر ــ فراش

بندرجز

تلگرافچی نفر ــ غلام سه نفر ــ فراش نفر

وزارت معادن

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و معادن ــ مسیو شیندلر سرتیپ مهندس ــ مرتضی قلیخان سرهنگ ولد جناب وزیر علوم ــ عباسقلی خان سرهنگ مهندس ــ میرزا عبدالکریم منشی ــ امین معادن ــ میرزا طاهر سرهنگ ــ معلم معدن پروسی و غیره دو نفر ــ امان‌الله خان ــ اسدالله خان

ادارات جناب جلالتمآب امین السّلطان

اطاق موزهٔ مبارکه

بریاست جناب امین السلطان: میرزا علی اکبر مستوفی ــ میرزا علی نایب میرزا علی اکبر ــ آقا باقر نایب آبدارخانهٔ مبارکه ــ آقایوسف نایب سرایدارخانه ــ آقا مهدی ساعت‌ساز

ریاست خزانه مبارکه اندورن

ریاست قراولان مخصوص وجود همایون

از داخله و خارجه عمارات

ریاست فوج سواد کوه

ریاست اردوی همایون

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانهٔ مبارکه

بریاست آقا محمدعلی امین الحضرة ولد جناب امین السلطان ــ آقا یوسف سقاباشی ــ آقا حسینعلی ــ آقاباقر ــ آقادائی ــ میرزا ابوالقاسم نایب ــ حاجی حسن نایب ــ میرزا غلامحسین سررشته دار ــ آقا فتحعلی ــ عملهٔ آبدارخانهٔ مبارکه پانزده نفر ــ سقا سی و هفت نفر

ادارهٔ خزانهٔ مبارکهٔ مالیّه

بریاست میرزا اسمعیل ولد جناب امین السّلطان ــ میرزا فضل الله سررشته دار کل ــ میرزا احمد و میرزا جعفر منشی ــ یوسف خان تحصیلدار ــ میرزا سیدجعفر دفتردار ــ میرزا محمود پسر مرحوم میرزاعلی مشرف وجوهات خزانهٔ مبارکه اندرون ــ آقا هدایت تحویلدار کل ــ شیخ مرتضی روزنامه‌نویس و آجودان خزانه ــ میرزا هادیخان سررشته دار ــ میرزا محمود دفتردار ــ میرزا عباس فهرست‌نویس ــ میرزا لطیف سررشته دار خزانهٔ مبارکه اندرون ــ آقاقلی صرّاف ــ آقا زین العابدین صرّاف ــ فراش ده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

آقا حسینعلی تحویلدار ــ میرزا رضاقلی خان سررشته دار کل

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دارالضرب ــ میرزا ولی ناظم ــ میرزا جعفر روزنامه‌نویس ــ حاجی محمد تحویلدار ــ سایر اجزاء هفتاد نفر

ادارهٔ غلاّت ممالک محروسه

بریاست حسینقلی خان سعدالملک ــ میرزا رضا قلیخان سررشته دار

مأمورین ولایات

حسینقلی خان ناظم التولیه مأمور آذربایجان ــ سنجر میرزا مأمور کرمانشاهان ــ رستمخان مأمور خمسه ــ مهرعلیخان مأمور قزوین ــ موسی خان مأمور ملایر و تویسرکان و نهاوند ــ عباسقلی خان مأمور همدان ــ باقرخان مأمور سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام ــ محمودبیک مأمور

قم و ساوه

ریاست و حکومت حضرت عبدالعظیم(ع)

رؤسا

جناب میرزا هدایت الله ناظم التولیه ــ حسینقلی خان ناظم التولیه و نایب الحکومه ــ حاجی سیدعلی فراشباشی ــ میرزا اسمعیل مهردار ــ حاجی میرزا عبدالکریم صدر الحفاظ ــ میرزا یحیی ناظر ــ میرزا حبیب الله کلیددار ــ آقا شیخ احمد واعظ ــ میرزا عبدالحسین سرکشیک ــ آقا میرزا باقر سرکشیک ــ میرزا بزرگ فراش ضریح مطهر ــ میرزا کاظم مستوفی ــ میرزا ولی منشی باشی ــ حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس ــ میرزا حسین سررشته دار ــ خدّام بیست و پنج نفر ــ قرّاء بیست نفر ــ گلابدار پانزده نفر ــ مؤذّن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ گمرکخانه‌های ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون‌نویس ــ میرزا علی سررشته دار ــ میرزا علی اصغر مترجم ــ محمد تقیخان ناظم میزان آذربایجان ــ حاجی محمّد خان ناظم میزان کرمانشاهان ــ اکبرخان بیگلر بیگی مدیر گمرک گیلان و مازندران و بنادر دریای خزر ــ غلامرضا خان ناظم میزان یزد و کرمان ــ محمد حسین میرزا مدیر گمرک قزوین و خمسه ــ عباسعلی بیک مدیر گمرک طهران ــ میرزا حسین مدیر گمرک خراسان ــ زین العابدین خان مدیر گمرک اصفهان و بروجرد و فارس و بنادر از ادارهٔ گمرک به حکومت اجاره داده شد ــ محمد ابراهیم خان مدیر گمرک محمرّه ــ میرزا سید حسین مدیر گمرک کاشان ــ میرزا حسن مدیر گمرک نهاوند ــ میرزا عبدالباقی مدیر گمرک گروس ــ میرزا سیّد یوسف مدیر گمرک کردستان ــ میرزا احمد ملک التجار مدیر گمرک همدان

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شترگلّه‌ای و تخت‌خانهٔ مبارکه

بریاست میرزا علی اصغر خان صاحبجمع ولد جناب امین السلطان ــ میرزا علیمحمد مشرف شترخانه ــ حاجی میرزا محمدعلی مشرف تخت‌خانه ــ میرزا علینقی مشرف

قاطرخانه ــ کاظمخان قاطرچی باشی نایب ــ بابا اکبر تحویلدار جنسی ــ جواد بیک نایب اول شتر باری ــ رضاقلی بیک نایب دو یم شتر باری ــ موسی خان نایب تخت خانهٔ مبارکه ــ بابا حاجی نایب دو یّم ــ عمله‌جات از بابت نایب و ده‌باشی و داروغه و قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

ایلات دارالخلافه و غیره

بریاست میرزا علی اصغر خان صاحبجمع ولد جناب امین السلطان: عرب ورامین ــ عرب میش مست ــ عرب سهنانی ــ ایل هداوند ــ ایل اوصانلو ــ ایل قراچورلو ــ ایل ایلکائی ــ ایل گاو باز ــ ایل بختیاری ــ ایل قشقائی ــ ایل اوریات ــ ایلات متفرقه عرب و کلکو

ادارهٔ حکومتهای مخصوصه

طارم: میرزا اسدالله خان نایب الحکومه ــ سوادکوه: مصطفی خان نایب الحکومه ــ خوار: محمد جعفر خان نایب الحکومه ــ لشته نشاء و املاک مرحوم مجدالدوله اکبرخان بیگلر بیگی ــ تجریش شمیران: محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

ادارهٔ سوارهای دیوانی

هشتصد نفر: خواجه‌وند چهارصد نفر ــ علی اکبر خان سرهنگ ــ حاجی اسمعیل ایل بیگی ــ محمد قلیخان سرکرده ــ حسنخان سرکرده ــ نعمت‌الله خان سرکرده ــ میرزا شکرالله مشرف ــ سوارهٔ قراچورلو یکصد نفر ــ صفر علیخان سرکرده ــ میرزا اسحق مشرف ــ سوارهٔ اوصانلو کریمخان سرکرده ــ میرزا حسن مشرف ــ سوارهٔ هداوند یکصد و پنجاه نفر ــ رحیم خان سرکرده ــ میرزا ابوالقاسم مشرف

ادارهٔ انبار مبارکهٔ طهران

بریاست آقا یوسف سقّاباشی ــ میرزاعلی سررشته‌دار ــ میرزا حسن سررشته‌دار ــ فرّخ آقا تحویلدار ــ میرزا حسنعلی روزنامه‌نویس ــ میرزا ربیع مشرف ــ مباشر و عمله‌جات از قپاندار و فراش و غیره ده نفر

فخّارخانهٔ طهران و غیره

بمباشری حاجی حسن فخّار ــ عمارات

شهرستانک سپرده به نصرالله خان ـ راه شوسه قزوین سپرده به آقا باقر ـ مهندس میرزا مهدی ـ راه افجه و نور و فیروزکوه و آمل سپرده به میرزا تقی ـ مهندس میرزا نظام ـ راه زاو یه مقدّسه مهندس حسینقلی خان ـ معمار کل حاجی استاد علی ـ راه شوسهٔ قم سپرده به میرزا نظام

اصطبل خاصهٔ مبارکه

امیرالامراء امیرآخور مهدیقلی خان پیشخدمت مخصوص حضور همایون ـ میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل ـ میرزا رضا قلی سررشته‌دار ـ میرزا نصرالله مشرف ـ سایر مشرفین سه نفر

نایبان اصطبل

بیست و دو نفر: رشید خان میرزا ـ ابراهیم خان ـ ولیخان ـ حاجی نایب ـ محمد بیک ـ سایر نایبان هفده نفر

کالسکه خانه مبارکه

بریاست امیر الامراء امیر دوستمحمد خان معیّر الممالک

صاحبمنصبان و نایبان

پنج نفر: حاجی حسینعلی باشی که کلّ امورات کالسکه خانه با مشارالیه است ـ ابوطالب بیک نایب ـ میرزا یعقوب مشرف ـ میرزا علیرضا ـ جعفرقلی بیک ـ سایر عمله نود و شش نفر

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه کل ممالک محروسه

بریاست محمد حسینخان پیشخدمت حضور همایون

حاضر رکاب

میرزا علی اکبر سررشته‌دار و برات‌نو یس ـ میرزا محمود مشرف ـ حاجی قربانعلی نایب اول ـ نایب دو یم سه نفر

آذربایجان

محمد رحیمخان امیرآخور ـ نایب اول یکنفر ـ نایب دو یّم سه نفر

فارس

مشرف نفر ـ نایب اول نفر ـ نایب

دو یم دو نفر

اصفهان

نایب اول نفر ــ نایب دو یّم نفر

خراسان

نایب اول نفر ــ نایب دوم سه نفر

خمسه

نایب اول دو نفر ــ نایب دو یّم هفت نفر

ساوه

نایب اول نفر ــ نایب دو یّم دو نفر

عراق

نایب اول نفر ــ نایب دو یّم چهار نفر

ملایر

میرزا حسنخان میرآخور ــ نایب اول نفر ــ نایب دو یّم سه نفر

نهاوند

نایب اول نفر ــ نایب دو یّم دو نفر

کردستان

نایب اول نفر ــ نایب دو یّم نفر

کرمانشاهان

نایب اول نفر

لرستان

نایب دو یّم نفر

عربستان

نایب دو یّم نفر

کرمان

نایب اول نفر

یــزد

نایب دو یّم نفر

بروجرد

نایب دو یّم نفر

استرآباد

نایب دو یّم نفر

بسطام

نایب اول نفر

شاطران

به ریاست بشیرالملک فضل الله خان شاطر باشی

جارچیان

محمد هاشمخان جارچی باشی ــ حسنخان نایب ــ یحیی خان ایضا ــ ابراهیم خان ایضاً ــ غلامحسین خان ایضاً

قوشخانهٔ مبارکه

ابراهیم خان قوچی باشی ــ میرزا علیخان قورقچی باشی

میرشکار و اتباع

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار ــ حبیب الله خان ــ سایر اتباع معروف نه نفر

مخفی نماناد چون از سه ماه و نیم قبل از این تاکنون شروع بنگارش سالنامه و ترقیم و ترتیب وطبع ادارات دولتی شده است اگر اینک که سالنامه از طبع خارج و منتشر می‌شود بعضی کم و زیاد و اختلافات در جزئیات و اجزاء بعضی ادارات دولتی ملاحظه شود انشاء الله معفو و معذور خواهد بود که فرصت و موقع اصلاح گذشته نبوده است.

ادارات جناب صنیع الدوله مترجم مخصوص همایون حضور

دارالترجمهٔ مبارکه دولتی
مترجمین ایرانی از بابت
زبان فرانسه و انگلیسی و غیره

میرزا رحیم پیشخدمت پسر حکیم الممالک مترجم زبان انگلیسی ــ میرزا عیسی خان سرهنگ مترجم زبان فرانسه و غیره ــ میرزا علیخان مترجم زبان انگلیسی و فرانسه

ایضاً مترجمین ایرانی از بابت زبان عربی وغیره

میرزا محمّد حسین ادیب ملقّب به فروغی منشی روزنامه‌جات و مترجم عربی و فرانسه ـ میرزا علیمحمد خان سرهنگ ناظم دارالطباعه و دارالترجمه منشی و مترجم عربی ـ میرزا سیّد مرتضی مترجم عربی ـ میرزا سیّد ولی مترجم علم جغرافیا

مترجمین فرنگی و غیره

مسیو ریشارخان سرتیپ معلم و مترجم فرانسه و انگلیسی و غیره ـ مسیو پروسکی خان سرتیپ دو یم معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و آجودان مخصوص وزارت جنگ ـ بارون نرمان مترجم زبان فرانسه و آلمان ـ مادروس خان مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزّاق روسی ـ عارف بیک مترجم زبان ترکی عثمانی وغیره

مؤلّفین و اجزاء مجلس تألیف‌نامه دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی رئیس مجلس ـ آقا شیخ مهدی مترجم ـ آخوند ملا آقا قزوینی ایضاً ـ میرزا سید مرتضی ایضاً ـ میرزا طاهر کاتب ـ میرزا عبدالحسین مسوده‌نویس ـ کتابدار آقا سیّدعلی

دارالطّباعه دولتی و ادارهٔ روزنامه‌جات ممالک محروسه

میرزا سیّد حسن مستوفی روزنامه‌جات و دارالطباعه دولتی ـ میرزا محمد حسین ادیب ملقب به فروغی مصحّح و منشی روزنامه‌جات ـ میرزا علیمحمد خان سرهنگ ناظم ادارهٔ روزنامه‌جات و دارالطباعه دولتی و سایر دارالطباعه‌های ممالک محروسه ـ میرزا ابوتراب نقاش‌باشی دارالطباعه دولتی ـ آقامیر محمدعلی کاتب ـ آقا میرزا سیّد احمد کاتب روزنامهٔ ایران و سالنامه و غیره ـ میرزا سیّد ولی مرتّب حروف روزنامهٔ اطلاع و غیره و مترجم علم جغرافی ـ میرزا عباس نقاش و استاد طبع مأمور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دارالفنون ـ میرزا عبّاس کاتب و محرّر دارالطباعهٔ دولتی ـ استاد حبیب‌الله استاد طبع روزنامه‌جات و سایر مطبوعات دارالطباعه دولتی ـ ملاّ

غلامحسین مذهب دار الطباعه ــ استاد محمد اسمعیل صحّاف دارالطباعه ــ نواب امیرزاده محمد حسن میرزا رئیس تلگراف و رئیس مدرسهٔ نظام تبریز مباشر و رئیس روزنامه و باسمه خانه های مملکت آذر بایجان ــ مباشرین روزنامه سایر ولایات معتبره هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعه اصفهان

میرزا تقی خان سرتیپ دوّم حکیمباشی حضرت والا ظلّ السّلطان رئیس و نگارنده روزنامهٔ فرهنگ ــ میرزا عبدالرّحیم خوشنویس متخلّص بافسر محرّر روزنامه

ادارهٔ روزنامهٔ تبریز

مدیر و نگارندهٔ روزنامه میرزا موسی منشی مخصوص حضرت والا ولیعهد دولت علیّه ادام اللّه اقباله العالی

ادارهٔ باغات و عمارات وقنوات مبارکهٔ دولتی

حاجی میرزا حسین ممیّز ــ محمد باقر بیک باغبانباشی ــ آقا سیّد صالح مقنّی باشی ــ حاجی حسینعلی معمار مخصوص ــ میرزا مهدی مشرف ــ کریمخان نایب باغات دولتی ــ میرزا عبدالمجید نایب سلطنت آباد ــ یعقوب بیک نایب و مباشر خیابان شمیران ــ باغبان و سرایدار کلّ باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

ولایات ممالک محروسه سوای دارالخلافه طهران که در جزو ادارات درباری نوشته شده است

مملکت آذر بایجان و غیره

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاو ید مهد دولت علیّه فرمانفرما و حکمران مملکت آذر بایجان ادام اللّه اقباله العالی ــ جناب جلالتمآب امیرنظام علاء الدوله وزیر دربار اعظم صاحب اختیار امور

آذر بایجان ــ جناب حسنعلی خان وزیر فواید حکمران گروس و ساوجبلاغ مکری ــ میرزا رضای صدیق الدوله مستوفی و پیشکار عمل مالیات آذر بایجان (اسامی سایر مأمورین آذر بایجان هریک در ادارات مخصوصه بآن طبقه ثبت شده است حاجت بتکرار نیست)

کارگذاران و عمله جات مخصوص دربخانه

نواب اشرف والا ولیعهد که ملتزم رکاب حضرت والا بوده و به آذر بایجان رفته اند

امیرزادگان و ارباب مناصب و باشیان

نواب حشمة السلطنه ــ نواب شعاع السلطنه ناظر و مهردار ــ نواب اسحق میرزا امیرآخور ــ نواب لطفعلی خان کشیکچی باشی ــ حاجی محمد حسین خان صدرالدوله ایشیک آقاسی باشی ــ میرزا محمد فخر الاطباء ــ میرزا ابوالحسن حکیمباشی ــ میرزا شفیع مستوفی خاصه ــ محمد اسمعیل خان صندوقدار ــ حاجی احمد خان شاطر باشی ــ محمد صادقخان آجودانباشی ــ محمد حسینخان بختیاری قوللر آقاسی باشی ــ پاشاخان یوز باشی ــ محمد خان سرهنگ یزدی ــ حبیب الله خان صاحبجمع ولد مرحوم فتح الله خان ــ کلبعلی خان میرشکار

منشیان و مستوفیان

میرزا فضل الله خان منشی حضور والا ــ میرزا سلیمانعلی مستوفی ــ میرزا محمد مستوفی سواد کوهی ــ میرزا صادقخان سررشته دار مخصوص ــ میرزا محمدعلی منشی ولد جناب میرزا علیمحمد ملاباشی ــ میرزا آقا منشی گرمرودی

عملهٔ خلوت

خانباباخان نایب پیشخدمت باشی ــ امیرزاده علی بخش میرزا پیشخدمت ــ حاجی رضا قلیخان ــ میرزا عیسی خان پیشخدمت و کتابدار ــ مرتضی خان ولد جناب مخبرالدوله ــ میرزا علی اکبر خان ولد فخر الاطباء ــ میرزا محمد علیخان کاشی ــ حاجی میر سبحان ولد حاجی میرزا علی وکیل

الرعایا ــ حاجی محمد تقیخان ولد قلعه بیگی تبریز ــ میرزا جواد نواده جناب وزیر دفتر ــ امیرزاده محمد قلی میرزا ــ احمد خان برادر حاجی خازن الملک ــ میرزا حسینعلی ولد مرحوم حاجی میرزا رحیم ــ حسنخان نوادهٔ جناب صاحبدیوان ــ سلطان علیخان ــ فراشخلوتان چهار نفر

عمله صندوقخانه

میرزا مهدی سررشته دار ــ عزیزالله خان گرک یراق و غیره پنج نفر

قهوه خانه و آبدارخانه

کربلائی حسین سقّاباشی ــ اسدالله خان قهوه‌چی باشی ــ سایر اجزاء پنج نفر

عملهٔ اصطبل

عبدالمجید میرزا نایب ــ سایر سی نفر

عملهٔ فراشخانه

حسینخان نایب ــ فراشان و غیره سی نفر

عملهٔ کارخانه

امیرزاده مغرور میرزا نایب ناظر ــ میرزا تقیخان نایب ناظر ــ سایر عمله جات بیست نفر

تفنگداران

اسدالله خان نایب تفنگدار باشی ــ سایر تفنگداران ده نفر

نایب آجودانها

مهدیقلی خان آجودان حضور والا ــ حمزه خان پسیان ــ میرزا محمد خان

ممالک و ولایات مفصّله ذیل بحکومت و فرمانفرمائی و صاحب اختیاری نواب اشرف والا

شاهنشاهزاده معظم ظلّ السلطان ادام الله اقباله العالی بعلاوه ریاست قشون و افواج ولایات مفصله ذیل:

ولایت اصفهان ــ مملکت فارس ــ ایالت کرمانشهان ــ ایالت کردستان ــ ایالت عربستان ــ ایالت لرستان ــ ولایت بروجرد و بختیاری ــ ولایت یزد ــ ایالت عراق ــ گلپایگان ــ خوانسار ــ کمره ــ محلاّت

اصفهان

نواب اشرف والا ظلّ السلطان حکمران و فرمانفرما ادام الله اقباله العالی

اجزای حکومت

امیر الامراء العظام صارم الدوله رئیس کل ــ جناب مولوی ملاباشی ــ میرزا سلیمان خان منشی باشی نایب الحکومه اصفهان ــ محمد اسمعیل خان میرآخور ــ سراج الملک میرزا رضا قلیخان مستوفی پیشکار ــ میرزا تقیخان سرتیپ دو یّم حکیمباشی ــ علیخان رئیس مدرسهٔ همایونی ــ میرزا موسی خان ناظم الاطباء

ارباب قلم
مستوفیان و اهل دفترخانه

میرزا حبیب اللّه خان ــ میرزا حسینخان سررشته دار ــ میرزا محمد حسن مستوفی ــ میرزا علی مستوفی ــ میرزا زین العابدین ــ میرزا رضای صاحبجمع خزانه ــ میرزا جعفر مستوفی مخصوص

ارباب قلم
مخصوص دربخانه حضرت والا

میرزا نصراللّه خان مستوفی ــ میرزا رضا حکیم منشی مخصوص ــ حاجی میرزا ابراهیم خان مستوفی ــ میرزا حسنعلی خان منشی ــ میرزا تقیخان منشی

مملکت فارس

نواب اشرف والا ظلّ السّلطان فرمانفرمای مملکت فارس ادام اللّه اقباله العالی ــ نواب والا جلال الدّوله نایب الایالهٔ مملکت فارس ــ جناب صاحبدیوان وزیر نظام کارگذار مملکت فارس ــ جناب قوام الملک ــ حاجی نصیر الملک میرزا محمد نایب الحکومه بوشهر ــ مؤیّد الملک ــ میرزا حسینخان ــ محمدرضا خان بیگلر بیگی ــ حاجی میرزا آقاخان وکیل ــ بیان الملک منشی باشی ــ میرزا محمد حسین للهباشی ــ جناب آقا شیخ حسن ملاّباشی

کرمانشاهان و کردستان

نواب اشرف والا ظلّ السلطان فرمانفرما ادام اللّه اقباله العالی ــ جناب ناصر

الملک حکمران کرمانشاهان و کردستان ــ مصطفی قلیخان نایب الحکومهٔ کرمانشاهان

عربستان

نواب اشرف والا ظلّ السلطان حکمران ادام اللّه اقباله العالی ــ امیرزاده احتشام السلطنه نایب الایاله عربستان ــ شیخ مرغشی خان نایب الحکومه محمره ــ آقا رضای مستوفی سررشته دار

لرستان و بروجرد

نواب اشرف والا ظل السلطان حکمران و فرمانفرما ادام اللّه اقباله العالی

لرستان

حاجی میرزا محسنخان سرتیپ نایب الایاله لرستان ــ میرزا عبداللّه منشی ــ میرزا جعفرقلی ــ میرزا سید رضای مستوفی و سررشته دار

بروجرد

حاجی میرزا محسنخان سرتیپ نایب الایاله بروجرد ــ میرزا سید ابراهیم سررشته دار

یــزد

نواب اشرف والا ظلّ السلطان حکمران ادام اللّه اقباله العالی ــ ابراهیم خلیل خان نایب الحکومه ــ محمود آقا ــ میرزا محمد مستوفی ــ میرزا ابوالقاسم منشی

عراق و غیره

نواب اشرف والا ظل السلطان حکمران ادام اللّه اقباله العالی ــ میرزا علی اکبر خان نایب الحکومه ــ محمد ابراهیمخان نایب الحکومهٔ محلات ــ میرزا سید رضای سررشته دار ــ محمد صادقخان

گلپایگان خوانسار و کمره

نواب اشرف والا ظل السلطان حکمران ادام اللّه اقباله العالی ــ نایب الحکومه گلپایگان ــ نایب الحکومهٔ خوانسار نایب الحکومهٔ کمره

قشون و افواج جمعی

نواب اشرف والا ظلّ السلطان

ادام اللّه اقباله العالی

افــواج

افواج ثلثهٔ اصفهان ــ افواج خمسهٔ عراق

ــ افواج اربعهٔ کرمانشاهان ــ فوج کمره ــ فوج سیلاخور ــ فوج گلپایگان ــ فوج امرائی ــ فوج پشتکوهی

سواره

دو هزار و پانصد نفر: سواره بختیاری اصفهان پانصد نفر ــ سواره ایلات فارس پانصد نفر ــ سواره ایلات بروجرد پانصد نفر ــ سواره ایلات کرمانشاهان پانصد نفر ــ سواره لرستانی و غیره پانصد

صاحبمنصبان افواج

افواج ثلثهٔ اصفهان

فوج جلالی

حاجی میرزا عبدالوهاب خان سرتیپ ــ نواب والا جلال الدّوله سرهنگ ــ حاجی میرزا محمدعلی مشرف

فوج فریدن

حاجی مصطفی قلیخان سرتیپ ــ میرزا احمد خان سرهنگ ــ میرزا سلیمان مشرف

فوج چهارمحالی

میرزا عبدالحسین خان سرهنگ ــ میرزا محسن مشرف

افواج خمسهٔ عراقی

فوج بزچلو

محمد خان سرتیپ ــ میرزا محمّدعلی مشرف.

فوج خلج قم

میرزا محمد حسین مشرف

فوج کزازی

حاجی صمصام الملک سرتیپ ــ ذوالفقار خان سرهنگ ــ میرزا تقی مشرف

فوج سرابندی

مصطفی خان سرهنگ ــ میرزا فتح الله مشرف

فوج فراهان

نواب ناصرالدوله سرتیپ ــ محمد طاهر خان سرهنگ ــ میرزا اسمعیل مشرف

افواج اربعهٔ کرمانشاهان

جزء آن معیّن نشده است.

افواج کمره و غیره

فوج کمره

جزء ندارد

فوج گلپایگان

باقرخان سرهنگ ــ میرزا آقاجان مشرف

فوج سیلاخوری

رضا خان سرهنگ ــ میرزا فضل الله مشرف

افواج لرستانی

فوج امرائی ــ فوج پشتکوهی

ولایات و ایالاتی که حکومت آنها در ادارهٔ نوّاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی است

ایالت گیلان

امیر الامراء العظام عبدالله خان والی و حکمران گیلان و طوالش

ایالت دارالمرز مازندران

امیر الامراء العظام حاجی شهاب الملک حکمران مازندران

استرآباد و گرگان و ترکمان

امیرالامراء العظام ساعد الدّوله سرتیپ اول حکمران استرآباد و گرگان و غیره

قم و ساوه و شاهسون بغدادی

جناب اعتضاد الدوله حکمران قم و ساوه و شاهسون بغدادی

اجزای حکومت و معارف قم

امیرزاده عبّاس میرزا نایب الایاله ــ نصرالله خان پیشکار ــ جناب متولی باشی ــ جناب حاجی سید جواد مجتهد

ادارهٔ ساوه

علیخان نایب الحکومه ــ حاجی میرزا احمد مجتهد

ادارهٔ شاهسون بغدادی

میرزا محمد حسین نایب الحکومه

ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا حسن احتساب الملک حکمران ملایر و تویسرکان و نهاوند ــ نوّاب حکومت معیّن نشده است

دماوند

حاجی میرزا یحیی خان حکمران دماوند

فیروزکوه

میرزا فضل الله خان حاکم فیروزکوه

سایر ممالک و ولایات محروسهٔ ایران

مملکت خراسان و سیستان

نواب والا رکن الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان ــ نواب معین الدوله نایب الایاله ــ نواب نیرالدوله پرو یز میرزا ــ جناب حاجی مستشار الملک مستوفی اول و پیشکار

مملکت کرمان و بلوچستان

نواب ناصرالدّوله حکمران مملکت کرمان و بلوچستان ــ میرزا سیّد کاظم مستوفی و پیشکار مالیاتی

قزوین

نواب والا ملک آرا حکمران قزوین و توابع

ولایات خمسه

نواب مؤیّد الدّوله حکمران ولایات خمسه ــ میرزا محمد حسین مستوفی و پیشکار

همدان

نواب والا عزالدوله حکمران ولایت همدان

کاشان

محمد حسنخان پیشخدمت مخصوص حضور حکمران ولایت کاشان ــ میرزا همایون نایب الحکومه ــ میرزا حسن سررشته دار

سمنان و دامغان

جناب اعتضاد الملک حکمران سمنان و دامغان

شاهرود و بسطام

میرزا محمد باقر مستوفی حکمران شاهرود و بسطام

گروس

جناب حسنعلی خان وزیر فواید حکمران گروس و ساوجبلاغ مکری ــ نایب الحکومهٔ گروس

خرقانین

به حکومت امیر الامراء العظام اللهیار خان آجودانباشی امیرتومان

کنگاور

به حکومت رحمت الله خان ساری اصلان

اسدآباد

به حکومت خانباباخان سرتیپ پسر امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نواب والا حاجی حسام السلطنه ــ میرزا فرج الله خان سرهنگ حکمران نطنز

جوشقان

به حکومت گماشتگان نواب والا معزّالدوله

طارم

میرزا اسدالله خان نایب الحکومهٔ طارم از جانب جناب امین السلطان

سواد کوه

مصطفی خان نایب الحکومهٔ سواد کوه از جانب جناب امین السلطان

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور: فرانسوا شارل ژزف در سنهٔ ۱۲۴۶ هجری متولّد شده. ولیعهد: آرشی دوک رودلف فرانسوا شارل ژزف. پای‌تخت: وینه. صدراعظم و وزیر دول‌خارجه: کنت کالنُکی. مذهب دولتی: کاتولیک و پروتستان هم دارد. جمعیّت: هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه: آلفونس دوازدهم، سنّش بیست و پنجسال. وزیر اعظم: گانواس دل گاستیلو. مذهب‌دولتی: کاتولیک. جمعیّت: سی و سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر. پایتخت: مادرید.

دول معتبرهٔ آلمان

جمعیّت کلیّه: هشتاد و چهار کرور. و مذهب دولتی: پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند.

اولاباد

فرمانفرما: فردریک گیلیوم لوی، سنّش پنجاه و شش سال. ولیعهد: فردریک گیلیوم لوی‌پلد اگوست، سنّش بیست و پنجسال. پایتخت: کارل‌سرو. مذهب: پروتستان.

باویر

شاه: لوی دو یّم اُتُن فردریک گیلیوم، سنّش سی و هفت سال. پایتخت: مونیک. مذهب: کاتولیک.

پروس

امپراطور آلمان و پادشاه پروس: فردریک گیلیوم اول در سنهٔ ۱۲۱۲ هجری متولد شده و در سنهٔ ۱۲۸۸ به امپراطوری آلمان برقرار گردیده و سنّش هشتاد و پنجسال است. ولیعهد: فردریک گیلیوم نیکلا شارل، سنّش پنجاه و یکسال. وزیر اعظم: پرنس

بیزمارک. مذهب دولتی: پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند. پایتخت: برلن.

دولت ساکس

شاه: آلبر فردریک اگوست آنتوان فردینان ژزف شارل ماری باتیست پنوموسن گیلیوم کژاو یه ژورز فیدل، سنّش پنجاه و چهار سال. پایتخت: درزد. مذهب دولتی: پروتستان و قدری هم کاتولیک

ورتمبرغ

شاه: شارل اول فردریک آلکساندر، سنّش پنجاه و نه سال. پایتخت: استوت کارت. مذهب دولتی: پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان
و ایرلند و اسکاتلند

پادشاه: ملکه و یکتوریا آلکساندرین، سنّش شصت و دو سال. ولیعهد: پرنس آلبرت ملقّب به پرنس دوگال، سنّش چهل و یکسال. وزیر اعظم: مسیو گلادستون. پایتخت: لندن. جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ایرلند و اسکاتلند از قرار سنهٔ ماضیه: شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر، و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره: چهارصد و هفتاد و شش کرور. مذهب دولتی: پروتستان، و مذهب مملکت ایرلند: کاتولیک. فرمانفرمای هندوستان: مارکیز دُریپُن

دولت ایطالیا

پادشاه: هومبر اول، سنّش سی و هفت سال. ولیعهد: و یکتور امانوئل پرنس دناپل، سنّش سیزده سال. وزیر اعظم: مسیو دپرتیس. مذهب: کاتولیک. جمعیّت پنجاه و چهار کرور و چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر. پایتخت: رم

دولت بلژیک

پادشاه: لئوپلد دو یّم، سنّش چهل و هفت سال. پایتخت: بروکسل. جمعیت: ده کرور و سیصد و سی و ششهزار نفر. مذهب دولتی: کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه: لوی فیلیپ ماری فردیناند پیدِرْ، سنّش چهل و چهار سال. ولیعهد: شارل فردیناند لوی ماری. وزیر اعظم:

رُدریکس سامپائیُّ. پایتخت: لیز بن. جمعیّت دز اروپ: نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر، خارج از اروپ: شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با
که هلاند نیز نامند

پادشاه: گیلیوم سیّم الکساندریک فردریک لوی، سنّش: شصت و پنجسال. ولیعهد: گیلیوم الکساندر شارل فردریک، سنّش: سی و چهار سال. پایتخت: لاحه. جمعیت: هفت کرور و سیصد و نه هزار نفر. مذهب دولتی: پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه: کریستیان نهم، سنّش: شصت و چهار سال. ولیعهد: کریستیان فردریک گیلیوم شارل، سنّش: سی و هفت سال. وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء: اِستروپ. پایتخت: کُپن حاگ. مذهب دولتی: پروتستان. جمعیت سه کرور و چهارصد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور: الکساندر سیّم، سنّش: سی و هفت سال. ولیعهد: گراندوک نیکلا الکساندرو یج، سنّش: چهارده سال. وزیر خارجه: مسیو دوکیرس. جمعیّت: صد و هفتاد و هفت کرور و دو یست هزار نفر. مذهب: اورتودکس یونانی و مذاهب متفرّقه هم دارد. پایتخت: سنت پطرز بورغ

دولت رومانی

پادشاه: شارل اوّل، سنّش چهل و سه سال. پایتخت: بوکارست. وزیر اعظم: استاتِسک. جمعیت: ده کرور و سیصد و هفتاد و ششهزار نفر. مذهب: اورتودکس یونانی

دولت سربی

پادشاه: میلان اوّل. پایتخت: بلگراد. ولیعهد که بسنّ هفت سال است: پرنس الکساندر. وزیر اعظم: پیرُت شاناتس. جمعیت: سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر. مذهب: کاتولیک و یونانی

دولت سویس

رئیس جمهوری: مسیو کاپلژ. وزیر اوّل: شیس. پایتخت: برن. مذهب: نصف پروتستان و نصف کاتولیک. جمعیت: پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان: عبدالحمید خان، سنّش سی و نه سال. ولیعهد: محمد سلیم افندی، سنّش سیزده سال. وزیر اوّل: سعید پاشا. پایتخت: اسلامبول. مذهب دولتی: مسلمان سنّی، عیسوی و غیره نیز دارد. جمعیت از قرار سنهٔ ماضیه است و تحقیقاً معلوم نیست.

دولت فرانسه

رئیس جمهوری: ژول گروی. وزیر اعظم و وزیر امور خارجه: مسیو فِرسینه. پایتخت: پاریس. مذهب دولتی: کاتولیک. جمعیّت: هفتاد و دو کرور وصد و دو هزار نفر

ایالت مُنتِنِگرو

پرنس نیکلای اول، سنّش چهل و یکسال. ولیعهد: پرنس زورکا، سنّش: هیجده سال. وزیر اول: پترُف یه. پایتخت: ستّین. جمعیّت: یک کرور و سی و شش هزار نفر. مذهب: اورتودکس یونانی، کمی هم کاتولیک و مسلمان هم دارد

دولت یونان

پادشاه: ژرژ اوّل، سنّش سی و هفت سال. ولیعهد: قسطنطین. پایتخت: آتن. جمعیّت: تقریباً سه کرور و چهارصد و شصت هزار نفر. مذهب: عیسوی یونانیست.

آسیـــا

دولت چین

امپراطور: گوانگ سو، سنّش یازده سال. وزیر اعظم: شاهزاده کنگ. پایتخت: پکن. مذهب دولتی: بودا مذهب هستند، مسلمان و غیره هم دارد. جمعیّت کلیّه: هشتصد و شصت و هفت کرور. جمعیّت رعیت: هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و شش

هزار و صد و چهار نفر. جمعیّتی که زیر حمایت هستند: پنجاه و هفت کرور.

دولت ژاپن

امپراطور(میکادو): موتس حیتُ. سنّش سی سال. ولیعهد: چکاشی فوشیمی نُمیا. وزیر اعظم: سانجو. پایتخت: یدُو. مذهب: بودا مذهب. جمعیّت: شصت وشش کرور وصد و دوهزارنفر

دولت سیام

پادشاه: تِبان. وزیر اوّل: تیایوفرایا سوریونگ‌سی. پایتخت‌ز بان گُک. مذهب: بودا مذهب. جمعیت: دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقیّه

ایالت تونس

والی: محمد صادق پاشا بیک. ولیعهد که برادر والی است: سیدی علی. پایتخت: تونس. جمعیت: چهار کرور.

دولت حبشستان

امپراطور که نگوس مینامند اسمش ژان. پایتخت: گُندار. جمعیت: دوازده کرور

دولت زنگبار

سلطان: سید برکش بن سعید. پایتخت: بندر زنگبار. جمعیت جزیرهٔ زنگبار: صد هزار نفر، امّا تمام رعیّت آن مملکت مشخص نیست

جزیرهٔ ماداگاسکار

پادشاه: ملکه راناوالهٔ دو یّم. پایتخت: تانار یو. جمعیت: پنج کرور.

دولت مارق

سلطان: ملاّ حسن. پایتخت: طانجه. جمعیّت: دوازده کرور.

ایالت مصر
که جزوسلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا. پایتخت: قاهره. مذهب: اسلام سنّی. جمعیّت تمام مصر: سی و شش کرور

امـریکا

نفر

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتائونی

رئیس جمهوری: ارتور. پایتخت: واشین‌تون. مذهب: اغلب پروتستان و غیره. جمعیّت: هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری: اسمش پورپو دیاس. پایتخت: مکزیک. مذهب: کاتولیک. جمعیت: هیجده کرور و دو یست و هفتاد و ششهزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل: پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان‌سالوادر

رئیس جمهوری:[1] پایتخت: سان‌سالوادر. جمعیت: چهل هزار نفر

جمهوری کاستاریکا

رئیس جمهوری: گواردیا. پایتخت: سان‌ژوزه. جمعیت: بیست و پنجهزار

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری: ژزه روفینو باریسُ. پایتخت: گواتمالا. جمعیّت: سه کرور و صد هزار نفر. مذهب: کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری: دن پدرو شامُرو. پایتخت: ماناگا

جمهوری هندورا

رئیس جمهوری: مرکواریل پوستو. پایتخت: کومایایکا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

رئیس جمهوری: نیکلا آولاندا. پایتخت: بینوزر. جمعیت: دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اِکواتُر

رئیس جمهوری: این سیورانتیل لا.

۱. جای نام رئیس جمهوری در متن نوشته نشده.

پایتخت: کی تو. جمعیت: دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یکنفر

جمهوری اوروگی

رئیس جمهوری: دون لوتز ولاژ. پایتخت: مُنْتِ و یداِوُ. جمعیت: چهارصد هزار نفر

برزیل

امپراطور: پدرو دو یّم. پایتخت: ریّوژانیرُو. جمعیت: بیست کرور و صد و هشتهزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری: دون تومافریاس. پایتخت: چوکی ساکا. جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراکی

رئیس جمهوری: اوژینو اوریارت. پایتخت: اسّمسیون. جمعیت از قرار سنوات ماضیه: دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری: مسیو گارسیا کالدرن. پایتخت: لیما. جمعیت: پنج کرور. مذهب: کاتولیک

جمهوری شیلی
از قرار سنۀ ماضیه

رئیس جمهوری: باآنیبال پنتو. پایتخت: سان تیاگو. جمعیّت: چهار کرور نفر. چون جنگ جمهوری شیلی با جمهوری پرو تمام نگردیده و هنوز کار شیلی یکطرفی نشده است وضع و هیئت دولتی درستی ندارد و نتیجۀ حالش معلوم نیست.

جمهوری دول متحدّه کولمبی

رئیس جمهوری: تونیس. پایتخت: بِگُ تا. جمعیت کلّ دول متّحده کولمبی: دوازده کرور

جمهوری ونزُولا

رئیس جمهوری: گوسمان بُلانْگ. پایتخت: کاراکاس

جــزایــر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه: لت کامحامحا (خامس) (پنجم). پایتخت: هولولو.

جزیرهٔ سن دومنک

رئیس جمهوری: گونزالس. پایتخت: سن‌دومنک. جمعیّت: چهارده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری: سالومُن. پایتخت: پرتاپرنس. جمعیت: هشتصد هزار نفر

جلد دوّیم
کتاب مستطاب منتظم ناصری

که مُعظمات وقایع ونُخبهٔ
حوادث تمام عالم را از سال
انقراض خلافت بنيِ عبّاسی که سنهٔ
۶۵۶ است تا ابتدای سلطنت و جهانبانی
سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریّه ادامّ الله تعالی ایّام
دولتهم که سنهٔ یکهزار وصد و
نود وسه است حاوی می باشد
اتمام یافت

یونت ئیل سنهٔ

۱۲۹۹

یادآوری

آنچه در توان داشتیم بکار بردیم که این جلد برخلاف جلد اوّل اغلاط چاپی نداشته باشد، باز چند غلط چاپی که بیشتر مربوط به سنه‌های تاریخی است رخ داده است. تمنی دارد قبل از مطالعه کتاب آنها را اصلاح فرمایند.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱۱	حاشیه	هیتون	هیتوم
۶۲۶	۱۱	۱۳۳۰	۱۳۳۱
۶۴۶	۱۲	۱۳۰	۱۳۶۷
۶۵۱	۱۷	۷۹۹	۷۷۹
۶۵۴	۱۲	۱۳۸۳	۱۳۸۲
۱۰۰۰	۱۲	۱۶۷۰	۱۷۰۰
۱۰۱۴	۱	۱۷۱۸	۱۷۱۷
۱۱۲۶	۲	۱۷۴۰	۱۷۴۱

وقایع سال ۱۱۷۸ هجری = ۱۷۶۴ مسیحی دوبار پشت سرهم چاپ شده، قسمت اوّلی مغشوش است لطفاً روی آن در صفحهٔ ۱۱۶۶ که مکرر شده خط بکشید.